بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین

بی
ستایش
خدای را که از
برگزیده زادگان مدد علما
بر جویها
شهدا
و فرا
انهار او
انبیا و درود و
تحیت از حد افزون
وثنا و تکریم از قیاس بیرون بر
امنا جهان تابان عالم امکان مهر سپهر کرامت
رسالت فرموده تا خضر زمان و خاتم پیغمبران و بر آل
الطیبین و اهل بیت نوازش گر آنها باشد جان جهان و جهان جان
و بعد از آنجائیکه اخذ مسائل حلال و حرام واجب و لازم
است بر خواص و عوام لهذا مجتهدین و الا مقیاس علما اعلام کثر الله
امثالهم رسالها تصنیف کرده و کتابها تالیف فرموده و بهتر از همه کتاب
مستطاب جامع عباسی مرحوم شیخ بهائی اعلی الله مقامه است از آنکه اکثر مسائل
دارا است و با نسخه کتاب مشار ترجمانی است لیکن تو اسطه آنکه مقلد مجتهد بود
بر حسب نسخ نیشا نموما نوشته شد با نسخه که حضرت حجة الاسلام آقای حاجی
اسمعیل صدر اصفهانی و حضرت آقای سید محمد کاظم طباطبائی و حضرت
حجة الاسلام آخوند ملا محمد کاظم خراسانی حضر مستطاب شیخ عبد الله
مازندرانی ادام الله ظلالهما علی رؤس الانام تصحیح فرموده
و بخط خویشان حاشیه فرموده اند تدقیق
هر چه تمامتر مقابله شد و هر جا که این
بزرگواران حاشیه مرقوم
فرموده بودند در
این نسخه
بعینه
طبق
النعل
بالنعل
نوشته و مقابله شد
بعون الله
و حسن
توفیقه

فهرست ابواب و فصول

در بیان

و مطالب این کتاب که در چه صفحه است

هذا کتاب جامع عباسی للشیخ البهائی

بسم الله الرحمن الرحیم وبه نستعین

الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علی اشرف الاولین والاخرین محمد سید المرسلین وعلی علی بن ابیطالب امیر المؤمنین وافضل الوصیین واولادهما الطاهرین صلوات الله وسلامه علیهم اجمعین **اما بعد** چون توجه ملکوت خاطر ناظر اشرف اقدس کلب آستان علی بن ابیطالب شاه عباس الحسینی الموسوی الصفوی بهادرخان که اسم اشرفش از بینات خلد الله ملکه هویدا و ظاهر است بانتشار مسائل دینی واشتهار معارف یقینی مصروف و معطوف است واراده خاطر اقدس آنست که جمیع خلایق وشیعیان وغلامان حضرت امیر المؤمنین علیه السلام عارف بمسائل دین مبین وواقف بر احکام حضرات ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین باشند لهذا امر اشرف اقدس عز صدور یافت که این بنده دعاگوی بهاء الدین محمد عاملی کتابی ترتیب نماید که مشتمل باشد بر مسائل ضروریه دین مثل وضو وغسل وتیمم ونماز وزکوة وحج وجهاد وزیارات حضرت رسالت پناه وحضرت امیر المؤمنین علیه السلام وباقی حضرات ائمه معصومین وایام مولود ووفات ایشان ومسائلیکه اغلب اوقات آن واقع میشود احتیاج مثل مسائل وقف وتصدق وبیع ونکاح وطلاق ونذر وکفاره دادن وبنده آزاد کردن ومقدار خونبهای قتل آدمی ومقدار قطع خونبهای اعضای او وزخمها بلکه مخصوص بشخصی زنند واداب یکه از حضرات ائمه معصومین صلوات الله وسلامه علیهم اجمعین نقل شده درباب طعام خوردن وآب نوشیدن ورخت پوشیدن وشکار کردن وامثال آن امتثالا للامر الاشرف الاقدس این کتاب سمت تحریر یافت ومسائل آنرا بعبارات واضح نزدیک بفهم مودی ساخت تا جمیع از خواص وعوام از مطالعه آن نفع یابند وبهره مند گردند وثواب آن بروزگار فرخنده آثار نواب اقدس همایون خلد الله ملکه عاید گردد واین کتاب را بجامع عباسی موسوم ساخت والله ولی التوفیق وعلیه التکلان وابواب آن بدین تفصیل است باب اول در بیان طهارت یعنی وضو وغسل وتیمم وتوابع آن باب دوم در بیان نمازهای واجبی وسنتی باب سیم در زکوة وخمس واجبی وسنتی باب چهارم در روزه واجبی وسنتی باب پنجم در حج کذا کذا باب ششم در وقف کردن وتصدق نمودن وقرض دادن وبنده آزاد کردن وبا کافران جهاد کردن باب هفتم در زیارت حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وآله وحضرت امیر المؤمنین علیه السلام وباقی حضرات ائمه معصومین صلوات الله وسلامه علیهم اجمعین وایام مولود ووفات ایشان باب هشتم در نذر کردن وعهد نمودن وسوگند خوردن وکفاره دادن باب نهم در بیع کردن ورهن کردن

وشفعه کردن وتوابع آن باب دهم در اجاره دادن وعاریت نمودن واحکام غصب کردن وتوابع آن باب یازدهم در نکاح کردن بدوام ومتعه وتحلیل ملک باب دوازدهم در طلاق دادن وخلع ومبارات نمودن باب سیزدهم در شکار کردن وشرایط آن باب چهاردهم در ذبح حیوانات وحلال وحرام آن باب پانزدهم در آداب طعام خوردن وآب نوشیدن ورخت پوشیدن باب شانزدهم در قضا پرسیدن وشرایط آن باب هفدهم در اقرار کردن ووصیت نمودن باب هیجدهم در قسمت کردن ترکه میت باب نوزدهم در حد وتعزیر که در شرع مقرر است بجهت دزدی وزنا ولواط وسحق وغیر آن باب بیستم در بیان خونبهای قتل آدمی وخونبهای قطع اعضای آدمی وخون بهای زخمی که برآدمی زنند وخونبهای سگ شکاری وسگ گله وسگیکه محافظت باغ یا زراعت کند

باب اول اندر مسائلیکه تعلق بطهارت دارد ودر آن دو مطلب است **مطلب اول** در بیان طهارتیکه احتیاج به نیت دارد واین طهارت یا بسبب نجاست وطهارت یا باب وضو وغسل است وطهارت نجاست نیست ودر نماز گذاردن گاهی وضو کافی است واحتیاج بغسل نیست وگاهی غسل تنها کافیست واحتیاج بوضو نیست وگاهی وضو تنها وغسل تنها کافی نیست بلکه وضو وغسل هر دو باید کرد تا نماز صحیح باشد وگاهی در نماز گذاردن هیچ یک از وضو وغسل وتیمم احتیاج نیست آن نماز میت است **واما** جائیکه در نماز گذاردن وضو کافیست واحتیاج بغسل نیست آن وقتی است که شخص خواب رفته باشد یا بیهوشی او را دست داده باشد یا بول یا غایط یا باد از موضع معتاد بیرون آمده باشد یا زن استحاضه قلیله داشته باشد چنانکه مذکور خواهد شد اما جائیکه غسل کافی است واحتیاج بوضو نیست بلکه اکثر علماء فرموده اند آن وقتی است که آدمی جنب باشد که چون غسل جنابت کند نماز میتواند گذارد واحتیاج بوضو نیست بلکه اکثر علماء فرموده اند که وضو ساختن با غسل جنابت حرام اما جائیکه در نماز گذاردن هم وضو باید وهم غسل آن وقتیست که زن از حیض پاک شده باشد یا از نفاس یا استحاضه کثیره یا متوسطه داشته باشد یا عضوی از اعضای آدمی یا عضوی از اعضای میت آدمی بر هند به پنج شرط شرط اول آنکه میت سرد شده باشد دوم آنکه او را غسل نداده باشند سیم آنکه شهید نباشد که شهید را غسل دادن جایز نیست واگر بدن کسی بکسی او رسد بر آنکس نیز غسل واجب نمیشود چهارم آنکه دو عضوی که بهم رسد جزو داشته باشد مثل ناخن وموی واستخوان اما باشد پنجم آنکه میت در حال جزو واجب القتل نشده باشد وخود را غسل میت نداده باشد که اگر واجب القتل شده باشد بحسب شرع بر او واجب است که خود را غسل میت بدهد وچون او را بکشند غسل دادن او لازم نیست واگر بدن او بیدن کسی رسد بر آنکس نیز غسل واجب نمیشود اما جائی که هم وضو باید ساخت وهم تیمم تا نماز صحیح باشد آن وقتی است که زن از حیض یا نفاس پاک شده باشد ویا استحاضه کثیره یا متوسطه داشته باشد یا شخصی مس میت کرده باشد وآنقدر آب یافت شود که وضو را کافی باشد پس در اینصورت تیمم بدل غسل باید کرد ووضو نیز بجا آورد تا نماز صحیح باشد اما جائی که هم غسل باید کرد وهم تیمم آن وقتیست که یکی از اجماعات آنقدر آب یابد که غسل را کافی باشد پس در اینصورت غسل باید کرد وتیمم بدل از وضو تا نماز صحیح باشد اما جائیکه هیچیک از وضو وغسل وتیمم احتیاج نیست آن نماز میت است که احتیاج بآنها ندارد بلکه جنب وزن حایض نماز میت میتوانند گذارد **فصل** با عضو غصبی وضو وغسل درست نیست وبجای عضو غصبی نیز تیمم درست نیست ودر مکان

نیز وضو و غسل و تیمم صحیح نیست و کفش غصبی نیز حکم مکان غصبی دارد پس در کفش غصبی وضو
و تیمم باطل است هرچند زمین مباح باشد اما اگر کفش غصبی در پا داشته باشد و بر آن کفش قرار نگرفته باشد
یعنی سنگینی بدن بر آن نباشد وضو و تیمم بر آن کفش صحیح است اگرچه نماز درست نیست اما اگر شخصی را
در مکان غصبی حبس کرده باشند وضو و غسل و تیمم آن شخص در آن مکان صحیح است **فصل** بدانکه در
آداب طهارت خانه رفتن بیست و یک چیز است سه چیز واجب و پنج چیز سنت است و هشت چیز مکروه و پنج چیز
حرام اما آن سه چیز که واجب است اول پوشیدن عورتین از نامحرم اما از طفل کوچک که تمیز ندارد لازم
نیست پوشیدن دوم آنکه از قبله منحرف نشیند یعنی رو و پشت بقبله نکند سیم مخرج بول را باب مطلق
طهارت دادن نه بگلاب و امثال آن و نه بکلوخ و آن مذهب سنیان است اما مخرج غایط اگر حوالی آن
آلوده نشده باشد بکلوخ و لته و امثال آن طاهر میتوان کرد هرچند که آب بهتر باشد اما لازم است که از
سه نوبت کمتر نباشد اگرچه بیک نوبت و کمتر پاک شود و اگر حوالی آن آلوده شده باشد پاک کردن حوالی آن
باب میباید و بس اما آن پنج چیز که حرام است اول مخرج غایط را بسرگین پاک کردن هرچند آن سرگین از حیوانی
باشد که گوشت آن حلال است دوم بچیزی پاک کردن که خوردنی باشد مثل میوه و غیر آن سیم باستخوان پاک
کردن که آن نیز حرام است چهارم بچیزی پاک کردن که محترم باشد مثل کاغذیکه علم دین نوشته باشد
و اگر یکی از این سه چیز اول پاک کند طاهر میشود اما الفعل حرام است اما اگر با جزین پاک کند از روی
استخفاف کافر میشود پنجم بدستی استنجا کردن که در آن دست انگشتری باشد که نام محترم بر آن نقش
شده باشد که نام یکی از ائمه معصومین علیهم السلام هرگاه گمان آن باشد که نجس میشود و اما آن پنج
چیز که سنت است اول است در جائی نشیند که هیچکس او را نه بیند مثل گودال و یا پس دیوار دوم آنکه
در وقت داخل شدن بطهارتخانه اول پای چپ خود را پیش کند و در وقت بیرون آمدن پای راست سیم
آنکه در وقت طهارت کردن سنگینی بدن خود را بر پای چپ اندازد چهارم آنکه سه نوبت از مقعد تا بیخ
ذکر مسح نماید و همچنین از بیخ ذکر تا سر حشفه و بعد از آن سه نوبت ذکر را بیفشارد پنجم آنکه اول مقعد را
طهارت دهد و بعد از آن ذکر را و اما آن هشت چیز که در طهارت کردن بفعل آوردن آن مکروه است اول
آنکه روی یا پشت خود را بجانب آفتاب یا ماه کردن یعنی آنکه نور آفتاب یا ماه بعورتین او نتابد یا بجانب باد
کردن دوم بدست راست استنجا کردن سیم بول کردن در زمین سخت که بیم آن باشد که قطرات
بول بر گردد چهارم بول کردن در سوراخهای حیوانات مثل مورچه و مار و امثال آن پنجم طهارت کردن در
شارع و جائیکه مردم آب برمیدارند و جائیکه مردم در آنجا جمع میشوند ششم طهارت کردن در آب
خواه روان و خواه ایستاده هفتم طهارت کردن در زیر درختیکه میوه داشته باشد یا میوه خواهد
داد هشتم حرف زدن در وقت طهارت کردن مگر یکی از چهار چیز اول ذکر خدا تعالی دوم آیة الکرسی خواندن
سیم حکایت یعنی مؤذن بگوید او نیز بگوید چهارم اگر امر ضروری باشد که اگر حرف نزند آن امر فوت
شود بدانکه طهارت یا موقوف است بر نیت قربت و بی آن صحیح نیست یا احتیاج بر نیت قربت ندارد و بی
آن صحیح است اول طهارت حقیقی است و آن وضو و غسل و تیمم است نوع دوم ازاله نجاست است و احکام
نوع اول در سه مقصد مبین میشود مقصد اول در بیان احکام وضو بدانکه بیست چیز است که تعلق بر

وضو ساختن دارد از آنجمله بیست و یک امر واجب است و بیست امر سنت و نه امر مکروه اما آن بیست و
یک امر که واجب است اول آن مکان وضو غصبی نباشد یعنی آنچه در وقت وضو ساختن بر آن قرار گیرد غصبی
نباشد پس اگر در زمین غصبی وضو سازد آن وضو باطل است و همچنین بر فرش غصبی وضو باطل است اگرچه
زمین غصبی نباشد اما در جامه غصبی وضو درست است اگرچه نماز درست نیست و بر کفش غصبی وضو
جایز نیست اگر بر آن کفش قرار گرفته و وضو از آفتابه طلا و نقره درست است اگرچه دست بر نزند و اما آن
فعل حرام است یعنی ریختن آب از آن آفتابه در دست که رو یا دستها را بآن بشویند حرام است دوم میباید
که آب وضو طاهر باشد و مشتبه باب نجس نباشد پس اگر دو کاسه آب بوده باشد و یکی از آنها نجس شده باشد
و ندانیم که نجس کدام است از هیچیک وضو ساختن جایز نیست و تیمم لازم است و اگر یک کاسه
از این دو کاسه وضو سازد و باب کاسه دیگر اولا اعضای خود را طهارت دهد و بعد از آن نیز از آب
وضو سازد و باب کاسه دیگر اولا بعضی گمان برده اند که یکی از این دو وضو درست خواهد بود اگرچه تا آن
شخص دست و روی و پای خود را طهارت ندهد نماز نمیتواند کرد اما این گمان باطل است و حق آنستکه
هیچیک از این دو وضو درست نیست بجهت آنکه آب مشتبه بنجس حکم نجس دارد و وضو بآن صحیح نیست و جمله
با بمعنی از حضرات ائمه معصومین علیهم السلام منقول است سیم باید که آب وضو مضاف نباشد پس مثل گلاب
یا عرق بید مشک وضو ساختن درست نیست و این مذهب کل علمای ما است مگر ابن بابویه که او
وضو را بگلاب جایز میداند و این مذهب ضعیف است اما اگر دو کاسه باشد یکی آب و یکی گلاب
ببو و بیکدیگر مشتبه باشد و آب دیگر نباشد در اینصورت واجب است که از هر یک یک وضو بسازد
که یکی از این دو وضو صحیح خواهد بود چهارم میباید که آب وضو غصبی نباشد که وضو باب غصبی جایز نیست
اگر داند که آب غصبی است و از آن آب وضو سازد وضوی او درست است و احتیاج بوضوی دیگر نیست
اما بر او لازم است که اگر آن آب قیمت داشته باشد قیمت آنرا بصاحبش برساند و اگر داند که آب غصبی
است و اما نداند که وضو باب غصبی جایز نیست و بآن آب وضو سازد آن وضو باطل است پنجم
میباید که اعضای وضو پاک باشد پیش از وضو ساختن پس اگر دست مثلا نجس باشد یکشستن از برای
ازاله نجاست و وضو کافی نیست بلکه اول ازاله نجاست باید و بعد از آن بجهة وضو باید شست
ششم نیت وضو است و نیت چنین کند که وضوی واجب میسازم از برای مباح بودن نماز قربة
الی الله و اگر بجای مباح بودن رفع حدث گوید درست است و این نیت را هر زمانیکه بگوید درست است
و اگر بزبان نیاورد و اینمعنی را در دل بگذراند وضو صحیح است هفتم مقارن داشتن نیت است
با ابتدای شستن رو هشتم شستن رو است و آن از رستنگاه موی سر است تا آخر زنخ و آنچه انگشت
مهین و میانین از آن فرا گیرد در عرض و آنچه اندوی در زیر محاسن باشد و او هیچ جه نمایان نباشد
لازم نیست که شسته شود و شستن موکافیست اما آنچه در بعضی اوقات میباید شستن آن
واجب است و اگر محاسن از زنخ گذشته باشد شستن آن واجب نیست نهم شستن دستها است
از مرفق تا سر انگشتان و اگر شخصی دست زاید داشته باشد و اصلی از زاید معلوم نباشد
واجب است که هر دو را بشوید و اگر دست زاید معلوم باشد پس اگر در زیر مرفق است باید شستن

واگر بالای مرفق است شستن آن لازم نیست دهم شستن دست چپ است بطریق دست
راست یازدهم مسح موی سر است و بالای پیشانی نیست یا جای آن اگر موی در آنجا نباشد دوازدهم
مسح پای راست است از سر انگشتان یا شتالنگ یا مفصل سیزدهم مسح پای چپ است بهمان طریق چهاردهم
آنکه هر یک مسح بتری وضوء باشد نه باب تازه پس اگر در دست تری وضوء باقی باشد از موی ریش
یا ابرو فرا گیرد و مسح نماید پانزدهم موالات است یعنی پی در پی بجا آوردن افعال وضوء پس اگر روی خود را
بشوید و بعد از لحظه دست راست را بشوید بعلت حرام کرده اما وضوی او درست است اما اگر آنقدر صبر
کند که روی خشک شود و بعد از آن دست راست را بشوید وضوی او باطل است و همچنین در باقی اعضا
شانزدهم ترتیب وضوء است بطریقی که در وضوء مذکور شد پس اگر دست چپ را پیش از دست راست
بشوید واجب است که دست راست را نوبت دیگر بشوید و بعد از آن دست چپ را و در مسح پا بعضی از
مجتهدین جایز دانسته اند که پای چپ را اول مسح کند و بعد از آن پای راست را هفدهم آنکه با نیت
وضوء چیز دیگر قصد نکند مثل خنک ساختن اعضا یا چرک از دست دور بر طرف کردن هجدهم آنکه در
شستن روی و دستها از بالا گرفته بزیر آید پس اگر بعکس کند وضوء باطل است اما سید مرتضی علیه
الرحمه عکس را جایز میداند و بعضی از مجتهدین با او موافقت نکرده اند نوزدهم آنکه خود افعال وضوء را
بجا آورد پس اگر شخصی بکر آب بر روی او بریزد آن وضوء باطل است مگر آنکه شل باشد یا بیمار و قوت آن
نداشته باشد که خود افعال وضوء بجا آورد در این صورت واجب است که شخصی بفرماید که او را
وضوء دهد و اگر آن شخص مزد خواهد واجب است بار مزد دادن اگر قادر باشد بیستم آنکه
آب وضوء بر روی و دستها روان باشد پس اگر دست تر سازد بر روی و دستها مالد آن وضوء باطل است بیست
یکم تخلیل کردن آنچه مانع رسیدن آب باشد مثل انگشتر و هر چه که تنگ باشد پس باید از آن حرکت دهد
تا آب بزیر آن برسد و اما آن بیست امر که در وضوء سنت است اول آنکه چون خواهد که شروع در وضوء کند
ابتدا را بخواند بسم الله وبالله اللهم اجعلني من التوابين واجعلني من المتطهرين دوم آنکه هر گاه از ظرف
سر گشاده مثل کاسه یا طاس یا امثال آن وضوء سازد باید قبل از آنکه دست در ظرف کند هر دو دست را
از مچ دست یک نوبت بشوید اگر بول یا خواب کرده باشد و دو نوبت بشوید اگر غایط کرده باشد سیم
آنکه آن ظرف سر گشاده را بر جانب راست گذارد چهارم آنکه آب را از آن ظرف بدست راست بر دارد پنجم
آنکه سه نوبت مضمضه کند یعنی سه کف آب ششم آنکه سه نوبت استنشاق کند آن نیز یعنی سه کف آب
هفتم مسواک کردن اگر چه با انگشت باشد هشتم آنکه در وقت وضوء ساختن رو بجانب قبله باشد
نهم دو باره دست راست بشوید دهم آنکه مسح سر بقدر عرض انگشت باشد یازدهم آنکه بجای
کف دست مسح پای نماید دوازدهم آنکه آب وضوء بقدر یک مد باشد و آن چهار یک صاع است
و صاع بوزن پنجاه و شش هزار و یکصد و شصت جو میانه است پس مد چهارده هزار و چهل جو میانه است
و چهار یک من تبریز است سیزدهم آنکه در وقت مضمضه کردن ابتدا بخواند اللهم لقني حجتي يوم
القاك واطلق لساني بذكرك وشكرك چهاردهم در وقت استنشاق ابتدا بخواند اللهم لا
تحرم على طيبات الجنة واجعلني ممن يشم ريحها وروحها وريحانها وطيبها پانزدهم آنکه در شستن

ابتدا بخواند اللهم بيض وجهي يوم تسود فيه الوجوه ولا تسود وجهي يوم تبيض فيه الوجوه شانزدهم
آنکه در وقت شستن دست راست بخواند اللهم اعطني كتابي بيميني والخلد في الجنان بيساري وحاسبني
حسابا يسيرا هفدهم در وقت شستن دست چپ ابتدا را بخواند اللهم لا تعطني كتابي بشمالي
ولا من وراء ظهري ولا تجعلها مغلولة الى عنقي واعوذ بك من مقطعات النيران هجدهم
آنکه در وقت مسح سر بخواند اللهم غشني برحمتك وبركاتك نوزدهم در وقت مسح پاها ابتدا بخواند
اللهم ثبت قدمي على الصراط يوم تزل فيه الاقدام واجعل سعيي فيما يرضيك يا ذا الجلال و
الاكرام بیستم آنکه چون از وضوء فارغ شود ابتدا بخواند اللهم اني اسئلك تمام الوضوء وتمام
الصلوة وتمام رضوانك والجنة این است آن بیست چیز که در وضوء سنت است و بدانکه جمعی از
مجتهدین را مذهب آنست که روی و دستها را در وضوء دو نوبت باید شست نوبت اول واجب و نوبت
دوم سنت اما شیخ ابو جعفر محمد بن یعقوب کلینی و شیخ محمد بن بابویه را مذهب آنست که نوبت دوم
سنت نیست و این مذهب بسیار قوت دارد و در کتاب مشرق الشمسین و حبل المتین بیان آن شده
بنابر این باید که روی و دستها را زیاده از یک نوبت نشوید اگر نوبت دوم بشوید آب وضوء نخواهد
بود پس مسح سر و پا باب تازه خواهد شد و وضوء باطل خواهد شد و اما آن نه چیز که بفعل آوردن
آن مکروه است اول استعانت نمودن یعنی دیگری آب در کف دست این کس بریزد که این کس روی خود
و دستهای خود را بشوید اما اگر آب وضوء را بروی یا دست این کس بی ضرورت بریزد آن وضوء صحیح نیست دوم
وضوء ساختن با بیکه در آفتاب گرم شده باشد سیم وضوء ساختن از ظرفیکه بر آن صورت جاندار
نقش شده باشد چهارم وضوء ساختن از ظرفیکه طلا کوب باشد یا نقره کوب باشد پنجم وضوء
ساختن در مسجد از حدثی که غیر باد و خواب باشد اما از حدث باد و خواب در مسجد وضوء ساختن
مکروه نیست ششم وضوء ساختن با بیکه رنگ و یا بوی آن تغییر یافته باشد بغیر نجاست هفتم آب
وضوء را خشک کردن بروپاک یا با قنات یا بغیر آن هشتم وضوء ساختن با بیکه سؤر حیوانی باشد
که گوشت خوردن آن حرام است هر گاه آن حیوان طاهر باشد مثل باز و گربه و میمون نهم وضوء ساختن
با بیکه سؤر حیوانی باشد که خوردن گوشت آن مکروه است خواه کراهت شدید باشد مثل
استر و خواه کراهت قلیل مثل اسب

فصل وضوء جهت سه چیز واجب است و جهت بیست
و دو چیز سنت اما آن سه چیز که جهت آنها وضوء واجب است اول نماز که بی وضوء درست نیست مگر نماز
میت که آن را بی وضوء میتوان گذاردن چنانکه گذشت بلکه جنب و زن حائض نیز میتوان گذارد هر چند
قدرت بر غسل داشته باشد دوم طواف خانه کعبه هر گاه طواف واجب باشد اما طواف سنت را بی
وضوء تواند کرد سیم عضوی از اعضای خود را بخط مصحف رسانیدن یعنی حرفهای آن و آنچه قائم
مقام حرفست مثل تشدید و همزه بشرط آنکه آن عضو حس داشته باشد پس ناخن و موی خود را بی وضوء
بخط مصحف میتوان رسانیدن و اما آن بیست و دو چیز که وضوء جهت آنها سنت است اول قرآن
خواندن و نوشتن دوم مصحف برداشتن سیم در آمدن بمسجد چهارم نماز میت گذاردن پنجم
سعی در حاجت مؤمنی یا در حاجت خود کردن ششم زیارت قبر مؤمنی کردن هفتم اگر شخصی بخواهد

که بخواهد بخوابد سنت است که اول وضو بسازد بخصوص اگر آن شخص جنب باشد هشتم اگر شخصی محتلم شده
باشد بخواهد که مجامعت کند سنت است که اول وضو بسازد تا ایمن شود از دیوانه بودن فرزند که
از آن جماع بهم رسد نهم اگر خواهد با زن آبستن مجامعت کند اول وضو بگیرد تا ایمن شود از آنکه فرزندی
که در شکم مادر است بی‌فهم و بخیل باشد دهم اگر میت را غسل داده باشد و خواهد که مجامعت کند
سنت است که وضو سازد یازدهم اگر زن حیض داشته باشد سنت است که در وقت هر نماز وضو سازد
و مشغول بذکر خدا تعالی باشد دوازدهم اگر شخصی از روی میل زنی را ببوسد سنت است که باید بگیرد
وضو سازد سیزدهم اگر شخصی را مذی بیرون آید و آن آبیست چسبنده که از ملاعبت زنان بهم رسد
چهاردهم اگر از شخصی وذی بیرون آید و آن آبیست غلیظ که بعد از بول بیرون می‌آید پانزدهم اگر مرد
دست بفرج زن رساند شانزدهم اگر شخصی قی کند و اول از آن قی کراهیت بهم رسد هفدهم اگر
شخصی وضوی ناقص کرده باشد بجهة ضرورتی مثل وضوی جبیره یا نفته یا جهة بیماری شخصی دیگر او را
وضو داده باشد یا بجهة تعجیل قافله بر موزه یا بر چاقشور مسح پای کرده باشد و در وقت وضو ساختن
عذر برطرف شود سنت است که نوبت دیگر وضو سازد اگر شخصی دندان خود را خلال کند و از آن خلال
کردن خون بهم رسد نوزدهم اگر شخصی را رعاف یعنی خون دماغ بهم رسیده باشد بیستم اگر کسی
زیاده بر چهار بیت از شعر باطل بخواند سنت است که وضو بسازد و شعر باطل آنست که مشتمل باشد
بر مدح شخصی بصفتی چند که در آن شخص نباشد یا مشتمل باشد بر هجو مؤمنی یا بر ترغیب مردم بامر
حرام و امثال آن بیست و یکم تجدید وضو بیست و دوم سنت است که دایم با وضو باشد **فصل**
اگر شخصی داند که وضو ساخته اما شک دارد که بعد از وضو حدث کرده یا نه بر او لازم نیست که وضو
بسازد و بهمان وضو نماز میتواند کرد و اگر داند که حدث کرده اما شک دارد که بعد از آن وضو ساخته
یا نه در این صورت لازم است که وضو سازد و اگر شخصی داند که از او هم حدث واقع شده و هم وضو اما
نداند که کدام یکی پیشتر است بر آن شخص نیز واجب است که وضو سازد مقصد دوم در بیان احکام غسل
بدانکه غسلهای مشهور چهل و شش غسل است شش غسل واجب چهل غسل سنت اما شش غسل واجب
اول غسل جنابت دوم غسل حیض سیم غسل استحاضه متوسطه و کثیره که بعد از این مذکور خواهد
شد چهارم غسل نفاس پنجم غسل مس میت ششم غسل دادن میت و اما چهل غسل سنت اول
غسل جمعه و آن از طلوع فجر روز جمعه تا پیشین روز جمعه اداست و بعد از پیشین تا وقت شام روز شنبه
قضاست و اگر شخصی ترسد که روز جمعه مانعی بهم رسد در روز پنجشنبه و شب جمعه سنت است تقدیم
بجا آورد و هر یک از اداء و قضا و تقدیم هر چند به پیشین روز جمعه نزدیکتر باشد ثواب آن بیشتر است
دوم غسل شبهای افراد ماه مبارک رمضان یعنی شبهایی که در شماره طاقست مثل شب اول و سیم
و پنجم و در شب بیست و سیم دو غسل سنت است یکی در اول شب و یکی در آخر شب سیم غسل شب
عید ماه رمضان چهارم غسل روز عید ماه رمضان پنجم غسل روز عید قربان ششم غسل شب
نیمه ماه رجب هفتم غسل شب نیمه ماه شعبان هشتم غسل روز عید مبعث و آن بیست و هفتم ماه
رجب است نهم غسل روز عید مولود حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و آن هفدهم ماه ربیع الاول

است دهم غسل روز مباهله و آن بیست و چهارم ماه ذیحجه است یازدهم روز دحو الارض است
و آن بیست و پنجم ذیقعده است دوازدهم غسل روز عید غدیر است که هیجدهم ماه ذیحجه است
سیزدهم غسل روز عرفه است که نهم ماه ذیحجه است چهاردهم غسل روز ترویه است که هشتم ماه
ذیحجه است پانزدهم غسل روز نوروز است شانزدهم غسل احرام حج است هفدهم غسل احرام عمره است
هیجدهم غسل طواف خانه کعبه است نوزدهم غسل زیارت هر یک از چهارده معصوم علیهم السلام بیستم
غسل توبه است که هرگاه شخصی از گناه توبه کند سنت است که بعد از توبه کردن غسل کند بیست و یکم
غسل جهة داخل شدن حرم مکه است بیست و دوم غسل جهة داخل شدن مکه است بیست و سیم
غسل جهة داخل شدن مدینه است بیست و چهارم غسل جهة داخل شدن حرم مدینه است
بیست و پنجم غسل جهة داخل شدن مسجد الحرام است بیست و ششم غسل جهة داخل شدن مسجد الحرام است
بیست و هفتم غسل جهة طلب حاجت است بیست و هشتم غسل جهة استخاره کردن است بیست و نهم
غسل دادن فرزند در اول وقتیکه زائیده شود سیام غسل کردن هرگاه خواهند که نماز طلب باران کنند
سی و یکم غسل نمودن شخصی که عمداً ترک نماز کسوف یا خسوف کرده باشد بشرط آنکه تمام قرص ماه یا آفتاب
گرفته شده باشد سی و دوم اگر شخصی را از حلق کشیده باشند و شخصی بعد از سه روز بقصد دیدن
او برود و او را ببیند سنت است که غسل کند سی و سیم اگر شخصی مس میت کند بعد از آنکه او را غسل
داده باشند سنت است که غسل کند سی و چهارم اگر شخصی وزغه یعنی چلپاسه را بکشد بعد از آن سنت
است که غسل کند سی و پنجم اگر شخصی غسل ناقص کرده باشد بجهة بیماری یا بجهة ضرورتی مثل جبیره یا
نفته یا دیگری او را غسل داده باشد سنت است که عذر برطرف شود نوبت دیگر غسل کند سی و ششم
اگر شخصی غسل رفع حدث کرده باشد و شک کند که بعد از امری که موجب غسل باشد از او صادر
شده یا نه سنت است که نوبت دیگر غسل کند سی و هفتم غسل جهة رمی جمرات حج است که بعد از این مذکور
خواهد شد سی و هشتم اگر شخصی دیوانه باشد و باز بهوش آید سنت است که غسل کند سی و نهم
غسل جهة کفن کردن میت چهلم اگر شخصی جنب بمیرد سنت است که او را قبل از غسل میت یا بعد از آن
غسل جنابت دهند **فصل** سی و دو چیز در غسل معتبر است هفده امر واجب و پانزده امر سنت
اما هفده چیز که واجب است اول آنکه مکان غسل غصبی نباشد اما اگر نداند که آب غصبی است
و با آن آب غسل کند آن غسل صحیح است و احتیاج بغسل دیگر نیست دوم آنکه هر عضوی از اعضا طاهر باشد
پیش از آنکه آب غسل بآن برسد سیم نیت است و نیت چنین کند که غسل واجب میکنم از برای مباح
بودن نماز از برای آنکه واجب است قربة الی الله و اگر بجای مباح بودن نماز رفع حدث گوید صحیح است
اما بشرط آنکه زن استحاضه کثیره یا متوسطه نداشته باشد که اگر داشته باشد مباح بودن نماز را
نماید و رفع حدث نگوید چهارم آنکه اگر غسل ترتیبی کند نیت مقارن شستن جزوی از سر یا جزوی از
گردن سازد و اگر غسل ارتماسی کند نیت را مقارن شستن هر جزوی از اجزای بدن که خواهد بکند و تمام
بدن را یکجا میلاً تابع آن کند هشتم شستن سر و گردن است و هر یکی را باید مقدم داشتن جانب راست
نهم شستن جانب راست است دهم شستن جانب چپ است و ناف و عورتین را با هر یک از جانبین

رواست یازدهم در غسل ترتیبی اوّل سر و گردن را بشوید و بعد از ان جانب چپ را پس اگر شستن یکی از این دو جانب را بر شستن سر مقدم دارد باجماع ان غسل باطل است امّا اگر جانب چپ را بر جانب راست مقدم دارد در باطل بودن ان غسل خلافست بعضی برانند که غسل صحیح است امّا اکثر برانند که غسل باطلست دوازدهم انکه افعال غسل را بجا اورد مگر انکه عاجز باشد چنانچه در بحث وضو مذکور شد سیزدهم انکه اب بر هر یک از اعضا روان باشد پس اگر در غسل ترتیبی دست تر بسازد بر اعضا ما له غسل باطل خواهد بود و همچنین اگر در غسل ارتماسی در زیر اب نیت کند و مقارن نیت اصلا حرکت نکند دران صورت نیز غسل باطل است چهاردهم تخلیل نمودن انچه مانع رسیدن اب باشد مثل انگشتری و زه کمر و غیره پانزدهم انکه در غسل ارتماسی وقتیکه در اب فرو رود پاها را از زمین قلیلی اندکی مرتفع سازد و حرکت دهد تا اب بر کف پاها برسد و اگر هر دو پا یا یک پا بر زمین قلیلی چسبید و اب بران نکند غسل باطل خواهد بود شانزدهم بر حکم نیت بودن از اول غسل تا اخر غسل یعنی قصد امری که منافی غسل باشد نکند مثل قصد ریا یا خنک ساختن بدن یا چرک برطرف کردن از بدن یا قصد حدث اکبر کردن در اثنای ان امّا اگر قصد حدث اصغر کند ان غسل نزد بعضی از مجتهدین باطل است چنانکه عنقریب بتفصیل مذکور خواهد شد هفدهم انکه غسل ارتماسی نکند هر گاه احرام یا روزه واجبی داشته باشد و افطار بر او حرام باشد که ان غسل باطل است چه سر در اب فرو بردن در احرام و روزه واجب بی هو غسل ارتماسی کند ان غسل صحیح است و هر گاه شخصی با اب غوطه خورد و در زیر اب بیاد اورد که روزه واجبی دارد و خواهد که دران وقت غسل ارتماسی کند باید در وقتیکه خواهد از زیر اب بیرون اید نیت غسل کند و در اثنای بیرون امدن غسل را تمام کند ان غسل صحیح است و امّا ان پانزده چیز که در غسل سنت است اوّل انکه اگر مرد یا زن انزال شده باشد قبل از غسل بول کند تا بقیه منی با بول بیرون اید و اگر بول نیاید استبراء کند بر طریقیکه در اداب طهارت خانه رفتن مذکور شد دوم انکه چون دست در اب گذارد باید این دعا بخواند بِسْمِ اللهِ وَبِاللهِ اَللّٰهُمَّ اجْعَلْنِی مِنَ التَّوَّابِیْنَ وَاجْعَلْنِی مِنَ الْمُتَطَهِّرِیْنَ سیم انکه هر دو دست را تا بمرفق سه نوبت قبل از غسل بشوید چهارم سه نوبت مضمضه کردن پنجم سه نوبت استنشاق کردن ششم موالات کردن هفتم انکه هر یک از سر و جانب راست و جانب چپ را سه نوبت بشوید هشتم دست بر بدن مالیدن نهم اعضا را پی در پی شستن بی انکه مکثی در میان شستن اعضا واقع شود دهم شستن سر و گردن را بدست راست یازدهم اینکه این دعا در اثنای غسل خواندن اَللّٰهُمَّ طَهِّرْ قَلْبِیْ وَاشْرَحْ لِیْ صَدْرِیْ وَاَجْرِ عَلٰی لِسَانِیْ مِدْحَتَکَ وَالثَّنَاءَ عَلَیْکَ وَاجْعَلْهُ لِیْ طَهُوْرًا وَشِفَاءً وَنُوْرًا اِنَّکَ عَلٰی کُلِّ شَیْءٍ قَدِیْرٌ دوازدهم انکه ترتیبی را بر غسل ارتماسی اختیار نماید سیزدهم انکه در وقت غسل کردن موطوا ایستاده باشد چهاردهم انکه هر گاه غسل مس میت نماید یا غسل حیض یا استحاضه یا نفاس وضو را بر غسل مقدم دارد پانزدهم انکه چون از غسل فارغ شود این دعا بخواند اَللّٰهُمَّ طَهِّرْ قَلْبِیْ وَزَکِّ عَمَلِیْ وَاجْعَلْ مَا عِنْدَکَ خَیْرًا لِیْ اَللّٰهُمَّ اجْعَلْنِیْ مِنَ التَّوَّابِیْنَ وَاجْعَلْنِیْ مِنَ الْمُتَطَهِّرِیْنَ **فصل** اگر شخصی را در اثنای غسل او غسل منافی واجبی حدثی واقع شود مثل بول یا باد پس اگر ان غسل غیر غسل جنابت است غسل را تمام کند و وضو بسازد و برای چیزی دیگر لازم نیست و اگر غسل جنابت است مجتهدین را در ان سه قول است بعضی

برانند که غسل را تمام کند و بعد از ان وضو بسازد و بعضی برانند که غسل را تمام کند و وضو لازم نیست و بعضی برانند که غسل را از سر گیرد و این سه قول قول اوّل بهتر است و اگر شخصی را انزال منی شده باشد و غسل جنابت کند و بعد از غسل رطوبتی از او بیرون اید و نداند که ان رطوبت منی است یا غیر منی پس اگر قبل از غسل بول کرده و استبرا نیز از بول کرده بان غسل نماز میتواند گذارد و وضو لازم نیست و اگر بول کرده امّا استبرا از بول نکرده بر او لازم است که وضو بسازد و اگر نه بول کرده و نه استبرا از منی بر او لازم است که غسل را از سر گیرد و اگر از منی استبرا کرده امّا بول نکرده پس اگر قادر بر بول کردن نبوده با ان غسل نماز میتواند کرد گذارد وضو لازم نیست و اگر بر بول کردن قادر بوده غسل را از سر گیرد **فصل** بر جنب هشت امر حرام است و هفت امر مکروه امّا هشت امر حرام اوّل نماز واجب و سنت مگر نماز میت چنانکه گذشت دوم طواف خانه کعبه سیم عضوی از اعضای خود را بخط مصحف رسانیدن یا بنام خدای تعالی یا بنام یکی از چهارده معصوم علیهم السلام بشرطی چند که در وضو مذکور شد چهارم قران نوشتن چنانکه در کتاب مشرق الشمسین بیان این شده پنجم در مسجد مکه یا مدینه داخل شدن ششم در باقی مساجد درنگ نمودن هفتم سوره عزیمه خواندن خواه کل و خواه بعض اگر چه یک کلمه باشد و سورهای عزیمه چهار است اوّل اقْرَأْ بِاسْمِ دوم وَالنَّجْمِ اِذَا هَوٰی سیم حٰمٓ تَنْزِیْلٌ مِّنَ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ چهارم الٓمٓ تَنْزِیْلُ الْکِتَابِ هشتم چیزی در مسجد گذاشتن امّا اگر مال او در مسجد باشد بیرون اوردن جایز است امّا هفت امر که بر جنب مکروه است اوّل عضوی از اعضای خود را بجلد مصحف رسانیدن یا بحاشیه ان دوم زیاده از هفت ایه از سورهای غیر عزیمه خواندن و بعضی از مجتهدین مطلق قران خواندن را بر جنب حرام میدانند سیم مصحف برداشتن خواه در دست و خواه در تعلیق و خواه ذکر کردن چهارم چیزی خوردن پنجم اب نوشیدن امّا اگر قبل از این هر دو مضمضه و استنشاق کند کراهت برطرف میشود ششم خضاب کردن هفتم روغن بر بدن مالیدن **فصل** در احکام حیض بدانکه خون حیض اغلب اوقات سیاه و تیره و غلیظ و بدبو است و اندک سوزشی دارد و از جانب چپ میاید و تا زن نه ساله نشود خونی که میبیند خون حیض نیست و اگر سن او از پنجاه سال بگذرد و ان زن از طایفه قریش یا طایفه نبط نباشد خون او نیز خون حیض نخواهد بود و امّا اگر یکی از ان دو طایفه باشد تا شصت سال ممکنست که خون حیض باشد و اگر دختر بکر را ازاله بکارت شود و خون از او اید و معلوم نشود که خون بکارتست یا غیر ان پنبه بجود بر دارد و بعد از ان بیرون اورد و ملاحظه کند اگر خون تمام پنبه را سرخ کرده باشد خون بکارت نخواهد بود و اگر سرخی ان بر گرد پنبه بطریق طوق باشد خون بکارتست و میان مجتهدین خلافست در انکه زن البته خون حیض نمی بیند بجهت انکه در وقت ابستنی خون حیض دو قسم میشود قسمی بپستانها میرود و شیر میشود و قسمی دیگر از راه ناف بشکم طفل میرود و خوراک او میشود پس چیزی زیاده نمیماند که بیرون اید و بعضی برانند که هر گاه مزاج زن گرم باشد و غذاها یکه مولد خون باشد بسیار تناول نماید میتواند بود که انچه از سیر غذای طفل زیاده باشد بحیض بیرون اید **فصل** تا مادام که زن حیض داشته باشد طلاق دادن او صحیح نیست بشرطی چند که انشاء الله تعالی در کتاب طلاق مذکور خواهد شد

ومجامعت با او نیز در قبل حرامست باجماع اما وقتیکه از حیض پاک شده باشد وهنوز غسل نکرده باشد در جواز مجامعت خلافست بعضی از مجتهدین حرام میدانند وبعضی مکروه واحتیاط آنستکه قبل از غسل مجامعت نکند اما اگر شخصی در وقت حیض مجامعت کند جمعی از مجتهدین برانند که اگر مجامعت در اول حیض واقع شود واجبست که یک مثقال شرعی طلا کفاره دهد واگر در وسط واقع شود نیم مثقال واگر در آخر حیض واقع شود چهار دانگ مثقال وبعضی برانند که کفاره دادن سنتست وواجب نیست

فصل خون حیض از سه شبانه روز کمتر واز ده شبانه روز بیشتر نمیباشد ومدت پاکی میان دو حیض کمتر از ده شبانه روز نمیباشد پس هر خونی که کمتر از سه شبانه روز باشد خون حیض نیست وهمچنین هر خونی که از ده شبانه روز زیاده باشد آن زیادتی خون حیض نیست وبدانکه یا زن با عادت مقرره دارد یا نه وانکه عادت مقرره ندارد یا نوبت اولست که خون حیض می بیند یا نه پس اگر خون از ده روز نگذرد وعادت مقرره داشته باشد همین ایام عادت او حیض است ودر باقی روزها تا ایام عادت رسیدن عمل استحاضه کند بطریقیکه بعد از این مذکور خواهد شد واگر نوبت اولست که حیض دیده ومتصل میاید ملاحظه نماید اگر خون او در بعضی اوقات شبیه بحیض است ودر بعضی اوقات شبیه بحیض نیست پس براو لازم است در اوقاتیکه خون او شبیه بحیض است نماز وروزه را ترک کند ودر اوقاتی که خون او شبیه بخون حیض نباشد عمل استحاضه کند بشرط آنکه در اوقاتی که خون او شبیه بحیض است از سه شبانه روز کمتر واز ده شبانه روز بیشتر نباشد واگر خون او همیشه بیک طریق باشد در اینصورت ایام حیض خود را بطریق ایام عادت اقوام خود داند اگر عادت ایشان موافق یکدیگر باشد خواه اقوام پدری وخواه اقوام مادری مثل خواهر وعمه وخاله ودختران ایشان وباقی ایام را استحاضه داند واگر عادت ایشان مختلف باشد عمل کند بعادت اکثر ایشان واگر اکثر هم معلوم نباشد یا اقوام نداشته باشد عمل نماید بعادت هم سالان خود بشرط آنکه هم شهری او باشند واگر ایشان نیز مختلف باشند واکثر هم معلوم نباشند در ماهی سه روز حیض داند ودر ماهی ده روز یا در هر ماه هفت روز ودر باقی ایام عمل استحاضه کند

فصل اگر زن عادت مقرره داشته اما اگر فراموش کرده که عادت او چند روز بود پس اگر اول وقت عادت را داند که اول هر ماه اول عادت او بود یقین خواهد دانست که روز اول ودوم وسیم ماه از ایام حیض او است پس براو واجبست که در این سه روز نماز وروزه را ترک کند واگر وسط عادت را داند مثل آنکه داند که اول هر ماه وسط عادت او بود پس یک روز قبل از اول ماه ویک روز بعد از آن حیض خواهد بود بیقین وترک نماز وروزه در این سه روز واجبست واگر آخر وقت عادت را داند که آخر هر ماه آخر عادت او بود پس روز آخر ماه ودو روز قبل از آن ایام حیض است وترک نماز وروزه در آن سه روز واجبست واگر داند که روز اول هر ماه در حیض میبود اما نداند که آن روز اول حیض او بود یا وسط یا آخر در اینصورت همان یک روز حیض است بیقین پس در همین روز ترک نماز وروزه کند ودر این چهار صورت در ایامیکه احتمال حیض دارد براو واجبست که عمل استحاضه کند وروزه ونماز را ترک نکند

فصل خون استحاضه غالب اوقات سرد وغلیظ نیست وزردیست مایل ودر وقت آمدن سوزش آن کمتر از سوزش خون حیض است وگرمی آن نیز کمتر است و

استحاضه قلیله وکثیره ومتوسطه قلیله آنستکه خون بطرف پنبه که جانب بیرون فرج است نرسد در اینصورت واجبست که آن پنبه را بیندازد وپنبه پاک بجای او بگذارد واز برای هر نماز وضو بسازد ومتوسطه آنستکه خون از طرف دیگر پنبه بیرون زند واما از آن لته که در کمربند میبندند نگذرد در اینصورت آنچه در قلیله واجبست براو نیز واجبست با تغییر دادن لته وبعلاوه یک نوبت غسل کردن از برای نماز صبح وکثیره آنستکه خون از لته بگذرد در اینصورت آنچه در قلیله ومتوسطه واجبست براو نیز واجبست با دو غسل دیگر یکی از برای نماز پیشین وپسین ویکی از برای نماز شام وخفتن ومادامیکه وضو وغسل را بطریقیکه مذکور شد بفعل نیاورد نماز او صحیح نیست ومجامعت با او با او نیز در قبل حرامست وبعضی برانند که مجامعت با زن مستحاضه بی آنکه عملهای مذکوره را بفعل آورده مکروه هست وحرام نیست

فصل نفاس خونیستکه یا در زاییدن آید یا بعد از زاییدن پس اگر قبل از زاییدن آید نفاس نیست وهرچه بر حایض حرامست مثل نماز وروزه ودرنگ کردن در مسجد وغیره بر صاحب نفاس نیز حرامست ومجامعت با او وکفاره مجامعت بطریقیستکه در حیض مذکور شد وعدد ایام نفاس بمقدار عدد ایام حیض است اگر صاحب عادت باشد وغسل نفاس مثل غسل حیض است واگر زن بزاید ومطلقا خون نبیند تا روز دهم غسل براو واجب نمیشود وبدانکه میان مجتهدین خلافست در آنکه اکثر مدت نفاس چند است اصح آنستکه ده روز است واگر بعد از زاییدن یک لحظه خون ببیند ونیز منقطع شود در اینصورت کل آن ده روز ایام نفاس است واگر آن ده روز از رمضان باشد وروز اول غسل کرده باشد وده روز هم نماز وروزه را بجا آورده باشد آن نماز وروزه باطل خواهد بود وبر او قضای نمازها واجب نیست اما قضای روزهها واجبست

فصل در احکام غسل دادن میت ومقدمات وتوابع آن بدانکه صد وبیست وشش امر است که تعلق بمیت دارد از وقت احتضار یعنی سکرات تا وقتیکه او را در قبر بسپارند از انجمله بیست وهفت امر واجبست وهفتاد ویک امر سنت وبیست وشش امر مکروه ودو امر حرام واین صد وبیست وشش امر بتفصیل مذکور خواهد شد واما آنچه متعلق است از وقت احتضار تا وقتیکه شروع در شستن او کنند بجا باید آورد پانزده امر است یک امر واجب ویازده امر سنت وسه امر مکروه اما یک امر واجب آنست که روی او را بقبله بگردانند یعنی بر پشت بخوابانند بطریقیکه کف پاهای او بجانب قبله باشد واما یازده امر سنت اول آنکه او را تلقین کلمه اسلام واقرار بامامت ائمه اثنا عشر علیهم السلام نمایند که یا عبد الله اذکر العهد الذی فارقتنا من دار الدنیا الی دار الآخرة شهادة ان لا اله الا الله وحده لا شریک له وان محمدا عبده ورسوله ارسله بالهدی ودین الحق لیظهره علی الدین کله ولو کره المشرکون وان خلیفته من بعده امیر المؤمنین وسید الوصیین علی بن ابیطالب ثم ولده الحسن ثم الحسین ثم علی بن الحسین ثم محمد الباقر ثم جعفر الصادق ثم موسی الکاظم ثم علی الرضا ثم محمد التقی ثم علی النقی ثم الحسن العسکری ثم الخلف المنتظر محمد المهدی صلوات الله وسلامه علیهم اجمعین علی هذا حییت وعلی هذا امت وعلی هذا تبعث ان شاء الله تعالی واگر میت زن باشد بجای یا عبد الله اذکر یا امة الله اذکری العهد بگویند دوم آنکه سوره والصافات ویس را نزد او

اوردیه باشند هشتم انکه مرد را عمامه بر سر بپیچد که تحت الحنک داشته باشد و هر دو سر عمامه را از زیر حنک
الحنک بیرون کنند و بر سینه او اندازند نهم انکه پارچه که طول ان سه ذرع و نیم باشد بذرع دست بر ران های
میت بطریقی بپیچند که اول ران پارچه را شق کنند انقدر که بدو جانب شو بر که میت توان بستن بطریقی
که هر دو ران پارچه را از عقب از میان دو پای او بیرون کنند و از زیر کمر بند او بیرون اورند و بر ران ها پیچید
دهم انکه زن را بجای عمامه مقنعه بر سر کنند یازدهم انکه لته پهنی بر سینه زن ببندند که پستان های او را
بکیرد و دو طرف لته را بر پشت او کره زنند دوازدهم انکه پنبه بسیار بر عورتین میت کذارند و اکر چیزی
بیرون اید که موجب نقض وضوء زندگان باشد لازم نیست که نوبت دیکر او را غسل دهند و هم چنین
اکر او را وضوء داده باشند لازم نیست که نوبت دیکر او را وضوء دهند و بعضی از مجتهدین برانند که هر کاه
ناقض وضوء بیرون اید نوبت دیکر غسل باید داد و این قول ضعیف است و اما ان هشت امر که مکروه است اول
کفن را با اهن یا پولاد بریدن دوم پیراهنی که بجهت کفن میت قطع کنند استین کذاشتن اما اکر میت را در
ایام حیات پیراهن خودش کفن کنند استین داشتن ان مکروه نیست اما مکروه است که تکمه داشته باشد سیم
ریسمانی را که بان کفن میدوزند باب دهن تر ساختن چهارم کفن را بخور کردن پنجم در کتان کفن کردن
ششم در نصیب مثل قطنی و غیر ان کفن کردن هفتم بسیاهی چیزی در کفن نوشتن هشتم کافور در
چشم و کوش میت کذاشتن و بدانکه اکر زن ابستن باشد و بمیرد و فرزندی که در شکم دارد زنده باشد
واجب است که شکم او را از جانب چپ بدرند و فرزند را بیرون اورند و شکم او را بدوزند و اکر فرزند
در شکم بمیرد و مادر زنده باشد و نتوان درست بیرون اوردن زنی دست بشکم او برد و طفل را پاره
کند و بیرون اورد پس اکر طفل چهار ماهه باشد او را بطریق مقرر سه غسل دهند و در سه پارچه
بدستوری که کذشت کفن کنند و دفن نمایند و اکر کمتر از چهار ماهه باشد در لته بپیچند و بی غسل
دفن نمایند **فصل** انچه متعلق بمیت است از وقتی که از کفن کردن او فارغ شوند تا وقتیکه او را بخاک
سپارند چهل و هفت امر است پنج امر واجب است و سی و سه امر سنت و نه امر مکروه اما پنج امر واجب اول
نماز کردن بر میت بطریقیکه در کتاب نماز مذکور خواهد شد دوم نقل کردن او را بجانب قبر و اکر در دریا بمیرد
و خشکی متعذر باشد تا در خم یا صندوقی کذارند و سر ان را محکم سازند و اکر خم و صندوق نباشد چیزی
سنکینی بر او ببندند و در این دو صورت بطریقیکه در لحد میکذارند رو بقبله کرده در دریا اندازند سیم
انکه او را در قبر بجانب راست رو بقبله بخوابانند بطریقیکه در وقت احتضار مذکور شد اما اکر زن
ذمیه بمیرد و فرزندی از مسلمانان در شکم داشته باشد و ان فرزند نیز مرده باشد باید که چون او را دفن
کنند پشت او را بقبله کنند بجهت انکه روی طفل در شکم مادر بجانب پشت مادر است چهارم انکه قبر
او را بنوعی بپوشانند که بدن میت از جانوران محفوظ باشد و بوی عفونت او بیرون نیاید پنجم انکه
زمین قبر مباح باشد پس اکر ظاهر شود که در زمین غصبی دفن شده و صاحب زمین بان راضی نشود لازم
است که میت را بجای دیکر نقل نمایند و اما ان سی و سه امر که سنت است اول انکه جماعتی که تشییع جنازه
میکنند از عقب جنازه روند یا از دو جانب ان و در پیش جنازه نروند دوم برداشتن جنازه بتربیع یعنی
دوش راست میت را بدوش راست برداشتن و چند قدم رفتن و بعد از ان پای راست را بدوش راست

... محمد کاظم الخراسانی دام ظله

... محمد کاظم الخراسانی دام ظله

... محمد کاظم الخراسانی مد ظله العالی

برداشتن و چند قدم رفتن و بعد از ان بهمان طریق پای چپ را بدوش چپ و دوش چپ را بدوش
چپ برداشتن سیم انکه چون جنازه را ببیند این دعا بخواند الله اکبر هذا ما وعدنا الله و رسوله و
صدق الله و رسوله اللهم زدنا ایمانا و تسلیما الحمد لله الذی تعزز بالقدرة و قهر العباد بالموت
الحمد لله الذی لم یجعلنی من السواد المخترم چهارم انکه مقبره نزدیک را ترجیح دهند بر مقبره دور مکر
انکه در مقبره دور شخصی از صلحاء و اکابر دین مدفون باشد پنجم انکه عمق قبر بقدر قد ادمی باشد
و اکر تا چنبر کردن باشد سنت بفعل میاید ششم لحد در قبر کندن مکر انکه زمین بسیار نرم باشد در
که قبر بریزد هفتم انکه لحد بجانب قبله باشد هشتم انکه فراخ باشد انقدر که در ان توان نشستن نهم
انکه میت را در جانب پای قبر لمحه بکذارند و بعد از ان بقبر نقل کنند و اکر میت زن باشد این سه نقل
سنت نیست دهم اکر میت مرد باشد اول سر او را داخل قبر سازند بعد از ان باقی بدن را و اکر زن باشد
بیک نوبت در قبر نهند یازدهم انکه وقتیکه زن را در قبر مینهند روی قبر را بچادر شبی یا پرده یا امثال ان
بپوشند دوازدهم انکه شخصیکه داخل قبر میشود و میت را در قبر میکذارد سر برهنه و پا برهنه باشد سیزدهم
انکه اکر میت زن باشد ان شخص که داخل قبر میشود و بخاک میسپارد باید که محرم او باشد و شوهر اولیست
از جمیع محارم و اکر میت مرد باشد باید که ان شخص بیکانه باشد چهاردهم انکه در وقتیکه در لحد کذارند
این دعا بخواند بسم الله و بالله و فی سبیل الله و علی ملة رسول الله اللهم عبدک و ابن عبدک نزل
بک و انت خیر منزول به اللهم افسح له فی قبره و الحقه بنبیه اللهم انا لا نعلم الا خیرا و انت
اعلم به منا و اکر میت زن باشد بجای عبدک و ابن عبدک امتک و بنت عبدک بکویند و بجای نزل
بک نزلت بک و بجای افسح له فی قبره و الحقه بنبیه افسح لها فی قبرها و الحقها بنبیها بکویند و بجای لا نعلم منه
لا نعلم منها و بجای انت اعلم به انت اعلم بها بکویند پانزدهم انکه خاک زیر سر میت را بطریق بالش بلند سازند
شانزدهم انکه در زیر سر میت خاک کربلا کذارند هفدهم انکه کره های کفن را بکشایند هیجدهم انکه روی
میت را باز کنند نوزدهم انکه بر پس پشت میت کلوخی کذارند تا بر پشت نیفتد بیستم تلقین کردن میت
در قبر باین طریق بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله الذی لا یبقی الا وجهه و لا یدوم الا ملکه کل شیء هالک الا
وجهه له الحکم و الیه ترجعون یا عبد الله اذکر العهد الذی خرجت علیه من دار الدنیا الی دار الاخرة
شهادة ان لا اله الا الله وحده لا شریک له الها واحدا احدا صمدا فردا وترا حیا قیوما دائما ابدا لم یتخذ
صاحبة و لا ولدا و ان محمدا صلی الله علیه و اله خاتم انبیائه و سید رسله ارسله بالهدی و دین
الحق لیظهره علی الدین کله و لو کره المشرکون و ان علیا صلوات الله علیه ولی الله و وصی رسوله و خلیفته
من بعده القائم بامره و ان الاوصیاء من ولده الحسن و الحسین و علیا و محمدا و جعفرا و موسی و علیا
و محمدا و علیا و الحسن و الخلف المنتظر محمدا المهدی صلوات الله علیهم حجج الله علی الخلق اجمعین یا عبد الله
اذا جاءک الملکان المقربان الرسولان الکریمان العازلان من عند الله تبارک و تعالی یسئلانک عن
ربک و عن دینک و کتابک و نبیک و امامک فلا تخف و لا تحزن و قل فی جوابهما الله ربی و محمد
نبیی و الاسلام دینی و القران کتابی و الکعبة قبلتی و علی امامی و الاوصیاء المذکورون من بعده ائمتی
و حججی و اشهد ان الموت حق و القبر حق و سؤال منکر و نکیر فی القبر حق و البعث حق و النشور حق و

در این مسئله فرقی ما بین مرد و زن نیست ... محمد کاظم الخراسانی

الحساب حق و المیزان حق و الصراط حق و الجنة حق و النار حق و ان الوقوف بین یدی الله تعالی حق هذا اعتقادی علیه حییت و علیه میت و علیه ابعث ان شاء الله تعالی و اکر میت زن باشد بجای یا عبد الله اذکر العهد یا امة الله اذکر العهد بکوید یا عبد الله اذا جاءک یا امة الله و بجای فانها جاءک و بجای ربانی کانها خطاب را مکسور بخواند و بجای فقل و لا تخف و لا تحزن فقولی و لا تخافی و لا تحزنی بکوید بیست و سیم لحد را بخشت خام و کل پوشیدن بیست و چهارم در وقت لحد پوشیدن این دعا بخواند اللهم صل وحدته و انس وحشته و امن روعته و اسکن الیه من رحمتک رحمة تغنیه بها عن رحمة من سواک فانما رحمتک للظالمین و اکر میت زن باشد ضمیر مؤنث بجای مذکرها اورد بیست و پنجم انکه حاضران غیر اقوام میت خاک را به پشت دست در قبر ریزند بیست و ششم انکه در وقت خاک ریختن بکویند انا لله و انا الیه راجعون بیست و هفتم انکه قبر را بمقدار چهار انکشت تا یک وجب بلند سازند بیست و هشتم انکه بر روی قبر ریک بریزند و اکر ریک سرخ باشد ثواب ان بیشتر است بیست و نهم انکه نشانه بر سر قبر میت نصب نمایند سیم انکه اب بر روی قبر بریزند باین طریق که از سر قبر بجانب پا ایند و از جانب پا بجانب سر باز کردند و انچه از اب بماند در وسط بریزند و باید که ریختن اب از اول تا اخر منقطع نشود سی و یکم انکه شخصیکه اب میریزد رو بقبله باشد سی و دوم انکه بعد از اب ریختن حاضران کف دست بر قبر کذارند بنحویکه نشان انکشتان بر قبر بماند سی و سیم انکه در وقت بر قبر نهادن رو بقبله کنند سی و چهارم انکه در ان وقت سوره انا انزلناه فی لیلة القدر هفت نوبت بخوانند و بعد از ان این دعا یکنوبت بخوانند اللهم جاف الارض عن جنبیه و اصعد الیک روحه و لقه منک رضوانک و اسکن قبره من رحمتک ما تغنیه من رحمة غیرک و اکر میت زن باشد بجای ضمیر مذکر ضمیر مؤنث بیاورد سی و پنجم انکه ولی میت یا شخصی برخصت او بعد از دفن حاضران باواز بلند تلقین میت کند بطریق تلقین در قبر و اما ان امور که مکروه هست اول دفن عورات با جنازه میت دوم دو میت بر یک جنازه برداشتن سیم دو میت در یک قبر دفن کردن چهارم زمین قبر را بتخته یا اجر ان فرش کردن پنجم ریختن خویشان میت خاک در قبر میت ششم خاک بیکانه یعنی غیر خاکی از قبر بهم رسیده باشد در قبر ریختن هفتم صورت قبر را مسنم کردن یعنی ماهی پشت ساختن هشتم تجدید قبر نمودن بعد از انکه منهدم شده باشد نهم بر قبر تکیه کردن و پا نهادن و نشستن و این هر وقت مکروه هست و بدانکه هرکاه میت در مقبره عام دفن شده باشد و انقدر وقت کذشته باشد که یقین شود که ان میت خاک شده در اینصورت واجب است که صورت قبرها بر طرف سازند و حرامست که نمایان کذارند بلکه باید که قبر را با زمین برابر سازند تا هرکس خواهد میت خود را در انجا دفن نماید اما اکر ان میت یکی از بزرکان دین باشد در اینصورت باید که صورت قبر او را نمایان کذارند تا بزرکان از زیارت او فیض برند و بزرکان از جوار قبر او نفعی برسد و سنت است تعزیت دادن اقوام میت را یعنی پرسش نمودن و تسلی دادن و در وقت تعزیت این دعا جهة ایشان کردن جبر الله وهنکم و احسن عزاکم و رحم موتاکم و نیز سنت است که تا سه روز هر روز طعام جهة ایشان فرستادن و مکروه هست نزد ایشان طعام خوردن **مقصد سیم** در بیان احکام تیمم بدانکه بیست یک امر است که تعلق بر تیمم کردن دارد دوازده امر واجب است و هفت امر سنت و دو امر مکروه اما دوازده امر واجب اول انکه مکان تیمم غصبی نباشد بطریقیکه در وضو مذکور شد دوم انکه انچه بان تیمم میکنند خاک باشد چه اصح انستکه تیمم بسنک و اجر و مانند ان درست نیست سیم انکه خاک تیمم طاهر

باشد چهارم انکه غصبی نباشد پنجم انکه ممزوج نباشد بغیر خاک پس اکر ممزوج باشد بچیزیکه نام خاک بران اطلاق نشود تیمم بر او درست نیست ششم انکه اعضای تیمم کردن قبل از تیمم طاهر باشد هفتم ترتیب باین طریق که نیت تیمم بدل وضو جهة مباح بودن نماز قربة الی الله و در تیمم بدل الغسل بجای بدل الوضوء بدل الغسل کوید هشتم انکه انکشتر و مانند ان انچه حایل باشد از دست بیرون کند نهم نهادن هر دو کف دست بر خاک زدن دهم مسح روی کردن بهر دو کف از رستنکاه موی سر تا طرف بینی یازدهم مسح پشت دست راست بکف دست چپ دوازدهم مسح پشت دست چپ بکف دست راست و بدانکه میانه مجتهدین خلافست بعضی بر انند که در تیممی که بدل وضوء است یکنوبت دستها را بر خاک باید زدن و اکر بدل الغسلست دو نوبت یکی از برای مسح رو و یکی از برای مسح دستها و بعضی بر انند که در تیممی که بدل وضو باشد دو نوبت دست بر خاک باید زدن بطریق تیممیکه بدل الغسل است و اینقول اصح است اول انکه خاک تیمم خالص باشد یعنی ممزوج بغیر خاک نباشد هرچند اطلاق غیر خاک بران نتوان کرد دوم انکه خاک تیمم از زمین مرتفع باشد سیم انکه در وقت زدن کف دست بر خاک انکشتان را از یکدیکر دور سازد چهارم انکه بعد از دستها بر زمین زدن هر دو دست را از خاک بتکاند پنجم انکه اکر کف دست کسی را قطع کرده باشند جای قطع را بخاک مسح کند ششم انکه تیمم را باخر وقت اندازد هرچند که در اخر وقت اب یافت نخواهد شد هفتم انکه جنب غسل یا تیمم عاجزه کند هرچند تیمم سابق نقض نشده باشد اما ان دو امر که در تیمم مکروه هست اول بر ریک تیمم کردن دوم بر زمین شوره تیمم کردن **مطلب دوم** در بیان مسائل طهارت بدانکه احتیاج به نیت ندارد ابطهارت را ازالة نجاسات کویند و ازاله نجاسات بده چیز میشود که در شرع انها را مطهرات کویند اول اب دوم زمین سیم افتاب چهارم اتش پنجم استحاله ششم انتقال هفتم انقلاب هشتم نقص نهم اسلام دهم زوال عین یا نقص سیم بطاهر رواز دهم تبعیت و احکام این مطهرات دوازده کانه بتفصیل مذکور میشود اما احکام که اول پاک کننده ها است بدانکه اب یا مطلقست یا مضاف و اب مطلق انست که در عرف و عادت اب کویند بی انکه قیدی با او باشد و مضاف انست که بانقید اب کویند مثل اب کل و اب غوره و اب مطلق یا جاری است یا غیر جاری و اب غیر جاری چهار قسم است اب مساوی کر و اب که از کر زیاده بزرکتر و اب چاه پس اب مطلق بر پنجقسم منقسم میشود اما اب جاری در شرع ابیست که از زمین بجوشد غیر اب چاه و ان بملاقات نجاست نجس نمیشود اکرچه کمتر از کر باشد مکر انکه رنک یا بوی یا طعم ان بنجاست تغیر یابد و اب باران مادام که میبارد حکم اب جاری دارد و اب حمام نیز حکم اب جاری دارد اکر متصل بماده باشد که ان ماده کر یا زیاده بر کر باشد **فصل** و اما اب کر ابیستکه مساحت ان در طول و عرض و عمق چهل و دو وجب و هفت ثمن وجب باشد بوجب مستوی الخلقه و وزن یکهزار و دویست رطل بوزن عراق عرب و هر رطلی یکصد و سی درهم شرعیست و هر درهمی چهل هشت جو متوسط است پس رطل عراق عرب مشهور و دویست و چهل جو متوسط پس کر هفتهزار هزار و یکصد و چهل جو متوسط است و این اب نجس نمیشود بملاقات نجاست مکر انکه رنک یا بوی یا طعم ان بنجاست متغیر شود پس بنا بر این اکر دست شخصی بخون الوده باشد و در حوضی فرو برد که یک کر باشد یا زیاده و کم اب ان حوض تمام نجس میشود بجهة انکه معلومست که اندکی از ان اب بخون تغیر یافت تتمه ان کم از کر است پس کل اب

نجس است امّا اگر دست شخصی ببول نجس شده باشد و بول خشک باشد و ان شخص دست خود را در
حوضیکه مساوی کر است فرو برد حوض نجس نمیشود و دست ان شخص طاهر میشود بجهة انکه چیزی از ان اب
بنجاست تغییر نیافته امّا اگر اب حوض زیاده بر کر باشد و قطرۀ خون در ان افتد و بعضی از ان اب برنگ خون
تغییر یابد تخمین باید کرد اگر انچه از اب حوض تغییر نیافته مقدار کر است ان اب طاهر است و اگر کمتر است نجس
است و اگر در اینکه یک کر است بی زیاده و کم موئی از سگ مثلا در انجا افتد و شخصی بکاسه ان مو را از
روی اب یک دفعه بردارد اندرون کاسه با اینکه در او امده نجس خواهد بود و بیرون کاسه با اینکه مانده طاهر است
و اگر ان مو بکاسه در نیامده باشد بعکس خواهد بود یعنی اندرون کاسه با اینکه در او در امده طاهر است
و بیرون کاسه با اینکه مانده نجس است و امّا اب کمتر از کر نجس میشود بملاقات نجاست اگر چه هیچیک از رنگ
و بو و طعم ان تغییر نیابد **فصل** بدانکه در اب چاه میان مجتهدین خلافست بعضی بر انند که مادام
که رنگ یا بوی یا طعم ان بنجاست تغییر نیابد نجس نمیشود مگر بتغییر و اگر کمتر از کر است نجس میشود اگر چه
تغییر نیابد و مذهب اوّل اقوی است و واجب است نزد ان مجتهدین که قائلند بنجاست اب چاه بملاقات
نجاست انکه کل اب را نزح نمایند اگر شتری در چاه بمیرد یا گاوی یا مسکری مایع بالاصالة در ان افتد یا
فقاع یا منی یا خون حیض یا استحاضه یا نفاس در چاه بریزد پس اگر نزح کل اب متعذر باشد واجب است
که چهار مرد بنوبت اب بکشند باینطریق که دو مرد اب بکشند تا مانده شوند پس ان دو مرد دیگر اب بکشند
چون ایشان نیز مانده شوند ان دو مرد اوّل بکشند و همچنین از طلوع فجر تا غروب افتاب و اگر اسبی یا خری
یا گاو ماده در چاه بمیرد مقدار یک کُر ازان بکشند و اگر ادمی در ان بمیرد هفتاد دلو بکشند خواه ادمی مرد
باشد و خواه زن و خواه بالغ و خواه طفل امّا اگر کافر باشد در ان خلافست بعضی از مجتهدین کشیدن
کل اب را واجب میدانند و بعضی زیاده بر هفتاد دلو واجب نمیدانند و اگر غایط تر در چاه افتد یا خون بسیار
مثل انقدر خون که از ذبح کردن گوسفند بیرون اید پنجاه دلو بیرون باید کشید و اگر خون کم ریخته شود
مثل انقدر خون که از ذبح کبوتر بیرون اید ده دلو باید کشید و همچنین اگر غایط خشک در چاه افتد و اگر موش
در چاه افتد و بمیرد و از هم نپاشد یا سگ افتد و زنده بیرون اید هفت دلو بکشند و اگر موش از هم پاشیده
باشد سه دلو باید کشید و اگر خرگوش یا گوسفند یا روباه یا خوک یا سگ یا گربه در چاه بمیرد چهل دلو بکشند
و همچنین اگر بول مرد در چاه بریزد و اگر گنجشکی در چاه بمیرد یک دلو باید کشید و هر ابیکه مضاف باشد
مثل گلاب و عرق بید مشک و غیره بمجرد رسیدن نجاست باو نجس میشود اگر چه ده کر باشد و وضو
و غسل بان صحیح نیست نزد جمیع مجتهدین مگر ابن بابویه که او تجویز وضو ساختن و غسل کردن بگلاب کرده
و باقی مجتهدین تجویز نکرده اند مطهر یا پاک کننده ها زمین است که زیر کفش و نیز پاها را طاهر میسازد
و اگر پای شخص بریده باشد و بجای پا از چوب چیزی ساخته باشند زیر ان چوب را نیز طاهر میسازد
سیّم از پاک کننده ها افتابست که طاهر میسازد زمین نجس را و حصیر و بوریا را هرگاه نجس باشد و خشک
سازد و همچنین طاهر میسازد هر چه قابل نقل و تحویل نباشد مثل درخت و میوه که بر درخت باشد
و درها و پنجره ها که در خانه ها نصب شده باشد و اگر از کاه و گل دیواری بطریق چینه ساخته باشند و افتاب
بر یک روی ان بتابد و کل ان دیوار را خشک کند روی دیگر ان دیوار نیز پاک میشود چهارم

از پاک کننده ها اتش است و ان طاهر میسازد چیزی را که اتش ان را خاکستر کند امّا اگر از گل نجس خشت
و اجر سازند در طاهر شدن ان خلافست و همچنین اگر از گل نجس کوزه سازند و شیخ طوسی علیه الرحمه بر
انست که این هر دو طاهر میشود و اقوی قول ثانی است پنجم از پاک کننده ها استحاله است یعنی تغییر صورت
و نام شیء نجس مثل انکه منی حیوان طاهر شود یا سگ در نمکزار افتد و نمک شود ششم انتقال یعنی نجس
از جائی بجائی نقل شود مثل خون ادمی که بشکم پشه رود هفتم انقلاب مثل انکه خمر سرکه شود هشتم نقص
مثل شیره انگور که چون او را بجوشانند نجس میشود و چون چهار دانگ ان کم شود طاهر میشود نهم
اسلام و ان پاک میسازد کافر را از نجاست کفر دهم زوال عین یعنی بر طرف شدن نجاست مثل انکه
دهن اسب یا بعضی اعضای ان الوده بخون شود پس بمجرد انکه خون بر طرف شود طاهر میشود یازدهم مسح بطاهر
و این در استنجاء از غایط است که چون مخرج را به سنگ یا به کلوخ یا به لتّه یا غیر ان بشرط انکه
طاهر باشد پاک کند مخرج طاهر میشود دوازدهم تبعیّت مثل انکه شخصی طفلی را از کافر حربی اسیر کند
ان طفل بتبعیّت ان مسلمان طاهر میشود و همچنین شیره انگور که چون بجوشد نجس میشود و چون چهار
دانگ ان بر طرف شود دیگ و چمچه ان و دست و بدن پزنده بتبعیّت ان طاهر میشود **فصل** نجاسات
یازده است اوّل بول دوّم غایط بشرط انکه این هر دو از حیوانی باشد که گوشت ان حرام است و خون جهنده
داشته باشد و خواه گوشت ان حلال باشد و خواه حرام مگر خونیکه بعد از ذبح در اعضای حیوان بماند
بشرط انکه در وقت ذبح خون معتاد بیرون امده باشد پس هر خونیکه بعد از بیرون امدن خون معتاد در
در اعضای ان حیوان بماند طاهر است و خوردن ان خون حلالست چهارم منی از حیوانیکه خون جهنده داشته
باشد خواه گوشت ان حلال باشد و خواه حرام پنجم سگ غیر سگ ابی که طاهر است امّا خر است ششم
خوک غیر خوک ابی که ان حکم سگ ابی دارد و اگر سگی با گوسفندی بجهند و بچه از ایشان حاصل شود پس
اگر بسگ شبیه باشد نجس است و اگر بگوسفند شبیه است یا بهیچ حیوانی شبیه نیست طاهر است امّا
اگر سگی با خوکی بجهند و بچه حاصل شود که بهیچکدام شبیه نباشد در نجس بودن ان میان مجتهدین خلاف
و احتیاط انستکه نجس است هفتم کافر خواه ذمّی و خواه حربی و خواه اهل کتاب باشد و خواه نباشد امّا
قلیلی از مجتهدین را مذهب انست که یهود و نصاری طاهرند و این مذهب ضعیف است هشتم هر چه
مست کننده باشد بشرط انکه در اصل روان باشد و شیخ ابن بابویه جایز میداند نماز بجامه که الوده
بخمر باشد و حرام میداند نماز کردن در خانه که در ان خمر باشد نهم شیره انگور هرگاه بجوشد که چهار
دانگ کم نشده باشد دهم فقاع یعنی بوزه و ان نجس است اگر چه مست کننده نیست یازدهم حیوانیکه بمیرد
بشرط انکه در حال حیوة خون جهنده داشته باشد خواه گوشت ان حلال باشد و خواه حرام و جمیع اجزای
ان نجس است مگر اجزائیکه حسّ نداشته باشد مثل مو و استخوان و شاخ و سم از حیوانیکه نجس العین
نباشد و سیّد مرتضی بر انستکه اجزای نجس العین که حسّ نداشته باشد مثل مو و استخوان سگ و
خوک طاهر است و باقی مجتهدین خلاف او کرده اند **فصل** اگر سگ ظرفی را بزبان بلیسد و
خواهند که باب قلیل ان را طهارت دهند باید که ان را بخاک پاک بمالند و بعد از ان دو نوبت باب
بشویند و اگر خاک متعذّر باشد مثل اشنان و صابون عوض خاک میشوند و بعضی بر انند که عوض

روز بکنوبت ان جامه را طهارت دهد ستم اکر زنی طفلی را تربیت نماید خواه انفصل پسر باشد وخواه دختر وغیر از یک جامه نداشته باشد نماز او در انجامه صحیح است بشرط انکه در هر شبانه روزی یک نوبت انجامه را طهارت دهد وافضل انستکه نماز ظهر وعصر را بعد از طهارت دادن جامه بیفاصله در اخر وقت کذارد وشام وخفتن را در اول وقت کذارد تا چهار نماز را در جامه طاهر بکند چهارم انکه خونی باشد کمتر از مقدار درهم بغلی وان بقدر سر بند بالای انکشت زهکیر است پس اکر در جامه یا در بدن بامقدار خون باشد نماز صحیح است و بر طرف کردن ان لازم نیست مکر انکه از مکان خود بجامه یا بدن سرایت کند یا خون حیض یا استحاضه یا نفاس یا خون سک یا خون خوک یا خون کافر باشد پس در این هفت جا بر طرف کردن ان از بدن وجامه واجب است اکرچه کمتر از مقدار درهم بغلی باشد پنجم انکه نجاست در پوششی باشد که ستر عورت بان نتوان کرد مثل کلاه وبند جاقشور وبند زیر جامه هرچند نجاست ان مغلظه باشد یعنی از ان شش خون باشد که قبل از این مذکور شد ششم هر جا سینکه نماز کذارنده تا در بر از الهٔ ان نباشد مثل انکه جامهٔ نجس را بجهه شدت سرما نتوان کندن پس در انجامه نماز صحیح است اما در جز مسجد پنجم انکه اجبات سانزاست که پوست حیوانی نباشد که خوردن کوشت ان حرامست مثل سمور وروباه وهمچنین موی وپشم انها اما دو حیوان است که کوشت انها حرامست وباوجود این نماز در پوست وپشم انها صحیح است یکی از ان دو حیوان خز است وان جانوریست ابی که در خشکی زنده نمیماند ودیکری سنجابست وبعضی از مجتهدین منع نماز کرده اند در پوست وپشم سنجاب واما ان هفت امر که سنتست اول انکه اخر پوشش نماز است سفید باشد دوم انکه بهترین ویاکیزه ترین پوشیدنیهای اینکس باشد ستم انکه ممزوج یا بریشم نباشد چهارم انکه اکر سفید نباشد رنک سبز داشته باشد پنجم انکه مصلی دستار بر سر داشته باشد ششم انکه دستار ویکی دوان نماز کذارد تحت الحنک داشته باشد هفتم نعلین عربی نماز کذارنده اما ان پانزده امر که مکروهست اول در جامه مصور نماز کردن دوم بر جانماز ابریشمی نماز کذاردن ستم در لباس سیاه نماز کردن مکر دستار ومسحی که در ان نماز کردن در این هر دو اکر سیاه باشد مکروه نیست چهارم در لباسیکه کافر بافته یا دوخته باشد نماز کذاردن پنجم در لنکیکه بر بالای پیراهن بسته باشند نماز کردن ششم نماز کردن در رخت شخصیکه از نجاست ملاحظه نکند هفتم نماز کردن در رخت شخصیکه از غصب کردن مال مردم ملاحظه نکند هشتم نماز کذاردن ودر دست انکشتر اهن باشد نهم بدون ردا نماز کذاردن دهم زن بدون کمربند یا قلاده نماز کردن یازدهم انکه دو پا خلخال داشته باشد که صدا کند دوازدهم دو قبای بند بسته نماز کردن سیزدهم اهن ظاهر یا خود داشتن اما اکر پنهان باشد باکی نیست یا خود داشتن ان مکروه نیست چهاردهم نماز کردن مرد در جامه زرد یا سرخ پانزدهم اشتمال صماء یعنی دو طرف ردا را از زیر بغل بیرون اوردن وبر یک دوش انداختن

بحث دوم

در مکان نماز بدانکه سی وسه امر است که بمکان نماز تعلق دارد دو امر واجب وچهار امر سنت وبیست وهفت امر مکروه اما دو امر واجب اول انکه مکان نماز غصبی نباشد که نماز در مکان غصبی باطل است مکر انکه مالک رخصت دهد وهمچنین در ملک شخصی بی رخصت او

نماز صحیح نیست ورخصت چهار نوع است اول رخصت صریح مثل انکه مالک کوید که در منزل من نماز بکذار دوم رخصت ضمنی مثل انکه بکوید امروز در منزل من باش ستم رخصت فحوی مثل انکه مهمانرا بمنزل خود اورد چهارم رخصت شاهد حال وان در مثل صحرا وحمام وکاروانسراست که حال شاهد است بانکه مالک بنماز کردن در این راضی است دوم انکه مکان نماز نجس نباشد بنجاستیکه بلباس وبدن مصلی سرایت نکند نماز در ان صحیح است مکر جای سجده که اکر ان نجس باشد نماز صحیح نیست هرچند خشک باشد ونجاست ان ببدن ورخت مصلی نرسد واما ان چهار امر سنت که تعلق بمکان نماز دارد اول انکه کل نماز مکان طاهر باشد دوم انکه مکان پیشانی در بلندی وپستی با مکان ایستادن برابر باشد یا انکه مکان پیشانی از مکان ایستادن پست باشد ستم انکه در برابر مصلی ستره باشد ومراد از ستره ان استکه دیواری یا حایلی در قبله مصلی باشد که میانه مصلی وان بیشتر از دو ذرع یا سه ذرع دست نباشد واکر عصائی در برابر باشد کافی است چهارم انکه نماز واجب در مسجد کذارده شود خصوصا در مسجد الحرام ومسجد پیغمبر صلی الله علیه واله ودر حدیث امده که ثواب یک نماز در مسجد الحرام برابر ثواب صد هزار نماز است وثواب یک نماز در مسجد پیغمبر صلی الله علیه واله برابر ثواب ده هزار نماز است ودر هر یک از مسجد اقصی ومسجد کوفه برابر ثواب هزار نماز است ودر مسجد جامع برابر ثواب صد نماز است ودر مسجد بازار ثواب دوازده نماز است اما زن را نماز در خانه افضل است از نماز او در مسجد ونماز او در خانه اندرونی افضل است در خانه بیرونی ونماز او در ایوان منزل افضل است از نماز او در صحن منزل ونماز او در صحن منزل افضل است از نماز او بر بام منزل و بر بامیکه فضیلت دارد افضل است از بامیکه فضیلت ندارد واما بیست وهفت امر مکروه که تعلق بمکان نماز دارد اول نماز در اندرون حمام کذاردن اما در جامه کن حمام وبر بام حمام مکروه نیست دوم در کشتی نماز کذاردن هرکاه قدرت بر بیرون رفتن باشد ستم در خانه کعبه نماز واجب کذاردن اما نماز سنت مکروه نیست چهارم در جائی نماز کذاردن که در برابر مصحف کشاده باشد یا کتابی یا کاغذی نوشته بشرط انکه خط او نمایان باشد پنجم در جائیکه در برابر او چراغ باشد یا اتش افروخته ششم در جائیکه در برابر او عورتی خوابیده باشد هرچند محرم باشد وپشت او بجانب مصلی باشد هفتم در جائیکه شخص روبرو باشد هشتم در جائیکه سلاح بیغلاف در برابر باشد نهم در خانه که مجوسی در انجا باشد اما در خانه که یهود ونصاری باشد نماز کردن مکروه نیست دهم در خانه که در ان سک باشد یازدهم در جائیکه دری کشاده در برابر باشد دوازدهم در کورستان نماز کردن سیزدهم در جائیکه چهارپایان در انجا بسته میشود مثل طویله ومانند ان هرچند چهارپایان در انجا نباشد چهاردهم در خانه که مست کننده در ان باشد پانزدهم بر روی خرمن کندم نماز کردن هرچند ان را بکل اندوده باشند شانزدهم در محلیکه اکثر اوقات اتش در انجا میسوزانند مثل تون حمام ومطبخ هرچند که در وقت نماز از اتش خالی باشد هفدهم انکه مرد در جائی نماز کذارد که در پهلوی او یا مقدم بر او زنی نماز کذارد خواه محرم باشد وخواه نامحرم هرکاه میانه ایشان حایلی نباشد یا مقدار ده ذرع یک ذرع دست دوری نباشد اما اکر زن در پس سر مرد باشد کراهت بر طرف میشود واحتیاج بحایل یا دوری ده ذرع نیست وبعضی از مجتهدین نماز مرد وزن را باطل میدانند هرکاه مقارن هم تکبیرة الاحرام کویند

والا نماز ان زن که تکبیر احرام بعد از مرد بگوید باطل میدانند بشرط انکه زن در پهلوی مرد یا انقدم بر مرد نماز گذارد و حایل یا دوری ده ذرع نباشد مسجد هم نماز گذاردن بران خاکیکه مور چها از سوراخها خود بیرون میاورند نوزدهم در جاییکه حیوانات انجا ذبح میشوند بیستم در جای شوره زار نماز گذاردن بیست و یکم برف نماز گذاردن بیست و دوم در کنار گاه اب نماز کردن بیست و پنجم در زمینی که شقایق در ان روییده باشد بیست و ششم در خانه که مصور باشد بیست و هفتم در جائیکه شتران در انجا خوابند هر چند که از شتر خالی باشد **فصل** در احکام مساجد مسجد بنا نهادن و عمارت کردن ثواب عظیم دارد و از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام منقولست که هر کس مسجدی بنا کند خدا تعالی جهت او خانه در بهشت بنا میکند و احادیث در ثواب بنا کردن مسجد بسیار است و بدانکه چهل و پنج امر تعلق بمسجد دارد دوازده امر سنت و هجده امر مکروه و پانزده امر حرام اما دوازده امر سنت اول انکه بنای مسجد بسیار بلند و بسیار پست نباشد دوم انکه طهارتخانه مسجد را نزدیک در مسجد بسازند سیم انکه شخصیکه داخل مسجد میشود اول پای راست را پیش کند و وقتیکه از مسجد بیرون میاید پای چپ را چهارم انکه پیش از داخل شدن ملاحظه کفش خود کند که نجس نباشد پنجم انکه در وقت داخل شدن بمسجد این دعا بخواند بِسْمِ اللّٰهِ وَالسَّلَامُ عَلَىٰ رَسُولِ اللّٰهِ وَصَلَوٰاتُ اللّٰهِ وَصَلَوٰاتُ مَلَائِكَتِهِ عَلَىٰ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَالسَّلَامُ عَلَيْهِمْ وَرَحْمَةُ اللّٰهِ وَبَرَكَاتُهُ رَبِّ اغْفِرْ لِي ذُنُوبِي وَافْتَحْ لِي أَبْوَابَ فَضْلِكَ ششم انکه در وقت بیرون رفتن نیز این دعا بخواند هفتم با وضو بودن در وقت داخل شدن هشتم انکه چون داخل شود دو رکعت نماز تحیت مسجد بگذارد نهم اکثر اوقات بمسجد تردد نمودن و مسجد را خوشبو گردانیدن دهم در مسجد رو بقبله نشستن و حمد خدا را بجای اوردن و صلوات فرستادن و حاجت از خدا طلبیدن یازدهم چراغ در مسجد روشن کردن چه از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و اله منقولست که هر کس در مسجدی چراغ روشن کند جمیع ملائکه و حاملان عرش از جهة او استغفار میکنند مادامیکه ان چراغ روشن باشد دوازدهم مسجد را جاروب کردن خصوصا در روز پنجشنبه و شب جمعه و از حضرت امام موسی کاظم علیه السلام منقولست که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و اله فرمود هر کس روز پنجشنبه یا شب جمعه مسجدی را جاروب کند و بمقدار سرمه که در چشم میکشند خاک و غبار از مسجد بیرون کند خدا تعالی جمیع گناهان او را میامرزد اما هجده امر مکروه که بمسجد تعلق دارد اول انکه دیوار مسجد کنگره داشته باشد دوم دیوار مسجد بلند کردن سیم شمشیر از غلاف بیرون کردن چهارم شعر خواندن پنجم خواب کردن ششم خرید و فروخت کردن هفتم حکایات امور دنیا کردن هشتم اطفال و دیوانها را گذاشتن که داخل مسجد شوند نهم وضو کردن در مسجد از حدث بول یا حاجت غائط دهم برهنه کردن عورتین یا ناف یا ران یا زانو یازدهم قضا پرسیدن دوازدهم شخص را حد زدن سیزدهم بر دیوار مسجد صورت چیزی کشیدن که جان نداشته باشد مثل درخت و غیره چهاردهم اب دهن یا بلغم در مسجد انداختن پانزدهم داخل شدن شخصی در مسجد که از دهن او بوی سیر یا پیاز اید شانزدهم مسجد را مکتب کردن هفدهم بفغان اوردن اهل حرفت حرفت خود را در مسجد بخصیص نیز تراشی کردن هیجدهم در مسجد ترکی یا فارسی یا بزبان دیگر غیر زبان عربی حرف زدن اما ان پانزده امر که حرامست اول مسجد را

سراپت بمسجد نکند چهارم در زمان نمودن جنب و حایض و نفسا در مسجد پنجم فروشنکه وقف مسجد باشد و دیگر مسجد انداختن ششم چیزی را در مسجد طهارت دادن اگر چه در لب گرها اب جاری باشد هفتم چیزی از مسجد داخل ملک خود یا داخل کوچه کردن هشتم میت در مسجد دفن کردن نهم صورت جاندار بر دیوار مسجد کشیدن دهم مصالح مسجدی که منهدم شود و قابل تعمیر نباشد در غیر مسجد بکار بردن یازدهم در مسجد درخت نشانیدن **مبحث سیم** در ملاحظه نمودن اوقات نماز بدانکه اول وقت نماز صبح بر امدن صبح صادق و وقت ان میکشد تا بر امدن افتاب و اول وقت پیشین زیاده شدن سایه شخص است بعد از انکه بنهایت کوتاهی رسیده باشد چنانکه در این بلاد واقع میشود یا ظاهر شدن سایه است بعد از انکه بر طرف شده باشد چنانکه در مکه مشرفه واقع میشود و این وقت را زوال گویند و اول وقت عصر وقتی است که از زوال افتاب مقدار نماز ظهر گذشته باشد نظر بحال مصلی پس اگر متطهر و مقیم باشد مقدار چهار رکعت گذشته باشد وقت عصر داخل شده و اگر محدث باشد مقدار طهارت و چهار رکعت گذشته باشد و اگر مسافر و متطهر باشد مقدار دو رکعت و اگر مسافر و محدث باشد مقدار طهارت و دو رکعت گذشته باشد و اخر وقت ظهر وقتیست که تا غروب افتاب مقدار نماز عصر مانده باشد نظر بحال مصلی چنانچه معلوم شد و این مقدار وقت مخصوص عصر است و مقدار اداء ظهر از اول زوال مخصوص ظهر است و ما بین دو وقت مخصوص مشترکست میان ظهر و عصر و اخر وقت عصر غروب افتاب است و ان اول وقت نماز شام است و علامتش بر طرف شدن سرخیست که در جانب مشرق ظاهر میشود و اول وقت نماز خفتن وقتیستکه از غروب افتاب مقدار سه رکعت گذشته باشد اگر متطهر باشد یا مقدار سه رکعت با طهارت اگر محدث باشد پس وقت مشترک میشود میانه شام و خفتن تا انکه باقی مانده بنصف شب انقدار که نماز خفتن را بان اداء توان کردن و ان مخصوص نماز خفتن است نظر بحال مصلی چنانکه گذشت و جمعی از مجتهدین بر انند که تا سرخی جانب مغرب بر طرف نشود وقت نماز خفتن داخل نمیشود **فصل** نماز در اول وقت گذاردن ثواب عظیم دارد بتخصیص نماز صبح و مغرب و تاخیر نماز از اول وقت بغایت مکروهست مگر در چند جا که تاخیر نماز از اول وقت سنت است و ان بالجمله دوازده جا که مشهورتر است مذکور میسازیم اول تاخیر نماز خفتن تا وقتیکه سرخی مغرب بر طرف شود و بعضی از مجتهدین این تاخیر را واجب میدانند دوم تاخیر نماز ظهر در بلادیکه هوا بغایت گرم میشود تا وقتیکه گرمی هوا کمتر شود سیم تاخیر نماز عصر تا وقتیکه سایه که بعد از زوال حادث شده مساوی شاخص شود چهارم تاخیر زنیکه استحاضه کثیره دارد هر یک از نماز ظهر و عصر و مغرب را تا اخر وقت تا دو نماز را بیک غسل دریابد پنجم تاخیر نماز صبح و ظهر و عصر جهة گذاردن نافلهٔ ان ششم تاخیر پیش نماز نماز را تا وقتیکه ماموین جمع شوند هفتم تاخیر ماموین نماز را تا وقتیکه پیشنماز حاضر شود هشتم تاخیر مسافر نماز را تا فرود امدن هرگاه اداب نماز را در منزل بهتر بجا تواند اورد نهم تاخیر نماز مغرب و خفتن تا رسیدن بمشعر الحرام چنانچه در کتاب حج مذکور خواهد شد دهم تاخیر نماز مغرب شخصی را که جمعی انتظار او کشند که با او افطار نمایند و یا خود روزه بوده و بغایت گرسنه شده باشد یازدهم تاخیر مربیه طفل ظهر و عصر و مغرب را تا اخر وقت تا چهار نماز را در جامهٔ طاهر یا در جامهٔ قلیل

النجاسه دریابد چنانکه در کتاب طهارت مذکور شد دوازدهم انجر شخصیکه بقضای نمازهای کذشته مشغول است نماز حاضره را تا اخر وقت اندازد و سید مرتضی تاخیر وقت نماز حاضره را در اینصورت واجب میداند و مذهب وا اینستکه هر کس را نماز قضا در ذمت باشد واجب است که علی الفور بجا اورد و او را جایز نیست که بهیچ امر مباح یا سنت اشتغال نماید تا وقتیکه ذمت خود را از همه ان نمازها فارغ سازد اما جمعی کثیر از مجتهدین در اینمسئله با سید موافقت نکرده اند **فصل** در احکام اذان کفتن چون وقت هر یک از نمازهای پنجکانه داخل شود اذان کفتن سنت موکد است خصوصا از برای نماز یکه قرائت انرا بلند باید خواند و بعضی از مجتهدین اذان را از برای خود ان واجب میدانند و بعضی مخصوص ان میدانند بلکه اذان را از برای هر یک از نمازهای پنجکانه واجب میدانند و بعضی همین از برای نماز صبح و مغرب واجب میدانند ولیکن اذان از برای غیر نمازهای پنجکانه سنت نیست بلکه حرام است اما سنت است که بسر نوبت الصلوه کفته شود و بعد از اذان کفتن از برای نماز یومیه ثواب عظیم است و احادیث در این باب از حضرت رسالت پناه و حضرات ائمه معصومین علیهم السلام بسیار است مثل انکه در حدیث امده که هر کس در شهری از شهرهای اسلام اذان بکوید بهشت بر او واجب میشود و بدانکه لازم نیست که موذن بالغ باشد پس اکر طفل ممیز اذان بکوید کافی است و اذان زن از برای زنان و از برای مردانیکه محرم او باشند جایز است بشرط انکه نامحرم اواز او را نشنود اما اکر زن بسیار پیر باشد و از شنیدن اواز او حظی بنا شد جایز است که مردان نامحرم بشنوند **تتمه** انچه باذان متعلق است سی امر است نوزده امر سنت و نه امر مکروه و دو امر حرام اما نوزده امر سنت اول انکه اذان را در اول وقت کوید دوم انکه در وقت اذان رو بقبله باشد سیم انکه اذان را بلند بکوید چهارم انکه ایستاده بکوید پنجم انکه در وقت اذان وضو داشته باشد ششم انکه بر جا بلند بایستد هفتم انکه در انکشت خود را در دو کوش کند هشتم انکه اذان را اهسته بکوید نه بشتاب نهم انکه در اخر هر فصل سکوت قلیل نماید دهم انکه اختیار موذنی کند که عدالت داشته باشد یازدهم انکه موذن وقت شناس باشد دوازدهم انکه خوش اواز باشد سیزدهم انکه حرف نزند در وقت اذان کفتن چهاردهم و پانزدهم موذن مسائل اذان را بطریقیکه فقها و علما قرار داده اند یاد داشته باشد شانزدهم صلوات فرستادن موذن و کسیکه اذان میشنود در وقت نام بردن حضرت پیغمبر صلی الله علیه و اله و شیخ بن بابویه صلوات فرستادن را واجب میداند بر هر کس که نام انحضرت برد یا بشنود و ابن قول قوت دارد هفدهم اظهار کردن موذن حرف ها را در لفظ الله و اله و اشهد و الصلوه هجدهم اظهار کردن حرف ها را در لفظ الفلاح و محمد نوزدهم انکه موذن از فصول اذان کوید شنونده نیز از ان بکوید نوزدهم اعاده نمودن موذن اذان صبح را اکر قبل از طلوع فجر بعمل اورده باشد و اما ان نه امر که در اذان مکروه است اول حرف زدن موذن در اثنای اذان دوم سکوت طویل در اثنای اذان سیم نکاه کردن موذن بجانب راست و چپ چهارم هر یک از شهادتین را زیاده بیرون نوبت کفتن چنانکه مخالفان میکنند پنجم اذان کفتن در وقت راه رفتن ششم سواره اذان کفتن هفتم اذان کفتن جهة عصر روز جمعه هر کاه نماز جمعه کذارند هشتم اذان کفتن جهة عصر روز عرفه شخصی را که حج میکذارد نهم اذان کفتن جهة عشا در مشعر الحرام شخصی را که حج میکذارد و بعضی از مجتهدین اذان کفتن در این سه جا را حرام میدانند و اما ان دو امر که حرام است اول اذان کفتن قبل از انکه وقت نماز داخل شود که قبل از طلوع فجر جایز است دوم کفتن الصلوه خیر

من النوم در اذان صبح مکر بواسطه تقیه که نزد مخالفان کفتن ان سنت است **فصل** اقامت بعد از اذان سنت موکد است و با انکه اذان ثواب عظیم دارد ثواب اقامت بیش از انست و سنت است که او اذان و اقامت بلند تکند و باقی دیگر سنت نیست بلکه ترک ان سنت است و سید مرتضی علیه الرحمه اقامت را در نمازهای پنجکانه واجب میداند و بی وضوء اقامت کفتن را حرام میداند و ایستادن را بعد واجب میداند و حرف زدن را بعد از قد قامت الصلوه حرام میداند مکر چیزیکه بنماز تعلق دارد مثل التماس کردن حاضران از شخصی عادل که پیشنمازی ایشان کند یا امر کردن ماموین را با انکه صفها هموار است مدارند و مانند ان و بدانکه هر کاه شخصی اذان و اقامت بجا نیاورده داخل نماز شود سنت است که نماز را قطع کند و هر دو را بجا اورده نماز را از سر کیرد و این مشروط بر پنج شرط است اول انکه بسهو ترک اذان و اقامت کرده باشد نه بعمد دوم انکه هنوز در رکعت اول باشد سیم انکه رکوع نکرده باشد چهارم انکه وقت نماز انقدر تنک نشده باشد که اکر تلافی اذان و اقامت نماید بعضی از نماز در خارج وقت واقع شود پنجم انکه لازم نیاید که بعضی از نماز در مکان غیر مباح یا در جامه غیر مباح واقع شود مثل انکه صاحب خانه یا صاحب جامه کوید که رخصت است که دو رکعت نماز در خانه من یا در جامه من بکذاری و زیاده از ان رخصت نیست در اینصورت جایز نیست که نماز را قطع کند و بعد از کفتن اذان و اقامت از سر کیرد چه اخر نماز در مکان غیر مباح یا در جامه غیر مباح واقع خواهد شد و واجب است که چون بواسطه تلافی اذان و اقامت نماز را قطع کند پیش از قطع بکوید السلام علیک ایها النبی و رحمة الله و برکاته و هر کاه در اثنای اذان از موذن حدثی سر زند سنت است که اذان را قطع کند و وضو بسازد و تمام اذان را از انجاکه قطع کرده با تمام رساند و لازم نیست که اذان را از سر کیرد اما اکر در اثنای اقامت از موذن حدثی واقع شود اقامت را از سر کیرد و سنت است که ما بین اذان و اقامت فاصله واقع شود بدو رکعت یا بیک سجده یا بیک نشستن یا بیک کام بر داشتن یا بکفتن سبحان الله یا الحمد لله و اکر فصل بسجده یا نشستن کند در اثنای ان باید که بخواند اللهم اجعل قلبی بارا و عیشی قارا و رزقی دارا و اجعل لی عند قبر رسولک مستقرا و قرارا و در وقت نشستن نیز باید که بخواند سبحان من لا تبید معالمه سبحان من لا ینسی ذکره سبحان من لا یخیب سائله سبحان من لیس له حاجب یرشی و لا ترجمان یناجی سبحان من اختار لنفسه احسن الاسماء سبحان من فلق البحر لموسی سبحان من لا یزداد علی کثرة العطا الا کرما و جودا سبحان من هو هکذا و لا هکذا غیره و بعد از اقامت باید که بخواند اللهم رب هذه الدعوة التامة و الصلوة القائمة بلغ محمدا صلی الله علیه و اله الدرجة و الوسیلة و الفضل و الفضیلة بالله استفتح و بالله استنجح و بمحمد صلی الله علیه و اله اتوجه اللهم صل علی محمد و اله و اجعلنی بهم عندک وجیها فی الدنیا و الاخرة و من المقربین **مبحث چهارم** در ملاحظه نمودن قبله بدانکه شخصیکه نماز میکذارد از چهار حال بیرون نیست یا در اندرون خانه کعبه است یا بر بام خانه کعبه یا بخانه کعبه انقدر نزدیکست که اکر خواهد خانه کعبه را تواند دید یا از شهر مکه انقدر دور است که دیدن خانه کعبه او را میسر نیست پس اکر در اندرون خانه کعبه است بهر طرف که نماز بکذارد نماز او صحیح است بلکه در نماز چهار رکعتی میتواند که در هر رکعتی رو بدیواری از دیوارهای خانه کعبه کند بشرط انکه فعل کثیر لازم نیاید و اکر بر بام خانه کعبه باشد نیز

این حکم دارد اما واجب است که اینچنان باشد که در وقت سجده کردن از بام خانهٔ کعبه قدری در قبلهٔ او باشد و همچنین اگر در اندرون خانهٔ کعبه باشد و رو بجانب دیوار خانه نماز کند واجب است که قدری از استانه در کعبه در قبلهٔ او باشد و اما شخصی که نزدیک خانهٔ کعبه باشد بحیثیتی که کعبه را تواند دید مثل مردمی که در مکه اند بر او لازم نیست که در وقت نماز خانهٔ کعبه را ببیند اما بر او واجب است که بطریقی نماز کذارد که اگر از میان دو قدم او تا میان پیشانی او در وقت سجود خطی بکشند آن خط راست بخانهٔ کعبه بخورد و بایدانست که از خانهٔ کعبه تا آسمان و تا زیر زمین تمام حکم خانهٔ کعبه دارد پس اگر شخصی بر کوهی که در شهر مکه است یا در چاهی عمیق نماز کند نماز او صحیح است اگرچه خطی که از میان دو قدم او بطریقی که مذکور شد بکشند و عین خانهٔ کعبه نخورد اما هرگاه بانچه در حکم خانهٔ کعبه است میرسد کافیست و نماز درست است **فصل** اما آن شخصی که از شهر مکه دور است بحیثیتی که دیدن خانهٔ کعبه او را ممکن نیست مثل آنکه در شهرهای دیگر باشد قبلهٔ او عین کعبه نیست بلکه اعتقاد از آن جانب که مصلی در هر جزوی از اجزای آن تجویز کند که خانهٔ کعبه بوده باشد و جزم کند که از اعتقاد او بیرون نیست و آن از قبلهٔ مساجد و قبرهای مسلمانان معلوم میتوان کرد و بعلاماتی که در کتب فقهاء مشهور است نیز معلوم میشود مثلا علامت قبلهٔ بعضی از عراق عرب مثل بغداد آنست که جدی را بر دوش راست بگیرند و علامت بعضی دیگر از آن بلاد مثل شهر موصل آنست که جدی را بر دوش چپ گیرند و علامت بعضی از آن بلاد آنست که سهیل را در وقتیکه بغایت بلندی رسد در میان چشمها گیرند و علامت بلاد یمن آنست که سهیل را در وقت مذکور پس سر میان دوشها گیرند و اکثر این علامات از علم هیئات معلوم شده و در رسالهٔ قبله اعتماد بر این علم جایز است اما اگر شخصی در صحرا باشد و از علامات چیزی ظاهر نباشد و شخصی یافت نشود که از قول او ظن قبله بهم رسد بر آن شخص واجب است که نماز را چهار نوبت بچهار جهت بگذارد اگر وقت وسیع باشد و اگر تنگ باشد بهر نوع که وقت گنجد نماز گذارد اگرچه یک نوبت باشد بهر جهت که خواهد بگذارد **فصل** اگر بر شخصی بعد از آنکه نماز گذارده باشد ظاهر شود که در حال نماز روی او بقبله نبوده بلکه پشت او بقبله بوده نماز را اعاده نماید اگر وقت باقی باشد و قضا کند اگر وقت باقی نباشد و اگر ظاهر شود قبله در جانب راست او یا در جانب چپ بوده نماز را اعاده نماید اگر وقت باشد و اگر وقت گذشته نماز نگه گذارده است کافیست و قضای آن لازم نیست و اگر معلوم شود که قبله در پس پشت یا در یکی از دو جانب او بوده در این صورت از چهار حال بیرون نیست یا قبله در مابین پیش روی و جانب راست بوده یا در مابین پیش روی و جانب چپ یا در مابین پس پشت و جانب راست یا در مابین پس پشت و جانب چپ پس در دو صورت اول اگر وقت باشد یا نه نماز را اعاده نماید و اگر وقت باقی نباشد قضا لازم نیست و در دو صورت آخر نماز را از سر گیرد خواه وقت باقی باشد و خواه نباشد و بدانکه گاهی در نماز واجب روی بقبله کردن ساقط میشود مثل آنکه شخصی از دشمنی که در جانب قبله باشد بگریزد و وقت نماز تنگ باشد پس بر آن شخص واجب است که در اثنای گریختن پشت بقبله نماز بگذارد و همچنین اگر مالک خانه شخصی را امر کند که از خانهٔ من بیرون رو و خانه در

طرف قبله باشد و وقت نماز تنگ باشد اما اگر وقت نماز تنگ نباشد نماز را در وقت گریختن و بیرون رفتن نگذارد بلکه صبر نماید تا وقتیکه عذر برطرف شود **فصل** آنچه در نماز معتبر است دو نوع است یا فعل است یا ترک فعل و هریک از این دو یا واجب است یا سنت و هریک از این چهار یا زبان است یا بدل است یا با اعضا و جمیع آنچه بنماز تعلق دارد از این دوازده نوع بیرون نیست اول آنچه بزبان بجا آوردن آن واجب است مثل تکبیر احرام دوم آنچه بدل بجا آوردن آن سنت است مثل نیت نماز سیم آنچه باعضا بجا آوردن آن واجب است مثل سجود چهارم آنچه بزبان آوردن آن سنت است مثل خواندن قنوت پنجم آنچه بدل بجا آوردن آن سنت است مثل خاطر گذرانیدن معنی آنچه در نماز خوانده میشود ششم آنچه باعضا بجا آوردن آن سنت است مثل دستها برداشتن در حال قنوت هفتم آنچه بزبان ترک آن واجب است مثل تکلم کردن بغیر حرف قرآن و دعا نباشد هشتم آنچه بدل ترک آن واجب است مثل قصد کردن ریا ببعضی افعال نماز نهم آنچه باعضا ترک آن واجب است مثل دست بستن در نماز چنانچه مذهب سنیان است دهم آنچه بزبان ترک آن سنت است مثل قرائت ماموم با وجود شنیدن قراءت امام یازدهم آنچه بدل ترک آن سنت است مثل فکر در کارهای دنیا دوازدهم آنچه باعضا ترک آن سنت است مثل آنکه دست بر کمر زند بطریق متکبران و ما در رسالهٔ اثنی عشریه که حسب الامر اشرف ارفع بفارسی ترجمه شده بیان کرده‌ایم که هریک از این دوازده نوع دوازده قسم است و همه اقسام را بتفصیل در آن رساله مذکور ساخته‌ایم **فصل** بدانکه در جمیع نمازهای پنجگانه یومیه سیصد و هفتاد و دو فعل واجب است باین تفصیل در رکعت اول بیست و یک فعل واجب است اول ایستادن دویم در بقبله کردن سیم نیت کردن چهارم تکبیر احرام گفتن پنجم در نگ نمودن بقدر تکبیر ششم قرائت کردن هفتم درنگ نمودن بقدر قرائت هشتم خم شدن بجهت رکوع نهم درنگ نمودن در رکوع بقدر ذکر دهم ذکر گفتن یازدهم سر از رکوع برداشتن دوازدهم لحظه درنگ نمودن سیزدهم خم شدن بجهت سجود چهاردهم درنگ نمودن در سجود پانزدهم ذکر گفتن شانزدهم سر از سجده برداشتن هفدهم نشستن در میان دو سجده هجدهم لحظه درنگ نمودن نوزدهم خم شدن بجهت سجدهٔ دوم بیستم درنگ نمودن بقدر ذکر بیست و یکم ذکر گفتن و این بیست و یکفعل در رکعت اول تمام است و در رکعت دوم از این بیست و یکفعل سه فعل کم میشود نیت و تکبیر احرام و درنگ کردن در تکبیر احرام پس افعالیکه واجب است در رکعت دوم هجده است و بعد از آن چهار فعل دیگر واجب است که آنها را از داخل رکعت نمیشمارند اول سر از سجده برداشتن دوم نشستن سیم تشهد خواندن چهارم درنگ نمودن در تشهد و اگر نماز دو رکعتی باشد سه فعل دیگر واجب است اول نشستن بجهت سلام گفتن دوم سلام گفتن سیم درنگ کردن بقدر سلام گفتن پس در نماز صبح چهل و شش فعل واجب است و در نماز شام شصت و هشت فعل و در هریک از نماز ظهر و عصر و عشا هشتاد و پنج فعل واجب است اینست جمیع سیصد و هفتاد و دو فعل که واجبست در نمازهای پنجگانه شبانروزی بتفصیلیکه مذکور شد و بدانکه از جملهٔ این افعال هشت فعل است که احتیاج به بیان دارد و آن نیت است و تکبیر احرام و قیام و قرائت و رکوع و سجود و تشهد و تسلیم و بیان این هشت فعل در هشت فصل بتفصیل میاید **فصل اول** در بیان آنچه تعلق به نیت دارد بدانکه نیت هریک از عبادات قصد بجا آوردن آن عبادت است

از برای رضای خدا و در نیت اولا تعیین نماز باید نمود که کدام نماز است ادا است یا قضا واجب است یا سنت بعد از آن قصد کند از اتیان او و نیز از برای رضای خدا و این قصد در نهایت آسانیست که هیچ اشکالی ندارد و وسواسی که بعضی مردم در نیت میکنند از فعل شیطان است و باین مضمون حدیثی از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام منقولست و آنکه بعضی گمان برده اند که نیت نماز مرکبست از چند چیز مثل تعیین نماز و آنکه واجب است یا سنت اداء است یا قضاء این گمان غلط است بلکه این امور منوی اند یعنی نیت آنها واقع میشود **فصل دویم** در بیان آنچه تعلق بتکبیر احرام دارد و آن چهارده امر است هفت امر واجب و هفت امر سنت اما هفت امر واجب اول آنکه بلفظ عربی گفته شود پس اگر بجای الله اکبر خدا بزرگ است گوید مثلا نماز باطل خواهد بود دویم آنکه حروف تکبیر احرام را از مخرج بیرون آورد بطریقیکه مقرر است سیم آنکه مقارن نیت باشد پس اگر اندک فاصله در میان تکبیر احرام و نیت واقع شود مثل اندک سکوتی یا لفظی در میان آخر نیت و اول تکبیر احرام در آید مثل آنکه بگوید قربة الی الله هو الله اکبر نماز باطل است چهارم در میان لفظ الله و لفظ اکبر فاصله در نیاید خواه سکوت و خواه لفظ دیگر مثل آنکه بگوید الله تعالی اکبر نماز باطل است پنجم آنکه همزه الله و همزه اکبر را قطع نماید پس اگر وصل سازد همزه الله را با آخر نیت یا همزه اکبر را بهاء الله نماز باطل است ششم آنکه چنان گوید که خود بشنود اگرچه تقدیرا باشد مثل آنکه کر باشد یا در اثنای فریاد مردم تکبیر را بگوید پس تکبیر تقدیرا آنکه اگر کر نبود یا فریاد مردم نمیشد تکبیر را میشنید نماز او صحیح است والا باطل است هفتم آنکه در تکبیر احرام بجا آوردن سنت است اول دستها برداشتن در حال تکبیر گفتن تا برابر گوشها آنکه اگر گنگ باشد بدل قصد کند و بانگشت اشاره نماید و زبان را حرکت دهد و اما هفت امر که در تکبیر احرام بجا آوردن ان سنت است اول دستها برداشتن در حال تکبیر گفتن تا برابر گوشها دویم آنکه ابتدای تکبیر گفتن با ابتدای دست برداشتن باشد و انتهای آن با انتهای آن سیم کفها در وقت دست برداشتن بجانب قبله باشد چهارم آنکه انگشتان بهم چسبیده باشد مگر دو انگشت بزرگ که از انگشتان دیگر میباید دور باشد پنجم آهسته گفتن تکبیر است اگر ماموم باشد و بلند گفتن آن اگر پیشنماز یا منفرد باشد ششم آنکه تکبیر احرام را بعد از شش تکبیر دیگر در اول نماز بجا آورده باشد و اما ابتدا با مفتتح بها هفتم آنکه شش تکبیر سنت را با دعاها مقرره بفعل آورد باین طریق که سه تکبیر بگوید و بعد از آن ابتدا بخواند اللهم انت الملک الحق لا اله الا انت سبحانک انی ظلمت نفسی فاغفر لی ذنبی انه لا یغفر الذنوب الا انت بعد از آن دو تکبیر بگوید لبیک و سعدیک والخیر فی یدیک والشر لیس الیک والمهدی من هدیت لا ملجأ منک الا الیک سبحانک وحنانیک تبارکت وتعالیت سبحانک رب البیت الحرام و بعد از آن دو تکبیر بگوید و ابتدا بخواند وجهت وجهی للذی فطر السموات والارض عالم الغیب والشهادة حنیفا مسلما وما انا من المشرکین ان صلاتی ونسکی ومحیای ومماتی لله رب العالمین لا شریک له وبذلک امرت وانا من المسلمین **فصل سیم** در بیان آنچه تعلق بقیام دارد و آن هجده امر است پنج امر واجب ده امر سنت سه امر مکروه اما آن پنج امر که واجب است اول راست ایستادن پس اگر بعضی از پشت را خم کرده بایستد نماز باطل است هرچند بحد رکوع نرسد دویم استقلال یعنی بر چیزی تکیه نکردن بحیثیتی که اگر آنچیز را بردارند ساقط شود مصلی باید اما اگر بیمار باشد تکیه کردن مقدم است بر نشسته نماز کردن سیم استقرار یعنی حرکت بسیار نکردن پس اگر در وقتیکه باید نماز بگذارد و باد او را بجنباند

و نتواند که در جای دیگر نماز گذارد آن باطل است چهارم بر هر دو پا ایستادن پس اگر بضرورت بر یک پا ایستاده نماز گذارد نماز او باطل است پنجم آنکه قدمها را از یکدیگر دور کند بحیثیتی که از ایستادن متعارف بیرون رود و اما آن ده چیز که در وقت قیام سنت است اول خضوع و خشوع ایستادن بطریقیکه غلامان با خلاص در خدمت آقای خود می ایستند دویم نظر بموضع سجود افکندن سیم بجای خود ایستادن قدمها از یکدیگر دور کردن بمقدار سه انگشت تا یکوجب چهارم آنکه قدمها با یکدیگر محاذی باشد نه آنکه یکی پیش باشد و یکی پس پنجم انگشتان پاها بجانب قبله داشتن ششم هر دو کف دست بر دو ران گذاشتن هفتم انگشتان دست را ملاصق هم داشتن هشتم آنکه زن قدمها را با یکدیگر جفت سازد و از هم دور نکند نهم آنکه زن کفهای خود را بر پستان خود گذارد دهم قنوت کردن مرد و زن را در رکعت دویم بعد از قرائت و قبل از رکوع مگر در نماز جمعه که مرد قنوت رکعت دویم را بعد از رکوع میکند و از زن نماز جمعه ساقط است و بدانکه قنوت سنت مؤکد است و معنی آن دعاء است خواه دست خود را در اثنای آن بردارد و خواه برندارد و شیخ ابن بابویه قنوت را واجب میدانند و نماز بی قنوت را باطل میدانند و اگر فراموش شود بعد از سر برداشتن از رکوع سنت است که به نیت قضا بجا آورد و اگر از آنجا نیز فراموش شود بعد از سلام دادن نشسته قضا کند و اگر آنجا نیز فراموش شود و در وقت راه رفتن بخاطر رسد همانجا روی بقبله کند و بجا آورد و در قنوت هفت امر سنت است اول الله اکبر گفتن قبل از قنوت دویم دست بالا کردن تا نزدیک گوش در وقت تکبیر سیم آنکه در وقت قنوت دستها را بالا دارد برابر روی محاذی آسمان چهارم آنکه انگشتان بهم بدارد مگر دو انگشت بزرگ که از انگشتان دیگر دور سازد پنجم طول دادن قنوت ششم کلمات فرج در قنوت خواندن اینست لا اله الا الله الحلیم الکریم لا اله الا الله العلی العظیم سبحان الله رب السموات السبع ورب الارضین السبع وما فیهن وما بینهن وما تحتهن وما فوقهن وهو رب العرش العظیم والحمد لله رب العالمین و بعد از آن بگوید اللهم اغفر لنا وارحمنا وعافنا واعف عنا فی الدنیا والآخرة هفتم بلند خواندن پیشنماز و منفرد قنوت را و آهسته خواندن ماموم آنرا و اما آن سه امر که در قیام مکروه است اول دست در کمر زدن بطریق متکبران دویم تورک نمودن یعنی سنگینی خود را گاهی بر پای راست و گاهی بر پای چپ انداختن سیم کفها را بعد از قنوت بر روی مالیدن و در قنوت کردن بفارسی میانه علما خلافست و اصح آنستکه جایز نیست و در کتاب حبل المتین بیان آن شده **فصل چهارم** در بیان آنچه تعلق بقرائت فاتحه و سوره دارد واجب است قرائت فاتحه و سوره در رکعت اول و دویم از نمازها بجز نماز در رکعت سیم و چهارم مصلی مخیر است اگر فاتحه خواند و اگر خواهد تسبیحات اربع چنانچه مفصلا مذکور خواهد شد و آنچه تعلق بقرائت فاتحه و سوره دارد می و دو امر است یازده امر واجب و ده امر سنت و پنج امر مکروه و شش امر حرام اما یازده امر واجب اول آنکه فاتحه و سوره بعربی خوانده شود پس اگر بزبان دیگر ترجمه آنرا بخواند نماز باطل است دویم حرفها را از مخارج مقرره اخراج نمودن سیم اعراب الفاظ و تشدید را ملاحظه کردن چهارم موافق یکی از هفت قرائت مشهور خواندن و لازم نیست که از اول تا آخر بیک قرائت بخواند پس اگر بعضی را مثلا بقرائت عاصم و بعضی بقرائت حمزه و بعضی را بقرائت باقی قراء بخواند جایز است بلکه سنت است که در قرآن خواندن

الزام بکفرائت نکند پنجم مقدم داشتن فاتحه بر سوره پس اگر بسهو سوره را مقدم دارد نوبت دیگر بعد از فاتحه سوره را بخواند و اگر عمداً سوره را مقدم دارد نماز باطل است ششم آنکه در میان الفاظ قرائت فاصله واقع نشود خواه سکوت و خواه بیک کلمه که غیر قرآن و دعا باشد اما فاصله بهر یک از قرآن و دعا جایز است بشرط آنکه انتظام قرائت فوت نشود هفتم آنکه اگر مصلی مرد باشد نماز صبح و دو رکعت اول شام و خفتن را بلند بخواند و باقی را آهسته هشتم آنکه در اول فاتحه و سوره بسم الله بخواند و ترک نکند که آن مذهب بعض سنیان است نهم آنکه فاتحه و سوره را از بر بخواند پس اگر از روی نوشته بخواند با آنکه از بر تواند خواند نماز باطل است دهم آنکه در وقت اراده سوره خواندن قصد سوره معین کند قبل از آنکه بسم الله بخواند پس اگر بعد از بسم الله سوره را تعیین نماید نماز باطل است یازدهم آنکه چون سوره الم تر کیف بخواند سوره لایلاف در عقب آن بخواند و چون سوره والضحی بخواند سوره الم نشرح در عقب آن بخواند و اما آن ده امر که در خواندن فاتحه و سوره سنت است اول آنکه قبل از شروع در فاتحه اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بگوید دوم ملاحظه نمودن صفات حروف بطریقی که در علم قرائت مقرر است مثل جهر و همس و غنه و غیر آن سیم اشباع کسره کاف مالک یوم الدین کردن چهارم اشباع ضمه دال ایاک نعبد کردن پنجم تام وقف و وقف حسن بجا آوردن و در فاتحه چهار وقف تام است و ده وقف حسن بجا اما چهار وقف تام بر آخر بسم الله است و بر یوم الدین و بر نستعین و بر ولا الضالین اما ده وقف حسن بر بسم الله است و بر الرحمن و بر الحمد لله و بر رب العالمین و بر الرحمن و بر الرحیم و بر ایاک نعبد و بر المستقیم و بر انعمت علیهم و بر غیر المغضوب علیهم ششم آنکه پیشنماز قرائت فاتحه و سوره را بماموین در نماز جهریه بشنواند بشرط آنکه بسیار بلند بطریق فریاد نخواند هفتم بلند خواندن پیشنماز و منفرد بسم الله را در رکعتی که فاتحه و سوره را آهسته باید خواند هشتم بعد از خواندن هر یک از فاتحه و سوره مقدار یک نفس ساکت شدن نهم آنکه چون سوره والشمس بخواند بعد از تمام کردن آن صدق الله بگوید و چون سوره اخلاص بخواند بعد از تمام کردن آن کذلک الله ربی سه نوبت بگوید دهم آنکه در نماز صبح سوره بخواند که در درازی مثل سوره عم و سوره قیمه باشد و در نماز ظهر و عشاء مثل سوره والشمس و سوره اعلی بخواند و در نماز عصر و شام مثل سوره انا انزلناه و سوره اذا جاء بخواند و در ظهر روز جمعه سوره جمعه و سوره منافقین بخواند و اما آن پنج امر که در خواندن فاتحه و سوره مکروه است اول ادغام کردن میم الرحیم در میم مالک دوم بعد از فاتحه دو سوره خواندن و بعضی از مجتهدین از احرام میدانند سیم مکرر خواندن یک سوره در دو رکعت مگر سوره اخلاص که مکرر خواندن آن مکروه نیست چهارم عدول نمودن از سوره بسوره دیگر قبل از آنکه نصف سوره اول خوانده شود و بعد از آن حرام است چنانچه مذکور خواهد شد اما عدول نمودن از سوره اخلاص و سوره قل یا ایها الکافرون بسوره دیگر حرام است خواه قبل از خواندن نصف آن و خواه بعد از آن پنجم بسیار کشیدن مد الف خواه مد متصل و خواه مد منفصل و اما آن شش امر که در خواندن فاتحه و سوره بعمل آوردن آن حرام است اول آمین گفتن بعد از فاتحه خواندن دوم سوره طویل خواندن که موجب آن شود که بعضی از افعال واجبی نماز در خارج وقت واقع شود سیم سوره از سورهای عزایم خواندن و سورهای عزایم قبل از این بتفصیل مذکور شد چهارم خواندن فاتحه یا سوره بطریق غنا

ونفش و صورت پنجم عدول نمودن از سوره بسوره دیگر بعد از خواندن نصف سوره اول و قبل از آن مگر عدول کردن از سوره اخلاص یا سوره قل یا ایها الکافرون که آن مطلقا حرام است خواه عدول قبل از خواندن نصف باشد و خواه بعد از آن الا عدول نمودن از این دو سوره بسوره جمعه و سوره منافقین در نماز جمعه و ظهر روز جمعه که آن جایز است اما بدو شرط اول آنکه اختیار آن دو سوره از روی عمد نکرده باشد دوم آنکه بنصف نرسیده باشد و هرگاه از سوره بسوره دیگر عدول کند واجب است که بسمله را اعاده نماید و اکتفا به بسمله که در سوره اول خوانده نکند ششم بلند خواندن زن فاتحه را بنوعی که مرد نامحرم بشنود اما اگر زن بسبب پیری باشد که مرد را میل باو نباشد جایز است که نامحرم آواز او را بشنود و بدانکه در رکعت سیم و چهارم اگر بجای فاتحه سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر بخواند واجب است که آهسته بخواند و اولی آنست که استغفر الله در آخر آن بگوید و اگر مجموع را مکرر سازد تا سه نوبت افضل خواهد بود و اگر در رکعت اول و دوم خواندن فاتحه فراموش شود اولی آنست که در رکعت سیم یا چهارم بجای تسبیحات فاتحه بخواند

فصل پنجم در بیان آنچه تعلق برکوع دارد و آن بیست و شش امر است شش امر واجب و شانزده امر سنت و چهار امر مکروه اما شش امر واجب اول آنکه بمقدار خم شود که کف دستها بر زانو برسند اما دست بر زانو گذاشتن واجب نیست دوم سبحان ربی العظیم و بحمده گفتن یا سه نوبت سبحان الله و اگر ضرورتی باشد یک نوبت سبحان الله گفتن کافیست سیم درنگ نمودن بمقدار ذکر چهارم آنکه چنان گوید که خود بشنود اگر چه ثقل بر باشد چنانچه در فصل تکبیر احرام مذکور شد پنجم سر برداشتن از آن ششم لحظه درنگ نمودن بعد از سر برداشتن و اما آن شانزده امر که در رکوع سنت است اول آنکه چون خواهد که خم شود الله اکبر بگوید دوم آنکه در حال رکوع زانوها را بسر پس برد و پیش نیاورد سیم آنکه پشت خود را راست بدارد بنوعی که اگر قطره آبی بر آن ریخته شود بجای خود بایستد چهارم آنکه گردن را موازی پشت بکشد پنجم آنکه نظر بمابین دو قدم خود اندازد ششم آنکه دو دست خود را از پهلوی خود دور دارد هفتم آنکه دو کف خود را بر دو زانو بگذارد هشتم آنکه انگشتان را از هم دور کند نهم آنکه دست راست را بر زانو پیش از دست چپ گذارد دهم آنکه زن دو کف دست خود را بالاتر از زانو گذارد یازدهم مکرر گفتن سبحان ربی العظیم و بحمده تا سه نوبت و پنج نوبت فاضلتر است و افضل از آن هفت نوبت است دوازدهم آنکه قبل از گفتن سبحان ربی العظیم و بحمده ابتدا بخواند اللهم لک رکعت ولک آمنت و علیک توکلت و انت ربی خشع لک سمعی و بصری و شعری و بشری و لحمی و دمی و مخی و عصبی و عظامی و ما اقلته قدمای غیر مستنکف ولا مستکبر ولا مستحسر سیزدهم آنکه اگر پیشنماز باشد ذکر رکوع را بلند گوید چهاردهم اگر ماموم باشد آهسته گوید پانزدهم اگر منفرد باشد ذکر را بطریق قرائت خواند در جهر و اخفات شانزدهم آنکه چون سر از رکوع بر دارد بگوید سمع الله لمن حمده الحمد لله رب العالمین اهل الکبریاء والجود والجبروت و اما آن چهار امر که در رکوع مکروه است اول دستها را در اوقات رکوع بدو پهلوی خود چسبانیدن دوم سر بزیر افکندن بر وجهی که سر و گردن موازی پشت نباشد سیم آنکه پیشنماز ذکر رکوع را زیاده بر نوبت گوید اگر گمان داشته باشد که بعضی از ماموین بواسطه ضرورتی تعجیل دارند چهارم دو کف

فصل ششم دستها را در وقت رکوع در مابین زانوها کذاشتن وبعضی از مجتهدین از محرمات دانند
در بیان انچه تعلق بسجود دارد وان سی وهفت امر است ده امر واجب وبیست وپنج امر سنت ودو امر مکروه
اما ده امر واجب اول انکه بر مجموع هفت عضو سجده کند که ان پیشانی است ودو کف دستها ودو زانو
ودو انکشت بزرک پاها دوم انکه سنکینی خود را بر کل این هفت عضو اندازد پس اکر بر بعضی مطلقا
نیندازد نماز باطل است اما لازم نیست که سنکینی انداختن بر همه عضوها برابر باشد سیم انکه هر یک
از این هفت عضو مستقر باشد یعنی بر محل خود قرار کرفته باشد پس اکر بر روی برف نرم یا پنبه یا پشم سجده
کند بجنبشی که بعضی اعضا مستقر نباشد نماز باطل است چهارم انکه پیشانی را بر خاک کذارد یا بر چیزیکه
از خاک روییده باشد بشرط خوردنی و پوشیدنی نباشد بحسب عادت پنجم کفتن سبحان ربی الاعلی وبحمده
یا سه نوبت سبحان الله چنانچه در رکوع کذشت هشتم سر از سجده اول بر داشتن نهم بعد از سر برداشتن
لمحه درنک نمودن دهم نوبت دیکر سجده کردن بطریق سجده اولی واما ان بیست وپنج امر که در وقت سجود
بفعل اوردن ان سنت است اول الله اکبر کفتن بعد از رکوع وقبل از خم شدن بجهت سجود دوم درنک
نمودن بقدر الله اکبر کفتن سیم در وقت الله اکبر کفتن دستها را بالا بردن تا نزدیک کوشها چهارم
انکه چون خواهد که بسجده رود اول دو کف دست بر زمین رساند بعد از ان زانوها را واکر زن باشد
زانوها را اول بر زمین برساند وبعد از ان دستها را پنجم انکه در وقت سجود انکشتان دستها را بهم چسبانند
وا زیکدیکر دور نکند ششم انکه سر انکشتان بجانب قبله باشد هفتم انکه هیچیک از دستها بپهلو
چسبیده نباشد هشتم انکه از پیشانی مقدار بیشتر هم بسجده کاه برساند نهم کمتر از ان وبعضی از مجتهدین
را مذهب انستکه مقدار یک درهم واجب است نهم انکه بر خاک سجده کند نه بر سنک وچوب وامثال
ان وافضل انستکه خاک قبر یکی از چهارده معصوم علیهم السلام باشد خصوصا خاک کربلا علی ساکنها
السلام دهم انکه قبل از ذکر سجود ابتدا بخواند اللهم لک سجدت وبک امنت ولک اسلمت ربی
سجد وجهی للذی خلقه وشق سمعه وبصره والحمد لله رب العالمین تبارک الله احسن الخالقین یازدهم
انکه ذکر را مکرر بکوید چنانکه در رکوع مذکور شد دوازدهم انکه میان هر یک از هفت عضو وزمین حایل
نباشد بلکه باید که همه این هفت عضو برهنه بر زمین برسد اکر مصلی مرد باشد سیزدهم بینی را هم جزو اعضا
سجود کردانیدن چهاردهم بینی را بر خاک کذاشتن پانزدهم زانوها را از هم دور داشتن اکر مصلی مرد
باشد شانزدهم انکه چون سر از سجده بردارد الله اکبر بکوید هفدهم انکه در وقت الله اکبر دستها
بالا بردارد بطریقیکه قبل از این کفته شد هجدهم کفتن استغفر الله ربی واتوب الیه بعد از کفتن الله
اکبر نوزدهم درنک نمودن بمقدار الله اکبر کفتن واستغفار کردن بیستم انکه در مابین دو سجده
تورک کند یعنی بر ران چپ نشیند وپشت قدم راست بر شکم قدم کذارد واکر زن باشد بر کفل خود نشیند
وزانوها را بالا دارد وکف پاها را بر زمین نهد بیست یکم انکه در وقت سجود ساعدها را بالا کرد وبزرد
نکذارد واکر زن باشد بر زمین کذارد بیست دوم انکه چون در رکعت اول وسیم در نماز چهار رکعتی سر از سجده دوم
بردارد ولمحه بنشیند وابن جلسه استراحت کویند وسید مرتضی علیه الرحمه از واجب میداند بیست وسیم

انکه در جلسه استراحت تورک کند بیست وچهارم انکه زن در وقت سجده پیشانی را بر جائی نکذارد که از موی
سر او چیزی فاصله شود میانه پیشانی او وسجده کاه هرچند از پیشانی او انچه واجب است که بسجده کاه برسد
رسیده باشد بیست وپنجم انکه مواضع هفت عضو برابر باشد یعنی بعضی بلند وبعضی پست نباشد واما تفاوت
در بلندی وپستی بمقدار چهار انکشت جایز است وزیاده از این جایز نیست واما ان دو چیز که در سجود
بفعل اوردن ان مکروهست اول پف کردن در موضع سجود بشرط انکه از ان دو حرف حاصل نشود که
اکر دو حرف حاصل شود حرامست ونماز باطل میشود دوم اقعاء کردن در مابین دو سجده یعنی بر عقب پا
نشستن وسرها انکشتان پا را بر زمین کذاشتن اینست جمیع انچه تعلق برکعت اول دارد **تتمه**
در بیان احکام سجود تلاوت قران بدانکه سجدهای تلاوت قران پانزده است اول در سوره اعراف
دوم در سوره رعد سیم در سوره نحل چهارم در سوره بنی اسرائیل پنجم در سوره مریم ششم وهفتم در
سوره حج که انجا دو سجده است هشتم در سوره فرقان نهم در سوره نمل دهم در سوره الم تنزیل یازدهم
در سوره ص دوازدهم در سوره فصلت سیزدهم در سوره والنجم چهاردهم در سوره انشقت پانزدهم
در سوره اقرا واز این پانزده سجده چهار واجب است وان در سوره الم تنزیل است وفصلت والنجم واقرا
ویازده باقی سنت است وسجده وقتیکه ایه تمام خوانده شود ودر حال سجده پاک بودن از حدث وخبث
ورو بقبله کردن وستر عورت نمودن هیچیک لازم نیست اما اولی انستکه بر هفت عضو مقرره سجده کند
واکتفاء بر پیشانی بر زمین نهادن نکند وبر چیزیکه سجده نماز بران جایز نیست سجده نکند ودر سجده واجب
سنت استکه این ذکر بکوید لا اله الا الله حقا حقا لا اله الا الله ایمانا وتصدیقا لا اله الا الله عبودیة
ورقا سجدت لک یا رب تعبدا ورقا وبدانکه همچنانکه بر خواننده سجده قران سجود واجب است بر
شنونده نیز واجب است وناخیر ان از وقت خواندن یا شنیدن جایز نیست واکر تاخیر شود بنیت قضا
بجا باید اورد وبعضی از مجتهدین بر انند که همیشه اداست پس اکر تاخیر شود نیت قضا لازم نیست

فصل هفتم در بیان انچه تعلق بتشهد دارد وان هجده امر است نه امر واجب وهشت امر سنت
ویک امر مکروه اما ان نه امر واجب اول نشستن بمقدار تشهد خواندن دوم درنک نمودن بران مقدار سیم
تشهد خواندن باینطریق اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له واشهد ان محمدا عبده ورسوله اللهم صل
علی محمد وال محمد وجایز است اکتفا نماید چهارم اخراج حروف از مخارج مقرره نمودن پنجم در اثنای تشهد سکوت
طویل نکردن ششم کلام اجنبی در میان نیاوردن هفتم بعد از تشهد الحمد لله مکر کفتن اکر تشهد دانند
وو قت یاد کرفتن تنک باشد هشتم تشهد را ملبس خواندن اکر پیشنماز باشد نهم اهسته خواندن
اکر ماموم باشد واما هشت امر که سنت است اول تورک نمودن بطریقیکه در نشستن در مابین دو سجده
مذکور شد دوم دستها را بر رانها کذاشتن سیم انکشتان بهم چسبانیدن چهارم نظر بر کنار خود کردن
پنجم پیش از شروع در تشهد بسم الله وبالله وخیر الاسماء لله کفتن ششم انکه بعد از کفتن واشهد ان
ان محمدا عبده ورسوله بکوید ارسله بالحق بشیرا ونذیرا بین یدی الساعة واشهد ان ربی نعم
الرب وان محمدا نعم الرسول هفتم انکه بعد از کفتن اللهم صل علی محمد وال محمد بکوید
وتقبل شفاعته فی امته وارفع درجته الحمد لله رب العالمین هشتم انکه در تشهد دوم

بعد از گفتن وَاَنَّ مُحَمَّداً نِعْمَ الرَّسُولُ بگوید اَلتَّحِیّاتُ لِلّٰهِ وَالصَّلَواتُ الطّاهِراتُ الطَّیِّباتُ الزّاکِیاتُ الغادِیاتُ الرّائِحاتُ السّابِغاتُ النّاعِماتُ لِلّٰهِ ما طابَ وَطَهُرَ وَزَکیٰ وَخَلَصَ وَصَفیٰ فَلِلّٰهِ اَشْهَدُ اَنْ لا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ وَحْدَهُ لا شَرِیکَ لَهُ وَاَشْهَدُ اَنَّ مُحَمَّداً عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ اَرْسَلَهُ بِالْحَقِّ بَشِیراً وَنَذِیراً بَیْنَ یَدَیِ السّاعَةِ وَاَشْهَدُ اَنَّ رَبِّی نِعْمَ الرَّبُّ وَاَنَّ مُحَمَّداً نِعْمَ الرَّسُولُ وَاَشْهَدُ اَنَّ السّاعَةَ آتِیَةٌ لا رَیْبَ فِیها وَاَنَّ اللّٰهَ یَبْعَثُ مَنْ فِی الْقُبُورِ اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِی هَدانا لِهٰذا وَما کُنّا لِنَهْتَدِیَ لَوْلا اَنْ هَدانَا اللّٰهُ اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعالَمِینَ اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلیٰ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَبارِکْ عَلیٰ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَسَلِّمْ عَلیٰ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَتَرَحَّمْ عَلیٰ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ کَاَفْضَلِ ما صَلَّیْتَ وَبارَکْتَ وَتَرَحَّمْتَ عَلیٰ اِبْراهِیمَ وَآلِ اِبْراهِیمَ اِنَّکَ حَمِیدٌ مَجِیدٌ و اما آن یک امر که مکروه هست اقعاء است در حال تشهد و معنی اقعا در بحث سجود مذکور شد **فصل هشتم** در آنچه تعلق بسلام دارد و آن هفده امر است پنج امر واجبه و دوازده امر سنت اما پنج امر واجب اوّل نشستن بمقدار تسلیم دوم بر طرف نمودن با بمقدار سیم گفتن اَلسَّلامُ عَلَیْکُمْ وَرَحْمَةُ اللّٰهِ وَبَرَکاتُهُ چهارم آنکه تسلیم را بعد از فراغ از تشهد بجای آوردن پنجم آنکه چنان گوید که خود بشنود اگر چه سنگین بوده باشد و اما دوازده امر که سنت است اوّل تورّک نمودن بطریقی که در تشهد دوم گفته شد دوم گذاشتن دستها بر رانها سیم انگشتان را بهم چسبانیدن چهارم بیرون از نماز کردن پنجم قصد سلام بر انبیا و ائمه و ملائکه و جمیع مؤمنین انس و جن کردن ششم قصد کردن پیش‌نماز سلام بر ماموین در ضمن مؤمنین هفتم قصد کردن ماموین سلام بر پیش‌نماز در ضمن مؤمنین هشتم بلند گفتن پیش‌نماز سلام را نهم آهسته گفتن ماموم او منفرد مخیر است دهم آنکه پیش‌نماز و ماموم در وقت سلام دادن بجانب روی راست بروی خود اشارت کند یازدهم آنکه ماموم نوبت دیگر بجانب چپ سلام دهد اگر در جانب چپ او شخصی باشد و بعضی بوار در این مقام فاتم مقام مخصوص دانسته‌اند **تتمه** چون مصلی از نماز فارغ شود سنت است که بتعقیب اشتغال نماید و اوّل تعقیب سه نوبت الله اکبر گفتن است و در هر نوبت دستها را تا برابر گوش برساند و بعد از آن بگوید لا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ اِلٰهاً واحِداً وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ لا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ وَلا نَعْبُدُ اِلّا اِیّاهُ مُخْلِصِینَ لَهُ الدِّینَ وَلَوْ کَرِهَ الْمُشْرِکُونَ لا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ رَبُّنا وَرَبُّ آبائِنَا الْاَوَّلِینَ لا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ وَحْدَهُ وَحْدَهُ وَحْدَهُ صَدَقَ وَعْدَهُ وَنَصَرَ عَبْدَهُ وَاَعَزَّ جُنْدَهُ وَهَزَمَ الْاَحْزابَ وَحْدَهُ فَلَهُ الْمُلْکُ وَلَهُ الْحَمْدُ یُحْیِی وَیُمِیتُ وَهُوَ حَیٌّ لا یَمُوتُ بِیَدِهِ الْخَیْرُ وَهُوَ عَلیٰ کُلِّ شَیْءٍ قَدِیرٌ اَللّٰهُمَّ اهْدِنِی مِنْ عِنْدِکَ وَاَفِضْ عَلَیَّ مِنْ فَضْلِکَ وَانْشُرْ عَلَیَّ مِنْ رَحْمَتِکَ وَاَنْزِلْ عَلَیَّ مِنْ بَرَکاتِکَ سُبْحانَکَ لا اِلٰهَ اِلّا اَنْتَ اغْفِرْ لِی ذُنُوبِی کُلَّها جَمِیعاً فَاِنَّهُ لا یَغْفِرُ الذُّنُوبَ کُلَّها جَمِیعاً اِلّا اَنْتَ اَللّٰهُمَّ اِنِّی اَسْئَلُکَ مِنْ کُلِّ خَیْرٍ اَحاطَ بِهِ عِلْمُکَ وَاَعُوذُ بِکَ مِنْ کُلِّ شَرٍّ اَحاطَ بِهِ عِلْمُکَ اَللّٰهُمَّ اِنِّی اَسْئَلُکَ عافِیَتَکَ فِی جَمِیعِ اُمُورِی کُلِّها وَاَعُوذُ بِکَ مِنْ خِزْیِ الدُّنْیا وَعَذابِ الْآخِرَةِ وَاَعُوذُ بِوَجْهِکَ الْکَرِیمِ وَسُلْطانِکَ الْقَدِیمِ وَعِزَّتِکَ الَّتِی لا تُرامُ وَقُدْرَتِکَ الَّتِی لا یَمْتَنِعُ مِنْها شَیْءٌ مِنْ شَرِّ الدُّنْیا وَعَذابِ الْآخِرَةِ وَمِنْ شَرِّ الْاَوْجاعِ کُلِّها وَلا حَوْلَ وَلا قُوَّةَ اِلّا بِاللّٰهِ الْعَلِیِّ الْعَظِیمِ تَوَکَّلْتُ عَلَی الْحَیِّ الَّذِی لا یَمُوتُ وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِی لَمْ یَتَّخِذْ وَلَداً وَلَمْ یَکُنْ لَهُ شَرِیکٌ فِی الْمُلْکِ وَلَمْ یَکُنْ لَهُ وَلِیٌّ مِنَ الذُّلِّ وَکَبِّرْهُ تَکْبِیراً و بعد از آن تسبیح فاطمه زهرا علیها السلام را بجا آورد و آن سی و چهار نوبت الله اکبر است و سی و سه نوبت الحمد لله و سی و سه نوبت سُبْحانَ اللّٰهِ و از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام منقول است که

تسبیح فاطمه زهرا علیها السلام در هر شبانه روز بعد از نماز دو بسر است نزد من از هزار رکعت نماز که کذارده شود و باید که بعد از تسبیح فاطمه زهرا علیها السلام سوره توحید را دوازده نوبت بخواند و بعد دستها گشوده این دعا بخواند اَللّٰهُمَّ اِنِّی اَسْئَلُکَ بِاسْمِکَ الْمَکْنُونِ الْمَخْزُونِ الطّاهِرِ الْمُطَهَّرِ الْمُبارَکِ وَاَسْئَلُکَ بِاسْمِکَ الْعَظِیمِ وَسُلْطانِکَ الْقَدِیمِ یا واهِبَ الْعَطایا یا مُطْلِقَ الْاُساریٰ یا فَکّاکَ الرِّقابِ مِنَ النّارِ وَاَسْئَلُکَ اَنْ تُصَلِّیَ عَلیٰ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَاَنْ تُعْتِقَ رَقَبَتِی مِنَ النّارِ وَاَنْ تُخْرِجَنِی مِنَ الدُّنْیا آمِناً وَتُدْخِلَنِی الْجَنَّةَ سالِماً وَاَنْ تَجْعَلَ دُعائِی اَوَّلَهُ فَلاحاً وَاَوْسَطَهُ نَجاحاً وَآخِرَهُ صَلاحاً اِنَّکَ اَنْتَ عَلّامُ الْغُیُوبِ بعد از آن سجده شکر بجا آورد و ثواب آن بسیار است و از حضرت امام جعفر صادق منقول است که هر که سجده شکر کند و وضو داشته باشد خدا ایشم ثواب ده نماز باو میدهد و ده گناه عظیم او را میبخشد باید که پیشانی را در وقت سجده بر خاک گذارد و اگر خاک کربلا باشد افضل است و ساق دستها و سینه و شکم بر زمین برساند و این دعا بخواند اَللّٰهُمَّ اِنِّی اُشْهِدُکَ وَاُشْهِدُ مَلائِکَتَکَ وَاَنْبِیائَکَ وَرُسُلَکَ وَجَمِیعَ خَلْقِکَ اَنَّکَ اَنْتَ اللّٰهُ رَبِّی وَالْاِسْلامُ دِینِی وَمُحَمَّداً نَبِیِّی وَعَلِیَّ بْنَ اَبِی طالِبٍ وَالْحَسَنَ وَالْحُسَیْنَ وَعَلِیّاً وَمُحَمَّداً وَجَعْفَراً وَمُوسیٰ وَعَلِیّاً وَمُحَمَّداً وَعَلِیّاً وَالْحَسَنَ وَمُحَمَّداً الْمَهْدِیَّ صَلَواتُ اللّٰهِ عَلَیْهِمْ اَئِمَّتِی بِهِمْ اَتَوَلّیٰ وَمِنْ اَعْدائِهِمْ اَتَبَرَّءُ بعد از آن سه نوبت بگوید اَللّٰهُمَّ اِنِّی اَنْشُدُکَ دَمَ الْمَظْلُومِ و بعد از آن بگوید اَللّٰهُمَّ اِنِّی اَنْشُدُکَ بِاِیوائِکَ عَلیٰ نَفْسِکَ لِاَوْلِیائِکَ لَتُظْفِرَنَّهُمْ بِعَدُوِّکَ وَعَدُوِّهِمْ اَنْ تُصَلِّیَ عَلیٰ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَعَلَی الْمُسْتَحْفَظِینَ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ بعد از آن سه نوبت بگوید اَللّٰهُمَّ اِنِّی اَسْئَلُکَ الْیُسْرَ بَعْدَ الْعُسْرِ بعد از آن جانب راست روی خود را بر زمین گذارد و بگوید یا کَهْفِی حِینَ تُعْیِینِی الْمَذاهِبُ وَتَضِیقُ عَلَیَّ الْاَرْضُ بِما رَحُبَتْ یا بارِئَ خَلْقِی رَحْمَةً بِی وَکانَ عَنْ خَلْقِی غَنِیّاً صَلِّ عَلیٰ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَعَلَی الْمُسْتَحْفَظِینَ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ بعد از آن جانب چپ رو را بر سجده گاه بگذارد و سه نوبت بگوید یا مُذِلَّ کُلِّ جَبّارٍ وَیا مُعِزَّ کُلِّ ذَلِیلٍ قَدْ وَعِزَّتِکَ بَلَغَ بِی مَجْهُودِی بعد از آن سه نوبت بگوید یا حَنّانُ یا مَنّانُ یا کاشِفَ الْکُرَبِ الْعِظامِ بعد از آن نوبت دیگر پیشانی را بر سجده گاه گذارد و صد نوبت شُکْراً شُکْراً بگوید بعد از آن حاجت خود را از خدای عزّ و جلّ طلبد و چون سر از سجده بردارد دست راست را سه نوبت بر سجده گاه گذارد و هر نوبت بر جانب چپ رو و جانب راست روی بمالد و بگوید بِسْمِ اللّٰهِ الَّذِی لا اِلٰهَ اِلّا هُوَ عالِمُ الْغَیْبِ وَالشَّهادَةِ هُوَ الرَّحْمٰنُ الرَّحِیمُ اَللّٰهُمَّ اِنِّی اَعُوذُ بِکَ مِنَ الْهَمِّ وَالْحُزْنِ وَالسُّقْمِ وَالْعَدَمِ وَالصَّغارِ وَالذُّلِّ وَالْفَواحِشِ ما ظَهَرَ مِنْها وَما بَطَنَ

مقصد دوّم در نماز جمعه است و بدانکه میانه مجتهدین در وجوب نماز جمعه در زمان غیبت امام علیه السلام خلاف هست و اصح آنست که مکلّف مخیّر است میانه گذاردن نماز جمعه و نماز ظهر اما چون ثواب نماز جمعه بیشتر از نماز ظهر است اولی آنست که بجای نماز ظهر نماز جمعه گذارده شود و اگر کسی خواهد که بجهة احتیاط نماز ظهر را بعد از آن بگذارد جایز است و آن منعی نیست و نماز جمعه دو رکعت است مثل نماز صبح و از هشت کس ساقط است اوّل از زن دوم بنده سیم مسافر چهارم کور پنجم پیر عاجز ششم بیمار عاجز هفتم شلی که از راه رفتن عاجز باشد هشتم از کسیکه از او تا جائیکه نماز جمعه گذارده میشود زیاده بر دو فرسخ باشد و اگر کسی از این جماعت غیر از زن حاضر شود نماز جمعه از او ساقط نیست و آنچه بنماز جمعه تعلق دارد سی امر است نه امر واجب و بیست و یک امر سنت اما نه امر واجب اوّل ملاحظه و

نماز جمعه است و وقت ان از زوال افتاب است تا وقتیکه سایه که بعد از زوال حادث شده مثل شاخص
شود و بعضی از مجتهدین بر انند که وقت نماز جمعه مثل وقت نماز ظهر است دوم انکه بجماعت کذارند
چه فرادی کذاردن نماز جمعه حرامست سیم انکه جماعتیکه نماز جمعه میکذارند کمتر از پنج نفر نباشند که
یکی از ایشان پیشنماز است چهارم انکه پیشنماز یا غیر او قبل از نماز جمعه دو خطبه بخواند که هر یک از ان
دو خطبه مشتمل باشد بر حمد و ثنای خدا و صلوات بر پیغمبر و ال او و وعظ و خواندن یک سوره کوتاه یا یک
ایه تمام الفائده پنجم انکه خطیب در وقت خطبه خواندن ایستاده باشد ششم انکه وضو داشته باشد هفتم انکه
هر خطبه را بر پنج نفر از حاضران یا زیاده بشنواند هشتم انکه در مابین دو خطبه لحظه بنشیند نهم هر کاه در دو جا
نماز جمعه کذارند واجبست که میانه ایشان یک فرسخ یا زیاده فاصله بوده باشد پس اکر میانه
ایشان کمتر از یک فرسخ باشد و هر دو بیکبار شروع در نماز کرده باشند نماز هر دو باطل است و الا
نماز سابق صحیح است و نماز لاحق باطل و اما ان بیست و یک امر سنت که تعلق بنماز جمعه دارد اول غسل
جمعه کردن چنانچه در باب طهارت مذکور شد دوم سر تراشیدن و لب زدن و ناخن کرفتن سیم محاسن شانه
کردن چهارم ناخن چیدن پنجم سبیل کرفتن ششم بهترین و پاکترین رخوت خود پوشیدن هفتم خود
ببوی خوش معطر ساختن هشتم قبل از زوال پیاده بمسجد رفتن نهم انکه جماعتی اکر در زندان محبوس
باشند رخصت دهند که بنماز جمعه حاضر شوند بعد از ان اکر حبس ایشان موافق شرع باشد ایشان را بزندان
باز برند دهم انکه خطیب عادل باشد یازدهم انکه فصیح و بلیغ باشد دوازدهم انکه در وقت خطبه خواندن
بر شمشیر یا کمان یا عصا تکیه کند سیزدهم انکه چون بر منبر براید سلام بر حاضران کند چهاردهم انکه بعد
از سلام امام بر منبر بنشیند که مؤذن اذان را بکوید و بعد از ان شروع در خطبه نماید انکه متوجه شنیدن
خطبه باشند و بعضی از مجتهدین این دو امر را واجب میدانند هجدهم انکه پیشنماز در رکعت اول سوره جمعه
بخواند و در رکعت دوم سوره منافقین نوزدهم انکه در رکعت اول قبل از رکوع قنوت بخواند و در رکعت
دوم بعد از رکوع چنانچه در بحث قنوت مذکور شد بیستم انکه جهر نماید در قرائت و قنوت و ذکر
رکوع و سجود و تشهد و تسلیم بیست یکم نافله جمعه کذاردن قبل از نماز جمعه و ان بیست رکعت است و
هر وقت از روز جمعه که میتواند کذارد و افضل انست که شش رکعت را بعد از طلوع افتاب باندک زمانی
بکذارد و شش رکعت بعد از ان باندک زمانی و شش رکعت قبل از زوال باندک زمانی و دو رکعت بعد از زوال

مقصد سیم در نماز عیدین یعنی نماز عید ماه رمضان و عید قربان و ان نماز واجبست بر جماعتی که نماز
جمعه بر ایشان واجبست هر کاه امام علیه السلام ظاهر باشد و در زمان غیبت سنت است و مخفی
نماند که نماز جمعه از ایشان ساقط است و افضل انستکه بجماعت کذارده شود و ان دو رکعت است
بطریق نماز صبح و در رکعت اول پنج تکبیر قبل از رکوع بکوید و بعد از هر تکبیر قنوت بخواند و در رکعت
دوم چهار تکبیر بهمان طریق بجا اورد و انچه باین نماز تعلق دارد بیست و یک امر است شانزده امر
سنت و پنج امر مکروه اما شانزده امر سنت اول ملاحظه نمودن وقت است و ان از طلوع افتاب روز
عید است تا زوال دوم غسل کردن سیم خود را معطر ساختن چهارم پیاده و پا برهنه رفتن

کوتاه مصلی رفتن ششم رفتن ایشان را بمصلی بردن بطریقیکه در نماز جمعه مذکور شد هفتم نماز را
بجماعت کذاردن هشتم خواندن سوره سبح اسم ربک الاعلی در رکعت اول و سوره شمس در رکعت
دوم نهم بلند خواندن فاتحه و سوره دهم این دعا را در قنوت خواندن اللهم اهل الکبریاء و العظمة
و اهل الجود و الجبروت و اهل العفو و الرحمة و اهل التقوی و المغفرة و اسئلک بحق هذا الیوم الذی جعلته
للمسلمین عیدا و لمحمد صلی الله علیه و اله ذخرا و شرفا و مزیدا ان تصلی علی محمد و ال محمد و ان تدخلنا فی
کل خیر ادخلت فیه محمدا و ال محمد و ان تخرجنا من کل سوء اخرجت منه محمدا و ال محمد صلواتک علیه و
علیهم اللهم انا نسئلک خیر ما سئلک به عبادک الصالحون و نعوذ بک مما استعاذ منه عبادک
المخلصون یازدهم انکه نماز بر روی زمین بجا اید واقع شود دوازدهم دو خطبه بعد از نماز خواندن بطریقیکه
در نماز جمعه کذشت سیزدهم انکه اکر نماز عید رمضان باشد خطیب در اثنای خطبه اداب فطره دادن را
بیان کند و اکر عید قربان باشد اداب قربان کردن را بیان نماید چهاردهم انکه خطیب ایستاده خطبه را
بخواند پانزدهم انکه این نماز در صحرا واقع شود مکر در مکه معظمه که در مسجد الحرام اولی است شانزدهم در وقت
برکشتن از مصلی از راه دیکر برکردند و اما ان پنج امر مکروه اول حرف زدن در اثنای خطبه دوم سفر کردن بعد
از طلوع فجر قبل از نماز عید کذاردن سیم سلاح بستن بمصلی رفتن چهارم نافله کذاردن پیش از
نماز و بعد از نماز حتی تحیت مسجد مکر تحیت مسجد پیغمبر ص پنجم منبر مسجد را بمصلی بردن و سنت است
که اکر عید ماه رمضان باشد قبل از رفتن بمصلی چیزی خوردن و اکر عید قربان باشد بعد از بر کشتن

مقصد چهارم در نماز طواف خانه کعبه و انچه باین متعلق است چهار امر است دو امر واجب
و دو امر سنت اما دو امر واجب اول انکه اکر طواف واجب باشد این نماز را در پس مقام ابرهیم
علیه السلام کذارد یا در یکی از دو جانب ان و اکر طواف سنت باشد در هر جا از مسجد الحرام که خواهد
بکذارد دوم انکه نماز را بعد از فراغ از طواف و قبل از شروع در سعی بکذارند و اما دو امر سنت اول خواندن
سوره قل یا ایها الکافرون در رکعت اول و سوره توحید در رکعت دوم دوم انکه بفاصله بعد از طواف نماز
بکذارند

مقصد پنجم در نماز ایات یعنی کسوف و خسوف و زلزله و هر امر اسمانیکه موجب خوف باشد مثل بادهای
سیاه و سرخ و امثال ان و این نماز دو رکعت است در دو رکعت اول پنج رکوع واجب است بطریقی که چون
بعد از تکبیر احرام فاتحه و سوره بخواند برکوع رود و چون سر از رکوع بردارد نوبت دیکر فاتحه و سوره
بخواند باز برکوع رود تا پنج نوبت و بعد از سر برداشتن از رکوع پنجم دو سجده بجا اورد و در رکعت دوم
نیز باین طریق بکذارد و بعد از ان تشهد بخواند و سلام دهد و این نماز را باین طریق بجا اوردن افضل است
و جایز است که در هر رکعت بعد از فاتحه یک ایه از سوره بخواند و برکوع رود و چون سر از رکوع بردارد
از ایه قطع یک ایه دیکر بی فاتحه بخواند و برکوع رود و همچنین تا قبل از رکوع پنجم سوره تمام شود و
اول وقت نماز کسوف و خسوف ابتدای کرفتن افتاب و ماهست و اخر ان شروع در انجلاست و سید مرتضی
اخر وقت را اخر انجلا میداند و اکر شخصی این نماز را در وقت ترک کند از روی عمد پس اکر تمام قرص افتاب
یا ماه کرفته شده باشد قضا او واجب است و اکر بعضی کرفته باشد قضا ندارد و بعضی از مجتهدین قضا
را واجب میدانند خواه تمام قرص کرفته شده باشد و خواه بعضی و نماز زلزله در تمام عمر اداست و در بادهای

سیاه و سرخ و امثال آن بعضی از مجتهدین برآنند که اگر وقت نماز را معین کند نماز ساقط میشود و بعضی برآنند که ساقط نمیشود و بعضی برآنند که اگر وقت گنجایش طهارت و یک رکعت داشته باشد نماز واجب است والا ساقط است **تتمه** هشت امر سنت باین نماز متعلق است اول جهر بودن مصلی در قرائت خواه روز این نماز واقع شود و خواه در شب دوم خواندن سورهای طویل مانند سوره انبیاء و کهف هرگاه وقت باشد سیم الله اکبر گفتن بعد از سر برداشتن از هر رکوع مگر رکوع پنجم و دهم که باید سمع الله لمن حمده بگوید چهارم قنوت کردن بعد از رکوع پنجم و دهم پنجم آنکه این نماز را در مسجد یا جائیکه سقف نداشته باشد بکند ششم آنکه مقدار زمان هر یک از رکوع و سجود و قنوت مساوی زمان قرائت باشد هفتم آنکه بجماعت گذارده شود خواه همه فرض گرفته باشد و خواه بعضی و شیخ بن بابویه برآنست که اگر همه فرض گرفته نشده باشد بجماعت گذاردن جایز نیست هشتم آنکه اگر پیش از تمام انجلاء از نماز فارغ شود نماز را اعاده کند و سید مرتضی برآنست که اعاده نماز در اینصورت واجب است و بدانکه اگر وقت این نماز با وقت یکی از نمازهای یومیه جمع شود و وقت گنجایش هر دو داشته باشد در اینصورت مکلف مخیر است در تقدیم هر کدام که خواهد و اگر وقت یکی مضیق باشد و وقت دیگری موسع تقدیم آنکه وقت آن مضیق است نماید و اگر وقت نسبت بهر یک مضیق باشد واجبست تقدیم نماز یومیه و همچنین اگر این نماز جمع شود با نماز میت یا نماز طواف خانه کعبه کرد واجب باشد و اگر در اثنای این نماز وقت یکی از نمازهای یومیه داخل شود جایز است که این نماز را قطع کند اگر وقت تنگ باشد و بنماز یومیه مشغول شود و چون سلام دهد این نماز را از آنجا که قطع کرده باتمام رساند **مقصد ششم** در نماز میت و این نماز فریضه کفائی است یعنی هرگاه یک شخص بگذارد از همه کس ساقط میشود و نماز کردن بر میت واجب است بشرطیکه مسلمان باشد یا در حکم مسلمان مثل اطفال مسلمان بشرط آنکه شش سال تمام کرده باشد و اگر کمتر از شش سال داشته باشد نماز بر ایشان سنت است و کیفیت این نماز آنست که مصلی بعد از نیت تکبیر احرام بجای آورده و بگوید اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له و اشهد ان محمدا عبده و رسوله تکبیر دوم بجای آورد و بگوید اللهم صل علی محمد و آل محمد و بارک علی محمد و آل محمد و ارحم علی محمد و آل محمد کافضل ما صلیت و بارکت و ترحمت علی ابراهیم و آل ابراهیم انک حمید مجید باز تکبیر سیم بجا آورد و بگوید اللهم اغفر للمؤمنین و المؤمنات و المسلمین و المسلمات الاحیاء منهم و الاموات تابع بیننا و بینهم بالخیرات انک مجیب الدعوات انک علی کل شیء قدیر باز تکبیر چهارم بجا آورد و بگوید اگر مرد مؤمن باشد اللهم ان هذا عبدک و ابن عبدک و ابن امتک نزل بک و انت خیر منزول به اللهم انا لا نعلم منه الا خیرا و انت اعلم به منا اللهم ان کان محسنا فزد فی احسانه و ان کان مسیئا فتجاوز عنه و احشره مع من کان یتولاه من الائمة الطاهرین و اگر ناصبی باشد بجای آن بگوید اللهم املا جوفه نارا و قبره نارا و سلط علیه الحیات و العقارب و اگر میت مستضعف باشد یعنی مذهب خود را نداند و عناد هم نداشته باشد بعد از تکبیر چهارم بگوید اللهم اغفر للذین تابوا و اتبعوا سبیلک و قهم عذاب الجحیم و اگر اعتقاد میت را نداند بعد از تکبیر چهارم بگوید اللهم ان هذه النفس انت احییتها و انت امتها اللهم ولها ما تولت و احشرها مع من احبت و اگر میت طفل باشد بعد از تکبیر چهارم بگوید اللهم اجعله لابویه و

لنا سلفا و فرطا و ذخرا و اگر زن مؤمنه باشد بعد از تکبیر چهارم بگوید اللهم ان هذه امتک و ابنة عبدک و ابنة امتک نزلت بک و انت خیر منزول بها اللهم انا لا نعلم منها الا خیرا و انت اعلم بها منا اللهم ان کانت محسنة فزد فی احسانها و ان کانت مسیئة فتجاوز عنها و احشرها مع من کانت تتولاه من الائمة الطاهرین و آخر نماز میت تکبیر پنجم است و بآن ختم نماز میشود **تتمه** آنچه باین نماز تعلق دارد بعد از نیت و پنج تکبیر و دعاها نوزده است چهار امر واجب و دوازده امر سنت سه امر مکروه اما چهار امر واجب اول آنکه در وقت نماز گذاردن سر میت بجانب راست مصلی باشد پس اگر خلاف این ظاهر شود اعاده نماز واجب است دوم آنکه میت را بر پشت بخوابانند نه بر پهلو و اگر خلاف شود اعاده نماز واجب است سیم آنکه مصلی از تابوت میت بسیار دور نباشد چهارم آنکه نماز گذاردن بعد از تغسیل و تکفین باشد و بدانکه آنچه در این نماز مجزی است و کمتر از آن مجزی نیست که بعد از نیت تکبیر بگوید اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا رسول الله و بعد از تکبیر دوم بگوید اللهم صل علی محمد و آل محمد و بعد از تکبیر سیم بگوید اللهم اغفر للمؤمنین و المؤمنات و بعد از تکبیر چهارم دعای میت را بجا آورد و در تکبیر پنجم نماز را ختم کند و اما آن دوازده امر که در این نماز سنت است اول مصلی متطهر باشد دوم پیش نماز محاذی کمر میت ایستد اگر مذکر باشد و محاذی سینه میت ایستد اگر مؤنث باشد سیم کفش از پای بیرون کردن چهارم نزدیک ایستادن بجنازه که اگر بادی وزد دامن مصلی بتابوت برسد پنجم آنکه مصلی در هر یک از پنج تکبیر دستها را نزدیک گوش رساند ششم آنکه این نماز را بجماعت گذارند هفتم آنکه اگر ماموم یک کس باشد در پس سر پیشنماز ایستد اما در غیر این نماز سنت است که در جانب راست پیشنماز ایستد هشتم ایستادن در صف آخر جماعت که ثواب آن بیشتر است نهم گذاردن بر طفلیکه کمتر از شش سال داشته باشد بشرط آنکه زنده از رحم جدا شده باشد پس اگر در رحم زنده بوده و مرده جدا شده نماز بر او سنت نیست دهم آنکه نماز میت را در روز گذارند اگر عذری نباشد یازدهم مرد را بجانب مصلی گذارند و زن را بجانب قبله اگر جمع شوند اما موضعیکه سینه زن محاذی کمر مرد شود و اگر طفلیکه کمتر از شش سال داشته باشد با ایشان جمع شوند او را مؤخر گذارند و بر همه یک نماز جایز است و دعا بجهة هر یک بطریقیکه مذکور شد بعمل آورد و اگر همه را در یک دعا شریک سازد هم جایز است مثل آنکه بگوید اللهم ارحم هؤلاء الاموات دوازدهم آنکه چون از نماز فارغ شود پیشنماز در مکان خود بایستد تا تابوت را بردارند و اما آن سه امر مکروه اول نماز بر میت در مسجد گذاردن دوم قرائت فاتحه یا سوره در این نماز خواندن هرگاه تقیه نباشد سیم سلام دادن در آخر این نماز در وقتیکه تقیه نباشد و بعضی از مجتهدین سلام دادن را در این نماز مکروه میدانند و این نماز واجب و حیض دار میتوانند گذارد چنانکه در باب طهارت مذکور شد **مقصد هفتم** در نماز نذر و عهد و یمین که به نذر واجب میشود یا بعهد یا بسوگند و شرط نمازیکه بیکی از این سه امر واجب میشود آنست که کیفیت آن مخالف کیفیت نمازهای متعارف شرع نباشد پس اگر نذر کند که پنج رکعت نماز بیک سلام بگذارد یا دو رکعت بچهار رکوع آن نذر باطل است اما اگر نذر کند که سه رکعت بیک سلام یا یک رکعت بیک سلام بگذارد در صحت آن نذر خلاف است و اصح صحت است و اگر نذر کند که نماز عید را با وقت در غیر عید و کسوف بگذارد اولی عدم صحت است و اگر شخصی

نماز واجب مثل یکی از نمازهای یومیه را نذر کند نذر او صحیح است و وجوب آن مؤکد میشود
پس اگر بجا نیاورد کفاره نیز بر او لازم است و مقدار کفاره در باب نذر مذکور خواهد شد و
وچون کفاره دهد گناه مخالفت نذر تخفیف میابد اما گناه ترک نماز بحال خود باقی است و بکفاره
دادن تخفیف نمییابد و اگر شخصی نذر دو رکعت از نمازهای نافله کند بعضی از مجتهدین را مذهب
آنستکه واجب است که در هر رکعت بعد از فاتحه سوره بخواند هرچند در نافله سوره واجب نیست و
اگر شخصی نذر کند که هر روز دو رکعت نماز گذارد مثلاً یکروز عمداً ترک کند نذر او بر طرف میشود و
لازم نیست که دیگر بگذارد اما کفاره خلاف نذر لازم است و اگر نذر کند که سجده بجا آورد نذر
او صحیح است اما اگر نذر کند که رکوعی یا تکبیر احرامی بجا آورد آن نذر باطل است **مقصد هشتم**
در نمازهائیکه باجاره واجب میشود هرگاه در ذمّت شخصی نماز واجبی باشد واجب است که وصیّت کند
که شخصی را اجاره کنند که نمازیکه در ذمّت او است بگذارد و این وقتیستکه این شخص پسر نداشته باشد
که اگر پسر دارد قضای نماز بر پسر او است چنانچه بعد از این مذکور خواهد شد و بر پدر واجب است که
پسر را بر آن مطلع سازد و چون شخصی را بجهة قضای نماز میّت باجاره گیرند وجه اجاره را از ثلث
متروکات او اخراج باید کرد و اگر وصیّت نکند بر ورثه لازم نیست که اخراج کنند و بعضی از مجتهدین
بر آنند که وجه اجاره نماز بطریق وجه اجاره حج از اصل ترکه باید داد خواه وصیّت کرده باشد و
خواه نکرده باشد و شخصی اگه باجاره گیرند که نماز از جهت میّت بگذارد میباید که مسائل ضروری
بداند و عادل باشد و عاجز از بعض افعال نماز مثل قیام و غیر آن نباشد و واجب نیست که بعد
از وقوع اجاره علی الفور بآن اشتغال نماید یا اکثر اوقات بآن مشغول باشد بلکه این قدر کافی
است که بعضی اوقات بجا آورد بحیثیتی که بحسب عرف گویند که او اشتغال دارد و کاهلی نمیکند
و جایز است که دو شخص را یا زیاده بجهة نماز یکشخص باجاره گیرند اما وقت نماز هر یک از ایشان
میباید که معیّن باشد تا دیگری در آن وقت بقضای نماز میّت اشتغال ننماید و نماز او
ترتیب قضاء شود و چون مرد خود را بجهة قضای نماز زن باجاره دهد مخیّر است میان جهر و
اخفات و اگر زن خود را بجهة قضای نماز مرد باجاره دهد بشرط آنکه نامحرم آواز او را نشنود
بتفصیلی که قبل از این مذکور شد **مقصد نهم** در نمازیکه از پدر فوت شده باشد بر
پسر واجب است که بعد از فوت پدر آن را بجا آورد و شرط اوّل آنکه میّت را پسری بزرگتر از او نباشد
که اگر بزرگتر باشد بر پسر کوچک واجب نیست اما اگر دو پسر داشته باشد یا زیاده که هر دو سن
برابر باشند واجب است که نماز پدر را بالسویه قضا کنند و اگر یک نماز باقی بماند مثل آنکه چهار پسر
از او بماند و پنج نماز او فوت شده باشد در اینصورت قضای آن یک نماز بر ایشان واجب کفائیست یعنی هر
کدام که بجا آورد از دیگران ساقط میشود دوّم آنکه پدر وصیّت نکرده باشد که شخصی اجیر بگیرند
ترجیح نماز استیجاری نماید که اگر وصیّت کرده باشد قضای نماز پدر از پسر بزرگتر ساقط است سوّم
بعضی از مجتهدین شرط ثالث کرده اند و آن اینستکه آن نماز بواسطه بیماری یا عذر دیگر از پدر فوت شده
باشد پس اگر عمداً بعد از او فوت شده باشد قضای آن را بر پسر لازم ندانند و بعضی دیگر شرط رابع

کرده اند و آنستکه پسر بزرگتر در وقت فوت پدر بالغ و عاقل باشد پس اگر طفل یا مجنون باشد
قضای نماز پدر را بعد از بلوغ و عقل بر او واجب نمیدانند **مطلب دوم** در نمازهای
سنّتی و انواع آن بسیار است و در این کتاب از آنجمله بیست و چهار نماز مذکور میشود چنانچه قبل
از این مذکور شد اوّل نوافل یومیه است که هر شبانروزی گذاردن آن سنّت است و آن سی و
چهار رکعت است هشت رکعت نافله ظهر است مقدّم بر ظهر و هشت رکعت نافله عصر است
مقدّم بر عصر و چهار رکعت نافله مغرب است بعد از مغرب و دو رکعت نشسته که یکرکعت حساب است
و آن را وتیره گویند نافله خفتن است بعد از خفتن و هشت رکعت نماز شب و دو رکعت نماز شفع است
و یکرکعت نماز وتر و دو رکعت نافله صبح است مقدّم بر صبح و اوّل وقت نافله ظهر از زوال آفتاب است
و آخر آن در وقتیستکه سایه شاخص بمقدار دو قدم بر سایه وقت زوال افزاید در جائیکه وقت
زوال شاخص را سایه باشد و در جائیکه سایه در وقت زوال معدوم میشود آخر آن وقتی استکه
سایه بعد از عدم بدو قدم برسد و مراد از قدم هفت یک شاخص است و اوّل وقت نافله عصر
فارغ شدن است از نماز ظهر که در اوّل وقت گذارده و آخر آن وقتیستکه سایه شاخص بمقدار چهار
قدم برسد و اوّل وقت نافله مغرب فارغ شدن است از نماز مغرب که در اوّل وقت گذارده شود
و آخر آن بر طرف شدن سرخیست که در جانب مغرب بهم میرسد و اوّل وقت نافله خفتن فارغ شدن است
از نماز خفتن که در اوّل وقت گذارده شود و آخر آن تا نصف شب است و وقت نماز شب از نصف شب
است تا طلوع فجر دوّم و هرچند بفجر دوّم نزدیکتر باشد ثواب آن بیشتر است و اگر بعد از گذاردن
چهار رکعت فجر دوّم طالع شود نافله را قطع کند و بنماز صبح اشتغال نماید و جایز است که نماز
شب را در اوّل شب بگذارد هرگاه بترسد که در نصف شب بیدار نشود و وقت نماز شفع و
وتر بعد از فارغ شدن نماز شب است و افضل آنستکه شفع و وتر را ما بین فجر اوّل و دوّم
بجا آورد و وقت نافله صبح بعد از فارغ شدن است از شفع و وتر و وقت آن میکشد تا پیدا شدن
سرخی مشرق و ادعیه و آداب نوافل یومیه بسیار است و آن را در کتاب مفتاح الفلاح بتفصیل
مذکور ساختیم و در این کتاب آنچه اهمّ است مذکور میسازیم بدانکه چون زوال آفتاب محقّق شود
یعنی وقت ظهر داخل شود باید که این دعا بخواند که حضرت امام محمّد باقر صلوات الله علیه تعلیم
محمّد بن مسلم داده و فرموده که محافظت کن چنانچه محافظت میکنی بر چشمهای خود و آن اینست سُبحان الله
والحمد لله ولا اله الا الله والحمد لله الذی لم یتّخذ ولدا ولم یکن له شریک فی الملک ولم یکن له ولیّ من الذلّ
وکبّره تکبیرا بعد از آن وضو سازد و شروع در نافله ظهر کند و در رکعت اوّل تکبیرات سبعه افتتاحیه را با
ادعیه آن بطریقیکه در فصل تکبیر احرام مذکور شد بجا آورد و بعد از فاتحه سوره قل هو الله احد بخواند و در
رکعت دوّم بعد از فاتحه سوره قل یا ایها الکافرون پس سلام دهد و بعد از سلام سه تکبیر گوید و
تسبیح فاطمه زهرا علیها السلام بجا آورد و این دعا بخواند اللهمّ انّی ضعیف فقوّ فی رضاک ضعفی
وخذ الی الخیر بناصیتی واجعل الایمان منتهی رضای وبارک لی فیما قسمت لی وبلّغنی برحمتک کلّ الذی
ارجو منک واجعل لی ودّا وسرورا للمؤمنین وعهدا عندک پس دو رکعت دیگر نافله ظهر بگذارد بطریقی

که ذکر شد سوای شش تکبیر افتتاحیه و ادعیه آن پس دو رکعت دیگر را بهمان طریق بجا آورد و بعد از هر
دو رکعت از این شش رکعت آنچه معتبر باشد از تعقیب بجا آورد و بعد از آن اذان ظهر بگوید و بعد از آن دو
رکعت دیگر نافله ظهر را بجا آورد و بعد از فارغ شدن از نماز ظهر و متعلقات آن شروع کند در نافله عصر
و در هر رکعت بعد از فاتحه هر سوره که خواهد بخواند و چون از دو رکعت اول فارغ شود این دعا بخواند
اللهم انه لا اله الا هو الحی القیوم العلی العظیم الحلیم الکریم الخالق الرازق المحیی الممیت المبدئ البدیع لک
الحمد و لک المن و لک الکرم و لک الجود و لک الامر وحدک لا شریک لک یا واحد یا احد یا صمد یا من لم یلد
و لم یولد و لم یکن له کفوا احد لم یتخذ صاحبة و لا ولدا صل علی محمد و آله پس حاجت خود را بخواهد و بعد
از آن دو رکعت دیگر نافله عصر بگذارد بطریق دو رکعت اول پس این دعا بخواند اللهم رب السموات السبع
و رب الارضین السبع و ما فیهن و ما بینهن و ما تحتهن و رب العرش العظیم و رب جبرئیل و میکائیل
و اسرافیل و رب السبع المثانی و القرآن العظیم و رب محمد خاتم النبیین صل علی محمد و آله و اسئلک
باسمک الاعظم الذی به تقوم السموات و الارض و به تحیی الموتی و ترزق الاحیاء و تفرق بین المجتمع و تجمع
بین المتفرق و به احصیت عدد الآجال و وزن الجبال و کیل البحار اسئلک یا من هو کذلک ان تصلی علی
محمد و آل محمد پس حاجت خود را بخواهد پس دو رکعت دیگر بگذارد باین طریق و بعد از آن این دعا بخواند
اللهم انی ادعوک کما دعاک به عبدک یونس اذ ذهب مغاضبا فظن ان لن نقدر علیه فنادی فی الظلمات
ان لا اله الا انت سبحانک انی کنت من الظالمین فاستجبت له و نجیناه من الغم و کذلک ننجی المؤمنین فانه
دعاک و هو عبدک و انا ادعوک و انا عبدک و سألک و هو عبدک و انا اسئلک و انا عبدک ان تصلی
علی محمد و آل محمد و ان تستجیب لی کما استجبت له و ادعوک بما دعاک به عبدک ایوب اذ مسه الضر و انت
ارحم الراحمین فاستجبت له و کشفت ما به من ضر و آتیته اهله و مثلهم معهم فانه دعاک و هو عبدک
و انا ادعوک و انا عبدک و سألک و هو عبدک و انا اسئلک و انا عبدک ان تصلی علی محمد و آل محمد و ان
تفرج عنی کما فرجت عنه و ان تستجیب لی کما استجبت له و ادعوک بما دعاک به عبدک یوسف اذ فرقت بینه
و بین اهله و هو فی السجن فانه دعاک و هو عبدک و اسئلک و انا عبدک ان تصلی علی محمد و آل محمد و ان
تفرج عنی کما فرجت عنه و ان تستجیب لی کما استجبت له و تصلی علی محمد و آل محمد پس حاجت خود را
بخواهد و بعد از آن دو رکعت دیگر نافله عصر را بگذارد پس این دعا بخواند یا من اظهر الجمیل و ستر
القبیح یا من لم یؤاخذ بالجریرة و لم یهتک الستر یا کریم الصفح یا عظیم المن یا حسن التجاوز یا واسع
المغفرة یا باسط الیدین بالرحمة یا سامع کل نجوی و یا منتهی کل شکوی یا مبتدئا بالنعم قبل استحقاقها
یا رباه یا رباه یا رباه یا سیداه یا سیداه یا سیداه یا غایة رغبتاه یا ذا الجلال و الاکرام اسئلک بحق
محمد و علی و فاطمة و الحسن و الحسین و علی و محمد و جعفر و موسی و علی و محمد و علی و الحسن و محمد صاحب
الزمان سلام الله علیهم اجمعین ان تصلی علی محمد و آل محمد و ان تکشف کربی و تنفس همی
و تفرج غمی و تصلح لی شأنی فی دینی و دنیای و ان تدخلنی الجنة و لا تشوه خلقی بالنار و لا تفعل
بی ما انا اهله برحمتک یا ارحم الراحمین پس اذان و اقامت بگوید برای نماز عصر و بعد از نماز عصر
تعقیب بجا آورد و بعد از آن بگوید استغفر الله الذی لا اله الا هو الحی القیوم الرحمن الرحیم

الرحیم ذو الجلال و الاکرام و اسئله ان یتوب علی توبة عبد ذلیل خاضع فقیر بائس مسکین مستجیر
لا یملک لنفسه ضرا و لا نفعا و لا حیوة و لا نشورا اللهم انی اعوذ بک من نفس لا تشبع و من قلب
لا یخشع و من علم لا ینفع و من صلوة لا ترفع و من دعاء لا یسمع اللهم انی اسئلک الیسر بعد العسر
و الفرج بعد الکرب و الرخاء بعد الشدة اللهم ما بنا من نعمة فمنک وحدک لا شریک لک لا اله
الا انت استغفرک و اتوب الیک و سنت است که بعد از نماز عصر هفتاد نوبت استغفار کند و سوره انا
انزلناه فی لیلة القدر ده نوبت بخواند و بعد از آن دو سجده شکر بجا آورد بطریقیکه قبل از این مذکور شد و باید
که این دعا را بعد از نماز عصر بخواند و این دعا باشد اللهم انی وجهت وجهی الیک و اقبلت بدعائی علیک
راجیا اجابتک طامعا فی مغفرتک طالبا ما وأیت به علی نفسک منجزا وعدک اذ تقول ادعونی استجب لکم
فصل علی محمد و آل محمد و اقبل الی بوجهک و ارحمنی و استجب دعائی یا اله العالمین **فصل** چون وقت نماز
مغرب داخل شود باید که بی تأخیر متوجه نماز مغرب شود بجهت آنکه وقت آن مضیق است چنانکه قبل از این
مذکور شد و بعد از آنکه نماز مغرب بگذارد تعقیب را بطریقیکه مذکور شد بجا آورد و سه نوبت بگوید
الحمد لله الذی یفعل ما یشاء و لا یفعل ما یشاء غیره پس نافله مغرب را بگذارد و از ائمه معصومین
علیهم اجمعین مبالغه و تأکید در گذاردن نافله مغرب بسیار است چنانچه از حضرت امام جعفر صادق
صلوات الله علیه منقول است که آنحضرت فرمودند بحارث بن مغیره که ترک مکن چهار رکعت را بعد از
مغرب در سفر و حضر اگرچه گریخته باشی از اعداء و ایشان در عقب تو شتابند و مکروه است حرف
زدن میان چهار رکعت نافله مغرب و هرگاه فوت شود وقت نافله مغرب قضا کند آنرا هم چون سایر
نوافل و چون شروع در نافله مغرب کند هفت تکبیر افتتاحیه را با ادعیه ثلاثه بجا آورد و در رکعت اول
بعد از حمد سوره قل هو الله احد سه نوبت بخواند و در رکعت دوم بعد از حمد سوره انا انزلناه یا
و اگر خواهد در رکعت اول قل یا ایها الکافرون بخواند و در رکعت دوم قل هو الله احد و اگر در هر دو رکعت
بالحمد تنها اکتفا کند جایز است همچنانکه در سایر نوافل و باید که قرائت را در نافله مغرب و جمیع نوافل
شب بلند بخواند و بعد از فارغ شدن از دو رکعت اول این دعا بخواند اللهم انک تری و لا تری و انت
بالمنظر الاعلی و ان الیک الرجعی و المنتهی و ان لک الممات و المحیی و ان لک الآخرة و الاولی اللهم انا نعوذ بک
ان نذل و نخزی و ان نأتی ما عنه تنهی اللهم انی اسئلک ان تصلی علی محمد و آل محمد و اسئلک الجنة برحمتک
و استعیذ بک من النار بقدرتک و اسئلک من الحور العین بعزتک و ان تجعل اوسع رزقی عند کبر
سنی و احسن عملی عند اقتراب اجلی و اطل فی طاعتک و ما یقرب منک و یحظی عندک و یزلف لدیک عمری
و احسن فی جمیع احوالی و اموری معونتی و لا تکلنی الی احد من خلقک و تطول علی بقضاء جمیع
حوائجی للدنیا و الآخرة و ابدأ بوالدی و ولدی و جمیع اخوانی المؤمنین و المؤمنات فی جمیع ما سئلتک
لنفسی برحمتک یا ارحم الراحمین پس شروع کند در دو رکعت دیگر از نافله مغرب و در رکعت اول از این
دو رکعت این چند آیه از سوره حدید بخواند بسم الله الرحمن الرحیم سبح لله ما فی السموات و الارض و
هو العزیز الحکیم له ملک السموات و الارض یحیی و یمیت و هو علی کل شیء قدیر هو الاول و الآخر و
الظاهر و الباطن و هو بکل شیء علیم هو الذی خلق السموات و الارض فی ستة ایام ثم استوی علی

العرش يعلم ما يلج في الارض وما يخرج منها وما ينزل من السماء وما يعرج فيها وهو معكم اين ما كنتم والله
بما تعملون بصير له ملك السموات والارض والى الله ترجع الامور يولج الليل في النهار ويولج النهار في الليل
وهو عليم بذات الصدور ودر ركعت دوم آخر سوره حشر را بخواند لو انزلنا هذا القرآن على جبل لرأيته خاشعا
متصدعا من خشية الله وتلك الامثال نضربها للناس لعلهم يتفكرون هو الله الذي لا اله الا هو عالم
الغيب والشهادة هو الرحمن الرحيم هو الله الذي لا اله الا هو الملك القدوس السلام المؤمن المهيمن العزيز
الجبار المتكبر سبحان الله عما يشركون هو الله الخالق البارئ المصور له الاسماء الحسنى يسبح له ما في السموات
والارض وهو العزيز الحكيم ودر سجده آخر اين دو ركعت هفت نوبت بگويد اللهم اني اسئلك بوجهك
الكريم وباسمك العظيم وملكك القديم ان تصلي على محمد وآل محمد وان تغفر لي ذنبي العظيم انه لا
يغفر الذنب العظيم الا العظيم پس دو سجده شكر بجا آورد وبگويد آنچه قبل از اين در سجده شكر مذكور
شد ودر هر يك شكرا شكرا كافي است بعد از آن دو ركعت نماز غفيله بجا آورد وبگويد كيفيت
آن عنقريب مذكور خواهد شد وچون سرخي از جانب مغرب برطرف شود از براي نماز خفتن اذان واقامت
بگويد وادعيه پيش از اقامت وبعد از اقامت را بجا آورد وچون از نماز خفتن فارغ شود وتعقيب بجا آورد
اين دعا بخواند اللهم بحق محمد وآل محمد صل على محمد وآل محمد ولا تؤمنا مكرك ولا تنسنا ذكرك ولا تكشف
عنا سترك ولا تحرمنا فضلك ولا تحلل علينا غضبك ولا تباعدنا من جوارك ولا تنقصنا من رحمتك ولا
تنزع عنا بركاتك ولا تمنعنا عافيتك واصلح لنا ما اعطيتنا وزدنا من فضلك المبارك الطيب الحسن الجميل
ولا تغير ما بنا من نعمتك ولا تؤيسنا من روحك ولا تهنا بعد كرامتك ولا تضلنا بعد اذ هديتنا وهب
لنا من لدنك رحمة انك انت الوهاب پس هر يك از فاتحه وقل هو الله احد وقل اعوذ برب الفلق وقل
اعوذ برب الناس را ده نوبت بخواند وده نوبت بگويد سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اكبر وده
نوبت اللهم صل على محمد وآل محمد وبعد از آن اين دعا بخواند اللهم افتح لي ابواب رحمتك واسبغ
علي من حلال رزقك ومتعني بالعافية ما ابقيتني في سمعي وبصري وجميع جوارحي اللهم ما بنا من نعمة
فمنك لا اله الا انت استغفرك واتوب اليك يا ارحم الراحمين پس دو سجده شكر بجا آورد وبعد از آن
دو ركعت وتيره را نشسته بگذارد وايستاده نيز جايز است وهفت تكبير افتتاحيه را با ادعيه ثلثه
بجا آورد ودر ركعت اول بعد از فاتحه سوره مباركه واقعه بخواند ودر ركعت دوم بعد از فاتحه
سوره توحيد وبعد از فارغ شدن حاجت خود را بخواهد **فصل** در بيان آداب نماز شب چون
شب از خواب بيدار شود اول چيزي كه بايد بكند آنست كه سجده كند پس بگويد در سجود يا بعد از سر
برداشتن از سجود الحمد لله الذي احياني بعد ما اماتني واليه النشور الحمد لله الذي رد علي روحي لاحمده واعبده
پس چون خواهد كه شروع در نماز شب كند اين دعا بخواند اللهم اني اتوجه اليك بنبيك نبي الرحمة
وآله واقدمهم بين يدي حوائجي فاجعلني بهم وجيها في الدنيا والآخرة ومن المقربين اللهم ارحمني بهم
ولا تعذبني بهم ولا تضلني بهم وارزقني بهم ولا تحرمني بهم واقض لي حوائج الدنيا والآخرة انك
على كل شيء قدير وبكل شيء عليم پس افتتاح كند ركعت اول را از نماز شب بتكبيرات سبعه
سبعه با ادعيه ثلاثه وافضل آنست كه در ركعت اول بعد از حمد سوره قل هو الله احد را

تتفكرون

تؤمن

وارزقني بهم

سي نوبت بخواند ودر ركعت دوم سوره قل يا ايها الكافرون را ودر شش ركعت ديگر از نماز شب سورتهاي
دراز مانند سوره انعام وكهف وانبيا ويس بخواند واگر وقت تنگ شود از سورههاي دراز كافي است
خواندن حمد وقل هو الله در هر ركعت وجايز است كه اختصار بحمد تنها كند همچو ساير نوافل وبدانكه
اتفاق كرده اند علماي ما قدس الله ارواحهم بر اينكه قنوت همچنانكه سنت است در هر ركعت دوم
از نوافل مگر ركعت دوم شفع كه در او قنوت نيست بلكه قنوت در ركعت سيم است كه آن را وتر گويند
چنانكه عنقريب مذكور ميشود وكافي است از قنوت اينكه بگويد اللهم اغفر لنا وارحمنا وعافنا واعف
عنا في الدنيا والآخرة انك على كل شيء قدير وسنت است طول دادن قنوت اگر چه در نوافل روز
باشد وهم چنين سنت است تطويل قنوت خصوصا در نماز شب كه وقت آن وسيع است واگر وقت تنگ باشد
مختصر كه سزاوار است در نمازهاي واجب وسنت خوانده شود اين دعا است الهي كيف ادعوك وقد عصيتك
وكيف لا ادعوك وقد عرفت حبك في قلبي وان كنت عاصيا مددت اليك يدا بالذنوب مملوة وعينا بالرجاء
ممدودة مولاي انت عظيم العظماء وانا اسير الاسراء وانا الاسير بذنبي المرتهن بجرمي الهي لئن طالبتني بذنبي
لاطالبنك بكرمك ولئن طالبتني بجريرتي لاطالبنك بعفوك ولئن امرت بي الى النار لاخبرن اهلها
اني كنت اقول لا اله الا الله محمد رسول الله اللهم ان الطاعة تسرك والمعصية لا تضرك فهب لي ما يسرك
واغفر لي ما لا يضرك يا ارحم الراحمين وسنت است كه ميان هر دو ركعت از ركعتهاي نماز شب اين دعا بخواند
اللهم اني اسئلك ولم يسئل مثلك انت موضع مسئلة السائلين ومنتهى رغبة الراغبين ادعوك ولم
يدع مثلك وارغب اليك ولم يرغب الى مثلك وانت مجيب دعوة المضطرين وارحم الراحمين واسئلك
بافضل المسائل وانجحها واعظمها يا الله يا رحمن يا رحيم وباسمائك الحسنى وامثالك العليا ونعمك التي
لا تحصى وباكرم اسمائك عليك واحبها اليك واقربها منك وسيلة واشرفها عندك منزلة واجزلها لديك
ثوابا واسرعها في الامور اجابة وباسمك المكنون الاكبر الاعز الاجل الاعظم الاكرم الذي تحبه
وتهواه وترضى به عمن دعاك وتستجيب له دعاءه وحق عليك ان لا تحرم سائلك وبكل اسم هو لك
في التورية والانجيل والزبور والفرقان العظيم وبكل اسم دعاك به حملة عرشك وملائكتك وانبياؤك
ورسلك واهل طاعتك من خلقك ان تصلي على محمد وآل محمد وان تعجل فرج وليك وابن وليك وتعجل
خزي اعدائه وان تفعل بي كذا وكذا بعد از آن حاجت خود را بخواهد وتسبيح فاطمه زهرا عليها السلام
بجاي آورد وبعد از آن دو سجده شكر كند وبخواند در يكي از آن دو سجده اين دعا را كه منسوب است بحضرت
امام زين العابدين صلوات الله عليه الهي وعزتك وجلالك وعظمتك لو اني منذ بدعت فطرتي من اول
الدهر عبدتك دوام خلود ربوبيتك بكل شعرة في كل طرفة عين سرمد الابد بحمد الخلائق وشكرهم اجمعين
لكنت مقصرا في بلوغ اداء شكر خفي نعمة من نعمك علي ولو اني كربت معادن حديد الدنيا بانيابي وحرثت
ارضها باشفار عيني وبكيت من خشيتك مثل بحور السموات والارضين دما وصديدا لكان ذلك
قليلا من كثير ما يجب من حقك علي ولو انك يا الهي عذبتني بعد ذلك بعذاب الخلائق اجمعين
وعظمت للنار خلقي وجسمي وملات طبقات جهنم مني حتى لا يكون في النار معذب غيري ولا يكون
لجهنم حطب سواي لكان ذلك لك بعدلك علي قليلا في كثير ما استوجبه من عقوبتك پس ده نوبت

بگوید یا الله یا الله پس این دعا بخواند صلّ علی محمّد و آل محمّد وادخلنی و ثبّتنی علی دینک و دین نبیّک ولا تزغ قلبی بعد اذ هدیتنی وهب لی من لدنک رحمة انّک انت الوهّاب **فصل** بعد از فارغ شدن از
هشت رکعت نماز شب و آداب و ادعیه شروع کند در دو رکعت شفع و مفرده وتر و افضل اوقات آن
ما بین فجر اوّل و فجر دوّم است و در هر یک از دو رکعت شفع بعد از حمد سوره توحید بخواند و اگر خواهد
در رکعت اوّل سوره قل اعوذ بربّ الفلق و در رکعت دوّم سوره قل اعوذ بربّ الناس بخواند و بعد از سلام این
دعا بخواند الهی تعرّض لک فی هذا اللّیل المتعرّضون وقصدک فیه القاصدون وامّل فضلک
ومعروفک الطّالبون ولک فی هذا اللّیل نفحات وجوائز وعطایا ومواهب تمنّ بها علی من تشاء من
عبادک وتمنعها من لم تسبق له العنایة منک وها انا ذا عبدک الفقیر الیک المؤمّل فضلک و
معروفک فان کنت یا مولای تفضّلت فی هذه اللّیلة علی احد من خلقک وعدت علیه بعائدة من
عطفک فصلّ علی محمّد وآله الطّیّبین الطّاهرین الخیّرین الفاضلین وجد علیّ بطولک ومعروفک
یا ربّ العالمین وصلّی الله علی محمّد خاتم النّبیّین وآله الطّاهرین الّذین اذهب الله عنهم الرّجس و
طهّرهم تطهیرا انّ الله حمید مجید اللّهمّ انّی ادعوک کما امرت فاستجب لی کما وعدت انّک لا تخلف المیعاد پس
مشغول نماز وتر مفرده و افتتاح کند بتکبیرات سبعه و ادعیه ثلاثه و بخواند در او بعد از
حمد سوره توحید را سه نوبت و معوّذتین پس بردارد دستها را برابر رو و قنوت کند و دعاء الفرج بگوید
یا بکرار و ندخود را تا ابد عا لا اله الّا الله الحلیم الکریم لا اله الّا الله العلیّ العظیم سبحان الله ربّ السّموات السّبع
وربّ الارضین السّبع وما فیهنّ وما بینهنّ وربّ العرش العظیم اللّهمّ انت الله نور السّموات والارض وانت
الله زین السّموات والارض وانت الله جمال السّموات والارض وانت الله عماد السّموات والارض وانت الله
قوام السّموات والارض وانت الله صریخ المستصرخین وانت الله غیاث المستغیثین وانت الله المفرّج عن
المکروبین وانت الله المروّح عن المغمومین وانت الله مجیب دعوة المضطرّین وانت الله اله العالمین وانت
الله الرّحمن الرّحیم وانت الله کاشف السّوء وانت الله بک تنزل کلّ حاجة یا الله لیس یردّ غضبک الّا حلمک
ولا ینجی من عقابک الّا رحمتک ولا ینجی منک الّا التّضرّع الیک فهب لی من لدنک یا الهی رحمة تغنینی
بها عن رحمة من سواک بالقدرة الّتی بها احییت جمیع ما فی البلاد وبها تنشر میت العباد ولا تهلکنی غمّا
حتّی تغفر لی وترحمنی وتعرّفنی الاستجابة فی دعائی وارزقنی العافیة الی منتهی اجلی واقلنی عثرتی ولا تشمت
بی عدوّی ولا تمکّنه من رقبتی اللّهمّ ان رفعتنی فمن ذا الّذی یضعنی وان وضعتنی فمن ذا الّذی یرفعنی
وان اهلکتنی فمن ذا الّذی یحول بینک وبینی او یتعرّض لک فی شیء من امری وقد علمت ان لیس فی
حکمک ظلم ولا فی نقمتک عجلة وانّما یعجل من یخاف الفوت وانّما یحتاج الی الظّلم الضّعیف وقد
تعالیت عن ذلک یا الهی فلا تجعلنی للبلاء غرضا ولا لنقمتک نصبا ومهّلنی ونفّسنی واقلنی عثرتی
ولا تتبعنی ببلاء علی اثر بلاء فقد تری ضعفی وقلّة حیلتی استجیر بک اللّیلة فاجرنی واستجیر بک
من النّار فاجرنی واسئلک الجنّة فلا تحرمنی پس بخواند در قنوت هر دعا که خواهد و هفتاد نوبت استغفار
کند باین طریق استغفر الله ربّی واتوب الیه و بعد از آنکه دعا کند از برای چهل شخص یا بیشتر از برادران
مؤمن باین طریق اللّهمّ اغفر لفلان وفلان و اسم ایشان را ذکر کند تا آخر و اگر صد نوبت استغفار کند

افضل است و ثواب آن بیشتر است پس هفت نوبت بگوید استغفر الله الّذی لا اله الّا هو الحیّ القیّوم
لجمیع ظلمی وجرمی واسرافی علی نفسی واتوب الیه پس بگوید ربّ اسأت وظلمت نفسی وبئس ما صنعت و
هذه یدای یا ربّ جزاء بما کسبت وهذه رقبتی خاضعة لما اتیت وها انا ذا بین یدیک فخذ لنفسک
من نفسی الرّضا حتّی ترضی لک العتبی لا اعود پس سیصد نوبت بگوید العفو العفو پس بگوید ربّ
اغفر لی وارحمنی وتب علیّ انّک انت التّوّاب الرّحیم و بدانکه قنوت در نماز وتر در رکعت سیم است
پس در رکعت دوّم شفع قنوت بخواند و اگر وقت تنگ باشد از تطویل قنوت اختصار کند برآنچه دیدن
وسعت آن داشته باشد و بعد از سلام تسبیح فاطمه زهرا علیها السّلام بجا آورد و بعد از آن سجده
کند و این دعا بخواند اللّهمّ صلّ علی محمّد وآله وارحم ذلّی بین یدیک وتضرّعی الیک ووحشتی من
النّاس وانسی بک یا کریم یا کائنا قبل کلّ شیء یا کائنا بعد کلّ شیء یا مکوّن کلّ شیء لا تفضحنی فانّک بی عالم
ولا تعذّبنی فانّک علیّ قادر اللّهمّ انّی اعوذ بک من کرب الموت ومن سوء المرجع فی القبور ومن النّدامة یوم
القیمة اسئلک عیشة هنیئة ومیتة سویّة ومنقلبا کریما غیر مخز ولا فاضح اللّهمّ مغفرتک اوسع من
ذنوبی ورحمتک ارجی عندی من عملی فصلّ علی محمّد وآل محمّد واغفر لی یا حیّا لا یموت و بعد از فارغ شدن
از مفرده وتر آنچه متعلّق است بآن از ادعیه و آداب دو رکعت نافله صبح را بگذارد و در رکعت اوّل بعد از
حمد سوره قل یا ایّها الکافرون بخواند و در رکعت دوّم بعد از حمد سوره قل هو الله پس چون سلام دهد
بر پهلوی راست بخوابد رو بقبله و جانب راست رو را باید دست راست بگذارد و این دعا بخواند استمسکت
بعروة الله الوثقی الّتی لا انفصام لها واعتصمت بحبل الله المتین واعوذ بالله من شرّ فسقة العرب والعجم وشرّ
فسقة الجنّ والانس ربّی الله ربّی آمنت بالله وتوکّلت علی الله فهو حسبه انّ الله بالغ امره قد جعل الله لکلّ
شیء قدرا حسبی الله ونعم الوکیل اللّهمّ من اصبح وله حاجة الی مخلوق فانّ حاجتی ورغبتی الیک وحدک
لا شریک لک لک الحمد الحمد لله ربّ الصّباح الحمد لله فالق الاصباح الحمد لله قاسم المعاش الحمد لله جاعل
اللّیل سکنا والشّمس والقمر حسبانا ذلک تقدیر العزیز العلیم اللّهمّ صلّ علی محمّد وآل محمّد واجعل
فی قلبی نورا وفی بصری نورا ومن بین یدیّ نورا ومن خلفی نورا وعن یمینی نورا وعن شمالی نورا ومن فوقی
نورا ومن تحتی نورا واعظم لی النّور واجعل لی نورا امشی به فی النّاس ولا تحرمنی نورک یوم القیمة پس
بخواند آیة الکرسی و قل اعوذ بربّ الفلق و قل اعوذ بربّ النّاس و پنج آیه از آخر سوره آل عمران انّ
فی خلق السّموات والارض واختلاف اللّیل والنّهار لآیات لاولی الالباب الّذین یذکرون الله قیاما
وقعودا وعلی جنوبهم ویتفکّرون فی خلق السّموات والارض ربّنا ما خلقت هذا باطلا سبحانک فقنا
عذاب النّار ربّنا انّک من تدخل النّار فقد اخزیته وما للظّالمین من انصار ربّنا انّنا سمعنا منادیا ینادی
للایمان ان آمنوا بربّکم فآمنّا ربّنا فاغفر لنا ذنوبنا وکفّر عنّا سیّئاتنا وتوفّنا مع الابرار ربّنا وآتنا ما وعدتنا
علی رسلک ولا تخزنا یوم القیمة انّک لا تخلف المیعاد پس تسبیح فاطمه زهرا علیها السّلام بجا آورد
و بعد از آن صد نوبت بگوید سبحان ربّی العظیم وبحمده استغفر الله ربّی واتوب الیه بعد از آن هفت
نوبت بگوید بسم الله الرّحمن الرّحیم لا حول ولا قوّة الّا بالله العلیّ العظیم پس دو سجده شکر بجا آورد بطریقی
که قبل از این مذکور شد و این دعا نیز بخواند اللّهمّ ربّ الفجر واللّیالی العشر والشّفع والوتر واللّیل

اذا لبسه رب کل شیء والمتکفل بشیء وخالق کل شیء وملیک کل شیء صلّی الله علی محمد وآل محمد وافعل بی وبفلان
وفلان یعنی نام برادران مؤمن ببرد ما انت اهله ولا تفعل بنا ما نحن اهله فانک اهل التقوی واهل
المغفرة دوم از نمازهای مستحبی نمازیست که بحضرت رسالت پناه صلّی الله علیه وآله منسوب است
وان دو رکعت است در هر رکعتی فاتحه یکنوبت وانا انزلناه پانزده نوبت ودر رکوع نیز انا انزلناه پانزده
نوبت بخواند وهمچنین در هر سر برداشتن از رکوع ودر هر سجده ودر هر سر برداشتن از سجود سیم نمازی
که بحضرت امیر المؤمنین علیه السلام منسوبست وان چهار رکعت است بدو سلام در هر رکعت فاتحه یک
نوبت وقل هو الله پنجاه نوبت چهارم نماز یکه بحضرت فاطمه زهرا علیها السلام منسوبست وان دو
رکعت است در رکعت اول فاتحه یکنوبت وانا انزلناه صد بار ودر رکعت دوم فاتحه یکبار وقل هو الله
صد بار پنجم نمازی که منسوبست بجعفر طیار رضی الله عنه وان چهار رکعت است بدو سلام در
رکعت اول بعد از فاتحه اذا زلزلت بخواند ودر رکعت دوم بعد از فاتحه والعادیات ودر رکعت سیم
بعد از فاتحه اذا جاء ودر رکعت چهارم بعد از فاتحه قل هو الله وقبل از هر رکوع سبحان الله والحمد لله ولا
اله الا الله والله اکبر پانزده نوبت بخواند ودر هر رکوع ده نوبت ودر هر سر برداشتن از رکوع ده نوبت
ودر هر سجود ده نوبت ودر هر سر برداشتن از سجود ده نوبت پس در این تسبیح در این نماز سیصد نوبت گفته
میشود واین نماز را اگر هر شب گذارند ثواب عظیم دارد واگر میسر نشود هر هفته یکنوبت گذارند والا هر ماه
یکنوبت والا هر سال یکنوبت واگر شخصی نوافل یومیه را بابطریق گذارد ثواب هر دو را میابد وبعضی
از مجتهدین بر آنند که نماز واجب یومیه را نیز بابطریق میتوان گذارد ومصلّی ثواب هر دو را خواهد یافت
وجایز است که در دو رکعت اول این نماز بجای آن سه سوره سوره قل هو الله بخواند وسنّت است که چون از
این نماز فارغ شود این دعا بخواند سبحان من لبس العز والوقار سبحان من تعطف بالمجد وتکرم به سبحان
من لا ینبغی التسبیح الا له سبحان من احصی کل شیء علمه سبحان ذی المن والنعم سبحان ذی القدرة
والکرم سبحان ذی العزة والفضل سبحان ذی القوة والطول اللهم انی اسئلک بمعاقد
العز من عرشک ومنتهی الرحمة من کتابک وباسمک الاعظم وکلماتک التامات التی تمت صدقا
وعدلا صل علی محمد واهل بیته بعد از ان حاجت خود را بخواهد ششم نماز اعرابی وان ده رکعت است
در روز جمعه بیک سلام بعد از ان هشت رکعت بیکرهر چهار رکعت بیک سلام ووقت ان چاشت روز جمعه است
در رکعت اول بعد از فاتحه قل اعوذ برب الفلق هفت نوبت بخواند ودر رکعت دوم بعد از فاتحه قل اعوذ
برب الناس هفت نوبت وچون سلام دهد آیة الکرسی را هفت نوبت بخواند ودر رکعت دوم وبعد از ان
هشت رکعت باقی را بگذارد ودر هر رکعت بعد از فاتحه اذا جاء بخواند وقل هو الله بیست وپنج نوبت وچون
سلام دهد هفتاد نوبت بگوید سبحان الله رب العرش الکریم ولا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم
هفتم نماز طلب باران وانرا نماز استسقا گویند وگذاردن ان بجماعت افضل است وسنّت است که امام
در خطبه روز جمعه مردم را امر کند بتوبه وبانکه سه روز بعد از روز جمعه روزه بدارند ودر روز سیم که روز
دوشنبه است بصحرا روند اگر در مکه نباشند که در مکه این نماز را در مسجد الحرام گذارند وسنّت است که پای برهنه
بخشوع وخضوع واستغفار کنان بصحرا روند ومردان پیر وزنان پیر واطفال وچهارپایان را ببرند واطفال را از

از مادران جدا سازند وزنان جوان ومخالفان ملت را همراه نبرند ومؤذنان پیش پیش باشند ودر وقت
نماز بجای اذان سه نوبت الصلوة بگویند ووقت این نماز وقت نماز عید است وان دو رکعت است
بطریق نماز عید مکر دعای قنوت که در قنوت این نماز این دعا بخواند اللهم اسق عبادک وبهائمک
وانشر رحمتک واحی بلادک المیتة وچون از نماز فارغ شوند پیشنماز بر منبر رود وردای خود را که بر
بر دوش راست است بر دوش چپ اندازد وبرعکس وخطبه بخواند وچون از خطبه فارغ شود روی بقبله کند
وصد نوبت الله اکبر بگوید وبعد از ان روی بجانب راست کند وصد نوبت لا اله الا الله بگوید بعد از ان
روی بجانب چپ کند وصد نوبت سبحان الله بگوید وبعد از ان روی بجانب حاضران کند وصد نوبت الحمد
لله بگوید وهمه حاضران با او جمیع این ذکرها را باواز بلند بگویند هشتم نماز عید غدیر است وان دو رکعت
است در هر رکعت فاتحه یکنوبت بخواند وهر یک از آیة الکرسی وانا انزلناه وقل هو الله ده نوبت بخواند
واول وقت ان قبل از زوال است بنیم ساعت وسنّت است که بعد از نماز دعای طویل که در مصباح
مذکور است بخواند وبعد از دعا حاجت خود را بطلبد وخطبه این نماز قبل از نماز است بطریق نماز جمعه
وزیارت حضرت امیر المؤمنین علیه السلام ان روز در یک در این روز سنّت است ودر حدیث امام که شهرت عید
غدیر در آسمان بیش از زمین است وثواب تصدق یک درهم در این روز برابر ثواب تصدق بهزار هزار درهم
است وغسل جماع کردن وروزه داشتن وروزه داران را ضیافت کردن در این روز ثواب عظیم دارد نهم
نماز روز اول هر ماه وان دو رکعت است در رکعت اول فاتحه یک بار بخواند وقل هو الله سی بار ودر رکعت
دوم فاتحه یکبار وانا انزلناه سی بار دهم نافله ماه رمضان وان هزار رکعت است وگذاردن ان بدو طریق
است اول انکه در شب اول تا بیست شب هر شب بیست رکعت گذارد هشت رکعت میان شام وخفتن
ودوازده رکعت بعد از خفتن ودر شب نوزدهم صد رکعت افزاید وبا نصد رکعت که باقی میماند بر
ده شب اخر هر شبی سی رکعت بگذارند هشت رکعت میان شام وخفتن وبیست ودو رکعت بعد از
خفتن ودر شب بیست یکم صد رکعت افزاید وهمچنین در شب بیست سیم طریق دوم انکه در
هر یک از شب نوزدهم وبیست یکم وبیست سیم بصد رکعت اکتفا کند واز هشتاد رکعت که میماند
چهل رکعت را در چهار روز جمعه بگذارد هر روز ده رکعت چهار رکعت نماز حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
ودو رکعت نماز فاطمه زهرا ع وچهار رکعت نماز جعفر طیار واگر پنج جمعه در ماه رمضان اتفاق افتد مخیر
است اگر خواهد در یک جمعه هیچ نگذارد واگر خواهد چند رکعت از ان جمله در جمعه پنجم بگذارد
واز چهل رکعت باقی بیست رکعت نماز حضرت امیر المؤمنین علیه السلام در شب جمعه اخر بگذارد
وبیست رکعت نماز حضرت فاطمه زهراء علیها السلام در شب شنبه که بعد از جمعه اخر است بگذارد
واگر ماه رمضان از سی روز کمتر باشد نماز شب سی ام ساقط است ونقصان شرعی نیست و
هر چه عمدا از ان گذارده نشود قضای ان سنّت است یازدهم نماز روز مبعث حضرت رسالت پناه
صلّی الله علیه وآله وان بیست وهفتم ماه رجب است واین نماز دوازده رکعت است هر دو رکعت
بیک سلام در هر وقت از ان روز که خواهد بگذارد ودر هر رکعت فاتحه یکبار وهر سوره که خواهد
یک بار بخواند وچون از نماز فارغ شود در همانجا که نشسته است چهار نوبت بگوید لا اله الا الله والله

نماز معرب کردن هفتم رکنی از ارکان خمسه نماز که نیت و تکبیر احرام و قیام و رکوع و دو سجده است
زیاده یا کم کردن اگرچه از روی سهو باشد هشتم فعل کثیر در اثنای نماز کردن بحیثیتی که در عرف اورا مصلی
نگویند اگرچه سهواً باشد امّا اگر فعل قلیل باشد مثل کشتن کردن یا عقرب یا کژدم کشتن یا بکفش
پشه یا پیر را زدن نماز باطل نمیشود نهم سکوت طویل کردن بطریقی که اورا در عرف او را مصلی
نگویند دهم یک رکعت یا زیاده فراموش کردن و بخاطر رسیدن مگر وقتیکه در ما بین امری از او صادر شده
که نماز را باطل شود عمداً یا سهواً مثل حدث یا پشت بقبله کردن امّا در ما بین امری صادر شده باشد
که اگر عمداً صادر شود نماز باطل میشود و اگر سهواً صادر شود نماز باطل نمیشود مثل تکلم بدو حرف در
اینصورت نماز باطل نمیشود و یا تمام باید رساند یازدهم در نماز چهار رکعتی یک رکعت سهواً زیاده کردن
بشرط آنکه در رکعت چهارم بقدر تشهد نشسته باشد که اگر بقدر تشهد نشسته باشد نماز او صحیح است
هرچند تشهد نخوانده باشد دوازدهم کل نماز را پیش از وقت بجا آوردن خواه عمداً و خواه سهواً امّا اگر بگمان
آنکه وقت داخل شده نماز بگذارد و در اثنای نماز وقت داخل شود در اینصورت نماز او صحیح است سیزدهم
دانسته در مکان غصبی یا جامهٔ غصبی نماز گذاردن یا نزدهم بی تقیه عمداً بطریق سنیان دست در نماز
بستن شانزدهم در اثنای نماز عمداً چیزی خوردن هرچند اندک باشد هفدهم عمداً بدو حرف تکلم نمودن
هجدهم عمداً بقهقهه خندیدن نوزدهم از برای امور دنیا عمداً گریه کردن بیستم عمداً ترک واجبی از واجبات
نماز اگرچه رکن نباشد امّا اگر مجتهد جاهل بمسئله عمداً ترک کند جهر را در جائیکه جهر واجب است یا اخفات
را در جائیکه اخفات واجب است آن نماز صحیح است بیست یکم عمداً زیاد کردن واجبی از واجبات نماز را
اگرچه رکن نباشد بیست دوم عمداً انحراف قلیل از قبله کردن که بحدی یمین یا یسار نرسد بیست و سیم
عمداً کشف عورت خود کردن **مقصد دوم** در بیان احکام خللیکه بوقوع آن نماز باطل نمیشود
و آن دو نوع است نوع اوّل در بیان خللیکه بواسطه آن سجده سهو واجب نمیشود و نوع دوم در بیان
خللیکه بواسطه آن سجده سهو واجب است و احکام این دو نوع استخوانده در دو فصل تفصیل میآید **فصل**
اوّل در بیان خللیکه بواسطه آن سجده سهو واجب نمیشود و آن فراموش کردن فعلی از افعال واجبی نماز را
که قبل از فوت محل آن بیاد آید پس اگر خواندن فاتحه را فراموش کند و بعد از خواندن سوره و قبل از رکوع
بیادش آید فاتحه را بخواند و سوره را معاوده نماید و اگر رکوع را فراموش کند و بعد از
خم شدن بقصد سجود و قبل از سجود بیادش آید راست بایستد و رکوع را بجا آورد و جایز نیست
که اکتفا بآن خم شدن کند خواه آن خم شدن بحد رکوع رسیده باشد و خواه کمتر از حد رکوع
و خواه زیاده بر آن و اگر دو سجده یا تشهد اوّل را فراموش کند و بعد از ایستادن و قبل از
رکوع بیادش آید دو سجده و تشهد را بجای آورد و نماز را بتمام رساند و اگر یک سجده را فراموش
کرده پس اگر بعد از سجده که کرده نشستن و طمانینه را بجای آورده احتیاج بنشستن و طمانینه
دیگر نیست و الا بنشیند و طمانینه را بجای آورد و سجده فراموش شده را بجای آورد و احتیاج بسجده
سهو نیست و اگر پیشنماز در فعلی از افعال نماز شک کند و مأموم اورا بر فعل آن یا بر عدم فعل
واقف سازد بر پیشنماز واجب است که عمل بقول مأموم نماید اگرچه مأموم یک شخص باشد و عادل نباشد در اینصورت

بر پیشنماز سجده سهو واجب نیست و واقف ساختن مأموم پیشنماز را جایز است که باشاره باشد
اگرچه نزدیک به پیشنماز باشد یا بلفظ قرآن مثل آنکه پیشنماز شک کرده باشد در نماز چهار رکعتی میانه دو
و سه یا میانه سه و چهار و مأموم داند که سه رکعت گذارده پس از سوره کهف سَیَقُولُونَ ثَلٰثَةٌ بخواند
و اگر شخصی سهو بسیار در نماز کند بحیثیتی که او را در عرف کثیر السهو گویند در اینصورت تلافی آنچه
نکرده بر او واجب نیست هرچند محلش باقی باشد و سجده سهو نیز بر او واجب نیست و بعضی از مجتهدین
او را وقتی کثیر السهو میگویند که در سه نماز متوالی سه سهو کند یا در یک نماز سه سهو و اگر شک
بسیار کند بحیثیتی که در عرف او را کثیر الشک گویند ملتفت نشود هرچند محل باقی باشد و نماز او
صحیح است و سجده سهو بر او واجب نیست پس اگر مثلاً شک کند در خواندن سوره قبل از رکوع بر او واجب
است یا ملتفت نشده برکوع رود و سوره را نخواند و اگر سوره را در اینصورت بخواند نماز باطل
است هرچند بعد از خواندن ظاهر شود که سوره را نخوانده بود **فصل دوم** در بیان خللیکه
دو سجده سهو بسبب آن واجب است و آن در هفت موضع است اوّل فراموش کردن یک سجده دوم فراموش
کردن تشهد دوم در تشهد ششم فراموش کردن صلوات بر پیغمبر و آل آن بشرط آنکه محل هر یک از اینها که
باشد پس در اینصورت واجب است که اوّل بعد از سلام دادن هر دو را بان ترتیب که فوت شده بجا
آورد و بعد از آن از برای هر یک دو سجده سهو بکند امّا لازم نیست که قصد کند که دو سجده اوّل از جهت
خلل اوّل است و دو سجده ثانی از برای خلل دوم پس اگر در نماز ظهر مثلاً تشهد اوّل یا یکسجده از رکعت سیم
فراموش کرده باشد اوّل تشهد را بجا آورد و نیت چنین کند که تشهد فراموش شده نماز ظهر را بجا میآورم ادا یا
قربة الی الله و اگر وقت گذشته باشد بجای ادا قضا بگوید و بعد از آن سجده فراموش را بهمین طریق بکند
و سجده های سهو را بعد از آن بجا آورد و اگر بر سجده سهو تشهد یا بر دو سجده سهو مقدم دارد بهتر است امّا
واجب نیست و نیت چنین کند که دو سجده سهو را از برای سهوی که در نماز ظهر کرده ام بجا میآورم واجب قربة
الی الله و ذکر ادا و قضا لازم نیست و اگر در نمازی که با جماعت یا مجتهد بجا میکند مثل این سهو واقع
شود نیت چنین کند که بنیابت فلان تشهد فراموش کرده را بجا میآورم بجهة آنکه واجب است بر او
باصالت و بر من بنیابت قربة الی الله و امّا در نیت سجده سهو ذکر نام الشخص واجب نیست و بعضی از
مجتهدین واجب میدانند و نیت سجده فراموش شده و سجده اوّل و سجده سهو واجب است که مقارن
سازد بر پیشانی بر زمین گذاشتن و ذکر دو سجده سهو اینست بِسْمِ اللّٰهِ وَبِاللّٰهِ اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ
و چون سر از سجده دوم بردارد تشهد باین طریق بخواند اَشْهَدُ اَنْ لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ وَاَشْهَدُ اَنَّ مُحَمَّدًا رَسُوْلُ اللّٰهِ اَللّٰهُمَّ
صَلِّ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ بعد از آن سلام دهد و واجب است در آن استقبال قبله و طهارت از حدث و خبث
چهارم از هفت موضعی که در دو سجده سهو در آن واجب است شک کردن است میان چهار رکعت و پنج رکعت
در بحث شکیات مذکور خواهد شد پنجم سلام دادن نا بجا سهواً در غیر محل ششم ایستادن یا نشستن در
غیر محل هفتم حرف زدن بر زیاده از دو حرف غیر قرآن و دعاء و بعضی از مجتهدین دو سجده سهو را واجب
میدانند از برای هر زیاده و نقصی که در نماز واقع شود و نماز را باطل نسازد و بقول احوط سجده
وقت آن بعد از سلام دادن است خواه از برای زیاده باشد و خواه از برای کم و بعضی از مجتهدین آنچه

والحمد لله وسبحان الله ولا حول ولا قوة الا بالله بعد از ان چهار نوبت بکوید الله اکبر ربی لا اشرک به شیئا
بعد از ان حاجت خود را بطلبد دوازدهم نماز شب مبعث واین نماز نیز دوازده رکعت است دو دو رکعت
بیک سلام هر وقت از شب که خواهد بکذارد و در هر رکعت فاتحه یکبار و هر یک از سوره یاسین و سوره
تبارک و قل هو الله چهار بار بد چون از نماز فارغ شود در همانجا که نشسته چهار نوبت بکوید لا اله الا الله و
الله اکبر والحمد لله وسبحان الله ولا حول ولا قوة الا بالله بعد از ان حاجت خود را بخواهد سیزدهم نماز
روز مباهله است وان بیست و چهارم ذی حجه است وان روز تصدق حضرت امیر المؤمنین ع است
بخاتم واین نماز مثل نماز عید غدیر است چهاردهم نماز زیارت حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله
و باقی ائمه معصومین علیهم السلام وان دو رکعت است بعد از زیارت کردن وچون زیارت حضرت امیر المؤمنین
علیه السلام کند دو رکعت نماز زیارت حضرت ادم علیه السلام و دو رکعت نماز زیارت حضرت نوح
علیه السلام کند چون هر دو در ان مکان مقدس مدفونند و سنت است که نماز زیارت را در بالای سر بکذارند
وبعضی از مجتهدین بر انند که شخصی که از دور زیارت کند یعنی در شهر دیکر باشد اول دو رکعت نماز زیارت
را بجا اورد و بعد از ان زیارت کند پانزدهم نماز رغایب وان را در شب جمعه اول ماه رجب میان شام
و خفتن باید کذارد بعد از انکه پنجشنبه را روزه بدارد واین نماز دوازده رکعت است هر دو رکعت بیک سلام
و در هر رکعت الحمد یکبار بخواند و انا انزلناه سه بار و قل هو الله دوازده بار و چون سلام دهد هفتاد نوبت
بکوید اللهم صل علی محمد وال محمد بعد از ان بسجده رود و هفتاد نوبت بکوید سبوح قدوس ربنا و
رب الملائکة والروح وچون سر از سجده بردارد هفتاد نوبت بکوید رب اغفر وارحم وتجاوز عما تعلم
انک انت العلی الاعظم باز بسجده رود وانچه در سجده اول کفته بهمان طریق باز بکوید و بعد از ان حاجت
خود را از خدای تعالی بطلبد شانزدهم نماز شب نصف ماه رجب وان سی رکعت است هر دو رکعت
بیک سلام هر رکعت فاتحه یکنوبت بخواند و قل هو الله یازده نوبت هفدهم نماز شب نصف ماه شعبان
وان چهار رکعت است بدو سلام در هر رکعت فاتحه یکبار بخواند و قل هو الله صد بار هجدهم نماز شب عید ماه رمضان
وان دو رکعت است در رکعت اول فاتحه یکبار بخواند و قل هو الله هزار بار و در رکعت دوم فاتحه یکبار و قل
هو الله یکبار نوزدهم نماز ساعت غفلت وان ساعت ما بین نماز شام و خفتن است واین نماز را نماز
غفیله کویند وان دو رکعت است در رکعت اول بعد از فاتحه این ایه بخواند وذا النون اذ ذهب مغاضبا
فظن ان لن نقدر علیه فنادی فی الظلمات ان لا اله الا انت سبحانک انی کنت من الظالمین فا
ستجبنا له ونجیناه من الغم وکذلک ننجی المؤمنین و در رکعت دوم بعد از فاتحه این ایه بخواند وعنده
مفاتح الغیب لا یعلمها الا هو ویعلم ما فی البر والبحر وما تسقط من ورقة الا یعلمها ولا حبة فی ظلمات
الارض ولا رطب ولا یابس الا فی کتاب مبین و بعد از ان دست بردارد واین قنوت بخواند اللهم انی
اسئلک بمفاتح الغیب التی لا یعلمها الا انت ان تصلی علی محمد وال محمد وان تقضی حاجتی بعد از ان حاجت
خود را بطلبد بیستم نماز سنت سفر که در وقت شروع در سفر بجا اورد وان دو رکعت است در هر یک
فاتحه و سوره یکبار بخواند وچون از نماز فارغ شود این دعا بخواند اللهم انی استودعک نفسی واهلی
ومالی وذریتی ودنیای واخرتی وخواتیم عملی بیست یکم نماز نوبه وان ده رکعت است در هر رکعت فاتحه

هر سوره که خواهد بخواند واین نماز را بعد از توبه و غسل توبه بکذارد و چون از نماز فارغ شود دعا
توبه را اکر در صحیفه کامله مذکور است بخواند بیست دوم نماز هدیه میت است وان دو رکعت است در
رکعت اول فاتحه یکنوبت وایة الکرسی یکنوبت و در رکعت دوم فاتحه یکنوبت و انا انزلناه ده نوبت و چون
سلام دهد بکوید اللهم صل علی محمد وال محمد وابعث ثوابها الی قبر فلان و نام میت
را ببرد و وقت این نماز شب اول دفن میت است بیست سیم نماز روز عاشورا وان چهار رکعت است بدو
سلام در رکعت اول فاتحه یکنوبت بخواند و قل یا ایها الکافرون یک نوبت و در رکعت دوم فاتحه یکنوبت
و قل هو الله یکنوبت و در رکعت سیم فاتحه یکنوبت و سوره احزاب یکنوبت و در رکعت چهارم فاتحه یک
نوبت و سوره منافقین یکنوبت و بعد از نماز زیارت حضرت امام حسین علیه السلام کند بیست چهارم
نماز روز نوروز است وان چهار رکعت است بدو سلام در رکعت اول فاتحه یک نوبت و انا انزلناه
ده نوبت و در رکعت دوم بعد از فاتحه ده نوبت قل یا ایها الکافرون و در رکعت سیم بعد از فاتحه
ده نوبت قل هو الله احد و در رکعت چهارم بعد از فاتحه هر یک از قل اعوذ برب الفلق و قل اعوذ برب الناس
ده نوبت و بعد از سلام بسجده رود واین دعا را در سجده بخواند اللهم صل علی محمد وال محمد الاوصیاء
المرضیین وعلی جمیع انبیائک ورسلک بافضل صلواتک وبارک علیهم بافضل برکاتک وصل علی
ارواحهم واجسادهم اللهم بارک علی محمد وال محمد وبارک لنا فی یومنا هذا الذی فضلته وکرمته وشرفته
وعظمت خطره اللهم بارک لی فیما اعطیتنی حتی لا اشکر احدا غیرک ووسع علی فی رزقی یا ذا الجلال
والاکرام و وقت این نماز بعد از فارغ شدن است از نماز ظهر و عصر و فاضلتر انکه در اول وقت کذارده شود

مطلب سیم در بیان احکام خللی که در نماز واقع میشود و در ان سه مقصد است **مقصد اول** در بیان احکام
خللی که موجب بطلان نماز است و در ان بیست مسئله است اول حدث کردن در اثنای نماز خواه از روی
عمد واقع شود و خواه از روی سهو و خواه از روی اختیار و خواه از روی اضطرار و خواه قبل از سر برداشتن
از سجده اخر نماز و خواه بعد از ان و شیخ بن بابویه بر انست که اکر حدث در نماز بعد از سر برداشتن از سجده
اخر واقع شود نماز باطل نمیشود و واجبست که وضو بسازد و نماز را باتمام رساند دوم عمدا پشت بقبله کردن
بی ضرورت و اکر ضرورت باشد مثل وقت جنک که خصم رو بقبله باشد و وقت نماز تنک شده باشد
نماز باطل نیست اما اکر پشت بقبله کردن از روی سهو واقع شود در این صورت شرط بطلان نماز انست که
وقت نماز باقی باشد که اکر بعد از خروج وقت بخاطر رسد که پشت بقبله نماز کرده ان نماز صحیح است چنانکه
در بحث قبله مذکور خواهد شد سیم انحراف از قبله بجانب یمین یا یسار از روی عمد که بسر حد وقت اما اکر از روی
سهو باشد و فتی ان نماز باطل است که وقت نماز باقی باشد چنانکه سابقا مذکور شد چهارم هر کاه ظاهر
شود که غسل یا وضو یا تیمم خللی داشته مثل انکه ظاهر شود که بعضی اعضا نشسته یا مسح نکرده یا اب
وضو یا غسل یا خاک تیمم مضاف بوده یا مشتبه بمضاف یا نجس بوده یا مشتبه بنجس یا اب یا خاک غصبی
بوده یا مشتبه بغصبی دانسته وضو یا غسل یا تیمم کرده باشد اما اکر در وقت وضو یا غسل یا تیمم
عالم بغصبیت یا اشتباه نباشد و بعد از ان ظاهر شود که غصبی بوده یا مشتبه بغصبی در این صورت
نمازی که کرده صحیح است پنجم هر کاه نداند که یک رکعت کذارده یا دو رکعت ششم شک در عدد رکعات

در بحث قبله کذشت و در غیر
ان قضا کند کم طبا مد ظله

و مذکور شد که احوط قضاست اکر
عمدا یمین و یسار رسیده باشد
کم طبا مد ظله

قضای نماز نمی باید کرد مد ظله

و هم چنین هر کاه نداند دو رکعت است یا
یا دو رکعت است یا چهار یا در
رکعت است یا سه یا چهار بعد از
اکمال سجدتین کم طبا دام ظله
العالی

و هم چنین نماز صبح و هر نمازی که اجزاء دارد
غیر از نماز احتیاط کم طبا
دام ظله

نماز معرب کردن هفتم رکنی از ارکان خمسه نماز که نیت و تکبیرة الاحرام و قیام در رکوع و دو سجده است
زیاده یا کم کردن اگرچه از روی سهو باشد هشتم فعل کثیر در اثنای نماز کردن بحیثیتی که در عرف او را مصلی
نگویند اگرچه سهواً باشد اما اگر فعل قلیل باشد مثل کفش کندن یا عقرب یا کیک یا مور کشتن یا یکقدم
پیش یا پس رفتن نماز باطل نمیشود نهم سکوت طویل کردن بطریقی فعل کثیر که در عرف او را مصلی
نگویند دهم یک رکعت یا زیاده فراموش کردن و بخاطر رسیدن مگر وقتیکه در مابین امری از او صادر شده
که نماز را باطل شود عمداً یا سهواً مثل حدث یا پشت بقبله کردن اما در مابین امری صادر شده باشد
که اگر عمداً صادر شود نماز باطل میشود و اگر سهواً صادر شود نماز باطل نمیشود مثل تکلم بدو حرف در
اینصورت نماز باطل نمیشود باتمام باید رساند یازدهم در نماز چهار رکعتی یک رکعت سهواً زیاده کردن
بشرط آنکه در رکعت چهارم بعد از تشهد نشسته باشد که اگر بقدر تشهد نشسته باشد نماز او صحیح است
هرچند تشهد نخوانده باشد دوازدهم کل نماز را پیش از وقت بجا آوردن خواه عمداً و خواه سهواً اما اگر بگمان
آنکه وقت داخل شده نماز بگذارد و در اثنای نماز وقت داخل شود در اینصورت نماز او صحیح است سیزدهم
دانسته در مکان غصبی یا جامه غصبی نماز گذاردن چهاردهم تقیه عمداً بطریق سنیان دست در نماز
بستن پانزدهم در اثنای نماز عمداً چیزی خوردن هرچند اندک باشد شانزدهم عمداً بدو حرف تکلم نمودن
هفدهم عمداً بقهقهه خندیدن هیجدهم از برای امور دنیا عمداً گریه کردن بیستم عمداً ترک واجبی از واجبات
نماز اگرچه رکن نباشد اما اگر مجتهد جاهل بمسئله عمداً ترک کند جهر را در جائیکه جهر واجب است یا اخفات
را در جائیکه اخفات واجب است آن نماز صحیح است بیست یکم عمداً زیاد کردن واجبی از واجبات نماز را
اگرچه رکن نباشد بیست دوم عمداً انحراف قلیل از قبله کردن که بحد یمین یا یسار برسد بیست و سیم
عمداً کشف عورت خود کردن **مقصد دویم** در بیان احکام خللیکه بوقوع آن نماز باطل نمیشود
و آن دو نوع است نوع اول در بیان خللیکه بواسطه آن سجده سهو واجب نمیشود و نوع دویم در بیان
خللیکه بواسطه آن سجده سهو واجب است و احکام این دو نوع در دو فصل بتفصیل میاید **فصل**
اول در بیان خللیکه بواسطه آن سجده سهو واجب نمیشود و آن فراموش کردن فعلی از افعال واجبی نماز است
که قبل از فوت محل آن بیاد آید پس اگر خواندن فاتحه را فراموش کند و بعد از خواندن سوره و قبل از رکوع
بیادش آید فاتحه را بخواند و سوره را معاوده نماید و اگر ذکر رکوع را فراموش کند و بعد از
خم شدن بقصد رکوع و قبل از سجود بیادش آید راست ایستد و رکوع را بجا آورد و در جائی نشست
که اکتفا بآن خم شدن کند خواه آن خم شدن بحد رکوع رسیده باشد و خواه کمتر از حد رکوع باشد
و خواه زیاده بر آن و اگر دو سجده یا تشهد اول را فراموش کند و بعد از ایستادن و قبل از
رکوع بیادش آید دو سجده و تشهد را بجای آورد و نماز را باتمام رساند و اگر یکسجده را فراموش
کرده پس اگر بعد از سجده که کرده نشستن و طمانینه را بجای آورده احتیاج بنشستن و طمانینه
دیگر نیست و الا بنشیند و طمانینه را بجای آورد و سجده فراموش شده را بجای آورد و احتیاج بسجده
سهو نیست و اگر پیشنماز در فعلی از افعال نماز شک کند و ماموم او را بر فعل آن یا بر عدم فعل
واقف سازد بر پیشنماز واجب است که عمل بقول ماموم نماید اگرچه ماموم یکشخص باشد و عادل نباشد در اینصورت

بر پیشنماز سجده سهو واجب نیست و واقف ساختن ماموم پیشنماز را جایز است که باشاره باشد
اگرچه دیگر بر پیشنماز باشد یا بلفظ قرآن مثل آنکه پیشنماز شک کرده باشد در نماز چهار رکعتی میانه دو
و سه یا میانه سه و چهار و ماموم داند که سه رکعت گذارده پس از سوره کهف سَیَقُولُونَ ثَلٰثَةٌ بخواند
و اگر شخصی سهو بسیار در نماز کند بحیثیتی که او را در عرف کثیر السهو گویند در اینصورت تلافی آنچه
نکرده بر او واجب نیست هرچند محلش باقی باشد و سجده سهو نیز بر او واجب نیست و بعضی از مجتهدین
او را کثیر السهو میگویند که در سه نماز متوالی سه سهو کند یا در یک نماز سه سهو و اگر شک
بسیار کند بحیثیتی که در عرف او را کثیر الشک گویند ملتفت نشود هرچند محل باقی باشد و نماز او
صحیح است و سجده سهو بر او واجب نیست پس اگر مثلا شک کند در خواندن سوره قبل از رکوع بر او واجب
است بان ملتفت نشده برکوع رود و سوره را نخواند و اگر سوره را در اینصورت بخواند آن نماز باطل
است هرچند بعد از خواندن ظاهر شود که سوره را نخوانده بود **فصل دویم** در بیان خللیکه
دو سجده سهو بسبب آن واجب است و آن در هفت موضع است اول فراموش کردن یکسجده دویم فراموش
کردن تشهد در تشهد سیم فراموش کردن صلوات بر پیغمبر و آل آن بشرط آنکه محل هر یک از اینها گذشته
باشد پس در اینصورت واجب است که اول بعد از سلام دادن هر دو را با ترتیب که فوت شده بجا
آورد و بعد از آن از برای هر یک دو سجده سهو بکند اما لازم نیست که قصد کند که دو سجده اول از جهت
خلل اول است و دو سجده ثانی از برای خلل دویم پس اگر در نماز ظهر مثلا تشهد اول را یا یکسجده از رکعت سیم
فراموش کرده باشد اول تشهد را بجا آورد و نیت چنین کند که تشهد فراموش شده ظهر را بجا میآورم اداء
قربة الی الله و اگر وقت گذشته باشد بجای اداء قضا بگوید و بعد از آن سجده فراموش را بهمین طریق بکند
و سجده های سهو را بعد از آن بجا آورد و اگر در سجده سهو تشهد را بیاورد و سجده سهو مقدم دارد بهتر است اما
واجب نیست و نیت چنین کند که دو سجده سهو را از برای سهوی که در نماز ظهر کرده ام بجا میآورم واجب قربة
الی الله و ذکر اداء و قضاء لازم نیست و اگر در نمازی که با جماعت یا جهر بجا میکند مثل این سهو واقع
شود نیت چنین کند که بنیابت فلان تشهد فراموش کرده را بجا میآورم بجهة آنکه واجب است بر او
بالاصالة و بر من بنیابت اداء قربة الی الله و اما در نیت سجده سهو ذکر نام الشخص واجب نیست و بعضی از
مجتهدین واجب میدانند و نیت سجده فراموش شده و سجده اول و سجده سهو را واجب است که مقارن
سازد به پیشانی بر زمین گذاشتن و ذکر دو سجده سهو اینست بِسْمِ اللهِ وَبِاللهِ اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ
و چون سر از سجده دویم بردارد تشهد باین طریق بخواند اَشْهَدُ اَنْ لَا اِلٰهَ اِلَّا اللهُ وَاَشْهَدُ اَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللهِ اَللّٰهُمَّ
صَلِّ عَلٰى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ بعد از آن سلام دهد و واجب است در آن استقبال قبله و طهارت از حدث و خبث
چهارم از هفت موضعی که دو سجده سهو در آن واجبست شک کردن است میان چهار رکعت و پنج رکعت چنانکه
در بحث شکیات مذکور خواهد شد پنجم سلام دادن در غیر محل ششم در غیر محل ایستادن یا نشستن در
غیر محل هفتم حرف زدن بر زیاده از دو حرف غیر قرآن و دعاء و بعضی از مجتهدین دو سجده سهو را واجب
میدانند از برای هر زیاده و نقصی که در نماز واقع شود و نماز را باطل نسازد و این قول احوط است و
وقت آن بعد از سلام دادن است خواه از برای زیاده باشد و خواه از برای کم و بعضی از مجتهدین آنچه

زیرا که مخیر است مقدم بر سلام میدانند و اولی آنستکه این دو سجده را قبل از فعل منافی و بعد از سلام
دادن بفاصله بجا آورند **مقصد سیم** در بیان احکام شک مصلی شک در نماز یا در غیر عدد رکعات
است یا در عدد رکعات و احکام هر یک در بحثی مذکور میشود **بحث اول** در شک در غیر عدد رکعات
بدانکه هرگاه مصلی در فعلی از افعال نماز شک کند خواه آن فعل رکن باشد و خواه غیر رکن پس اگر
محل آن فعل نگذشته واجب است که آنرا بجای آورد مثل آنکه قبل از رکوع شک کند که قرائت کرده
است یا نه یا بعد از قرائت و پیش از خم شدن بواسطه سجود شک کند که رکوع کرده است یا نه یا قبل از درست
نشستن بواسطه تشهد یا راست ایستادن بواسطه قیام شک کند که سجود کرده است یا نه و اگر محل آن
گذشته باشد یا بشروع در واجب دیگر کرده باشد بجای آوردن آن لازم نیست و شک مذکور از معرض اعتبار
ساقط است مثل آنکه در اثنای قرائت شک کند که تکبیر احرام را بجا آورده یا نه یا در اثنای سجود شک کند
که رکوع کرده یا نه یا در اثنای تشهد شک کند که سجود کرده یا نه یا در وقت عروج در قیام شک کند
که سجود کرده یا نه اما در دو صورت آخر بعضی از مجتهدین بر آنند که سجود را بجا باید آورد پس اگر آن فعل رکن است
نماز باطل میشود و اگر رکن نیست نماز صحیح است و اگر بعد از فوت محل تلافی کند نماز باطل است خواه
آن فعل رکن باشد و خواه غیر رکن **بحث دوم** در شک در عدد رکعات بدانکه شک
در عدد رکعات نماز مغرب موجب بطلان نماز است و همچنین شک میان یک رکعت و دو رکعت
هرگاه در نماز چهار رکعتی شک در میانه عدد رکعات واقع میشود مشهور از آن دوازده صورت
است اول شک کردن میانه دو و سه بعد از اتمام سجدتین و اتمام آن بفارغ شدن از ذکر
سجده آخر است اگرچه سر از سجده بر نداشته باشد پس واجب است که بنا بر سه نهد و نماز را
باتمام رساند و بعد از سلام دادن یک رکعت احتیاط ایستاده بگذارد یا دو رکعت نشسته دوم
شک کردن میانه سه و چهار خواه سجدتین را باتمام رسانیده باشد و خواه نرسانیده باشد پس
بنا بر چهار نهد و احتیاط بطریق سابق بجا آورد سیم شک کردن میانه دو و چهار بعد از اکمال سجدتین
پس بنا بر چهار نهد و دو رکعت ایستاده بجهة احتیاط بگذارد و شیخ بن بابویه شک میانه دو و چهار را
باطل میداند چهارم شک کردن میانه دو و سه و چهار بعد از اکمال سجدتین پس بنا بر چهار نهد
و دو رکعت احتیاط ایستاده بگذارد و دو رکعت نشسته و مخیر است در تقدیم هر کدام که خواهد و بعضی
از مجتهدین بر آنند که دو رکعت نشسته را مقدم باید داشت پنجم شک کردن میانه دو و پنج بعد از
اکمال سجدتین ششم شک کردن میانه سه و پنج بعد از رکوع اما اگر قبل از رکوع این شک واقع شود
آن رکعت را منهدم سازد تا شک او میانه دو و چهار شود و حکم او مذکور شد اما دو سجده سهو را
بواسطه زیاد کردن قیام هفتم شک کردن میانه دو و سه و پنج بعد از اکمال سجدتین هشتم شک
کردن میانه دو و چهار و پنج بعد از اکمال سجدتین در این چهار صورت مجتهدین را دو وجه است یکی
آنکه بنا بر کمتر نهد و نماز را تمام کند و وجه دیگر نماز باطل است و در صورت آخر وجهی دیگر گفته اند
و آن بنا بر چهار نهادن است و دو رکعت ایستاده بجا آوردن و دو سجده سهو کردن نهم شک کردن میانه
دو و سه و چهار و پنج بعد از اکمال سجدتین و این حکم صورت هشتم دارد یا نماز یک دو رکعت احتیاط نشسته

و اگر خواهد یک رکعت بجای آن ایستاده بگذارد دهم شک کردن میانه چهار و پنج پس اگر بعد از
سجود است سلام دهد و دو سجده سهو بجا آورد و اگر قبل از رکوع است آن رکعت را منهدم
سازد تا شک میانه سه و چهار شود پس مخیر است در میانه یک رکعت ایستاده و دو رکعت نشسته و دو
سجده سهو بجا آورد و اگر بعد از رکوع است بعضی از مجتهدین نماز را باطل میدانند و بعضی مثل شک
قبل از رکوع میدانند یازدهم شک کردن میانه سه و چهار و پنج در این صورت بعضی از مجتهدین
بر آنند که بنا بر سه نهد و نماز را تمام کند و نماز احتیاط نکند و بعضی بر آنند که بنا بر چهار نهد و یک رکعت
احتیاط ایستاده بگذارد و دو سجده سهو بجا آورد دوازدهم آنکه شک تعلق برکعت ششم گیرد در این صورت
بعضی از مجتهدین بر آنند که نماز باطل است و بعضی بر آنند که بنا بر کمتر نهد و حکم آن مثل حکم تعلق
شک برکعت پنجم است و هرگاه در عدد رکعات نماز سنتی شک واقع شود مصلی مخیر است در بنا بر
اقل و بنا بر اکثر و بنا بر اقل افضل است **فصل** در بیان نماز احتیاط بدانکه آنچه در اصل نماز واجب است
در نماز احتیاط واجب است مثل طاهر بودن از حدث و خبث و استقبال قبله و ستر عورت و نیت و قربت
و تکبیر احرام و تشهد و تسلیم و چهار امر دیگر نیز در آن واجب است که در نماز اصل واجب نیست اول قصد
نماز احتیاط دوم تعیین یک رکعت یا دو رکعت سیم تعیین آنکه نشسته میشود یا ایستاده چهارم تعیین
نمازی که احتیاط بجهة اوست و در این نماز بعد از فاتحه سوره نمیباید خواند و فاتحه را بلند خواندن جایز نیست
و بسبب آنکه ربع قایم مقام فاتحه میشود و نیت چنین کند که دو رکعت ایستاده میگذارم جهة احتیاط فلان نماز
برای آنکه واجب است ادا قربة الی الله و اگر نشسته میگذارد قصد نشسته کند و اگر بعد از وقت است قضا
کند و هرگاه میانه نماز اصل و نماز احتیاط منافی نماز واقع شود مثل استدبار قبله یا حدث یا فعل کثیر در
این صورت بعضی از مجتهدین بر آنند که نماز اصل باطل میشود و اولی بطلان است هرگاه در اثنای نماز
احتیاط ظاهر شود که نماز اصل کم بوده بعضی از مجتهدین بر آنند که نماز احتیاط را تمام کند و چیزی دیگر
لازم نیست و بعضی بر آنند که نماز اصل باطل میشود و اعاده آن نماز باید کرد و قول دوم احوط است و
اگر بعد از فارغ شدن از نماز احتیاط ظاهر شود که نماز اصل درست بوده با آن التفات نکند و نماز او
صحیح است و اگر در اثنای نماز احتیاط ظاهر شود که نماز اصل درست بوده در اینصورت نماز احتیاط نافله
میشود و مصلی مخیر است میانه قطع و اتمام آن و بدانکه هرگاه شخصی که نماز احتیاط بر او واجب شده باشد
ترک آن کرده نماز را از سر گیرد آن نماز در ذمه او ساقط نمیشود و واجب است بر او که احتیاط را اگر شارع فرموده
بجا آورد و اگر نماز احتیاط را بعد از اعاده نماز اصل بجا آورد در اینصورت نیز نماز در ذمه او باقی است جهة
آنکه فعل منافی در ما بین نماز اصل و نماز احتیاط واقع شده و آن نمازیست که بخلاف شرع کرده **خاتمه**
در بیان احکام نماز قضا و نماز سفر و نماز خوف و نماز جماعت و در آن چهار فصل است **فصل**
اول در بیان احکام نماز قضا هرگاه نمازی از نمازهای یومیه از شخصی فوت شده باشد
و آن شخص در وقت فوت آن نماز بالغ و عاقل و خالی از حیض و نفاس بوده باشد و کافر اصلی نبوده باشد
قضای آن نماز بر او واجب است پس اگر نماز در وقت جنون یا وقت حیض یا نفاس فوت شود قضا ندارد
و همچنین هرگاه کافر اصلی مسلمان شود نماز ایام کفر قضا ندارد و اما کافر مرتد هرگاه مسلمان شود

واجب است بر او قضا نمازها اما اگر ترک کند و همچنین نماز یکه در وقت خواب یا در وقت مستی از شخصی فوت شود قضای آن نماز نیز واجب است و اگر شخصی چیزی بخورد که موجب خواب شود که همه وقت نماز در خواب باشد پس اگر میداند که خوردن آن موجب این چنین خوابیست بر او قضای آن نماز واجب است و اگر میداند که موجب آنچنان خوابیست بر او قضای آن نماز واجب است اما از برای واسطه معالجه مرض خورده و علاج بقول طبیب حاذق منحصر در آن بوده در اینصورت نیز قضای آن نماز واجب نیست و همچنین قضای و همچنین قضا ندارد اگر آن را باکراه بخورد او را داده باشند اما نه بواسطه معالجه مرض خورده باشد یا بقول طبیب حاذق تناول نموده باشد یا علاج منحصر در آن نبوده باشد در این سه صورت قضاء بر او واجب است و هرگاه شخصی سنی شیعه شود بر او واجب نیست که نمازیکه در ایام سنی بودن کرده قضا کند اما واجب است که نمازیکه در ایام سنی بودن بر او واجب بوده و از او فوت شده قضا کند و اگر شخصی محبوس باشد و تا آخر وقت نماز نه آب یابد و نه خاک که وضوء سازد یا تیمم کند نماز از او ساقط میشود اما در وجوب قضای آن میان مجتهدین خلافست و اولی قضا است اما اگر از وقت اینقدر زمان گذشته باشد که طهارت و نماز را در آن بجا توان آورد و عمداً نماز نکرده باشد و بعد از آن آب و خاک نیابد در اینصورت قضای این نماز بر او واجب است و بدانکه هرگاه نمازی از شخصی فوت شود و آن شخص در آن وقت صحیح و قادر بر قیام و بر بعض افعال متعلقه بنماز بوده باشد آن شخص را جائز است که در ایام بیماری و عدم قدرت بر قیام و بر بعض افعال آن نماز را حسب مقدور قضاء کند و لازم نیست که منتظر ایام صحت و قدرت بر همه افعال باشد پس بیماری که قادر بر قیام نباشد جائز است که نشسته نماز کند خواه اداء و خواه قضاء و اگر بر نشستن قادر نباشد بر جانب راست خوابیده نماز کند و اگر از آن عاجز باشد بچشم اشارت کند و در باید و صورت سجود را از رکوع منخفض تر سازد و قرائت و باقی اذکار را بجا آورد و اگر از همه اینها عاجز باشد افعال نماز را بترتیب بخاطر بگذراند و اگر بیماری که نشسته نماز میگذارد در اثنای نشستن قدرت بر قیام پیدا کند باید که بایستد و قرائت کند و اگر قرائت را تمام کرده باشد و این ایستادن بجهت رکوع باشد در رنگ کردن در این قیام واجب نیست و اگر از قیام عاجز باشد اما در حال انتقال از قعود بقیام یا از قیام بقعود قرائت نکند و اگر بیماری که نشسته رکوع میکند بعد از رکوع و قبل از سجود قدرت بر قیام پیدا کند باید که بایستد و بعد از آن بجهت سجود خم شود و درنگ در این قیام لازم نیست و در همه این احکام میانه اداء و قضاء فرقی نیست

تتمه ترتیب در نماز قضاء نزد جمعی از مجتهدین واجب است پس هرگاه از شخصی ظهری و عصری فوت شده باشد و نداند که اوّل کدام فوت شد در اینصورت سه نماز بگذارد یک عصر مابین دو ظهر یا یک ظهر مابین دو عصر و اگر یا ظهر و عصر و مغربی فوت شده باشد در اینصورت شش نماز گذاردن ذمت او بری میشود باین طریق که ظهری بگذارد یا عصری یا مغربی یا عصری یا مغربی یا ظهری یا مغربی یا ظهری یا عصری و اخصر از این آنستکه قبل از مغرب و بعد از آن ظهری و عصری بگذارد پس بهفت نماز ذمت او بری میشود و اگر یا ظهر و عصر و مغرب و عشائی فوت شده باشد شانزده نماز بگذارد یکی از اینها را بکند و سه دیگر را بعد از آن باز دیگری و سه دیگر را بعد از آن باز دیگری و سه دیگر را بعد از آن و اخصر از آن اینست که هفت نماز

بر او کمذکور شد قبل از عشاء و بعد از عشاء بگذارد پس بپانزده نماز ذمت او بری میشود و اگر نماز چهارصبحی فوت شده باشد ببیست و نه نماز بگذارد یکی از این پنج و چهار دیگر بعد از آن باز دیگری و چهار دیگر بعد از آن و همچنین تا پنج نوبت و اخصر از آنستکه چهار دوره نماز را بترتیب بگذارد و بعد از آن صبحی بجا آورد **تتمه** اگر از شخصی یک نماز از نمازهای پنجگانه فوت شود و نداند که کدام نماز است پس اگر در حضر فوت شده باشد صبحی و مغربی و چهار رکعتی بگذارد و چهار رکعتی را اطلاق کند میانه ظهر و عصر و عشاء و در جهر و اخفات آن مخیر است و همچنین مخیر است میانه جهر و اخفات هر نمازیکه اطلاق کند میانه نماز جهری و نماز اخفاتی و اگر در سفر فوت شده باشد مغربی بگذارد و دو رکعتی مطلق میانه صبح و ظهر و عصر و عشاء و اگر مشتبه باشد نداند که در سفر فوت شده یا در حضر دو رکعتی بگذارد میانه صبح و عصر و ظهر و عشاء و چهار رکعتی مطلق میانه ظهر و عصر و عشاء و مغربی بکند و اگر دو نماز فوت شده باشد پس اگر در حضر فوت شده چهار نماز بگذارد صبحی و دو چهار رکعتی چهار رکعتی اوّل را اطلاق کند میانه ظهر و عصر و چهار رکعتی دوم را میانه عصر و عشاء و مغربی میانه دو چهار رکعتی بگذارد تا ترتیب حاصل شود و اگر در سفر فوت شده سه نماز بگذارد دو رکعتی مطلق میانه صبح و ظهر و عصر و بعد از آن مغربی و بعد از مغرب دو رکعتی مطلق میانه ظهر و عصر و عشاء و اگر مشتبه باشد و نداند که آن دو نماز در سفر فوت شده یا در حضر پنج نماز بگذارد دو رکعتی مطلق میانه صبح و ظهر و عصر و بعد از آن چهار رکعتی مطلق میانه ظهر و عصر و بعد از آن مغربی بعد از آن دو رکعتی مطلق میانه ظهر و عصر و عشاء و بعد از آن چهار رکعتی مطلق میانه عصر و عشا و اگر سه نماز فوت شده باشد پس اگر در حضر فوت شده پنجگانه یومیه را بترتیب بگذارد و اگر در سفر فوت شده چهار نماز بگذارد دو رکعتی مطلق میانه صبح و ظهر و دو رکعتی دیگر مطلق میانه ظهر و عصر بعد از آن مغربی و بعد از آن دو رکعتی مطلق میانه عصر و عشا و اگر نداند که آن سه نماز در حضر فوت شده یا در سفر هفت نماز بگذارد دو رکعتی مطلق میانه صبح و ظهر و عصر و بعد از آن ظهر و عصر تمام بعد از آن دو رکعتی مطلق میانه ظهر و عصر بعد از آن مغربی بعد از آن دو رکعتی مطلق میانه عصر و عشاء بعد از آن عشاء را تمام بگذارد و اگر چهار نماز فوت شده باشد پنجگانه حاضر را بگذارد و اگر در حضر فوت شده باشد و پنج نماز مسافر را اگر در سفر فوت شده باشد و اگر نداند که این چهار نماز در سفر فوت شده یا در حضر هشت نماز بگذارد صبحی بعد از آن ظهری تمام بعد از آن ظهری قصر بعد از آن عصری تمام بعد از آن عصری قصر بعد از آن مغربی بعد از آن عشائی قصر و همچنین اگر پنج نماز شبانه روزی فوت شود و نداند که در سفر فوت شده یا در حضر پس هشت نماز بهمین طریق بگذارد و بدانکه سه نماز است از نمازهای واجبی که قضا ندارد نماز جمعه و عید قربان و نماز عید رمضان و امّا نماز آیات غیر زلزله پس اگر بعضی قرص ماه یا آفتاب گرفته باشد و بعد از خروج وقت بر آن مطلع شده باشد قضا ندارد و اگر قبل از خروج وقت مطلع شده و عمداً بجا نیاورده یا فراموش کرده بعضی از مجتهدین قضای آن را واجب میدانند و بعضی واجب نمیدانند و اولی وجوبست و اگر همه قرص گرفته شده بر جمیع تقادیر قضا لازم است خواه بعد از خروج وقت بر آن مطلع شده باشد و خواه قبل از آن و خواه عمداً بجا نیاورده باشد و

خواه فراموش شده باشد و امّا نماز زلزله در تمام عمر اداء است **فصل دوّم** در بیان احکام نماز سفر واجب است بر مسافر که هر یک از نماز ظهر و عصر و عشا را دو رکعت بگذارد به هشت شرط اوّل قصد مسافت و آن هشت فرسخ شرعی است یا قصد چهار فرسخ بشرط آنکه اراده بازگشتن در همان روز یا در همان شب داشته باشد و فرسخ سه میل است و میلی چهار هزار گز است بگز دست و گز بیست و چهار انگشت است که بعرض در پهلوی هم باشد و انگشتی هفت جو متوسّط است که بعرض در پهلوی هم باشد و جوی هفت مو از موهای یال یابو است که در پهلوی هم باشد پس فرسخ شرعی بگز شرعی دوازده هزار گز است و بانگشت دویست و هشتاد و هشت هزار انگشت است و بجو یکهزار هزار و سیصد و شانزده هزار جو است و بموی یابو چهار هزار هزار و سیصد و دوازده هزار مو است و این هشت فرسخ را در شرع برابر میدانند به یکروزه راه بکه شتر بار دار برود بشرط آنکه آن روز معتدل باشد در درازی و کوتاهی و آن راه معتدل باشد در آسانی و دشواری و اگر موضعی باشد که دو راه داشته باشد یکی هشت فرسخ و دیگری کمتر در اینصورت جایز است از راه رفتن بقصد تمام قصر کردن لازم نیست از راه نزدیکتر رفتن و نماز را تمام کردن و بدانکه اگر شخصی قصد مسافت نکند مثل آنکه بطلب غلام گریخته خود از شهر بیرون رود بقصد آنکه هر جا غلام را یابد برگردد در اینصورت آن شخص را قصر کردن نماز جایز نیست هر چند از هشت فرسخ بیشتر رود امّا در وقت برگشتن بشهر قصر کند که میانه او و شهر هشت فرسخ باشد دوّم آنکه از موضع اقامت اعتداد برود که اذان را نشنود و دیوارها را تمیز نکند و اینمقدار را حدّ ترخّص گویند سیّم آنکه سفر معصیت نباشد پس غلام گریخته و زن ناشزه و شکار کننده که بمحض لهو و لعب شکار کند و شخصیکه مقصد او حرام باشد هیچیک از اینها را قصر نماز جایز نیست چهارم آنکه سفر هر وقت را فرا گرفته باشد پس اگر سفر بود بعد از آنکه از اوّل وقت بقدر طهارت و نماز تمام کذشته باشد در اینصورت این نماز را تمام کذارده و قصر جایز نیست و همچنین هرگاه از سفر بوطن آید از وقت نماز بمقدار طهارت و یک رکعت مانده باشد نماز را تمام بگذارد پنجم آنکه کثیر السّفر نباشد یعنی در عرف او را کثیر السّفر نگویند مثل مکاری و ملّاح و بعضی از مجتهدین بر آنند که وقتی کثیر السّفر میشود که سفر کند سه دفعه یا بین ابتدا سفر ده روز در وطن خود توقّف نکند و در غیر وطن خود نیز ده روز بقصد توقّف ناایستد پس مادام که کثیر السّفر باشد او را قصر کردن نماز جایز نیست ششم آنکه در اثنای سفر بوطن خود نرسد پس اگر مسافر در اثنای سفر بوطن خود عبور کند نماز را تمام کند هر چند قصد اقامت ده روز ننماید هفتم آنکه در اثنای سفر بموضعی نرسد که او را در آنموضع ملکی باشد اگر چه یک درخت باشد و ششماه در آنموضع توطّن کرده باشد خواه آن مدّت ششماه متوالی باشد و خواه متفرّق پس هرگاه مسافر بچنین موضعی برسد واجب است که نماز را تمام کند اگر چه قصد ماندن باشد که زیاده بر یکروز یا کمتر در آنجا باشد هشتم آنکه در اثنای سفر بیکی از چهار موضع که آن مسجد مکّه و مسجد مدینه و مسجد کوفه و حایر کربلا است نرسد و مراد از حایر زمینی است که متوکّل آب فرات را در آن سر داده بود تا مرقد مقدّس حضرت امام حسین علیه السّلام خراب شود پس آب بر دور آن زمین بر بالای هم ایستاد و یک قطره داخل آن نشد و از این جهت آن را حایر گفتند که آب حیران وار دور گرد آن ایستاده بود و نتوانست که داخل آنموضع شود و آن آستانه مقدّس گشت باحتیاط آنکه در آستانه پس هرگاه مسافر بیکی از آنچهار موضع رسد و قصد اقامت ده روز نکند بر او لازم نیست که نماز را قصر کند بلکه مخیّر است

میانه قصر و اتمام و اگر نماز را تمام کذارد ثواب آن بیشتر خواهد بود و قول مشهور آنستکه تخییر میانه قصر و اتمام مخصوص مواضع اربع است و سیّد مرتضی با بعضی از مجتهدین بر آنند که فرقی میانه این چهار مواضع مشاهد مقدّسه حضرات ائمّه معصومین علیهم السّلام نیست و ظاهر کلام ابن بابویه آن است که اتمام نماز در همه این مواضع بر مسافر واجب است و قصر جایز نیست و ابن بابویه بر آنستکه در چهار موضع مذکور قصر واجب است و اتمام جایز نیست و اصحّ قول مشهور است و واجب نیست در نیّت نماز قصد قصر یا اتمام کردن امّا جایز است در اثنای نماز عدول کردن بقصر بعد از نیّت تمام کردن و عدول کردن باتمام بعد از نیّت قصر امّا در صورت اولی وقتی عدول بقصر جایز است که برکعت سیّم شروع کرده باشد و هرگاه نماز در یکی از چهار موضع فوت شود مجتهدین را در کیفیّت قضای آن سه احتمال است اوّل آنکه همچنانکه مکلّف در ادا مخیّر بود در قضا نیز مخیّر است اگر چه قضا را در غیر چهار موضع بجا آورد دویّم آنکه اگر مکلّف قضا را در یکی از آن چهار موضع بجا آورد مخیّر است امّا در غیر آن مخیّر نیست بلکه قصر لازم است سیّم آنکه مطلقاً قصر لازم است خواه قضا را در یکی از آن چهار موضع واقع شود و خواه در غیر آن و اصحّ احتمال اوّل است **تتمّه** هرگاه شخصی بقصد سفر از شهر بیرون رود و بموضعی رسد که از شهر تا آن موضع هشت فرسخ باشد و در آن موضع انتظار قافله کشد و قافله دیر بهم رسد در اینصورت واجب است که از روزیکه باین موضع رسیده تا سی روز نماز را قصر کند و بعد از سی روز نماز را تمام کند هر چند قافله ساعتی دیگر برسد و همچنین هر مسافر یکه در اثنای سفر بموضعی رسد و عدد بودن ده روز در آن موضع متردّد باشد پس مادام که تردّد او باقی باشد تا سی روز نماز را قصر کند و بعد از آن نماز را تمام کذارد اگر چه علت تمام نباشد و بدانکه هرگاه مسافر در موضعی قصد اقامت ده روز کند و در اثنای آن ده روز از آن موضع بیرون رود بموضعی که حدّ ترخّص است و از موضع اوّل تا باینموضع کمتر از هشت فرسخ باشد پس اگر در وقت بیرون رفتن از موضع اوّل عزم داشته که معاودت کند و ده روز مجدّد در آنجا توقّف نماید در اینصورت در وقت رفتن بموضع دوّیم و در وقت معاودت و در وقت توقّف نماز را اتمام کند و اگر در وقت بیرون رفتن از موضع اوّل نه عزم سفر بیرون رفتن باشد نه عزم آنکه بعد از عود ده روز در آنجا توقّف نماید و عزم عدم توقّف نافی باشد در اینصورت نماز را در وقت رفتن بچون بمحلّ ترخّص رسد و در وقت برگشتن و توقّف نمودن قصر کند و هرگاه مسافر در موضعی قصد اقامت ده روز نماید و بعد از آن عزم را تغییر دهد و قصد سفر کند پس اگر بعد از عزم اقامت یک نماز را اتمام کذارده باشد یا نماز چهار رکعتی را در آنموضع میگذارد تمام کذارد و الّا قصر کند و جایز است مسافر را در اثنای گذاردن نماز قصد اقامت ده روز نماید پس در اینحال لازم است که آن نماز را اگر شروع در او کرده تمام بکذارد و مستحبّ است که مسافر بعد از هر نماز ظهر و عصر و عشا سی مرتبه بگوید سُبْحَانَ اللّهِ وَالْحَمْدُ لِلّهِ وَلَا اِلٰهَ اِلَّا اللّهُ وَاللّهُ اَکْبَرُ **فصل سیّم** در بیان نماز خوف بدانکه خوف موجب قصر نماز میشود خواه در سفر باشد و خواه در حضر و حضرت پیغمبر صلّی الله علیه و آله مکرّر نماز خوف را بجماعت گذارده اند پس هرگاه خوف حاصل شود و اعداء دین در جهت قبله باشند و اهل اسلام اراده نمایند که نماز را بجماعت گذارند و نترسند که در اثنای نماز اعدا بر ایشان حمله آورند دو فرقه شوند اگر احتیاج بزیاده از دو فرقه نباشد یک فرقه نماز را بجماعت گذارند و فرقه

ایشان تمام کنند و پیشنماز با یکفرقه یکرکعت بگذارد و چون برکعت دوم برخیزد فرقه که اقتدا کرده اند
قصد انفراد کنند و دو رکعت دوم را منفردا بگذارند و چون فارغ شوند مخیرند است اشتغال نمایند فرقه
دیگر آیند و رکعت اول خود را برکعت دوم پیشنماز اقتدا کنند و چون پیشنماز بتشهد نشیند ایشان برخیزند
و رکعت دوم را انفراد بگذارند و پیشنماز تشهد را تطویل نماید تا با ایشان تشهد را تعجیل آورده سلام دهند
و اگر نماز مغرب باشد پیشنماز مخیر است هر یک از این دو فرقه که خواهد یکرکعت بگذارد و بفرقه دیگر دو رکعت
و جایز است که پیشنماز نماز را با یکفرقه با جماعت و نوبت دیگر آن نماز را با فرقه دیگر بگذارد و این نماز دوم پیشنماز
نافله خواهد بود و اگر اعدا در جهت قبله باشند و ایمن باشند پیشنماز اهل اسلام را دو صف نماز دو
صف پیش و صفی پس و هر دو صف با او برکوع روند و چون او بسجود رود صف اول با او بسجود روند و صف دوم با او
سجود نکنند بلکه ایشان مخیرند است مشغول باشند و چون پیشنماز برکعت دوم شروع نماید بسجود روند و صف اول
مخیرند است اشتغال نمایند و چون برکوع روند هر دو صف با او رکوع کنند و چون بسجود رود صف اول با او
سجود کنند و صف دوم حراست نمایند و چون با صف اول بتشهد مشغول شود صف دوم بسجود روند
و بعد از تشهد هر دو صف با او سلام دهند و بدانکه در نماز خوف چون محل ضرورت است سلاح با خود داشتن
واجب است هر چند سلاح نجس باشد و اگر کلاه خود پیشانی را بپوشد نتوان دور کردن دور کردن آن
لازم نیست و نماز صحیح است **تتمه** هر گاه جنگ در گیرد در آنوقت بهر طریق که ممکن باشد ایستاده یا
سواره یا در حالت راه رفتن نماز بگذارد پس اگر رو بقبله کردن در کل نماز متعذر باشد در بعضی که تواند
بکند و اگرچه تکبیر احرام باشد و پس سجده بر یال اسب یا بر کوهه زین کند و اگر رکوع و سجود متعذر باشد
اشارت بسر کافیست و اگر نتواند بچشم اشارت کند و اگر حال بجائی رسد که اشاره نیز ممکن نباشد عوض
هر رکعت سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر بگوید پس عوض نماز مغرب سه نوبت بگوید و عوض
هر یک از چهار نماز دیگر دو نوبت و تکبیر احرام و تشهد و تسلیم بجا آورد **فصل چهارم** در بیان احکام نماز
جماعت از حضرت امام جعفر صادق منقولست که نماز جماعت افضل است از نماز منفرد به بیست و
چهار درجه و جماعت در نمازهای پنجگانه یومیه مستحب است باستحباب مؤکد و در نماز جمعه و عیدین
خواه سنت گذارده شود و خواه واجب و در نماز عید قربان و عید ماه رمضان هر گاه واجب باشد و در نماز
در نماز کسوف و خسوف و مانند آن مستحب است اما در نمازهای سنتی جماعت حرام است مگر در شش جا
اول نماز طلب باران دوم نماز عید قربان سیم نماز عید رمضان در وقتی که سنت باشد چهارم نماز عید
غدیر پنجم نماز میتی که بشش سال نرسیده باشد ششم نماز یکه یکنوبت پیشنماز گذارده باشد و جمعی
حاضر شوند و خواهند که در آن نماز با او اقتدا کنند پس جایز است که پیشنماز نماز را نوبت دیگر بنیت
سنت بگذارد و جمعیکه با او آن نماز را گذارده بودند نیز جایز است که نوبت دیگر با او آن نماز را بنیت سنت
بگذارند و بدانکه مشروع بودن نماز جماعت مشروط است بچهار شرط اول آنکه پیشنماز بالغ باشد و
بعضی از مجتهدین تجویز کرده اند که طفل نزدیک ببلوغ پیشنمازی کند و این مذهب ضعیف است
دوم آنکه شیعه اثنی عشری باشد سیم آنکه عادل باشد اگرچه بنده باشد و بعضی از مجتهدین تجویز
نکرده اند که بنده پیشنمازی غیر بنده کند و هر گاه بعد از نماز جماعت ظاهر شود که پیشنماز عادل نبوده بر مأمومین

لازم نیست که نماز را اعاده کنند خواه وقت آن باقی باشد و خواه نباشد و اگر در اثنای نماز ظاهر شود نیت انفراد
کنند و آنچه بنیت اقتدا واقع شده صحیح است چهارم آنکه ایستاده نماز بگذارند پس اگر بجهة بیماری نشسته
نماز گذارده جایز نیست شخصیکه قادر بر ایستادن باشد با او اقتدا کند اما کسیکه قدرت بر ایستادن ندارد
جایز است پنجم آنکه از اخراج بعض حروف فاتحه و سوره و اذکار واجبی عاجز نباشد پس اگر عاجز باشد او را
جایز نیست که پیشنمازی شخصی کند که بر آن قادر باشد و جایز است که پیشنمازی مثل خود کند ششم آنکه
مرد باشد هر گاه پیشنمازی مردان کند چه زن را پیشنمازی مردان کردن جایز نیست اما پیشنمازی زنان کردن
جایز است مرد را و زن را و خنثی را جایز است که پیشنمازی زنان کند اما پیشنمازی مردان و مثل خود جایز نیست
هفتم آنکه مأموم تقدم بر پیشنماز نکند یعنی جای ایستادن او نزدیکتر بقبله نباشد اما در پهلوی پیشنماز
ایستادن او جایز است و بعضی از مجتهدین آنرا نیز جایز نمیدانند و اگر سجده گاه مأموم بواسطه درازی قد او
نزدیکتر باشد از سجده گاه پیشنماز اما جای ایستادن او نزدیکتر نباشد بعضی از مجتهدین نماز مأموم را
جایز میدانند و همچنین هر گاه مأمومین بر دور کعبه نماز گذارند جایز نیست که احدی از ایشان بکعبه
نزدیکتر باشد از پیشنماز و اگر در اندرون خانه کعبه نماز گذارند جایز است که یکصف در پس سر پیشنماز
و یکصف در پیش ایستند دو برو پیشنماز و جایز است که برد و پیشنماز ایستند و دور مثل دایره با ایستند
و اگر کشتی که مأمومین در آن نماز گذارند بوزیدن باد مقدم بر کشتی پیشنماز شود واجب است که مأموم
نیت انفراد کنند که اگر بنیت جماعت بمانند نماز ایشان باطل است هشتم آنکه مأموم از پیشنماز بسیار
دور نباشد بحیثیتی که بخلاف عادت رسد اما اگر بعضی از مأمومین بواسطه تعدد صفها بسیار دور شوند
ضرور ندارد نهم آنکه مکان پیشنماز از مکان مأمومین آنقدر بلند نباشد که نتوان آنرا کامل ردن اما جایز
که مکان مأموم بلندتر باشد از مکان پیشنماز بزیاده از یک کام اما هر گاه زمین سرازیر باشد
نماز جماعت در آن جایز است خواه مأموم بلندتر ایستاده باشد و خواه پیشنماز دهم نیت اقتدا کردن بعد از آنکه
پیشنماز تکبیر احرام بگوید و اگر بی نیت اقتدا متابعت کند و امر یکه بر منفرد واجب است مثل ذکر رکوع و سجود بجا
نیاورد نماز او باطل است اما بر پیشنماز نیت پیشنمازی واجب نیست مگر در نمازیکه جماعت در آن واجب
است مثل نماز جمعه که در آن بر پیشنماز نیت نماز جماعت واجب است یازدهم آنکه پیشنماز نزد مأمومین معین
باشد پس اگر دو پیشنماز نماز گذارند و مأموم بیکی غیر معین اقتدا کند نماز او باطل است دوازدهم آنکه پیشنماز
از یکشخص نباشد پس اگر اقتدا بدو نفر کند نماز او باطل است اما اگر پیشنماز را بیهوشی یا حدثی واقع شود
و این صورت بواسطه اینعذر مأموم را جایز است که در باقی نماز اقتدا به پیشنماز دیگر کند و بعضی از مجتهدین
بر آنند که بیعذر نیز جایز است در اثنای اقتدا به پیشنماز عدول به پیشنماز دیگر کردن خصوصا اگر پیشنماز
دوم افضل و اتقی باشد سیزدهم آنکه مأموم پیشنماز را ببیند یا شخصی از مأمومین را ببیند که پیشنماز را بواسطه
ببیند یا بواسطه یا بوسائط پس اگر پرده یا دیواری حایل باشد بحیثیتی که مأموم نه پیشنماز را ببیند و نه کسی را
که بواسطه یا بوسائط پیشنماز را ببیند نماز باطل است و اگر حایل کوتاه باشد چنانکه پیشنماز در وقت
تشهد دیده نشود اما در وقت قیام دیده شود در اینصورت نماز جماعت صحیح است اما اگر زن بر دامنه
و حایل در میان باشد نماز زن صحیح است چهاردهم آنکه صورت نماز پیشنماز مخالف صورت نماز مأموم نباشد پس

در وقتیکه پیشنماز نماز مثلا نماز کسوف میکذارد جایز نیست که شخصی در نماز صبح یا ظهر باو اقتدا کند در جایز است در نماز واجبی اقتدا کردن بشخصی که نماز سنت میکذارد در شش صورت که قبل از این مذکور شد وهم چنین جایز است اقتدا کردن در نماز ظهر بنماز عصر و بر عکس و در نماز اداء بنماز قضا و بر عکس و در نماز دو رکعتی بنماز سه رکعتی یا چهار رکعتی و بر عکس و چون نماز ماموم کمتر باشد مخیر است اکر خواهد انتظار پیشنماز کشد تا وقتیکه سلام دهد او نیز سلام دهد و اکر خواهد انتظار سلام دهد اما انتظار افضل است اما اکر نماز ماموم اطول باشد مخیر است اکر خواهد قبل از آنکه پیشنماز سلام دهد برخیزد و تتمه نماز خود را بجای اورد و اکر خواهد انتظار سلام دادن او بکشد و بعد از آن نماز خود را تمام کند انتظار افضل است **تتمه** بر ماموم واجب است متابعت کردن پیشنماز یعنی هیچیک از اقوال و افعال نماز را قبل از پیشنماز بفعل بیاورد اما باهم بجا اوردن جایز است مکر تکبیر احرام که از او واجب است که ماموم بعد از پیشنماز بجای اورد پس اکر باهم تکبیر احرام را بجا اورند نماز ماموم باطل خواهد بود و بعضی از مجتهدین بر آنند که متابعت پیشنماز در اقوال سوای تکبیر احرام واجب نیست پس اکر ماموم ذکر رکوع یا سجود یا امثال آن را قبل از پیشنماز بجای اورد قصوری ندارد و این قول اصح است و هرکاه بعضی افعال را پیش از پیشنماز عمدا بجا اورده نماز او باطل نمیشود پس اکر قبل از پیشنماز رکوع کند واجب است که در رکوع توقف کند تا پیشنماز رکوع را بجا اورده نماز او صحیح است مکر در یکصورت و آن اینستکه عمدا برکوع رود و قبل از آنکه پیشنماز قرائت را تمام کند اما اکر از روی سهو قبل از پیشنماز رکوع کند در اینصورت واجب است که سر از رکوع بردارد و متابعت پیشنماز کند در رکوع و جایز است ماموم را سلام دادن قبل از آنکه پیشنماز سلام دهد خواه ضرورت داشته باشد و خواه نه اما بعد از آنکه نیت انفراد کند و همچنین جایز است که در اثنای نماز نیت انفراد نماید و تتمه نماز را منفردا بکذارد مکر در نمازیکه جماعت در آن واجب است مثل نماز جمعه و نماز عید وقتیکه واجب شود و هرکاه ماموم در اثنای نماز نیت انفراد کند پس اکر انفراد او قبل از اینستکه پیشنماز حمد خواند لازم است که او حمد و سوره را بخواند اکر محل سوره باقی باشد و اکر بعد از خواندن پیشنماز حمد را منفرد شده اکتفا بخواندن پیشنماز کند و خواندن حمد خود و سوره را بخواند اکر محل سوره باقی باشد و اکر در اثنای خواندن پیشنماز حمد را یا سوره با تسبیحات اربع نیت انفراد کند لازم است که آنچه پیشنماز نخوانده بخواند و از ماموم غیر از قرائت حمد و سوره و تسبیحات اربع چیزی ساقط نمیشود خواه قرائت پیشنماز را بشنود و خواه نشنود اما تکبیر احرام و ذکر رکوع و سجود و تشهد و سلام دادن بر ماموم واجب است و بفعل اوردن پیشنماز از او ساقط نمیشود و بعضی از مجتهدین قرائت ماموم را حرام میدانند و بعضی مکروه مکر آنکه ماموم قرائت پیشنماز را بهیچ وجه نشنود در اینصورت قرائت او را مکروه نمیدانند و بدانکه هرکاه شخصی وقتی برسد که پیشنماز در رکوع باشد در اینصورت نیت اقتدا کند و برکوع رود و حکم آن دارد که کل رکعت را دریافته باشد هر چند بعد از فارغ شدن پیشنماز از ذکر رکوع رسیده باشد و اکر برسد که تا بصف ماموین رسیدن پیش از نماز سر از رکوع بردارد در اینصورت مخیر است اکر خواهد همانجا که رسیده نیت اقتدا کند و تکبیر احرام بکوید و برکوع رود و رکوع کرده خود را بصف برساند و اکر خواهد و سجده را نیز آنجا بجای اورد و بعد از آن خود را بصف رساند و بهتر اینستکه در وقت رفتن بجانب صف پای خود را بر روی زمین بکشد و کام

برندارد و اکر وقتی برسد که پیشنماز سر از رکوع برداشته و بسجود رفته باشد و وقتیکه در سجده اول باشد در دو صورت مستحب است که نیت اقتدا و تکبیر احرام بجا اورد و با پیشنماز سجده کند و چون پیشنماز برکعت دوم برخیزد با او برخیزد و نیت کرده نماز را از سر کیرد و بعضی از مجتهدین بر آنند که نیت اول کافی است و احتیاج به نیت دیکر نیست و اکر وقتی برسد که پیشنماز سر از سجده دوم برداشته تشهد نشسته باشد مستحب است که بعد از نیت و تکبیر احرام با او بنشیند و ذکر خدا بجای اورد پس اکر تشهد آخر باشد ماموم انتظار کشد که پیشنماز سلام دهد و بعد از آن برخیزد و نماز را بهمان نیت اقتدای سابق تمام کند و اکر تشهد اول باشد با پیشنماز برخیزد و نماز را بهمان نیت با تمام رساند و هرکاه ماموم دو رکعت آخر را با پیشنماز دریافته باشد مخیر است در دو رکعت باقی که منفردا میکذارد در میان حمد و تسبیح اکرچه پیشنماز در دو رکعت آخر خوانده باشد و بعضی از مجتهدین بر آنند که هرکاه پیشنماز در دو رکعت آخر حمد خوانده باشد و اکتفا بتسبیح کرده باشد بر ماموم واجب است که در یکی از دو رکعت بخواند حمد را و اکتفا بتسبیح نکند و اکر شخصی مسبوق بشد بر پیشنماز مستحب اظهار اقتدا نماید واجب است که هیچ قرائت کند و اکر مجال سوره خواندن نماند فاتحه کافی است و اکر مطلقا قرائت نکند نماز او باطل است و اکر در اثنا قرائت کردن او پیشنماز برکوع رود و از قرائت آنچه تواند بجا اورد در وقت خم شدن بحال رکوع مثل آنکه ذکر بجا اورد **تتمه** سنت اینستکه صفها نماز جماعت را راست بدارند و صف اول مخصوص اهل فضل و تقوی کردانند و اکر ماموم یکشخص باشد بر جانب راست پیشنماز بایستد اکر مرد باشد و اکر زن یا خنثی باشد در پس سر پیشنماز بایستند و اکر زن پیشنمازی زنان کند داخل صف ایشان بایستد و تقدم بر ایشان نکند و نیز سنت اینستکه پیشنماز در ذکر رکوع و سجود و قنوت جهر نماید و نماز را تطویل ننماید بسورهای دراز خواندن یا تطویل قنوت یا ذکر رکوع و سجود و امثال آن و هرکاه پیشنماز در اثنای نماز واقف شود که شخصی داخل مسجد شد و اراده نماز جماعت دارد انتظار او بکشد بتطویل ذکر یا قرائت تا آنشخص بهم رسد و بیاید که مدت انتظار زیاده از مقدار ذکر رکوع نباشد و هرکاه داند که جماعتی حاضر خواهند شد کمتر انتظار آمدن آن جماعت بکشد اقتدا بکند وقت فضیلت نماز فوت نشود و مکروه است که پیشنماز جولاه باشد اکرچه عالم باشد یا حجام باشد اکرچه زاهد باشد یا دباغ باشد اکرچه عابد باشد و همچنین مکروه است که کور باشد یا ابلج یا جذام یا برص داشته باشد مکر آنکه پیشنماز جماعتی کند که در این علتها مثل او باشد و هم چنین مکروه است اقتدا کردن بشخصیکه وضو دارد بشخصی که تیمم کرده نماز را بواسطه ضرورت بهم رسیده میکذارد

باب سیم از کتاب جامع عباسی

مشتمل بر هشت مطلب است **مطلب اول**

در بیان احکام زکوة واجبی و سنتی و خمس واجبی و مشتمل بر دو فصل است **فصل اول** در آنکه در باب زکوة واقع مبالغه بسیار در جمیع در بیان زکوة واجبی و در این شش فصل است و از ادلهٔ است از آنجمله از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله منقول است که فرمود زکوا اموالکم حتی تقبل صلواتکم یعنی زکوة مال خود بدهید تا نماز شما قبول شود و نیز از آنحضرت منقول است که فرمود مانع الزکوة فی النار یعنی منع کننده زکوة در آتش خواهد سوخت و در جمیع نیز این مضمون وارد است که شخصی که زکوة مال خود نمیدهد خدای تعالی در روز قیامت افعی را مسخر کرداند که دست او را بکزد و طوق کردن او

و هر شتر و گاو و گوسفند که زکوة او را داده باشند آن شخص را در زیر دست و پا خود میگیرند و شاخ داران او را شاخ میزنند تا وقتیکه حساب خلایق با خر رسد **فصل دویم** بدانکه زکوة در نه چیز واجب است طلا و نقره و گندم و جو و خرما و مویز و شتر و گاو و گوسفند و بر شخصی واجب است که بالغ و عاقل باشد و بنده نباشد و مالک نصاب باشد بتفصیلیکه مذکور خواهد شد و نیز باید که تواند در مال خود متصرف نماید پس در مالیکه غصب شده باشد زکوة نیست و زکوة طلا و نقره دادن وقتی واجب است که سه شرط بهم رسد شرط اول آنکه سکه داشته باشد اگر چه آن سکه منزلت شده باشد و کسی با آن معامله نکند پس در شمشه طلا و نقره و طلا آلات و نقره آلات زکوة نیست و همچنین در زر مطلل اگر چه مردم با آن معامله کنند شرط دوم آنکه هر یک از طلا و نقره بنصاب رسیده باشد و نصاب طلا بیست مثقال است و کمتر از بیست مثقال زکوة نیست و اگر بر بیست مثقال یک مثقال یا دو مثقال یا سه مثقال زیاد شود در آن زیاده زکوة نیست تا بچهار مثقال نرسد و همچنین اگر بر بیست و چهار مثقال یکمثقال یا دو مثقال یا سه مثقال زیاد شود در آن زیاده زکوة نیست تا بچهار مثقال نرسد و بر این قیاس و نصاب نقره دویست درهم است و در کمتر از آن زکوة نیست و همچنین اگر بر دویست درهم چیزی زیاد شود در آن زیاده زکوة نیست تا وقتیکه بچهل درهم رسد و بر این قیاس و زکوة طلا و نقره یکدانگ و نیم ده یکست پس زکوة بیست مثقال طلا نیم مثقال است و زکوة هر چهار مثقال که بعد از بیست مثقال بهم رسد یکدرهم است شرط سیم حول است یعنی آنکه نصاب مدت یازده ماه در ملک اینکس باشد و در این یازده ماه سکه دار باشد پس در اول ماه دوازدهم زکوة واجب میشود و اگر در اثنای این مدت چیزی از مقدار نصاب تلف شود یا بغرض بشخصی داده شود یا بعضی طلا آلات یا نقره آلات سازد یا مطلس زکوة ساقط میشود و هر چند بعمد کرده باشد تا زکوة بر او واجب نشود و بدانکه قرضداری مانع زکوة نمیشود پس اگر شخصی مالک دویست درهم باشد و دویست درهم یا زیاده قرض داشته باشد زکوة دادن بر او واجب است هر چند مال چیز دیگر نباشد **فصل سیم** در زکوة گندم و جو و خرما و مویز زکوة در این اجناس اربعه واجب میشود بدو شرط شرط اول آنکه خود این اجناس را کاشته باشد یا آنکه قبل از آنکه گندم و جو و انگور و انزند و خرما زرد یا سرخ شود بملک او در آید پس اگر گندم و جو و انگور بعد از دانه بستن و خرما بعد از آنکه زرد یا سرخ شود بملک او در آید زکوة بر او واجب نیست شرط دوم آنکه بنصاب رسیده باشد و آن سیصد صاع شرعیست و صاع شرعی یکهزار و یکصد و هفتاد درهم شرعیست و درهم شرعی بوزن چهل و هشت جو میانه است پس صاع بوزن پنجاه و شش هزار و یکصد و شصت جو میانه است چنانکه در بحث وضو مذکور شد و هر چه از نصاب زیاد باشد یا کم زکوة دادن آن واجب است و زکوة این اجناس ده یک است اگر با آب جاری و کاریز و امثال آن یا آب رودان یا آب باران یا بی احتیاج بآب دادن حاصل شود و نصف ده یکست و اگر با آب چاه و دلو و امثال آن حاصل شده باشد و اگر بهر دو حاصل شده باشد حکم بر اغلب است و اگر برابر باشد چهار دانگ و نیم از ده یک آن باید داد پس اگر شصت خروار که بهر دو آب بالسویه حاصل شود زکوة آن چهار خروار و نیم است و اعتبار نصاب این اجناس بعد از وضع خراج و تخم و حصه مزکر و نقصان گاو و امثال آن و مصالح الاملاک

مصالح الاملاک است و اگر آب باید اعث را بل از دانه بستن خریده باشد قیمت آن و نیز بیرون کند و بعد از بیرون کردن اینها اگر مقدار نصاب بماند زکوة واجب است و اگر کمتر بماند ساقط است و انگوریکه عادت نیست که آنرا مویز کنند و رطبی که عادت نیست که آنرا خرما کنند تخمین باید کرد که اگر مویز و خرما شود به نصاب میرسد یا نه اگر بنصاب رسد زکوة واجب است و الا ساقط است و تا وقت دادن زکوة هر چه صاحب مال از این اجناس تصرف نماید از انگور و رطب و غیره واجب است که مقدار زکوة آنرا معلوم خود سازد تا در وقت دادن زکوة عوض آن بمستحق رساند و هرگاه زکوة این اجناس یکنوبت داده باشد دیگر دادن زکوة اینها واجب نیست اگر چه چند سال بر آن بگذرد **فصل چهارم** در بیان زکوة شتر و گاو و گوسفند زکوة اینها واجب است بچهار شرط اول آنکه مدت یازده ماه در ملک اینکس باشد دوم آنکه در مدت مذکوره قوت اینها از چریدن باشد نه از مالکش سیم آنکه در مدت مذکوره شتر و گاو را بکار نفرمایند مثل بار کردن و زمین شیار کردن چهارم آنکه بنصاب رسد پس در کمتر از پنج شتر زکوة نیست و تا بر بیست و شش شتر نرسد زکوة آن در هر پنج شتر یک راس گوسفند است و چون به بیست و شش رسد زکوة آن یکنفر شتر ماده است که یکسال تمام کرده باشد و داخل سال دوم شده باشد و چون بسی و شش رسد زکوة یکنفر شتر ماده است که داخل سال سیم شده باشد و چون بچهل و شش رسد زکوة یکنفر شتر ماده است که در سال چهارم داخل شده باشد و چون بشصت و یک رسد زکوة یک نفر شتر ماده که در سال پنجم داخل شده باشد و چون بهفتاد و شش رسد زکوة دو نفر شتر ماده است که داخل سال سیم شده باشد و چون بنود و یک رسد زکوة دو نفر شتر ماده است که در سال چهارم داخل شده باشد و چون بصد و بیست و یک رسد زکوة در هر چهل نفر یک شتر ماده است که در سال سیم داخل شده باشد و در هر پنجاه نفر یکنفر شتر ماده است که در سال چهارم داخل شده باشد و گاو تا سی نرسد زکوة ندارد و چون بسی رسد زکوة یکنفر گوساله است خواه نر و خواه ماده که در سال دویم داخل شده باشد و چون بچهل رسد زکوة یکنفر گوساله است که در سال سیم داخل شده باشد و گوسفند تا بچهل نرسد زکوة ندارد و چون بچهل رسد زکوة یک راس گوسفند است و چون بصد و بیست و یک رسد زکوة دو راس گوسفند است و چون بدویست و یک رسد زکوة سه راس گوسفند است و چون بسیصد و یک رسد زکوة چهار راس گوسفند است و چون بچهارصد رسد زکوة در هر صد راس یک راس است و هر عدد که مذکور شد از شتر و گاو و گوسفند آنرا در شرع نصاب گویند و هر چه مابین دو نصاب واقع است زکوة ندارد و گوسفندیکه بزکوة داده میشود باید کمتر از هفت ماهه نباشد و بیمار و عیبناک و لاغر و آبستن نباشد و اگر بز باشد تا یازده ماه و دو روز تمام نکند در زکوة نمیتوان داد **فصل پنجم** در مستحقان زکوة و ایشان هشت فرقه اند اول و دوم فقراء و مساکین اند یعنی کسانیکه مالک قوت یکساله خود و عیال خود نباشد و کسبی و صنعتی نداشته باشد که بآن وفا کند بشرط آنکه سید نباشد مگر آنکه زکوة دهنده سید باشد چه زکوة سید بسادات رواست سیم جماعتی اند که حاکم شرع ایشان را بواسطه اخذ زکوة از مردم و ضبط محاسبه و قسمت آن تعیین نموده باشد و شرط نیست که این جماعت فقراء و مساکین باشند پس هر چند مالدار باشند آنچه حاکم شرع بحق السعی ایشان تعیین نماید میتوانند گرفت چهارم جماعت کافر که در جهاد مدد اهل اسلام

میکنند پنجم هر بنده که در خدمت آقای خود مشقت و آزار کشد پس او را از زکوة میتوان خرید و آزاد کرد و هم چنین بنده که شرط کرده باشد که مبلغی بآقا دهد و بعد از آن آزاد باشد هرگاه عاجز شود از تحصیل کل آن مبلغ یا بعض آن پس آن مبلغ را یا تتمه آنرا از زکوة بآقای او میتوان داد تا آزاد شود ششم جماعتی که قرض بسیار بر آورده باشند و از دادن آن عاجز باشند بشرط آنکه آن قرض را در معصیت صرف نکرده باشند هفتم سبیل الله مثل پل ساختن و مسجد ساختن و عمارت کردن و مدرسه جهة طالبان علم ساختن که بعلم مشغول باشند که در آخرت نفعی از آن بایشان رسد هشتم ابن سبیل یعنی شخصی که در شهر خود مال دار و غنی باشد اما بغربت افتاده و پریشان شده باشد باو زکوة میتوان داد بشرط آنکه سفر او سفر معصیت نباشد و شخصی نیابد که از او قرض بگیرد یا چیزی از اموال که در شهر خود دارد بفروشد

فصل ششم در بیان زکوة فطره بدانکه هرگاه شخصی که بالغ و عاقل باشد و قادر بر قوت یکساله خود و عیال خود باشد خواه خود و عیالان او روزه ماه رمضان گرفته باشند خواه نگرفته باشند بر او واجب است که از خود و از هر یک از عیالان خود مقدار یکصاع گندم یا جو یا خرما یا مویز یا برنج یا کشک یا شیر یا آنچه در اغلب اوقات قوت اهل آن ملک باشد بمستحق رساند و مقدار صاع قبل از این مذکور شد و وقت دادن بمستحق چنین نیت کند که این جنس را بمستحق میدهم بجهة زکوة فطره واجب قربة الی الله و مصرف زکوة فطره مصرف زکوة مال است و جایز است قیمت دادن از جنس بمستحق و اگر در شب عید رمضان مهمانی قبل از شام برسد فطره او بر این کس واجب است خواه طعام این کس را بخورد و خواه نخورد و همچنین هر غلام و کنیز که گریخته یا غایب باشند فطره ایشان نیز بر این کس واجب است مادام که مردن ایشان معلوم نباشد و وقت دادن زکوة فطره از اول شب عید است تا وقت ظهر روز عید و حرام است تاخیر بعد از آن پس اگر تاخیر کند بر نیت قضا باید داد و بعضی از مجتهدین بر آنند که تا آخر روز عید بنیت ادا میتوان داد و بعد از آن قضا است

مطلب دویم در بیان زکوة سنتی بدانکه زکوة در هشت چیز سنت است اول اسب ماده یان است و زکوة هر اسبی در سالی دو مثقال شرعی طلا است اگر پدر و مادر هر دو اصیل باشند و یک مثقال است اگر یکی از ایشان اصیل باشد یا هیچیک اصیل نباشند بشرط آنکه تمام سال در صحرا بچرند یعنی علف ایشان از مال مالک نباشد دوم از آنچه زکوة دادن در آن سنت است مالیست که مالک از کار دور کرده باشد که بواسطه آن کار زکوة در آن واجب نشده باشد مثل آنکه در اثنای سال بشخصی قرض دهد یا زر سکه دار را طلس سازد یا از نصاب اول شتر یا گاو یا گوسفند چیزی بشخصی ببخشد پس مثل اینها زکوة دادن سنت است سیم از آنچه زکوة در آن سنت است حاصل مستغلات است مثل دکان و حمام و کاروانسرا و امثال آن پس سنت است که یکدانگ از ده دانگ حاصل آنرا بزکوة بدهد هرچند بنصاب نرسد و حول نگذرد چهارم از آنچه زکوة در آن سنت است هر چیزیست که از زمین بروید و بکیل و وزن درآید مثل برنج و نخود و عدس و ماش و مانند آن و نصاب و حول آن بطریق نصاب و حول گندم و جو و خرما و مویز است و هم چنین ده عشر و نصف عشر اما در سبزیها و خربزه و خیار و مانند آن زکوة سنت نیست پنجم هرگاه مالی سالها در دست مالک نباشد و بعد از چند سال بدست مالک آید سنت است که زکوة یکساله آنرا بدهد ششم از آنچه زکوة در آن سنت است مالیست که مالک شک داشته باشد که بنصاب رسیده یا نه

سنت است که مادام که شک داشته باشد زکوة آن از هر سال بدهد هفتم از آنچه زکوة دادن سنت است مال التجاره است یعنی هرگاه شخصی متاعی چند بجهة تجارت بخرد یا ملکی باجاره کند بقصد آنکه باجاره دهد که فایده از آن حاصل کند پس هرگاه رأس المال بنصاب طلا و نقره برسد و در مدت یکسال نقصان نکند زکوة دادن آن سنت است هشتم از آنچه زکوة در آن سنت است مال طفل است هرگاه ولی طفل بآن تجارت کند از برای طفل و شرط زکوة تجارت بهم رسد سنت است که ولی از آن زکوة بدهد

مطلب سیم در بیان احکام خمس بدانکه خمس در هفت چیز واجب است اول غنیمتی که از کافران حربی بدست آید هر مقدار که باشد دوم هر معدنی که بهم رسد مثل فیروزه و مس و گل ارمنی و مانند آن بشرط آنکه بعد از اخراجات صرف کردن مثل کندن و صاف نمودن قیمت آنچه بماند به بیست مثقال شرعی باشد و بعضی از مجتهدین را مذهب آنستکه دادن خمس آن واجب است هرچند قیمت آن از بیست مثقال کمتر باشد سیم آنچه از دریا بغواصی بیرون آورند مثل مروارید و مرجان و عنبر هرگاه قیمت آن به بیست مثقال طلا شود چهارم مال حلال هرگاه بمال حرام مخلوط شود و قدر حرام و صاحب آن معلوم نباشد اما اینقدر معلوم باشد که از پنجیک زیاده نیست در اینصورت خمس آنرا میباید داد هر مقدار که باشد و باقی حلال میشود و اگر معلوم باشد که از پنجیک زیاده است خمس را باید داد و آن زیادتی را بتخمین باید کرد و بفقرا و مساکین تصدق باید نمود پنجم زمینیکه کافر ذمی از مسلمان بخرد واجب است که آن زمین یا خمس قیمت آن یا خمس حاصل هر سال آنرا بدهد ششم گنج در زمینی است یافت شود پس اگر در بلاد کافران حربی یافت شده باشد دادن خمس آن واجب است خواه اثر اسلام در آن باشد خواه نباشد و باقی از آن شخص است که یافته است و اگر در بلاد اسلام یافت شده باشد و اثر اسلام در آن نباشد که اگر اثر اسلام در آن باشد لقطه است و احکام لقطه بعد از این مذکور خواهد شد هفتم فایده که از تجارت یا حرفت یا زراعت و مانند آن بهم رسد پس هرگاه آن فایده زیاده از کل اخراجات یکساله اینکس باشد خمس زیاده را باید داد پس اگر شخصی از سود تجارت بیست تومان مثلا حاصل کرده باشد و اخراجات لازم عیال او ده تومان شود ده تومان از آن بیست تومان بجهة اخراجات بردارد و از ده تومان که میماند دو تومان بخمس بدهد بر این قیاس است فایده که از زراعات و حرفت حاصل شود و اگر در اثنای سال پیشکشی بشخصی بدهد یا زن بخواهد یا غلامی یا کنیزی بخرد یا او را اجرتی کنند از جمله اخراجات سال حساب است پس آنچه بعد از وضع کل اخراجات بماند دادن خمس آن واجب است هرقدر که باشد و بدانکه نصف خمس تعلق بحضرت صاحب الزمان علیه السلام دارد و نصف دیگر بسادات یعنی جمعی که از جانب پدر بهاشم که جد حضرت رسالت پناه است صلی الله علیه و آله منسوب باشند اگر چه از اولاد حضرت فاطمه زهرا علیها السلام نباشند بشرط آنکه شیعه اثنی عشری باشند و ایتام یا مساکین یا ابنای سبیل باشند و نصفی که بایشان تعلق است صاحب مال میتواند که خود میان ایشان قسمت نماید و اما آن نصف که تعلق بحضرت صاحب الزمان علیه السلام دارد در زمان غیبت بر صاحب مال واجبست که بمجتهد دهد تا مجتهد آنرا میان این جماعت قسمت نماید

باب چهارم از کتاب جامع عباسی

در بیان احکام روزه واجبی و سنتی و در آن چهار مطلب است مطلب اول در بیان محرمات و مبطلات روزه بدانکه هشت چیز است که بفعل آوردن آن در روزه واجبی حرام است و اگر بفعل آورند روزه

باطل میشود اول چیزی خوردن و آشامیدن هر چند خوردن و آشامیدن آن خلاف عادت باشد و بعضی
از مجتهدین را مذهب آنست که خوردن چیزی که خلاف عادت است مثل پوست تخم مرغ و برگ درخت
و مانند آن روزه را باطل نمیکند و این مذهب ضعیف است و هرگاه بلغم از دماغ یا از سینه بدهن آید
فرو بردن آن روزه را باطل میسازد و اگر تشنگی یا گرسنگی بر شخصی غالب شود چنانچه تحمل نتواند کرد
در آن وقت بخورد اما زیاده بر آنچه رفع ضرر کند نخورد و بر او واجب است که قضا را بر او ترک کند و همچنین حرامی که
تب خوردن و آشامیدن دراز شود دوم از آنچه روزه را باطل میسازد انزال منی است عمداً بهر طریق که باشد اما اگر
روزه دار در روز محتلم شود روزه او باطل نمیشود و لازم نیست که بمجرد بیدار شدن غسل کند مگر آنکه وقت نماز تنگ شود و اگر داند
که چون در روز خواب کند محتلم خواهد شد خواب کردن او از روی عمد و اختیار حرام است سیم از آنچه روزه را باطل میسازد
داخل کردن حشفه است عمداً در قبل یا دبر مرده یا زنده پس روزه فاعل و مفعول باطل میشود و اگر شخصی زن خود را
در روز بزور جماع کند کفاره خود و آن زن در گردن مرد است و اگر زن مرد را بزور بجماع وادارد کفاره زن و مرد
بر زن است چهارم از آنچه روزه را باطل میسازد عمداً بر جنابت ماندن است تا وقت صبح پس قضا و کفاره
لازم میشود و همچنین اگر زن تاخیر غسل حیض یا استحاضه یا نفاس کند تا وقت صبح داخل شود و اگر
جنب بخوابد بقصد آنکه آخر شب غسل کند و تا صبح بیدار نشود نه قضا بر او لازم است نه کفاره
و اگر قصد آن داشت که غسل کند هم قضا هم کفاره لازم است و اگر غسل کردن و نکردن بخاطرش نرسیده
باشد قضا لازم است و کفاره و همچنین اگر از خواب اول بیدار شود نوبت دوم بخوابد بگمان آنکه بجهة
غسل کردن در آخر شب بیدار خواهد شد و تا صبح بیدار نشود قضا لازم است نه کفاره و اگر در این صورت
گمان بیدار شدن نکرده باشد کفاره نیز لازم میشود و اگر نوبت سیم بخوابد و تا صبح بیدار نشود قضا و کفاره
بر او لازم است هر چند بقصد غسل کردن بخواب رود و گمان داشته باشد که در شب بجهة غسل کردن
بیدار خواهد شد پنجم از آنچه روزه را باطل میکند رسانیدن گرد غلیظ است عمداً بحلق و همچنین رسانیدن
دود غلیظ و بخار غلیظ پس هرگاه یکی از این سه چیز را بحلق رساند از روی عمد قضا لازم است اما کفاره
ندارد ششم از آنچه روزه را باطل میکند تنقیه کردن است از روی عمد و آن موجب قضا است و کفاره لازم
نیست و بعضی از مجتهدین کفاره را نیز لازم میدانند اما اگر بی اختیار آید یا از روی سهو تنقیه کند چیزی لازم نمیشود
هفتم از آنچه روزه را باطل میکند فرو رفتن در آبست از روی عمد و بآن قضا واجب است و بعضی از مجتهدین
کفاره را نیز واجب میدانند و اگر جنب روزه واجبی داشته باشد و غسل ارتماسی کند آن غسل باطل است
هشتم از آنچه روزه را باطل میسازد دروغ گفتن است بر خدا مثل آنکه بگوید که فلان چیز را خدا تعالی
حرام کرده یا فلان را حلال و این قول خلاف واقع باشد و همچنین دروغ گفتن بر پیغمبر و بر یکی از حضرات ائمه
معصومین علیهم السلام و آن موجب قضا است و بعضی از مجتهدین کفاره را نیز واجب میدانند و بعضی
هیچ یک را واجب نمیدانند **مطلب دویم** در بیان روزه های واجب و سنت و مکروه و حرام و در آن
چهار فصل است **فصل اول** در بیان روزه های واجبی و آن بر هشت قسم است اول روزه ماه
رمضان و ثابت میشود داخل شدن ماه رمضان بیکی از سه چیز اول آنکه معلوم شود که از ماه شعبان
سی روز گذشته دویم آنکه شیاع یعنی جمعی کثیر که از سخن ایشان ظن حاصل شود خبر نمایند که ماه را دیده

اند سیم آنکه دو مرد عادل گواهی دهند که ماه را دیده اند پس اگر یک زن عادله یا آنکه یک مرد عادل یا دو زن یا
بیشتر که عادل باشند گواهی دهند که ماه را دیده اند بگواهی ایشان ثابت نمیشود مگر آنکه بسر حد شیاع رسد
و بحساب تقویم و غیر آن داخل شدن ماه ثابت نمیشود دویم از روزه های واجب روزه قضای ماه رمضان است
و واجب است بجای آوردن آن پیش از آنکه ماه رمضان آینده داخل شود پس اگر بر شخصی ده روز مثلاً قضای
ماه رمضان واجب باشد تاخیر میتواند کرد تا وقتیکه بماه رمضان آینده ده روز بماند پس اگر همیشه عازم
بوده که آن ده روز را قضا کند و چون بماه رمضان ده روز بماند مانعی از روزه داشتن بهم رسد مثل آنکه
بیمار شود یا زن حیض ببیند در این صورت همین قضای ده روز واجب است بر او و اگر بعد بماه رمضان آینده
تاخیر کرده باشد ده روز را قضا کند و بجهة هر روزه مقدار یک مد گندم یا برنج یا نان یا مانند آن تصدق کند
و مد چهار یک صاع است یعنی بوزن چهارده هزار و چهل و یک جو میانه است و همچنین قضا و تصدق
لازم است اگر عزم بر قضا نداشته باشد تا وقتیکه بماه رمضان آینده مقدار مدت قضا بماند و در این مدت
بیمار شود یا زن حیض ببیند و بدانکه قضای ماه رمضان را پیش از پیشین فاسد میتوان ساخت بخوردن و جماع
و غیر آن و بعد از پیشین حرام است پس اگر بعد از پیشین فاسد سازد بخوردن و غیر آن قضا و کفاره لازم میشود
و کفاره آن ده مسکین را طعام دادن است و اگر از آن عاجز شود سه روز روزه بدارد سیم از روزه های واجبی
آنست که شخصی خود را بشخصی باجاره دهد که قضای روزه میتی را بکند پس بر او واجب است که بی تاخیر در قضا
نکند و نوعی نماید که در عرف گویند که او مشغول بقضای روزه است چهارم از روزه های واجبی روزه ایست که
کسی پدر را که بر او واجب بوده و بیماری در حال حیات با وجود قدرت بر قضای آن قضا نکرده باشد پس بر پسر
بزرگ واجب است که آن را قضا کند و اگر میت دو پسر داشته باشد که سال یکی بیشتر و سال یکی کمتر اما
آنکه سال او کمتر است بالغ باشد بعضی از مجتهدین بر آنند که قضا بر آنکس است که بالغ است اما اصح آنست
که قضا بر آنست که سال او بیشتر است و اگر هر دو در سن برابر باشند هر یک نصفی قضا کنند اگر عدد قضا
جفت باشد و اگر طاق باشد قضای یک روز آن واجب کفائیست یعنی هر کدام که آن روز را قضا کند از
دیگری ساقط میشود پس اگر هر دو آن روز را روزه بدارند و بعد از پیشین مقارن هم افطار نمایند کفاره آن نزد
بعضی از مجتهدین واجب کفائیست و بعضی بر آنند که بر هر دو بالسویه واجب است پنجم از روزه های واجب آنست که
بنذر یا عهد یا سوگند واجب شود و این بر دو قسم است مطلق و معین مطلق آنست که نذر کند که یک
روزه بدارد و تعیین زمان و مکان ننماید و معین بر سه قسم است اول آنکه تعیین زمان کند مثل آنکه
روز اول ماه رجب دویم آنکه تعیین مکان کند مثل یکی از عتبات عالیات سیم آنکه تعیین زمان و مکان
هر دو کند مثل روزه اول ماه رجب در مکه معظمه پس هرگاه از روزه داشتن در آن زمان یا در آن مکان
مانعی مثل بیماری یا سفر ضروری یا حیض بهم رسد قضا باید کرد ششم از روزه های واجبی روزه دو ماه است
بجهة کفاره و آن واجب میشود بفاسد کردن روزه ماه رمضان پس هرگاه شخصی بالغ عاقل از روی عمد در روز ماه رمضان
روزه را بخوردن یا آشامیدن یا جماع کردن یا مانند آن باطل سازد مخیر است در آنکه دو ماه روزه بدارد
یا یک بنده آزاد کند یا شصت مسکین طعام دهد هر مسکین را یک مد نزد بعضی از مجتهدین و دو
مد نزد بعضی دیگر و اگر روزه ماه رمضان را بچیزی حرام فاسد سازد مثل خمر یا طعام غصبی

خوردن یا نا کردن یا در حیض جماع کردن در این سه صورت کفاره بر او لازم است یعنی دو ماه روزه
بدارد و یک بنده آزاد کند و شصت مسکین را طعام دهد هفتم روزه اعتکاف است که عنقریب مذکور
میشود هشتم روزه کفارات است که در بحث کفارات مذکور خواهد شد **فصل دوم** در بیان روزه
سنتی و انواع آن بسیار است و ما در این کتاب بیست نوع از آن که مشهورتر است مذکور میسازیم اول
روزه روز مولود حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و آن هفدهم ماه ربیع الاول است دوم روزه
روز مبعث آن حضرت و آن بیست و هفتم رجب است سیم روزه روز عید غدیر و آن هجدهم ذیحجه است چهارم
سه روز از هر ماه یعنی پنجشنبه هفته اول ماه و پنجشنبه هفته آخر ماه و چهارشنبه اول از دهه دوم ماه
پنجم روزه ایام بیض از هر ماه و آن سیزدهم و چهاردهم و پانزدهم از هر ماه ششم روزه روز عرفه که نهم ماه
ذیحجه است و شرط اول آنکه محقق باشد که نهم ماه است دوم آنکه از روزه داشتن ضعف حاصل
نشود بحیثیتی که نتواند بفراغت بدعا اشتغال نماید هفتم روزه روز مباهله و آن بیست چهارم
ماه ذیحجه است و آن روزیست که تصدق کردن حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام است انگشتر خود را در اثنای
رکوع هشتم روزه اول ماه ذیحجه تا روز نهم نهم روزه کل ماه رجب دهم روزه کل ماه شعبان یازدهم روزه
دحو الارض است و آن بیست و پنجم ذیقعده است دوازدهم روزه نه روز اول ماه محرم است سیزدهم
روزه روز عاشورا که دهم محرم است تا وقت عصر و بعد از آن باب افطار نماید با عجالت که یک آب نیست
شفا بشرط آنکه زیاده بر یک نخود نخورده باشد چهاردهم روزه پنجشنبه و جمعه پانزدهم روزه یوم
ترویه و آن هشتم ماه ذیحجه است شانزدهم روزه شش روز بعد از عید ماه رمضان هفدهم روزه پانزدهم ماه
جمادی الاولی هجدهم روزه صوم داود پیغمبر علیه السلام و آن همیشه یک روز در میان ماه روزه داشتن است ۱۹
روزه یوم الشک بنیت سنت و آن آخر شعبان است هرگاه احتمال اول ماه رمضان داشته باشد بیستم
روزه بیست و نهم ذیقعده است **فصل سیم** در بیان روزه حرام و آن نه قسم است اول روزه عید
ماه رمضان و عید قربان دوم روزه یوم الشک بقصد آنکه روز ماه رمضان است اما بقصد قضا یا نذر
حرام نیست سیم روزه صمت یعنی در اثنای نیت روزه قصد کند که از اول روز تا شب حرف نزند چهارم
روزه وصال و آن دو تفسیر است اول آنکه در وقت نیت روزه قصد تأخیر افطار کند و شام و سحور را
یکی نماید دوم آنکه دو روز متوالی روزه بدارد بی آنکه در شب روزه بگشاید پنجم روزه زن بی رخصت
شوهر ششم روزه غلام و کنیز بی رخصت صاحب اما هفتم روزه بیمار هرگاه از آن روزه گمان مضرت داشته
باشد یا طبیب حاذق گوید که مضرت میرساند هر چند آن طبیب کافر باشد و همچنین اگر طبیب حاذق
گوید که علاج آن بیمار منحصر است در مجامعت و تأخیر مجامعت تا شب خطر عظیم دارد در این صورت مجامعت
در روز ماه رمضان واجب میشود پس اگر زن یا کنیز است یا کسی روزه واجب داشته باشد و عورتی
دیگر که روزه بر او واجب نباشد یافت نشود زن خود یا کنیز خود را میتواند که در روز مجامعت کند و بر ایشان
ممانعت نمیتوانند کرد لازم است و چون یکی از ایشان را مجامعت کند واجب است که کفاره او را بدهد
هشتم از روزهای حرام روزه مسافر است بنیت وجوب هرگاه سفر او مباح باشد مگر در سه جا که جایز است
و حرام نیست اول روزه نذری که در سفر یا حضر آمده شده باشد دوم بدل سه روزه هدی در حج هرگاه از

باطل نشود چنانکه در باب حج مذکور خواهد شد سیم روزه هجده روز شخصی را که در حج قبل از غروب آفتاب از عرفات
بیرون رود چنانکه در باب حج مذکور خواهد شد نهم از روزهای حرام روزه ایام تشریق است و آن یازدهم
دوازدهم و سیزدهم ماه ذیحجه است شخصی را که در منی باشد که اگر در غیر منی باشد روزه آن حرام نیست بلکه
ثواب دارد **فصل چهارم** در بیان روزه مکروه و آن چهار است اول روزه سنتی در سفر دوم
روزه سنتی که شخصی مؤمنی او را دعوت کرده باشد بطعام سنت است که افطار کند و اظهار نکند
که روزه دارد سیم روزه عرفه هرگاه شک در اول ماه داشته باشد یا روزه موجب ضعف شود بوجهی که
بفراغت اشتغال بدعا نتواند نمود چهارم روزه مهمان بی رخصت صاحب خانه و بعضی
از مجتهدین برآنند که روزه صاحب خانه نیز بی رخصت مهمان مکروه است **مطلب سیم**
در بیان باقی احکام روزه و در آن چهار فصل است **فصل اول** در بیان نیت روزه بدانکه شش
امر در نیت روزه معتبر است اول نیت را قبل از طلوع فجر بجای آوردن دوم قصد قربت سیم تعیین
آنکه روزه واجب است یا سنت چهارم آنکه از ماه رمضان است یا نذر یا کفاره پنجم تعیین آنکه ادا است یا
قضا و بعضی برآنند که در روزه ماه رمضان نیت ادا لازم نیست ششم استدامت حکمی یعنی در اثنای روزه قصد
فعلی نکند که روزه را باطل میکند مثل خوردن و جماع کردن و مانند آن پس اگر شخصی در اثنای روزه قصد
چنین فعلی کند گناهکار است اگرچه آن را بفعل نیاورد و میان مجتهدین خلاف است که آیا بمجرد این قصد
روزه باطل میشود یا نه و بر تقدیر همین بطلان آیا قضا لازم است یا کفاره نیز لازم میشود و در این نیز خلاف
واضح آنست که قضا لازم است اما کفاره لازم نیست و بدانکه اگر شخصی نیت روزه واجبی را فراموش کند
و قبل از پیشین بیادش آید و آن وقت نیت کند روزه او صحیح است و در روزه سنتی هر وقت که بخاطر رسد
اگر نیت کند ثواب روزه آن روز را دارد اگرچه پیش از شام یک لحظه نیت کند **فصل دوم** در ذکر
جماعتی که روزه ایشان صحیح نیست اول شخصی که از روزه داشتن بواسطه پیری مشقت عظیم یابد پس
عوض هر روز یک مد گندم یا مانند آن تصدق نماید دوم شخصی که تشنگی بر او غالب باشد و مشقت
عظیم از روزه داشتن کشد او نیز عوض هر روز یک مد تصدق نماید و هر وقت که عذر او برطرف شود
قضا کند سیم زنی که حامله باشد و گمان داشته باشد که از روزه داشتن بار یا بحمل او ضرر میرسد حکم او
حکم صاحب تشنگی است چهارم زنی که بطفل شیر میدهد خواه طفل خود و خواه طفل غیر را هرگاه
از روزه داشتن شیر او وفا نکند بر او حکم حامله دارد پنجم زنی که حیض داشته باشد یا نفاس یا آنکه استحاضه
و غسل واجب را بفعل نیاورد ششم بیماری که از روزه داشتن ضرر بیابد هفتم مسافر چنانکه قبل از این
مذکور شد هشتم طفلی که بعد از طلوع فجر بالغ شود روزه آن روز او صحیح نیست نهم شخصی که مست باشد
روزه او صحیح نیست و قضای آن روز بر او واجب است دهم شخصی که کافر اصلی بوده باشد و بعد از طلوع
فجر مسلمان شود روزه داشتن آن روز او صحیح نیست و بعضی از مجتهدین برآنند که اگر قبل از پیشین مسلمان
شود روزه آن روز او صحیح است و قضای روزهای گذشته از او ساقط است اما هرگاه مرتد شود و باز توبه
کند بر او لازم است قضای روزه واجبی که در ایام رده از او فوت شده اما اگر مستی بشغر شود قضا
روزه بر او واجب نیست **فصل سیم** در بیان امری چند که بفعل آوردن آنها در ماه

رمضان سنّت است و آن دوازده امر است اوّل آنکه در وقت دیدن هلال این دعا بخواند و بعضی از مجتهدین این دعا را در وقت دیدن هلال واجب میدانند و میباید که در وقت خواندن این دعا روبه قبله کند و پیجانب هلال و دعا اینست الحمد لله الذی خلقنی و خلقک و قدّر منازلک و جعلک مواقیت للناس اللهم اهلّه علینا اهلالاً مبارکاً اللهم ادخله علینا بالسلامة والاسلام والیقین والایمان والبرّ والتقوی والتوفیق لما تحبّ و ترضی دوّم مباشرت با حلال خود کردن در شبها سیّم افطار کردن بر شیرینی چهارم تعجیل افطار قبل از نماز اگر انتظار او کشند یا اگر افطار کنند پنجم سحری خوردن و هرچند بطلوع فجر نزدیکتر باشد ثواب بیشتر است ششم خواندن این دعا نزد افطار اللهم لک صمنا و علی رزقک افطرنا فتقبّله منّا ذهب الظماء و ابتلّت العروق و بقی الاجر اللهم تقبّله منّا و اعنّا علیه و سلّمنا فیه و تسلّمه منّا هفتم خواندن دعاها که در روزها و شبهای ماه رمضان مقرّر است هشتم گذاردن هزار رکعت نماز بطریقی که در باب نماز مذکور شد نهم خواندن سوره روم و عنکبوت در شب بیست و سیّم دهم غسل کردن در هر شبیکه طاق است مثل شب سیّم و یازدهم و بیست و یکم امّا در شب بیست و سیّم دو غسل سنّت است یکی در اوّل شب و یکی در آخر شب چنانکه در بحث طهارت مذکور شد یازدهم آنکه در این ماه تخفیف نماید بر غلام و کنیز خود در خدمت تکلیف ایشان را نفرماید دوازدهم وداع ماه رمضان در روز آخر ماه **فصل چهارم** در ذکر آنچه روزه دار را بفعل آوردن آن مکروه است و آن یازده امر است اوّل شعر خواندن اگرچه مدح حضرات معصومین باشد دوّم هر فعلیکه موجب ضعف باشد مثل نشتر زدن و خون گرفتن و مانند آن سیّم زنان را بوسیدن یا دست بازی کردن چهارم شب با بر داشتن پنجم حقنه نمودن ششم سفر خاستن هفتم در گوش یا بینی چیزی چکانیدن هرگاه بحلق نرسد و اگر بحلق رسد روزه باطل میشود هشتم شکوفه و گل بو کردن نهم خصوص نرگس دهم پیراهن بر خود تر کردن دهم سرمه که مشک یا صبر داشته باشد در چشم کشیدن یازدهم زنان را در آب مکث کردن **مطلب چهارم** در اعتکاف است و آن مکث صائم است در مسجد جامع سه روز یا زیاده بقصد قربت و در آن ثواب عظیم است خصوصاً اگر در ده روز آخر ماه رمضان واقع شود و حضرت رسالت پناه صلّی الله علیه و آله همیشه در دهه آخر ماه رمضان اعتکاف میفرمودند و بی روزه داشتن اعتکاف جایز نیست و از سه روز کمتر نمیباشد و در غیر مسجد جامع صحیح نیست و هرگاه شخصی سه روز متّصل بدو روز اعتکاف نماید روز سیّم واجب میشود و اگر پنج روز یا هشت روز اعتکاف کند روز ششم یا نهم واجب میشود و بر اسقاط شرط جایز نیست اعتکاف کننده را که از مسجد بیرون رود مگر از برای حاجت ضروری که در مسجد نتواند یا عبادت مؤمنی یا رفتن بوداع او یا مشایعت جنازه او و مانند آن و چون از مسجد بیرون رود حرام است نشستن و در سایه راه رفتن و نماز گذاردن در غیر مسجدیکه در آن اعتکاف کرده مگر بواسطه ضرورت مثل آنکه بجهة غلبه ضعف بنشیند یا راه تنگ باشد یا آنقدر وقت نماند که نماز را در مسجد تواند گذارد مگر در مکّه معظّمه که جایز است که هرگاه بواسطه ضرورتی از مسجد بیرون رود نماز را هرجا که خواهد بگذارد و نیز حرام است در اعتکاف واجب دو امر اوّل ساختن و در شب جماع کردن و در روز و شب بوی خوش شنیدن و زنان را بوسیدن یا دست بیدن ایشان رسانیدن و هرچه روزه را باطل میسازد اعتکاف را نیز باطل میسازد و اگر اعتکاف واجب در روزه ماه رمضان بجماع فاسد سازد دو کفّاره لازم میشود

یکی بجهة ماه رمضان و یکی بجهة اعتکاف و اگر در شب بجماع فاسد سازد یک کفّاره اعتکاف لازم است و غیر هم چنین اگر در روزه اعتکاف ماه دیگر بغیر جماع فاسد سازد و اگر معتکف زوجه معتکفه خود را در اعتکاف واجب باکراه جماع کند چهار کفّاره بر او واجب میشود دو کفّاره از جهة خود و دو کفّاره از جهة زوجه

باب پنجم از کتاب جامع عبّاسی

در بیان حج و شروط آن و در آن مقدّمه و هفت مطلب است **مقدّمه** بدانکه حج کردن از اعظم ارکان دین است و چون واجب شود تأخیر کردن آن گناه عظیم است و در حدیث با نص وارد است که هرگاه بر شخصی حج واجب شود و بحج نرود با آنکه مانع شرعی نداشته باشد پس چون بمیرد در وقت مردن مسلمان نخواهد مرد بلکه یا یهود خواهد مرد یا ارمنی و روایات بسیار در کثرت ثواب حج از حضرت رسالت و حضرات ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین وارد شده از آنجمله منقولست که شخصی بخدمت حضرت پیغمبر صلّی الله علیه و آله آمد و گفت یا رسول الله من از خانه خود بعزم حج بیت الله بیرون آمده بودم و چون بآنجا رسیدم حج فوت شده بود و من مرد غنی و مالدارم پس امر فرما که مال خود را در چه وجوه صرف نمایم که ثواب آن مثل ثواب حج باشد پس حضرت پیغمبر صلّی الله علیه و آله رو بآن شخص کرد که بکوه ابو قبیس نظر کن اگر آن کوه تمام طلای سرخ شود و آن را در راه خدا صرف نمائی ثواب آن بثواب حج نمیرسد بعد از آن آنحضرت فرمودند که شخصی که اراده حج کند چون بمهمّات خود براق و اسباب راه حج اشتغال نماید هر نوبت که چیزی از آن اسباب و براق اگر از زمین بردارد یا بر زمین گذارد حقتعالی ده ثواب از برای او منویسد و ده گناه محو میشد و ده درجه او را بلند مینماید و شتری که آنشخص بر او سوار است هر بار که پاشنه از زمین برمیدارد یا بر زمین میگذارد مثل آن ثوابها از برای آن شخص مینویسد **مطلب اوّل** در بیان بعضی از آداب حج چون عزم حج جزم شود باید که ذمّه خود را از حقوق مردم خلاص سازد و وصیّت کند و چون خواهد که از منزل بیرون آید عیال و مال را که در خانه میماند بخدا سپارد و دو رکعت نماز سنّت گذارد و بعد از آن این دعا بخواند اللهم انّی استودعک الیوم نفسی و اهلی و مالی و ولدی و دنیای و آخرتی و امانتی و خواتیم عملی اللهم احفظ الشاهد منّا والغائب اللهم احفظنا واحفظ علینا اللهم اجعلنا فی جوارک اللهم لا تسلبنا نعمتک و لا تغیّر ما بنا من عافیتک و فضلک و بعد از آن وداع عیال و اطفال خود کند و شخصی از اهل خانه مصحفی را بدست گیرد تا از منزل بیرون آید و در وقت بیرون آمدن بگوید بسم الله آمنت بالله توکّلت علی الله الله اکبر الله اکبر الله اکبر و بعد از آن سه نوبت بگوید بالله اخرج و بالله ادخل و علی الله اتوکّل پس بگوید اللهم افتح لی وجهی هذا بخیر و اختم لی بخیر و قنی شرّ کلّ دابّة انت آخذ بناصیتها انّ ربّی علی صراط مستقیم و چون از خانه بیرون آید بر در خانه رو بقبله بایستد و فاتحه و آیة الکرسی بگوید پیش رو و بکوید بر دست راست و بگوید بر دست چپ بخواند و بعد از آن این دعا بخواند اللهم احفظنی واحفظ ما معی و سلّمنی و سلّم ما معی و بلّغنی و بلّغ ما معی ببلاغک الحسن الجمیل یا ارحم الراحمین بعد از آن نیّت حج کند یا بطریقیکه متوجّه خانه خدا میشود که حج اسلام را بجای آورم برای آنکه واجبست قربة الی الله و پای در رکاب کند و بگوید بسم الله الرحمن الرحیم بسم الله و بالله و الله اکبر و چون بر پشت مرکب قرار گیرد این دعا بخواند الحمد لله الذی هدانا للاسلام و منّ علینا بمحمّد صلّی الله علیه و آله سبحان الذی سخّر لنا هذا

وما کنا له مقرنین وانا الی ربنا لمنقلبون والحمد لله رب العالمین اللهم انت الحامل علی الظهر والمستعان علی الامر اللهم بلغنا بلاغا یبلغ الی الخیر بلاغا یبلغ الی مغفرتک اللهم لا ضیر الا ضیرک ولا خیر الا خیرک ولا حافظ غیرک وسنت است که در هر منزل که فرود اید در وقت فرود امدن این دعا بخواند رب انزلنی منزلا مبارکا وانت خیر المنزلین و دو رکعت نماز بگذارد وبدانکه بهترین روزها از برای سفر شنبه وسه شنبه وپنجشنبه است ودر روز دوشنبه سفر بغایت بد است وهمچنین در روز جمعه قبل از نماز واگر ضرورت شود که در روز بد سفر کند باید که تصدق کند ومتوجه سفر گردد که تصدق تدارک بدی ان روز میکند وسنت است فراخ دستی در این سفر مبارک وسعی در خوبی توشه ولباس‌ها در حدیث امده که اسراف مذموم است مگر در راه حج وسنت است که خوش خلقی با همراهان وملازمان ومکاریان وخشم فرو خوردن از ایشان واز حضرت امام جعفر صادق ع منقول است که هر کس که براه خانه خدا میرود اگر سه خصلت در او نباشد حج او هیچ نیست ان خوش خلقی است وخشم فرو خوردن وصلاح وتقوی شعار خود کردن **مطلب دوم** در بیان شرایط وجوب حج بدانکه تا هفت شرط بهم نرسد واجب نمیشود حج شرط اول بلوغ است پس بر طفل واجب نیست هر چند مالدار باشد اما اگر ولی او را بحج برد واحرام ببندد وقبل از وقوف عرفه یا وقوف مشعر بالغ شود بلکه افعال حج را بجا اورد حج او صحیح است واز حج اسلام مجزیست شرط دوم عقل است پس مجنونیکه هیچ وقت بهوش نیاید یا اگر بهوش اید مدت هشیاری او افعال حج را نگنجد بر او حج واجب نیست اما اگر قبل از وقوف عرفه یا وقوف مشعر هشیار شود تا باقی افعال را در زمان هشیاری بجا اورد حکم طفل است شرط سیم حریت است پس بر بنده حج واجب نیست هر چند بعضی از او ازاد باشد واگر برخصت اقا حج کند ثواب دارد اما این حج از حج اسلام مجزی نیست وهر گاه بعد از ازادی استطاعت حج بهم رساند نوبت دیگر حج بر او واجب است مگر انکه قبل از یکی از دو وقوف ازاد شود که در این صورت حکم طفل ومجنون دارد بنا بر انکه مذکور شد شرط چهارم استطاعت یعنی قادر بودن بر خرج راه در رفتن وبرگشتن از چهارپایان وخیمه وغیر ان که مناسب حال او باشد بحسب حال اینکس واگر شخصی گوید که خرج راه تو در عهده منست وبر سخن او اعتماد باشد در این صورت حج واجب است وهمچنین اگر خود بعضی از خرج راه داشته باشد وتتمه را شخصی که بر او اعتماد باشد متعهد شود واز جمله استطاعت نفقه عیال وباز ماندگان واجب النفقه از وقت رفتن تا رسیدن بمنزل خود خواه قدرت بر ان داشته باشد وخواه دیگری متعهد ان شود ونیز از جمله استطاعت قدرت بر وفای دین مثل قرض ومهر زن وغیر ان پس مادام که قادر بر وفای ان نباشد حج واجب نمیشود واگر زن در راه حج احتیاج بمحرم داشته باشد محرم بجهت او اجرتی خواهد قدرت بر اجرت ان محرم نیز داخل استطاعت است پس اگر بر اجرت او قادر نباشد حج بر او واجب نشود شرط پنجم صحت بدن است بحیثیتی که از رفتن حج مشقت شدیده لازم نیاید شرط ششم امنیت راه است پس مادام که راه ایمن نباشد رفتن واجب نیست شرط هفتم انکه انقدر وقت باشد که خود را بمکه معظمه رساند وافعال حج را بفعل اورد پس اگر وقت تنگ باشد حج در ان سال ساقط است وهر گاه بر زن واجب شود میتواند که بی رخصت شوهر بحج رود اما حج سنتی بی رخصت شوهر نمیتواند کرد **مطلب سیم** در بیان انواع حج وذکر مواقیت بدانکه حج بر سه نوع است حج تمتع وحج قران وحج افراد وحج تمتع بر شخصی واجب میشود که منزل او دو

معظمه شانزده فرسخ دور باشد وحج قران وحج افراد بر شخصی واجب میشود که از اهل مکه معظمه باشد یا دوری منزل او از مکه مقدار کمتر از این مقدار باشد واول افعال حج تمتع افراد عمره است از میقات ومیقات‌ها جائیست که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه واله قرار داده اند که حاجیان از انجا احرام بندند واین پنج موضع است که هر یکی میقات جمعی است یکی ذو الحلیفه است واین میقات جمعی است که از راه مدینه مشرفه می‌ایند دوم جحفه است که از راه شام می‌ایند سیم یلملم است واین میقات جمعی است که از راه یمن می‌ایند چهارم قرن المنازل است واین میقات جمعی است که از راه طایف می‌ایند پنجم عقیق است واین میقات جمعی است که از راه عراق وعرب می‌ایند بدانکه احرام بستن قبل از رسیدن بمیقات صحیح نیست مگر انکه شخصی نذر یا عهد یا سوگند بر خود لازم سازد که قبل از رسیدن بمیقات احرام ببندد وهمچنین گذشتن حاجیان از میقات بی احرام حرام است واز میقات اگر بی احرام بگذرند واجب است که برگردند واز میقات احرام حج ببندند **مطلب چهارم** در بیان افعال حج تمتع بر سبیل اجمال بدانکه افعال حج تمتع هجده است باین ترتیب بعضی باید که این هجده فعل بترتیبی که مذکور میشود بجا اورد اول احرام عمره بستن است دوم طواف خانه کعبه است سیم دو رکعت نماز طواف کردن چهارم سعی میان صفا ومروه کردن پنجم تقصیر است یعنی چیزی از موی یا ناخن گرفتن وباین پنج فعل افعال عمره تمتع تمام است ششم احرام حج بستن هفتم وقوف عرفات هشتم وقوف مشعر است نهم جمره عقبه را بهفت سنگریزه زدن دهم قربانی کردن یازدهم سر تراشیدن یا تقصیر کردن دوازدهم طواف زیارت کردن سیزدهم دو رکعت نماز طواف گذاردن چهاردهم سعی ما بین صفا ومروه کردن پانزدهم طواف نساء کردن شانزدهم دو رکعت نماز طواف نساء گذاردن هفدهم سه شب یا دو شب در منی بودن هجدهم در هر یک از ایام تشریق هر یک از جمرات ثلثه را بهفت سنگریزه زدن واین افعال واجب حج است وچون از اینها فارغ شود سنت است که بمکه عود نماید جهت بجای اوردن طواف وداع وباقی سنتها که بعد از این مذکور خواهد شد **مطلب پنجم** در بیان افعال حج تمتع است بر سبیل تفصیل ودر ان چهار مقصد وخاتمه است **مقصد اول** در بیان احرام بستن ومقدمات وشروط ان ودر ان دو فصل است **فصل اول** در ذکر امور یکه قبل از شروع در احرام بجای اوردن ان سنت است واز هشت امر است اول انکه از اول ماه ذیقعده از موی سر وروی محاسن قطع چیزی نکند دوم بر طرف ساختن موی زهار وموی زیر بغل بتراشیدن یا نوره که اخیر اولی وافضل است سیم سبیل گرفتن چهارم ناخن چیدن پنجم مسواک کردن ششم غسل احرام کردن وبعضی از مجتهدین ان را واجب میدانند واگر بعد از غسل وقبل از احرام بخوابد ویا حدثی کند یا چیزی بخورد یا بپوشد که بر محرم خوردن وپوشیدن ان حرام باشد غسل را اعاده کند هفتم نماز احرام گذاردن وان شش رکعت است بشش سلام واکتفا بچهار رکعت ودو رکعت نیز جایز است وسنت است که در رکعت اول بعد از فاتحه سوره قل یا ایها الکافرون ودر رکعت دوم بعد از فاتحه قل هو الله بخواند هشتم انکه بعد از نماز این دعا بخواند الحمد لله رب العالمین وصلی الله علی سیدنا محمد واله الطاهرین اللهم انی اسئلک ان تجعلنی ممن استجاب لک وامن بوعدک واتبع امرک فانی عبدک وفی قبضتک لا اوقی الا ما وقیت ولا اخذ الا ما اعطیت وقد ذکرت الحج فاسئلک ان تعزم لی علیه علی کتابک وسنة نبیک صلی الله علیه واله وتقوینی علی ما اضعف

عنه و تسلّم منّی و مناسکی فی یسر منک و عافیه و اجعلنی من وفدک الذی رضیت و ارتضیت و سمّیت و کتبت اللهمّ انی ارید التمتع بالعمره الی الحج علی کتابک و سنّه نبیّک صلواتک علیه و آله فان عرض عارض یحبسنی فحلّنی حیث حبستنی بقدرک الذی قدّرت علیّ اللهمّ ان لم تکن حجه فعمره احرم لک شعری و بشری و لحمی و دمی و عظامی و مخّی و عصبی من النساء و الثیاب و الطیب ابتغی بذلک وجهک و الدار الاخره و بدانکه حیض مانع احرام نیست و همچنین مانع غسل احرام نیست اما مانع نماز احرام است **فصل دوم** در بیان بعض امور متعلقه باحرام و آن چهل و سه امر است سه امر واجب و چهار امر سنت و دوازده امر مکروه و بیست و چهار امر حرام اما سه امر واجب اول نیت است با شرط بعینه که احرام عمره تمتع میبندم از برای آنکه واجب است قربه الی الله دوم مقارن داشتن نیت است بر تلبیات اربع یعنی بعد از نیت بفاصله واجب است که بگوید یعنی بگوید لبیک اللهمّ لبیک لبیک لا شریک لک لبیک سیم پوشیدن دو جامه احرام است مرد آن را از هر چه جایز است نماز در آن یکی را لنگ کند و یکی را بر دوش اندازد بشرط آنکه دوخته و پشمینه و دوخته نباشد و شاکینه و زره و زنها جایز است در حال احرام پوشیدن دوخته و حریر و اما چهار امر سنت اول آنکه مرد تلبیات را بلند بگوید دوم آنکه تلبیات مذکوره میشود اضافه کند بتلبیات واجبه آن اینست ان الحمد و النعمه و الملک لک لا شریک لک لبیک لبیک ذا المعارج لبیک لبیک داعیا الی دار السلام لبیک لبیک غفار الذنوب لبیک لبیک اهل التلبیه لبیک لبیک ذا الجلال و الاکرام لبیک لبیک تبدئ و المعاد الیک لبیک لبیک تستغنی و یفتقر الیک لبیک لبیک مرهوبا و مرغوبا الیک لبیک لبیک اله الحق لبیک لبیک ذا النعماء و الفضل الحسن الجمیل لبیک لبیک کشاف الکرب العظام لبیک لبیک عبدک و ابن عبدیک لبیک لبیک یا کریم لبیک سیم از سنتهای احرام آنستکه کل تلبیات مذکوره را اکثر اوقات بگوید خصوصا در هشت جا اول بعد از هر نماز خواه واجب و خواه سنت دوم هر وقت شتری که بر آن سوار است از جا برخیزد سیم هر گاه در راه بر بلندی که مثل پشته یا کوهی بر آید چهارم هر گاه بسراشیبی در آید پنجم هر گاه از خواب بیدار شود ششم در وقت سحر هفتم هر گاه سوار شود یا فرود آید هشتم هر گاه در راه بشخصی برخورد چهارم از سنتهای احرام آنکه چون خانهای مکه معظمه را ببیند تلبیات را قطع کند و بعضی از مجتهدین بر آنند که در آن وقت قطع تلبیات واجب است و اما آن دوازده امر که در احرام مکروه است اول حمام رفتن دوم رشتن جامه احرام هر چند چرکین باشد سیم بوی کردن میوه مثل سیب و به و غیر آن چهارم تکلم کردن بعضی تلبیات در قرآن و ذکر خدا و حاجت ضروری پنجم در جواب احدی لبیک گفتن ششم خوابیدن بر فرشیکه سفید نباشد هفتم زرد نشستن یا شخصیکه احرام ندارد منشی باشد که اگر داشته باشد حرام است هشتم غسل کردن از برای خنک شدن نه بجهت سنت مثل غسل جمعه و غیر آن نهم آنکه جامه احرام از غیر پنبه باشد دهم آنکه مبلغ مبلغ باشد یعنی خطها داشته باشد یازدهم آنکه سیاه باشد دوازدهم آنکه در ابتدای احرام جامه چرکین باشد اما اگر در اثنای احرام چرکین شود پوشیدن آن مکروه نیست و اما آن بیست و چهار امر که در حال احرام بجا آوردن آن حرام اول شکار کردن یا بشخصی را که شکار فرمودن یا گفتن که فلان جا شکاری هست یا آلات شکار مثل یا تیر و دام و تیر و تفنگ بشخصی دادن که شکار کند و این امور حرامست بدو شرط اول آنکه آن جانور ابی نباشد چرا که شکار کردن جانوران ابی در حال احرام حرام نیست و مراد از جانوران ابی جوانیستکه در آب تخم

پس شکار کردن فاز و اردک و باقی حیوانات که در خشکی تخم کنند حرامست دوم آنکه خوردن گوشت آن جانور حلال باشد مثل اهو و کلنک و غیر از پس شکار کردن حیوان که گوشتش حرامست مثل خوک و پلنک و خرس و غیر آن در حال احرام حلال است اما از جمله جانورانیکه گوشتشان حرامست شش جانور است که ایشان را شکار کردن در حال احرام حرامست و آن شیر و روباه و خرگوش و خارپشت و سوسمار و یربوع است و اگر شخصی در حال احرام شکار کند آن شکار ملک او نمیشود و واجب است که آن را رها کند و خوردن آن بر محرم حرام اگر چه دیگری آن را شکار کرده باشد و هر شکاری که محرم بکشد میته است و خوردن گوشت آن بر محرم و غیر محرم حرامست دوم از بیست و چهار امر که در حال احرام حرامست جماع کردن با زنست و مقدمات آن مثل بوسیدن و دست بازی کردن با حلال خود و عقد و نکاح بستن از برای خود یا از برای دیگری بلکه اگر عقد نکاح کند آن عقد باطل است اما رجوع در طلاق و کنیزک خریدن بقصد آنکه بعد از احرام مباشرت کند جایز است سیم گواه شدن بر عقد نکاح و گواهی دادن بآن چهارم بو کردن مشک و عود و عنبر و زعفران و مانند آن و بو کردن گل و نرگس و بنفشه و مانند آن میانه مجتهدین خلافست و احوط آنستکه بو کردن اینها نیز حرامست اما نشنیدن بوی مشک و غیر آن که بر خانه کعبه میمالند جایز است و همچنین جایز است شنیدن بوی کالا خوش که در ما بین صفا و مروه میباشد پنجم بینی گرفتن محرم از چیزهای بد ششم رنگ بر بدن مالیدن خواه خوشبو باشد و خواه نباشد هفتم پوشیدن مرد دوخته که دوخته باشد یا شبیه بدوخته چنانکه قبل از این مذکور شد هشتم پوشیدن چیزیکه پشت پا را بپوشد نهم انگشتری در انگشت کردن بجهت زینت نه بجهت آنکه سنت است دهم پوشیدن مرد سر و گوش خود را اگر چه بآب باشد یازدهم آنکه مرد در وقت راه رفتن در زیر چیزی رود که آن چیز بر بالای سر او باشد نه در زیر کجاوه و مثل بوا و امثال آن و مانند آن راه رفتن مرد را جایز است هر چند بالای سر او باشد و همچنین جایز است در وقت فرود آمدن که در زیر چیزی براه رود و بنشیند هر چند آن چیز در بالای سر او باشد مثل خیمه و غیر آن دوازدهم موی سر یا بدن چیدن سیزدهم ناخن چیدن اگر چه ناخن انگشت زیادتی باشد چهاردهم کشتن شپش یا از بدن یا از جامه جدا کردن پانزدهم سرمه سیاه در چشم کشیدن شانزدهم حنا بستن برای زینت هفدهم در آئینه نگاه کردن هجدهم دندان کندن نوزدهم سلاح پوشیدن بیستم خون از بدن بیرون آوردن اگر چه بمسواک کردن باشد اما اگر از خارش کردن خون بیرون آید قصوری ندارد بیست و یکم جدال است یعنی لا والله و بلی والله گفتن مگر بجهت اثبات حق یا نفی باطل بیست و دوم پوشیدن طلا آلات یا نقره آلات مگر عادت کرده باشد که مثل آن بپوشد بیست و سیم اظهار کردن زن زیور خود را بشوهر یا بجمعیکه محرم او باشند بیست و چهارم روی خود را بچیزی پوشیدن که بروی او برسد پس میباید که پوشش روی زن بنوعی باشد که بر روی او نخورد **مقصد دوم** در بیان طواف و مقدمات آن بدانکه اول افعال عمره تمتع بعد از احرام طواف خانه کعبه است و چهل امر بآن متعلق است و مجموع آن در دو فصل بتفصیل میاید **فصل اول** در بیان آنچه پیش از طواف بجا آورده میشود و آن شانزده است چهار امر واجب و دوازده امر سنت اما چهار امر واجب اول طهارت از حدث اکبر و اصغر هر گاه طواف واجب باشد اما در طواف سنت طهارت از حدث اصغر سنت است دوم ازاله نجاست از بدن و جامه سیم ستر عورت بطریق نماز چهارم ختنه اگر شخص ختنه نکرده باشد طواف او

باطل است و امّا اگر دوازده امر سنّت اوّل غسل است جهت داخل شدن حرم مکّه معظّمه دویّم از خرخاب که قبل از احرام شدن، سیّم نعلین کندن و پا برهنه راه رفتن چهارم نعلین خود را بدست خود گرفتن پنجم در وقت داخل شدن اینده عا بخواند اللّهمّ انّک قلت فی کتابک وأذّن فی النّاس بالحجّ یأتوک رجالاً وعلی کلّ ضامر یأتین من کلّ فجّ عمیق اللّهمّ انّی ارجو ان اکون ممّن اجاب دعوتک وقد جئت من شقّة بعیدة ومن فجّ عمیق سامعاً لندائک ومستجیباً لک ومطیعاً لامرک وکلّ ذلک بفضلک علیّ واحسانک الیّ فلک الحمد علی ما وفّقتنی له ابتغی بذلک الزّلفة عندک والقربة الیک والمنزلة لدیک والمغفرة لذنوبی والتّوبة علیّ منها بمنّک اللّهمّ صلّ علی محمّد وآل محمّد وحرّم بدنی علی النّار وآمنّی من عذابک وعقابک برحمتک یا ارحم الرّاحمین ششم غسل کردن جهت داخل شدن مکّه معظّمه و اغتسال از چاه میمون یا فخّ یا از حوض یا از رود اینها سنّت است هفتم غسل کردن جهت داخل شدن مسجد الحرام هشتم داخل شدن در مسجد الحرام از در یکه از باب بنی شیبه گویند نهم آنکه در بیرون مسجد الحرام بایستند و بگویند السّلام علیک ایّها النّبیّ ورحمة الله وبرکاته و بعد از آن بگوید بسم الله وبالله وما شاء الله والسّلام علی انبیاء الله ورسله والسّلام علی رسول الله والسّلام علی ابراهیم خلیل الله والحمد لله ربّ العالمین دهم بخضوع وخشوع داخل مسجد الحرام شدن یازدهم آنکه چون داخل شود رو بجانب کعبه مشرّفه کند و دستها را بر داشته اینده عا بخواند اللّهمّ انّی اسئلک فی مقامی هذا فی اوّل مناسکی ان تقبل توبتی وان تتجاوز عن خطیئتی وتضع عنّی وزری الحمد لله الّذی بلّغنی بیته الحرام اللّهمّ انّی اشهد انّ هذا بیتک الحرام الّذی جعلته مثابة للنّاس وامناً مبارکاً وهدی للعالمین اللّهمّ انّی عبدک والبلد بلدک والبیت بیتک جئت اطلب رحمتک واؤمّ طاعتک مطیعاً لامرک راضیاً بقدرک اسئلک مسئلة الفقیر الیک الخائف لعقوبتک اللّهمّ افتح لی ابواب رحمتک واستعملنی بطاعتک ومرضاتک دوازدهم آنکه نزدیک حجر اسود آید و بجانب حجر کند و اینده عا بخواند الحمد لله الّذی هدانا لهذا وما کنّا لنهتدی لولا ان هدانا الله سبحان الله والحمد لله ولا اله الّا الله والله اکبر من خلقه واکبر ممّا اخاف واحذر لا اله الّا الله وحده لا شریک له له الملک وله الحمد یحیی ویمیت ویمیت ویحیی وهو حیّ لا یموت بیده الخیر وهو علی کلّ شیء قدیر اللّهمّ صلّ علی محمّد وآل محمّد وعلی جمیع الانبیاء والمرسلین و بعد از آن حجر را ببوسد و اگر بواسطه کثرت ازدحام نتواند ببوسد دست خود را بآن برساند و دست خود را ببوسد و اگر دست نتواند رساند بجانب حجر بدست راست اشارت کند و اینده عا بخواند اللّهمّ امانتی ادّیتها ومیثاقی تعاهدته لتشهد لی بالموافاة اللّهمّ تصدیقاً بکتابک وعلی سنّة نبیّک اشهد ان لا اله الّا الله وحده لا شریک له وانّ محمّداً عبده ورسوله آمنت بالله وکفرت بالجبت والطّاغوت واللّات والعزّی وعبادة الشّیطان وعبادة کلّ ندّ یدعی من دون الله اللّهمّ الیک بسطت یدی وفیما عندک عظمت رغبتی فاقبل سبحتی واغفر لی وارحمنی اللّهمّ انّی اعوذ بک من الکفر والفقر ومواقف الخزی فی الدّنیا والآخرة و چون از اینده عا فارغ شود شروع در طواف کند

فصل دوّم در بیان باقی امور یکه متعلّق است بطواف و آن بیست و سه امر است یازده امر واجب و دوازده امر سنّت امّا یازده امر واجب اوّل نیّت طواف یا بطریقیکه طواف عمره تمتّع میکنم از برای آنکه واجب است قربة الی الله و نیّت را مقارن طواف سازد بر وجهیکه جزء اوّل جانب چپ او در ابتدای طواف محاذی جزء اوّل حجر اسود باشد و این بدو طریق میشود یکی آنکه در مقابل حجر اسود بایستند و مقدار

نبت خود را مکرّر داند یا در ابتدای طواف کردن کلّ بدن او محاذات کلّ حجر اسود بکند دویّم طریق دویّم آنکه در مقابل حجر اسود نایستد بلکه از جانب چپ خود کرد و بعضی از اجزای بدن خود را پیش بدارد و محاذی جزء اوّل حجر اسود نماید و شروع در طواف کند تا کلّ بدن او محاذات کلّ حجر بکند و طریق اوّل افضل است دویّم استدامت حکمی یعنی در اثنای طواف قصد امری نکند که منافی طواف باشد مثل حدث کردن و قصد آنکه طواف را با تمام نرساند سیّم آنکه در حال طواف میباید که خانه کعبه بر دست چپ او باشد چهارم آنکه دور طواف کننده از خانه کعبه از کلّ جهات کمتر از دوری مقام ابرهیم علیه السّلام باشد از خانه کعبه پنجم آنکه گشتن بر گرد خانه کعبه کمتر از هفت نوبت و زیاده بر هفت نوبت نباشد و هر نوبت را یک شوط گویند و هر هفت شوط یک طواف است و اگر بعد از فارغ شدن با شک در این صورت از شک خالی بیرون می‌رود نیست اوّل آنکه شک کند میان هفت شوط و زیاده دویّم آنکه شک کند میان چهار و پنج یا میان پنج و شش پس در صورت اگر رکنی میان هفت شوط یا کمتر سیّم آنکه یقین داند که هفت شوط نکرده و شک او میان هفت شوط باشد مثل آنکه شک کند میان چهار و پنج یا میان پنج و شش پس در صورت اوّل اگر رکنی که حجر اسود در اوست رسیده باشد طواف او صحیح است و اگر بآن رکن نرسیده باشد طواف او باطل است و از سر باید گرفت و در صورت دوّم و سیّم مطلقاً طواف او باطل است خواه برکن رسیده باشد خواه نرسیده باشد و طواف را از سر باید گرد ششم آنکه چهار شوط اوّل از پی یکدیگر باشد یعنی فاصله در میان واقع نشود پس اگر فاصله در میان واقع شود طواف را از سر گیرد خواه فاصله بجهة عذر واقع شده باشد مثل نماز واجب که وقت آن تنگ باشد یا قضای حاجت مؤمنی یا داخل شدن بخانه کعبه و هم چنین در سه شوط آخر جایز است قطع شوط کردن بجهة امثال آن امور امّا واجب است که در وقت قطع مکانرا اگر دو ابتدا قطع شده نشان کند تا چون بر سر اتمام آن آید زیاده و کم نشود هفتم حجر را که بحای مهمله و سکون جیم داخل طواف سازد و آن دیوار پست کوتاه در جانب ناودان خانه کعبه هشتم آنکه در وقت طواف چیزی از بدن داخل شاذروان کعبه نباشد بلکه باید که کلّ بدن خارج از شاذروان باشد و آن بنا پستیکه در بیخ خانه کعبه متّصل بآن از نشانه دیوار قدیم خانه کعبه چنانچه کعبه قدیم از این وسیع تر بوده و شاذروان بجای دیوار قدیم است پس اگر طواف کنان دست بدیوار کعبه گذارد طواف باطل است بجهة آنکه دست او در فضا کعبه خواهد بود نهم آنکه در طواف بطریق متعارف راه رود پس اگر ببهلو یا با پر چهار دست و پا یا خزکنان طواف کند صحیح نخواهد بود دهم آنکه آخر شوط هفتم جائی باشد که ابتدای طواف را از آنجای کرده بی زیاده و نقصان یازدهم آنکه دو رکعت نماز طواف کردن در پس مقام ابرهیم یا در پهلوی آن مخیّر است در قرائت اینده و رکعت میان جهر و اخفات و اگر طواف سنّت باشد در هر جا از مسجد الحرام که خواهد اینده و رکعت را میتواند گذارد و سنّت است که در رکعت اوّل بعد از حمد سوره قل هو الله احد بخواند و در رکعت دوّم سوره و امّا دوازده امر سنّت که تعلّق بطواف دارد اوّل آنکه چون داخل مسجد الحرام شود بهیچ امری اشتغال ننماید الّا بمقدّمه یازدهم و دوازدهم طواف که قبل از این مذکور شد و بعد از آن بی فاصله شروع در طواف عمره کند مگر آنکه وقت نماز واجب داخل شده باشد یا برسد که نماز جماعت از او فوت شود دوّم بوسیدن حجر اسود در هر شوط و هم چنین رخ خود را بر آن گذاشتن سیّم بوسیدن هر رکنی از چهار رکن

خانهٔ کعبه مخصوص رکن یمانی و رکن حجر الاسود چهارم آنکه یکطرف ردای خود را از زیر بغل راست بیرون آورد
و بر دوش چپ اندازد و دوش راست را برهنه گذارد پنجم آنکه گامها را در حین طواف کوتاه کرده باشد چه بواسطه
هر گامی شصت هزار حسنه بجهت ایشان نوشته میشود ششم نزدیک شدن بدیوار خانه در حین طواف کردن هر چند گامها
کمتر شود چه نزدیکی بدیوار ثواب زیادتی دارد هفتم آنکه در راه رفتن در اثنای طواف نه تند باشد و نه
آهسته بلکه میانه باشد هشتم آنکه در اثنای طواف این دعا بخواند اللهم انی اسئلک باسمک الذی یمشی به
علی ظلل الماء کما یمشی به علی جدد الارض و اسئلک باسمک الذی یهتز له اقدام ملائکتک و اسئلک باسمک
الذی دعاک به موسی من جانب الطور فاستجبت له و القیت علیه محبة منک و اسئلک باسمک الذی غفرت به
لمحمد صلی الله علیه و آله ما تقدم من ذنبه و ما تأخر و اتممت علیه نعمتک ان تفعل بی کذا و کذا و بعد از آن
حاجت خود را از خدا بتعالی بخواهد نهم آنکه در اثنای طواف هرگاه محاذی در خانه کعبه شود صلوات بفرستد
دهم آنکه هر وقت که در اثنای طواف بدیوار کوتاهی که در طرف ناودان خانه کعبه است برسد این دعا بخواند
اللهم ادخلنی الجنة برحمتک و عافنی من السقم و اوسع علی من الرزق الحلال و ادرء عنی شر فسقة الجن و الانس
و شر فسقة العرب و العجم یازدهم آنکه در شوط هفتم بمستجار رسد و آن در زمان سابق در خانه کعبه بوده
و الحال بسته شده و علاماتش نمایان است پس باید که روی بآن کند و خود را بآن بچسباند و این دعا بخواند
اللهم البیت بیتک و العبد عبدک و هذا مکان العائذ بک من النار و در آن وقت بگناهان خود بالتفصیل
اقرار نماید چه در حدیث وارد است که هر مؤمنی در این مکان شریف اقرار بگناهان خود کند البته خداوند گناهان
او را میبخشد دوازدهم آنکه بعد از اقرار بگناهان خود این دعا بخواند اللهم انی اسئلک الروح و الفرج و العافیة
اللهم ان عملی ضعیف فضاعفه لی و اغفر لی ما اطلعت علیه منی و خفی علی خلقک و چون در مقابل رکن یمانی
آید بگوید استجیر بالله من النار و اللهم قنعنی بما رزقتنی و بارک لی فیما آتیتنی و بعد از گذاردن دو رکعت نماز
طواف سنت است که نزدیک حجر الاسود آید و آنرا ببوسد و بجانب چاه زمزم آید و آب بکشد و از آن آب بخورد
و بر سر و تن خود بریزد و در وقت ریختن بگوید اللهم اجعله علما نافعا و رزقا واسعا و شفاء من کل داء و سقم
و بعد از آن متوجه ما بین صفا و مروه شود **مقصد سیم** در بیان سعی ما بین صفا و مروه بدانکه آنچه
تعلق بسعی صفا و مروه دارد هجده امر است ده امر واجب و هشت امر سنت اما ده امر واجب اول نیت سعی است
باین طریق که سعی میکنم ما بین صفا و مروه هفت شوط در عمره تمتع از برای آنکه واجب است قربة الی الله دوم
آنکه در وقت نیت پاشنه پای او بزینه اول از صفا چسبیده باشد سیم مقارن ساختن نیت با ابتدای
رفتن بجانب مروه چهارم استدامت حکمی یعنی قصد امری که منافی نیت است نکند پنجم آنکه از راه متعارف
ما بین صفا و مروه رود نه از راه مسجد الحرام و غیر آن ششم آنکه سعی از هفت شوط کمتر یا بیشتر نباشد
هفتم موالات است یعنی هر هفت شوط از پی هم باشد بی فاصله بطریقیکه در طواف مذکور شد و بعضی
از مجتهدین بر آنند که موالات شرط نیست هشتم جمیع مسافت ما بین صفا و مروه را قطع کند و چیزی
میان نگذارد پس چون از صفا بمروه رسد چنان کند که سر انگشتان پا بزینه اول مروه برسد و چون
خواهد که از مروه بصفا رود پاشنه پا را بزینه اول مروه ملصق سازد پس بجانب صفا آید و این قاعده را
منظور دارد تا هفت شوط را بتمام رساند نهم آنکه اگر طواف بیرون نکرده باشد سعی بروند که تاخیر نکند بلکه بجا

و بعضی از مجتهدین تاخیر بروز دیگر جایز داشته اند دهم آنکه طواف سعی بعد از طواف و نماز آن کرده باشد
از طواف بفعل آورد سعی باطل خواهد بود و اما آن هشت امر که در سعی سنت است اول آنکه چون از
مسجد الحرام بجهت سعی بیرون رود باید از در صفا بیرون رود جای آن در الحال داخل مسجد است اما
دو ستون بجهت علامت آن گذاشته اند پس باید که از ما بین دو ستون بگذرند دوم طهارت از حدث
اکبر و اصغر سیم ازاله نجاست از بدن و رخت چهارم آنکه چون از مسجد الحرام بیرون آید ببالای صفا رود
و روی بکعبه ایستاده در مقابل رکنیکه حجر الاسود در او است و هفت نوبت الله اکبر بگوید و هفت نوبت
لا اله الا الله و سه نوبت لا اله الا الله وحده لا شریک له له الملک و له الحمد یحیی و یمیت و یمیت و یحیی
و هو حی لا یموت بیده الخیر و هو علی کل شیء قدیر و بعد از آن سه نوبت صلوات فرستند و سه نوبت
الله اکبر و الحمد لله علی ما هدانا و الحمد لله علی ما ابلانا و الحمد لله الحی القیوم و الحمد لله الحی الدائم و سه نوبت
بگوید اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا عبده و رسوله لا نعبد الا ایاه مخلصین له الدین و لو
کره المشرکون و سه نوبت بگوید اللهم انی اسئلک العفو و العافیة و الیقین فی الدنیا و الآخرة و سه نوبت
بگوید اللهم آتنا فی الدنیا حسنة و فی الآخرة حسنة و قنا عذاب النار بعد از آن صد نوبت الله اکبر
بگوید و لا اله الا الله صد نوبت و الحمد لله صد نوبت و بعد از آن بگوید لا اله الا الله وحده وحده
انجز وعده و نصر عبده و غلب الاحزاب وحده فله الملک و له الحمد یحیی و یمیت و هو حی لا یموت
اللهم بارک لی فی الموت و فیما بعد الموت اللهم انی اعوذ بک من ظلمة القبر و وحشته اللهم اظلنی فی عرشک
یوم لا ظل الا ظلک استودع الله الرحمن الرحیم الذی لا تضیع ودایعه دینی و نفسی و اهلی و مالی اللهم استعملنی
علی کتابک و سنة نبیک و توفنی علی ملة ابراهیم و اعذنی من مضلات الفتن پس سه مرتبه الله اکبر بگوید
و دو مرتبه دیگر دعای استودع الله تا آخر بخواند پس یک مرتبه الله اکبر و یک مرتبه دیگر این دعا را بخواند
اللهم اغفر لی کل ذنب اذنبته قط فان عدت فعد علی بالمغفرة و انک انت غنی عن عذابی و انا محتاج الی
رحمتک ارحمنی اللهم افعل بی ما انت اهله فانک ان تفعل بی ما انت اهله فانک ان تفعل بی ما انا اهله
تعذبنی و لن تظلمنی اصبحت اتقی عدلک و لا اخاف جورک یا من هو عدل لا یجور ارحمنی و اگر فرصت
خواندن کل این دعا و ذکرها نداشته باشد آنچه میسر باشد بخواند و چون فارغ شود از صفا بزیر
آید و شروع در سعی نماید و بدانکه بر بالای صفا رفتن و این دعا را خواندن مردان را سنت است و
زنان را سنت نیست پنجم از سنتها آنستکه در آخر شوط اول چون بمروه رسد بر بالای آن رود و رو به
خانه کعبه ایستد و ادعیه که در بالای صفا خوانده اینجا نیز بخواند ششم آنکه پیاده سعی کند مگر آنکه بو[illegible]
که بواسطه تعب نتواند بتوجه تمام مشغول دعا شود هفتم آنکه در اول هر شوط و آخر آن تند براه رود مگر
در ما بین مناره و کوچه عطاران که آنجا تند رفتن اولی است خواه پیاده باشد و خواه سواره و این تند
رفتن مردان را سنت است و زنان را سنت نیست هشتم در اثنای سعی این دعا بخواند اللهم اغفر
و ارحم و تجاوز عما تعلم انک انت الاعز الاجل الاکرم یا ذا المن و الفضل و الکرم و النعماء و الجود اغفر لی
ذنوبی انه لا یغفر الذنوب الا انت **مقصد چهارم** در بیان احکام تقصیر و احرام حج بدانکه بعد
از فارغ شدن از سعی باید که تقصیر کند یعنی از ناخن بگیرد خواه دست و خواه پا یا از موی یک جزئی از آن

کند اگرچه بعد در سعی هم باشد خواه بمقراض و خواه بکندن و خواه بنوره کشیدن و خواه تراشیدن اما
تراشیدن همهٔ سر جایز نیست و نیت چنین میکنم در عمرهٔ تمتع از برای آنکه واجب است قربة الی الله و مقارن
نیت بتقصیر مشغول شود و چون تقصیر بعمل آورد جمیع آنچه باحرام حرام شده بود حلال میشود و تقصیر
آخر افعال عمره است و سنت است که تقصیر در مروه واقع شود و مکروه است طواف خانه بعد از سعی و قبل
از تقصیر و واجب است که بعد تقصیر باحرام حج اشتغال نماید و جمیع آنچه در احرام عمره مذکور شد از مقدمات
و غیر آن در احرام حج معتبر است و میقات احرام شهر مکه است و نیت چنین کند که احرام حج تمتع بجا می‌آورم
از برای آنکه واجب است قربة الی الله و نیت را مقارن تلبیات سازد و سه امر در این احرام سنت است
اول آنکه در روز هشتم ذیحجه واقع شود دوم آنکه در مسجد الحرام باشد و افضل آنست که در زیر ناودان
خانه کعبه واقع شود سیم آنکه تلبیه را بلند بگوید در مکانی که احرام بسته اگر پیاده باشد و اگر سواره
باشد شتری که بر آن سوار است از جا که بعد احرام بستن بعرفات رود و از وقت پیشین تا وقت شام در عرفات
توقف نماید و چون شب شود به مشعر الحرام رود تا طلوع آفتاب توقف نماید بعد از آن بمنی رود و در آنجا
روز عید جمره‌ای را که جمرهٔ عقبه گویند بهفت سنگریزه بزند و بعد از آن قربانی کند و بعد از آن سر تراشد
و بمکه مراجعت نماید بجهت طواف زیارت و سعی و طواف نساء و بعد از آن بمنی عود نماید بجهت بودن آنجا
در شبهای تشریق و رمی جمرات ثلثه و این اعمال در چهار فصل مفصلاً مذکور میشود **فصل اول**
در بیان احکام وقوف عرفات بدانکه مراد از وقوف عرفات بودن در آن موضع شریف است از پیشین تا شام خواه
ایستاده باشد و خواه نشسته و خواه تکیه کرده و خواه پیاده و خواه سواره و پیش از داخل شدن در عرفات
هفت امر سنت است اول آنکه رفتن از مکه بجانب عرفات در روز هشتم ماه ذیحجه باشد نه قبل از آن و آن
روز را یوم ترویه گویند اما اگر بیمار شود یا از کثرت ازدحام مردم پیر و ضعیف ملاحظه نماید قبل از یوم ترویه بیک روز
یا دو روز یا سه روز از مکه بیرون رفتن … دوم آنکه متوجه عرفات شود باید دعا بخواند اللهم الیک
صمدت و ایاک اعتمدت و وجهک اردت اسئلک ان تبارک لی فی رحلتی و ان تقضی لی حاجتی و ان تجعلنی ممن تباهی به الیوم
من هو افضل منی سیم آنکه در راه عرفات چون بمنی رسد این دعا بخواند اللهم هذه منی وهی مما مننت به
علینا من المناسک فاسئلک ان تمن علی بما مننت به علی انبیائک فانما انا عبدک و فی قبضتک
چهارم آنکه ظهر و عصر و مغرب و عشا را در منی بگذارد پنجم آنکه در شب نهم ماه ذیحجه که شب عرفه است
در منی تا طلوع فجر توقف نماید ششم آنکه نماز صبح را نیز در منی بگذارد و افضل آنست که تا طلوع آفتاب
در منی توقف نماید بعد از آن از منی متوجه عرفات گردد هفتم آنکه خیمه خود را در نمره زند و نمره در بیرون عرفات
در مکانیکه بعرفات متصل است و آنکه آن را نمره گویند و واجب است که اول وقت پیشین نیت وقوف
عرفات کند باین طریق که وقوف در عرفات میکنم از این وقت تا شام در حج اسلام حج تمتع از برای آنکه واجب
است قربة الی الله و بر حکم نیت بماند تا وقت شام و بعد از دخول عرفات دوازده امر سنت است که در اثنای
وقوف بعمل آورد اول غسل کردن و نیت چنین کند که غسل وقوف عرفات میکنم از برای آنکه
سنت است قربة الی الله و باید که این غسل بعد از ظهر باشد دوم آنکه بر وضو بودن سیم ظهر و عصر
در اول وقت باهم جمع کردن بیک اذان و دو اقامه چهارم … ایستادن از وقت ظهر تا وقت شام … رو بقبله

از اول وقت تا آخر وقت ششم خاطر خود را به هیچ امری مشغول نساختن مگر توجه بدرگاه الهی هفتم
آنکه میان او و آسمان حایلی نباشد مثل خیمه و غیر آن هشتم گناهان خود را یک یک شمردن و استغفار کردن
نهم دعا کردن از برای برادران مؤمن و باید که کمتر از چهل نفر نباشد دهم آنکه صد نوبت الحمد لله و صد نوبت
لا اله الا الله و صد مرتبه الله اکبر و صد نوبت سبحان الله یازدهم آنکه صد نوبت قل هو الله احد بخواند
دوازدهم آنکه این دعا را بخواند اللهم انی عبدک فلا تجعلنی من اخیب وفدک وارحم مسیری الیک من الفج العمیق
اللهم رب المشاعر کلها فک رقبتی من النار واوسع علی من رزقک الحلال وادرأ عنی شر فسقة الجن والانس
وشر فسقة العرب والعجم اللهم لا تمکر بی ولا تخدعنی ولا تستدرجنی اللهم انی اسئلک بحولک وجودک
وکرمک ومنک وفضلک یا اسمع السامعین ویا ابصر الناظرین ویا اسرع الحاسبین ویا ارحم الراحمین
ان تصلی علی محمد وآل محمد بعد از آن حاجت خود را از خدا طلب نماید و بعد از آن رو بجانب آسمان کند و
بگوید اللهم حاجتی الیک التی ان اعطیتنیها لم یضرنی ما منعتنی وان منعتنیها لم ینفعنی ما اعطیتنی اسئلک
خلاص رقبتی من النار اللهم انی عبدک وملک یدک وناصیتی بیدک واجلی بعلمک اسئلک ان توفقنی
لما یرضیک عنی وان تسلم منی مناسکی التی اریتها ابراهیم خلیلک علیه السلام ودللت علیها نبیک محمدا صلی الله علیه و آله
اللهم اجعلنی ممن رضیت عمله واطلت عمره واحییته بعد الموت حیوة طیبة لا اله الا الله وحده لا شریک
له له الملک وله الحمد یحیی ویمیت وهو حی لا یموت بیده الخیر وهو علی کل شیء قدیر اللهم لک الحمد کالذی تقول
وخیرا مما نقول وفوق ما یقول القائلون اللهم انی اعوذ بک من الفقر ومن وسواس الصدر ومن شتات الامر
ومن عذاب القبر اللهم اجعل لی فی قلبی نورا وفی سمعی نورا وفی بصری نورا وفی لحمی ودمی نورا وفی عظامی وعروقی
ومقامی ومقعدی ومدخلی ومخرجی نورا واعظم لی نورا یا رب یوم القاک
انک علی کل شیء قدیر برحمتک یا ارحم الراحمین و بدانکه دعاهای روز عرفه که از حضرات ائمه معصومین
صلوات الله علیهم اجمعین نقل شده بسیار است و افضل این دعاها دو دعا است یکی دعای حضرت امام
حسین علیه السلام که مشهور است و دوم دعای امام زین العابدین علیه السلام که در صحیفهٔ کامله مذکور است
و چون هر یک از این دو دعا بسیار طویل بود در این مختصر مذکور نشد **فصل دوم** در احکام وقوف
مشعر الحرام چون وقت مغرب داخل شود پیش از نماز مغرب از عرفات متوجه مشعر الحرام شود و چون اراده
آمدن از عرفات کند این دعا بخواند اللهم لا تجعله آخر العهد من هذا الموقف وارزقنیه ابدا ما ابقیتنی واقلبنی
الیوم مفلحا منجحا مستجابا لی مرحوما مغفورا بافضل ما ینقلب به الیوم احد من وفدک علیک واعطنی
افضل ما اعطیت احدا منهم من الخیر والبرکة والرحمة والرضوان والمغفرة وبارک لی فیما ارجع الیه من اهل او
مال او قلیل او کثیر وبارک لهم فی برحمتک یا ارحم الراحمین و باید که در وقت رفتن بجانب مشعر در اثنای راه
در کمال خضوع و خشوع در اثنای راه رفتن باستغفار و طلب خلاصی از آتش دوزخ مشغول باشد و چون
بمشعر الحرام رسد واجب است که نیت کند باین طریق از این وقت تا طلوع آفتاب توقف میکنم در مشعر الحرام
در حج اسلام حج تمتع از برای آنکه واجب است قربة الی الله و سنت است که در آنجا چند امر بجا آورد اول آنکه
قبل از بار فرود آوردن نماز مغرب و عشا را بیک اذان و دو اقامه بجا آورد دوم آنکه نافله مغرب را بعد از عشا
بگذارد سیم آنکه آن شب را که شب عید قربان است احیا بدارد چهارم آنکه تا صبح بذکر و دعا و تلاوت قرآن مشغول باشد

وازجمله دعاها اینست که بخواند اللهم هذه جمع اللهم انی اسئلک ان تجمع لی فیها جوامع الخیر اللهم لا تؤیسنی من
الخیر الذی سئلتک ان تجمعه لی فی قلبی ثم اطلب الیک ان تعرفنی ما عرفت اولیائک فی منزلی هذا وان
تقینی جوامع الشر پنجم آنکه اول شب غسل کند و نیت چنین کند که غسل بودن در مشعر الحرام میکنم
از برای آنکه سنت است تقرب بخدا ششم آنکه تا طلوع آفتاب طاهر از حدث اکبر یا اصغر باشد هفتم آنکه
اگر حج اول باشد بر بالای کوهی که در مشعر الحرام واقع است برود و در آنجا ذکر الهی بجای آورد هشتم آنکه هفتاد
سنگریزه که بجهت رمی جمرات مقرر است از مشعر الحرام بردارد واجب است که از اول صبح در مشعر الحرام باشد
چون فجر طالع شود اولی آنست که نیت علیحده بجهت وقوف مشعر کند با شرایط که توقف میکنم در مشعر
الحرام در حج تمتع از این وقت تا طلوع آفتاب از برای آنکه واجب است تقرب بخدا و بحمد الهی و صلوات بر حضرت
رسالت پناه صلی الله علیه و آله و دعا کردن اشتغال نماید و از جمله دعاها اینست که بخواند اللهم رب المشعر
الحرام فک رقبتی من النار واوسع علی من رزقک الحلال وادرأ عنی شر فسقة العرب والعجم اللهم انت خیر
مطلوب الیه وخیر مدعو وخیر مسئول ولکل وافد جائزة فاجعل جائزتی فی موطنی هذا ان تقیلنی عثرتی
وتقبل معذرتی وان تجاوز عن خطیئتی ثم اجعل التقوی من الدنیا زادی نهم آنکه چون آفتاب برآید بجانب
منی رود و جایز است که زنان و مردان ضعیف را که ضرورتی داشته باشند آنکه قبل از طلوع فجر از مشعر الحرام بجانب
منی روند **فصل نهم** در بیان رفتن بجانب منی از مشعر الحرام و بیان افعال ثلثه مناسک منی که روز عید
قربان در منی واجب است که بعمل آورد چون از مشعر الحرام متوجه منی شود و در موضعی رسد که آنرا وادی محسر گویند
سنت است که در آن موضع بقدر صد گام تند رود و این دعا بخواند اللهم سلم عهدی واقبل توبتی واجب
دعوتی واخلفنی فیمن ترکت بعدی و چون بمنی برسد واجب است که افعال ثلثه مناسک منی را در روز عید
قربان بترتیب بجای آورد فعل اول رمی جمره عقبه است یعنی زدن میلی که آنرا جمره عقبه گویند بهفت سنگ
ریزه و در رمی جمره عقبه هشت امر واجب است و دوازده امر سنت اما هشت امر واجب اول نیت کردن با شرایط
که این میل را میزنم بهفت سنگریزه در حج اسلام حج تمتع از برای آنکه واجب است تقرب بخدا دوم نیت را
نیت را مقارن شروع در رمی کردن سیم استدامت حکمی یعنی مدام بر حکم نیت بودن تا آخر رمی چهارم
هفت سنگریزه یک یک انداختن پس اگر هر هفت را بیکدفعه اندازد یکی از آنها حساب است و باقی محسوب
نیست پنجم هر یک از هفت سنگریزه را بآن میل رسانیدن ششم مجموع هفت سنگریزه را از زمین
حرم برچیده باشد هفتم آنکه هر سنگریزه ها بکر باشد یعنی هیچ یک از آنها رمی نشده باشد هشتم آنکه
رمی بعد از طلوع آفتاب روز عید قربان باشد و اما آن دوازده امر سنت که در رمی جمره عقبه معتبر است
اول آنکه در وقت رمی با وضو باشد دویم آنکه پیاده باشد نه سواره سیم آنکه در وقت انداختن
سنگریزه این دعا بخواند اللهم هؤلاء حصیاتی فاحصهن لی وارفعهن فی عملی چهارم آنکه در وقت انداختن
هر یک از آن سنگریزه ها الله اکبر بگوید و این دعا بخواند اللهم ادحر عنی الشیطان اللهم تصدیقا بکتابک
وعلی سنة نبیک صلی الله علیه و آله اللهم اجعله حجا مبرورا وعملا مقبولا وسعیا مشکورا وذنبا مغفورا
پنجم آنکه در وقت رمی جمره عقبه رو بجمره کند و پشت بقبله ششم آنکه دوری او از جمره در وقت رمی ده ذرع تا
پانزده ذرع شرعی باشد هفتم آنکه آن سنگریزه را بر شکم انگشت ابهام گذارد و پشت ناخن انگشت شهادت

بیندازد هشتم آنکه آن سنگریزه ها برچیده باشد نه آنکه سنگ را بشکند و سنگریزه ها از آن رمی کند نهم
آنکه سنگریزه ها را از مشعر الحرام برچیده باشد دهم آنکه سنگریزه ها ابلق بوده باشد یازدهم آنکه هر یکی از سنگ
ریزه ها بقدر سر انگشت بالا باشد دوازدهم آنکه رنگ هر یک مخالف رنگ دیگری باشد فعل دوم
از افعال ثلثه مناسک منی که روز عید قربان بجا آورده میشود واجب است قربانی کردن و در آن ده امر
واجب است و شش امر سنت اما ده امر واجب اول آنکه قربانی گوسفند یا بز یا شتر باشد و اگر غیر اینها
مثل اسب یا آهو قربانی کند صحیح نیست دوم آنکه قربانی گوسفند باشد کمتر از هفت ماهه نباشد و اگر
بز یا گاو باشد یکسال تمام کرده باشد و در سال دوم داخل شده باشد و اگر شتر باشد پنج سال تمام
کرده و در سال ششم داخل شده باشد سیم آنکه بیمار نباشد و کور نداشته باشد و لاغر و لنگ و خصی و گوش
بریده نباشد و شاخ شکسته نباشد چهارم کل آن از یک شخص باشد پس جایز نیست که یکی دو نفر با شریک
باشند پنجم در وقت کشتن قربانی نیت چنین کند که این قربانی را میکنم در حج اسلام حج تمتع از برای آنکه واجب
است تقرب بخدا ششم آنکه نیت را مقارن اول ذبح سازد اگر قربانی غیر شتر باشد و مقارن نحر اول
نحرها اگر قربانی شتر باشد و نحر آنست که کاردی یا حربه در گودی که میانه سینه و گردن و سینه شتر واقع است
بزند هفتم استدامت حکمی نیت تا آخر ذبح و تا آخر نحر هشتم آنکه خود مباشر کشتن قربانی گردد و یا کسی را نایب
خود سازد و نیت چنین کند که این قربانی را میکنم به نیابت فلان در حج اسلام حج تمتع از برای آنکه واجب
است تقرب بخدا و اولی آنست که هر دو نیت کنند نهم قربانی کردن در روز عید واقع شود و اگر متعذر باشد
در ایام تشریق جایز است دهم آنکه بعضی از آن را تصدق نکند و بعضی را خود بخورد و بعضی را هدیه کند
و اما آن شش امر سنت است اول آنکه اگر قربانی گوسفند باشد باید که نر باشد و اگر شتر یا گاو
باشد باید که ماده باشد دوم آنکه قربانی چاق باشد سیم آنکه در قربانی لاغری نباشد چهارم آنکه در
عرفات حاضر کرده باشد پنجم آنکه اگر قربانی شتر باشد دست چپ او را ما بین زانو و پا ببندد ششم آنکه اگر
مستقبل در کشتن قربانی نایب خود سازد دست خود را در وقت کشتن بر دست او گذارد ششم آنکه در وقتیکه
خواهد قربانی کند این دعا بخواند وجهت وجهی للذی فطر السموات والارض حنیفا مسلما وما انا من المشرکین ان
صلوتی ونسکی ومحیای ومماتی لله رب العالمین لا شریک له وبذلک امرت وانا من المسلمین اللهم منک ولک
بسم الله وبالله والله اکبر اللهم تقبل منی و مقارن آن بکشتن مشغول شود فعل سیم از افعال ثلثه مناسک
منی که روز عید قربان بفعل آورده شود آن واجب است که بعد از قربانی کردن از موی خود چیزی ازاله کند خواه
تراشیدن و خواه چیدن و زن را تراشیدن جایز نیست و در ازاله کردن مو سه امر واجب است و هفت امر
سنت اول نیت کردن با شرایط که از موی یکچیزی ازاله میکنم در حج اسلام حج تمتع از برای آنکه واجب است
تقرب بخدا دوم مقارن داشتن نیت است بازاله کردن سیم استدامت حکمی و اما آن هفت امر سنت اول
آنکه در وقت ازاله کردن موی رو بقبله باشد دوم آنکه بگوید بسم الله الرحمن الرحیم اللهم اعطنی بکل شعرة
نورا یوم القیمة سیم آنکه در تراشیدن سر شروع بجانب راست کند چهارم آنکه کل سر را بتراشد پنجم آنکه
اگر بر سر موی نداشته باشد تیغ را بر سر بکشد ششم آنکه موی را در منی دفن کند هفتم آنکه بعد از موی ازاله
کردن ناخن بچیند و سبیل بگیرد و بعد از فارغ شدن از افعال ثلثه مناسک منی حلال میشود بر او جمیع آنچه

باحرام حرام شده باشد مگر زن و بوی خوش **فصل چهارم** در بیان باقی افعال حج چون مناسک منی را
بجا آورد واجب است که بمکه مراجعت نماید بجهت بجا آوردن پنج امر از طواف حج و دو رکعت نماز و سعی
مابین صفا و مروه و طواف نساء و دو رکعت نماز آن، و چون سه امر اوّل را بفعل آورد بوی خوش را حلال
میشود و تا آنکه بفعل نیاورد حلال نمیشود که طواف نساء را با دو رکعت نماز آن بجای آورد و واجب است که این پنج امر را
بترتیبی که مذکور شد بفعل آورد و جمیع آنچه در طواف عمره و سعی آن مذکور شد از امور واجبه و سنتی در اینجا
طواف عمره و سعی معتبر است و فرق همین در نیت است پس طواف حج نیت چنین کند که طواف حج اسلام حج
تمتع میکنم از برای آنکه واجب است قربة الی الله و در طواف نساء نیت چنین کند که طواف نساء میکنم در حج
اسلام حج تمتع از برای آنکه واجب است قربة الی الله و نیت نماز آنها و طواف و نیت سعی مابین صفا و
مروه را بهمین طریق کند و چون از این پنج امر فارغ شود واجب است که برگردد بمنی بجهت چهار امر اوّل در منی بودن شب
ایام تشریق بودن و آن یازدهم و دوازدهم و سیزدهم ماه ذیحجه است و جایز است که شخص اگر در احرام عمره و حج
شکار و مباشرت با زن نکرده آنکه شب سیزدهم در منی نماند و آنکه وقت ظهر دوازدهم از منی بیرون رود مگر آنکه
در وقت مغرب شب سیزدهم در منی باشد که در اینصورت بودن آنشب در منی واجب است و بیرون رفتن
جایز نیست و در هر یکی از این سه شب تا صباح ماندن در منی لازم نیست بلکه آنقدر توقف کند که نصف
شب بگذرد و بعد از آن بیرون رود میتواند و جایز است بجای آنشب در منی ماندن در مکه بماند بشرط آنکه
تا صبح بعبادت مشغول شود دوّم رمی کردن جمره اولی است در هر یکی از روزهای تشریق هفت سنگریزه سیّم
رمی جمره وسطی چهارم رمی جمره عقبه در این سه روز بهمان طریق واجب است این ترتیب را مرعی داشتن و وقت رمی از طلوع آفتاب
است تا وقت شام و اگر شخصی را عذری باشد جایز است که شب رمی کند و بدانکه آداب و سنتهای این رمی قبل از این
مذکور شد و الا فرقی نیست الا در دو امر اوّل آنکه هر یکی از جمره اولی و وسطی را در وقت رمی بدست راست بگیرد
دوّم آنکه بعد از رمی هر یک از این دو جمره اندکی نزدیک تا بایستد و بحمد و دعا و صلوات اشتغال نماید اما
بعد از رمی جمره عقبه ایستادن نزد آن سنت نیست و بدانکه این رمی آخر افعال واجبه حج است و جایز
است که از منی بوطن خود رود بی آنکه بمکه معاودت نماید اما معاودت بمکه بجهت وداع خانه کعبه
سنت است پس چون خواهد که بمکه معاودت کند سنت است که در مسجد خیف شش رکعت نماز
بگذارد هر دو رکعت بیک سلام و بعد از آن متوجه مکه شود و آداب دخول مکه و مسجد الحرام از غسل
و غیر آن بطریقی که قبل از این مذکور شد و بدانکه داخل شدن در خانه کعبه سنت است و واجب
نیست و نه امر در آن سنت است اوّل غسل کردن دوّم حلقه در را در وقت دخول بگیرد سیّم آنکه
کمال خضوع و خشوع در وقت داخل شدن بجا آورد چهارم آنکه در وقت داخل شدن بگوید اللهم
انک قلت ومن دخله کان امنا فامنی من عذابک عذاب النار پنجم آنکه بر سنگ سرخی که مابین دو
ستون خانه کعبه فرش است دو رکعت نماز بگذارد در رکعت اوّل بعد از فاتحه حم سجده بخواند و در
رکعت دوّم بعد از فاتحه از آیات قرآن بعدد آیات حم سجده بخواند و آن پنجاه و چهار آیه است ششم آنکه
در هر کنجی از چهار کنج خانه کعبه دو رکعت نماز بگذارد و بعد ایستد و دعا بخواند اللهم من تهیّأ و تعبّأ و اعدّ و استعدّ
لوفادة الی مخلوق رجاء رفده و جوائزه و نوافله و فواضله فالیک کان یا سیّدی تهیئتی و تعبئتی و اعدادی

واستعدادی رجاء رفدک ونوافلک وجوائزک فلا تخیب الیوم رجائی یا من لا یخیب سائله ولا ینقص نائله فانی
لم آتک الیوم بعمل صالح قدمته ولا شفاعة مخلوق رجوته ولکن اتیتک مقرا بالذنوب والاساءة علی نفسی فانه
لا حجة لی ولا عذر فاسئلک یا من هو کذلک ان تصلی علی محمد وآل محمد وان تعطینی مسئلتی وتقیلنی
عثرتی وتقلبنی برغبتی ولا تردنی مجبوها ممنوعا ولا خائبا یا عظیم یا عظیم یا عظیم ارجوک للعظیم اسئلک
ان تغفر لی الذنب العظیم لا اله الا انت هفتم آنکه در درون خانه کعبه سر بسجود بنهد و بسجده دعا بخواند
اللهم لا یرد غضبک الا حلمک ولا ینجی منک الا التضرع الیک هب لی یا الهی من لدنک فرجا بالقدرة
التی بها تحیی اموات العباد وبها تنشر میت البلاد ولا تهلکنی یا الهی غما حتی تستجیب لی دعائی وتعرفنی
الاجابة فی دعائی اللهم ارزقنی العافیة الی منتهی اجلی ولا تشمت بی عدوی ولا تمکنه من عنقی من ذا الذی
یرفعنی ان وضعتنی ومن ذا الذی یضعنی ان رفعتنی وان اهلکتنی فمن ذا الذی یعرض لک فی عبدک او یسئلک
عن امره وقد علمت یا الهی انه لیس فی حکمک ظلم ولا فی نقمتک عجلة وانما یعجل من یخاف الفوت وانما
یحتاج الی الظلم الضعیف وقد تعالیت یا الهی عن ذلک علوا کبیرا فلا تجعلنی للبلاء غرضا ولا لنقمتک
نصبا ومهلنی ونفسنی واقلنی عثرتی ولا تبتلینی ببلاء علی اثر بلاء فقد تری ضعفی وقلة حیلتی وتضرعی
الیک ووحشتی من الناس وانسی بک یا کریم اعوذ بک فاعذنی واستجیر بک فاجرنی واستعین بک
علی الضراء فاعنی واستنصرک فانصرنی واتوکل علیک فاکفنی واؤمن بک فآمنی واستهدیک فاهدنی
واسترحمک فارحمنی واستغفرک مما تعلم فاغفر لی واسترزقک من فضلک الواسع فارزقنی ولا حول ولا
قوة الا بالله هشتم آنکه در وقت بیرون آمدن از خانه کعبه حلقه در خانه را بگیرد و بگوید الله اکبر الله اکبر الله اکبر اللهم
لا تجهد بلائی ولا تشمت بی اعدائی فانک انت الضار النافع نهم آنکه چون از خانه بیرون آید دو رکعت نماز بگذارد
در نزدیکی کعبه بجانبی که در خانه کعبه بر دست چپ او باشد **خاتمه** در بیان آداب وداع خانه کعبه و آن ده
امر است اوّل آنکه هفت شوط طواف وداع را بجای آورد و نیت چنین کند که طواف وداع خانه کعبه میکنم سنت
قربة الی الله دوّم آنکه در هر شوط استلام حجر اسود و رکن یمانی کند و اگر در هر شوط نتواند شوط اوّل و دوّم
استلام نماید سیّم آنکه بعد از فارغ شدن از طواف التزام مستجار کند بطریقی که در طواف عمره مذکور شد
چهارم آنکه نزدیک حجر اسود آید و شکم خود را بکعبه بچسباند و دست چپ خود را بر حجر اسود گذارد و دست راست
از جانب در خانه کعبه بچسباند و بگوید الحمد لله وصلی الله علی سیدنا ونبینا محمد وآله اللهم صل علی محمد
عبدک ورسولک وامینک وحبیبک ونجیبک وخیرتک من خلقک اللهم کما بلغ رسالتک وجاهد فی
سبیلک وصدع بامرک واوذی فی جنبک حتی اتاه الیقین اللهم اقلبنی مفلحا منجحا مستجابا لی بافضل ما یرجع به احد
من وفدک من المغفرة والبرکة والرضوان والعافیة مما یسعنی ان اطلب ان تعطینی مثل الذی اعطیته
افضل من عندک تزیدنی علیه اللهم ان امتّنی فاغفر لی وان احییتنی فارزقنیه من قابل اللهم لا تجعله
آخر العهد من زیارة بیتک اللهم انی عبدک وابن عبدک وابن امتک حملتنی علی دوابک وسیرتنی
فی بلادک حتی ادخلتنی حرمک وامنک وقد کان من حسن ظنی بک ان تغفر لی ذنوبی فان کنت غفرت لی
قبل ان تنائی عن بیتک ولا مستبدل بک ولا به اللهم احفظنی من بین یدی ومن خلفی وعن یمینی وعن
شمالی حتی تبلغنی اهلی فاذا بلغتنی اهلی فاکفنی مؤنة عبادک وعیالی فانک ولی ذلک من خلقک ومنی

انکه بعد از دعا خواندن بجانب چاه زمزم اید و قدری از اب بنوشد و بعد از ان متوجه بیرون رفتن از
مسجد الحرام شود ششم انکه در اثنای بیرون امدن بگوید ایبون تائبون عابدون لربنا حامدون الی ربنا
راغبون الی الله راجعون ان شاء الله تعالی هفتم انکه نزد مسجد الحرام سجده طویل با کمال خضوع و خشوع بجا
اورد هشتم انکه به زمین مسجد الحرام ایستد و بگوید اللهم انی انقلب علی لا اله الا الله نهم انکه یک
درهم شرعی خرما بخرد و تصدق کند دهم انکه قصد او همیشه این باشد که بار دیگر بحج اید **مطلب
ششم** در بیان احکام حج قران و حج افراد که قبل از این مذکور شده بود که حج قران و حج افراد بر
شخصی واجب است که از اهل مکه معظمه باشد یا انکه دوری او از مکه کمتر از شانزده فرسخ باشد
و نیز مذکور شد که حجی که بر او واجب میشود حج تمتع است و افعال حج تمتع را بالتفصیل مذکور ساختیم و افعال
حج قران و حج افراد مثل افعال حج تمتع است ولکن عمره حج تمتع قبل از حج است و طواف نساء ندارد و عمره
حج قران و حج افراد بعد از حج است و طواف نساء دارد و افعال این دو نوع مثل یکدیگر است لکن در حج
قران مخیر است مثلا انکه نیت احرام را مقارن تلبیات یا مقارن اشعار یا مقارن تقلید سازد و معنی
اشعار و تقلید مذکور خواهد شد و احرام هر یک از حج قران و حج افراد واجب است که از میقات باشد یا از
مسکن خود هرگاه مسکن او بمکه نزدیکتر باشد از میقات یا از مکه هرگاه مسکن او مکه باشد و بلد او افعال
طریق افعال حج تمتع است پس چون احرام ببندد متوجه عرفات گردد و بعد از وقوف عرفات متوجه مشعر
الحرام شود و بعد از وقوف مشعر الحرام بمنی رود و رمی جمرات و قربانی و تقصیر بجا اورد و بمکه باز گردد و طواف
و دو رکعت نماز ان را بجا اورد و سعی ما بین صفا و مروه و طواف نساء و دو رکعت نماز ان را بطریقیکه
قبل از این مذکور شد عمل اورد و چون از این افعال فارغ شود عمره مفرده را بجا اورد یا بطریقیکه یکی
از میقاتها یا از نزدیکترین موضعی بحرم احرام عمره مفرده بر بندد و طواف عمره و دو رکعت ان و سعی میان صفا
و مروه و تقصیر و طواف نساء و دو رکعت ان بجا اورد و مراد از اشعار انستکه جانب راست کوهان شتری را
که بجهت قربانی همراه برد که بمنی قربان کند زخم زند و اطراف را بخون ان زخم الوده کند و مراد از تقلید انستکه
گردن قربانیکه همراه برد نعلین بیاویزد که بدان نعلین نماز کرده باشد **مطلب هفتم** در بیان
احکام حج نیابت و در ان دو فصل است **فصل اول** در بیان نایب گرفتن از جهت میت
و حی بدانکه چون شخصی فوت شود و ترکه واگذارد و حج اسلام بر او واجب شده باشد و در ذمه او
مستقر گشته باشد واجب است که شخصی را باجاره گیرند که بنیابت او حج بجا اورد اگر وقت باشد
و الا سال دیگر خواه میت وصیت کرده باشد و خواه نکرده باشد اما قبل از انکه حج در ذمه او
مستقر گردد فوت شود نایب گرفتن واجب نیست و حج در ذمه میت وقتی مستقر
شود که شخصی با وجود استطاعت رفتن بحج را تاخیر کند تا انقدر وقت بگذرد که گنجایش حج بجا اوردن
داشته باشد پس اگر بعد از استطاعت و قبل از گذشتن مدت مذکور فوت شود حج ساقط است و
نایب گرفتن لازم نیست و اجرت حج مقدم است بر میراث و حکم ان حکم قرض دارد پس هرگاه میت مشغول
الذمه باشد بحج و قرض نیز داشته باشد واجب است که اول اجرت حج و قرض از متروکات او را
بیرون کنند و انچه بعد از ان بماند بوارث میرسد و اگر چیزی نماند از متروکات او چیزی بوارث نمی

رسد و همچنین اگر همه متروکات او مساوی اجرت المثل حج باشد کل متروکات او را باجرت
حج باید داد و وارث از متروکات او محروم میشود و هرگاه شخصی تبرع نماید و بلااجرت بنیابت میت
حج بجا اورد در اینصورت حج از ذمه میت ساقط میشود و لازم نیست که نایب بگیرند و هم
چنین اگر شخصی به تبرع از مال خود شخصی را باجاره بگیرد که بنیابت میت حج کند و بدانکه میانه
مجتهدین خلافست در انکه نایب از کجا متوجه شود و بعضی برانند که توجه از میقات کافیست
و بعضی برانند که اگر متروکات میت وفا کند از محل فوت متوجه شود و اگر بان وفا نکند از میقات و
قول بصواب نزدیکتر است و ظاهر قول دویم ابن بابویه میگردد و اگر حج در ذمه شخصی مستقر شده
باشد اما بواسطه مانعی که بعد از استقرار بهم رسد مثل بیماری یا خوف از دشمن نتواند
بحج رفتن واجب است که شخصی را باجاره بگیرد که بنیابت او حج کند و هرگاه امید ان نداشته باشد
که مانع برطرف شود والا بر او واجب است که خود حج کند و اگر بعد از انکه نایب بنیابت او حج گذارده باشد
و مانع او برطرف شود بر او واجب است که خود حج کند و حجی که نایب او کرده کافی نیست اما اگر بعد از انکه حج
گذاردن بر او واجب شده و قبل از انکه در ذمه او مستقر شود او را مانعی از رفتن بحج پیش اید در اینصورت
در وجوب نایب گرفتن میانه مجتهدین خلافست بعضی برانند که از این شخص حج ساقط است مادام
که مانع باقی باشد نایب گرفتن واجب نیست خواه امید برطرف شدن مانع داشته باشد و خواه
نداشته باشد و اقرب بقول اولست **فصل دویم** در بیان شروطیکه در نایب حج معتبر است و ان
شش امر است اول انکه نایب بالغ باشد و بعضی از مجتهدین نیابت غیر بالغ را جایز دانسته اند
بشرط انکه ممیز و دانسته باشد و ممکن و اعتماد باشد دویم انکه عادل باشد پس حرام است که غیر عادل را
نایب حج سازند اما اگر غیر عادل را نایب کرده باشند و دانند که فعل حج را بجا اورده در اینصورت
حج او کافی است و احتیاج بنایب عادل گرفتن نیست و بعضی از مجتهدین برانند که هرگاه ظن غالب باشد
که نایب افعال حج را بجا اورد نایب کردن او جایز است سیم انکه در ذمه نایب حج واجب نباشد
چهارم انکه افعال حج را بالتمام داند یا شخصی عادل با او باشد که در وقت بجا اوردن هر فعلی را از او
تعلیم گیرد پنجم انکه در نیت قصد کند که این افعال را بنیابت فلان بجا می اورم ششم انکه شخصی که
نایب میت و حج میگذارد باید که شیعه اثنی عشری باشد پس نایب مخالف مذهب شدن جایز
نیست مگر انکه پدر یا جد پدری او باشد که در اینصورت نیابت کردن او جایز است با وجود انکه
مخالف مذهب باشد و بعضی از مجتهدین این صورت را نیز جایز ندانسته اند و جایز است که زن
نایب مرد شود و بر عکس و همچنین جایز است که غلام یا کنیز که عادل باشند بحضرت اقای خود نایب
شوند و اگر نایب در اثنای راه فوت شود پس اگر فوت او قبل از احرام و داخل شدن حرم واقع شود
نایب دیگر باید گرفت که از انجا که او فوت شده روانه حج شود و در صورتی که او را از وجه اجاره موازی
که قطع کرده میرسد و بقیه تتمه بورثه صاحبان میرسد و اگر فوت او بعد از احرام و داخل شدن
حرم باشد و از باقی افعال چیزی بجا نیاورده باشد انچه بفعل اورده کافی است و احتیاج بنایب گرفتن
دیگر نیست اما میانه مجتهدین خلاف است بعضی برانند که در این صورت کل مبلغی که وجه اجاره [illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علی خاتم النبیین محمد المصطفی وخیر الوصیین امیر المؤمنین علی المرتضی و الها الائمه النجباء علیهم الصلوة من العلی الاعلی **اما بعد** چون همگی همت عالی نهمت سند کان همایون اشرف ارفع اقدس اعلی کلب آستان خیر البشر مروج مذهب حق ائمه اثنی عشر شاه عباس الحسینی الموسوی الصفوی بهادر خان خلد الله ملکه و سلطانه وافاض علی العالمین بره واحسانه بر احیاء معالم شریعت سید المرسلین واعلاء اعلام مذهب حق ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین مقصور و محصور است و اراده خاطر ملکوت ناظر معطوف بآنکه شیعیان و محبان حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام عالم بمذهب حق آنحضرت باشند لهذا استاد بنده اعنی حضرت خاتم المجتهدین وخلاصة المتقدمین و زبدة المتاخرین بهاء الملة و الدین والشریعة والحقیقة والدین محمد العاملی رحمه الله را مامور ساخته بودند بتصنیف کردن کتابی که مشتمل باشد مسائل وضو و غسل و تیمم و نماز و زکوة و حج و جهاد و زیارت حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه واله و حضرات ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین وایام مولود ایشان و مسائل ضروری که بیشتر اوقات بان احتیاج واقع میشود چون بیع و توابع ان و نکاح و طلاق و غیر ان و حضرت خاتم المجتهدین امتثالا للامر الاعلی الاشرف شروع در تالیف کتاب نموده انرا موسوم بجامع عباسی ساخت مشتمل بر بیست باب و چون بعد از اتمام پنج باب این در دوازدهم ماه شوال سنه هزار و سی و یک هجری بجوار رحمت ایزدی پیوست در ثانی الحال امر اشرف اعلی عز صدور یافت که پانزده باب تتمه ان کتاب سمت اتمام و صورت اختتام پذیرد و داعی دولت قاهره نظام بن حسین ساوجی امتثالا للامر الاشرف المطاع لازال نافذا فی الاقطار والارباع شروع در اتمام ان نموده والله الموفق للاتمام والمیسر للاختتام که منظور نظر کیمیا اثر نواب همایون ارفع اقدس گردد **باب ششم** از کتاب جامع عباسی در وقف کردن و تصدق نمودن و قرض دادن و بنده ازاد کردن و با کفار جهاد کردن **باب هفتم** در زیارت حضرت رسالت پناه صلی الله علیه واله و حضرت امیر المؤمنین و باقی ائمه معصومین علیهم السلام و ایام مولود و وفات ایشان **باب هشتم** در بیان نذر و عهد نمودن

وسوگند خوردن و کفاره دادن **باب نهم** در بیع کردن و رهن نمودن و شفعه کردن و توابع ان **باب دهم** در بیان اجاره دادن و عاریت نمودن و احکام غصب و توابع ان **باب یازدهم** در نکاح کردن بدوام و متعه و تحلیل و ملک ان **باب دوازدهم** در طلاق و خلع و عده داشتن زنان **باب سیزدهم** در شکار کردن و شروط ان **باب چهاردهم** در ذبح حیوانات و حلال و حرام **باب پانزدهم** در اداب طعام خوردن و اب نوشیدن و رخت پوشیدن **باب شانزدهم** در قضا پرسیدن و شروط ان **باب هفدهم** در اقرار کردن و وصیت نمودن **باب هیجدهم** در قسمت کردن ترکه **باب نوزدهم** در حدودی که در شرع مقرر است بجهة دزدی و زنا و لواطه و سحق و غیر ان **باب بیستم** در بیان خونبهای ادمی و خونبهای قطع اعضای او و خونبهای زخمیکه برادمی زنند و خونبهای سگ شکاری و سگ گله و سگیکه خانه و باغ و زراعت نگاه دارد

باب ششم از کتاب جامع عباسی

در وقف کردن و تصدق نمودن و قرض دادن و بنده ازاد کردن و جهاد با کفار کردن و در ان چهار مطلب است **مطلب اول** در بیان وقف کردن و توابع ان و در ان سه فصل است **فصل اول** در شروط وقف بدانکه شروط وقف شانزده است اول اهلیت واقف پس وقف غیر بالغ و دیوانه که تمام وقت دیوانه باشد صحیح نیست و کسیکه گاهی دیوانه باشد و گاهی نباشد در وقت غیر دیوانگی وقف صحیح است و در وقف طفلیکه ده سال داشته باشد میانه مجتهدین خلافست اصح عدم صحت است و دیگر با جماعتیکه گفته اند وقف او صحیح است مستند شده اند بحدیثیکه واقع شده در جواز صدقه او و حمل کرده اند تصدق را بر وقف چه وقف نیز صدقه جاریه است و همچنین وقف مست و بیهوش و قرضدار یکه حاکم شرع او را از مالش منع کرده صحیح نیست و همچنین وقف غلام نیز صحیح نیست دوم قصد نیت واقف پس وقف غافل و کسیکه در خواب باشد یا مست یا بیهوش باشد صحیح نیست و اگر بعد از وقف کردن و بقبض دادن دعوی نماید که وقف بی نیت واقع شده ان دعوی مسموع نیست و خلافست میان مجتهدین که ایا قربت در وقف شرطست یا نه اقرب انستکه شرط نیست پس وقف کافر صحیح نیست سیم ملکیت واقف پس اگر ملک دیگری را وقف کند صحیح نیست و اگر چه مالکش بعد از وقف اجازت دهد چهارم ایجاب چون وقفت و انچه با فرینه دلالت بر وقف کند پنجم قبول مقارن ایجاب از بطن اول در وقف اولادی و در بطون دیگر قبول شرط نیست هرگاه وقف بر کسی باشد که در او قبول ممکن باشد و اگر وقف بر طفلی باشد قبول ولی او بامر او غبطه کافیست و در وقف بر فقراء قبول شرط نیست چه در اینصورت قبول ممکن نیست و همچنین اگر وقف بر مصالح مسلمانان باشد چون وقف بر مساجد و مشاهد و بعضی از مجتهدین بر ان رفته اند که در اینصورت قبول حاکم شرع لازمست ششم معلق نساختن وقف بشرطی یا صفتی غیر واقع پس اگر چیزی را وقف کند و از ابر شرط یا صفت واضح که عالم بوقوع ان باشد معلق سازد صحیح است مثل انکه گوید این را وقف کردم اکر امروز جمعه باشد هفتم دوام وقف است پس اگر مقارن مدتی سازد ان وقف نخواهد بود بلکه از ان حبس میگویند و ان بانقضای مدت باطل میشود و همچنین است اگر شرط کرده باشد که هر وقت که خواهد رجوع کند و اگر وقف کند بر کسیکه اغلب ان باشد که منقرض شود بعد از انقراض او میان

مفصلی باید که جایز است منافی با وضع حاشیه است مدظله

کافر بجهة منکر صانع نیست غفلت به نیت از او منافی ندارد صدر

مدی اگرچه بی انتفاء لقرب ما هی مجرد عاریت لجانب ... نموده و تا یابه ... نقل نماید مدظله

فرما بر بعضی از مجتهدین خالی از قوه نیست صدر

شرطیت قربت محل اشکال است و احوط قصد قربت کافر است تم ... مدظله

اینقول لی ... علم ... دام ظله

با این شرط باطل است معتبر هم نخواهد بود تم ... مدظله

نفعها خلافست بعضی گفته اند که راجع بواقف میشود در حالت حیات او و منتقل بوارث او میگردد بعد
از وفات او و بعضی برآنند که بورثهٔ موقوف علیه راجع میشود و بعضی گفته اند که در ابواب البر صرف باید
کرد و اصح قول اولست و اگر در اول منقطع باشد هیچ وقف بر معدوم انگاه بر موجود اقوی آنستکه
باطلست و اگر در وسط منقطع شود چون وقف بر زید انگاه بر غلام شخصی انگاه بر فقراء در اینجا دو
احتمال است یکی صحت طرفین و بطلان وسط و عود حاصل آن بواقف و وارث او و اگر در هر دو طرف منقطع
باشد مثل اول اقوی بطلانست هشتم قبض موقوف علیه در بطن اول از وقف اولادی چه در بطون
دیگر قبض شرط نیست و قبض ولی طفل یا حاکم شرع در صغیر کافیست پس بنابراین شرط اگر واقف پیش
از قبض بمیرد وقف او باطلست و در قبض فوریت شرط نیست پس هر گاه قبض کند صحیح است و در قبض
اذن واقف شرطست و هر گاه واقف تولیت آن چیز را که وقف بر فقراء کرده جهة خویش شرط کرده باشد
و در مدت حیات قبض فقراء شرط نیست بلکه قبض او کافیست نهم آنکه از نفس خود بیرون کند پس اگر
بر خود وقف کند صحیح نیست و اگر بر خود وقف کند بعد از آن بر فقراء مجتهدین را در این دو قول
است اصح آنستکه باطلست و اگر وقف بر خود و فقراء کند در آن دو احتمالست یکی آنکه نصفش صحیح
باشد و نصف باطل دوم آنکه تمام باطل شود و اگر شرط کند که قرضهای خود را از وقف بدهد یا نفقهٔ
او در مدت حیات از وقف باشد باطل است و اگر شرط کند که نفقهٔ اهل و عیال از وقف باشد صحیح
زیرا که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و فاطمه زهرا علیها السلام این شرط کرده اند پس در این
صورت اگر ایشان اکتفا بوقف کنند و واجب النفقه باشند نفقهٔ ایشان از او ساقط میشود یا نه میانهٔ
مجتهدین در این خلافست و همچنین در نفقهٔ زوجه خلافست دهم آنکه آنچه واقف وقف کرده عینی
باشد و از آن منتفع شوند پس در اینصورت وقف صحیح نیست و همچنین صحیح نیست وقف هر چه خورند از
ماکولات زیرا که اصل آن باقی نمیماند و خلافست میان مجتهدین که وقف درهم و دینار جایز است یا نه
بعضی از مجتهدین نقل اجماع کرده اند که وقف آنها جایز نیست و اصح آنستکه جایز است زیرا که بجهة
زینت نفع از آنها میتوان گرفت یازدهم آنکه صحیح باشد که آن را مالک شوند پس اگر شراب یا خوک
را وقف کنند صحیح نیست دوازدهم آنکه بیان مصرف کند پس اگر بیان مصرف نکند صحیح نیست سیزدهم
آنکه موقوف علیه موجود باشد در ابتدای وقف پس اگر بر معدوم وقف کند صحیح نیست و اگر چه طفل در
شکم باشد و اگر بر موجود وقف کند و بعد از آن بر معدوم وقف باطل است یا نه در این مسئله مجتهدین را
دو قولست اصح آنستکه باطلست چهاردهم آنکه موقوف علیه را صحیح باشد مالک شدن چیزی پس وقف بر
جن و ملک و دواب و بنده اگرچه مدبر و مکاتب مشروط باشد صحیح نیست و بر جمادات وقف صحیح نیست و اگر
وقف بر مساجد و منبرها و پلها کنند صحیح است زیرا که فی الحقیقه راجع بمسلمانان میشود پانزدهم آنکه موقوف
علیه مشخص باشد پس اگر بر یکی از دو شخص وقف کنند یا بر یکی از دو مسجد صحیح نیست شانزدهم آنکه
وقف کردن بر موقوف علیه جایز باشد پس اگر وقف کند بر زناکنندگان و قطاع الطریق باطل است و اگر
مسلمان وقف کند چیزی را بر نوشتن توریه و انجیل و کتب انبیاء سابق که الحال دین ایشان منسوخ است
یا وقف بر عبادتخانهٔ یهود و نصاری و وقف کردن بر یهود و ذمی جایز است بعضی از مجتهدین در

> مشکل است منه
>
> مطلقا معلوم نیست منه
>
> حکم ببطلان وقف در شکم خالی از اشکال نیست منه

مقام اشکال کرده اند که چرا بر یهود وقف جایز است و بر عبادتخانه ایشان جایز نیست و جواب این اشکال
چنین گفته اند که وقف بر عبادتخانه ایشان معصیت محض است بخلاف وقف بر یهود چه از این حیثیت
که ایشان خلوق الله تعالی اند جایز است و احتمال دارد از ایشان فرزندان مسلمان در وجود آیند اما وقف کردن
یهود بر اینها جایز است و بعضی از مجتهدین وقف کردن آتش پرستان را بر آتشکده باطل میدانند و هر گاه
شروط وقف متحقق شود موقوف علیه مالک میشود منافعی را که بعد از وقف کردن حاصل میشود و در
منافعیکه در حالت وقف کردن موجود باشد چون صوف و دیگر گوسفند خلافست میانهٔ مجتهدین و اگر
وقف مشروط باشد بر شرطی هر آنچه واقف شرط کرده صرف باید کرد و جایز نیست فروختن وقف و اگر
ترسند که ضایع شود یا آنکه میانهٔ موقوف علیهم در وقف اولادی نزاع واقع شود که منجر بخرابی وقف
شود میانهٔ مجتهدین در این خلافست اقرب آنستکه جایز است فروختن آنچه وقف شده در اینصورت
بقیمت بخرند مثل آنچه بخرند **فصل دوم** در بیان تصدق نمودن بدانکه در تصدق نمودن ثواب بسیار
وارد شده و صدقهٔ پنهانی افضلست چنانچه در تصریح حدیث بآن واقع شده مگر آنکه توهم کند که تصدق
نمیکند چه در اینصورت آشکارا باید داد و در تصدق چهار چیز شرطست اول ایجاب چون تصدقت و آنچه
بدان ماند دوم قبول چون قبلت سیم اقباض باذن مالک چه بدون اذن مالک صحیح نیست چهارم نیت
قربت و حرامست بر بنی هاشم اخذ تصدقات واجبی چون زکوة واجب از غیر بنی هاشم چنانچه در بحث زکوة
مذکور شد اما از بنی هاشم بر بنی هاشم جایز است و غلامیکه بنی هاشم آزاد کرده باشد جایز است که از تصدقات
واجبی بگیرد و جایز است بنی هاشم را که تصدقات سنتی را بگیرند و واجبی نیز جایز است هر گاه خمس وفاء بمعاش
ایشان نکند بمقدار معاش بگیرند و جایز است تصدق بر یهود و اگرچه بیگانه باشد پس هر گاه تصدقات
واجبی داده شود جایز نیست رجوع در آن و تصدقات سنتی نیز همین صورت دارد خواه قابض ذی رحم
باشد و خواه اجنبی و بعضی از مجتهدین گفته اند که رجوع میرسد هر گاه اجنبی باشد و اصح قول اولست
فصل سیم در بیان سکنی و عمری یعنی شخصی بدیگری گوید که در اینخانه ساکن باش تا زنده باشی و در
این سه چیز شرطست اول ایجاب چون اسکنتک و اعمرتک و ارقبتک و آنچه بدینها ماند دوم قبول سیم
قبض و هر گاه ساکن کردانیدن مقید بعمر خود یا عمر ساکن یا مدت معین باشد لازم میشود بقبض و
بعد از مدت یا موت هر کدام که شرط کرده باشد بمالک منتقل میشود پس اگر گوید که مر تراست که در این
خانه ساکن باشی تا زنده باشی تا هر گاه ساکن بمیرد منتقل بمالک میشود و اگر در اینصورت مالک بمیرد ورثهٔ
مالک را نمیرسد که ساکن را بیرون کنند و اگر گوید در این خانه ساکن باش تا وقت فوت من پس هر گاه بمیرد
بمیرد ساکن میرود اما اگر ساکن پیش از مالک بمیرد مالک را نمیرسد که ورثهٔ ساکن را در مدت حیات
خویش بیرون کند و اگر مقید بوفات نکرده باشد هر گاه خواهد ساکن را میتواند بیرون کرد و هر چیزی
را که جایز بود وقف کردن آن سکنی و عمری آن جایز است و باطل میشود سکنی و عمری بفروختن آن
خانه و هر گاه سکنی مطلق واقع شود ساکن خود و اهل و فرزندان او ساکن میشوند و اگر شرط کرده باشد
جماعت دیگر را سوای اینها جایز است و هر گاه غلام خود را یا اسب خود را در راه خدا تعالی حبس نماید
یا گوید غلام خدمت خانه کعبه کند یا مسجد الحرام کند لازم است تا آنکه اسب و غلام زنده باشد و اگر گوید

خدمت شخصی کند و معین نکند آن شخص را و بمیرد بورثه خودش منتقل میشود **مطلب دوّم** در بیان
قرض دادن و در آن دو موقف است موقف اوّل در ثواب قرض دادن بدانکه در قرض دادن ثواب عظیم است
چنانچه از حضرت رسالت پناه صلّی الله علیه و آله وسلّم منقولست که آنحضرت فرمود که در
شبیکه مرا بمعراج بردند بر در بهشت دیدم که نوشته بود صدقه دادن ده مثل آن چیز ثواب دارد
و قرض دادن هجده مثل آن ثواب دارد و اینکه در بعضی روایات وارد شده که صدقه دادن ده مثل ثواب
قرض دادن دارد مراد از آن صدقه بر خویشانست و علماء چه این صدقه بر ایشان افضل از قرض دادن
است و در قرض دادن سه چیز لازم است اوّل ایجاب چون اقرضتک یا تصرّف فیه یا انتفع به و علیک
ردّ عوضه و آنچه بدینها ماند دوّم قبول چون قبلت و آنچه دلالت بر رضا بر ایجاب کند سیّم آنکه
واقع شود هر یک از ایجاب و قبول از جایز التصرّف پس از دیوانه و مست و مفلسیکه حاکم او را منع کرده باشد
از مالش و طفل که پانزده سال نداشته باشد اگر مرد باشد و اگر زن نه سال معتبر نیست و قرض دادن
بنده جایز است و فرقی نیست میانه ذکور و اناث و قرض دادن آنچه مثل داشته باشد جایز است امّا
آنچه مثل نداشته باشد دو قولست و وجه در قرض دادن معتبر نیست پس فی الحال قرض دهنده میتواند
مال خود را بالتمام طلبید و اگرچه متفرّق داده باشد موقف دوّم در امور یکه بقرض دادن متعلّق
است پنج امر واجب و هفت امر حرام و چهار امر سنّت و چهار امر مکروه امّا پنج امر واجب اوّل ردّ
کردن مثل آنچه قرض دهنده واجبست اگرچه نرخ تفاوت بهم رسانیده باشد و اگر آن مثل میسّر
متعذّر باشد قیمت روز [illegible] کرده بدهد و اگر مثل نداشته باشد قیمت همان روز یکه بقرض
گرفته بدهد سیّم آنکه در خاطرش همیشه باشد که ادا بدهد هرگاه قدرت بهم رساند چهارم آنکه اگر قرض
گیرنده بگذارد که سال بگذرد و طلا و نقره سکّه دار باشد و بنصاب رسیده باشد زکوة بر او واجبست
پنجم آنکه سعی کند در ردّ دادن مال بقرض دهنده و امّا آن هفت امر حرام اوّل شرط زیاده و نقصان
کردن در عدد و وصف خواه جنسی باشد که زیاده و نقصان در او حرام باشد مثل طلا و نقره و گندم
و جو و آنچه بکیل و وزن در آید یا چنان نباشد پس اگر شرط کند نقصانه خود را باجاره بکمتر از اجرت
واقعی بدهد یا زیاده از اجرت واقعی یا آنکه هدیه [illegible] کند جایز نیست امّا اگر
زیاده بدهد بی شرط جایز است و در بعضی احادیث وارد شده که جایز است عوض دراهم قلب دراهم صحاح
بدهند یا بدل درهم کهنه درهم تازه بدهند و اگر شرط کند که عوض درست شکسته بدهد یا تمام
[illegible] شرط لغو است و اگر شرط کرد یا ضامنی کند جهة این قرض یا آنکه در شهر دیگر رد کند جایز است
و اگر شرط کند یا ضامنی جهة قرض دیگر جایز نیست دوّم قرض دادن آنچه بکیل و وزن در آید
در آید بی آنکه بکشند سیّم اسراف کردن قرض گیرنده در نفقه بلکه باید که اکتفاء بقلیل کند چهارم
طلب کردن قرض دهنده مال خود را از کسی که قادر بر دادن نباشد بلکه میباید که با او مدارا کند پنجم
طلب کردن اداست مال خود را از کسیکه ملتجی بحرم کعبه شده باشد مگر آنکه در حرم قرض داده شد
و بعضی از مجتهدین مدینه طیّبه و مشاهد مشرّفه را نیز ملحق بکعبه ساخته اند ششم قرض گرفتن

مگر آنکه با احتلام یا حیض دیدن بالغ شده باشند نم ظلّه مدظلّه
باذن سیّد نم مدظلّه
المهر جواز است نم ظلّه مدظلّه
اگر شرط مدت کند واجبست وفاء بان بنابر اظهر نم مدظلّه
بلکه قیمت یوم الاداء نم مدظلّه
و این حدیث محمولست بر صورت عدم شرط نم مدظلّه
گرفته باشد و تقویم آنکه هرگاه قرض گیرنده [illegible]

کسیکه قادر بر دادن آن نباشد هفتم نماز کردن قرض دار در اوّل وقت و امّا چهار امر سنّت اوّل
قرض دادن دوّم ظاهر ساختن قرض گیرنده مالداری و مفلسی خود را بر قرض دهنده سیّم دعا کردن
بشرطیکه ذکر کرده باشند چهارم آنکه اگر هدیه بجهة قرض گیرنده بیاورد با مال خود حساب کند و
امّا چهار امر مکروه اوّل مالدار را قرض کردن بی ضرورت امّا اگر ضرورت باشد جایز است چه در احادیث
وارد شده که حضرت رسالت پناه صلّی الله علیه و آله وسلّم و حضرت امیر المؤمنین و حضرت حسنین
علیهم السّلام در حین وفات قرض گذاشتند دوّم قصد زیادتی کردن هر یک از قرض دهنده و گیرنده
بی آنکه بلفظ بگویند سیّم فرود آمدن قرض دهنده در خانه قرض گیرنده چهارم زیاده از سه روز
در خانه او بودن و بعضی از مجتهدین این را حرام میدانند **مطلب سیّم** در بیان بنده آزاد کردن
و در آن ثواب بسیار است و در احادیث اهلبیت علیهم السّلام وارد شده که هر کس بنده آزاد کند حق
سبحانه و تعالی بعوض هر عضوی از آن بنده عضوی
از آنکس از آتش دوزخ آزاد گرداند اگر مرد باشد و اگر زن بعوض هر دو عضو یک عضو او را از آتش دوزخ آزاد
گرداند و اقسام آزادی بحیثیت اوّل واجب چنانچه در بحث کفّاره خواهد آمد یا آنکه نذر کند آزاد غلامرا
یا آنکه در حال خریدن غلام آقای او شرط کند که آزاد کند دوّم سنّت چون آزاد کردن بنده مؤمن که از خویشان او
باشد که بخریدن آزاد نشود چون برادر و عمّ و خال و همچنین سنّت است آزاد کردن غلامیکه مؤمن باشد و
هفت سال خدمت او کرده باشد سیّم مکروه چون آزاد کردن بنده که از کسب عاجز باشد یا طفل یا
و معاش ایشان را تعیین نکند چهارم حرام چون آزاد کردن بنده کافر پنجم مباح چون آزاد کردن ولد
الزّنا و مستضعف و آزادی بچهار چیز حاصل میشود اوّل مباشرت دوّم سرایت سیّم مالک شدن
چهارم عوارض و در آن چهار موقف است موقف اوّل مباشرت است و آن بر چهار قسم است قسم
اوّل آزاد کردن بنده و در آن هفت چیز شرطست اوّل صیغه چون انت حرّ یعنی تو آزادی و اگر
گوید اعتقتک یعنی آزاد کردانیدم ترا و قصد انشاء کند مجتهدین را در این دو قولست اصحّ آنستکه
باین قول نیز آزادی واقع میشود و بغیر از این دو لفظ آزادی بهم نمیرسد از کنایتها و اشارتها و اگرچه با قصد
آزادی کند مگر آنکه قادر بر گفتن نباشد یا گنگ باشد چه در این صورت اشارت و نوشتن با قرینه
بر قصد قائم مقام گفتن این دو لفظ میشود دوّم آنکه صیغه از بالغ عاقل مختار قصد کننده جائز
التصرّف واقع شود پس اگر آزاد کرده شود از طفل و اگرچه ده ساله باشد و دیوانه و کسیکه با کراه بر آن
دارند و مست و غافل و مفلسیکه حاکم شرع او را از مالش منع کرده باشد که بقرض خواهان او بدهد
و بیماریکه در بیماری زیاده از سه یک مال خود آزاد کند واقع شود باطلست سیّم آنکه مجرّد سازد
آزادی را از شرط و صفت امّا جایز استکه چیزی با آزادی شرط کند پس اگر شرط خدمت غلام کند
جهة خود یا غیر خود در زمانی معیّن جایز است و اگر پیش از زمان غلام بگریزد آزادی او باطل نمیشود
و غلام اجرت آن زمان لازم نیست و اگر مولی بمیرد و بعد از آن غلام پیدا شود یا وارثه او را میرسد
که انقدر زمان او را خدمت فرمایند مجتهدین را در این دو قولست اصحّ آنستکه نمیرسد و هم
چنین در آنکه اگر اوّل شرط کند که آنچه شرط کرده اگر غلام بفعل نیاورد همان بنده باشد مجتهد

با مطالبه دیان و ممکن ادا [illegible] هرچند معصیت کرده [illegible] با مطالبه و عدم آن نم مدظلّه
اگر [illegible] ادا دارد [illegible] علی الاحوط مدظلّه
بنحو افضل [illegible] نم مدظلّه
بان احوط است مدظلّه
مراد قدیم [illegible] نم مدظلّه
سفیهی که خواهند [illegible] مدظلّه
انوی در غیر بیماری که هرچند زائد بر ثلث مال باشد و مراد بیماریستکه در آن بیماری بمیرد نم مدظلّه
کرمان بیماری بمیرد مدظلّه
لکن لزوم الشرط باینان بدهد و اگر بعض مدت باقی باشد اگر شرط خدمت مولی نشده است استخدام میکند لو او هر گاه خدمت صفت او نشده با ابدل لزوم المثل بدهد نم مدظلّه
و در آن نقد لا بأس به علی الاحوط با اجازه ورثه اشکالی در صحت نیست چنانچه خواهند مرقوم مدظلّه

در ذکر متعلقات بنده آزاد کردن است

و اخلاف است اصح آنست که شرط باطل است چهارم آنکه قصد قربت کند پس اگر کافر بنده آزاد کند صحیح نیست و بعضی این شرط را معتبر ندانند و آزاد کردن کافر را صحیح میدانند و بعضی از مجتهدین گفته اند که اگر کفر او بسبب انکار نبوت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم باشد آزاد کردن صحیح است و اگر بسبب انکار خدا تعالی باشد باطلست پنجم آنکه غلام مسلمان باشد پس اگر غلام کافر باشد آزاد کردن او صحیح نیست بعضی از مجتهدین این شرط را معتبر ندانند و بعضی دیگر میگویند اگر نذر کند آزاد کردن غلام را جایز است ششم آنکه مالک غلام باشد پس اگر غلام دیگری را آزاد کند صحیح نیست و اگر صاحب غلام بعد از آن راضی شود و اذن دهد مجتهدین را در آن دو قولست اصح آنست که جایز نیست هفتم جنایتی از غلام بر کسی واقع نشده باشد چه در اینصورت آزاد کردن او صحیح نیست و بعضی از مجتهدین این شرط را معتبر ندانند و میگویند مخیر است در معین ساختن یکی از دو غلام **تتمه** هفت امر تعلق بآزاد کردن دارد چهار امر مستحب است و سه امر مکروه اما چهار امر مستحبست اول آزاد کردن غلام مؤمن دوم آزاد کردن غلام مؤمنی که هفت سال خدمت او کرده باشد سیم آنکه هرگاه غلام خود را حد بزند مستحب است که او را آزاد کند چهارم یاری کردن غلامی که آزاد کرده باشد و از کسب عاجز شده باشد و اما آن سه چیز مکروه اول آزاد کردن غلام ناصبی دوم جدا کردن طفل از مادرش و بعضی از مجتهدین این را حرام میدانند سیم آزاد کردن غلامیکه غلامیکه از کسب و کار عاجز شده باشد قسم دوم کتابتست و کتابت آنستکه کسی با غلام خویش گوید که مبلغ معین بده و آزاد باش و این بر دو قسمست قسم اول مطلقست که اقتصار بصیغه و عوض نمایند و وعده کند و هرگاه غلام چیزی از آن مبلغ بدهد بقدر آن آزاد میشود قسم دوم مشروط و آن چنانستکه آقا بغلام گوید که هرگاه از عوض عاجز شوی همان بنده باشی و شروط کتابت دوازده است اول صیغه و در مطلق چنین گویند که کَاتَبْتُكَ عَلٰى اَنْ تُؤَدِّيَ اِلَيَّ كَذَا فَاِذَا اَدَّيْتَ فَاَنْتَ حُرٌّ یعنی مکاتب ساختم ترا باینکه ادا کنی بمن مبلغی معین و هرگاه ادا کنی آزاد باشی و در مشروط چنین گوید که کَاتَبْتُكَ عَلٰى اَنْ تُؤَدِّيَ اِلَيَّ كُلَّ شَهْرٍ كَذَا فَاِذَا اَدَّيْتَ فَاَنْتَ حُرٌّ وَاِنْ عَجَزْتَ فَاَنْتَ رِقٌّ یعنی کتابت ساختم ترا باینکه ادا کنی بمن در هر ماهی این مبلغ معین را و هرگاه ادا کنی آزاد باشی و اگر عاجز شوی تو همان بنده باشی دوم قبول غلام ایجاب را سیم هر یک از آقا و غلام بالغ باشند پس اگر طفل باشند صحیح نیست و اگر ده ساله باشند و اگر چه ولی او اذن دهد چهارم آنکه هر یک از این هر دو عاقل باشند پس کتابت دیوانه که همیشه دیوانگی او مستمر باشد صحیح نیست و اگر ولی او اذن دهد صحیح است و اگر دیوانگی او دوری باشد یعنی گاهی باشد و گاهی نباشد در حالتیکه نباشد صحیح است و اگر آقای غلام دعوی نماید که کتابت در حالت طفولیت یا جنون واقع شده و غلام منکر باشد قول آقا مقدم است هرگاه حالت جنون ظاهر باشد و اگر عکس باشد قول غلام مقدم است پنجم قصد است پس اگر غافل یا مستی صیغه بگوید باطل است ششم جواز تصرف است پس از سفیه و مفلسیکه حاکم شرع برای قرض خواه او را از مالش منع کرده باشد و بیماریکه ثلث مالش وفاء بآزادی نکند و زیاده از ثلث شود صحیح نیست مگر باجازت وارث و از مرتد ملی نیز صحیح نیست مگر باذن حاکم شرع و بعضی از مجتهدین بر آنند که مراعات اسلامش باید کرد هفتم اختیار است پس از کسیکه او را باکراه بر آن دارند صحیح نیست هشتم آنکه غلام مسلمان باشد چه کتابت غلام غیر مسلمان

ذکر مسائل تدبیر است

صحیح نیست زیرا که در آن حدیثی وارد نشده نهم آنکه تمام مکاتب غلام سازد پس اگر بعضی او را مکاتب سازد صحیح نیست دهم آنکه عوضی که غلام میدهد میباید که دین باشد پس اگر عین باشد صحیح نیست یازدهم آنکه آن عوض چیزی باشد که مولی مالک آن تواند شد پس اگر شراب و خوک باشد جایز نیست دوازدهم آنکه مالی که غلام میدهد میباید که جنس و قدر و وصف آن معلوم باشد **تتمه** هرگاه بر آقا زکوة واجب باشد واجب است بر او که از سهم رقاب چیزی بغلام دهد تا در عوض مال کتابت باو بدهد و بعضی از مجتهدین این را مخصوص مکاتب مطلق داشته اند و هرگاه آقا چیزی باو دهد واجب است بر او که قبول کند سنت است بر آقا اگر چیزی از زکوة نیز بر او واجب نباشد از خود چیزی بغلام دهد و هرگاه غلام عاجز آید صبر نماید تا آنکه چیزی بهم رساند و مکروه است مکاتب ساختن غلام امین و غلامیکه قادر بر کسب نباشد و همچنین مکروهست مال کتابت را زیاده از قیمت غلام قرار دادن و خواص کتابت سیزده امر است اول وقوع کتابت میانه غلام و آقا دوم آنکه عوض و معوض ملک باشد سیم بودن غلام مکاتب میانه درجه استقلال و عدم استقلال چهارم آنکه منافع غلامان مکاتب مالک میشود و تصرف او صحیح است پنجم ثابت شدن بر آقا ارش جنایتی که آقا بر او کرده باشد و اگر بر آقا نیز جنایتی از غلام واقع شده باشد آقا ارش از او میگیرد ششم آنکه مضاربه بمال خود نمیتواند کرد و اگر چه آقا اذن دهد اما از غیری بمضاربه میتواند گرفت هفتم قرض نمیتواند داد اگر چه آقا اذن دهد اما از غیری بمضاربه میتواند گرفت هشتم آنکه غلام خود را مکاتب نمیتواند ساخت مگر بغبطه تصرف نهم بیع نمیتواند کرد و خاصه نیز هم نمیتواند رسید دهم وصیت و هبه قبول نمیتواند کرد و کسیکه از او آزاد شود یازدهم کنیزک مکاتبه نمیتواند شوهر کرد دوازدهم کفاره از او صحیح نیست مگر روزه داشتن مگر باذن آقا سیزدهم آنکه مکاتب نمیتواند غلام خود را بعزیر کرد بلکه بعضی از مجتهدین بر آنند که هرگاه غلام او کاری کند که مستوجب حد باشد حد نیز میتواند زد قسم سیم تدبیر است یعنی آقا بغلام گوید که تو بعد از مردن من آزادی و اینرا تدبیر از آن جهت گویند که بعد از مردن آقا واقع میشود مثل آنکه آقا بکنیز خود گوید که تو بعد از مردن شوهرت آزادی میانه مجتهدین در این خلافست و آنچه در احادیث ائمه معصومین علیهم السلام وارد شده آنستکه این نیز تدبیر است و تدبیر بر سه قسم است اول تدبیر واجب مثل آنکه بصیغه نذر گوید لِلّٰهِ عَلَيَّ عِتْقُ عَبْدِي بَعْدَ وَفَاتِي یعنی خدا را است بر من آزاد کردن بنده من بعد از وفات من و رجوع در این قسم تدبیر جایز نیست دوم تدبیر مستحب و آن مطلق تدبیر است و رجوع در آن جایز است سیم تدبیر مکروه چون تدبیر کافر ناصبی و شروط تدبیر شش است اول صیغه چون اَنْتَ حُرٌّ بَعْدَ وَفَاتِي یعنی تو بعد از وفات من آزادی و آنچه دلالت بر آن کند و اشاره لال بجای صیغه گفتن او است دوم آنکه صیغه از بالغ و عاقل واقع شود پس از طفل و دیوانه صحیح نیست سیم آنکه جایز التصرف باشد پس از سفیه و مفلسی که حاکم شرع او را از تصرف در مالش منع کرده باشد صحیح نیست و بعضی از مجتهدین تدبیر سفیه را صحیح میدانند چهارم آنکه قصد کند پس از غافل و مست و خفته و کسیکه او را باکراه بر آن دارند صحیح نیست پنجم آنکه قصد قربت کند پس تدبیر کافر صحیح نیست و بعضی از مجتهدین نیت قربت را شرط نمیدانند و میگویند تدبیر وصیتی است بآزاد کردن نه آزاد

کردن است

کردن است ششم آنکه تدبیر از شرط مجرد کرداند پس اگر معلق بشرطی سازد چون آمدن زید از
سفر صحیح نیست و مدبر همان بنده است او میتواند که در او تصرف کند بفروختن و بخشیدن و غیر آن و اگر
او را بفروشد یا ببخشد اما تدبیر او باطل میشود یا نه مجتهدین را در این دو قولست اکثر برانند که باطل میشود
و اگر مدبر بکریزد تدبیرش باطل میشود و صحیح است تدبیر کنیز حامله یعنی آنکه طفل او داخل باشد یا عکس
آن نیز جایز است و مستحب است گواه گرفتن در حال تدبیر **قسم چهارم** ام ولد است و کنیزیست
از آقای خود حامله شود و در او دو چیز شرطست شرط اول آنکه از آقای خود حامله شود بطفل آزادی
در حالتیکه ملک او باشد پس اگر وطی کند غلام را باشد یا کنیز دیگری را بشبهه مشغول کند و بعد از آنکه
حامله شود مالک او کردد ام ولد نمیشود و بعضی از مجتهدین گفته اند که در اینصورت نیز ام ولد میشود و هم
چنین اگر ولد بنده باشد مثل آنکه کنیز شخصی را بنکاح در آورد و شرط کند که ولد او بنده آقا باشد
آنگاه حامله شود و بعد از آن کنیز را بخرد ام ولد نمیشود اما اگر کنیز خود را بشخصی تزویج نموده باشد آنگاه خود
وطی کند فعل حرام کرده اما اگر کنیز آبستن شود ام ولد میشود شرط دوم آنکه فرزند او از کاف فرو افتد و کسیکه
میراث ببرد بنا باشد و سه چیز از خواص استیلاد است اول آنکه جایز است که او را مدبر سازد دوم آنکه جایز است
که او را مکاتب سازد سیم آنکه فروختن او جایز نیست مگر در عوض قیمتش و چه هرگاه آن شخصیکه او را خریده
باشد و دخول کرده و فرزندی از او حاصل نموده از قیمتش عاجز شود او را میتواند فروخت و بعضی از مجتهدین
سوای این موضع در نوزده موضع دیگر فروختن او را جایز داشته اند لکن آنچه در حدیث وارد شده همین
یک موضع است که مذکور شد موقف دوم سرایتست یعنی هرگاه شخصی نصف غلامی را آزاد کند تمام
او آزاد میشود و اگر غلام میانه دو شخص بشراکت باشد حصه شریک نیز آزاد میشود و لازم است بر آزاد
کننده حصه خود که قیمت حصه شریک را نیز بدهد و در سرایت چهار شرطست اول آنکه مالدار باشد
یعنی در مال که زیاده از خانه و خادم و چهارپایان و جامه معتاد و نفقه یکشبانه روز او و عیال او باشد به
مقدار قیمت حصه شریک شود و اگر مفلس باشد غلام خود سعی میکند و بعضی گفته اند که اگر قصد
اضرار شریک کند قیمت حصه شریک را میدهد اگر مالدار باشد و اگر مفلس باشد غلام خود سعی کند و اگر
غلام از دادن قیمت حصه شریک عاجز آید نصفش آزادست و نصفش بنده و کسبش نیز اینحال دارد و
خلافست میانه مجتهدین که بمجرد آزادی قیمت بشریک آزاد میشود یا بعد از دادن اصح قول دوم است
چه آزادی بعد از مالک شدن میشود و آن بعد از دادن قیمت حصه شریکست دوم آنکه باختیار
آزاد کند پس اگر نصف او از پدر و مادر بمیراث برد و منتقل شود سرایت در او جاری نیست سیم آنکه حقی
با و متعلق نکردد از حقوقیکه مانع فروختن او باشد چون وقف و تدبیر چهارم آنکه اول حصه خود را آزاد
کند پس اگر اول حصه شریک را آزاد کند سرایت نیست موقف سیم ملکیت یعنی مالک شدن مرد
یازده کس را اول پدر دوم مادر سیم جد چهارم جده پنجم فرزندان خواه ذکر و خواه انثی ششم فرزند
و هرچند پائین آید هفتم خواهر هشتم عمه نهم خاله و هرچند بالا رود دهم دختر برادر و هر
چند پائین آید یازدهم دختر خواهر و هرچند پائین آید چه هرگاه اینها را کسی مالک شود فی الحال
آزاد میشوند و در آزاد شدن محرمات رضاعی بر مرد خلافست میانه مجتهدین اشهر آنستکه آزاد

میشوند و اگر نصف اینها بسبب خویشی آزاد شود اما نصف دیگر اینها بسرایت آزاد میشود و قیمت نصف
را بصاحبش میباید داد اصح آنستکه اگر باختیار مالک شود و مالدار باشد لازمست و اگر بی اختیار
مالک شود یا آنکه مفلس باشد لازم نیست و بر زن غیر از پدر و مادر هرچند بالا روند و فرزندان هرچند
پائین آیند کسی دیگر بغیر ایشان آزاد نمیشود موقف چهارم عوارض است بدانکه هرگاه یکی از هشت امر
عارض شود بنده آزاد میشود اول آنکه غلام کور شود چه در اینصورت آزاد میشود دوم آنکه جذام
بهم رساند سیم آنکه برص بهم رساند و بعضی از مجتهدین باین علت آزاد نمیدانند چهارم آنکه آقای
غلام بعضی از اعضای غلام را قطع نماید مثل آنکه گوش و بینی او را ببرد پنجم آنکه غلام لنگ و زمینگیر
شود ششم آنکه غلام پیش از آقای خود رود یا کفار مسلمان شود هفتم آنکه هرگاه شخص مالداری
بمیرد و میراث خوار نداشته باشد سوای میراث خوار بنده حاکم شرع او را از مال میت بخرد و آزاد
میسازد و مال را باو میدهد و اگر مالکش نفروشد حاکم شرع او را جبر میکند بر فروختن هشتم آنکه
هرگاه یکی از پدر یا مادر او آزاد باشد فرزند آزاد میشود هرگاه مولی شرط نکند که فرزند بنده باشد **مطلب
چهارم** در بیان جهاد با کفار کردن و در آن هفت فصلست **فصل اول** در ثواب جهاد
بدانکه جهاد از اعظم ارکان اسلامست و در آیات قرآنی مبالغه بسیار در فضیلت جهاد و ترغیب
بر آن و سرزنش آنکسانیکه بنمایان جهاد نکنند واقع شده و احادیث در فضیلت جهاد و
مرابطه یعنی نگاهداشتن سرحدهای مسلمانان بیشمار است از آنجمله از حضرت رسالت پناه
صلی الله علیه و آله و سلم منقولست که فرمود و الذی نفسی بیده لغدوة او روحة فی سبیل الله خیر
من الدنیا و ما فیها یعنی قسم بآنکسیکه نفس من بید قدرت اوست که هر رفتنی بجنگ در راه خدا
تعالی و هر آمدنی بهتر است از دنیا و آنچه در اوست و نیز از آنحضرت منقولستکه الخیر کله فی
السیف و تحت ظل السیف و السیف مقالید الجنة و النار یعنی تمام خیر در شمشیر است و
در زیر سایه شمشیر و مردمان راست نمیشوند مگر بشمشیر و شمشیرها کلید بهشت و
دوزخ است و هم از آنحضرت منقولستکه هیچ قطره پیش خدا تعالی دوستتر نیست از قطره خونی
که در راه او ریخته شود و هم از آنحضرت منقولستکه رباط لیلة فی سبیل الله خیر من صیام شهر
یعنی نگاهداشتن سرحدهای مسلمانان یکشب جهت رضای خدا تعالی بهتر است از یکماه روزه
داشتن **فصل دوم** در بیان جهاد و شروط آن بدانکه جهاد واجبست بنص و اجماع و واجب
بودن آن کفائیست یعنی هرگاه جماعتیکه مقاومت با دشمنان توانند کرد و کافی بوده باشند و متعهد جنگ
شوند از دیگران ساقط میشود بشرطیکه امام ایشان را باسم نخوانده باشد پس اگر امام جماعتی را باسم
طلبیده باشد جهت مطلبی مصلحتی جهاد بر ایشان واجب عینی است و هرگاه بنذر یا باجاره بر خود واجب
کردانند یا در وقت بهم رسیدن مرد و لشکر یا صف بستن ایشان مرد و لشکر حاضر شوند در
اینصورت تنها نیز جنگ کردن واجب عینی میشود و هرگاه مسلمانان اندکی باشند و تا همه جمع نشوند
مقاومت با عدو نکنند جهاد واجب عینی است و هرگاه دوازده شرط بهم رسد جهاد واجب
است شرط اول آنکه مرد باشد پس بر زنان و خنثی مشکل جهاد واجب نیست شرط دوم آنکه بالغ

باشد پس بر طفل واجب نیست تا انکه بالغ شود شرط سیم انکه عاقل باشد پس بر دیوانه واجب
شرط چهارم انکه ازاد باشد پس بر بنده واجب نیست و هم چنین بر مدبر یعنی بنده که مولای او با او
گفته باشد که بعد از فوت من ازاد باشد واجب نیست و هم چنین بر مکاتب یعنی بنده که مولای او با او قرار داده باشد و اگر امام
بندهای جماعتی را مبلغی بدهد ازاد شود واجب نیست و اگر چه او بسبب دادن اکثر ان مبلغ ازاد
شده باشد و اگر امام بندهای جماعتی را باذن ایشان بجنگ برد صحیح است جایز است جهة انکه از ایشان
منتفع میتوان شد شرط پنجم انکه پیر نباشد چه پیران عاجزند و قوت جنگ کردن ندارند شرط ششم انکه
دانا باداب جنگ باشد چه اگر دانا نباشد واجب نیست شرط هفتم انکه کور و لنگ نباشد بشرطیکه
قادر بر پیاده رفتن و سوار شدن نباشد شرط هشتم انکه بیمار نباشد و اگر در اینصورتها اگر از رفتن بجنگ عاجز
باشد اما قدرت داشته باشد که کسیرا باجرت بگیرد ایا واجبست که کسیرا باجرت بگیرد یا نه مجتهدین را
در این دو قولست شرط نهم انکه قادر باشد بر نفقه جهة خود در سفر و عیال خود در حضر شرط دهم
انکه قادر باشد بر چارپائی که بر او سوار شود پس اگر یافت نشود واجب نیست خواه مسافت دور باشد خواه
نزدیک و بعضی از مجتهدین گفته اند که اگر مسافت نزدیک باشد قدرت بر چارپا نیز شرطست و اگر کسی نفقه
و راحله بکسی بدهد تا انکه جنگ کند در اینصورت واجبست بجنگ رفتن اما اگر باجرت بگیرد واجب نیست
قبول کردن شرط یازدهم انکه قرض داری نباشد که وعده او رسیده باشد و صاحب قرض مطالبه نماید
و قدرت بر دادن ان داشته باشد چه در اینصورت بجنگ رفتن او جایز نیست مگر انکه قرض را ادا کند یا
ضامنی و رهنی بقرض خواه بدهد و او را راضی کرده باشد و اگر او را امام او را باسم طلبیده باشد واجبست که
بجنگ رود اگر چه قرض خواه اذن ندهد اما سنتست که متعرض جاهائیکه گمان کشته شدن داشته باشد
نشود یعنی پیش صف نایستد و مبارزه نطلبد و اگر وعده قرض خواه نرسیده باشد یا رسیده باشد و قادر بر ادا
نباشد مجتهدین را در این دو قولست اصح انستکه در اینصورت قرضخواه منع نمیرسد شرط دوازدهم رضای
والدین پس اگر بخصوصه امام کسیرا طلبیده باشد بدون رضای پدر و مادر بجنگ نمیتواند رفت هرگاه
این دوازده شرط بهم رسد واجبست در حالت حضور امام که خود بجنگ رود یا کسیرا باجرت بگیرد
که عوض او بجنگ رود مگر انکه امام او را باسم طلبیده باشد که در اینصورت نایب نمیتواند فرستاد چنانچه
سابق گفته شد و هرگاه عاجز شود مثل انکه بیمار شود مخیر است در بیرون کردن نایب خواه هر دو لشکر بیکدیگر
رسیده باشند و خواه نرسیده باشند اما اگر عذر غیر بیماری باشد مثل انکه اقای غلام از خدمت
دادن پشیمان شود و غلام را طلب نماید در اینصورت اگر هر دو لشکر بیکدیگر نرسیده اند واجب است
که بر گردد و اگر بهم رسیده باشند جایز نیست و در حالت غیبت امام نیز جهاد واجب است هرگاه
دشمنان بر دیار مسلمانان ایند و از ایشان باسلام اسیبی رسد **فصل سیم** در بیان انکه جهاد
کردن با چند فرقه و با کدام جماعت واجبست بدانکه سه طایفه اند که قتال کردن با ایشان واجبست
طایفه اول حربی و ایشان دو گروهند گروه اول مردان جوانند که غیر خدا را پرستش میکنند چون
افتاب پرستان و ستاره پرستان و بت پرستان و غیر اینها گروه دوم جماعتی اند که هیچ چیز را پرستش نمیکنند مثل
چون ملحدان و دهریان و با این هر دو جماعت جهاد کردن در حال حضور امام واجبست تا انکه مسلمان

واگر قوت داشته باشد واجبست لکم ظنا مدظله

باید بخواند یا بگیرد علی الاحوط ظنا مدظله

ولی اگر دانا تا ممکن است واجبست دانا شود مدظله

این شرط با ممکن ... معلوم نیست مدظله

بلکه چشم ... بر او واجبست علی الاحوط ظنا مدظله

اظهر انست که عدم وجوب ... واجبست لکم ظنا مدظله

هرگاه محتاج بان باشد لکم ظنا مدظله

اصح جایز بودن ... لکم ظنا مدظله

بلکه نتواند ... کند ... بانکه موجب ... مسلمین بود لکم ظنا مدظله

بلکه ... مانند مدظله

یعنی ... لکم ظنا مدظله

شوند و انابه کنند و از طایفه جزیه قبول نمیتوان کرد طایفه دوم اهل کتابند و ایشان نیز دو قومند قوم
اول جماعتی اند که کتابی در دست دارند و پیغمبری داشته اند چون یهودان که توریة کتاب ایشانست
و موسی کلیم علیه التحیة والتسلیم پیغمبر ایشان و نصاری که انجیل کتاب ایشانست و عیسی ع پیغمبر
ایشان قوم دوم انکه کتابی ندارند و پیغمبری نداشته اند اما بشبهه کتابی و پیغمبری قائل اند چون
مجوسان که میگویند کتابی موسوم بزند و پازند دارند و پیغمبری زردشت نام داشته اند و در احادیث
وارد شده که ایشان کتابی داشته اند انرا سوخته اند و پیغمبری داشته اند او را کشته اند و پیغمبر ایشان
کتابی بر ایشان اورده بود که بر پوست دوازده هزار گاو نوشته بودند و جهاد با اینها و فرقه اول نیز
واجبست تا انکه مسلمان شوند یا جزیه قبول کنند با شرایط و شرایط جزیه دوازده است شرط اول قبول نمودن
جزیه است و مقدار انستکه امام یا نایب امام هر ساله قدری از مال بر سرهای مردان عاقل بالغ این دو
طایفه اگر چه پیر و لنگ و زمینگیر باشند یا بر زمینهای ایشان مقرر فرمایند و میانه مجتهدین خلافست
که ایا بنده جزیه میدهد یا نه اقرب انستکه نمیدهد و بعضی از مجتهدین فرقی کرده اند میانه بنده
یهودی که ملک مسلمان باشد و میانه بنده یهودی که ملک یهودی باشد پس بر اول واجب نمیدانند
و بر دوم واجب میدانند و خلافست میانه مجتهدین که ایا جزیه را مقداری معین است چنانچه
در حدیث وارد شده که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام مقرر کرده بود که فقرای ایشان هر سال
دوازده درهم بدهند و متوسط ایشان بیست و چهار درهم و مالداران ایشان چهل و هشت درهم یا انکه
مقدار جزیه غیر معین است و تعیین ان منوط باماست و اصح قول دوم است چه او مناسبتست به
مذلت و خواری ایشان و انچه در حدیث مذکور از تعیین ان وارد شده است محمولست بر انکه رأی
حضرت امیر المؤمنین علیه السلم در ان وقت بجهة مصلحتی بران قرار گرفته بود و اگر در اثنای سال جمعی
ازین دو طایفه مسلمان شوند جزیه از ایشان ساقط میشود شرط دوم التزام نمودن احکام مسلمانانست
شرط سیم انکه انچه منافات با امان دارد نکنند مثل عزم کردن بر حرب مسلمانان و معاونت و امداد
مشرکان و این سه شرط اگر خلاف انها کنند حربی میشوند خواه در عقد جزیه نکردن اینها را با امام شرط
کرده باشند و خواه نکرده باشند و خواه عمدا کرده باشند و خواه سهوا شرط چهارم انکه زنا با زنان
مسلمانان نکنند و هم چنین ایشانرا نکاح ننمایند شرط پنجم انکه شروع فتنه کردن نکنند باینکه مسلمانانرا
از راه ببرند شرط ششم انکه ترک راه زدن مسلمانان کنند شرط هفتم انکه جاسوسان کفار را در جای خود
راه ندهند و کفار را بر اسرار مسلمانان عالم نسازند و خبری از اخبار مسلمانان بایشان ننویسند
شرط هشتم انکه مردان و زنان مسلمانانرا نکشند این پنج شرط اگر امام در عقد جزیه با ایشان شرط
کرده باشد و ایشان عمل بان نکنند حربی میشوند شرط نهم انکه سب حق سبحانه و تعالی و رسول
صلی الله علیه و اله نکنند و استخفاف دین و کتاب مسلمانان ننمایند چه اگر عیاذا بالله سب از ایشان
واقع شود واجب القتل میشوند و ترک استخفاف دین را اگر شرط کرده باشند بخلاف ان حربی میشوند
شرط دهم انکه اظهار منکرات در شهر اسلام نکنند چون شراب و گوشت خوک خوردن و نکاح
مادر و خواهر و غیر اینها کردن شرط یازدهم انکه احداث عبادتخانها در دار اسلام نکنند که اواز

و همچنین اگر بعد از تمامیت سال و پیش از ادا مسلمان شوند بنابر اظهر ظنا مدظله

و آواز خود را در خواندن کتابهای خود بلند نسازند و ناقوس نزنند و خانهای خود را بلند تر یا برابر خانه
های مسلمانان نسازند بلکه پست تر بسازند و این شرط اگر خلل رسانند و در عقد جزیه شرط کرده باشند
که آنها را نکنند حربی میشوند شرط دوازدهم آنکه بطریقی بکردند که از مسلمانان متمیز شوند یا آنکه لباس
ایشان غیر لباس مسلمانان باشد یا چارپای سواری ایشان غیر چارپای سواری مسلمانان باشد
و بر یک طرف سوار شوند یعنی هر دو پای خود را بر یک جانب آویزند و بر اسب سوار نشوند و بر زین ننشینند
و شمشیر و سلاح نبندند و نصاری زنار بر میان ببندند و زنان ایشان نیز بنوعی بکردند که از
زنان مسلمانان متمیز شوند و در جادهٔ راه نروند بلکه از جاده منحرف شوند و لقب و کنیت بر مولود خود
نگذارند و این شرط دوازدهم را مجتهدین ذکر کرده اند اما در حدیث مذکور نیست و جایز نیست ذمی که
در حجاز توطن کند و مراد از حجاز مکه و مدینه و طایف و حوالی آنها است و اگر بگذرد و توطن نکند
جایز است و جایز نیست ایشان را مصحف خریدن و اگر بخرند مالک آن نمیشوند و بعضی از مجتهدین کتب
احادیث را بان ملحق ساخته اند و بعضی از مجتهدین آنرا مکروه میدانند طایفهٔ سیم از سه طایفه
که قتال کردن با ایشان واجب است چون باغیان و خوارج و ایشان طایفه اند که از امام زمان
روی گردان و باغی شده باشند و قتال با ایشان واجب است تا آنکه با امام بگروند یا کشته شوند و
هرگاه که متفرق شوند خالی از آن نیست که گروهی دیگر سوای آنها که بجنگ آمده باشند خواهند
بود یا نه بر تقدیر اول واجب است که ایشان را بکشند و در عقب گریختهای ایشان رفته بگیرند و
بکشند و بر تقدیر ثانی احتیاج باینها نیست بلکه وقتیکه شکست خوردند و گریختند کافی است و باجماع
مجتهدین ذریت این طایفه و زنان ایشان از مسلمانان مالک نمیشوند و همچنین چیزی از مالهای این طایفه
را که در لشکرگاه نباشد خواه قابل نقل و تحویل باشد و خواه نباشد مالک نمیشوند و در مالهای ایشان
که در لشکرگاه هست میان مجتهدین خلاف است که آیا لشکریان مالک آن میشوند یا نه اصح آنست که
نمیشوند **فصل چهارم** در کیفیت جهاد کردن با کفار بدانکه در جهاد با کفار کردن بیست و هفت امر متعلق
است سه امر واجب و ده امر حرام و شش امر سنت و هشت امر مکروه اما سه امر واجب اول دعوت
کردن باسلام است زیرا که جایز نیست ابتدا کردن بقتال با کفار مگر بعد از آنکه امام یا نایب او ایشان را
بشهادتین و اقرار بوحدانیت خدا تعالی و عدل او و نبوت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و
امامت حضرت امیر المؤمنین علیه السلام و اولادش و جمیع شرایع و احکام آن دعوت کند و اگر پیش از آنکه
امام کفار را دعوت باسلام کند مسلمانی یکی از ایشان را بکشد گناه دارد اما قصاص و دیت بر او نیست
و این دعوت لازم است مگر جماعتی که دعوت بر ایشان نرسیده باشد و عالم بمبعث حضرت رسول
صلی الله علیه و آله نبوده باشند اما جماعتی که دعوت بایشان رسیده باشد و عالم بمبعث و
دعوت رسول باشند لازم نیست لیکن سنت است دوم مبارزت نمودن هرگاه امام الزام بان
نماید سیم ابتداء بقتال دشمن نزدیک کردن مگر آنکه از دشمن دور ترس بیشتر باشد یا آنکه دشمن نزدیک با
امام جهة مصلحتی صلح کرده باشد و بعضی این را سنت میدانند اما آن ده امری که حرام است اول در جهاد
ماه حرام قتال کردن و آن رجب و ذیقعده و ذیحجه و محرم است و بدین سبب این چهار ماه را ماههای حرام

میگویند و جهاد کردن در این ماهها با جماعتیکه حرمت این ماهها را دانند و با مسلمانان جنگ نکنند
باجماع حرام است و اما با جمعیکه حرمت این ماهها را ندانند و با مسلمانان جنگ کنند جنگ کردن با ایشان
در این ماهها حرام نیست دوم مبادرت نمودن بی منع امام سیم گریختن از جنگ دشمنانیکه دو مثل
مسلمانان باشند اگرچه گمان آن باشد که کشته میشود بعد از آنکه صفها راست شده باشد مگر آنکه
قصد آن داشته باشد که با دشمنان حیله کند مثل آنکه پشت بآفتاب نماید یا بر بلندی برآید که خود را
بجائیکه آب داشته باشد رساند یا پشت بکوه دهد یا در گریختن غرضش آن باشد که بجماعتی دیگر از مسلمانان
ملحق شود و اگر زیاده بر دو مثل باشند باجماع فقهاء ایستادن واجب نیست اما اگر گمان فتح داشته باشند
در این صورت جهاد سنت است چهارم کشتن زنان کفار را اگرچه معاونت کفار کنند و همچنین است کشتن
اطفال و دیوانهای ایشان پنجم کشتن پیر مردان ایشان که از جنگ کردن و تدبیر نمودن ایشان مایوس
باشند اما کشتن بندگان ایشان هرگاه جنگ کنند لازم است ششم [illegible] ایشان بریدن هفتم
غدر کردن با ایشان یعنی کشتن ایشان بعد از آنکه امام ایشان را امان داده باشد هشتم غلول کردن یعنی
چیزی از غنیمت را پنهان کردن نهم جنگ کردن با کفار بعد از صلح دهم زهر در آب ایشان ریختن هرگاه بغیر
آن ممکن باشد و بعضی از مجتهدین آنرا مکروه میدانند و بعضی برآنند که اگر گمان آن باشد که در آن
دیار مسلمانان هست حرام است و اما آن شش امری که سنت است اول آنکه در وقت بهم رسیدن هر دو
صف جهة قتال این دعا بخواند که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله میخوانده اند اللهم منزل
الکتاب سریع الحساب مجری السحاب یا هازم الاحزاب یا صریخ المکروبین یا مجیب دعوة المضطرین
یا کاشف الکرب العظیم اکشف کربی و غمی فانک تعلم حالی و حال اصحابی فاکفنی بقوتک
عدوی دوم آنکه [illegible] باید که قتال در وقت زوال آفتاب یا بعد از گذاردن نماز ظهر
و عصر باشد چرا که در آن وقت درهای آسمان گشاده است و فتح و نصرت و رحمت نازل میشود و نزدیک
بشب است و کشتن کمتر بوقوع میاید و اگر کسی از جنگ بگریزد خلاص میشود سیم آنکه امام در وقت رفتن
لشکر را بتعجیل نبرد بلکه بمدارا ببرد چهارم [illegible] مشهور نماید پنجم آنکه اجتبا جائی کنند
که آب و علف در آن بسیار باشد ششم آنکه اگر چارپائی از لشکری مانده شود و چارپائی دیگر نداشته
باشد که بار خود را بر آن دارد امام یا او را بر چارپای خود بردارد و جایز است قتال کردن بهر نوع که فتح
آن ممکن باشد چون خراب کردن منازل و قلاع کافران و سنگ انداختن بمنجنیق بر ایشان و منع کردن
از تردد قافله بسوی ایشان و کشتن ایشان اگرچه در میان ایشان زنان و اطفال و پیران و اسیران مسلمانان کشته
شوند و بآتش سوزانیدن ایشان و بریدن درختان ایشان و منع کردن آب از ایشان باجماع جایز است
و در روایتی از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام وارد شده که منع کردن آب حلال نیست و بعضی از
مجتهدین روایت مذکور را حمل بر آن کرده اند که زهر در آب ایشان ریختن بی احتیاج حلال نیست
و اما آن هشت امریکه مکروه است اول بدست خود پدر کافر خود را کشتن دوم شبیخون بر اعدا
بردن بغیر حاجت سیم پیش از زوال قتال کردن بغیر حاجت چهارم چارپاهای خود را پی کردن بمصلحتی
اگرچه در رفتن باز مانده باشند یا مصلحت کشتن بهتر است اما پی کردن چارپاهای کافران جایز است چه

بسبب ضعف ایشان میشود پنجم مبارزت نمودن در صف بی اذن امام و بعضی از مجتهدین این را حرام میداننند ششم نگاه داشتن اسیر جهت کشتن و چیزی باو ندادن تا آنکه بمیرد و در حدیث وارد شده که حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه و آله و سلم هیچکس را بدینطریق نکشتند مگر عقبة ابن ابی معیط را هفتم آنکه هرگاه فتح بغیر خراب کردن قلاع و منازل ایشان ممکن باشد خراب کردن آنها و آب بر ایشان سر دادن و ایشان را باتش سوختن و درختان ایشان را بریدن خصوصا درخت خرما بی احتیاج مکروه هست هشتم کشتن چارپایان ایشان بعد از آنکه جنگ تمام شده باشد اما در حال جنگ جایز است چنانکه گذشت **فصل پنجم** در امان دادن کفار بدانکه آحاد مسلمانان را جایز است که آحاد کافران را امان دهند و غلام مسلمانان و زنان ایشان را جایز است که کافران را امان دهند اما امان دادن دیوانه و نابالغ و مسلمانیکه باکراه کافر را امان دهد و کسیکه عقل و بجهت خوردن شراب یا داروی بیهوشی یا خواب کردن رفته باشد صحیح نیست و اسیران مسلمانانیکه در دست کفار باشند قبل اکراه بعضی از کافران را امان دهند صحیح است و همچنین امان دادن تاجر مسلمانانی که بدیار کفار نزد دشمنان باشند و مسلمانانیکه کافران ایشان را باجرت گرفته باشند صحیح است بشرطیکه امان دادن در دیار کفر واقع شده باشد و هرگاه یکی از مسلمانان ادعا نماید که یکی از کفار را امان داده و ممکن باشد یعنی پیش از گرفتار شدن باشد قولش مقبولست و اگر بعد از آنکه گرفتار شود ادعا نماید قولش مقبول نیست و امان را دو لفظ است آجرتک یعنی پناه دادم ترا و آمنتک یعنی امان دادم ترا و هر لفظی که دلالت بران کند حکم اینها دارد مثل آنکه گوید آذممتک یعنی امان دادم ترا یا آنکه بگوید انت فی ذمة الاسلام یعنی تو در امان اسلامی و اگر چیزی بنویسد که دلالت کند بر آنکه نوشتن بقصد امان واقع شده صحیح است خواه آن نوشته بلغت عربی باشد و خواه بفارسی مثل آنکه نوشته باشد که مترس و همچنین اگر اشارت کند بطریقیکه امان از آن مفهوم گردد و هرگاه امان داده شود واجب است وفا کردن بان بهر طریقیکه شرط شده باشد بشرطیکه متضمن شرط نامشروع نباشد و آنچه کفار را بگمان امان اندازد و بسبب آن داخل بلاد اسلام شوند واجب است که ایشان را نکشند و بگذارند که بمنازل خود روند و وقت امان دادن پیش از گرفتار شدن است پس اگر امان دادن بعد از گرفتار شدن ایشان واقع شود صحیح نیست و اما امام را بعد از گرفتار شدن کفار و غلبه بر ایشان امان دادن جایز است **فصل ششم** در صلح کردن با کفار بدانکه هرگاه امام مصلحت در صلح کردن با کفار ببیند و ترک جنگ را با ایشان صلاح داند جایز است که با ایشان صلح کند و میباید که صلح کمتر از یکسال باشد و اگر مسلمانان بسیار ضعیف باشند تا ده سال نیز جایز داشته اند و اصح آنستکه امتداد وقت که امام مصلحت در آن داند صلح جایز است و اگر در صلح کردن محتاج بدادن چیزی باشد ابا دادن آن واجبست یا نه میان مجتهدین خلافست قول اقرب آنستکه واجب نیست و متولی عقد صلح غیر از امام و نایب او کسی دیگر نمیتواند شد یعنی همچنانکه هر یک از مسلمانان را جایز بود که هر یک از کافران را امان دهند صلح اینچنان نیست و هرگاه امام با کفار صلح کند بر او واجبست که ایشان را و اموال ایشان را نگاهدارد و هر شرط مشروعیکه در صلح واقع شود وفا بان کند و اگر امام بعد از آنکه با کفار صلح کرده باشد بمیرد بر امامیکه بعد از وست لازمست

که وفا بشرط او نماید و هرگاه کافران کاری کنند که منافی صلح باشد صلح باطل میشود و همچنین هرگاه بعضی از ایشان کاری کنند که منافی صلح باشد نسبت با ایشان صلح باطل است و هرگاه بر امام ظاهر شود که کفار صلح را برهم خواهند زد یا از ایشان خیانتی ظاهر خواهد شد جایز است که صلح را برطرف کند بشرطیکه بمجرد گمان نباشد بلکه ظن او غالب باشد و هرگاه میانه کفاریکه امام با ایشان صلح کرده باشد نزاع واقع شود و دعوی خود را بامام رفع نمایند لازم است بر امام که بطریق اسلام میانه ایشان حکم کند یا از ایشان اعراض نماید و جواب ایشان ندهد **فصل هفتم** در بیان غنیمت و احکام آن و کیفیت قسمت آن میانه جهاد کنندگان بدانکه غنیمت مالیست که جهاد کنندگان بر سبیل قهر و غلبه گرفته باشند و آن بر سه قسم است قسم اول آنکه قابل نقل و تحویل باشد چون اثاث البیت و آنچه بدان ماند اما رخت پوشیدنی و عمامه و سلاح چون شمشیر و نیزه و زره و سپر و اسبیکه در معرکه بر او سوار باشند یا در دست داشته باشند بکسانی تعلق دارد که ایشان را کشته باشند و اما آنکه همیان بند و همیان کفار تعلق بکشندگان ایشان دارد یا نه میانه مجتهدین خلافست اقرب آنستکه تعلق بکشندگان دارد و بعضی از مجتهدین برآنند که اگر امام شرط کرده باشد که اینها از کشنده باشد از او است و الا داخل غنیمت است و غنیمت را بعد از آنکه جمع کرده باشند اول میباید که امام اجرت جماعتیکه بجهت مصلحت گرفته باشد بدهد و اجرت نگاهداشتن و چهارپایان و علف ایشان و در مدت احتیاج بیرون کند آنگاه خمس آن بمستحقین رساند آنگاه بزنان و اطفال و غلامان و کافران که بمدد مسلمانان آمده باشند و در جنگ گاه حاضر باشند آنچه صلاح داند بدهد بشرط آنکه کمتر از حصه جهاد کنندگان باشد و بعضی از مجتهدین گفته اند که اگر غلام اسب داشته باشد یکسهم حصه اسب بآقای او دهند و کمتر از یکسهم بغلام دهند و غلامیکه او را مدبر کرده باشند یعنی آقای او گفته باشد که بعد از فوت او آزاد باشد اگر پیش از آخر شدن جنگ آقای او کشته شود ثلث مال آقا برابر قیمت او باشد از ثلث مال آقا آزاد میشود و حصه نیز از غنیمت مساوی جهاد کنندگان میبرد آنگاه امام غنیمت را میان جهاد کنندگان مسلمانان که در جنگ گاه حاضر شده اند و اگرچه جنگ نکرده باشند یا پیش از غنیمت لاحق شوند قسمت نماید بطریقی که پیر اصحاب یک اسب مثلا که چه جنگ با او محتاج نباشد یا جنگ در دریا باشد دو سهم دهند و اگر زیاده از یک اسب داشته باشد سه سهم دهند و پیاده را یکسهم بدهند و اگر جماعتی یک اسب داشته باشند و در جنگ نوبت بنوبت سواری کنند همه را سهم پیاده دهند آنگاه یکسهم اسب میان ایشان قسمت نمایند و اگر کسی پیش از آخر شدن جنگ و جمع کردن غنیمت بمیرد یا کشته شود حصه ندارد و اگر شخصی بعد از جمع کردن غنیمت بمیرد حصه او تعلق بورثه او دارد و سنت است که قسمت غنیمت در دیار کفار واقع شود و تاخیر قسمت بی عذر مکروه هست و سنت است که امام در قسمت ابتدا بجماعتی کند که نزدیک به حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم باشند و اگر در نزدیکی مساوی باشند ابتدا بجماعتی کند که سن ایشان زیاده باشد و بعد از ایشان انصار را مقدم دارد و بعد از آن عجم را و امام را میرسد که جهت خود آنچه خواهد جدا کند چون کنیزکان خوب و متاعهای نفیس که تعلق بپادشاهان داشته

باشد و منقول و محویل نباشد چون شهرها و دهکدها و زمینها و خانها و آنچه بدینها ماند
کربقهر و غلبه گرفته باشند و در وقت جنگ آبادان باشد بعد از اخراج خمس از آنها یا از حاصل آنها ما بقی
تعلق بمسلمانان دارد و مخصوص بجهاد کنندگان نیست و متولی آن امام یا نایب اوست که حاصل آنرا
صرف مصالح مسلمانان نماید چون حفظ سرحدها و بستن پلها و معونت جهاد کنندگان و ما یحتاج
عاملان شهرها و قاضیان و ولایتها و موذنان و آنچه بدینها ماند و فروختن و وقف نمودن و هبه کردن
اینها جایز نیست و آنچه از اینها در وقت جنگ خراب باشد یا بی جنگ بدست آید مخصوص بامامست و
لشکر را در آن دخلی نیست و آنچه بدست لشکری افتد که بی اذن امام بجنگ رفته باشد آن نیز
تعلق بامام دارد ششم آنکه اسیرانی اند که در جنگ گاه بدست افتند و اطفال و زنان ایشان بمجرد
اسیر گشتن ملک امامی میشوند که ایشان را گرفته باشند و کشتن ایشان جایز نیست اما مردان بالغ
ایشان اگر در وقت جنگ بدست افتند امام مخیر است میانه کشتن ایشان یا بریدن دست و پای
ایشان و گذاشتن که خون از آن برود و بمیرند و اگر بعد از جنگ بدست آیند و مسلمان شوند کشتن آنها
جایز نیست و امام مخیر است میان نهادن و سر دادن و فدیه گرفتن و آزاد کردن **خاتمه** در بیان
امر بمعروف و نهی از منکر بدانکه امر بفعل نیک واجب چون نماز واجب واجب است و بفعل نیک سنت
چون نماز سنت سنت است و نهی کردن از فعل منکر یعنی بد چون زنا واجب است و نهی کردن از فعل
مکروه سنت است و در این هردو ثواب بسیار است و واجب بودن امر بمعروف واجب و نهی از منکر اجماعی
است و هیچیک از مجتهدین را در وجوب این هردو خلافی نیست اما خلاف در آنستکه آیا وجوب این بحسب
عقل است یا بحسب شرع اقوی قول دوم است و نیز میانه مجتهدین خلافست که آیا واجب کفائی است
که چون جمعی بآن قیام نمایند از دیگران ساقط میشود یا بر همه کس واجب است تا آنکه قبول کند اقوی قول
دوم است و تا پنج شرط بهم نرسد واجب نمیشود اول آنکه کسیکه امر بفعل نیک و نهی از فعل بد میکند
باید که عاقل و بالغ باشد دوم آنکه بداند که فعل نیک نیکست و فعل بد بد تا آنکه ایمن باشد از غلط کردن
سیم آنکه بداند که اگر امر کند یا نهی نماید در آن شخص اثر میکند پس اگر اثر نمیکند واجب نیست چهارم آنکه
شخصیکه اراده دارد که بفعل نیک او را واجب سازد یا از فعل بد نهی کند عازم باشد که فعل نیک را
بکند و فعل بد را نکند پس اگر توبه کرده باشد امر یا نهی او واجب نیست پنجم آنکه امر بفعل نیک و نهی از فعل
بد مستلزم ضرر یا مفسده و یا ضرر مسلمانان نباشد پس اگر مستلزم ضرر یا مفسده باشد واجب نیست
و بعد از آنکه این شروط متحقق شود هرگاه شخص داند که بمجرد اظهار اندوه کی ترک میکند واجب است که
اظهار آن نماید و همچنین اگر داند که باظهار کراهت برطرف نمیکند بلکه بدوری کردن از او برطرف میکند
واجبست که از او دوری کند و اگر بداند که باینها برطرف نمیشود تا آنکه بزبان اظهار نکند واجبست که به
زبان اظهار کند بآنکه وعظ بگوید و او را نصیحت کند و اگر بنرمی برطرف نکند سخنان درشت گوید
تا آنکه ترک کند و اگر داند که بآن برطرف نمیکند واجبست که او را بزنند و اگر داند که بزدن برطرف نمیکند
و محتاج بآنست که عضوی از او مجروح سازد یا او را بکشد آیا جایز است بی اذن امام یا نه سید مرتضی
رحمه الله برآنست که جایز است و اصح آنستکه محتاج باذن امامست و همچنین خلافست میانه

مجتهدین که آیا متحد و بی اذن امام جایز است اما در حالت غیبت بعضی از مجتهدین برآن رفته‌اند
که آقا غلام خود را میتواند زد حد هرگاه مشاهده کند یا غلام اقرار کند یا گواهان عادل گواهی بدهند که
غلام کاری کرده که مستحق حد شده باشد بشرطیکه ضرر بر نفس یا مال یا بر یکی از مسلمانان نرسد و بعضی
از مجتهدین گفته‌اند که پدر حد بر پسر خود میتواند زد و شوهر بر زن خود خواه شوهر بزن هر دو آزاد باشند
خواه بنده یا یکی بنده باشد و یکی آزاد و فرقی نیست میان رجم و جلد و بعضی از مجتهدین رجم را تجویز نکرده‌اند
و در شرط نیست در زن آنکه دخول باو کرده باشند و اما میباید که زن بنکاح دائمی باشد یا آنکه متعه نیز
این حکم دارد میانه مجتهدین در این خلافست و همچنین خلافست در آنکه آقای غلام و پدر و شوهر هرگاه
فقیه جامع الشرائط باشند میتوانند حد زد یا نه حکم جایز است ایشان را اصح آنستکه مطلقا جایز است
چرا که فقیه جامع الشرائط چنانچه مذکور شد میتواند که حد بزند و خلافست میان مجتهدین که آیا در حال
غیبت امام مجتهد میتواند متحد کردن اقوی آنستکه میتواند بشرطیکه مستلزم فتنه و هرج نباشد

باب هفتم از کتاب جامع عباسی

در زیارت حضرت رسالت پناه محمدی صلی الله علیه و آله و حضرت امیر المؤمنین و حضرات ائمه معصومین
صلوات الله علیهم اجمعین و بیان مولود و وفات ایشان و در آن چهار فصل است **فصل اول**
در ثواب زیارت هر یک از ایشان بدانکه سنت مؤکد است حاجیان و غیر ایشان را که حضرت رسول
صلی الله علیه و آله را در مدینه طیبه زیارت کنند و در حدیث وارد شده که امام جبر کنند مردمان را بزیارت
مدینه اگر ترک زیارت کنند زیرا که مستلزم جفا است چنانچه در حدیث از حضرت رسالت پناه صلی الله
علیه و آله وارد شده که کسیکه حج کند و زیارت من در مدینه نکند بر من جفا کرده باشد و جفا کار و معرض
محشر آید و جفا بر حضرت رسالت صلی الله علیه و آله حرامست و نیز آنحضرت فرموده که هر که مرا زیارت کند لازم
میشود که روز قیامت او را شفاعت کنم و هر کرا واجب شود که من شفاعت کنم واجب است که بهشت رود
و هم آنحضرت فرموده که آنکسانیکه زیارت غیر من کنند بعد از فوت من چنانست که از دیار کفر بسوی من هجرت
کرده باشند و اگر استطاعت آمدن نداشته باشند از دور بر من سلام فرستند که بمن میرسد و هم
از آنحضرت منقولست که خطاب بحضرت امام حسین علیه السلام کردند فرمودند ای فرزند من هر کس که
مرا در حیات و در ممات زیارت کند یا پدر ترا یا برادر ترا یا ترا که حسینی من او را روز قیامت زیارت میکنم و از
گناهان خالص کردانم و هم از آنحضرت منقولست که هر امامی را در گردن دوستان و شیعیان عهدیست و از تمام
وفای بآن عهد زیارت کردن قبر او است پس هر یک امام را زیارت کند و رغبت در زیارت او نماید
هر اینه آن امام روز قیامت شفیع او باشد و هم از آنحضرت منقولست که وقتی حضرت امام حسن علیه السلام
از او سؤال نمود که یا رسول الله کسیکه زیارت ما کند چه ثواب دارد آنحضرت فرمودند هر کس که مرا یا
پدر ترا یا برادر ترا یا ترا در حیات و ممات زیارت کند هر اینه بر من واجب میشود که روز قیامت او را از
آتش دوزخ نگاهدارم و هم از آنحضرت منقولست که حضرت فاطمه زهرا علیها السلام را خطاب کرده فرمودند که هر
کس مرا یا ترا ای فاطمه سه روز زیارت کند واجب میشود مرا او را بهشت ببرم فاطمه علیها السلام از آنحضرت سؤال
نمود که در حال حیات یا ممات فرمودند هم حیات و هم ممات و از حضرت امام ناطق جعفر بن محمد الصادق

علیه السلام منقولست که هر کس زیارت حضرت امیر المؤمنین علیه السلام را پیاده بجا آورد خدا تعالی عوض هر گامی ثواب یک حج و عمره مینویسد و اگر پیاده از زیارت آنحضرت برگردد بهر گامی دو حج و دو عمره بنویسد و نیز آنحضرت فرموده که کسیکه آنحضرت را زیارت کند و عارف بحق او باشد یعنی یقین داند که امام مفترض الطاعة است خدا تعالی جهة او حج مقبوله و عمره مبروره بنویسد و بخدا قسم آتش دوزخ نمیچشد پاهائیکه خاک آلوده شده باشد در زیارت او خواه در سواری و خواه در پیادگی و نیز از آنحضرت منقولست که فرموده که هر کس یکی از ما را زیارت کند چنانست که حضرت پیغمبر را زیارت کرده باشد و از حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام منقولست که خطاب باحمد بن نطی کرده فرمودند که روز عید غدیر نزد قبر آنحضرت حاضر شو که خدا تعالی در آن روز از هر مؤمن و مؤمنه و مسلم و مسلمه گناهان شصت ساله را میبخشد و دو برابر آنچه در ماه رمضان و شب قدر و شب فطر از آتش دوزخ آزاد میسازد در آن روز آزاد میگرداند و یکدرهم تصدق در آن روز برابر هزار درهم است در غیر آن روز پس در این روز تصدق کن بر برادران مؤمن خود و حضرت امام بحق ناطق امام جعفر صادق علیه السلام در زیارت حضرت امام حسین علیه السلام فرموده که هر کس که در مشهد آنحضرت حاضر شود و زیارت او کند و دو رکعت نماز بگذارد در دیوان اعمال او حج مبروره نوشته میشود و همچنین است زیارت کردن هر امامیکه الطاعة او واجب باشد و در زیارت حضرت امام حسین ع ثواب بسیار است و در بعضی روایات وارد شده که زیارت آنحضرت فرض است بر هر مؤمن و مؤمنه و تارک او تارک حق خدا و رسول خدا است و باعث عقوق پیغمبر و نقص در ایمان است و واجب است بر هر مالداری که هر سال یکبار زیارت او کند و کسیکه یکسال از عمر او بگذرد و زیارت او نکند یکسال از عمر او کم میشود و زیارت او عمر را دراز میکند و ایام زیارت او از عمر او بحساب نمیشود و بهر گامی حجی مبروره و ثواب هزار غلام که در راه خدا آزاد کند میابد و بهر درهمی که در آن راه صرف میکند ثواب ده هزار درهم دارد و هر کس که او را زیارت کند و عارف بحق او باشد خدا تعالی گناهان پیشین و آینده او را می بخشد و زیارت او در روز عرفه مقابل بیست حج و بیست عمره مبروره است که با حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله و امام علیه السلام بجا آورده باشد و در بعضی روایات وارد شده که زیارت آنحضرت در روز عرفه با عارف بودن بحق او مقابل هزار حج مبرور است و هزار هزار جهاد است در راه خدا تعالی با پیغمبر صلی الله علیه وآله و امام علیه السلام و زیارت او در اول ماه رجب مغفرت گناهان است و در نصف شعبان مصافحه میکنند با او صد و بیست و چهار هزار پیغمبر و در شب قدر سبب آمرزش همه گناهان است و در یکسال جمع کردن زیارات او میان عرفه و فطر و شب نصف شعبان معادل هزار حج و هزار عمره مبروره و قضای هزار حاجت دنیا و آخرت میکند و زیارت عاشورا با معرفت بحق او مثل زیارت خدا است در عرش و مراد از این کلام کثرت ثواب بسیار است و بزرگی بیشمار مثل کسیکه خدا تعالی او را بعرش برد و زیارت اربعین یعنی روز بیستم ماه صفر از علامات ایمانست و زیارت او در هر ماه ثواب هزار شهید دارد از شهدای بدر و هر کس بر بلندی رود و سر بسوی آسمان کرده توجه بقبر او کند و بگوید السلام علیک یا ابا عبد الله السلام علیک و رحمة الله و برکاته ثواب حج و عمره در دیوان او مینو

ثواب

و در روایات وارد شده که نماز کردن در مشهد منور آنحضرت یکرکعتی معادل هزار حج و هزار عمره است و هزار بنده که آزاد کند و هزار جنگ در راه خدا تعالی کند با حضور پیغمبر مرسل و نماز واجب گذاردن معادل حجیست و نماز سنت معادل عمره و از حضرت امام حسن عسکری علیه السلام منقولست که فرموده هر کس امام جعفر صادق علیه السلام را زیارت کند هرگز درد چشم نبیند و بیمار نشود و مبتلا نمیرد و حضرت امام جعفر صادق علیه السلام خود فرموده که هر که مرا زیارت کند خدا گناهان او را بیامرزد و فقیر و محتاج نمیرد و از حضرت امام رضا علیه السلام منقولست که پرسیدند از کسی که زیارت پدر تو مثل زیارت حضرت امام حسین علیه السلام است فرمود آنحضرت آری و گفتند که هر که پدر مرا بعد از او زیارت کند حکم آن دارد که حضرت پیغمبر و حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیهما را زیارت کرده باشد و از حضرت امام موسی علیه السلام منقولست که فرمودند زیارت فرزندم علی پیش خدا تعالی برابر هفتاد حج مبرور است تا هفتاد هزار حج و از حضرت امام محمد تقی علیه السلام پرسیدند که زیارت پدر تو افضل است یا زیارت امام حسین فرمود که زیارت پدرم و نیز اکثر پدرم را زیارت نمیکنند مگر خاصان شیعه و مراد بخاصان شیعه جماعتی اند که قائلند بامامت دوازده امام علیهم السلام چه جماعت ناووسیه که با حضرت امام جعفر صادق ع را امام میدانند و واقفیه که با حضرت امام موسی کاظم علیه السلام را امام میدانند و کیسانیه که با امامت محمد بن حنفیه قائل اند و غیر اینها از فرق شیعه زیارت حضرت امام حسین علیه السلام میکنند و زیارت حضرت امام رضا علیه السلام نمیکنند مگر خواص شیعه و بهتر آنستکه حضرت امام رضا علیه السلام را در رجب زیارت کنند و از حضرت امام رضا علیه السلام منقولست که باحمد بن نطی نوشتند که برسان بشیعیان من که زیارت من پیش خدا تعالی مقابل هزار حج مقبول و هزار عمره مقبوله است احمد بن نطی گوید از حضرت امام محمد تقی ع پرسیدند که زیارت پدر تو مقابل هزار حج مقبوله و هزار عمره و آنحضرت فرمودند که مقابل هزار هزار حجست و از حضرت امام رضا علیه السلام منقولست هر که مرا در این ماه زیارت کند [illegible] در سه موضع با او باشم آنگاه که نامه اعمال از دست راست پران شود و هنگام گذشتن بر صراط و هنگام کشیدن اعمال

فصل دوم

در آداب زیارت بدانکه بیست و یک امر تعلق بزیارت دارد اول غسل کردن پیش از نمودن ضریح دوم آنکه با طهارت باشد پس اگر در میان حدثی واقع شود اعاده غسل باید کرد سیم آنکه جامه پاک نو در بر مشهد بپوشد و دعا منقول بخواند و اذن دخول طلبد پس اگر در خاطر او رقت بهم رسید داخل شود والا انتظار بکشد که هر گاه رقت بهم رسید داخل شود چهارم داخل شدن بخضوع و خشوع و در حین دخول پای راست را مقدم دارد و در وقت بیرون آمدن پای چپ را پنجم آنکه خود را بضریح بچسباند و بعضی توهم کرده اند که دور ایستادن بهتر است و این غلط است چه در احادیث وارد شده که بضریح تکیه باید کرد و بوسیدن ضریح جایز است و در بوسیدن آستانه حدیثی وارد نشده و بعضی از مجتهدین امامیه برآنند که جایز است ششم آنکه رو بقبله نکند بلکه رو به ضریح و پشت بقبله کردن در حالت زیارت بهتر است هفتم زیارت بطریق منقول کردن چنانچه در فصل آینده مذکور خواهد شد و قول السلام علیک کافیست و بعضی از مجتهدین حاضر شدن را کافی میدانند هشتم جانب راست روی خود را بر ضریح نهادن در وقت فارغ شدن از زیارت و دعا کردن نهم جانب چپ روی خود بر ضریح نهادن

وسؤال نمودن از خدا تعالی بحق او وبحق صاحب قبر که او را از اهل بهشت بگرداند بشفاعت صاحب قبر
ومبالغه در دعا کردن والحاح نمودن دهم هر بار این آمدن وروی بقبله نموده ودعا کردن یازدهم دو رکعت
نماز زیارت کردن بعد از زیارت واگر زیارت حضرت رسول صلی الله علیه وآله باشد سنت است
که نماز زیارت را در میانه منبر آنحضرت وقبر او بگذارد واگر زیارت حضرات ائمه معصومین علیهم السلام
باشد در بالای سر بگذارد ودر این نماز رخصت از ائمه علیهم السلام وارد شده که روی بقبر میتوان کرد اگر
چه مستلزم پشت بقبله کردن باشد اما اگر چنان نکند که رو بضریح کند وپشت بقبله نکند بهتر است
دوازدهم بعد از نماز زیارت دعای منقول خواندن وآنچه بخاطرش رسد از امور دین ودنیا طلب نمودن
ودعا برای جمیع خلایق کردن بهتر است چه آن باجابت نزدیکتر است سیزدهم در امکان تلاوت قرآن نمودن
وثواب آن را بصاحب ضریح هدیه کردن چه نفع آن بزیارت‌کننده میرسد وسبب تعظیم صاحب قبر است چهاردهم
احضار قلب است در جمیع احوال بحسب استطاعت وتوبه کردن از جمیع گناهان پانزدهم تصدق نمودن
بر خدمتکاران ونگاهبانان آن مقام ومحتاجان آنجا چه ثواب تصدق در آن مقام مضاعف میشود شانزدهم
تعظیم ایشان چه در حقیقت تعظیم ایشان تعظیم آنجناب وتعظیم صاحب قبر است هفدهم آنکه هرگاه از
زیارت برگردد باز بزیارت رود تا در آن شهر است هجدهم آنکه هرگاه رفتن او نزدیک آید وداع بدعای
منقول کند نوزدهم آنکه سؤال کند از خدا تعالی عود بدان مقام را بیستم آنکه در وقت بیرون آمدن
از آن مقام روی بضریح کرده پس پس بیرون آید بیست ویکم آنکه زود از آن مقام بیرون رود چه حرمت و
تعظیم در آن بیشتر است واشتیاق بازآمدن زودتر بهم میرسد **فصل سیم** در بیان زیارت حضرت
رسالت‌پناهی صلی الله علیه وآله وحضرت امیرالمؤمنین وحضرات ائمه معصومین صلوات الله علیهم
اجمعین بدانکه زیارت حضرت رسالت‌پناهی صلی الله علیه وآله وحضرت امیرالمؤمنین وحضرات
ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین بطرق متعدده واقع شده وچون این مختصر گنجایش جمیع
آنها را نداشت لهذا در این رساله اختصار رفت بر زیارت مخصوص جهت هر یک از حضرات که از کتب احادیث
معتمده چون کتاب من لا یحضره الفقیه ابن بابویه وکامل الزیارات ابن قولویه وتهذیب حدیث شیخ
طوسی ومصباح کبیر وصغیر وغیر اینها از کتب ادعیه ومزار وغیر اینها انتخاب شده **زیارت
حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله** بدان وفقک الله تعالی وایانا که هرگاه اراده
داخل شدن مدینه کنی پیش از دخول در آن باید که غسل زیارت حضرت رسالت‌پناهی صلی الله
علیه وآله بفعل آوری وبآدابی که در فصل سابق مذکور شد از باب جبرئیل علیه السلام داخل مسجد
حضرت شوی ودر بالای سر آنحضرت روی خود را بقبله کرده پهلوی چپ را بجانب ضریح مقدس آنحضرت
کنی وپهلوی راست را بجانب منبر آنحضرت وبایستی چنانکه ابن عمار بطریق صحیح از حضرت امام بحق ناطق
امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده بخوانی اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له واشهد ان
محمدا عبده ورسوله واشهد انک رسول الله وانک محمد بن عبد الله واشهد انک قد بلغت رسالات ربک ونصحت لامتک
وجاهدت فی سبیل الله وعبدت الله حتی اتاک الیقین بالحکمة والموعظة الحسنة وادیت الذی علیک من الحق وانک
قد رؤفت بالمؤمنین وغلظت علی الکافرین فبلغ الله بک افضل شرف محل المکرمین الحمد لله الذی استنقذنا

بک من الشرک والضلالة اللهم اجعل صلواتک وصلوات ملائکتک المقربین وعبادک الصالحین
وانبیائک المرسلین واهل السموات والارضین ومن سبح لک یا رب العالمین من الاولین والآخرین علی محمد
عبدک ورسولک ونبیک ونجیک وولیک وحبیبک وصفیک وخاصتک وصفوتک وخیرتک من
خلقک اللهم اعطه الدرجة والوسیلة من الجنة وابعثه مقاما محمودا یغبطه به الاولون والآخرون
اللهم انک قلت وقولک الحق ولو انهم اذ ظلموا انفسهم جاؤک فاستغفروا الله واستغفر لهم الرسول لوجدوا
الله توابا رحیما والی اتیت نبیک مستغفرا تائبا من ذنوبی وانی اتوجه الیک بنبیک نبی الرحمة محمد صلی الله
علیه وآله یا محمد انی اتوجه الی الله ربی وربک لیغفر لی ذنوبی وبعد از آن نیت زیارت کن باین طریق که
زیارت حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله میکنم سنت تقرب بخدا پس از آن بگوی السلام علیک یا حبیب الله
السلام علیک یا صفوة الله السلام علیک یا امین الله اشهد انک قد نصحت لامتک وجاهدت فی سبیل الله
وعبدته حتی اتاک الیقین فجزاک الله افضل ما جزی نبیا عن امته اللهم صل علی محمد وآل محمد افضل
ما صلیت علی ابرهیم وآل ابرهیم انک حمید مجید آنگاه اگر حاجتی داشته باشی ضریح مقدس آنحضرت را
در پشت خود گذارده روی بقبله کن ودستها را برداشته از حق سبحانه وتعالی طلب حاجت نمای که
باجابت مقرون گردد بعد از آن دعائیکه حضرت امام زین العابدین علیه السلام میخوانده اند بخوان اللهم
الیک الجأت امری والی قبر نبیک محمد صلی الله علیه وآله عبدک ورسولک اسندت ظهری والقبلة التی رضیت
لمحمد استقبلت اللهم انی اصبحت لا املک لنفسی خیر ما ارجو لها ولا ادفع عنها شر ما احذر علیها واصبحت الامور
بیدک ولا فقیر افقر منی انی لما انزلت الی من خیر فقیر اللهم اردنی منک بخیر ولا راد لفضلک اللهم
انی اعوذ بک من ان تبدل اسمی او تغیر جسمی او تزیل نعمتک عنی اللهم زینی بالتقوی وجملنی بالنعم
واغمرنی بالعافیة وارزقنی شکر العافیة آنگاه نزد منبر آنحضرت رفته چشم وروی خود را بران بمال چه در
حدیث وارد شده که مالیدن چشمها بر منبر آنحضرت شفای چشمها است ودر میان منبر وقبر
آنحضرت بایست جهت مطالب دنیوی واخروی دعا کن چه از حضرت رسالت‌پناهی منقولست که میانه منبر
وقبر من روضه ایست از ریاض جنت آنگاه دو رکعت نماز زیارت حضرت بگذار وبعد از فارغ شدن
از نماز تسبیح حضرت فاطمه زهرا علیها السلام کرده جهت مطالب دنیوی واخروی خود دعا کن که باجابت
مقرون گردد آنگاه بگوی اللهم انی صلیت هاتین الرکعتین هدیة منی الی سیدی ومولای محمد عبدک
ورسولک ونبیک اللهم فصل علی محمد وآله وتقبلهما منی واجزنی علی ذلک جزاء المحسنین اللهم لک
صلیت ولک رکعت ولک سجدت وحدک لا شریک لک لانه لا تکون الصلوة والرکوع الا لک لانک
انت الله لا اله الا انت اللهم صل علی محمد وآل محمد وتقبل منی زیارتی واعطنی سؤلی بمحمد وآله الطاهرین
زیارت حضرت فاطمه علیها السلام بدانکه مکان قبر حضرت فاطمه زهرا علیها السلام
در احادیث اهلبیت علیهم السلام مختلف وارد شده چه در بعضی از احادیث وارد شده که آنحضرت در گورستان
بقیع مدفون گشته ودر بعضی احادیث وارد شده که قبر آنحضرت میانه قبر حضرت رسالت‌پناه ومنبر واقع
شده ورئیس المحدثین محمد بن بابویه قمی در کتاب من لا یحضره الفقیه نقل کرده که صحیح آنستکه آنحضرت
در خانه خود مدفون است وچون بنی امیه مسجد مدینه را بزرگ کردند قبر آنحضرت داخل مسجد

شده والحال در پشت خانه که حضرت مدفونست علامت ضریح مقدس ان حضرتست پس هرگاه
بدانجا رسی بعد از انکه غسل زیارت کرده باشی نیت زیارت انحضرت کن که زیارت حضرت فاطمه زهرا
علیها السلام میکنم سنت تقرب بخدا انگاه بگوی السلام علیك یا بنت رسول الله السلام علیك
یا بنت نبی الله السلام علیك یا بنت حبیب الله السلام علیك یا بنت خلیل الله السلام علیك یا بنت
صفی الله السلام علیك یا بنت امین الله السلام علیك یا بنت خیر خلق الله السلام علیك یا بنت افضل
انبیاء الله ورسله وملائکته السلام علیك یا بنت خیر البریة السلام علیك یا سیدة نساء العالمین
من الاولین والاخرین السلام علیك یا زوجة ولی الله وخیر الخلق اجمعین بعد رسول الله السلام علیك
ایتها الرضیة المرضیة السلام علیك ایتها الفاضلة الزکیة السلام علیك ایتها المظلومة المغصوبة
السلام علیك ایتها الحوراء الانسیة السلام علیك ایتها التقیة النقیة السلام علیك ایتها المحدثة
العلیمة السلام علیك ایتها المقهورة السلام علیك یا فاطمة بنت رسول الله ورحمة الله وبرکاته صلی الله
علیك وعلی روحك وبدنك اشهد انك مضیت علی بینة من ربك وان من سرك فقد سر رسول الله
صلی الله علیه واله ومن جفاك فقد جفا رسول الله صلی الله علیه واله ومن وصلك فقد وصل رسول
الله صلی الله علیه واله لانك بضعة منه وروحه التی بین جنبیه کما قال علیه افضل سلام الله وصلواته
اشهد الله ورسوله وملائکته انی راض عمن رضیت عنه ساخط علی من سخطت علیه متبرئ ممن تبرأت
منه موال لمن والیت ومعاد لمن عادیت مبغض لمن ابغضت محب لمن احببت وکفی بالله شهیدا وحسیبا
وجازیا ومثیبا بعد از ان صلوات بر حضرت رسالت پناه فرستاده دو رکعت نماز زیارت حضرت
فاطمه علیها السلام بجای اور و دعائیکه مذکور شد بخوان و چون بگورستان بقیع رسی حضرت امام حسن وامام
زین العابدین و امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهم السلام را زیارت کن و نیت چنین کن که زیارت حضرت
امام حسن و امام زین العابدین و امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهم السلام میکنم سنت تقرب بخدا
وانگاه بگوی السلام علیکم ائمة الهدی السلام علیکم حجج الله علی اهل الدنیا السلام علیکم ایها القوامون
فی البریة بالقسط السلام علیکم اهل الصفوة السلام علیکم اهل النجوی اشهد انکم قد بلغتم ونصحتم و
صبرتم فی ذات الله وکذبتم واسیء الیکم فغفرتم واشهد انکم الائمة الراشدون وان طاعتکم مفترضة وان
قولکم الصدق وانکم دعوتم فلم تجابوا وامرتم فلم تطاعوا وانکم دعائم الدین وارکان الارض لم تزالوا بعین الله
ینسخکم من اصلاب المطهرین وینقلکم من ارحام المطهرات لم تدنسکم الجاهلیة ولم تشرك فیکم فتن الاهواء
طبتم وطاب منبتکم انتم الذین من بکم علینا دیان الدین فجعلکم فی بیوت اذن الله ان ترفع ویذکر فیها
اسمه وجعل صلواتنا علیکم رحمة لنا وکفارة لذنوبنا اذ اختارکم لنا وطیب خلقنا بما من علینا من ولایتکم
وکنا عنده مسلمین بعلمکم مقرین بفضلکم معترفین متصدقین بقنا ایاکم وهذا مقام من اسرف واخطأ واستکان
واقر بما جنا ورجا بمقامکم الخلاص وان یستنقذه بکم مستنقذ الهلکی من النار فکونوا لی شفعاء فقد
وفدت الیکم اذ رغب عنکم اهل الدنیا واتخذوا ایات الله هزوا واستکبروا عنهم وانگاه سر دستهاء
خود را سوی اسمان بکن وابتدعا بخوان یا من هو قائم لا یسهو ودائم لا یلهو ومحیط بکل شیء

ائمتی فعلمهم الشافعة صنا
عنهم ونجدنا بهم

شیء لك المن بما وفقتنی وعرفتنی بما اقمتنی علیه اذ صد عنه عبادك وجحدوا معرفته واستخفوا بحقهم
ومالوا الی سواهم وکانت المنة لك ومنك علی مع اقوام خصصتهم بما خصصتنی به فلك الحمد
اذ کنت عندك فی مقامی هذا مذکورا مکتوبا فلا تحرمنی ما رجوت ولا تخیبنی فیما دعوت انگاه
هر دعائیکه خواهی بکن که مستجابست بعد از ان دو رکعت نماز زیارت هر امامیکه کرده بگذارد
زیارت قبر عم حضرت رسول صلی الله علیه واله حمزه که در احد مدفونست بکن که از جمله مستحباتست
پس چون بدانجا رسی بگوی السلام علیك یا عم رسول الله وخیر الشهداء السلام علیك یا اسد الله
واسد رسوله واشهد انك قد جاهدت فی سبیل الله ونصحت لرسول الله وجدت بنفسك وطلبت ما
عند الله ورغبت فیما وعد الله وچون بقبر شهدا رسی بگو السلام علیکم بما صبرتم فنعم عقبی الدار وانتم
لنا فرط وانا بکم لاحقون وچون خواهید وداع حضرت رسالت پناه صلی الله علیه واله نمائی باید که غسل
کنی و زیارت انحضرت را بطریقیکه مذکور شد بجا اوری پس بگو اللهم لا تجعله اخر العهد من زیارة قبر نبیك
فان توفیتنی قبل ذلك فانی اشهد فی مماتی علی ما اشهد فی حیوتی ان لا اله الا انت وان محمدا عبدك و
رسولك وانك اخترته من خلقك ثم اخترت من اهل بیته الائمة الطاهرین الذین اذهبت عنهم
الرجس وطهرتهم تطهیرا فاحشرنا معهم وفی زمرتهم وتحت لوائهم ولا تفرق بینی وبینهم فی الدنیا والاخرة
یا ارحم الراحمین وچون خواهید وداع ائمه بقیع علیهم السلام کنی بطریقیکه مذکور شد زیارت ایشانرا
بعمل ار انگاه بگوی السلام علیکم ائمة الهدی ورحمة الله وبرکاته استودعکم الله واقرأ علیکم السلام
امنا بالله وبالرسول وبما جئتم به ودللتم علیه اللهم فاکتبنا مع الشاهدین اللهم لا تجعله اخر العهد
من زیارتی ایاهم وارزقنی العود ثم العود

زیارت حضرت امیر المؤمنین علیه السلام

بدان وفقك الله وایانا که هرگاه اراده زیارت حضرت امیر المومنین علیه السلام نمائی در نجف اشرف
میباید که غسل کنی بادابیکه در فصل بیست مذکور شد با همگی و سکینه و وقار متوجه مرقد منور
انحضرت شوی تا انکه بمرقد رسی انگاه روی خود را بانحضرت کرده پشت بقبله کن و نیت چنین کن زیارت
حضرت امیر المومنین علیه السلام میکنم سنت تقرب بخدا پس بگوی السلام علیك یا ولی الله
انت اول مظلوم واول من غصب حقه صبرت واحتسبت حتی اتاك الیقین واشهد انك لقیت الله
وانت شهید عذب الله قاتلك بانواع العذاب وجدد علیه العذاب جئتك عارفا بحقك مستبصرا
بشانك معادیا لاعدائك ومن ظلمك القی علی ذلك ربی ان شاء الله تعالی ان لی ذنوبا کثیرة فاشفع
لی عند ربك فان لك عند الله تبارك وتعالی جاها وشفاعة وقد قال الله عز وجل ولا یشفعون الا لمن
ارتضی انگاه بگوی الحمد لله الذی اکرمنی بمعرفته ومعرفة رسوله ومن فرض طاعته رحمة منه وتطولا
منه ومن علی بالایمان الحمد لله الذی سیرنی فی بلاده وحملنی علی دوابه وطوی لی البعید ودفع المکروه
حتی ادخلنی حرم اخی نبیه واراینه فی عافیة الحمد لله الذی هدانا لهذا وما کنا لنهتدی لولا
ان هدانا الله اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریك له واشهد ان محمدا عبده ورسوله جاء با
لحق من عنده واشهد ان علیا عبد الله واخو رسول الله اللهم عبدك وزائرك متقرب الیك بزیارة
قبر اخی رسولك وعلی کل ماتی حق لمن اتاه وزاره وانت خیر ماتی واکرم مزور فاسئلك یا الله یا رحیم یا

جواد یا واحد یا احد یا فرد یا صمد یا من لم یلد ولم یولد ولم یکن له کفوا احد ان تصلی علی محمد وآل محمد
واهل بیته وان تجعل تحفتک ایای من زیارتی فی موقفی هذا فکاک رقبتی من النار واجعلنی ممن یسارع
فی الخیرات ویدعوک رغبا ورهبا واجعلنی من الخاشعین اللهم انک بشرتنی علی لسان نبیک محمد ص
فقلت وبشر الذین آمنوا ان لهم قدم صدق عند ربهم اللهم فانی بک مؤمن وبجمیع انبیائک فلا
تقفنی بعد معرفتهم موقفا تفضحنی به علی رؤس الخلائق بل قفنی معهم وتوفنی علی التصدیق
لهم فانهم عبیدک وانت خصصتهم بکرامتک وامرتنی باتباعهم انگاه نزدیک ضریح مقدس آن
حضرت رود وبگوید اللهم السلام من الله علی محمد بن عبد الله امین الله علی رسله وعزائم امره
ومعدن الوحی والتنزیل والخاتم لما سبق والفاتح لما استقبل والمهیمن علی ذلک کله والشاهد
علی خلقه والسراج المنیر والسلام علیه ورحمة الله وبرکاته اللهم صل علی محمد واهل بیته المظلومین افضل
اکمل وارفع واشرف ما صلیت علی احد من انبیائک ورسلک واصفیائک اللهم صل علی امیر المؤمنین عبدک وخیر
خلائقک بعد نبیک واخی رسولک ووصی رسولک من خلقک والدلیل علی من بعثته برسالاتک ودیان الدین
بعدلک وفصل قضائک بین خلقک والسلام علیک ورحمة الله وبرکاته اللهم صل علی الائمة
من ولده القوامین بامرک من بعده المطهرین الذین ارتضیتهم انصارا لدینک وحفظة لسرک وشهداء
علی خلقک واعلاما لعبادک وصلوات بهم اینان میفرستی تا توانی ومیگوئی السلام علی الائمة المستودعین
السلام علی خالصة الله من خلقه السلام علی الائمة المتوسمین السلام علی المؤمنین الذین قاموا بامرک ووازروا
اولیاء الله وخافوا لخوفهم السلام علی الملائکة المقربین انگاه بگو السلام علیک یا حبیب الله السلام
علیک یا صفوة الله السلام علیک یا ولی الله السلام علیک یا حجة الله السلام علیک یا عمود الدین
ووارث علم الاولین والآخرین وصاحب المیسم والصراط المستقیم اشهد انک قد اقمت الصلوة وآتیت الزکوة
وامرت بالمعروف ونهیت عن المنکر واتبعت الرسول وتلوت الکتاب حق تلاوته وجاهدت فی الله
حق جهاده ونصحت لله ولرسوله وجدت بنفسک صابرا محتسبا ومجاهدا عن دین الله موقیا
لرسول الله طالبا ما عند الله راغبا فیما وعد الله ومضیت للذی کنت علیه شهیدا وشاهدا ومشهودا
فجزاک الله عن رسوله وعن الاسلام واهله افضل الجزاء لعن الله من قتلک ولعن الله من خالفک و
لعن الله من افتری علیک وظلمک ولعن الله من غصبک ومن بلغه ذلک فرضی به انا الی الله منهم
بریء لعن الله امة قتلتک وامة خذلتک ولا بیک وامة تظاهرت علیک وامة قتلتک وامة
جارت عنک وخذلتک الحمد لله الذی جعل النار مثویهم وبئس الورد المورود وبئس ورد الواردین
وبئس درک المدرکین اللهم العن قتلة انبیائک واوصیاء انبیائک بجمیع لعناتک واصلهم حر نارک
اللهم العن الجوابیت والطواغیت والفراعنة واللات والعزی والجبت وکل ند یدعی من دون الله وکل
مفتر علی الله اللهم العنهم واشیاعهم واتباعهم واولیائهم واعوانهم ومحبیهم لعنا کثیرا انگاه سه مرتبه بگوی
اللهم العن قتلة امیر المؤمنین انگاه سه مرتبه بگوی اللهم العن قتلة الحسین انگاه بگو اللهم عذبهم
عذابا الیما لا تعذب به احدا من العالمین وضاعف علیهم عذابک بما شاقوا ولاة امرک واعدلهم عذابا لم تحله

الحسن وقتلة انصار الحسین وقتلة من قتل فی ولایة آل محمد اجمعین عذابا مضاعفا فی اسفل درک
من الجحیم لا یخفف عنهم من عذابها وهم فیها مبلسون ملعونون ناکسوا رؤسهم عند ربهم قد عاینوا
الندامة والخزی الطویل لقتلهم عترة انبیائک ورسلک واتباعهم من عبادک الصالحین اللهم
العنهم فی مستسر السر وظاهر العلانیة فی سمائک وارضک اللهم اجعل لی لسان صدق فی اولیائک
وحبب الی مشاهدهم حتی تلحقنی بهم وتجعلنی لهم تبعا فی الدنیا والآخرة یا ارحم الراحمین انگاه نزد پای
سر آنحضرت بنشین وبگو سلام الله وسلام ملائکته المقربین والمسلمین لک بقلوبهم والناطقین
بفضلک والشاهدین علی انک صادق امین صدیق علیک یا مولای صلی الله علیک وعلی روحک
وبدنک اشهد انک حبیب الله وانک باب الله وانک وجه الله الذی یؤتی منه وانک سبیل الله وانک
عبد الله واخو رسوله اتیتک وافدا لعظیم حالک ومنزلتک عند الله وعند رسوله صلی الله
علیه وآله اتیتک متقربا الی الله بزیارتک طالبا خلاص نفسی من النار متعوذا بک من نار
استحقها مثلی بما جنیت علی نفسی اتیتک انقطاعا الیک والی ولدک الخلف من بعدک علی برکة
الحق فقلبی لکم مسلم وامری لکم متبع ونصرتی لکم معدة وانا عبد الله ومولاک وفی طاعتک الوافد
الیک التمس بذلک کمال المنزلة عند الله وانت ممن امرنی الله بصلته وحثنی علی بره ودلنی علی فضله
وهدانی لحبه ورغبنی فی الوفادة الیه والهمنی طلب الحوائج عنده انتم اهل بیت یسعد من
تولاکم ولا یخیب من اتاکم ولا یخسر من یهواکم ولا یسعد من عاداکم لا اجد احدا افزع الیه خیرا
لی منکم انتم اهل بیت الرحمة ودعائم الدین وارکان الارض والشجرة الطیبة اللهم لا تخیب
توجهی الیک برسولک وآل رسولک ولا ترد استشفاعی بهم اللهم انک مننت علی بزیارة مولای وولایته
ومعرفته فاجعلنی ممن ینصره وینتصر به ومن علی بنصری لدینک فی الدنیا والآخرة اللهم انی احیی علی
ما حیی علیه علی بن ابی طالب واموت علی ما مات علیه علی بن ابی طالب علیه السلام انگاه دو رکعت نماز
زیارت نزد سر آنحضرت بگذار [illegible] دعا است
بعد از آن بگو اللهم انی صلیت هاتین الرکعتین هدیة منی الی سیدی ومولای ولیک واخی رسولک
امیر المؤمنین وسید الوصیین علی بن ابی طالب علیه السلام صلواتک علیه وعلی آل محمد فتقبلهما منی واجزنی
علی ذلک جزاء المحسنین اللهم لک صلیت ولک رکعت ولک سجدت وحدک لا شریک لک لانه لا
تکون الصلوة والرکوع والسجود الا لک لانک انت الله الذی لا اله الا انت اللهم صل علی محمد وآل
محمد وتقبل منی زیارتی واعطنی سؤلی بمحمد وآله الطاهرین انگاه حضرت آدم ونوح علیهما السلام
را زیارت کن چه ابن بابویه در کتاب من لا یحضره الفقیه نقل نموده که استخوان آدم وجسد نوح نبی
علیهما السلام در آن مکان شریف مدفون است پس هرگاه خواهی که آدم را زیارت کنی نیت زیارت کرده
بگو السلام علیک یا صفی الله السلام علیک یا حبیب الله السلام علیک یا نبی الله السلام علیک
یا امین الله السلام علیک یا خلیفة الله فی ارضه السلام علیک یا ابا البشر صلوات الله وسلامه علیک
وعلی روحک وبدنک وعلی الطاهرین من ولدک وذریتک صلوة لا یحصیها الا هو ورحمة الله وبرکاته وبعد از
زیارت نوح علیه السلام بعد از نیت زیارت بگو السلام علیک یا صفی الله السلام علیک یا ولی الله السلام

عَلَیْكَ یَا حَبِیبَ اللّٰهِ اَلسَّلَامُ عَلَیْكَ یَا شَیْخَ الْمُرْسَلِینَ اَلسَّلَامُ عَلَیْكَ یَا اَمِینَ اللّٰهِ فِی اَرْضِهِ صَلَوٰتُ
اللّٰهِ وَسَلَامُهُ عَلٰی رُوحِكَ وَبَدَنِكَ وَعَلَی الطَّاهِرِینَ مِنْ وُلْدِكَ وَرَحْمَةُ اللّٰهِ وَبَرَكَاتُهُ پس انگاه حمد هر یك
از ایشان دو رکعت نماز بکذارد و دعا اینکه مذکور شد بخواند و هرگاه اراده نماید که بوطن خود رود
وداع حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام کند بطریقیکه مذکور شد زیارت آنحضرت بجا آرد بعد
از آن بگو اَلسَّلَامُ عَلَیْكَ یَا اَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ وَرَحْمَةُ اللّٰهِ وَبَرَكَاتُهُ اَسْتَوْدِعُكَ اللّٰهَ وَاَسْتَرْعِیكَ وَاَقْرَءُ عَلَیْكَ
السَّلَامَ اٰمَنَّا بِاللّٰهِ وَبِالرُّسُلِ وَبِمَا جَاءَتْ بِهِ وَدَلَّتْ عَلَیْهِ اَللّٰهُمَّ فَاكْتُبْنَا مَعَ الشَّاهِدِینَ اَللّٰهُمَّ لَا تَجْعَلْهُ
اٰخِرَ الْعَهْدِ مِنْ زِیَارَتِی اِیَّاهُ فَاِنْ تَوَفَّیْتَنِی قَبْلَ ذٰلِكَ فَاِنِّی اَشْهَدُ فِی مَمَاتِی مَا شَهِدْتُ عَلَیْهِ فِی حَیٰوتِی اَنَّ الْاَئِمَّةَ
عَلِیَّ بْنَ اَبِیطَالِبٍ وَالْحَسَنَ وَالْحُسَیْنَ وَعَلِیًّا وَمُحَمَّدًا وَجَعْفَرًا وَمُوسٰی وَعَلِیًّا وَمُحَمَّدًا وَعَلِیًّا وَالْحَسَنَ وَمُحَمَّدَ بْنَ الْحَسَنِ
صَاحِبَ الزَّمَانِ صَلَوٰاتُ اللّٰهِ وَسَلَامُهُ عَلَیْهِمْ اَجْمَعِینَ وَاَشْهَدُ اَنَّ مَنْ قَتَلَهُمْ وَحَارَبَهُمْ مُشْرِكُونَ
وَمَنْ رَدَّ عَلَیْهِمْ فِی اَسْفَلِ دَرْكٍ مِنَ الْجَحِیمِ وَاَشْهَدُ اَنَّ مَنْ حَارَبَهُمْ لَنَا اَعْدَاءٌ وَنَحْنُ مِنْهُمْ بُرَاءٌ وَاَنَّهُمْ حِزْبُ
الشَّیْطَانِ وَعَلٰی مَنْ قَتَلَهُمْ لَعْنَةُ اللّٰهِ وَالْمَلٰئِكَةِ وَالنَّاسِ اَجْمَعِینَ اَللّٰهُمَّ اِنِّی اَسْئَلُكَ بَعْدَ الصَّلٰوةِ
وَالتَّسْلِیمِ اَنْ تُصَلِّیَ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَاٰلِ مُحَمَّدٍ وَلَا تَجْعَلْهُ اٰخِرَ الْعَهْدِ مِنْ زِیَارَتِهِ وَاِنْ جَعَلْتَهُ فَاحْشُرْنِی مَعَ هٰؤُلَاءِ
الْاَئِمَّةِ الْمُسْلِمِینَ اَللّٰهُمَّ وَذَلِّلْ قُلُوبَنَا لَهُمْ بِالطَّاعَةِ وَالنَّاصِحَةِ وَالْمَحَبَّةِ وَحُسْنِ الْمُوَازَرَةِ وَالتَّسْلِیمِ

زیارت حضرت امام حسین علیه السلام

بدان وفقك الله وایانا که هرگاه اراده زیارت حضرت امام حسین علیه السلام کنی در کربلای معلا باید که در نهر فرات غسل کنی و جامهای پاك بپوشی و پای
برهنه بروی چه در حدیث وارد شده که راه رفتن در آن حرم محترم چنان باشد که در حرم خدا و
رسول خدا راه روی و در راه تکبیر و تهلیل و تسبیح بگو و سلام و صلوات بر محمد و آل محمد بفرست
تا آنکه بدر حایر آنحضرت رسی و مراد بحایر دیوار یستکه الحال بر دور گنبد حضرت کشیده اند و
بواسطه آن حایرش میگویند که متوکل عباسی خواست که کسی بزیارت قبر آنحضرت نرود آب
در آنجا سر داد تا قبر آنحضرت را خراب کند آب چون بحوالی قبر رسید بر پا ایستاد و بلکه نگر جمع شده پیش
نرفت و حیران برد و دور آن بایستاد پس چون بحایر آنحضرت رسی بگو اَلسَّلَامُ عَلَیْكَ یَا حُجَّةَ اللّٰهِ وَابْنَ
حُجَّتِهِ اَلسَّلَامُ عَلَیْكُمْ یَا مَلٰئِكَةَ اللّٰهِ وَزُوَّارَ قَبْرِ ابْنِ نَبِیِّ اللّٰهِ النَّاصِحُونَ لَهُ فِی جِهَادِ اَعْدَائِهِ الْمُبَالِغُونَ
فِی نُصْرَةِ اَوْلِیَاءِ اللّٰهِ الذَّابُّونَ عَنْ اَحِبَّائِهِ فَجَزَاكَ اللّٰهُ اَفْضَلَ الْجَزَاءِ وَاَوْفَرَ جَزَاءِ اَحَدٍ مِمَّنْ وَفٰی بِبَیْعَتِهِ
وَاسْتَجَابَ لَهُ دَعْوَتَهُ وَاَطَاعَ عَلَی اللّٰهِ انگاه داخل حایر شو و بعد از آنکه ده گام برداشتی بایست و
تکبیر بگو الله اکبر بگو انگاه متوجه قبر آنحضرت شو و رو بحضرت کرده قبله را در میان دو کتف
بگیر و بگو اَلسَّلَامُ عَلَیْكَ یَا حُجَّةَ اللّٰهِ اَلسَّلَامُ عَلَیْكَ یَا قَتِیلَ اللّٰهِ وَابْنَ قَتِیلِهِ اَلسَّلَامُ عَلَیْكَ یَا ثَارَ اللّٰهِ
وَابْنَ ثَارِهِ اَلسَّلَامُ عَلَیْكَ یَا وِتْرَ اللّٰهِ الْمَوْتُورَ فِی السَّمٰوٰاتِ وَالْاَرْضِ اَشْهَدُ اَنَّ دَمَكَ سَكَنَ فِی الْخُلْدِ وَاقْشَعَرَّتْ
لَهُ اَظِلَّةُ الْعَرْشِ وَبَكٰی لَهُ جَمِیعُ الْخَلَائِقِ وَبَكَتْ لَهُ السَّمٰوٰاتُ السَّبْعُ وَالْاَرَضُونَ السَّبْعُ وَمَا فِیهِنَّ وَمَا بَیْنَهُنَّ وَمَنْ یَتَقَلَّبُ
فِی الْجَنَّةِ وَالنَّارِ مِنْ خَلْقِ رَبِّنَا وَمَا یُرٰی وَمَا لَا یُرٰی اَشْهَدُ اَنَّكَ حُجَّةُ اللّٰهِ وَابْنُ حُجَّتِهِ وَاَشْهَدُ اَنَّكَ
قَتِیلُ اللّٰهِ وَابْنُ قَتِیلِهِ وَاَشْهَدُ اَنَّكَ ثَارُ اللّٰهِ وَابْنُ ثَارِهِ وَاَشْهَدُ اَنَّكَ بَلَّغْتَ وَنَصَحْتَ وَوَفَیْتَ وَجَاهَدْتَ
فِی سَبِیلِ اللّٰهِ رَبِّكَ وَمَضَیْتَ لِلَّذِی كُنْتَ عَلَیْهِ شَهِیدًا وَمُسْتَشْهِدًا وَشَاهِدًا وَمَشْهُودًا اَنَا

اللّٰهِ وَمَوْلَاكَ وَفِی طَاعَتِكَ وَالْوَافِدُ اِلَیْكَ اَلْتَمِسُ كَمَالَ الْمَنْزِلَةِ عِنْدَ اللّٰهِ وَثَبَاتَ الْقَدَمِ فِی الْهِجْرَةِ اِلَیْكَ وَ
السَّبِیلَ الَّذِی لَا یَخْتَلِجُ دُونَكَ مِنَ الدُّخُولِ فِی كِفَالَتِكَ الَّتِی اُمِرْتَ بِهَا مَنْ اَرَادَ اللّٰهَ بَدَاَ بِكُمْ مَنْ اَرَادَ اللّٰهَ بِكُمْ
یُبَیِّنُ اللّٰهُ الْكَذِبَ وَبِكُمْ یُبَاعِدُ اللّٰهُ الزَّمَانَ الْكَلِبَ وَبِكُمْ فَتَحَ اللّٰهُ وَبِكُمْ یَخْتِمُ اللّٰهُ وَبِكُمْ یَمْحُو اللّٰهُ مَا یَشَاءُ وَبِكُمْ یُثْبِتُ
وَبِكُمْ یَفُكُّ الذُّلَّ مِنْ رِقَابِنَا وَبِكُمْ یُدْرِكُ اللّٰهُ تِرَةَ كُلِّ مُؤْمِنٍ یُطْلَبُ وَبِكُمْ تُنْبِتُ الْاَرْضُ اَشْجَارَهَا وَبِكُمْ تُخْرِجُ الْاَشْجَارُ اَثْمَارَهَا وَبِكُمْ
تُنْزِلُ السَّمَاءُ قَطْرَهَا وَبِكُمْ یَكْشِفُ اللّٰهُ الْكَرْبَ وَبِكُمْ یُنَزِّلُ اللّٰهُ الْغَیْثَ وَبِكُمْ تُسَبِّحُ الْاَرْضُ الَّتِی تَحْمِلُ اَبْدَانَكُمْ
لَعَنَ اللّٰهُ قَتَلَتَكُمْ وَاُمَّةً خَالَفَتْكُمْ وَاُمَّةً جَحَدَتْ وِلَایَتَكُمْ وَاُمَّةً ظَاهَرَتْ عَلَیْكُمْ وَاُمَّةً شَهِدَتْ وَلَمْ تُسْتَشْهَدْ
اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِی جَعَلَ النَّارَ مَاْوٰیهُمْ وَبِئْسَ الْوِرْدُ الْمَوْرُودُ وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِینَ وَصَلَّی اللّٰهُ عَلَیْكَ یَا اَبَا عَبْدِ اللّٰهِ
اَنَا اِلَی اللّٰهِ مِمَّنْ خَالَفَكَ بَرِیءٌ انگاه بیا بپای آنحضرت در پشت فرزند او علی بن حسین علی اکبر را زیارت کند
و بعد از آنکه نیت زیارت کنی بگو اَلسَّلَامُ عَلَیْكَ یَا ابْنَ رَسُولِ اللّٰهِ اَلسَّلَامُ عَلَیْكَ یَا ابْنَ اَمِیرِ الْمُؤْمِنِینَ عَلَیْهِ السَّلَامُ
اَلسَّلَامُ عَلَیْكَ یَا ابْنَ الْحَسَنِ وَالْحُسَیْنِ اَلسَّلَامُ عَلَیْكَ یَا ابْنَ خَدِیجَةَ وَفَاطِمَةَ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْكَ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْكَ
صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْكَ لَعَنَ اللّٰهُ مَنْ قَتَلَكَ اِنِّی اِلَی اللّٰهِ مِنْهُمْ بَرِیءٌ انگاه بسر قبور شهدا رفته بگو اَلسَّلَامُ عَلَیْكُمْ وَاللّٰهِ
فُزْتُمْ وَاللّٰهِ فُزْتُمْ فَلَیْتَ اَنِّی مَعَكُمْ فَاَفُوزَ فَوْزًا عَظِیمًا انگاه بیا بالای سر آنحضرت آمده نماز زیارت بگذارد و دعائیکه
بعد از نماز زیارت مذکور شد بخواند و دعا کند جهت مطالب دنیوی و اخروی خویش و برادران مؤمن و
عیالان خویش که دعا در زیر قبه امام حسین علیه السلام مستجاب است و رد نمیشود و بعد از آنکه اراده
کنی از گنبد حضرت بیرون آئی چنان کن که پشت بحضرت نکنی و در وقت بیرون آمدن بگو اِنَّا لِلّٰهِ وَاِنَّا اِلَیْهِ
رَاجِعُونَ تا آنکه قبر آنحضرت از نظر غایب شود انگاه متوجه زیارت حضرت عباس بن علی بن ابیطالب
شو و در روضه که در گنبد ویست بگو سَلَامُ اللّٰهِ وَسَلَامُ مَلٰئِكَتِهِ الْمُقَرَّبِینَ وَاَنْبِیَائِهِ الْمُرْسَلِینَ وَعِبَادِهِ
الصَّالِحِینَ وَجَمِیعِ الشُّهَدَاءِ وَالصِّدِّیقِینَ الزَّاكِیَاتُ الطَّیِّبَاتُ فِیمَا تَغْتَدِی وَتَرُوحُ عَلَیْكَ یَا ابْنَ اَمِیرِ
الْمُؤْمِنِینَ اَشْهَدُ لَكَ بِالتَّسْلِیمِ وَالتَّصْدِیقِ وَالْوَفَاءِ وَالنَّصِیحَةِ لِخَلَفِ النَّبِیِّ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَاٰلِهِ الْمُرْسَلِ
وَالسِّبْطِ الْمُنْتَجَبِ وَالدَّلِیلِ الْعَالِمِ وَالْوَصِیِّ الْمُبَلِّغِ وَالْمَظْلُومِ الْمُهْتَضَمِ فَجَزَاكَ اللّٰهُ عَنْ رَسُولِهِ وَعَنْ اَمِیرِ الْمُؤْمِنِینَ
وَعَنِ الْحَسَنِ وَالْحُسَیْنِ اَفْضَلَ الْجَزَاءِ بِمَا صَبَرْتَ وَاحْتَسَبْتَ وَاَعَنْتَ فَنِعْمَ عُقْبَی الدَّارِ لَعَنَ اللّٰهُ مَنْ
قَتَلَكَ وَلَعَنَ اللّٰهُ مَنْ جَهِلَ حَقَّكَ وَاسْتَخَفَّ بِحُرْمَتِكَ لَعَنَ اللّٰهُ مَنْ حَالَ بَیْنَكَ وَبَیْنَ مَاءِ الْفُرَاتِ
اَشْهَدُ اَنَّكَ قُتِلْتَ مَظْلُومًا وَاَنَّ اللّٰهَ مُنْجِزٌ لَكُمْ مَا وَعَدَكُمْ جِئْتُكَ یَا ابْنَ اَمِیرِ الْمُؤْمِنِینَ وَافِدًا اِلَیْكُمْ
مَعَكُمْ لَا مَعَ عَدُوِّكُمْ اِنِّی بِكُمْ وَبِاِیَابِكُمْ مِنَ الْمُؤْمِنِینَ وَبِمَنْ خَالَفَكُمْ وَقَتَلَكُمْ مِنَ الْكَافِرِینَ قَتَلَ اللّٰهُ اُمَّةً
قَتَلَتْكُمْ بِالْاَیْدِی وَالْاَلْسُنِ انگاه داخل گنبد شده روی خود را بر قبر آنحضرت نهاده بگو اَلسَّلَامُ
عَلَیْكَ اَیُّهَا الْعَبْدُ الصَّالِحُ الْمُطِیعُ لِلّٰهِ وَلِرَسُولِهِ وَلِاَمِیرِ الْمُؤْمِنِینَ وَالْحَسَنِ وَالْحُسَیْنِ عَلَیْهِمُ السَّلَامُ
اَلسَّلَامُ عَلَیْكَ وَرَحْمَةُ اللّٰهِ وَبَرَكَاتُهُ وَمَغْفِرَتُهُ وَرِضْوَانُهُ عَلٰی رُوحِكَ وَبَدَنِكَ اَشْهَدُ وَاُشْهِدُ اللّٰهَ اَنَّكَ مَضَیْتَ عَلٰی مَا مَضٰی عَلَیْهِ
الْبَدْرِیُّونَ وَالْمُجَاهِدُونَ فِی سَبِیلِ اللّٰهِ الْمُنَاصِحُونَ لَهُ فِی جِهَادِ اَعْدَائِهِ الْمُبَالِغُونَ فِی نُصْرَةِ اَوْلِیَائِهِ الذَّابُّونَ
عَنْ اَحِبَّائِهِ فَجَزَاكَ اللّٰهُ اَفْضَلَ الْجَزَاءِ وَاَوْفَرَ جَزَاءِ اَحَدٍ مِمَّنْ وَفٰی بِبَیْعَتِهِ وَاسْتَجَابَ لَهُ دَعْوَتَهُ وَاَطَاعَ وُلَاةَ اَمْرِهِ

وَصَلِّ رُوحَكَ مَعَ أَرْوَاحِ السُّعَدَاءِ وَأَعْطَاكَ مِنْ جِنَانِهِ أَفْسَحَهَا مَنْزِلًا وَأَفْضَلَهَا غُرَفًا وَرَفَعَ ذِكْرَكَ فِي عِلِّيِّينَ وَحَشَرَكَ مَعَ النَّبِيِّينَ وَالصِّدِّيقِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ وَحَسُنَ أُولٰئِكَ رَفِيقًا أَشْهَدُ أَنَّكَ لَمْ تَهِنْ وَلَمْ تَنْكُلْ وَأَنَّكَ مَضَيْتَ عَلَى بَصِيرَةٍ مِنْ أَمْرِكَ مُقْتَدِيًا بِالصَّالِحِينَ وَمُتَّبِعًا لِلنَّبِيِّينَ فَجَمَعَ اللّٰهُ بَيْنَنَا وَبَيْنَكَ وَبَيْنَ رَسُولِهِ وَأَوْلِيَائِهِ فِي مَنَازِلِ الْمُخْبِتِينَ فَإِنَّهُ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ و هرگاه خواهی که عباس بن علی را وداع کنی بگو أَسْتَوْدِعُكَ اللّٰهَ وَأَسْتَرْعِيكَ وَأَقْرَأُ عَلَيْكَ السَّلَامَ آمَنَّا بِاللّٰهِ وَبِكِتَابِهِ وَبِمَا جَاءَ بِهِ مِنْ عِنْدِ اللّٰهِ اللّٰهُمَّ اكْتُبْنَا مَعَ الشَّاهِدِينَ اللّٰهُمَّ لَا تَجْعَلْهُ آخِرَ الْعَهْدِ مِنْ زِيَارَتِي قَبْرَ ابْنِ أَخِي رَسُولِكَ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَارْزُقْنِي زِيَارَتَهُ أَبَدًا مَا أَبْقَيْتَنِي وَاحْشُرْنِي مَعَهُ وَمَعَ آبَائِهِ فِي الْجِنَانِ وَعَرِّفْ بَيْنِي وَبَيْنَهُ وَبَيْنَ رَسُولِكَ وَأَوْلِيَائِكَ اللّٰهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَتَوَفَّنِي عَلَى الْإِيمَانِ بِكَ وَالتَّصْدِيقِ بِرَسُولِكَ وَالْوِلَايَةِ لِعَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ وَالْأَئِمَّةِ مِنْ وُلْدِهِ وَالْبَرَاءَةِ مِنْ عَدُوِّهِمْ فَإِنِّي قَدْ رَضِيتُ يَا رَبِّ بِذٰلِكَ و بعد از آن بجهت خود و پدر و مادر خود و برادران مؤمن خود دعا کن و هرگاه خواهی که وداع حضرت امام حسین علیه السلام کنی بطریقیکه مذکور شد زیارت آنحضرت کرده بگو السَّلَامُ عَلَيْكَ وَرَحْمَةُ اللّٰهِ وَبَرَكَاتُهُ نَسْتَوْدِعُكَ اللّٰهَ السَّلَامُ عَلَيْكَ آمَنَّا بِاللّٰهِ وَبِالرَّسُولِ وَبِمَا جَاءَ بِهِ وَدَلَّ عَلَيْهِ وَاتَّبَعْنَا الرَّسُولَ فَاكْتُبْنَا مَعَ الشَّاهِدِينَ اللّٰهُمَّ لَا تَجْعَلْهُ آخِرَ الْعَهْدِ مِنَّا وَمِنْهُ اللّٰهُمَّ إِنَّا نَسْأَلُكَ أَنْ تَنْفَعَنَا بِحُبِّهِ اللّٰهُمَّ ابْعَثْهُ مَقَامًا مَحْمُودًا تَنْصُرُ بِهِ دِينَكَ وَتَقْتُلُ بِهِ عَدُوَّكَ وَتُبِيرُ بِهِ مَنْ نَصَبَ حَرْبًا لِآلِ مُحَمَّدٍ فَإِنَّكَ وَعَدْتَهُ ذٰلِكَ وَأَنْتَ لَا تُخْلِفُ الْمِيعَادَ السَّلَامُ عَلَيْكَ وَرَحْمَةُ اللّٰهِ وَبَرَكَاتُهُ انگاه روی خود را بجانب مشهد کرده بگو أَشْهَدُ أَنَّكُمْ شُهَدَاءُ نُجَبَاءُ جَاهَدْتُمْ فِي سَبِيلِ اللّٰهِ وَقُتِلْتُمْ عَلَى مِنْهَاجِ رَسُولِ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَابْنِ رَسُولِهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أَنْتُمُ السَّابِقُونَ وَالْمُهَاجِرُونَ وَالْأَنْصَارُ أَشْهَدُ أَنَّكُمْ أَنْصَارُ اللّٰهِ وَأَنْصَارُ رَسُولِهِ وَسَلَّمَ تَسْلِيمًا اللّٰهُمَّ لَا تَشْغَلْنِي فِي الدُّنْيَا عَنْ شُكْرِ نِعْمَتِكَ وَلَا بِإِكْثَارٍ مِنْهَا تُلْهِينِي عَجَائِبُ بَهْجَتِهَا وَتَفْتِنُنِي زَهَرَاتُ زِينَتِهَا وَلَا بِإِقْلَالٍ يَضُرُّ بِعَمَلِي كَدُّهُ وَيَمْلَأُ صَدْرِي هَمُّهُ أَعْطِنِي مِنْ ذٰلِكَ غِنًى عَنْ أَشْرَارِ خَلْقِكَ وَبَلَاغًا أَنَالُ بِهِ رِضَاكَ يَا رَحْمٰنُ السَّلَامُ عَلَيْكُمْ يَا مَلَائِكَةَ اللّٰهِ وَزُوَّارَ قَبْرِ أَبِي عَبْدِ اللّٰهِ انگاه طرف راست روی خود را بضریح مقدس بمال و بعد از ان طرف چپ را و چنان بیرون رو که پشت بضریح مقدس نکنی تا آنکه قبر از نظر غایب شود

زیارت حضرت امام موسی و امام محمد تقی علیهما السلام

بدان وفقک الله و ایانا که هرگاه بعد اد رسی و اراده زیارت حضرت امام موسی کاظم و امام محمد تقی علیهما السلام نمائی غسل کن و رخت های پاک بپوش و متوجه زیارت شو و چون بمشهد مقدس ایشان رسی نزدیک قبر حضرت امام موسی علیه السلام بایست زیارت کن و بگو السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا وَلِيَّ اللّٰهِ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا حُجَّةَ اللّٰهِ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا نُورَ اللّٰهِ السَّاطِعَ فِي ظُلُمَاتِ الْأَرْضِ أَتَيْتُكَ زَائِرًا عَارِفًا بِحَقِّكَ مُعَادِيًا لِأَعْدَائِكَ مُوَالِيًا لِأَوْلِيَائِكَ فَاشْفَعْ لِي عِنْدَ رَبِّكَ يَا مَوْلَايَ انگاه بگو حاجتی که داری بخواه که مستجابست بعد از ان نزدیک قبر حضرت امام محمد تقی علیه السلام بایست زیارت آنحضرت کن و بگو اللّٰهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ الْإِمَامِ الْبَرِّ التَّقِيِّ الرَّضِيِّ الْمَرْضِيِّ وَحُجَّتِكَ عَلَى مَنْ فَوْقَ الْأَرَضِينَ وَمَنْ تَحْتَ الثَّرَى صَلَاةً كَثِيرَةً نَامِيَةً زَاكِيَةً مُبَارَكَةً مُتَوَاصِلَةً مُتَرَادِفَةً كَأَفْضَلِ مَا صَلَّيْتَ عَلَى أَحَدٍ مِنْ أَوْلِيَائِكَ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا وَلِيَّ اللّٰهِ السَّلَامُ

عَلَيْكَ يَا نُورَ اللّٰهِ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا حُجَّةَ اللّٰهِ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا إِمَامَ الْمُؤْمِنِينَ وَوَارِثَ النَّبِيِّينَ وَسُلَالَةَ الْوَصِيِّينَ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا نُورَ اللّٰهِ فِي ظُلُمَاتِ الْأَرْضِ أَتَيْتُكَ زَائِرًا عَارِفًا بِحَقِّكَ مُعَادِيًا لِأَعْدَائِكَ مُوَالِيًا لِأَوْلِيَائِكَ فَاشْفَعْ لِي عِنْدَ رَبِّكَ يَا مَوْلَايَ انگاه حاجتیکه داری بخواه که باجابت مقرون است بعد از ان بالای سر حضرت امام محمد تقی علیه السلام بجهت هر یک دو رکعت نماز زیارت بگذار و دعای مذکور شد بخوان و هرگاه خواهی که ایشان را وداع کنی بطریقیکه مذکور شد زیارت کن انگاه بگو السَّلَامُ عَلَيْكُمَا وَرَحْمَةُ اللّٰهِ وَبَرَكَاتُهُ يَا وَلِيَّ اللّٰهِ أَسْتَوْدِعُكُمَا وَأَقْرَأُ عَلَيْكُمَا السَّلَامَ آمَنَّا بِاللّٰهِ وَبِالرَّسُولِ وَبِمَا جِئْتُمَا بِهِ وَدَلَلْتُمَا عَلَيْهِ اللّٰهُمَّ فَاكْتُبْنَا مَعَ الشَّاهِدِينَ اللّٰهُمَّ لَا تَجْعَلْهُ آخِرَ الْعَهْدِ مِنْ زِيَارَتِي إِيَّاهُمَا وَارْزُقْنِي الْعَوْدَ إِلَيْهِمَا وَاحْشُرْنِي مَعَهُمَا السَّلَامُ عَلَيْكُمَا وَرَحْمَةُ اللّٰهِ وَبَرَكَاتُهُ

زیارت حضرت امام رضا علیه السلام

بدان وفقک الله و ایانا که هرگاه بمشهد مقدس رسی خواهی که زیارت حضرت امام رضا علیه السلام بجا آری اول غسل زیارت کن و در وقت غسل کردن این دعا بخوان اللّٰهُمَّ طَهِّرْنِي وَطَهِّرْ قَلْبِي وَاشْرَحْ لِي صَدْرِي وَأَجْرِ عَلَى لِسَانِي مِدْحَتَكَ وَالثَّنَاءَ عَلَيْكَ فَإِنَّهُ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِكَ اللّٰهُمَّ اجْعَلْهُ لِي شِفَاءً و انگاه جامه‌های پاک بپوش و با پای برهنه با سکینه و وقار و تکبیر و تهلیل گویان داخل روضه شو در ان وقت بگو بِسْمِ اللّٰهِ وَبِاللّٰهِ وَعَلَى مِلَّةِ رَسُولِ اللّٰهِ أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلٰهَ إِلَّا اللّٰهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ وَأَنَّ عَلِيًّا وَلِيُّ اللّٰهِ پس چون بضریح مقدس آنحضرت رسی روی بقبر کن و قبله را در میان هر دو کتف خود بگیر و بگو أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلٰهَ إِلَّا اللّٰهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ وَأَنَّهُ سَيِّدُ الْأَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ وَأَنَّهُ سَيِّدُ الْأَنْبِيَاءِ وَالْمُرْسَلِينَ اللّٰهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ عَبْدِكَ وَرَسُولِكَ وَنَبِيِّكَ وَسَيِّدِ خَلْقِكَ أَجْمَعِينَ صَلَاةً لَا يَقْوَى عَلَى إِحْصَائِهَا غَيْرُكَ اللّٰهُمَّ صَلِّ عَلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَبْدِكَ وَأَخِي رَسُولِكَ الَّذِي انْتَجَبْتَهُ بِعِلْمِكَ وَجَعَلْتَهُ هَادِيًا لِمَنْ شِئْتَ مِنْ خَلْقِكَ وَالدَّلِيلَ عَلَى مَنْ بَعَثْتَ بِرِسَالَاتِكَ وَدَيَّانَ الدِّينِ بِعَدْلِكَ وَفَصْلَ قَضَائِكَ بَيْنَ خَلْقِكَ وَالْمُهَيْمِنَ عَلَى ذٰلِكَ كُلِّهِ وَالسَّلَامُ عَلَيْهِ وَرَحْمَةُ اللّٰهِ وَبَرَكَاتُهُ اللّٰهُمَّ صَلِّ عَلَى فَاطِمَةَ بِنْتِ نَبِيِّكَ وَزَوْجَةِ وَلِيِّكَ وَأُمِّ السِّبْطَيْنِ الْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ سَيِّدَيْ شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ الطُّهْرَةِ الطَّاهِرَةِ الْمُطَهَّرَةِ التَّقِيَّةِ النَّقِيَّةِ الرَّضِيَّةِ الزَّكِيَّةِ سَيِّدَةِ نِسَاءِ أَهْلِ الْجَنَّةِ أَجْمَعِينَ صَلَاةً لَا يَقْوَى عَلَى إِحْصَائِهَا غَيْرُكَ اللّٰهُمَّ صَلِّ عَلَى الْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ سِبْطَيْ نَبِيِّكَ وَسَيِّدَيْ شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ الْقَائِمَيْنِ فِي خَلْقِكَ وَالدَّلِيلَيْنِ عَلَى مَنْ بَعَثْتَ بِرِسَالَاتِكَ وَدَيَّانَيِ الدِّينِ بِعَدْلِكَ وَفَصْلَيْ قَضَائِكَ بَيْنَ خَلْقِكَ اللّٰهُمَّ صَلِّ عَلَى عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَبْدِكَ الْقَائِمِ فِي خَلْقِكَ وَالدَّلِيلِ عَلَى مَنْ بَعَثْتَ بِرِسَالَاتِكَ وَدَيَّانِ الدِّينِ بِعَدْلِكَ وَفَصْلِ قَضَائِكَ بَيْنَ خَلْقِكَ سَيِّدِ الْعَابِدِينَ اللّٰهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ عَبْدِكَ وَخَلِيفَتِكَ فِي أَرْضِكَ بَاقِرِ عِلْمِ النَّبِيِّينَ اللّٰهُمَّ صَلِّ عَلَى جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ الصَّادِقِ عَبْدِكَ وَوَلِيِّ دِينِكَ وَحُجَّتِكَ عَلَى خَلْقِكَ أَجْمَعِينَ الصَّادِقِ الْبَارِّ اللّٰهُمَّ صَلِّ عَلَى مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عَبْدِكَ الصَّالِحِ وَلِسَانِكَ فِي خَلْقِكَ وَالنَّاطِقِ بِحُكْمِكَ وَالْحُجَّةِ عَلَى بَرِيَّتِكَ اللّٰهُمَّ صَلِّ عَلَى عَلِيِّ بْنِ مُوسَى الرِّضَا الْمُرْتَضَى عَبْدِكَ وَوَلِيِّ دِينِكَ الْقَائِمِ بِعَدْلِكَ وَالدَّاعِي إِلَى دِينِكَ وَدِينِ آبَائِهِ الصَّادِقِينَ صَلَاةً لَا يَقْوَى عَلَى إِحْصَائِهَا غَيْرُكَ اللّٰهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ عَبْدِكَ وَوَلِيِّكَ الْقَائِمِ بِأَمْرِكَ وَالدَّاعِي إِلَى سَبِيلِكَ اللّٰهُمَّ صَلِّ عَلَى عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ عَبْدِكَ وَوَلِيِّ دِينِكَ

اللّهمّ صلّ على الحسن بن علىّ العامل بامرك القائم فى خلقك وحجّتك المؤدّى عن نبيّك وشاهدك على خلقك المخصوص بكرامتك الداعى الى طاعتك وطاعة رسولك صلواتك عليهم اجمعين اللّهمّ صلّ على حجّتك ووليّك القائم فى خلقك صلوة تامّة نامية باقية تعجّل بها فرجه وتنصره بها وتجعلنا معه فى الدّنيا والاخرة اللّهمّ انّى اتقرّب اليك بحبّهم واوالى وليّهم واعادى عدوّهم فارزقنى بهم خير الدّنيا والاخرة واصرف عنّى بهم شرّ الدّنيا والاخرة واهوال يوم القيمة پس بنشين نزد بالين آنحضرت وبگو

السّلام عليك يا ولىّ الله السّلام عليك يا حجّة الله السّلام عليك يا نور الله فى ظلمات الارض السّلام عليك يا عمود الدّين السّلام عليك يا وارث آدم صفوة الله السّلام عليك يا وارث نوح نبىّ الله السّلام عليك يا وارث ابرهيم خليل الله السّلام عليك يا وارث موسى كليم الله السّلام عليك يا وارث عيسى روح الله السّلام عليك يا وارث محمّد رسول الله السّلام عليك يا وارث اميرالمؤمنين ولىّ الله السّلام عليك يا وارث محمّد بن علىّ باقر علوم الاوّلين والاخرين السّلام عليك يا وارث موسى بن جعفر السّلام عليك ايّها الصّدّيق الشّهيد السّلام عليك ايّها الوصىّ البارّ التّقىّ اشهد انّك قد اقمت الصّلوة واتيت الزّكوة وامرت بالمعروف ونهيت عن المنكر وعبدت الله مخلصا حتّى اتيك اليقين السّلام عليك يا ابا الحسن ورحمة الله وبركاته پس روى خود را بر ضريح مقدّس آنحضرت بگذار وبگو اللّهمّ صمدت اليك من ارضى وقطعت البلاد رجاء رحمتك فلا تخيّبنى ولا تردّنى بغير قضاء حاجتى وارحم تقلّبى على قبر ابن اخى رسولك صلواتك عليه وآله بابى انت وامّى اتيتك زائرا وافدا عائذا ممّا جنيت على نفسى واحتطبت على ظهرى فكن لى شافعا الى الله يوم فقرى وفاقتى فلك عند الله مقام محمود وانت عنده وجيه پس دست راست خود را بسوى آسمان بردار ودست چپ خود را بر ضريح بگذار وبگو اللّهمّ انّى اتقرّب اليك بحبّهم وبولايتهم اتولّى آخرهم بما تولّيت به اوّلهم وابرء من كلّ وليجة دونهم اللّهمّ العن الّذين بدّلوا نعمتك واتّهموا نبيّك وجحدوا بآياتك وسخروا بامامك وحملوا النّاس على اكتاف آل محمّد اللّهمّ انّى اتقرّب اليك باللّعنة عليهم والبرائة منهم فى الدّنيا والاخرة يا رحمن آنگاه بيا بسوى پايين پاى آنحضرت وبگو صلّى الله عليك يا ابا الحسن صلّى الله على روحك وبدنك صبرت وانت الصّادق المصدّق قتل الله من قتلك بالايدى والالسن اللّهمّ العن قتلة اميرالمؤمنين وقتلة الحسن والحسين وقتلة اولاد رسول الله صلّى الله عليه وآله آنگاه ببالاى سر برگرد ودو ركعت نماز زيارت بگذار در ركعت اوّل بعد از فاتحه سوره يس بخوان ودر ركعت دوّم بعد از فاتحه سوره الرّحمن واگر بخاطر نداشته باشد از روى قرآن ميتواند بخواند واگر ميسّر نشود هر سوره كه خواهى بخوان وبعد از فراغ از نماز زيارت دعائى كه مذكور شد بخوان وهرگاه خواهى كه آنحضرت را وداع كنى بگو السّلام عليك يا مولاى وابن مولاى ورحمة الله وبركاته انت لنا جنّة من العذاب وهذا اوان انصرافى عنك غير راغب عنك ولا مستبدل بك ولا مؤثر عليك ولا زاهد فى قربك وقد جدت بنفسى للحدثان وتركت الاهل والاولاد والاوطان فكن لى شافعا يوم حاجتى وفقرى وفاقتى يوم لا يغنى عنّى حميمى ولا قرابتى يوم لا يغنى عنّى والدى ولا ولدى اسئل الله الّذى قدّر علىّ رحلتى اليك ان ينفّس بك كربتى واسئل الله الّذى قدّر علىّ فراق مكانك ان لا يجعله آخر العهد من رجوعى اليك واسئل الله الّذى ابكى عليك عينى

ان يجعله سببا لى وذخرا واسئل الله الّذى ارانى مكانك وهدانى للتّسليم عليك وزيارتى ايّاك ان يوردنى حوضكم ويرزقنى مرافقتكم فى الجنان السّلام عليك يا صفوة الله السّلام على اميرالمؤمنين ووصىّ رسول ربّ العالمين وقائد الغرّ المحجّلين السّلام على الحسن والحسين سيّدى شباب اهل الجنّة السّلام على علىّ بن الحسين ومحمّد بن علىّ وجعفر بن محمّد وموسى بن جعفر وعلىّ بن موسى ومحمّد بن علىّ وعلىّ بن محمّد والحسن بن علىّ ومحمّد بن الحسن صاحب الزّمان صلوات الله عليهم ورحمة الله وبركاته السّلام على ملائكة الله السّلام على ملائكة الله المقيمين المسبّحين الّذين بامره يعملون السّلام علينا وعلى عباد الله الصّالحين اللّهمّ لا تجعله آخر العهد من زيارتى ايّاه فان جعلته فاحشرنى معه ومع آبائه الماضين وان ابقيتنى يا ربّ فارزقنى زيارته ابدا ما ابقيتنى انّك على كلّ شىء قدير استودعك الله واسترعيك واقرء عليك السّلام آمنّا بالله وبما دعوت اليه اللّهمّ فاكتبنا مع الشّاهدين اللّهمّ ارزقنى حبّهم ومودّتهم ابدا ما ابقيتنى السّلام عليك منّى ابدا ما بقيت ودائما اذا فنيت السّلام علينا وعلى عباد الله الصّالحين وچون برون آئى پشت بضريح آنحضرت مكن تا آنكه قبر از نظر پنهان شود

زيارت امام علی نقی وامام حسن عسكری عليهما السّلام

بدان وفّقك الله تعالى وايّانا كه چون بسامرّه رسى وخواهى كه زيارت قبر حضرت امام علی نقی وامام حسن عسكری عليهما السّلام كنى بايد كه اوّل غسل زيارت كرده جامهاى پاك بپوشى وچون بجائى رسى كه قبر ايشان را مشاهده كنى بگوى السّلام عليكما يا وليّى الله السّلام عليكما يا حجّتى الله السّلام عليكما يا نورى الله فى ظلمات الارض اتيتكما عارفا بحقّكما معاديا لاعدائكما مواليا لاوليائكما مؤمنا بما آمنتما به كافرا بما كفرتما به محقّقا لما حقّقتما مبطلا لما ابطلتما اسئل الله ربّى وربّكما ان يجعل حظّى من زيارتى ايّاكما الصّلوة على محمّد وآله وان يرزقنى مرافقتكما فى الجنان مع آبائكما الصّالحين واسئله ان يعتق رقبتى من النّار ويرزقنى شفاعتكما ومصاحبتكما ويعرّف بينى وبينكما ولا يسلبنى حبّكما وحبّ آبائكما الصّالحين وان لا يجعله آخر العهد من زيارتكما وان يجعل محشرى معكما فى الجنّة برحمته اللّهمّ ارزقنى حبّهما وتوفّنى على ملّتهما اللّهمّ العن ظالمى آل محمّد حقّهم وانتقم منهم اللّهمّ العن الاوّلين منهم والاخرين وضاعف عليهم العذاب وبلّغ بهم وباشياعهم ومحبّيهم ومتّبعيهم اسفل درك من الجحيم انّك على كلّ شىء قدير اللّهمّ عجّل فرج وليّك وابن وليّك واجعل فرجنا مع فرجهم يا ارحم الرّاحمين آنگاه جهت خود ومؤمنين ومؤمنات دعا كن كه محلّ اجابت دعوات است بعد از آن جهت هر يك از امامين معصومين دو ركعت نماز زيارت بگذار ودعاى مذكور بعد از نماز بخوان وبعضى از مجتهدين داخل شدن بگنبد اين دو امام را جايز نميدانند زيرا كه اين دو امام در خانه خود مدفون شدند پس داخل شدن در خانه شخصى بى اذن او جايز نيست وشيخ طوسى طاب ثراه فرموده كه اگر داخل شود گناه ندارد چه در احاديث اهل بيت وارد شده كه ايشان اموال خود را بر شيعيان خود حلال كرده اند وهرگاه خواهى كه وداع ايشان كنى بگو السّلام عليكما يا وليّى الله استودعكما واقرء عليكما السّلام آمنّا بالله وبالرّسول وبما جئتما به ودللتما عليه اللّهمّ اكتبنا مع الشّاهدين

زيارت حضرت صاحب الزّمان عليه السّلام

بدانکه چون اراده زیارت آنحضرت نمائی در سامره باید که غسل کنی چنانچه در زیارت دیگر ائمه گفته شد پس برو در سرداب مقدس و با آداب مذکور در زیارات
با آداب موثره و در سرداب آنحضرت رفته بگوید السّلام علی الحقّ الجدید والعالم الذی علمه لا یبید
السّلام علی محیی المؤمنین و مبیر الکافرین السّلام علی مهدی الامم و جامع الکلم السّلام علی
خلف السلف و صاحب الشرف السّلام علی حجّة المعبود و کلمة المحمود السّلام علی معزّ الاولیاء
و مذلّ الاعداء السّلام علی وارث الانبیاء و خاتم الاوصیاء السّلام علی الامام المنتظر والغائب
المشتهر السّلام علی السّیف الشاهر والقمر الزاهر والنور الباهر السّلام علی شمس الظلام و بدر
التمام السّلام علی ربیع الانام و نضرة الایّام السّلام علی صاحب الصمصام و فلّاق الهام السّلام علی
صاحب الدین المأثور والکتاب المسطور السّلام علی بقیّة الله فی بلاده و حجّته علی عباده والمنتهی
الیه مواریث الانبیاء و لدیه موجود آثار الاصفیاء السّلام علی المؤتمن علی السّر والولیّ للامر السّلام
علی المهدی الّذی وعد الله عزّ و جلّ به الامم ان یجمع به الکلم و یلمّ به الشعث و یملأ به الارض
قسطاً و عدلاً و یمکّن له و ینجز به وعد المؤمنین اشهد انّک و الائمة من آبائک ائمّتی و موالیّ
فی الحیوة الدنیا و یوم یقوم الاشهاد اسئلک یا مولای ان تسئل الله تبارک و تعالی فی صلاح شأنی
و قضاء حوائجی و غفران ذنوبی والاخذ بیدی فی دینی و دنیای و آخرتی و لکافّة اخوانی المؤمنین
والمؤمنات انّه غفور رحیم و صلّی الله علی سیّدنا محمّد رسول الله و آل محمّد الطاهرین آنگاه دو رکعت
نماز بگذار و ابتدا بخوان اللّهمّ عظم البلاء و برح الخفاء و انکشف الغطاء و ضاقت الارض
و منعت السماء و الیک یا ربّ المشتکی و علیک المعوّل فی الشدّة والرخاء اللّهمّ صلّ علی محمّد و آله
الّذین فرضت علینا طاعتهم فعرّفتنا بذلک منزلتهم ففرّج عنّا بحقّهم فرجاً عاجلاً کلمح البصر او هو
اقرب من ذلک یا محمّد یا علیّ یا علیّ یا محمّد انصرانی فانّکما ناصرای واکفیانی فانّکما کافیای یا مولای یا صاحب الزمان
الغوث الغوث الغوث ادرکنی ادرکنی ادرکنی

فصل چهارم در بیان ایام مولود حضرت
رسالت پناه و امیرالمؤمنین و ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین و ایام وفات ایشان
محمّد بن عبدالله بن عبدالمطلب بن هاشم بن عبد مناف صلّی الله علیه و آله کنیت او ابوالقاسم است
و مولود او در مکّه واقع شده روز جمعه وقت طلوع فجر هفدهم ربیع الاوّل عام الفیل و آنچه در
بعضی احادیث صحیحه وارد شده که مولود آنحضرت دوازدهم ربیع الاوّل بوده موافق قول اهل سنّت
و در حدیث نیز وارد شده که هرگاه در حدیث مخالف وارد شده باشد عمل بحدیثی باید کرد که موافق
قول سنّیان نباشد لهذا اصحاب ما عمل بآن نکرده اند والده آنحضرت آمنه بنت وهب بن عبد مناف
است حامله شد باو از پدرش عبدالله بن عبدالمطلب بن هاشم بن عبد مناف در ایام تشریق که آن
یازدهم و دوازدهم و سیزدهم ماه ذیحجّه است در خانه ایشان که نزدیک جمره وسطی بود در ابتدا منی
هست و جواب آن نیز در کتب مذکور است و روز مبعث او برسالت بیست و هفتم رجب است و
از سنّ مبارک او چهل سال گذشته بود و در شب بیست و هفتم و روز آن دوازده رکعت نماز و
زیارت آنحضرت سنّت است و در بیست و یکم ماه رمضان آنحضرت را عروج بمعراج واقع شد
و در سال سیزدهم از مبعث در شب پنجشنبه از مکّه هجرت بمدینه کرد و در همین

شب حضرت امیرالمؤمنین علیه السّلام بجای حضرت پیغمبر صلّی الله علیه و آله خوابید و نفس خود را
فدای آنحضرت نمود تا آنکه در قرآن بدین واسطه مدح آنحضرت وارد شده و در دهم ماه ربیع الاوّل
حضرت خدیجه مادر حضرت فاطمه زهرا علیها السّلام را در حبالهٔ خویش در آورد و آنحضرت در آن وقت
بیست و پنج ساله بود و خدیجه چهل ساله و در همین روز جدّ آنحضرت وفات یافت و در آن وقت
آنحضرت نه ساله بود و در دوازدهم ماه رمضان سال دهم از بعثت خدیجه بنت خویلد وفات
یافت و وفات آنحضرت روز دوشنبه بیست و هشتم ماه صفر در سال یازدهم از هجرت واقع شد در
مدینه واقع شده بود و بعضی از مجتهدین گفته اند که وفات او در دهم ربیع الاوّل بوده و سن
شریفش شصت و سه ساله بود **حضرت امیرالمؤمنین علیه السّلم** اسم مبارکش
علی و کنیتش ابوالحسن پدرش ابوطالب برادر پدر و مادری عبدالله پدر حضرت پیغمبر صلوات الله
علیه و آله و مادرش فاطمه بنت اسد بن هاشم و حضرت امیرالمؤمنین و برادرانش اوّل هاشمی اند که
متولّد شده اند از دو هاشمی و ولادتش در اندرون خانه کعبه سیزدهم رجب و در بعضی روایات هفتم
شعبان وارد شده بعد از تولّد حضرت رسالت پناه صلّی الله علیه و آله بسی سال و روز نصب آنحضرت
بامامت هجدهم ذی الحجّه سال دهم از هجرت و در همین روز سال سی و چهارم از هجرت عثمان بن عفّان
کشته شده خلق با آنحضرت بیعت کردند و در همین روز موسی علیه السّلم بر ساحران غالب آمد و در
همین ابرهیم علیه السّلم از آتش نجات یافت و در همین روز موسی وصی خود یوشع و سلیمان آصف را
تعیین نمود و سایر اوصیای انبیا در این روز تعیین شده اند و در روز بیست و چهارم این ماه حضرت
پیغمبر و امیرالمؤمنین و فاطمه و حسن و حسین علیهم السّلم با ترسایان نصاری مباهله کردند و در این روز
حضرت امیرالمؤمنین تصدّق بانگشتری خود نمود و آیه انّما ولیّکم الله در آن باب نازل شد و در
بیست و پنجم این ماه امیرالمؤمنین و فاطمه علیهما السّلم با وجود گرسنگی و احتیاج خود قرصهای نان را
بر مسکین و یتیم و اسیر تصدّق نمودند و در آن باب سوره هل اتی نازل شد و در بیست و ششم این ماه
مذکور عمر را زخم زدند و در بیست و هفتم این ماه سال بیست و سیم از هجرت عمر فوت شد و در نماز
حضرت امیرالمؤمنین در مسجد کوفه شب جمعه بیست و یکم شهر رمضان سال چهلم از هجرت واقع
شده و در همین شب عیسی علیه السّلم را باسمان بردند و در این شب موسی بن عمران علیه السّلم بجوار
رحمت ایزدی پیوست و وصی او یوشع بن نون وفات یافت مدفن همایونش نجف اشرف سنّ شریفش
شصت و سه سال **حضرت فاطمه زهرا علیها السّلم** بنت رسول الله صلّی الله علیه
و آله مولود او در مکّه واقع شد بعد از مبعث به پنج سال ایام وفات او در مدینه بعد از وفات
حضرت رسالت پناه صلّی الله علیه و آله بصد روز و در مدفن او خلاف است بعضی گفته اند در خانه
خود باشد چنانچه مذکور خواهد شد بعد از آنکه بنی امیّه مسجد حضرت پیغمبر صلّی الله علیه و آله
بزرگ ساختند آنخانه داخل مسجد شد و آن در میانه منبر و قبر حضرت رسالت پناهی صلّی الله
علیه و آله است و در بقیع نزد چها امام احتیاطاً زیارت او باید کرد و در نصف رجب در ماه پنجم
از هجرت تزویج حضرت فاطمه زهرا با حضرت امیرالمؤمنین علیهما السّلم واقع شد و در ازدهم

حضرت فاطمه علیها السلام یازده سال بود و در بهمن روز دو در سال دوم از هجرت بخانه علی
کعبه شد حضرت امام حسن بن علی بن ابیطالب علیه السلام سید
شباب اهل جنت مادر او فاطمه کنیت ابو محمد مولد او مدینه روز سه شنبه نصف ماه رمضان
در سال دوم از هجرت و بعضی از مجتهدین سال هشتم از هجرت گفته اند مدفنش در بقیع ایام
وفات او روز پنجشنبه هفتم ماه صفر سال چهل و نه از هجرت و بعضی پنجاه گفته اند سن
شریفش چهل و هشت سال بود و بعضی چهل و هفت سال نیز گفته اند حضرت امام
حسین بن علی بن ابیطالب علیه السلام سید شباب اهل جنت مادر او
فاطمه زهرا کنیت او ابو عبد الله مولدش مدینه آخر ماه ربیع الاول سال سیم از هجرت و بعضی از
مجتهدین روز پنجشنبه سیزدهم ماه رمضان گفته اند و بعضی پنجم ماه شعبان سال چهارم
از هجرت مدفنش کربلا روز شنبه دهم محرم و بعضی روز دوشنبه و روز جمعه نیز گفته اند در سال
شصت و یکم از هجرت سن شریفش پنجاه و هشت سال حضرت امام زین العابدین
علی بن الحسین علیه السلام کنیت او ابو محمد مادرش شاه زنان بنت شیرویه بن کسری
پرویز و بعضی گفته اند که دختر یزدجرد است مولدش مدینه روز یکشنبه پنجم ماه شعبان سی و
سال از هجرت و بعضی سی و هشت گفته اند مدفنش بقیع پیش عم خود حضرت امام حسن علیه السلام
روز وفاتش شنبه یازدهم محرم الحرام سال نود و پنج از هجرت سن شریفش پنجاه و هفت سال حضرت
امام محمد باقر علیه السلام کنیتش ابو جعفر والده اش ام عبد الله بنت الحسن بن علی و او اول
علوی است که از دو علوی بوجود آمده مولدش مدینه روز دوشنبه سیم ماه صفر سال پنجاه و
هفت از هجرت و آنچه مذکور شد علامه و شیخ شهید در تحریر و دروس نقل کرده اند و چون
وفات حضرت امام حسین علیه السلام در سال شصت و یک از هجرت واقع شده پس در روز شهادت
آنحضرت حضرت امام محمد باقر علیه السلام چهار ساله داشته باشد چنانچه صدوق علیه الرحمه
در کتاب من لا یحضره الفقیه نقل کرده مدفنش بقیع در پهلوی پدر خود ایام وفاتش روز دوشنبه
هفتم ذیحجه سال صد و چهارده از هجرت و بعضی صد و شانزده گفته اند سن شریفش پنجاه و هفت
سال حضرت امام جعفر صادق علیه السلام کنیتش ابو عبد الله مادرش
ام فروه و بعضی گفته اند که اسم مادرش فاطمه است و لقبش ام فروه بوده مولدش مدینه روز
دوشنبه هفدهم ربیع الاول سال هشتاد و سه از هجرت مدفنش در بقیع در پهلوی پدر خود
ایام وفاتش منتصف شهر رجب و بعضی شوال گفته اند سال صد و چهل و هشت از هجرت
سن شریفش شصت و پنج سال حضرت امام موسی کاظم علیه السلام کنیتش ابو الحسن
و ابو ابراهیم و ابو علی مادرش حمیده بربریه مولدش ابواء که منزلیست مابین مکه و مدینه روز یک
شنبه هفتم ماه صفر سال صد و بیست و هشت از هجرت و بعضی صد و بیست و نه گفته اند
مدفنش مقابر قریش در بغداد وفاتش در روز بیست و چهارم رجب سال صد و هشتاد و سه
هجری و بعضی روز جمعه بیست و پنجم رجب سال صد و هشتاد و یک گفته اند سن شریفش پنجاه سال

بعضی پنجم بیست هفتم ماه صفر گفته اند

حضرت امام علی بن موسی الرضا علیه السلام کنیتش ابو الحسن مادرش
ام ولد مولدش مدینه روز پنجشنبه یازدهم ذی قعده و بعضی بیست و سیم گفته اند سال صد
چهل و هشت هجری مدفنش طوس خراسان سال دویست و سه از هجرت سن شریفش پنجاه و پنج سال
حضرت امام محمد تقی الجواد علیه السلام کنیتش ابو جعفر پدرش حضرت
امام رضا علیه السلام مادرش خیزران ام ولد از اهل بیت ماریه قبطیه مولدش مدینه در نصف
ماه رمضان سال صد و نود و پنج هجری مدفنش مقابر قریش بقرب جدش در بغداد ایام
وفاتش آخر ذی قعده و بعضی روز سه شنبه یازدهم ذیقعده سال دویست و بیست هجری
گفته اند سن شریفش بیست و پنج سال حضرت امام علی نقی علیه السلام کنیتش
ابو الحسن پدرش محمد جواد و مادرش سمانه ام ولد مولدش مدینه منتصف ذیحجه و بعضی بیست و ششم
گفته اند سال دویست و دوازده هجری و مدفنش بخانه خود بسر من رای روز دوشنبه سیم رجب
سال دویست و پنجاه و چهار و بعضی بیستم رجب نیز گفته اند سن شریفش چهل و یک سال و نه ماه
حضرت امام حسن عسکری علیه السلام کنیتش ابو محمد پدرش حضرت
امام علی نقی علیه السلام مادرش حدیث ام ولد مولدش مدینه در دهم ربیع الاخر و بعضی روز
دوشنبه چهارم ماه مذکور نیز گفته اند سال دویست و سی و دو هجری مدفنش در خانه پدرش در
سر من رای روز یکشنبه و بعضی روز هشتم ربیع الاول سال دویست و شصت هجری گفته اند سن
شریفش بیست و هشت سال و شیخ مفید علیه الرحمه فرموده که از بیرون خانه زیارت ایشان
باید کرد چه بی اذن داخل خانه غیر نتوان شد و اصح آنستکه جایز است دخول زیرا که حضرات ائمه
معصومین علیهم السلام مال خود را بر شیعه خود حلال کرده اند چنانچه در احادیث وارد شده حضرت
امام محمد مهدی علیه السلام کنیتش ابو القاسم مادرش صیقل و بعضی نرجس و
بعضی مریم بنت زید گفته اند مولدش سر من رای در شب نصف شعبان سال دویست و پنجاه و
چهار و بعضی دویست و پنجاه و پنج گفته اند و این اشخص است که ظهور او پیش همه مشخص است و
پر خواهد کرد او مر زمین را از عدل چنانچه از جور پر شده است

باب هشتم از کتاب جامع عباسی

در بیان نذر کردن و عهد نمودن و سوگند خوردن و کفاره دادن و در آن سه مطلب است مطلب
اول در نذر کردن و عهد نمودن و در آن دو فصل است فصل اول در بیان شروط
نذر بدانکه آنستکه شخصی بعلی بارک تعالی را جهت شکر نعمت یا دفع بلائی یا زجر نفس بر خود لازم
سازد و هشت شرط بنذر متعلق است شرط اول آنکه صیغه را بعربی بگوید مثل انکه لله علی ان
رزقنی الله ولدا او مالا او شفانی من مرضی او ان ترکت الصلوة او زنیت او ارتکبت عشرة مثاقیل ذهب
یعنی خدا را است بر من که اگر مرا فرزندی یا مالی ارزانی دارد یا از مرض شفا دهد یا اگر نماز نکنم یا
زنا کنم ده مثقال طلا تصدق دهم و اگر مطلق گوید خدا راست بر من ده مثقال طلا بی آنکه جهت
شکری یا دفع بلائی یا زجر نفسی باشد میانه مجتهدین در این خلاف است اصح آنستکه صحیح است نیز اگر

هر چند بعضی گفته اند که ... ظاهر

بلفظ نگوید و قصد کند وفا کردن بان سنت است شرط دوم انکه نذر کننده بالغ و عاقل باشد پس نذر
طفل و دیوانه صحیح نیست شرط سیم انکه مختار باشد پس نذر کسیکه اورا باکراه بران بدارند صحیح نیست
شرط چهارم انکه قصد کند پس نذر خفته و بیهوش صحیح نیست شرط پنجم انکه قصد قربت کند
پس نذر کافر صحیح نیست لیکن اگر بعد از نذر مسلمان شود وفا کردن بان سنت است شرط ششم
انکه باذن پدر و شوهر و اقا بوده باشد پس نذر پسر و زن و غلام بدون اذن صحیح نیست شرط هفتم انکه
انچیزرا که نذر میکند میباید که مقدور نذر کننده باشد پس اگر ممتنع باشد خواه ممتنع عقلی چون جمع
میان دو نقیض یا ممتنع عادی چون رفتن باسمان صحیح نیست شرط هشتم انکه ان چیزی را که نذر میکند
میباید که طاعت باشد چون نماز و روزه و حج و جهاد و غیر ان از عبادات خواه نفل و خواه واجب باشد پس
اگر معصیت باشد صحیح نیست اما اگر مباح باشد میان مجتهدین خلافست اقرب انست که اگر بعث نذر
است دراینصورت مخیر است بین دو بنا و با مساوی بودن اولی مراعات نذر است در فعل و ترک
چنانچه در احادیث وارد شده **فصل دوم** در احکام نذر کردن بدانکه نذر بطلاق زوجه
و ازادی بنده پیش شیعه صحیح نیست و اگر نذر طهارت کند بتیمم با وجود اب یا نذر نماز کند از
دو رکعت کمتر جایز نیست و بعضی از مجتهدین نذر یک رکعت را نیز جایز دانسته اند و اگر نذر
حج پیاده کند از شهریکه نذر کرده لازمست که متوجه مکه مشرفه شود و بعضی از مجتهدین گفته اند
میباید که تا اتمام محلیکه حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و اله جهة احرام بستن مقرر کرده چنانچه
در کتاب حج مذکور شده است تا انکه پیاده رود و اگر در اینصورت راه او بر دریا واقع شود باید که
در کشتی بایستد و اگر با وجود نذر نیت پاره را سوار شود واجبست که برگردد و ان راه را پیاده برود و
بعضی از مجتهدین بر انند که دیگر کردن نیز پیاده بعود و اگر نذر بیت الله الحرام کند منصرف بکعبه
میشود و همچنین اگر نذر بیت الله کند ان نیز بکعبه منصرف میشود و بعضی از مجتهدین این نذر را
باطل میدانند و اگر نذر روزه چند روز معین کند مخیر است در انکه ان روزه هارا پی در پی بدارد
یا متفرق مگر انکه در صیغه نذر قصد گرفتن پی در پی کرده باشد و اگر نذر روزه عیدین کند صحیح
نیست و همچنین نذر روزه ایام تشریق که یازدهم و دوازدهم و سیزدهم ذی حجه است کسیرا که
در منی باشد و همچنین اگر زن نذر کند که در ایام حیض روزه دارد یا عمدا نذر کند که روزه ماه
رمضان را در سفر بگیرد صحیح نیست و اگر نذر کند که روزه را در مکان شریف بدارد لازم است وفا
کردن بان نذر و اگر مکان شرافتی نداشته باشد میان مجتهدین در ان خلافست اصح انستکه
دراینصورت متابعت نذر لازم نیست و اگر نذر کند روزه داشتن زمانی در حدیث واقع
شده که پنجاه روز روزه بگیرد مگر انکه قصدش کمتر از پنجاه باشد و اگر نذر ازاد کردن غلام قدیم خود
کند غلامیکه شش ماه خدمت او کرده است ازاد میشود و اگر نذر کند که اول بنده را که مالک شود
ازاد باشد بعد از ان چند بنده را بیکدفعه مالک شود همه ازاد میشوند و اگر نذر کند که انچه کنیز
اول بزاید ازاد باشد پس اگر بیکدفعه دو طفل زاید هر دو ازاد میگردند و در نذر ازاد
کردن بنده کوچک و بزرگ و ذکر و انثی و صحیح و مریض مخیر است و اگر نذر کند تصدق بمال

بسیار در حدیث وارد شده که هشتاد درهم یا بیشتر باید تصدق کند و اگر نذر تصدق بجمیع
مال خود کند که از ضرر یا و برسد باید که همه اموال خود را قیمت کند و بتدریج تصدق نماید و اگر
نذر کننده از نذر عاجز شود نذر ساقط میشود و اگر بعد از عجز قدرت پیدا کند این نذر واجب
میشود و بعضی از مجتهدین گفته اند در وقتیکه عاجز میشود میباید که کفاره بدهد و در بعضی از احادیث
اهل بیت علیهم السلام وارد شده که هر گاه کسی نذر روزه کند و بعد از ان عاجز شود در عوض هر روزی
یک من گندم تصدق نماید و مجتهدین این حدیث را حمل کرده اند بر انکه این تصدق سنت است
و عهد نمودن در جمیع شرائط و احکام حکم نذر کردن دارد مگر در صیغه که عوض لله علی در عهد
عاهدت الله باید گفت **مطلب دویم** در بیان سوگند خوردن و اقسام و شروط ان بدانکه
سوگند خوردن بر چهارده قسم است اول قسم خوردن بر چیزهائیکه گذشته و این قسم کفاره ندارد
و اگرچه بدروغ قسم خورد و اینقسم قسم را غموس گویند و داخل گناهان کبیره کرده اند دوم قسم بر
چیزهای مستقبل سیم قسم بر فعل واجب چهارم قسم بر فعل سنت پنجم قسم بر فعل مکروه
ششم قسم بر فعل مباح هفتم بر فعل معصیت هشتم بر ترک واجب نهم قسم بر ترک سنت دهم قسم
بر ترک معصیت یازدهم قسم بر ترک مکروه دوازدهم قسم ترک مباح سیزدهم قسم بر مذکورات
چهاردهم بغیر را قسم دادن بر مذکورات و باز منقسم میشود سوگند خوردن به پنجقسم اول واجب
چون سوگند خوردن جهة خلاص کردن مسلمانی یا مال او یا عرض او از دست ظالمی یا دفع ظلم از او
و اگر در اینصورت توریه کند که از دروغ خلاص شود بهتر است دوم حرام چون سوگند خوردن
بدروغ و بغیر نامهای خدا تعالی چون سوگند خوردن باصنام و مانند ان و سوگند خوردن فرزند
و زن و غلام بی اذن پدر و شوهر و اقا در غیر واجبات و بر ترک محرمات سیم سنت چون سوگند
خوردن جهة چیزیکه در او مصلحتی باشد چون اصلاح میان دو خصم چهارم مکروه چون سوگند
خوردن جهة چیزی بغیر نامهای خدا تعالی و غیر اصنام چون سوگند بپدر و مادر و خوردن از راست
نیز بی احتیاج مکروه هست پنجم مباح چون سوگند خوردن بر فعل مباح و شروط سوگند خوردن
هفت است اول انکه بنام خدا تعالی باشد چون والذی نفسی بیده والذی خلق الجنة و برئ
النسمة و مقلب القلوب والابصار و مانند اینها یا باسمای مخصوص او چون والله و بالله والرحمن
والقدیم والباری و مانند اینها یا باسمای مشترک که اینها را اغلب بر خدا تعالی اطلاق کنند چون
رب و خالق و باری و رازق و بغیر از اینها چون موجود و حی و سمیع و بصیر سوگند خوردن صحیح نیست
و اگر بقدرة الله و علم الله سوگند خورد و باینها قصد معانی انرا کند صحیح نیست و اگر باینها
قصد کند که خدا قادر است و عالم است صحیح است و اگر بگوید بجلال الله و بعظمة الله
و بکبریاء الله و بعزة الله و احلف بالله او اقسمت بالله او حلفت بالله او اشهد بالله سوگند
منعقد میشود و اگر این مذکورات بی لفظ الله واقع شود منعقد نمیشود و اگر گوید وحق الله
نیز منعقد میشود و بعضی از مجتهدین اینقول را منعقد نمیدانند و اگر سوگند خورد به برائت
از خدا و رسول و ائمه علیهم السلام بانکه گوید از دین خدا و ائمه بری باشم یا سوگند

منعقد میشود یا نه مجتهدین را در این دو قول است اصح انستکه منعقد نمیشود و بعضی از مجتهدین سوکند بمخلوقات عظیم الهی را جایز میدانند چون سوکند بحضرت رسالت پناه و ائمه معصومین علیهم السلام و قران و کعبه و کواکب و سوکند بطلاق زن خود یا ظهار یا ازاد کردن بنده منعقد نمیشود دوم انکه شخصیکه سوکند میخورد میباید که بالغ و عاقل باشد پس سوکند طفل و دیوانه صحیح نیست و اکر طفلی دعوی احتلام کند تصدیق باید کرد و محتاج بقسم دادن او نیست چه در احتیاج بقسم دور لازم میاید سیم انکه مختار باشد پس سوکند کسیکه او را باکراه دارند صحیح نیست چهارم انکه قصد کند پس سوکند مست و خفته و بیهوش صحیح نیست پنجم انکه متعلق سوکند میباید که فعل واجب یا مندوب یا مباح یا ترک حرام یا مکروه باشد بحسب دین و دنیا ششم انکه متعلق سوکند فعل مستقبل باشد چه سوکند بر ماضی خود صحیح نیست خواه مثبت و خواه منفی بدان کناهست و کفاره نیست و اکرچه دروغ باشد عمدا چنانچه مذکور شد هفتم انکه متعلق سوکند مقدور باشد پس اکر مقدور نباشد صحیح نیست و اکر مقدور باشد و سوکند خورنده از ان عاجز اید ساقط میشود **مطلب سیم** در کفارات و ان مقدمه و فصل است **فصل اول** در اقسام کفارات بدانکه کفاره سوای انچه در محرمات احرام مذکور شد بر بیست و چهار قسمست قسم اول کفاره ظهار است یعنی کسی با زن خود کوید که پشت تو همچو پشت مادر منست بعد از انکه ابا کند حاکم شرع تا سه ماه او را مهلت میدهد انکاه جبرش میکند بطلاق دادن یا کفاره دادن و دخول کردن و کفاره ان انستکه بنده ازاد کند و اکر از ان عاجز باشد دو ماه پی در پی روزه دارد و اکر از ان عاجز اید شصت مسکین را طعام دهد هر مسکینی را نیم من کندم بوزن تبریز دوم کفاره کسیکه مؤمنی را از روی خطا بکشد نیز مثل کفاره ظهار است و بعضی از مجتهدین بر انند که مثل کفاره ظهار واجبست بر کسیکه برائت از خدا و رسول و ائمه سوکند خورد و خلاف کند و با عجز از کفاره ظهار کفاره یمین بر او لازم میشود و بعضی از مجتهدین بر کندن یا نر اشیدن زن کیسوی خود را در مصیبت و جز مصیبت مثل کفاره ظهار میدانند سیم کفاره افطار قضای ماه رمضان بعد از زوال چه بر او واجبست که ده مسکین را طعام یا جامه دهد و اکر از ان عاجز شود سه روز پی در پی روزه دارد چهارم کفاره افطار کردن یکروز ماه رمضان و افطار روزه نذر معین و کفاره ان همان مخیر است که در کفاره ظهار کذشت اما در دادن هر یک از اینها مخیر است و بعضی از مجتهدین بر انرا مرتب کفته اند یعنی مثل ترتیب کفاره ظهار واضح تخییر است و بعضی از مجتهدین در کفاره زنیکه کیسوی خود را در مصیبت بریده باشد نیز حکم بتخییر نکرده اند پنجم کفاره خلاف کردن نذر و در ان میانه مجتهدین خلاف است اصح انستکه مثل کفاره افطار ماه رمضان مخیر است و ان سه چیز ششم کفاره خلاف کردن سوکند و ان ازاد کردن بنده است یا طعام دادن یا جامه دادن ده مسکین و اکر از این هر سه عاجز اید سه روز روزه داشتن هفتم کفاره خلاف کردن سوکند است و بعضی از مجتهدین بر انند که اکر عهد روزه است کفاره ان چون کفاره افطار ماه رمضان است و اکر غیر صوم است مثل کفاره سوکند خوردنست هشتم

کفاره کندن زن کیسوی خود را و خراشیدن روی خود را در مصیبت و ان مثل کفاره سوکند خوردنست نهم کفاره کسیکه جامه خود را از برای مردن فرزند خود یا زن خود پاره کند و ان چون کفاره سوکند خوردنست و اکرچه زن متعه نباشد اما اکر از برای کنیز یا جهت غیر مصیبت پاره کند کفاره ندارد و بعضی از مجتهدین اینها را نیز حرام میدانند دهم کفاره کشتن مسلمانی بناحق عمدا و کفاره ان کفاره جمع است یعنی هر سه خصال کفاره در ان واجبست یازدهم کفاره افطار روزی از ماه رمضان بر چیزی حرام چه نزد اکثر مجتهدین در ان نیز هر سه خصال کفاره واجبست دوازدهم کفاره کسیکه زن شوهر دار یا زنی اکه در عده باشد نکاح کند با انستکه از او مفارقت کند و پنج من کندم بوزن تبریز تصدق نماید و بعضی از مجتهدین این را سنت میدانند سیزدهم کفاره جماع کردن با زن خود در حالت حیض و ان در اول حیض یک دینار است یعنی یک مثقال شرعی طلا و در وسط حیض نصف دینار و در اخر حیض ربع دینار و بعضی از مجتهدین این را نیز سنت میدانند و اکر با کنیز در حالت حیض نزدیکی کند در هیچ حال کفاره ندارد چهاردهم کفاره کسیکه سوکند برائت از خدا و رسول و ائمه خورد و خلاف ان نماید ده مسکین را طعام دهد و استغفار کند پانزدهم کفاره کسیکه روزه نذر معینی کند و از ان عاجز اید انستکه دو مد بمسکین تصدق کند و با عجز از ان هر چه استطاعت داشته باشد صدقه دهد و بعضی از مجتهدین کفاره را در این صورت ساقط میدانند شانزدهم کفاره کسیکه پیش از کذاردن نماز خفتن خوابش برد و بعد از نصف شب بیدار شود انستکه ان روز را روزه دارد و اکر عمدا بخواب رفته باشد یا نماز غیر خفتن باشد این حکم ندارد چه روایت در این صورت وارد نشده هفدهم کفاره کسیکه غلام خود را زیاده از حد بزند انستکه او را ازاد کند هجدهم کفاره غیبت استغفار کردن است برای کسیکه غیبت او کرده باشد نوزدهم کفاره خندیدن کفتن اللهم لا تمقتنی است یعنی بار خدایا مرا دشمن مدار و از جمله اعداد اقسام بیستم کفاره مضیعت زیارت برادران مسلمان برادر بیست یکم کفاره مجلس کفتن سبحان ربک رب العزة عما یصفون و سلام علی المرسلین والحمد لله رب العالمین بیست دوم کفاره کسیکه بعد از سه روز بدیدن شخصی رود که او را بر دار کشیده باشند انستکه غسل کند بیست سیم کفاره کسیکه بعد از سه روز بدیدن شخصی رود که او را بر دار کشیده باشند نیز غسل کردنست بیست چهارم کفاره کسیکه نماز کسوف را در وقتیکه تمام قرص کرفته باشد عمدا ترک نماید اینستکه غسل کند و نماز را قضا کند **فصل دوم** در شروط کفاره و ان یازده است اول انکه نیت کفاره کند دوم انکه قصد قربت نماید سیم انکه کفاره را از عوض مجرد سازد پس اکر غلام را ازاد کند بشرطیکه او چیزی دهد صحیح نیست چهارم انکه سبب ازاد کردن فعل حرام نباشد پنجم تعیین کفاره با تعدد اسباب ان اما با اتحاد تعیین لازم نیست ششم انکه بنده را که در کفاره ازاد میکند باید که مسلمان باشد یا طفلیکه پدر او مسلمان باشد پس ازاد کردن کافر صحیح نیست هفتم انکه بنده کسی باشد که بخریدن او ازاد نشود پس اکر پدر خود را بخرد و قصد کفاره کند صحیح نیست هشتم انکه بنده سالم باشد از عیوبیکه موجب ازادی او شود یعنی کور و لنک و زمینکیر و مجذوم

وغیر آن نباشد و اگر بیمار باشد یا آفتی داشته باشد صحیح است نهم آنکه بنده ملک
او باشد پس غلام غیر و غلامیکه بر کسی جنایتی کرده باشد یا مدبر باشد یا مکاتب مطلق
که چیزی داده باشد صحیح نیست دهم آنکه تمام بنده را آزاد کند پس اگر نصف او را در کفاره آزاد
کند صحیح نیست مگر آنکه نصف دیگر سرایت کند یازدهم آنکه آزاد کردن را معلق بشرطی نسازد پس آزاد
کردن مدبر و مکاتب در کفاره مجزی نیست و فرقی نیست در کفاره میانه غلام و کنیز حاضر و غایب
و گریخته هرگاه داند که زنده است و کفاره بنده در جمیع آنچه از خصال کفاره مذکور شد نصف کفاره
آزاد است چه کفاره بنده روزه داشتن است نه آزاد کردن و طعام دادن مگر آنکه آقای غلام او را
چیزی دهد که بدان وقت میتواند بنده آزاد کرد یا طعام داد و در اطعام لازم است که عددیرا که
شارع مقرر کرده از مساکین طعام دهد و اگر عدد یافت نشود یا بچه یافت شود بدهد تا آن عدد
تمام شود و اگر یافت نشود مگر اطفال دو طفل را بعوض یک مسکین حساب کند و در اطعام
سیر شدن تمام عدد لازم است و قوت غالب در طعام کافی است و افضل نان و گوشت است
معتبر در لباس دو جامه است پیراهنی و ردائی و قیمت لباس و طعام مجزی نیست

باب هفتم از کتاب جامع عباسی

در بیان بیع کردن و رهن نمودن و شفعه گرفتن و توابع آن و در آن چهار مطلب است مطلب
اول در بیع کردن و تجارت نمودن و کسب کردن و در آن چند فصل است **فصل اول**
در بیان اقسام تجارت و کسب و آن بر پنج قسم است قسم اول در تجارت و کسب واجب و آن تجارتی واجب
است که قوت شخص و قوت عیال واجب النفقه او موقوف بران باشد و مطلق تجارت که بان
نظام نوع انسان تمام میشود واجب کفائیست قسم دوم در تجارت و کسب سنت و آن تجارتیست
که منفعت و وسعت بر اهل و عیال و نفع رسانیدن بمسلمانان کند قسم سیم در تجارت و کسب مباح
و آن تجارتیست که غرض از آن زیاده شدن مال باشد برای استغنا قسم چهارم در تجارت و کسب
حرام و آن تجارت و کسبی است که مشتمل باشد بر وجهی قبیح و آن بر چهل و یک قسم است اول خریدن
و فروختن چیزهائیکه نجس باشد خواه نجاست آن اصلی باشد چون نجاست خمر و انواع نبیذها
و فقاعها و میته و پوست و گوشتیکه در خمر افتاده باشد و حال آنها معلوم نباشد و خونیکه
در وقت بریدن سر حیوانیکه خون جهنده داشته باشد برآید و چون نجاست خوک و سگ چه خریدن
و فروختن همه اینها جایز نیست اما بیع سگ شکاری و سگیکه محافظت گله میکند و سگیکه حراست
زراعت و باغ میکند جایز است و خواه نجاست آن عارضی باشد مانند چیزهائیکه روان باشد و قابل
پاک کردن نباشد چون دوشاب و شیره و آبیکه موش در آن مرده باشد سوای روغن نجس که نزد مجتهدین
خریدن و فروختن آن جایز است جهت سوزانیدن در جائیکه سقف نداشته باشد و خلافست
میانه مجتهدین که آب نجس را خرید و فروخت میتوان کرد و اقوی آنستکه جایز است و همچنین جایز است
خریدن و فروختن چیزهائیکه نجس شده باشد و قابل پاک کردن باشد چون جامه نجس نوع دوم
خریدن و فروختن تریاق فاروق جهت داخل بودن شراب و گوشت افعی نوع سیم خریدن و فروختن

سرکین و بول حیوانیکه گوشت او را نخورند و در خریدن و فروختن سرکین و بول حیوانیکه گوشت او را
خورند میانه مجتهدین خلافست اقوی آنستکه حرامست مطلقا سوای بول شتر جهت شفا نوع چهارم
خریدن و فروختن آلات قمار و لهو چون نرد و شطرنج و دف و نی و عود و غیر اینها نوع پنجم خریدن
و فروختن انگور و شیره خرما برای آنکه شراب کنند نوع ششم خریدن و فروختن چوب بواسطه
آنکه بت بتراشند نوع هفتم خریدن و فروختن سلاح جنگ چون نیزه و تیر و شمشیر با اعدای دین
و ساختن سلاح جهة ایشان و بعضی از مجتهدین گفته اند که در وقت جنگ فروختن اینها حرامست
نه در وقت صلح و در فروختن سلاح بکسانیکه راهزنی مسلمانان میکنند میانه مجتهدین خلافست
اصح آنستکه حرامست نوع هشتم عمل صورتهائیکه سایه دار و اجرت گرفتن بران و در عمل صورتهائیکه
سایه نداشته باشد چون نقش پرده میانه مجتهدین خلافست اصح آنستکه حرامست نوع نهم
عمل غنا و آن کشیدن آواز است بطریق سرود و دستان و اجرت بران گرفتن و از حضرات ائمه معصومین
علیهم السلام رخصت وارد شده در جواز خوش خواندن زنانیکه در عروسی چیزی خوانند بشرط آنکه
سخنان باطل نگویند و مردان آواز ایشان را نشنوند و همچنین حرامست هجو کردن مؤمنان
و غیبت ایشان نوع دهم عمل سحر و کهانت و شعبده و اجرت گرفتن بر آنها و قمار باختن نوع یازدهم
نقاشی کردن بهو و دو تصاویر نوع دوازدهم فروختن آنچه در آن نفع نباشد چون حشرات و فضلات آدمیان
دیگر مثل سوای کرم ابریشم و کرمیکه جهت مکیدن خون بر عضوی از اعضای بیمار میچسبانند
چه در اینها میانه مجتهدین خلافست اقرب آنستکه فروختن اینها جایز است و همچنین جایز
است فروختن زنبور عسل بشرط آنکه تسلیم آن ممکن باشد و مشاهده آن توان کرد نوع سیزدهم
خریدن و فروختن مصحف اما فروختن غلاف و کاغذ و جلد آن جایز است و همچنین فروختن
مصحف بکافر حرامست و بعضی از مجتهدین بر آنند که اگر کافر مصحف بخرد صحیح است اما
حاکم شرع جبر میکند بر فروختن بمسلمانان نوع چهاردهم خریدن و فروختن کتابهائیکه
حکم آن منسوخ باشد چون تورات و انجیل و زبور و نوشتن و نگاه داشتن اینها بغیر نقض و حجت
نوع پانزدهم خریدن و فروختن چیزهائیکه مغشوش بچیزی باشد که ظاهر نباشد چون شیر
نوع شانزدهم خریدن و فروختن حیوانیکه مسخ شده باشد چون میمون مگر فیل که باستخوان
آن منتفع میتوان شد و در حدیث وارد شده که حضرت امام ناطق جعفر الصادق علیه السلام
شانه از استخوان فیل داشته اند نوع هفدهم خریدن و فروختن جانوران درنده سوای آنچه
بان شکار توان کرد چون پارس و باشه و چرغ و غیره و در خریدن و فروختن شیر و پلنگ و
گربه خلافست اصح آنستکه حرامست و بعضی از مجتهدین بر حرمت آن نقل اجماع نموده اند
و بعضی دیگر فروختن درنده ها را جایز داشته اند هرگاه قابل تذکیه باشند جهت انتفاع از پوست
ایشان میتوان یافت نوع هجدهم خریدن و فروختن مال غیر چون مغصوب و دزدیده و لقطه
پیش از تعریف یکسال و موقوفات عامه و خاصه چون وقف اولادی سوای موضعیکه استثنا
شده چنانچه در بحث وقف مذکور شد و همچنین خریدن و فروختن خاک که طلا و نقره که در دکان

هم وسند جایز نیست نوع نوزدهم فروختن کنیزیکه از آقا فرزند داشته باشد در غیر موضعی که
استثنا کرده اند چنانچه در باب ششم در بحث استیلاد مذکور شد نوع بیستم خریدن و فروختن
چیزهائیکه مشترک باشد چون آب دریا و خاک صحرا پیش از آنکه در آن تصرف کنند نوع بیست و یکم
خریدن و فروختن زمینهائیکه امام آنرا بقهر و غلبه گرفته باشد و خانها و درختهائیکه در وقت
فتح در آنها باشد نوع بیست دوم خریدن و فروختن نتاج نوع بیست و سیم خریدن و فروختن بچه که
در شکم مادر و پشت پدر باشد تنها بی آنکه چیزی با آن ضم کنند نوع بیست و چهارم خریدن و فروختن
چیزیکه بشرط دست سودن یا بنظر بیفکه بایع بمشتری بگوید که هر متاعیکه تو دست بر آن نهی فروختم
بتو بمبلغ معین نوع بیست و پنجم خریدن و فروختن بشرط انداختن بامعنی که بایع بمشتری بگوید هر متاعرا
که پیش تو اندازم فروختم بتو باین مبلغ نوع بیست و ششم خریدن و فروختن بشرط سنگ زدن بامعنی
که بایع بمشتری بگوید هر متاعرا که سنگ تو بر آن خورد فروختم بتو بمبلغ معین نوع بیست و هفتم
خریدن و فروختن بعد از ندای روز جمعه و در این صورت بیع صحیح است اما این فعل حرام است نوع
بیست و هشتم خریدن و فروختن چیزیکه بکیل و وزن در آید پیش از آنکه آن را قبض کند بغیر آن کسی که
از او خریده است اما با و فروختن بمثل آنچه بآن خریده جایز است و اگر بغیر مثل آن بفروشد بزیاده
و کم با و فروختن جایز نیست نوع بیست و نهم خریدن و فروختن دین و منفعت آن نوع سی ام خرید
و فروختن آزاد نوع سی و یکم بیع کرچنه و مزرعه در ده ها نوع سی و دوم بیع دین بدین نوع سی و سیم
سلم و سلف خریدن گوشت و نان و آنچه وصف آن نتوان کرد نوع سی و چهارم بزیاده و کم خرید
و فروختن دو جنس متفق که بکیل و وزن در آید نوع سی و پنجم بیع میوه ها پیش از آنکه ظاهر شود و بعضی
از مجتهدین گفته اند که اگر زیاده از یکسال باشد یا آن را با چیزی دیگر ضم کنند جایز است و خرید
و فروختن پشمیکه بر پشت حیوانات باشد تنها نیز جایز نیست نوع سی و ششم بیع سبزیها پیش از
ظاهر شدن نوع سی و هفتم بیع مزابنه و آن بیع میوه و خرما است بآن میوه و خرمائیکه از آن درختها
سوای عریه یعنی یکدرخت خرمائیکه در خانه یا باغ داشته باشد چه در حدیث وارد شده که اگر کسی
در باغی یک درخت خرما داشته باشد از آن میوه همان درخت میتواند فروخت نوع سی و هشتم بیع
محاقله و آن بیع زراعت است بهمان جنس بشرط آنکه از آن زمین حاصل شود نوع سی و نهم بیع طفل
و دیوانه و مست و بیهوش و خفته و کسیکه او را باکراه بر آن دارند و مفلسیکه او را از مال منع کرده
باشند نوع چهلم فروختن گرو کننده متاعرا که پیش شخصی گرو کرده باشد بی اذن او نوع چهل و یکم
خریدن و فروختن کسیکه در مسجد اعتکاف کرده باشد اما این بیع صحیح است تتمه تجارت و
کسب مکروه و آن تجارت و کسبی است که مشتمل باشد بر وجهی مرجوح و آن بر بیست و هشت قسم است
اول فروختن گندم و جو دوم فروختن کفن سیم فروختن بنده چه در حدیث وارد شده که
بدترین مردمان کسیست که بنده میفروشد چهارم قصابی و سلاخی کردن پنجم جولائی کردن ششم
حجامت کردن بشرط اجرت هفتم زنان را پاییدن بشرط اجرت هشتم معامله با ظالم کردن
نهم معامله کردن با کردان و سفلگان و دونان و صاحب عیب چون کسیکه برص و جذام داشته باشد

دهم معامله کردن با اهل کتاب چون یهودی و نصاری و مجوس یازدهم ضرابی کردن دوازدهم
زرگری کردن سیزدهم ولی طفل بمال طفل تجارت کردن و هم چنین تجارت بمال کسیکه از حرام پرهیز
نکند مکروه است چهاردهم خصی کردن و بریدن و کوفتن خصیتین حیوان و بعضی از مجتهدین
این را حرام میدانند پانزدهم اجرت گرفتن بکتابت قران با شرط و عشرهای آن را طلا نوشتن
و بعضی از مجتهدین آن را حرام میدانند شانزدهم فروختن چیزی زیاده از آنچه خریده باشد بمؤمن
با احتیاج هفدهم فروختن املاک مگر آنکه بقیمت آن ملکی بهتر از آن بخرند هجدهم فروختن کنیز
حامله که او را خریده باشد و بعد از چهار ماه با و دخول کرده باشد نوزدهم خریدار بودن
خویشانیکه بخریدن بر او آزاد نشوند چون برادر و عم و خال بیستم فروختن زره و خود و کفش با عدا
دین در غیر حال صلح بیست و یکم فروختن انگور و چوب بشراب فروش و بت تراش بقصد شراب پختن و بت
تراشیدن بیست و دوم نوحه کردن بباطل و اجرت گرفتن ولیکن اجرت گرفتن بر نوحه کردن بحق جایز است
زیرا که حضرت امام جعفر صادق علیه السلام وصیت کرده بود که درهمی چند بنوحه گران دهند که
در موسم حج در منی فضایل ایشان را بخوانند بیست و سیم آرد خریدن بجهت قوت خود و کراهت
خریدن نان از آن بیشتر است بیست و چهارم فروختن هر یک از کنیز و فرزند او تا آنها در مدت دو
سال و بعضی از مجتهدین تا هفت سال گفته اند و بعضی دیگر این را حرام میدانند و همین حکم دارد
تفرقه میان طفل و پدر و جد و برادر و خواهر گاهیکه مادر نداشته باشد بیست و پنجم فروختن هر
یک از دو جنس مختلف را بدیگری نسیه و اگر چه در قدر مساوی باشند هر گاه مکیل و موزون
باشد بیست و ششم فروختن ابهر مملوک و اینکه بآن احتیاج نداشته باشد بیست و هفتم فروختن
فرزند کنیزیکه از زنا حامله شده باشد و بعد از چهار ماه با و دخول کرده باشد بیست و هشتم
مسلم خریدن شیره انگور چه احتمال دارد که در وقتیکه مشتری خواهد شراب شده باشد **فصل
دویم** در آداب تجارت بدانکه شصت و هشت امر تعلق بتجارت دارد دو امر واجب و سی و یک
سنت و سی و شش امر مکروه و دو امر حرام اما دو امر واجب اول آنکه متاع او اگر مشتمل باشد
بر عیب مخفی از مشتری ظاهر کند دوم آنکه هرگاه دو جنس را که ربا در آن رود و بزیاده فروخته باشد
آن زیاده را بصاحبش بدهد و اما سی و یک امر سنت اول دانا بودن بآنکه کدام بیع صحیح است و کدام
باطل و اگر چه بتقلید مجتهدین باشد تا آنکه از وبال ربا سالم ماند دوم استخاره کردن در خریدن
و فروختن سیم حلیم بودن چهارم آنکه در خرید و فروخت تقاضا نکند و مسامحه کند خصوصا
در متاعیکه در آن عبادت کند پنجم کم خریدن و زیاده فروختن ششم پیش از همه کس بطلب روزی
رفتن هفتم دعای منقول خواندن در وقتیکه اراده داخل شدن بازار کند هشتم دعای منقول
خواندن مشتری پیش از خریدن نهم سه نوبت تکبیر و یکنوبت شهادتین گفتن مشتری در وقت
خریدن دهم طلب خیر و برکت کردن در خریدن و فروختن و سهولت در آنها یازدهم ابتدا کردن
فروشنده بفروختن دوازدهم برابر داشتن خریداران یعنی تفاوت ننهادن ایشان اما اگر علما را
جهت فضیلت و علم تفاوت گذارد جایز است سیزدهم آنکه اگر مشتری از خریدن پشیمان شود

بایع متاع خود را بگیرد و قیمت آن را باز دهد چهاردهم آنکه اگر هنی از امتعهٔ تجارت بر او دشوار شود بشهر
دیگر که آسان باشد انتقال کند و اگر در شهری متبرّ نشود بشهر دیگر برود پانزدهم هرگاه خریدار رسید
شود فی الحال بفروشد و مشتری را انتظار نفرماید شانزدهم آنکه بر اندک فائده اکتفا کند و بسیار
نخواهد بلکه بمقدار قوت یک روزه بر مشتریان منت کند هفدهم آنکه اگر در متاع او عیبی باشد
از اظهار کند هرگاه آن عیب ظاهر باشد هیجدهم آنکه با کسی معامله کند که در خیر نشو و نما کرده باشد
نوزدهم آنکه در خریدن و فروختن قسم نخورد بیستم آنکه قوت یک سال را جمع کند بیست
یکم آنکه در معاش حد وسط را نگاه دارد یعنی نه اسراف کند و نه بر خود تنگ گیرد بیست
دوم آنکه در وقت نماز اول نماز بگذارد آنگاه بتجارت مشغول شود بیست و سیم آنکه اگر کسی
جهت او هدیه بیاورد عوض آن دهد بیست و چهارم آنکه در دکان خود باز کند و طلب روزی
نماید اگر چه مایه نداشته باشد بیست و پنجم پنهان کردن مال خود اگر چه از برادر باشد بیست و ششم
خریدن املاک بیست و هفتم خواب مفرح خود را در شب کردن بیست و هشتم آنکه برای تجارت کردن
در شهری نماند که نقصان با مورد بنی او رسد چون نایاب بودن آب بجهت وضو پس باید که بشهر
دیگر انتقال کند بیست و نهم آنکه بعد از خریدن غلام و کنیز تغییر اسم ایشان بدهد سیم
آنکه شیرینی بخورد ایشان بدهد سی و یکم آنکه چیزی بجهت ایشان تصدّق کند و امّا بیست و شش
امر مکروه پس اوّل داخل شدن بازار پیش از همه کس دوم مدح بایع و ذم مشتری متاع را سیم پوشیدن
عیب ظاهر چهارم سوگند خوردن در حال فروختن پنجم خریدن و فروختن میانه صبح و طلوع
آفتاب ششم فروختن زیاده از آنچه خریده باشد بکسیکه او را وعده احسان کرده باشد هفتم
ظاهر ساختن متاع خوب و پنهان کردن متاع بد هرگاه بدی محسوس باشد و اگر در حس در نیاید
اظهار واجب است چنانچه گذشت هشتم کم کردن از قیمت بعد از بیع خواه پیش از جدا شدن از
یکدیگر باشد و خواه بعد از آن نهم فروختن در موضعیکه تاریک باشد و عیب ظاهر نشود دهم زیاد
کردن بر قیمت متاع در وقت فریاد کردن دلال بلکه صبر کند تا او خاموش شود آنگاه زیاده کند یازدهم
سمسار کردن شهری بجهت کسی که از غیر آن شهر باشد و عالم بقیمت متاع آن شهر نباشد تا آنکه آن
زیاده و کم فروختن و بعضی از مجتهدین از احرام میدانند دوازدهم کیل و وزن کردن کسیکه عالم با آن نباشد تا آنکه
از زیاده و کم فروختن ایمن باشد سیزدهم خریدن وکیل بجهت موکل چیزی را که خود داشته باشد و همچنین چیزی که
موکل در فروختن کسی را که وکیل کرده باشد برای خود خریدن و حکم دلال حکم وکیل است و بعضی از مجتهدین
این را حرام میدانند چهاردهم کاهلی کردن در خرید و فروخت پانزدهم کاری که مستلزم دنائت باشد
بنفس خود کردن بلکه متوجه کارهای بزرگ باید شد چون خریدن ملک و بنده و شتر شانزدهم
بیفائده در بازار گردیدن هفدهم متوجه کارهای ظالمان شدن هیجدهم امین ساختن شراب خوار را
نوزدهم برداشتن متاع با سنین چرا که آن محل ضایع شدن متاع است بیستم نسبت دادن فائده
و نقصان با اصل مایه چنانچه گوید که اصل مایه من صد دینار است و هر ده دینار را یک دینار میخواهم
بیست و یکم سفر دریا کردن بجهت تجارت هرگاه ظن غالب سلامتی باشد یعنی در غیر تلاطم امواج دریا

بیست و دوم آنکه بایع میان مشتریان تفاوت نهد مگر که تفاوت جهت او واقع شده بقول تفاوت
کند بیست و سیم بسیار بیکار گردیدن بیست و چهارم تجارت کردن با کسیکه احتیاط از حرام و حلال ننماید
مثل چون دیبا با بیمار یا آنکه جاهل با آن باشد بیست و پنجم دادن غلام و کنیز قیمت خود را در وقت
خریدن بیست و ششم زینت دادن مال خود را بقصد آنکه جاهلی با آن رغبت کند امّا اگر آن عادت
او شده باشد نه بقصد مذکور جایز است و امّا آن امریکه حرام است اوّل زیاده و کم فروختن
آنچه بکیل و وزن در آید دوم مغشوش ساختن چیزی که ظاهر نباشد سیم زیاده کردن در قیمت متاع
بعد از آنکه کسی اراده خریدن آن کرده باشد و عازم صیغه گفتن شده باشد تا آنکه بایع پشیمان شود
یا کم کردن قیمت آن مثل آنکه در زمان خیار مشتری گوید که من مثل این متاع را کمتر از آنچه خریده بدهم
تا آنکه مشتری پشیمان شود و بعضی از مجتهدین این را مکروه میدانند چهارم تفاوت میان نقد
و نسیه نهادن در فروختن چیزی پنجم خریدن و فروختن بعد از ندای نماز روز جمعه ششم زیاده
کردن در قیمت متاع کسیرا که اراده خریدن نداشته باشد تا آنکه مشتری در خریدن آن حریص
شود و در اینصورت اگر چه بیع صحیح است امّا مغبون اختیار فسخ دارد هفتم چهار فرسخ پیشتر رفتن
باستقبال قافله جهت خرید و فروخت با جماعتیکه عالم بنرخ شهر نباشند معامله نکند امّا اگر اتفاقی باشد
یا بیشتر از چهار فرسخ باشد رفتن جایز است و بعضی از مجتهدین این را مکروه میدانند و با وجود این
صورت بیع صحیح است با آنکه هرگاه در آن غبن باشد بایع را دعوای غبن میرسد با آنکه هشتم
نگاه داشتن گندم و جو و خرما و مویز و روغن بجهت گران شدن بشرط آنکه غیر از او کسی دیگر
نداشته باشد و مردم با او محتاج باشند و بعضی از مجتهدین روغن زیت و نمک را نیز با اینها
الحاق کرده اند و بعضی دیگر این را حرام میدانند و در احادیث اهل بیت علیهم السلام وارد شده
که حد نگاه داشتن در گرانی سه روز است و در ارزانی چهل روز بعد از آن حاکم شرع او را جبر
میکند بفروختن و میان مجتهدین خلافست که آیا نرخ را حاکم تعیین میکند یا نه اصح آنست
که مدینست صاحب است نهم سفر دریا رفتن بجهت تجارت با خوف هلاک یعنی در وقت تلاطم
امواج آن **فصل سیم** در اقسام بیع کردن بدانکه بیع بر ده قسم است **قسم اوّل** آنکه
متاع و قیمت آن هر دو حاضر باشد و اینقسم را نقد گویند و در جائیکه بیع مطلق کنند یا شرط حال
بودن قیمت متاع نمایند منصرف باینقسم میشود و شروط آن چهارده است اوّل ایجاب چون
بعت هذا بهذا یعنی فروختم این کتاب را مثلاً بچند دینار دوم قبول چون قبلت یعنی قبول کردم این بیع را
سیم آنکه ایجاب و قبول را بلفظ گویند پس با قدرت بلفظ اشاره و کتابت کافی نیست و خلاف
میان مجتهدین که اگر بلفظ نگویند و اکتفا بدادن قیمت و گرفتن متاع کنند آیا جایز است و آنرا بیع
میگویند یا نه اکثر مجتهدین بر آنند که اینقسم را بیع معاطات میگویند و هیچکدام مالک نمیشوند مگر بعد
تلف شدن یکی از متاع یا قیمت آن چهارم آنکه هر یک از ایجاب و قبول را بصیغه ماضی ادا کنند
چنانچه مذکور شد پس اگر بصیغه مضارع یا امر گویند صحیح نیست پنجم آنکه هر یک از فروشنده
و خرنده بالغ و عاقل و جایز التصرف و مختار باشد پس خرید و فروخت طفل اگر چه ده ساله باشد

و دیوانه و اگر چه ولی ایشان اذن دهد و مست و خفته و بیهوش و اگر چه بعد از انکه بهوش
اید اذن دهند و مفلسیکه حاکم شرع او را از مالش بواسطه قرضخواهان منع کرده باشد و کسی
که او را باکراه بر بیع دارند صحیح نیست امّا اگر بعد از اکراه اذن بان بیع دهد صحیح است ششم انکه
هر یک از ایشان ازاد باشد چه خرید و فروخت غلام بی اذن اقا صحیح نیست هفتم انکه مشتری
مسلمان باشد هرگاه متاع مصحف یا بنده مسلمان باشد چه اگر اینها را کافر بخرد صحیح نیست و
بعضی از مجتهدین این را شرط نمیدانند بلکه گفته اند که این بیع صحیح است امّا حاکم او را جبر میکند
بفروختن اینها بمسلمانان چنانچه گذشت هشتم انکه فروشنده مالک باشد یا در حکم مالک پس
اگر مالک نباشد صحیح نیست و موقوفست بر قبلی مالک نهم انکه متاع چیزی باشد که مالک
ان توان شد پس خرید و فروخت شراب و خوک و حشرات و فضلات انسان چون موی و ناخن صحیح
نیست و میان مجتهدین خلافست در جواز فروختن شیر ادمی از برای انکه جایز است دهم انکه
متاع نجس نباشد یا قابل پاک ساختن نباشد چه بیع نجس چنانچه گذشت صحیح نیست یازدهم انکه
متاع عین باشد پس بیع دین و منفعت صحیح نیست دوازدهم انکه فروشنده قادر بر تسلیم ان
باشد پس خرید و فروخت مرغ در هوا و ماهی در دریا و بنده گریخته صحیح نیست سیزدهم انکه متاعیکه
میفروشد میباید که وقف نباشد چه اگر وقف باشد صحیح نیست مگر در اثنا و لادی بشرط انکه
میانه موقوف علیهم نزاع باشد بطریقیکه سبب خراب شدن وقف گردد چه در انصورت بعضی از مجتهدین
گفته اند میتوان فروخت و بقیمتش ملک دیگر خرید چنانچه گذشت چهاردهم انکه متاع اگر بفروشند
اگر قابل کیل و وزن باشد میباید که معلوم باشد بکیل یا وزن یا انکه ذکر جنس یا وصف ان کند
پس اگر مجهول باشد صحیح نیست و اگر چیز مشاهده کند در جامه و زمین ذکر ذرع و عدد دان
کند اینها کافی است و بعضی از مجتهدین بر انند که اگر نسبت بیکی از فروشنده یا خریده مجهول باشد
صحیح است مثل انکه مشتری گوید بیایع که بفروش این متاع را بقیمتی که بدیگری فروخته و هم
چنین میباید که قیمت متاع معلوم باشد **قسم دوم** انکه هم متاع و هم قیمت ان هر دو نسیه باشد
و اینقسم بیع را دین بدین گویند و این حرامست چه حضرت پیغمبر صلوات الله علیه و اله از ان بیع نهی
کرده اند **قسم سیم** انکه متاع حال باشد و قیمت ان نسیه و اینقسم را بیع نسیه گویند و شروط
اینقسم را زیاده بر چهارده شرطیکه در قسم اول مذکور شد مشخص بودن وعده است پس
اگر وعده مشخص نباشد چون امدن حاجیان از حج یا رسیدن محصول صحیح نیست **قسم
چهارم** انکه متاع نسیه باشد و قیمت ان نقد و اینقسم را سلف و سلم گویند و شروط
اینقسم زیاده بر چهارده شرطیکه در قسم اول مذکور شد قبض قیمت است در مجلس و ذکر وعده بیان
عقد لازمست و میباید که در موعد وجود ان جنس ممکن باشد **قسم پنجم** انکه متاع را
بفروشد بی انکه ذکر مایه کند و اینقسم را مساومه گویند و شروط ان چهارده شرطیست که در قسم
اول مذکور شد **قسم ششم** انکه متاع را زیاده از انچه خریده بفروشد و اینقسم را مرابحه گویند و
شروط اینقسم زیاده بر چهارده شرط مذکور ذکر مایه است یا نه یا نه بر انکه در عقد بیع و اگر بوعده

باشد میباید که بمشتری بگوید که من بوعده خریده ام و مکروهست در این بیع نسبت دادن نفع
باصل مایه مثل انکه گوید که این متاع را من بصد دینار خریده ام و از بابت هر ده دینار یک دینار
بتو میفروشم **قسم هفتم** انکه متاع را بانچه خریده بفروشد و اینقسم را تولیه گویند و شروط
این قسم زیاده بر چهارده شرط مذکور علم باصل مایه است و انکه بقیمتی خریده بفروشد بی زیاده
و نقصان **قسم هشتم** انکه متاع را کمتر از انچه خریده بفروشد و اینقسم را مواضعه گویند
و شروط اینقسم زیاده بر چهارده شرط مذکور اخبار باصل مایه است و در اینقسم نیز نسبت دادن
نقصان باصل مایه مکروهست چنانچه در مرابحه مذکور شد **قسم نهم** انکه دو متاع متشابه که
قابل کیل و وزن باشند بیکدیگر فروختن و ان را ربا گویند و شروط اینقسم زیاده بر چهارده شرط
مذکور عدم زیاده و نقصان است در نقد و نقد و نسیه چه اگر بزیاده و نقصان بفروشند و بخرند جایز
نیست و اگر چه ان زیادتی حکمی باشد چون شرط کردن ساختن انگشتری جهت بایع مثل انچه در بعض
احادیث ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین وارد شده که نه فروختن درهم تازه بدرهم کهنه بشرط
ذلک جایز است و مراد بدرهم مغشوش است پس هر که ان در برابر غش ان دیگری خواهد بود
خواهد بود و زیاده بر ان نخواهد بود و همچنین طلا و نقره مغشوش را بجنس خالص ان نمیتوان فروخت
هرگاه مقدار غش معلوم نباشد بزیاده نمیتوان فروخت و اگر بایع و مشتری پدر و فرزند و زن و
شوهر یا اقا و غلام باشند ایشان اگر بزیاده و کم متاعی متفق که قابل کیل و وزن باشد بفروشند
صحیح است و اگر یکی مسلمان و دیگری کافر حربی باشند در اینصورت بزیاده از جنس ان بکافر میتواند
فروخت امّا زیاده بان نمیتواند داد و اما میانه مسلمان و یهود ربا هست مجتهدین را در ان خلافست
از برای انکه ربا هست و در فروختن طلا و نقره که ان را صرف گویند زیاده بر شروط مذکوره قبض در
مجلس شرطست پس اگر پیش از انکه خریده و فروشنده قبض کنند متفرق شوند باطلست و اگر بعض
را قبض کنند همان بعض را که قبض کرده اند صحیح است و اگر در دو جنس متفق زیادتی واقع شود
با علم واجبست بر گیرنده ان که زیاده را بصاحبش باز دهد اگر او را بشناسد و بعد از فوت او
بورثه او برساند و اگر او را نشناسد بجهت او تصدّق کند و اگر مقدار زیاده را نداند ملی صاحب انرا
شناسد با او مصالحه کند و اگر صاحبش را نیز نشناسد خمس از ان بیرون کند و باقی حلال است
و اگر بحرام بودن ربا جاهل باشد استغفار کند و گناه ندارد و لیکن در اینصورت زیاده را بصاحبش باید داد
با نزد مجتهدین رد او اینست و قولست اقوی انستکه رد ان بر او واجبست و میتوان خلاص شد از ربا
با انکه بکردانند یا ناقص چیزی از غیر جنس ان یا انکه ناقص را بجنس دیگر بفروشد و بزیاده بخرد یا انکه زیادتی
را ببخشد **قسم دهم** انکه دو جنس مختلف باشد چه ان را بزیاده و کم بنقد میتوان فروخت امّا
اگر هر دو قابل کیل و وزن باشند نسیه فروختن مکروهست و اگر چه بی زیاده و نقصان بفروشد

فصل چهارم در بیان انچه در بیع کردن داخل است و قاعده کلی در ان انستکه هر چه در
عرف از او داخل باشند در بیع کردن داخل است **قسم اول** زمین و عرصه و ساختن پس هرگاه
عقد بیع بر اینها واقع شود چشمه و چاه اب در بیع ان زمین داخل است و درختها بیکدیگر از باشند

با زراعتی که شده باشد داخل نیست و اگرچه بایع در وقت بیع گفته باشد که فروختم بتو این زمین را
بجمیع حقوق آن اما اگر گفته باشد که فروختم این خانه را با آنچه در بر آن مشتمل شود یا این زمین را با آنچه
در او است در این صورت درخت و زراعت داخل است اما سنگها که در زمین مدفون
باشد داخل نیست و بایع را در آن وقت لازم است که سنگها را از آن زمین بیرون کند و اجرت
مدت کندن سنگها بر بایع لازم نیست و اگرچه زمان آن بسیار باشد اما بر بایع لازم است که
بعد از بیرون آوردن سنگها آنچه از زمین ناهموار شده باشد هموار کند قسم دوم باغ و بستان
پس هرگاه عقد بیع بر هر دو واقع شود درخت و زمین و دیوار داخل است و اما عماراتی که در باغ و بستان
واقع است و خانه‌هائی که چوب بر آن می‌اندازند و بر آن بالا می‌روند جهت پر آمدن جانوران یا بواسطه
محافظت چیزی آیا نیز در آن داخل است یا نه میانه مجتهدین خلاف است اقرب آنست که داخل نیست
قسم سیم خانه و داخل است در آن زمین و عمارت و بالاخانه و پایین خانه مگر آنکه هر یک بر خود
خانه باشد و آنچه بر آن خانه ثابت باشد داخل است خواه از اجزای آن خانه باشد چون سقف و درها
و آستانه و حلقه‌ها و آنچه با آن در را می‌بندند و خواه از اجزای خانه نباشد لیکن بواسطه استحکام ساخته
باشند چون نردبانی که در جائی نشانیده باشند بنوعی که نتوان آن را از جائی بجائی دیگر نقل
نمودن و درجه‌های چوب که ثابت ساخته باشند و میخها که در آن کوفته باشند اما دست‌آسیا و خمها
و تغارها و چوبهای کار که نشانیده باشند و گنجهای مدفون و سنگهای پنهان و فرش خانه
و جاروب و ریسمان و دلو و خود و قفل داخل نیست قسم چهارم قریه و دهکده پس اگر بیع بر این
هر دو واقع شود عمارت و ساختمانها که احاطه آنجاها کرده باشد و راههای آن داخل است و اما
درختها که در میان آن باشد داخل است در آن میانه مجتهدین خلاف است اقرب آنست که داخل
نیست و همچنین مزرعه‌های حوالی قریه داخل آن نیست مگر آنکه با قرینه که دلالت بر داخل بودن
آن بکند قسم پنجم درخت و داخل است در آن شاخها و برگهای برو یا شاخهای برای خشک و برای
درخت نوت در آن داخل است یا نه میانه مجتهدین خلاف است اما میوه درخت داخل نیست و اگر درخت
مشتری بکند حق بایع ساقط می‌شود و میوه درخت خرما که نر آن را در ماده نشانیده باشد داخل نیست
مگر آنکه مشتری شرط کرده باشد و مشتری در این صورت لازم نیست که بگذارد که میوه برسد اگر ضرر
بدرخت نرساند و اجرت آن زمان را نمی‌رسد که از بایع طلب کند و اگر نگذاشتن میوه تا رسیدن
بدرخت ضرر رسد مشتری می‌تواند قطع آن کرد و در آن خلاف است قسم ششم خریدن غلام
و در آن داخل نیست مالی که مولی تملیک آن کرده باشد بنابر آن قولی که گفته‌اند که غلام مالک
چیزی نمی‌شود مگر آنکه شرط کند بشرط آنکه زیاد نشود و جامه‌ها که پوشیده باشد آیا داخل است
یا نه میانه مجتهدین خلاف است اقرب آنست که آنچه عرف حکم بآن کند داخل است **فصل پنجم**
در بیان اقسام خیار بدانکه اصل در بیع کردن لزوم است مگر در شانزده موضع که رد کردن جایز است
اول خیار مجلس و آن مخصوص به بیع کردن است و هر یک از بایع و مشتری را اختیار فسخ میرسد اگر در مجلس
باشند بچهار شرط اول آنکه در عقد بیع شرط سقوط خیار مجلس نکرده باشند چه اگر سقوط آن کرده

باشد اختیار فسخ ندارند دوم آنکه بعد از عقد بیع باشد چه پیش از عقد بیع خیار مجلس نیست سیم
آنکه هر یک از فروشنده و خرنده از یکدیگر باختیار متفرق نشده باشند چه اگر باختیار متفرق شده باشند
خیار مجلس نیست اما اگر باکراه ایشان را از یکدیگر متفرق سازند ساقط نمی‌شود و اگر یکی از ایشان بمیرد
آیا حکم جدا شدن دارد یا نه میانه مجتهدین خلاف است و اگر یکی از ایشان دیوانه شود خیار ساقط
نمی‌شود بلکه ولی ایشان را با صرفه و غبطه اختیار فسخ هست چهارم آنکه چیزی که خرید و فروخت بر آن
واقع می‌شود یکی از آن یازده کس نباشد که بر مشتری آزاد می‌شود چه اگر یکی از آن یازده کس باشد
اختیار فسخ بیع ندارد و خریدن غلام نفس خود را بمذهب بعضی از مجتهدین که جایز داشته‌اند اختیار
فسخ ندارد و همچنین بعضی از مجتهدین گفته‌اند که اگر پدر طفل چیزی از مال خود بجهت فرزند صغیر
خود بخرد خیار مجلس ندارد دوم خیار حیوان یعنی مشتری حیوان را اختیار فسخ هست از وقت بیع تا سه
روز و بعضی از مجتهدین بر آنند که بایع نیز مخیر است در این سه روز اگر قیمت حیوان نیز حیوان باشد
بدو شرط اول آنکه در عقد بیع شرط سقوط آن نکرده باشد چه با شرط سقوط ساقط می‌شود دوم آنکه
تصرف در حیوان نکرده باشد باجاره و هبه و غیر آن چه با تصرف خیار حیوان ساقط است و اگر
عیبی در این سه روز در حیوان حادث شود از غیر جهت مشتری مجتهدین را در این سه قول است اصح
آنست که مشتری مخیر است در فسخ یا نگاه داشتن آن حیوان معیوب یا گرفتن تفاوت میانه صحیح
و معیوب بودن آن و اگر در این سه روز بی آنکه تقصیر کند تلف شود از مال بایع است سیم خیار
شرط و این خیار در جمیع عقود جاری است سوای عقد نکاح و در وقف و ابراء و در طلاق نیز جاری نیست
و شروط خیار شرط در بیع پنج است اول آنکه شرطی باشد که منافی بیع باشد چون شرط آنکه تصرف نکند
دوم آنکه منافی شرع نباشد چون شرط آنکه زنا بکند یا وطی نکند یا اگر کسی آن را بزند عوض آن را
بایع بدهد سیم آنکه مضبوط باشد پس اگر شرط مجهول کند چون آمدن حاجیان از حج یا طلاق
چهارم آنکه شرط را در عقد بیع نکرده باشد اختیار فسخ ندارد پنجم آنکه تصرف در متاع نکرده
باشد چه با تصرف چون دخول کردن خیار شرط ساقط می‌شود و همچنین اگر آن متاع تلف
شود نیز خیار شرط ساقط می‌شود آنگاه اگر مثل داشته باشد طلب آن یا قیمت می‌کند و این
خیار شرط در بیع بحسب رای هر یک از بایع و مشتری است پس اگر هر یک از ایشان بجهت خود
یا اجنبی شرطی کند جایز است و اگر در فروختن شرط سکنای یکساله یا دوساله کند جایز است
و خیار شرط بطریق میراث بورثه منتقل می‌شود **تتمه** تکلیفات نسبت بقبول شرط و
تعلیق بر شرط چهار است اول آنکه قابل هیچکدام نیست چون ایمان بخدا و ائمه علیهم السلام
و بواجبات قطعیه و بتحریم محرمات قطعیه دوم آنکه قابل شرط و تعلیق بر شرط هست چون آزاد
کردن غلام و شرط نمودن که مبلغی بدهد و مدبر ساختن او و نذر کردن چون اعتکاف داشتن
در مسجد چه آن قابل تعلیق است بنذر و شبه آن و قابل شرط هست که هر وقت که خواهد از آن
رجوع کند سیم آنکه قابل شرط هست و قابل تعلیق نیست چون بیع کردن و صلح نمودن و اجاره
گرفتن و رهن دادن چه انتقال بعد از رضای ایشان است و رضا نیست مگر با جزم و در صورت تعلیق جزم

نیست چهارم آنکه قابل تعلیق باشد و قابل شرط نباشد چون نماز و روزه با عهد یا یمین موضع چهارم خیار تأخیر و آن چنانست که بایع چیزی را که بفروشد تمام اَمتاع یا بعض از آن را بمشتری نکند و مشتری نیز همه قیمت آن یا بعض از آن را بایع ندهد یا آنکه شرط وعده نکرده باشد تا سه روز بایع صبر میکند و بعد از سه روز مخیر است در فسخ و امضا موضع پنجم خیار چیزهائیکه در آن روز تا شب ضایع شود یا قیمت آن ناقص گردد و اگر کسی اینچنین چیزها را بفروشد تا شب صبر میکند اگر مشتری قیمت آن را آورد مال او میشود و اگر نیاورد بایع مخیر است در فسخ و اگر مشتری بعضی از قیمت آن را نقد قرار داده باشد و بعضی را نسیه و نقد را نداده باشد آیا بایع مخیر است در فسخ کردن یا نه مجتهدین را در این دو قول است اقرب آنست که اختیار ندارد و همچنین خلاف است در آنکه آنچه وعده قرار داده باشد و در وعده ندهد موضع ششم خیار رؤیت و آنچنانست که شخصی متاعی را بی آنکه ببیند بوصف بخرد پس اگر بعد از دیدن بخلاف آن صفت باشد مخیر است در فسخ و نگاه داشتن آن و اگر بعضی را دیده باشد و باقی را بوصف خریده باشد آنگاه برخلاف صفت واقع شود تمام را میتوان رد کرد نه آنکه بعضی را نگاه دارد و بعضی را رد کند موضع هفتم خیار غبن و آن چنانست که هرگاه شخصی متاعی بخرد یا بفروشد بعد از آن ظاهر شود که در وقت عقد امتعه زیاده از آن یا کمتر از آن قیمت داشته آنکس که مغبون است مخیر است در فسخ لیکن بشرط اول آنکه تصرفی که مانع رد باشد در آن متاع نکرده باشد چون فروختن مشتری و تلف شدن در دست او و بعضی از مجتهدین گفته اند که در اینصورت نیز بایع را میرسد که فسخ کند و الزام مشتری نماید برد کردن قیمت متاع یا مثل امتعه و بعضی از مجتهدین گفته اند که بایع را در اینصورت میرسد که آن متاع را که مشتری فروخته از آن شخص که خریده بگیرد دوم آنکه در وقت خرید و فروخت عالم بقیمت آن نباشد چه اگر در آن وقت عالم باشد اختیار فسخ ندارد سیم آنکه زیادتی و نقصان فاحش باشد بحسب عرف و عادت پس اگر اندک زیادتی و نقصانی باشد که در عرف آن را زیاده و نقصان نگویند اختیار فسخ نیست موضع هشتم خیار عیب و آن ثابت است در هر چیزی که از خلقت اصلی زیاده یا کم باشد و آن بر بیست و هشت قسم است اول دیوانه بودن غلام و کنیز دوم برص داشتن سیم جذام بودن چهارم قرن داشتن یعنی در فرج کنیز چیزی باشد که مانع از دخول کردن باشد پنجم برآمدن پشت یا سینه غلام و کنیز ششم کر بودن ایشان بعادت نه آنکه از روی ترس جائی پنهان شوند چه آن کریختن رد نمیتواند کرد هفتم خنثی بودن هشتم خصی بودن و اگرچه قیمت بدان زیاده شود نهم لنگ بودن دهم کور یا احول بودن یا علت سبل در چشم داشتن یازدهم کر بودن دوازدهم کافر بودن غلام و کنیز هرگاه مشتری شرط اسلام نکرده باشد بر قول بعضی از مجتهدین سیزدهم موی بر پشت زهار غلام چهاردهم موی در سر نداشتن کنیز پانزدهم که سبب هلاک شود یا مستحق قتل یا بریدن عضوی باشد یا نزدهم موی در سر نداشتن ... خون حیض ندیدن کنیز جوان بقول بعضی هفدهم بودن ثقل و دردی زیاده بر عادت در روغن و زیت هیجدهم حامله بودن کنیز نوزدهم بیمار بودن اگرچه تب بگیرد باشد بیستم کند ندان دهن

بر قول بعضی از مجتهدین بیست و یکم زنا کار بودن غلام و کنیز بر قول بعضی از مجتهدین بیست و دوم بول کردن غلام و کنیز بزرگ در جامه خواب بر قول بعضی از مجتهدین بیست و سیم دزدی و خیانت کردن غلام و کنیز بشرط آنکه تمیز داشته باشند نه آنکه طفل باشند بیست و چهارم احمق بودن ظاهر بیست و پنجم شرابخوار بودن بیست و ششم متاعیکه خریده مخیر باشد و اگرچه قابل پاک ساختن بود اما در پاک کردن آن و شستن باشد یا در قیمت نقصانی بهم رساند بیست و هفتم بی ختنه بودن غلام بر قول بعضی از مجتهدین بشرط آنکه مشتری ندانند که او را ختنه نکرده اند بیست و هشتم مفقود بودن دست غلام یا قوت داشتن دست چپ او نیز و مشتری هرگاه عالم باین عیوب شود اختیار فسخ دارد بچهار شرط اول آنکه تصرف در آن متاع نکرده باشد چه با تصرف رد نمیتواند کرد اما ارش که تفاوت میان قیمت بی عیبی و عیب دار است میگیرد دوم آنکه عیب پیش از بیع کردن باشد سوای چهار عیب اول که آن چهار عیب از وقت بیع تا یکسال اگر بهم رسد مشتری فسخ آن میتواند کرد هرگاه تصرف در آن نکرده باشد سیم آنکه مشتری پیش از بیع کردن عالم بعیب نباشد چه اگر عالم باشد رد نمیتواند کرد و ارش نیز نمیتواند گرفت چهارم آنکه در وقت بیع کردن خیار عیب را ساقط نکرده باشد خواه بتفصیل خواه باجمال چه اگر ساقط کرده باشد رد نمیتواند کرد و گرفتن ارش در چهار موضع ثابت میشود اول آنکه هرگاه مشتری تصرف کرده باشد در متاع عیبناک چنانچه گذشت دوم آنکه هرگاه مشتری کنیز بخرد که برادر آزاد شود در اینصورت نیز رد نمیتواند کرد و ارش میتواند گرفت سیم آنکه در صورتیکه مشتری اختیار فسخ داشته باشد و فسخ نکند ارش میگیرد چهارم آنکه هرگاه متاع در دست مشتری عیب جدید بهم رسانیده باشد نهم خیار تدلیس و آن چنانست که شخصی کنیزی را مثلاً فروخته باشد بشرط آنکه سرخ روی و جعد موی باشد و روی او را بسرخاب سرخ کرده باشد و موی دیگری را بموی او وصل نموده باشد پس در اینصورت اگر مشتری عالم بآن نبوده و بعد از آن عالم شود اختیار دارد که فسخ کند و همچنین هرگاه کسی گوسفندی را که چند روز شیر او را نداده و شیر نگاه داشته باشد بفروشد بشرط آنکه شیر او مقدار معینی باشد و بعد از آن ظاهر شود که شیر او کمتر از آن بوده در اینصورت نیز مشتری مخیر است در فسخ بشرطیکه در کمتر از سه روز شیر او کم شود و الا اختیار فسخ ندارد و اگر شیر آن گوسفند بکه او را مشهر دادند و شیر نداده باشد کم نشود و همان عادت او شود یا مشتری اختیار فسخ دارد یا نه میان مجتهدین خلافست اقرب آنست که اختیار فسخ ندارد و آیا الحق کرد دیگر گوسفند معروف بانکه در چک گوسفند واقع شده مخصوص گوسفند است میان مجتهدین خلافست اقرب آنست که دیگر گوسفند نیز میرود و همچنین است ثبات یا اسباب مدکردن که در نظر مشتری بسیار نماید و بعد از آن ظاهر شود که آب آن کم بوده اختیار فسخ دارد و در خیار تدلیس هرگاه فسخ نکند و راضی بنگاه داشتن شود ارش نمیگیرد و بکر بودن شرط مکارت چه هرگاه شرط کرده باشد که کنیز بکر باشد و بعد از آن ظاهر شود که بکارت نداشته در اینصورت بنا بر قول مشهور ارش میگیرد و در فسخ سخنی حاکم شرع و بایع شرط نیست دهم خیار اشتراط و آن چنانست که متاعی را بشرطی بفروشد

دران مسائل نباشد پس با عدم آن شرط یا اشتراط آن اختیار فسخ هست چون فروختن اسب بشرط آنکه هرگاه در موعد معین بدو ثمن تسلیم نماید مسلط بر فسخ بیع نشد یازدهم خیار شرکت و آنچنان است که متاعی را بکسی بفروشد اگر ممزوج سازد بمثل آن غیر معین که از او جدا نکرد چنانچه نتوان کرد چه در این صورت مشتری اختیار فسخ شرکت هر دو دارد دوازدهم خیار تعذر تسلیم کردن چنانچه هرگاه بایع متاعی را بگمان آنکه میتواند تسلیم کردن بفروشد بعد از آن بشرط شود بر او تسلیم نمودن آن سیزدهم خیار تبعض و آن این است که هر دو با یکدیگر مشتری مخیر است میان فسخ و طلب مثل یا قیمت آن سیزدهم خیار رد کردن بعض از متاع و آن چنان است که کسی دو غلام را مثلاً بیک دفعه بخرد آنگاه ظاهر شود که یکی از آنها ملک دیگری بوده مشتری مخیر است میان فسخ بیع هر دو غلام یا نگاه داشتن یک غلام و بحصه او از قیمت و طلب کردن قیمت تمام دیگر را از بایع چهاردهم خیار تفلیس و آنچنان است که شخصی متاعی را بمفلسی بفروشد و بعد از آن حاکم شرع او را از مالش منع کند جهت قیمت کردن مال او بر قرض خواهان چه در این صورت صاحب متاع مخیر است در فسخ کردن بیع و گرفتن متاع خود و میان امضاء و شریک بودن با قرض خواهان در مال آن مفلس پانزدهم خیار تلف شدن و غصب کردن چه اگر متاعیکه بایع فروخته پیش از قبض یا بعد از قبض در مدت خیار تلف شود بسبب از جانب بایع یا اجنبی مشتری مخیر است در فسخ بیع همچنین اگر متاعی را که بایع فروخته پیش از قبض مشتری غصب کند و رد آن ممکن نباشد مشتری مخیر است در فسخ آن و یا اجرت مدت تأخیر بر او لازم است شانزدهم خیار اجاره و آنچنانست که هرگاه مشتری جاهل باشد آنکه بایع آن را فروخته در اجاره دیگری بوده چه در این صورت اختیار فسخ دارد و همچنین هرگاه جاهل باشد از آنکه سنگها که در زمین مدفون باشد از بایع است مخیر است در فسخ آن و اجتماع اقسام خیار از خواص این کتاب است **تتمه** در بیان احکام بعد از بیع بدانکه بایع را بعد از بیع کردن و قبض کردن تسلیم مبیع بمشتری لازمست هرگاه آن چیز قابل نقل و تحویل نباشد چون زمین و عمارت و باغ و درخت تخلیه است یعنی خالی کردن و دست از تصرفات آن باز داشتن با آنکه رخت خود را از آنجا بیرون بردن و اگر در زمین زراعت رسیده باشد چیدن و درو آنچه قابل نقل باشد اگر قابل کیل و وزن است کیل و وزن کردن و اگر حیوان است نقل کردن و در غیر اینها بدست گرفتن و آنچه بعد از بیع و پیش از قبض بتاتی در متاع بهم رسد مال مشتری است و جایز است که بایع در بیع استثنا کند آنچه خواهد و اگر حیوان مبیع باشد و استثنا کله و پوست آن کند در آن مجتهدین را چهار قول است اول آنکه بیع صحیح است دوم آنکه باطل است سیم آنکه حیوان را اگر بتوان ذبح نمود صحیح است و الا باطل چهارم آنکه اگر حیوانی باشد که ذبح او نتوان کرد شریک است در قیمت کله و پوست آن بنسبت آنکه مطلقاً نسبت بکله و پوست در آن شریکست و اصح قول اول است و اجرت کیل و وزن کننده و شمرنده متاع فروخته شده آن بر بایع است و اجرت نقد کننده قیمت و وزن کننده آن و خرنده متاع و نقل کننده آن بر مشتری نیست بشرط آنکه بی رضای ایشان نیامده

باشند بلکه بایع و مشتری ایشان را آورده باشند و دلال امین است اگر متاع در دست او بی تعدی و تقصیری تلف شود ضامن نیست و اگر میانه مالک و دلال اختلاف واقع شود در تقصیر نکردن در قیمت متاع یا تقصیر کردن قول قول دلال است با قسم **مطلب دوم** در بیان رهن کردن یعنی گرو کردن و در آن دو فصل است **فصل اول** در شروط گرو کردن بدانکه گرو کردن اشیائی که بر ذمه او دینی باشد جهت اعتماد مشروع است خواه در سفر و خواه در حضر و آنچه در قرآن ذکر شده که در سفر جایز است بنا بر غالب است چه بیشتر اوقات در سفر کسی بهم نمیرسد که تمسک بنویسد اکتفا بگرو میکنند و این رهن عقد لازم از طرف کسیکه گرو میکند یا بمعنی که دیگر نمیتواند تصرف در آن گرو کردن و آن را از گرو گیرنده گرفتن تا وقتیکه دین او را ادا کند و در این شرط است اول آنکه گرو کننده بالغ و عاقل و جایز التصرف باشد پس گرو کردن طفل و دیوانه و کسیکه او را باکراه بران دارند و بعد از اکراه اذن ندهد و مست و بیهوش و مفلسیکه حاکم شرع او را از مالش منع کرده باشد صحیح نیست اما ولی طفل میتواند که با مصلحت طفل مال او را گرو کند جهت دینیکه بواسطه مصلحت طفل گرفته باشد یا جهت او گرو بگیرد دوم ایجاب چون رهنتک هذا علی الدین الفلانی یعنی گرو کردم این عین را پیش تو بجهت فلان دین سیم قبول چون قبلت و آنچه دلالت کند بران و میباید که قبول بعد از ایجاب بیفاصله واقع شود چهارم آنکه ایجاب و قبول بلفظ عربی و در صورت عاجز بودن اشارت و کتابت نیز جایز است و بغیر عربی و بغیر صیغه ماضی نیز جایز است پنجم قبض کردن گرو و در قبض آن گرو کننده شرط است پس اگر پیش از قبض گرو کننده بمیرد یا دیوانه شود یا رجوع در اذن قبض نماید گرو باطل میشود و بعضی از مجتهدین قبض را شرط نمیدانند و استدامت قبض شرط نیست پس اگر بعد از قبض گرو کننده در آن تصرف کند گرو باطل نمیشود ششم حاضر بودن گرو گیرنده در قبض پس اگر در غیبت او گرو کنند تا آنکه گرو گیرنده یا وکیل او متصرف شود و قبض نکند صحیح نیست هفتم آنکه گرو عینی باشد که ممکن باشد قبض آن و صحیح باشد مالک شدن آن و جایز باشد فروختن آن پس گرو کردن دین و منفعت چون سکنی خانه و خدمت غلام و گرو کردن ملک غیری اذن صاحبش و گرو کردن شراب و خوک و اگر چه یهود باشد و نزد مسلمانی گرو کند و پیش یهودی دیگر بگذارد صحیح نیست اما اگر شیره انگور را گرو کند صحیح است و لیکن در وقتیکه شراب شود از گرو بیرون میرود و چون سرکه شود باز گرو میشود و اگر بیرون حال شرابی شود و صاحبش آن را بریزد و شخصی که نزد او گرو است آن را جمع کند یا مالک آن میشود بعد از آنکه سرکه شود یا همان ملک کسیست که گرو کرده در این مجتهدین را دو قول است اصح آنست که اگر بقصد سرکه شدن جمع نموده باشد مالک آن میشود و اگر بقصد شراب بودن جمع کرده مالک آن نمیشود و همچنین صحیح نیست گرو کردن مصحف و بنده مسلمان نزد کافر و بعضی از اجازه داشته اند و گفته اند واجب است که در این صورت واجب است که بمسلمانی بسپارند و گرو کردن کتب فقه و حدیث نیز نزد یهودی مکروه است و همچنین مکروه است گرو کردن کنیز نزد فاسق مگر آنکه محرم او باشد و میان مجتهدین خلافست در آنکه گرو کردن چیزیکه قبض آن نتوان کرد چون مرغ در هوا

و ماهی و درد پا و بنده که گریخته باشد جایز است یا نه و همچنین خلافست میان مجتهدین در گرو کردن کنیزی که از او فرزند داشته باشد اصح آنست که گرو میتواند کرد و صحیح نیست او گرو کردن مکاتب و مدبر صحیح و گرو کردن زمین وقف و زمین خراج دار جایز نیست ششم آنکه گرو بجهت دینی باشد که در ذمه ثابت باشد پس جایز نیست گرو کردن برای دینی که در ذمه ثابت باشد چنانکه گرو گیرد بجهت دینی که خواهد گرفت و بجهت جنایتی که بر شخصی بکند و برای اجرت کسب که او کرده باشد که بنده که گریخته او را از شهر برگرداند پیش از برگردانیدن او و در گرو کردن بجهت مال کتابت میان مجتهدین خلاف است اقوی آنست که جایز است هفتم آنکه گرو جهت دینی باشد که استیفای آن دین از گرو ممکن باشد پس گرو کردن بر اجاره متعلقه ببدن شخصی معین چون خدمت او صحیح نیست چه اگر او بگریزد نمیتواند که گرو را بفروشد و شخصی دیگر را جهة انعمل اجاره کند

فصل دویم در احکام گرو کردن بدانکه عقد رهن قابل شرطست پس هر شرطی که منافی آن نباشد جایز است چون شرط کردن آنکه گرو در دست عادلی باشد یا آنکه گرو گیرنده وکیل باشد در فروختن گرو هنگام ادا در اینصورت گرو کننده او را از وکالت نمیتواند عزل کرد اما اگر گرو کننده بمیرد گرو باطل میشود و اگر گرو گیرنده بمیرد گرو او باطل نمیشود بلکه بوارث او منتقل میشود و اگر در گرو کردن شرطی کند که جایز نباشد چون شرط آنکه منافع گرو از گرو گیرنده باشد صحیح نیست و اگر شرط کند که منافع گرو هم گرو باشد صحیح است و بعد از آنکه گرو کننده چیز را گرو کند دیگر او را تصرفی که منافی دین گرو گیرنده باشد صحیح نیست چون فروختن و هبه نمودن آن و دخول کردن با آن مگر باذن گرو گیرنده و همچنین گرو گیرنده را در آن تصرف نیست صحیح مگر باذن گرو کننده و عده در گرو کردن شرط نیست اما اگر شرط کند لازمست و اگر بعد از وعده گرو کننده از ادای دین امتناع نماید پس اگر گرو گیرنده وکیل در فروختن باشد بفروشد و دین خود بردارد و زیادتی را باز دهد و اگر وکیل نباشد رخصت او بفروشد و اگر غایب باشد یا رخصت ندهد حاکم شرع میتواند آنرا بفروشد و دین او را بدهد و اگر گرو کننده گرو گیرنده را اجازت دهد که گرو را پیش از وعده بفروشد جایز نیست او را تصرف کردن در قیمت آن تا هنگام رسیدن وعده و اگر چیزی را گرو کند که بسیار نماند جایز است که شرط کند که پیش از وعده بفروشد و بعضی از مجتهدین بر این رفته اند که فروختن آن صحیح است و قیمت آن داخل گرو است و گرو در دست گرو گیرنده امانت است پس اگر بی تقصیر او تلف شود ضامن نیست و قول قول او است در عدم تقصیر با قسم و قول قول گرو کننده است در قیمت گرو و مقدار دین و اگر گرو تلف شود گرو کننده چیزی دیگر بدهد محتاج نیست دیگر نیست و اگر هر دو متاع را جهة دو دین گرو کند هرگاه یکی از آنها را ادا بدهد هر دو را جهت یک دین نمیتوان نگاه داشت و همچنین اگر دو دین باشد یکی با گرو و دیگری بی گرو پس هرگاه دین با گرو را ادا نماید نمیتواند گرو را جهت دین بی گرو نگاه داشت و هرگاه گرو کننده دین او را بدهد گرو گیرنده را نمیرسد که گرو را نفروشد و گرو گیرنده را نمیرسد که گرو کننده را تکلیف کند با آنکه دین او را از غیر گرو بدهد و اگر چه قادر بر آن باشد

و گرو گیرنده را حاضر کردن گرو لازم نیست پیش از گرفتن مال خود و اگر چه در مجلس حاکم باشد و آنچه خرج حاضر ساختن گرو شود بعد از دادن دین از مال گرو کننده است و اگر گرو حیوانی باشد خرج او بگرو کننده تعلقی ندارد و نفقه آن بر او است و در بعضی احادیث وارد شده که اگر قابل آن باشد که بر او سوار شوند یا شیر داشته باشد که بخورند جایز است که گرو گیرنده سوار شود و شیر او بخورد نفقه او را بدهد و قول اصح آنست که تصرف در آن بی اذن گرو کننده جایز نیست و نفقه بر او است و اگر گرو گیرنده نفقه کند از گرو کننده بستاند

مطلب سیم در شفعه گرفتن و آن چنانست که دو شخص ملکی بمشاع داشته باشند و یکی از ایشان پیش از دیگری مالک شده باشد هرگاه این شخص دیگر حصه خود را بفروشد شریک سابق آن حصه را مستحق میشود و آنچه مشتری دیگر بقیمت آن داده همان قیمت را او میدهد بسبب ده شرط شرط اول آنکه آنچیزی را که شریک فروخته باشد قابل نقل نباشد بحسب عادت زیرا که آنچه قابل نقل و تحویل است شفعه نیست و بعضی از مجتهدین گفته اند که شفعه در حیوان نیز هست و هرگاه زمین را بفروشند در باغ درخت و خانه و دولاب بتبعیت آن شفعه میرود شرط دویم آنکه قابل قسمت باشد پس آنچه قابل قسمت نباشد چون حمام کوچک و دکانچهای کوچک و نهر و راه شفعه ندارد شرط سیم آنکه آنچیز را قسمت نکرده باشند چه هرگاه قسمت کرده باشند شفعه ندارد مگر آنکه در نهر و راه شریک باشند چه در اینصورت با قسمت نیز شفعه دارد هرگاه هر دو را با هم بفروشند اما اگر زمین را بی نهر و راه بفروشند در اینصورت نیز شفعه ندارد شرط چهارم آنکه زیاده از دو شریک نباشند و بعضی از مجتهدین بر آنند که در غیر حیوان زیاده از دو شریک را شفعه میرسد اما در حیوان زیاده از دو شریک را شفعه نمیرسد شرط پنجم آنکه حصه شریک بسبب فروختن منتقل شود بدیگری چه اگر بغیر خرید و فروخت چون میراث یا هبه یا صلح منتقل شود شریک دیگر را شفعه نمیرسد و بعضی از مجتهدین گفته اند که هبه معوضه شفعه دارد شرط ششم آنکه کسیکه شفعه میطلبد یهود یا مرتد نباشد و مشتری مسلمان باشد پس هرگاه مشتری مسلمان باشد و شریک یهود یا مرتد باشد شفعه نمیرسد و اگر مشتری کافر باشد و کسیکه شفعه میخواهد مرتد باشد یا او را شفعه میرسد یا نه میان مجتهدین خلافست و همچنین خلافست در آنکه بعد از عقد بیع شریک مرتد شود شرط هفتم آنکه حصه شریکی که شفعه میطلبد وقف نباشد پس هرگاه وقف باشد او را شفعه نمیرسد و سید مرتضی رضی الله عنه گفته که هرگاه آنکسیکه وقف بر او شده ملک کس بیش نباشد او را شفعه میرسد و در صورتیکه بیع وقف از روی بصیرت جایز است چنانچه در باب وقف گذشت و شریک او شفعه میگیرد شرط هشتم آنکه یکی از دو شریک مقدم باشد در خرید چه هرگاه هر دو یکدفعه خریده باشند هیچکدام را شفعه نمیرسد شرط نهم آنکه آن شخصی که شفعه میطلبد میباید که عالم بقیمت آن باشد و عالم بقیمتی که شریک او آنرا فروخته است نیز باشد چه با جهل هر دو را شفعه گرفتن صحیح نیست شرط دهم آنکه قادر باشد بر قیمت دادن و گرفتن آن پس اگر قادر نباشد یا قادر باشد و قیمت ندهد شفعه ساقط است اما اگر گوید که قیمت آن را حاضر ندارم و غایب است صبر کن تا حاضر سازم مهلتش بدهد تا زمانیکه حاضر سازد در آن زمان و سه روز دیگر مگر آنکه در

مهلت جزوی بمشتری دهد چه در این صورت شفعه ساقط است شرط یازدهم انکه درد ست مشتری
پیش از انکه شفعه بطلبد تلف نشده باشد چه اگر تلف شده باشد شفعه ساقط است شرط
دوازدهم انکه طلب شفعه فی الفور کند چه اگر عالم باشد بفروختن شریک و طلب شفعه نکند
یا انکه بعد از دانستن فروختن شریک حصه خود را نیز بفروشد شفعه در این صورت نیز ساقط است
و اگر طالب شفعه غایب باشد یا طفل یا دیوانه یا بیمار یا بیهوش یا محبوس باشد شفعه ایشان
ساقط نمیشود بلکه هرگاه مطلع شوند میرسد ایشان را که شفعه بگیرند و ولی طفل و دیوانه یا صرفه
غبطه ایشان شفعه میگیرد شرط سیزدهم انکه در وقت گرفتن انچیز بگوید که گرفتم این زمین را
مثلا بشفعه چه بقول بجای عقد بیع است و محتاج بعقد بیع جدید نیست و اگر مشتری در ان چیز
تصرف کرده باشد مثل انکه ان را فروخته باشد شریک را میرسد که ان را باطل سازد و از انکس بگیرد
وانچه از منافع بهم رسد پیش از انکه شریک شفعه طلبد مال مشتری است و شفعه ساقط نمیشود
به پشیمان شدن مشتری از خریدن یا رد کردن بیایع بواسطه عیب و شفیع میتواند که از شریک
رد کند جهت عیب یا جاهل بودن او بعیب لیکن اگر رد نکند تفاوت قیمت ان را از بایع نمیتواند گرفت
مگر انکه مشتری ان تفاوت را از بایع گرفته باشد و اگر میانه کسیکه شفعه میخواهد و میانه مشتری
نزاع شود در استفاده او به بیع یا بمیراث یا بهبه پس اگر گواه نداشته باشد قول قول مشتری است بر نفی
استحقاق شفعه و قول قول مشتری است در قیمت با قسم بر قول مشهور و اگر هر دو گواه داشته باشند
گواه مشتری مقدم است **مطلب چهارم** در بیان توابع بیع کردن و در ان سه مطلب است

فصل اول در حکم جماعتیکه حاکم شرع ایشان را از مال ایشان منع نموده باشد بسبب
تعلق حق غیری بمال ایشان یا جهت حفظ مال ایشان از ضایع شدن و ایشان هفت قوم اند اول
طفلان چه ایشان از مال خود ممنوع اند تا وقتیکه بالغ و صاحب رشد شوند و بالغ شدن در مردان
بیکی از سه چیز است پانزده ساله شدن یا موی درشت بر پشت شرمگاه ایشان بر امدن یا محتلم شدن و در زنان
بدو چیز نه ساله شدن یا حیض دیدن و صاحب رشد وقتی میشوند که ایشان را ازمایش کنند
باینکه ببینند که مال خود را در چیزهای صحیح صرف میکنند یا نه قوم دوم دیوانگان که ایشان
از مال خود ممنوع اند تا انکه عاقل شوند و ولی اطفال و دیوانگان پدر است و جد پدری و هر چند
بالا روند و اگر هر دو جمع شوند هر دو ولی بودن شریکند و اگر ایشان نباشند کسیکه پدر یا جد
او را وصی کرده باشد و هرگاه او نیز نباشد حاکم شرع ولی است یا امینیکه حاکم او را نصب نماید
قوم سیم سفیهان چه ایشان نیز از مال خود ممنوع اند تا انکه سفاهت ایشان برطرف شود و اگر عقلی
داشته باشند و برطرف شده باشد ولی ایشان حاکم جماعت مذکوره اند و اگر سفیه بالغ شده
باشد ولی او حاکم شرع است و هرگاه سفاهت ظاهر شود از مال خویش ممنوع اند خواه حاکم شرع
ایشان را منع کرده باشد از مال ایشان و خواه نکرده باشد اما هرگاه سفاهت برطرف شود
یا حاکم شرع حکم نکند منع ایشان از مال ایشان برطرف نمیشود و بعضی از مجتهدان بر این رفته اند
که هرگاه سفیه نیست و بیجا اسراف شود دیگر بگیرد و مال خود تصرف میتواند کرد و اگر چه سفیه باشد

در سفیه هرگاه پیش از سفاهت حج واجب شود میتواند حج واجب خود را بفعل اورد بشرط انکه خرج را
حج را بدست کسی بسپارند و حج سنت نیز میتواند کرد هرگاه خرج سفر و حضر او برابر باشد و اگر خلاف کند سوگند
یا نذر خود را کفاره ان روزه گرفتن است قوم چهارم بیمارانیکه در ان مرض فوت شوند چه ایشان از
زیاده بر ثلث مال خویش ممنوع اند بایعنیکه اگر بیش از ثلث را داشته باشند و بکسی ببخشند
ثلث ان صحیح است و باقی باطل است قوم پنجم جماعتیکه متاعی فروخته باشند چه ایشان از تصرف
در قیمت ان متاع ممنوع اند تا انکه متاع را تسلیم مشتری نمایند قوم ششم جماعتیکه متاعی خریده
باشند و قیمت ان را نداده باشند چه ایشان نیز ممنوع اند از تصرف در ان متاع تا قیمت ان را ندهند
قوم هفتم غلامانیکه اقاهای ایشان با ایشان قرار کرده باشند که مبلغی معین بدهند و ازاد
شوند چه ایشان از انچه پیدا کنند سوای نفقه و انچه با قاصد بدهند ممنوع اند تا انکه انچه با ایشان
قرار داده باشد بدهند قوم هشتم جماعتیکه از دین اسلام برگردیده باشند و پدران ایشان کافر
بوده باشند چه ایشان از مال خود ممنوع اند تا انکه مسلمان شوند قوم نهم جماعتیکه مال خود را
رهن پیش کسی گرو کرده باشند چه ایشان از تصرف در ان مال ممنوع اند تا وقتیکه دین را بدهند قوم دهم
مفلسانیکه مالهای ایشان از قرض قرضخواهان ناقص باشد چه ایشان از تصرف در مال خود سوای
نفقه و جامه خود و اهل و عیال واجب النفقه خود ممنوع اند بچهار شرط اول انکه قرض قرضخواهان بحجت
پیش حاکم شرع ثابت باشد دوم انکه وعده قرض ایشان رسیده باشد سیم انکه اموال ایشان از قرض
قرضخواهان ناقص باشد چهارم انکه قرضخواهان از حاکم التماس کنند که ایشان را از مال ایشان منع کند
چه بعد از این چهار شرط حاکم شرع اموال ایشان را قیمت مینماید و بر قرضخواهان قدر قرض ایشان
قسمت میکند بایطوریکه مفلس و قرضخواهان را حاضر سازد و قرضخواهانیکه گروی داشته باشند
گرو را بفروشد و بایشان دهد و قرضخواهان دیگر را در ان دخلی نیست و صاحبان متاعی اگر موجود
باشد مخیر سازد که اختیار متاع خود کنند یا انکه با قرضخواهان شریک باشند بعد از ان جماعتی را
که مفلس بر ایشان جنایتی کرده باشد حق ایشان را بدهند انگاه دعوا نابکه محتاج بنفقه باشند
اول بفروشد پس از ان متاع و قماش و منقولات را بفروشد انگاه زمین را بفروشد و خانه مسکن مفلس و خادم
او را نمیتوان فروخت هرگاه محتاج بانها باشد و اما بعد از فروختن چیزهای مفلس و بقرضخواهان دادن
منعیکه حاکم شرع او را کرده زایل شود یا محتاج است بحکم حاکم میان مجتهدین خلافست و اقرب ان
است که بمجرد قسمت منع برطرف میشود و قرضخواهان را نمیرسد که بعد از انکه انچه داشته از او
گرفته باشند او را تکلیف نمایند که برای ایشان کار کند و اگر چه صاحب کسب باشد یا انکه اگر
کسی چیزی باو ببخشد تکلیفش نمایند که قبول کند یا جهت ایشان قرض نماید و همچنین تکلیف نمیتوان
کرد زنان را بشوهر کردن بواسطه گرفتن مهر از ایشان و جایز نیست حبس کردن او بعد از قسمت اموال
بلکه واجب است که او را مهلت دهند تا انکه حق سبحانه و تعالی او را مستغنی گرداند **فصل دوم**
در ضامن شدن و ان بر سه قسمت اول تعهد مال است که بر ذمه شخصی باشد و شرط ان
هفت امر است اول ایجاب چون ضمنت یعنی ضامن شدم از فلان شخص بانچه بر ذمه او است و انچه صریحا

دلالت بران کند و با قدرت تلفظ کتابت و اشارت کافی نیست اما از اخرس اشارت و کتابت
کافی است دوم قبول کسیکه او را ضامن میسازد و بعضی از مجتهدین گفته اند که رضای او کافی است
اگر چه بلفظ نگوید اما رضای کسیکه از جانب او ضامن میشود دخل ندارد و لکن اگر بی رضای او ضامن
شود مالیکه میدهد رجوع باو نمیتواند کرد اما اگر برضای او ضامن شود از انکه گفته جهت او ضامن شده
مال او ضامن شده چیزی باو بخشد ضامن نمیتواند از انکس که جهت او ضامن شده بگیرد و فوریت
قبول شرط نیست سیم انکه ضامن بالغ و عاقل و جایز التصرف و مختار باشد پس ضمان طفل و دیوانه
و سفیه و مغمی علیه و مست و بیهوش و خفته صحیح نیست چهارم انکه ضامن ازاد باشد چه ضامن شدن بنده
بی اذن مولی صحیح نیست و بعضی از مجتهدین بر انند که صحیح است و بعد از ازادی میدهد و با اذن مولی
ضمان او صحیح است و تعلق بذمت بنده میگیرد نه بمال مولی و بعضی از مجتهدین گفته اند که تعلق بمال
مولی میگیرد پنجم انکه ضامن مالدار باشد یا انکه کسیکه جهت مال او ضامن میشود در وقت ضامن
شدن عالم بمفلسی او باشد اما استمرار مالداری ضامن شرط نیست پس اگر بعد از ضامن شدن
مال او تلف شود ضمان باطل نمیشود ششم انکه ضمان را معلق بشرطی نسازد چه اگر معلق بشرط نماید
صحیح نیست اما اگر ضمان را معلق بشرطی نسازد لیکن دادن مال را معلق بر شرط سازد صحیح است
هفتم انکه مالیکه ضامن متعهد ان میشود میباید که در ذمه انکس که از او ضامن میشود ثابت باشد
پس اگر در ذمه او ثابت نباشد ضمان صحیح نیست چون ضمان مال جعاله پیش از عمل و ضمان مال کتابت
و ضمان مال امانت و ودیعت و مال شرکت و مضاربت و بعد از انکه شروط ضامن شدن بهم رسد منتقل
میشود مال از ذمه انشخصیکه از جانب او ضامن شده است بذمه او و ضمان حال و موجل جایز است
و در موجل اگر ضامن بمیرد ضمان موجل حال میشود و جایز است که شخصی از ضامن ضامن شود و
هم چنین از او قسم دوم حواله چه حواله نیز انتقال مال است از ذمتی بذمتی دیگر و شروطان شش است اول
ایجاب چون احلتک بالدین الذی لک علی فلان یعنی حواله کردم ترا بقرض تو بر فلان کس دوم قبول چون
قبلت و قبول حواله بر مالدار واجب نیست و بعضی از مجتهدین بر انند که قبول این حواله بر مالدار
واجب است و احادیثی که باین مضمون وارد شده محمول بر استحباب است سیم رضای ان کسی که
حواله میکند بر کسیکه او را حواله کرده و کسیکه حواله براو کرده باشد چهارم انکه حق ثابت باشد
در ذمه کسیکه حواله میکند پس حواله کردن چیزیکه بقرض خواهد گرفت صحیح نیست پنجم انکه
معلق نسازد حواله را بر شرط ششم انکه عالم باشد بقدر دین و هرگاه شروط حواله متحقق شود منتقل
میشود مال از ذمه کسیکه حواله میکند بذمه کسیکه حواله براو میکند و حواله کردن انکسیکه حواله
براو کرده شده است بر کسی دیگر جایز است و هم چنین بر کسی دیگر و حواله بغیر جنس نیز جایز است چنانچه
اگر بر ذمه او درهم باشد بدینار حواله کند قسم سیم کفاله و ان ضامن شدن بدن شخصی است که بر او
حق غیری ثابت باشد و شروطان پنج است اول ایجاب چون کفلتک یعنی کفیل شدم جهت تو نزد فلان
دوم قبول کسیکه از برای او کفیل میشود و بعضی از مجتهدین رضای کسیکه ضامن بدن او میشود
شرط کرده اند سیم تعیین انکسیکه ضامن بدن او میشود پس اگر گوید که ضامن بدن یکی از دو شخص

شخص شدم صحیح نیست و هم چنین تعیین مدت ضمان جایز است چهارم انکه ضمان را معلق بر شرط
نسازد چه اگر معلق بر شرط سازد باطل است پنجم انکه بر او حد نباشد چه کفیل شدن کسیکه
بر او حد لازم باشد صحیح نیست و بعد از انکه این شروط بهم رسد کفیل شدن صحیح است و کفیل
شدن حال جایز است و همچنین بوعده نیز هرگاه وعده مشخص باشد و هرگاه عقد کفالت مطلق
واقع شود منصرف بحال میشود و بتسلیم کردن انشخصیکه ضامن بدن او شده کفیل بری الذمه
میشود بشرطیکه در وقت تسلیم کردن ظالمی نباشد که او را برهاند چه در این وقت بتسلیم کردن
بری الذمه نمیشود و بتلف شدن انچه بر ذمه او باشد و اگر از حاضر ساختن او امتناع نماید
حاکم شرع او را حبس فرماید تا او را حاضر گرداند یا انچه در ذمه او است از عهده بیرون اید و بعد
از گرفتن انچه بر او است ظالم ضامن رجوع میکند بر انکسیکه ضامن بدن او شده و اگر چه باذن او ضامن
نشده باشد و اگر ان شخص بگریزد یا غایب شود غایب شد بنوعیکه خبر او منقطع شده باشد یا
ضامن را لازم است که انچه بر ذمه او است بدهد بنا بر مذهب مجتهدین و در این خلافست اقرب انکه
میباید داد و اگر غایب شدن او بطریقی نباشد که خبر او منقطع شده باشد ضامن را مهلت دهد
تا او را حاضر سازد و در حکم ضامن شدن است رها کردن قرضدار کسی را از دست او و از روی قهر
و غلبه چه در اینصورت بر او لازم است که او را رد کند یا انچه بر او است بدهد و باطل میشود کفاله
بمردن کسیکه ضامن بدن او شده باشد و در اینصورت دادن مالیکه بر ذمه او بوده ضامن را لازم
نیست و حاضر ساختن مرده بر او لازم نیست مگر انکه حاضر ساختن ان مرده جهت گواهی دادن بر او باشد
چه در اینصورت حاضر ساختن مرده بر او لازم است مگر انکه و اگر چه او را دفن کرده باشند و اگر
ضامن بمیرد ایا بر ورثه او لازم است که ان شخص را حاضر سازند یا نه بمیراث او راید و قولست

فصل سیم

در بیان صلح کردن و ان عقدیست که شارع انرا وضع کرده است جهت قطع نزاع و ان بر سه قسمست
قسم اول میانه مسلمانان و اهل کتاب چنانچه در بحث جهاد با کفار مذکور شد
قسم دوم میانه زن و شوهر چنانچه در بحث طلاق خواهد امد **قسم سیم**
میانه دو خصم در اموال و صلح عقد لازمیست و شروطان شش است اول ایجاب چون صالحتک
هذا بهذا یعنی مصالحه کردم ترا فلان دعوی با تو بمبلغ معین مثلا دوم قبول چون قبلت و هر چه
دلالت کند بر رضا او بر ایجاب سیم انکه ایجاب و قبول از بالغ عاقل رشید مختار جایز التصرف واقع
شود پس مصالحه طفل و دیوانه و سفیه و کسیکه او را باکراه بران دارند یا مست یا بیهوش باشد
یا کسیکه حاکم شرع بسبب افلاس از مالش منع کرده باشد بواسطه قرضخواه صحیح نیست چهارم انکه
صلح بر چیزی واقع شود که عوض ان توان گرفت پس اگر عوض نتوان گرفت صحیح نیست چون صلح کردن
باذن تا انکه اقرار کند بر زوجیت چه در اینصورت اگر ان زن چیزی دهد که او ترک دعوی کند جایز
نیست پنجم انکه صلح با عوض واقع شود پس اگر صلح بی عوض واقع شود صحیح نیست و اگر هم
چنین اگر بر عوضی واقع شود که حق غیری باطل است ششم انکه صلح بر حلال ساختن حرام و حرام
ساختن حلال واقع نشود چه اینچنین صلح باطل است و بعد از انکه این شروط بهم رسد صلح لازم

میشود چه آن عقد لیست لازم از هر دو طرف و صلح عقد لیست لیرخود و بعضی از مجتهدین گفته اند
که تابع بیعست هرگاه در آن عینی منتقل شود و فرع اجاره است هرگاه در آن منفعتی منتقل شود و
فرع هبه است هرگاه در آن عینی منتقل شود بعوض و فرع ابراء است هرگاه در آن اسقاط حقی
شود و فرع عاریه است و صلح هم چنانکه با اقرار جایز است با انکار نیز جایز است و در حالت انکار
مستلزم اقرار نیست خلاف مر سنیان را که گفته اند که صلح کردن با اقرار و انکار و لازم دارد
و صحیح است صلح کردن بر عین بعین و بر منفعت بمنفعت و بر عین بمنفعت و بر جنس آنچه دعوی میکند
بغیر جنس او و جایز است صلح کردن بزیاده قیمت متاعیکه نزاع در آن کنند و بکمتر از قیمت آن و
همچنین صحیح است صلح کردن بچیزی حال از چیزیکه بوعده باشد و بوعده از چیزیکه حال باشد

باب دهم از کتاب جامع عباسی

در بیان اجاره دادن و عاریه نمودن و احکام غصب کردن و توابع آن و در آن چهار مطلب است

مطلب اول در اجاره دادن و در آن سه فصل است **فصل اول** در شروط اجاره بدانکه
اجاره مالک ساختن منفعت معلوم مستأجر شخصی را بعوض معلومی و شروط آن پانزده است اول
ایجاب و قبول مثل آجرتک هذا بهذا یعنی اجاره دادم بتو این زمین را بمبلغی معین مثلاً و بلفظ عاریه و بیع
صحیح نیست و اگرچه قصد اجاره کنند دوم قبول چون قبلت و آنچه دلالت کند بر رضا او بایجاب
سیم آنکه هر یک از موجر و مستأجر بالغ و مختار و جایز التصرف باشند پس اجاره طفل و دیوانه و غایب
و مست و بیهوش و سفیه و کسیکه او را باکراه بر آن دارند صحیح نیست چهارم آنکه اجاره میکنند چیزی
باشد که او را توان دید یا وصف او را توان کرد بنوعیکه جهالت از او برطرف شود پس در اجاره دادن
حمام مثلاً ناچار است از دیدن خانهای آن و کوچکی و بزرگی و دیوار آن و جائیکه خاکستری بریزند و ظرفها و مخانه
و مصرف آب آن یا وصف کردن حمام بنوعیکه جهالت از او برطرف شود و در اجاره زمین ناچار است
از دیدن یا وصف کردن و تعیین منفعت از زراعت و غیر آن پنجم آنکه آنچه را باجاره میدهند
چیزی باشد که اصل او باقی ماند و از او نفع گیرند پس اجاره درخت جهت خوردن میوه آن و هیمه جهت
سوزانیدن و طعام جهت خوردن و گوسفند جهت خوردن گوشت و شیر او صحیح نیست اما در اجاره
گرفتن دایه جهت شیر دادن طفل میان مجتهدین خلاف است اقرب آنستکه جایز است و با جایز است
که گوسفند را اجاره کنند جهت شیر دادن بره در این نیز میان مجتهدین خلاف است اقرب آنستکه جایز
است و همچنین اجاره کردن و بهای خوش که بو کنند تا کم نشود جایز است و همچنین اجاره حمام
جهت نشستن در آن جایز است و دخول آب تابع آن است و اما اجاره کردن چاه جهت آب کشیدن جایز
است یا نه میان مجتهدین در این خلاف است ششم آنکه آن چیزیرا که اجاره میکنند باید که منفعت آن
منفعت باشد در اجاره کردن سبب جهت بوئیدن و درخت جهت نشستن در سایه آن میانه
مجتهدین خلاف است اما اجاره درخت جهت خشک کردن رخت بر آن صحیح است هفتم آنکه آن منفعت
مباح باشد پس اگر خانه را جهت ریختن شراب اجاره کنند صحیح نیست هشتم آنکه منفعت مملوک
باشد پس اجاره دادن کسی ملکی را که از دیگری غصب کرده باشد صحیح نیست نهم آنکه نفع گرفتن

از آن چیزیکه اجاره میگیرند ممکن باشد پس اجاره نمودن زمین بی آب جهت زراعت کردن صحیح نیست
و همچنین اجاره نمودن گوسفند جهت سبز کردن زمین بعوض کاه و یا جهت بار برداشتن عوض شتر
صحیح نیست چه انتفاع در این دو صورت ممکن نیست دهم آنکه قادر باشد بر تسلیم آن پس اجاره
حیوان و بنده گریخته درست نیست مگر که گریخته باشند صحیح نیست یازدهم آنکه منفعت چیزی نباشد که
بحسب شرع و عرف از آن ممنوع باشند پس اجاره شخصی جهت کندن دندانیکه درد نمیکند یا جنب
و حائض جهت جاروب کردن مسجد صحیح نیست اما اگر اجاره کنند جهت کندن دندانیکه درد میکند
صحیح است و کافر را اجاره کردن مصحف جهت نظر کردن و مسلمان را جهت خدمت کردن صحیح نیست
دوازدهم آنکه ممکن باشد که مستأجر را منفعت حاصل شود پس اجاره کردن کسیکه حج بر او واجب
باشد جهت حج کردن از غیر صحیح نیست سیزدهم آنکه منفعت معلوم باشد بمشاهده آن یا بوصفی
که جهالت را برطرف سازد و اگر قابل کیل و وزن باشد بکیل و وزن در او و دین پس اگر مجهول باشد
صحیح نیست پانزدهم آنکه عوض منفعت عیب نداشته باشد چه اگر عیب داشته باشد مخیر است
میانه فسخ و امضا با ارش عیب هرگاه این شروط متحقق شده باشد اجاره لازم است و فسخ آن نمیشود
مگر بباطل شدن عینی که اجاره کرده باشد چون خراب شدن خانه و غرق شدن زمین در آب
و کردن کسیکه او را باجاره گرفته اند خواه تلف پیش از قبض باشد و خواه بعد از قبض و چون
ساکن شدن درد دندان در حال آمدن دلاک در حال باطل نمیشود بمنع کردن موجر مستأجر را
از تصرف کردن در عین و غصب نمودن عین پیش از قبض و مفلس بودن مستأجر و خلافست میانه
مجتهدین که آیا اجاره بموت یکی از موجر و مستأجر باطل میشود یا نه بعضی گفته اند که باطل میشود و بعضی
بر آنند که باطل نمیشود خواه پیش از استیفای منفعت باشد و خواه بعد از آن و بعضی گفته اند که بموت
مستأجر باطل میشود نه بموت موجر و استاد فقیر اعنی شیخ الطائفه بهاء الملة و الدین محمد العاملی
طاب ثراه در این مسئله متوقف بود جهت تعارض ادله و اگر موجر موقوف علیه باشد و بمیرد پیش از
انتهای مدت اجاره میان مجتهدین در این خلاف است بعضی بر این رفته اند که اقرب آنستکه باطل است
و مستأجر بر بقیه اجرت بورثه موجر رجوع میکند و باطل نمیشود اجاره بفروختن عین اما اگر مشتری
جاهل باجاره باشد مخیر است در فسخ و امضا و اگر اجیر معین بیمار شود اجاره باطل میشود اما
معین نباشد یا معین باشد و مضمون باشد باطل نمیشود او را الزام میکنند که اجاره کرفتن
شخصی جهت کردن انکار و بمجرد عقد موجر مالک اجرت میشود و مستأجر مالک منفعت اما تسلیم
اجرت موقوف است بر تسلیم عین و اگر اجرت بر عمل باشد بعد از انقضای عمل اجرت لازم است
و در حکم تسلیم عین است دادن موجر آن عین را و نگرفتن مستأجر و هرگاه تعدی بکند زود
که انتفاع از آن عین ممکن باشد و مستأجر منتفع نشود اجرت ثابت میشود و اما نفقه کسیکه
باجرت میگیرند و علیق چاروائیکه کرایه میکنند و آب دادن او بر کسیستکه او را اجاره کرده یا
در آن خلافست اقرب آنستکه بر صاحب چاروا است یعنی بر آنکسیکه اجیر شده نه بر آنکه اجاره

تا بحناج چهار روی اجاره از زمین و طعام بر کسی که بیاجاره میگیرد و سنت است که اجرت اجیر را پیش از گرفتن
مشخص کند و هنوز عرق او خشک نشده باشد که باو دهند و مکروه هست چیزی را که بی‌تقصیر در دست
او فوت شود در وجه اجرت او حسا کنند **فصل دوم** در آنکه در چند موضع اجاره حرام است و در چند
موضع مکروه و در چند موضع جایز بدانکه در پانزده موضع اجاره حرام است و در هشت موضع مکروه
و در شانزده موضع جایز اما در پانزده موضعی که حرام است اول اجاره کسی جهت ساختن شطرنج و نرد
و آلات قمار و لهو دوم اجاره کسیکه سرود بباطل کند سوای عروسی که در آن جایز است سیم اجاره کسی جهت
برداشتن شراب یا مرده یا خوک جهت خوردن اما اگر از برای سرکه کردن باشد یا آنکه مرده را از محله
جهت بوی بد بردارد صحیح است و همچنین است برداشتن شراب جهت یهود چهارم اجاره کتابت
کننده جهت نوشتن شعر باطل و کتب اهل ضلال از جهت غیر نقض و حجت بر ایشان پنجم اجاره دادن خانه
بیهود که در آن عبادت کند یا شراب بگذارد و همچنین اگر خانه را بعملهٔ آن اجاره دهد جهت شراب
گذاشتن ششم اجاره دادن سگ که برنده دخول هفتم اجاره دادن خروس که بنماز بیدار کند
هشتم اجاره گرفتن کسی جهت پیشنماز کردن و قضا نمودن و اذان گفتن و غسل و کفن و دفن مرده
کردن اما نفقه از بیت المال گرفتن ایشان جایز است نهم اجاره دادن زمینی که آب بر آن ننشیند
جهت زراعت کردن دهم اجاره دادن زمین با آنچه از آن بیرون آید یازدهم اجاره دادن طفل و مجنون
و سفیه و مفلس دوازدهم اجاره گوسفند نر که بر ماده اندازند اما اگر برای صاحب گوسفند هدیه
بیاورند حلال است سیزدهم اجاره کسی جهت صورتهای ذی روح ساختن چهاردهم اجاره مخصوص بواسطه تعلیم
قدر واجب قرآن و معارف الهی و مسائل شرعیه پانزدهم اجاره دادن نفس خود را جهت حج کسیکه حج بر او
واجب است و اما هشت موضعی که مکروه هست اول اجاره مسلمان جهت خدمت یهود دوم اجاره
بر تعلیم قرآن غیر واجب و کتابت و نوشتن عشرهای از طلا سیم اجاره حجامت کند با شرط اجرت
چهارم اجاره کسی برای پاک کردن طهارتخانه پنجم اجاره شخصی اجیر جهت گریه کردن بباطل اما جهت
نوحه بحق جایز است ششم اجاره دادن نفس خود را جهت زنا یا بدن زنان بشرط اجرت هفتم اجاره
حجام جهت ختنه کردن هشتم اجاره دادن کنیز بغیر امین و اما شانزده موضعی که جایز است اول
اجاره مصحف بواسطه حفظ و نظر کردن و همچنین اجاره کتب فقه و حدیث و آداب عبادت دوم
اجاره گرفتن کتابت کننده جهت تعلیم شعر مباح و علم حساب و خط سیم اجاره کردن کسی جهت هر عمل
مباحی که خواهد چهارم اجاره کردن شخصی جهت حج پنجم اجاره کردن کسی برای ساختن مسجد یا
ششم اجاره کردن جهت نماز میت هفتم اجاره کردن قنات بواسطه زراعت کردن با آب آن هشتم
اجاره عقار یا زمینها نهم اجاره زیور جهت زینت دهم اجاره درهم و دینار جهت نظر کردن در زینت
یازدهم اجاره رخت جهت زینت دوازدهم اجاره درخت برای خشک کردن رخت بر آن
یا نشستن در سایه آن سیزدهم اجاره چهارپایان جهت خورد کردن گندم و جو و غیره چهاردهم
اجاره خانه جهت مسجد کردن و درخت برای نماز گذاردن در آن پانزدهم اجاره کردن چاه جهت آب
کشیدن از آن و بعضی از مجتهدین این را جایز نمیدانند شانزدهم اجاره سگ شکاری و باز و چرخ

و یارس جهت شکار **فصل سیم** در احکام اجاره کردن بدانکه مستأجر امین است پس با تلف
عین ضامن نیست و اگر شرط ضمان کند عقد فاسد میشود و در هجده موضع ضامن است اول با تعدی
و تقصیر و خلاف است میان مجتهدین که ضامن قیمت روز تقصیر است یا روز تلف احتیاط آنستکه
ضامن قیمت روز تلف است دوم گازر که جامه را پاره کند ضامن است و اگر جامه کسی را بسبب
اشتباه بدیگری دهد نیز ضامن است سیم حمال اگر چیزی را بشکند ضامن است چهارم
ساربان ضامن است چیزی را که تلف کند پنجم ملاح اگر در حفظ کشتی تقصیر کند ضامن است ششم
طبیب هفتم کحال هشتم بیطار نهم اجیر آنچه عمل کرده اگر جهت گرفتن اجرت نگاه دارد و تلف شود
ضامن است دهم معلم اطفال اگر برای تادیب اطفال را بزند بحدیکه بجنایت رسد ضامن است
یازدهم کسیکه ختنه میکند اگر قطع حشفه کند یا بی اذن ولی طفل او را ختنه کند و سرایت نماید
بجنایت طفل ضامن است دوازدهم اگر کسی را جهت کندن دندانی که درد کند اجاره کند و او دندان
صحیح را بکند ضامن است سیزدهم خیاط آنچه را ضایع کند ضامن است چهاردهم طباخ آنچه را ضایع
کند ضامن است پانزدهم جولاه آنچه را ضایع کند ضامن است شانزدهم خباز اگر نان را بسوزاند ضامن
است هفدهم چوپان گوسفند اگر خواب کند و غافل شود و تقصیر کند ضامن است هجدهم حمامی اگر چیزی
باو بسپارند و او در حفظ آن تقصیر کند و تلف شود ضامن است و اگر میانه موجر و مستأجر نزاع واقع
شود در اصل اجاره قول قول منکر اجاره است با قسم و در رد کردن قول قول مالک است با قسم و در
هلاک شدن متاع قول قول مستأجر است با قسم و در مدت اجاره قول قول موجر است و در تعدی
قول قول مستأجر است **مطلب دوم** در بیان عاریت دادن و امانت نزد کسی سپردن و در آن
دو فصل است **فصل اول** در عاریت دادن و آن عقدیست جایز و هر یک از ایشان را میرسد
رجوع کردن الا در دفن میت مسلمان که در آن رجوع بعد از دفن جایز نیست چه شکافتن قبر حرام است
تا آنکه استخوان او پوسیده شود و بعضی از مجتهدین استثنا کرده اند چیزی را نیز که برجوع کردن آن ضرر
رسد مثل کسیکه آن را عاریت کرده چون پارچه چوبیکه جهت بستن رخنه کشتی بعاریت گرفته باشد
در دریا رجوع آن نمیرسد چه آن موجب ضرر است و شروط آن هفت است اول ایجاب و آن هر چیزیست
که دلالت کند بر عاریت گرفتن چیزی از کسی با اشارت و ایماء نیز در آن کافی است دوم قبول و آن
رضا بایجاب است خواه قولی مثل آنکه قبول دارم و خواه فعلی چون گرفتن بعاریت سیم آنکه کسیکه
عاریت میدهد و میگیرد باید که بالغ و عاقل و جایز التصرف باشد پس عاریت طفل و مجنون بی
اذن ولی ایشان و سفیه و بنده بی اذن مولی و کسیکه او را باکراه بر آن دارند صحیح نیست چهارم آنکه کسی
که عاریت میدهد مالک باشد پس عاریت مستأجر صحیح است و عاریت غاصب صحیح نیست پنجم
آنکه چیزی را که بعاریت میگیرند میباید که عینی باشد که اصل آن باقی باشد و از آن منتفع توان شد
چون عاریت گرفتن سگ و یارس جهت شکار و گربه برای گرفتن موش و گوسفند نر برای جهانیدن
بر گوسفند ماده و عاریت کردن طعام و میوه جهت خوردن صحیح نیست اما اگر کسی گوسفند را برای
شیر دادن عاریت کند مجتهدین آن را استثنا کرده اند و در غیر گوسفند خلاف است

اتوی است که مخصوص کوسفند است ششم آنکه کسی که عاریه میکند میباید که اهلیت آن داشته
باشد که با و توان داد پس اگر کسی که احرام بسته باشد جهت محرم عاریه شکار کند صحیح نیست ه
هفتم آنکه عاریه کرفتن جهت نفع حرام نباشد پس عاریه کرفتن خانه جهت شراب پختن در آن جایز
نیست و عاریه کرفتن کنیز جهت تمتع کرفتن از او بغیر آنکه لفظ تحلیل یا اباحت کوید جایز نیست
و مکروه است عاریه کردن پدر و مادر و غلامی جهت خدمت کردن اعلام و آنچه بعاریه میکیرند
امانت است در دست عاریه کیرنده پس اگر بی تقصیر تلف شود او ضامن نیست و اگر چه بسبب
استعمال کردن ناقص شود مکر آنکه شرط ضمان یا تلف کرده باشد یا آنکه آنچه بعاریه کرفته طلا و
نقره باشد چه بتلف آنها ضامن است خواه سکه دار باشد و خواه بی سکه و اگر میان عاریه دهنده
و کیرنده در تلف متاع نزاع شود قول قول عاریه کیرنده است با قسم و اگر دعوی رد کردن نماید
قول قول عاریه دهنده است با قسم **فصل دوم** در امانت نزد کسی نهادن و شروط آن نیز
هفت است اول ایجاب بطریقی که در عاریه کذشت دوم قبول بطریقی که در عاریه مذکور شد
سیم آنکه هر یک از ایشان بالغ و عاقل و مختار و جایز التصرف باشد چه اگر یکی از ایشان طفل یا
دیوانه یا سفیه یا مست یا بیهوش یا کسی باشد که با کراه او را بر آن دارند یا غلامی بی اذن آقا باشد
امانت صحیح نیست و قبول امانت کردن سنت است و حفظ نمودن آن بقدر امکان بعد از قبول واجب و هم
چنین رد آن بر مالک واجب است و در وقت رد کردن آن کواه کرفتن سنت است و ممزوج ساختن امانت بمال
خود یا بمال غیر خواه بجنس آن باشد و خواه بغیر جنس آن حرام است و امانت کیرنده امین است پس اگر تلف
شود ضامن نیست اما در هشت موضع ضامن است اول تصرف کردن در آن چون پوشیدن [illegible] دوم
ضایع کردانیدن چون کذاشتن در جایی که ظالم ببیند و ببرد و بقهر و غلبه بکیرد یا آنکه متاعی باشد که در
بعضی فصلها چون تابستان از هم باز باید کرد و باز نکند سیم خلاف کردن قول مالک اگر تعیین موضع
آن کند مکر آنکه از تلف ترسد چهارم بکسی دیکر بامانت سپردن بی اذن مالک بی احتیاج و اگر چه عادل
باشد پنجم تقصیر کردن در ما یحتاج آن چون علف حیوان ششم انکار کردن امانت هفتم اهمال کردن
در دادن بصاحبش با آنکه صاحبش طلبید هشتم عازم بودن بر ندادن بصاحب و باطل میشود امانت
بمردن و جنون و بیهوشی هر یک از ایشان و اگر چه کم باشد و همچنین بعزل نفس خود و اگر میانه امانت
کیرنده و امانت دهنده نزاع واقع شود در انکار امانت قول قول امانت کیرنده است و قول قول
مالک در تعیین امانت یا تعدی و قول قول امانت کیرنده است در آنکه کوید رد کردم مکر آنکه امانت نزد
داده بود اگر کوید رد کردم بوارث او قول قول وارث است **مطلب سیم** در بیان احکام غصب
کردن و توابع آن و در آن چند فصل است **فصل اول** در احکام غصب کردن بدانکه
غصب کرفتن مال غیر است از روی تعدی و غلبه پس اگر کسی را از مالش منع کنند و متصرف
نشوند او را غاصب نکویند و تصرف در آنچه قابل نقل باشد نقل کردن است و در چارپا سوار
شدن بر او و در فرش نشستن بر آن و در خانه دخول در آن و بیرون کردن صاحب خانه کافی است و
غصب کردن حرام است بحسب عقل و کتاب و حدیث و اجماع و تصرف کردن غاصب در آن مال

حرام است سوای رد کردن بصاحبش چه رد آن واجب است و اگر چه متعذر باشد چون چوب در عمارت
و لوح در کشتی و اگر چه محتاج بویران کردن آن باشد اما اگر [illegible] باشد و لوح در پایین کشتی باشد
رد آن بعد از اخراج بساحل واجب است و اگر تلف شود چیز مغصوب مثلی باشد واجب است رد
کردن مثل آن و اگر مثل نداشته باشد واجب است که قیمت اعلی بدهد و اگر آن عین در دست غاصب
تلف شود و مثل داشته باشد و غاصب امتناع از دادن مثل آن نماید یا آنکه مثل آن موجود نباشد
در آن چهار قول است اول قیمت اعلی از روز غصب تا روز تلف دوم قیمت اعلی از روز تلف تا روز
نایاب بودن سیم قیمت اعلی از روز غصب تا وقت رد آن چهارم قیمت روز ادا و اگر پیش غاصب
زیادتی بهم رسد خواه منفصل باشد چون فرزند یا متصل چون فربهی واجب است بر غاصب که با اصل
بمالک رد کند و اگر غاصب آن عین را نتواند داد و بدل او را بدهد مالکش صاحب بدل میشود اما غاصب
مالک آن عین نمیشود و هر کاه کندم دیگری را غاصب زراعت کند همه آن ملک مالک است و لکن
غاصب در آن تصرف کند بچیزی که قیمت آن زیاده شود چون آرد کردن کندم و تعلیم کار به
غلام مالک آن نمیشود بلکه لازم است که آن عین را با ارش نقصان رد کند و اگر غاصب آن را
ممزوج سازد بمساوی آن یا بهتر از آن شریکست با مالک آن پس در این صورت اگر حق مالک را از اعلی
بدهد واجب است که بر او قبول کند و اگر بکمتر از آن در قیمت ممزوج سازد مخیر است مالک در کرفتن
آن عین با ارش یا مثل آن و اگر مالک بقدر خود از او نخواهد واجب است بر غاصب که بدهد
و اگر زیاده از حق خود خواهد حرام است و اگر ممزوج سازد با غیر جنس حکم آن دارد که آن چیز را تلف کرده
پس در این صورت ضامن مثل است و ممزوج ساختن کندم بجو اتلاف نیست تا که او را تکلیف میکنند بجدا
کردن از دیکر و اگر چه بر او دشوار باشد و اگر ریسمان را غصب کند و بآن قبائی بدوزد واجب
است شکافتن و بیرون آوردن مکر آنکه بترسد که بسبب بیرون آوردن ریسمان ضایع شود یا چیز دیگر
صورت لازم است قیمت آن را بدهد و همچنین قیمت [illegible] بدهد اگر بآن ریسمان جراحت حیوانی را
دوخته باشد مکر آنکه از تلف شدن و ناقص شدن ایمن باشد که در این صورت میتواند شکافت و
آن را بیرون آورد و اما اگر حیوان بمیرد یا ریسمان [illegible] میتواند شکافت و بیرون بیاورد یا نه بنا بر مجتهد
و این خلافیست و اما اگر بشکافتن و برآوردن ریسمان حیوان بمیرد یا آن را میتواند شکافت و ریسمان
را بیرون آورد یا نه مبنی بر مجتهدین خلافیست و اگر کسی با کنیزی که غصب کرده دخول کند و کنیز بکر باشد
باید که کنیز را با مهر المثل او بدهد یا [illegible] قیمتش را بصاحبش رد کند و اگر بکر نباشد او را با بیست یک
قیمت [illegible] و اگر بکارت کنیز را با انکشت
ببرد دیت بکارت را با کنیز رد کند و اگر بعد از آنکه بکارت را با انکشت برده باشد دخول
کند دیت بکارت را با کنیز و آنچه مذکور شد از مهر المثل یا ده یک قیمت او با اجرت المثل
ایامی که کنیز را داشته بدهد و اگر کنیز حامله شود فرزند در این صورت از غاصب است و قیمت فرزند
تا در روزی که وضع حمل کنیز میشود بصاحبش میدهد یا تفاوتی که در قیمت کنیز بهم رسیده باشد
و اگر در وقتی که کنیز از غاصب حامله باشد شخصی چیزی بر شکم آن کنیز زند که طفل او سقط شود

غاصب را نگیرد بیت جنین آزاد میگیرد و صاحب کنیز از غاصب بیت جنین بناء میگیرد و اگر در حالت دخول کردن هم کنیز و هم غاصب عالم باشند پس اگر باکراه دخول کرده باشد صاحب کنیز مهر المثل و فرزند وارش میگیرد نقصان و اجرت ایامیکه پیش غاصب بوده با کنیز میگیرد و بر غاصب حد لازم است و اگر کنیز در دخول اطاعت کرده باشد هر دو را حد میزنند و در مهر خلاف است میانه مجتهدین و اگر غاصب کنیز را بفروشد و مشتری با علم بغصب دخول کند حکم او حکم غاصب است و اگر گوسفند نر را غصب کند و بر گوسفند ماده کشند نتاج آن از صاحب گوسفند ماده است و اگر چه آن از غاصب باشد اما غاصب اجرت و ارش نقصان را بصاحب گوسفند نر میدهد و اگر زمین کسی را غصب نماید و زراعت کند مالک آن زمین را اما آن زراعت میرسد و اگر چه نزدیک مجتهدین مشهور باشد و اگر غاصب آنچه را غصب کرده بفروشد موقوف بر اجازت مالک است و مشتری ضامن عین و منفعت است و اگر مشتری عالم بان بوده باشد واجب است که آن را بصاحبش رد کند و در اینصورت رجوع بر غاصب نمیکند و اگر عالم بان نبوده رجوع بر غاصب میکند و مالک مختار است در رجوع کردن بر غاصب یا مشتری پس اگر رجوع کند بر مشتری مشتری که عالم بغصب نبوده رجوع میکند بر غاصب و اگر رجوع کند بر غاصب غاصب رجوع میکند بر مشتری که عالم بغصب بوده و اگر چه مشتری بدیگری فروخته باشد و همچنین اگر چند مرتبه بیع کرده باشند همه ضامن اند و مالک مختار است که از هر کدام از ایشان که خواهد بگیرد و اگر غاصب گوش و بینی غلام کسی را ببرد یا غلام از آن کنیز شود بصاحب غلام قیمت را از غاصب میگیرد و اگر شراب را غصب کند و پیش غاصب سرکه شود ایا غاصب ضامن است یا نه میانه مجتهدین در این خلاف است **فصل دوم** در بیان آنکه غاصب در چند موضع ضامن عین و منفعت است و آن دوازده موضع است اول غصب کردن غلامیکه صاحب صنعتی باشد چه غاصب را با اجرت منفعت او ضامن است و اگر صاحب چند صنعت باشد اجرت منفعت اعلی را ضامن است دوم غصب کردن کنیز و وطی کردن او چه ضامن است کنیز را و مهر المثل او را یا ده یک از قیمت او و اگر باکره باشد و بیست یک قیمت او اگر باکره نباشد سیم غصب کردن سگ شکاری و سگ گله و سگیکه محافظت زراعت کند و سگیکه پاسبانی باغ و خانه نماید چه غاصب این سگها را و منفعت اینها را ضامن است چهارم غصب کردن مدر منبر یا بساط و منع کردن مستحقین اینها را از داخل شدن در آنها چه در اینصورت غاصب عین و منفعت اینها را ضامن است پنجم غصب کردن زیت و جوشانیدن آن بحیثیتی که کم شود چه غاصب آن را و آنچه کم شده باشد از آن ضامن است ششم غصب کردن میوه پس غاصب ضامن است آن میوه را و قیمت آن را اگر قیمت داشته باشد در دو روزیکه غصب کرده است هفتم غصب کردن طلا و نقره و ذکر کردن غلام و خصی کردن او چه قیمت خصیتین را با غلام ضامن است هشتم غصب کردن طلا و نقره و زر کردن آنها چه غاصب ضامن مثل اینها است و اگر متعذر باشد ضامن اینها است بنقد بلد و واجب است که زر زر کرده را بصاحب بدهد و اگر بشکند و بصاحبش دهد قیمت زر کرده آن را نیز ضامن است نهم غصب کردن شیره انگور و شراب شدن آن در دست غاصب

قیمت آن شیره را ضامن است و ابا لازم است که شراب را هم بصاحب آن دهد بنا بر مجتهدین دیگر این خلاف است از برای آنکه آن را اینها بدهد و اگر غاصب شراب را بدهد و در دست صاحب سرکه شود ابا رد مثل آن بر غاصب لازم است در این نیز میانه مجتهدین خلاف است اما اگر در دست غاصب سرکه شود سرکه را با تفاوت قیمت سرکه و شیره انگور بصاحبش رد کند اگر قیمت آن سرکه کمتر از شیره باشد دهم غصب کردن نخیلی و بکنیز آن در قیمت ممزوج ساختن چه غاصب قیمت آن را ضامن است یازدهم غصب کردن طفل آزادی و در نزد غاصب تلف شدن چه قیمت آن را ضامن است دوازدهم غصب کردن شراب یهودی که تنها بخورد **فصل سیم** در اسباب ضمان بدانکه اسباب ضمان شصت و چهار امر است سی و هشت امر در فضول اجاره و عاریت و غصب مذکور شد و بیست و شش امر دیگر اینست که مذکور میشود اول تلف کردن مال غیری را بنفس خود و اگر غلام کسی مال شخصی را تلف کند بر ذمه او ثابت میشود که بعد از آزادی بدهد و بعضی از مجتهدین گفته اند که مولی از کسب غلام میدهد دوم سبب تلف شدن آن چون کندن چاه در غیر ملک خود به قصد افتادن چیزی در آنجا یا چیزهای لغزنده در راه انداختن که پای کسی بلغزد و نقصانی باو رسد سیم باغبان زیاده از قدر حاجت به ملک خود بستن با آنکه داند که ضرر بغیری میرسد چهارم هیمه از حاجت به ملک خود بستن با آنکه داند ضرر بغیری میرسد پنجم آتش به زراعت خود زدن با آنکه داند سرایت بزراعت دیگری میکند ششم باز کردن سر مشک آب یا ظرفیکه در آن روغن یا عسل یا دوشاب باشد تا آنکه در آفتاب بریزد یا آفتاب آن را نرم ساخته با ملاقات نجاست نجس شود هفتم باز کردن در خانه که محبوسی در آن باشد تا آنکه بگریزد هشتم آنکه چیزی را به بیع فاسد یا غیر آن تصرف کرده باشد نهم سر را در چاه انداختن و اگر ضرری بغیر رساند دهم تقصیر کردن در محافظت متاع و مال یازدهم تقصیر کردن و کبرتنه در محافظت کردن دوازدهم تقصیر باغبان و برزگر در محافظت باغ و زراعت سیزدهم تعدی شریک از آنچه شریک او در تصرف در مال شرکت اذن داده باشد یا تقصیر کردن او در محافظت مال شرکت چهاردهم تقصیر کردن عامل مضاربه و تعدی او از اذن مالک چه با تلف در اینصورت ضامن است پانزدهم امتناع وکیل از تسلیم مال موکل بی سبب شرعی و تلف شدن آن شانزدهم تعدی وکیل از آنچه موکل تعیین کرده هفدهم تقصیر کردن کسیکه چیزی پیش باشد در حفظ و در تسلیم آن در صورتیکه کسی دعوی آن کند و باو دهد بی اذن حاکم و انکار گواه بگذرد که مالک دیگری بوده و آن تلف شده باشد هجدهم تدلیس کردن در نکاح چه مدلس مهر را ضامن است نوزدهم اگر صداق از در دست شوهر پیش از قبض زن تلف شود قیمت آن را از وقت مطالبه تا وقت تلف آن ضامن است بیستم هر گاه زن نشوز کند و شوهر او را بزند بنوعیکه تلف شود یا عضوی از اعضای او مجروح گردد بیست و یکم افساد نکاح چون شیر دادن زن بزرگ زن کوچک را و غیر آن بیست و دوم هر گاه عوض چیزیکه زن در خلع کردن میدهد تلف شود ضامن است عوض آن را بیست و سیم ضمان قیمت بیع یا دخول کردن باو بیست و چهارم ضمان دیه آدمی و اعضای او و ارش آن نظر بعیبیکه در اول این کتاب مذکور

خواهد شد بیست و پنجم حیوان ماکول اللحم غیر را کشتن چه کشنده تفاوت میان زنده و کشته
او را ضامن است اگر تفاوت داشته باشد و اگر نداشته باشد ضامن قیمت آنست بیست و ششم جاروا
کسی که در شب باز و نقصان بزراعت یا غیر آن رساند صاحبش با تقصیر ضامن است **مطلب چهارم**
در توابع اجاره و عاریت و غصب و در آن چند فصل است **فصل اوّل** در مزارعه یعنی بزرگری به
کرزراعت کند و حصه از حاصل بردارد و شروط آن نه است اوّل ایجاب چون زارعتک یعنی بزرگر
کردم ترا بانکه در محصول شریک باشی بحصه معلوم و کار کنی دوّم قبول و آن هر لفظیست که دلالت
کند بر رضا بایجاب سیم آنکه هر یک از ایشان بالغ و عاقل باشد پس اگر طفل یا دیوانه باشد صحیح نیست چهارم
آنکه جایز التصرف باشد پس اگر مفلس یا مست یا مدهوش یا خفته یا غاصب باشد صحیح نیست پنجم تعیین مدت
زراعت و ضبط آن بماه و سال ششم آنکه منتفع شدن بآن زمین ممکن باشد پس اگر زمین آب نهر یا چشمه
یا چاه نداشته باشد بزرگر مخیر است در فسخ و هم چنین اگر آب زمین در اثنای مدت منقطع شود بزرگر مخیر است
پس اگر فسخ کند اجرت آنچه کار کرده است میگیرد هفتم آنکه بزرگر حصه داشته باشد هشتم آنکه قدر
حصه مشخص باشد پس با جهالت آن صحیح نیست نهم آنکه حصه مشترک باشد پس اگر مقسوم باشد
صحیح نیست و مکروه است که مالک با حصه چیزی از طلا و نقره شرط کند و غیر طلا و نقره مکروه
نیست و هرگاه این شرط بهم رسد عقد مزارعه لازم میشود و هیچ یک را اختیار فسخ نمیرسد
مگر آنکه هر دو راضی شوند بفسخ و باطل نمیشود بمردن هر یک از ایشان و هرگاه عقد مزارعه مطلق
واقع شود بزرگر مخیر است در زراعت هر نوع که خواهد و اگر مالک نوعی را معین کند آن نوع متعین
میشود و اگر در این صورت خلاف نوع مالک کند بزرگر یکی از مالک رسد مالک مخیر است میانه فسخ و امضا
و با فسخ اجرت مثل میگیرد و با امضاء تفاوت و اخراجات زمین و خراج سلطان بر مالک است مگر آنکه شرط
کرده باشد که بزرگر بدهد و اگر مالک شرط کند که زمین از او باشد و تخم و گاو و عمل از دیگری جایز است
و بعضی از مجتهدین بر آنند که هرگاه عقد مزارعه مطلق واقع شود تخم بزرگر را باید داد و بعضی از مجتهدین
گفته اند که مزارعه در این صورت باطل است و جایز است که شرط کنند که تخم از هر دو باشد خواه در حصه
موافق باشند و خواه مختلف و خواه در تخم مساوی باشند و خواه مختلف و هرگاه مزارعه فاسد شود زراعت
از کسیست که تخم داده و بر او اجرت زمین لازم است و جایز است که مالک حصه بزرگر را بخرص
و تخمین از او بچیزی قبول کند و قبول بزرگر در این صورت لازم نیست پس اگر قبول کند وفی مالک را میباید
آنچه قرار داده بدهد که زراعت از آفت سماوی سالم ماند چه اگر بآفت سماوی نقصان واقع شود
چیزی بر مالک نیست و اگر از آنچه تخمین کرده زیاده شود آن زیاده حلال است و اگر در عاریت و زمین
میانه مالک و بزرگر نزاع شود یعنی بزرگر گوید که این زمین عاریه است نزد من و مالک منکر عاریت باشد و گوید
بحصه یا اجرت است قول قول مالک است در عدم عاریت و مراد از اجرت المثل با قسم بزرگر مادامیکه آنچه
دعوی میکند کمتر از اجرت المثل نباشد امّا اگر گوید که این زمین را از من غصب کرده در این صورت قسم میخورد
و اجرت المثل و ارش میگیرد با نقصان و ازاله زراعت میتواند کرد **فصل دویّم** در
مساقات یعنی باغبان گرفتن که از میوه باغ حصه در عوض کار کردن از آن داشته باشد و شروط آن

باطلست و شروط آن ده چیز است اوّل ایجاب چون ساقیتک علی اشجاری یعنی باغبان کردم ترا که عمل
کنی در درختهای باغ من و حصه معینه خود را از حاصل آن ببری دوّم قبول و آن لفظی است که دلالت کند
بر رضا بایجاب سیم آنکه بالغ و عاقل باشند چهارم آنکه جایز التصرف باشند پنجم آنکه مدت معین
باشد و در آن مدت وجود میوه ممکن باشد پس اگر مدتی باشد که میوه در آن مدت ظاهر نشود باغبان در
این صورت چیزی از میوه نمیبرد و اگر میوه در آن مدت ظاهر شود و کامل نشود باغبان در این صورت شریک
است و با کار کردن باغبان تا وقت رسیدن میوه لازم است و در این خلاف است از برای اینکه واجب
نیست ششم آنکه حصه عامل معین باشد پس اگر معین نباشد صحیح نیست و اگر مالک با حصه چیزی از
طلا یا نقره را شرط کند مکروه است امّا غیر طلا و نقره مکروه نیست هفتم آنکه در عوض عمل میوه
باشد پس اگر شرط کند حصه از اصل را یا میوه صحیح نیست هشتم آنکه درخت را نشانده باشد پس
اگر نشانیده باشد یا قرار داده باشد که بنشاند و در درخت شریک باشد صحیح نیست نهم کار کردن
چه اگر محتاج بکار کردن نباشد مثل آنکه میوه رسیده باشد صحیح نیست دهم آنکه درختی باشد
که میوه داشته باشد چه در درخت بی میوه چون چنار و توت خلاف است و بعضی از مجتهدین بر آنند
که جایز است و هرگاه این شروط بهم رسد عقد مساقات لازم میشود و هیچ یک را فسخ جایز نیست
مگر برضا یکدیگر و هرگاه مطلق واقع شود واجب است بر باغبان هر عملیکه صلاح میوه در آن باشد بعمل
آوردن و اخراجات با مالکست مگر با شرط و نفقه جماعتیکه در کار کردن مدد باغبان کنند بر باغبان
است و باغبان مالک حصه خود میشود بظاهر شدن میوه اگر عقد مساقات باطل شود مالک را
لازم است که اجرت باغبان بدهد و هرگاه باغبان از کار کردن امتناع نماید یا بگریزد و اگر کسی
بعوض او برضا در غیبت کار نکند پس اگر حاکم شرع شخصی را از مال باغبان یا از بیت المال چیزی دهد
که بعوض او کار کند مالک را فسخ نمیرسد و اگر میسر نباشد مالک مخیر است در فسخ و باغ
بان امین است پس اگر دعوی تلف کند یا عدم خیانت یا عدم تقصیر نماید قولش مسموع است و
مالک را میرسد که امینی همراه او کند و اجرت او بر مالکست و اگر نگاه داشتن او ممکن نباشد یا
مالک او را بیرون میتواند کردن میانه مجتهدین خلافست از برای آنکه جایز است **فصل سیم**
در شریک شدن و آن جمع شدن حقوق چند مالکست در یک چیز و اسباب شرکت چهار چیز است
اوّل میراث دوّم خریدن سیم ممزوج کردن دو جنس متفق بحیثیتی که از یکدیگر ممتاز نشود خواه
مزج اختیاری باشد و خواه غیر اختیاری چهارم جمع کردن چند کس چیزی را و اقسام شرکت نیز چهار
است اوّل شرکت اموال دوّم شرکت ابدان در آنچه کسب کنند با اتفاق و کسب سیم
شرکت مفاوضه و آنچنانست که دو کس با یکدیگر قرار دهند که در آنچه کسب کنند شریک باشند
و در آنچه نقصان بدیشان رسد چون غرامت جراحتیکه بر کسی زنند بر هر دو باشد چهارم
شرکت وجوه و آن چنانست که دو مفلس متاعی را بنسیه بخرند و در نفع باهم شریک شوند یا آنکه
مفلسی متاع مالداری بغیر بیشتر بفروشد تا آنکه او را نفعی باشد و غیر شرکت اموال از اقسام شرکت
پیش شیعه معتبر نیست و شروط آن ده چیز است اوّل آنکه هر یک از شریکان بالغ و عاقل باشند دوّم

انکه جایز التصرف باشند سیم ایجاب چون اشترکنا یعنی شریک شدیم چهارم قبول و آن هر لفظی است
که دلالت کند بر رضا با ایجاب پنجم انکه سرمایه باشد ششم انکه جنس و مقدار سرمایه معلوم باشد پس اگر
مجهول باشد صحیح نیست و میباید که هر دو مال از یک جنس باشد که بعد از انکه ممزوج سازند از یکدیگر
متمیز نشوند هفتم انکه سرمایه حاضر باشد پس اگر غایب باشد یا دین باشد صحیح نیست هشتم
انکه نفع میان ایشان بالسویه باشد بقدر مال ایشان و بعضی از مجتهدین گفته اند که اگر شرط تفاوت کنند
جایز است و بعضی بر انند که اگر کار کننده زیاده را ببرد با شرط صحیح است نهم انکه مدت قرار ندهند
چه این عقد لازم نیست جایز هر وقت که خواهند فسخ میتوانند کرد دهم انکه یکی از ایشان دیگری را وکیل
در تصرف کردن بفروختن و خریدن چه تصرف هیچکدام بدون اذن ان دیگری در مال ممزوج صحیح نیست
و با اذن اقتصار بران کند که شریک گفته پس اگر تعدی کند از ان ضامن است و در بسته وضع عقد شرکت
منفسخ میشود اول هجوع هر یک از شریکان هر وقت که خواهند دوم دیوانه شدن هر یک از ایشان سیم
مردن هر یک از ایشان و شریک امین است پس اگر بی تقصیر او تلف شود ضامن نیست و قول او مقبول است
اگر دعوی کند که انچه خریده برای نفس خود خریده یا بشراکت خریده **فصل چهارم** در مضاربه
کردن و آن چنانست که شخصی مال خود را بکسی دهد که تجارت بان کند و حصه از نفع ان بردارد و شروط
ان پانزده است اول ایجاب چون ضاربتک یعنی مضاربه کردم این مال را بتو که تجارت کنی و نفع ان میان
من و تو بنصف باشد دوم قبول و آن هر لفظیست که دلالت کند بر رضا با ایجاب سیم
انکه هر یک از ایشان بالغ و عاقل باشد چهارم انکه جایز التصرف باشد پنجم انکه کسیکه مال
خود را میدهد مالک باشد یا وکیل یا ولی مالک باشد ششم انکه سرمایه باشد هفتم انکه سرمایه
نقد باشد چه اگر متاع باشد صحیح نیست هشتم انکه سرمایه معلوم باشد و یا مشاهده ان کافی است
یا نه در ان خلاف است نهم انکه سرمایه نقره و طلای سکه دار رایج الوقت باشد چه اگر بی سکه باشد یا فلوس
یا مغشوش باشد صحیح نیست و همچنین اگر سرمایه دین باشد نیز صحیح نیست دهم انکه سرمایه در دست
کسی باشد که مضاربه بان میکند پس اگر مالک شرط کند که در دست او باشد صحیح نیست و اگر در دست
هر دو باشد ایا صحیح است یا نه در ان خلاف است یازدهم کار کردن چه نفع در برابر کار کردن است و
انهم چیزیست که عادت متولیان میتوان شد چون باز کردن متاع و پیچیدن ان و خرید و فروخت ان
و در صندوق نهادن ان و انچه بدان ماند دوازدهم انکه عمل تجارت باشد پس مضاربه در غیر
تجارت کردن صحیح نیست اما اگر مالک جهت غلام خود سیزدهم انکه فائده مخصوص عامل و مالک باشد
پس اگر شرط کند که فائده را باجنبی دهند صحیح نیست اما اگر مالک جهت غلام خود چیزی شرط کند صحیح است
چهاردهم انکه فائده مشترک باشد میانه ایشان پس اگر مالک شرط کند که فائده از او باشد یا از عامل
صحیح نیست پانزدهم انکه حصه معلوم باشد چون نصف یا ثلث یا ربع اما اگر گوید که از فائده ترا
صد دینار از تو باشد صحیح نیست و عقد مضاربه عقد لیست جایز هر وقت که خواهند فسخ میتوانند
کرد خواه مال نقد شده باشد خواه نشده باشد و هر گاه فسخ کند و متاع نقد نشده باشد و فائده ظاهر

نباشد عامل بفروشد و اگر مالک از فروختن امتناع نماید حاکم او را بر فروختن جبر کند و منفسخ میشود
مضاربه بمردن یا دیوانه شدن هر یک از ایشان و هر شرط شرعی که مالک در عقد کند صحیح است
مثل انکه بمال او سفر نکند یا از شخص معین متاع نخرد اما اگر شرط کند که عامل ضامن باشد یا چیزی
که از مایه نقصان شود بر عامل باشد یا شرطهائی کند صحیح نیست و نفقه عامل در سفر کمال النفقه
از اصل مال است و عامل همچون وکیل است و تصرفات او صحیح است با غبطه و عالم بودن باذن
مالک و انکه از قیمت زیادتر نفروشد و بظهور فائده کار کننده مالک حصه خود میشود و بعضی از
مجتهدین گفته اند که هر گاه که نقد شود مالک میشود و عامل امین است و قولش مقبول است
در مقدار و تلف و تقصیر نکردن و نقصان شدن مقدار و قول مالک مقبول است در ذکر کردن
متاع و انچه اذن در ان نسیه فروختن نداده و مقدار حصه عامل از فائده **فصل پنجم** در وکیل کردن
کسی جهت تصرف در چیزی بالذات و در انچه موقوفاست **مقصد اول** در شروط وکالت
و آن ده چیز است اول ایجاب و آن هر لفظیست که دلالت کند بر نایب کردن شخصی دیگر بر تصرف
کردن در مال او چون وکلتک یا استنبتک یعنی وکیل ترا یا نایب کردم ترا دوم قبول و آن هر
لفظیست که دلالت کند بر رضا با ایجاب خواه قولی چون قبلت و خواه فعلی چون خرید و فروخت و
مقارنه قبول مر ایجاب را شرط نیست چه کسی را که غایب است میتوان وکیل کرد سیم انکه هر یک بالغ و
عاقل و جایز التصرف باشد چه وکیل کردن طفل و دیوانه و سفیه صحیح نیست اما اولیای ایشان وکیل
جهت ایشان تعیین میتوانند کرد و نیز وکیل کردن کسیکه او را باکراه بران دارند و مست و خفته و بیهوش
صحیح نیست و همچنین وکیل کردن مفلسیکه حاکم شرع او را از مالش منع کرده باشد در مال
صحیح نیست اما در غیر مال صحیح است چون طلاق و خلع و وکیل کردن بنده کسی را در چیزی
که اذن مولی در ان شرط است نیز صحیح نیست اما در انچه اذن مولی در ان شرط نیست چون طلاق
زوجه صحیح است اما غلامیکه مکاتب باشد وکیل تعیین میتواند کرد چهارم انکه احرام نبسته
باشد چه وکیل شدن او در نکاح و خریدن شکار صحیح نیست پنجم انکه معتکف نباشد چه اگر
در مسجد اعتکاف کرده باشد وکیل نمیتواند شد که خرید و فروخت کند در مسجد ششم انکه وکالت
معلق بر شرط متوقع نباشد چه اگر موقوف بر شرط متوقع باشد چون امدن مسافر و طلوع افتاب صحیح
نیست اما اگر در وکالت شرط کند که بعد از مدتی تصرف کند جایز است هفتم انکه انچیز را که جهت
ان وکیل تعیین میکند میباید که مال او باشد پس وکیل کردن جهت فروختن مال غیر یا مالیکه خواهد
خرید یا طلاق زوجه که نکاح خواهد کرد صحیح نیست هشتم انکه انچیز را که وکیل جهت ان تعیین میکند
میباید که چیزی باشد که مسلمان مالک ان تواند شد پس وکیل کردن مسلمان در خریدن یا
فروختن شراب صحیح نیست نهم انکه انچیز قابل وکالت باشد چه اگر قابل وکالت نباشد صحیح
نیست پس وکیل کردن برای نماز گذاردن در حالت حیات صحیح نیست دهم انکه انچیز که وکیل
جهت ان تعیین میکند میباید که معین باشد پس اگر غیر معین باشد چون خرید غلامی صحیح
نیست تا انکه ذکر وصف ان کند و هر گاه این شروط متحقق شود وکالت صحیح است و ان عقد نیست

جایز بود در ده موضع فسخ میشود اوّل عزل موکّل با علم وکیل بعزل دوّم وکالت کرفتن وکیل بر فروختن
کرو در روزه چه اینقسم وکالت بعزل موکّل باطل نمیشود سوّم انکار وکیل وکالت را چهارم مردن
هریک از ایشان پنجم دیوانه شدن هریک از ایشان واکرچه جنون دوری باشد ششم بیهوش شدن
هریک از ایشان هفتم منع کردن حاکم شرع وکیل را جهت سفاهت یا افلاس هرکاه وکیل کرده
باشد در مال ایشان امّا اکر مفلس یا سفیه کسی را وکیل کرده باشند در طلاق و غیره مثلا بمنع حاکم وکالت
او باطل نمیشود هشتم انکه موکّل بنده شود مثل انکه موکّل کافر حربی باشد و مسلمانی او را بکیرد
و بنده کند چه در اینصورت وکالت او باطل میشود نهم انکه انچیز را که وکیل جهت ان تعیین کرده
باشد موکّل خود انفعل را بعمل اورد دهم خاین شدن وکیل یازدهم کرفتن غلامیکه اقا او را وکیل کرده
باشد دوازدهم تلف شدن غلامی که جهت فروختن او وکیل تعیین کرده باشد دوازدهم بفعل اوردن
موکّل چیزیرا که منافی وکالت باشد چون فروختن غلامیکه وکیل برای فروختن او تعیین کرده بود و هرکاه
که وکیل انتصاف کند بر انچه موکّل تعیین کرده چه با تعدّی نباشد ضامن است اکر تلف شود و هرکاه وکالت
فروختن چیزی مطلق واقع شود تقاضا میکند فروختن را بقیمت وقت در ان شهر بشرط انکه کسی نباشد
که زیاده از قیمت وقت بخرد و یا در اینصورت جایز است تسلیم متاع بی انکه قیمت را از مشتری حاضر سازد
در ان خلاف است میانه مجتهدین اقرب انست که جایز نیست و اکر وکیل کند او را در خریدن و فروختن
خریدن وکیل بواسطه نفس خود حرام است و اکر او را وکیل کند در خواستن زن دختر خود را بجهت موکّل
نمیتواند نکاح کرد و وکیل بی اذن موکّل تعیین وکیل نمیتواند کرد مکر انکه ان وکیل صاحب جاه باشد یا انکه
انچیز بجماعت محتاج باشد امّا با اذن جایز است و هرکاه موکّل وکیلی برای وکیل تعیین کند پس وکیل ثانی
وکیل موکّل است و بمردن وکیل اوّل او عزل او وکالت وکیل ثانی باطل نمیشود امّا اکر کفته باشد که وکیل
نیز وکیل کند بمردن او و عزل او باطل میشود و وکیل امین است و در انچه بی تقصیر و تعدّی او تلف شود
ضامن نیست و اکرچه او را با جرت کرفته باشد و با تقصیر و تعدّی وکالت او باطل نمیشود قول او مقبول
است در دعوی نمودن بانکه عالم بعزل نبوده یا تفریط نکرده و تعدّی از اذن موکّل ننموده و در تلف
مال نیز قول او مقبول است **موقف دوّم** در چیزهائیکه قابل نیابت نیست و انها هجده چیزند
اوّل وضو و غسل و تیمّم کردن با قدرت چه با عدم قدرت جایز است نایب کرفتن جهت استعانت
در انها دوّم نماز واجب در حال حیات سوّم دو رکعت نماز حج واجب با قدرت زیرا چه در ان نایب
میتوان کرفت سیّم روزه واجب در حال حیات چهارم اعتکاف واجب پنجم حج واجب با قدرت
بر رفتن چه اکر از رفتن عاجز باشد جایز است نایب کرفتن ششم سوکند خوردن و نذر کردن
چه دیکری بنیابت سوکند نمیتواند خورد و نذر کرد هفتم غصب کردن چه دیکری بعوض غاصب
نمیتواند کرد هشتم میراث بردن چه میراث بنیابت کسی نمیتواند برد نهم نوبت یعنی نوبت خوابیدن
پیش زنان دهم ظهار کردن یعنی کسیکه با زن خود کوید که پشت تو هیچو پشت مادر و خواهر منست چه در اینصورت
نیز نیابت جایز نیست یازدهم سوکند خوردن بر دخول نکردن با زن خود دوازدهم لعان کردن با زن خود
بطریقیکه مذکور خواهد شد سیزدهم رضاع چه هرکاه زنی را جهت شیر دادن کرفته باشند نایب

ثابت نمیتواند کرفت چهاردهم انقضاء عدّت پانزدهم قسامه شانزدهم جنایت هفدهم التقاط ولقطا
واحتشاش یعنی برچیدن و هیمه کرد کردن و علف درویدن هجدهم اقامت شهادت مکر بر وجه شهادت
بر شهادت چه در اینصورت حاکم جهت ان نایب میتواند کرفت **موقف سیّم** در چیزهائیکه
قابل نیابت هستند و انها سی و هشت چیزند اوّل اخراج زکوة و خمس و قسمت صدقات دوّم خریدن
و فروختن سیّم نیابت کسی که احرام نبسته باشد ششم قبض کردن قیمت متاع چهارم کرو کردن و قبض کرو
کردن و قبض کرو پنجم مصالحه ششم حواله هفتم ضامن شدن هشتم شریک شدن نهم قسمت دهم
بزهکر کرفتن یازدهم باغبان کرفتن دوازدهم وکیل کرفتن سیزدهم عاریه کرفتن چهاردهم طلب شفعه
کردن و کرفتن ان پانزدهم اجاره کردن شانزدهم ابراء ذمّه از حقّی نمودن هفدهم نکاح کردن جهت کسیکه
احرام نبسته باشد هجدهم تعیین کردن صداق نوزدهم خلع بیستم رجعت کردن بیست و یکم در عدّه
رجعت کردن بیست و دوّم طلاق دادن بیست و سیّم حواله بیست و چهارم بخشیدن و وقف
کردن بیست و پنجم قصاص کردن بیست و ششم قبض دیت بیست و هفتم قبض حقوق چون
میراث و وصیّت بیست و هشتم عقد جزیه و قبض ان بیست و نهم جهاد با عدم تعیین ان سی ام
کشتن کوسفند در هدی سی و یکم حد زدن ادمی سی و دوّم اثبات حدود ادمی سی و سیّم بیرون انداختن
دلالیان سی و چهارم ازاد کردن بنده و مکاتب و مدبّر ساختن سی و پنجم قضاء سی و ششم
دعوی نمودن سی و هفتم اثبات حجتهای مدّعی و حقوق او سی و هشتم طواف نساء و رمی کردن جمره جهت
کسیکه فراموش کرده باشد **موقف چهارم** در اقسام وکالت و ان بر سه قسم است اوّل وکالت
حرام چون وکالت ذمّی جهت دعوی کردن بر مسلمانان از جانب مسلمانان و ذمّیان و وکیل شدن او از جانب
مسلمانان جهت فروختن چیزهای حرام چون شراب و کوشت خوک و اکرچه وکیل یهود باشد دوّم
وکالت مکروه چون وکالت مسلمان برای ذمّی بر مسلمان و بعضی از مجتهدین اینقسم را حرام میدانند
سیّم وکالت جایز و ان بر هفت قسم است اوّل وکالت از جانب حاضر در طلاق
و بعضی از مجتهدین اینقسم را جایز نمیدانند دوّم وکالت از جانب سفیهان باذن حاکم سیّم وکالت
زنان جهت نکاح کردن و طلاق از جانب غیر چهارم وکالت فاسق در تزویج دختر یا پسر خود با ایجاب و
قبول پنجم وکالت غلام باذن اقا ششم وکالت کافر هفتم وکالت مفلس و سنّت است که وکیل
صاحب بصیرت تمام باشد و عارف بلغتی که با ان مکالمه میکند باشد و واجب است تسلیم کردن انچه
در دست او است با طلب کردن موکّل بشرط انکه تسلیم ممکن باشد و اکر در ان حال تسلیم نکند و تلف شود
ضامن است امّا اکر تسلیم نکردن جهت کواه کرفتن باشد جایز است و واجب است بر وکیل کواه کرفتن
در دادن دین موکّل و تسلیم متاع چه بی کواه صحیح نیست و امّا اکر بدون نیت وکیل باشد واجب نیست
کواه کرفتن و حرام است بر وکیل خریدن انچه وکیل در فروختن ان باشد از جهت خود بی اذن موکّل
و حرام است بر او نکاح کردن دختر خود را اکر وکیل باشد در نکاح کردن زوجه جهت موکّل و سنّت است
بر صاحب جاه و ثروت که بنفس خود مرتکب دعوی نشود و وکیل تعیین کند و ثبوت وکالت بیکی از دو چیز
میشود با اقرار موکّل پیش حاکم شرع یا بکواهی دادن دو کواه عادل پیش او و عزل وکیل ثابت میشود بعلم

وکیل و اگر چه جزء دهند بکمر و عادل بوده باشد چنانچه در روایت هشام بن سالم وارد شده است

فصل ششم در اسب دوانیدن و تیر انداختن و شروط اینها هفده است اول ایجاب وقبول از بالغ عاقل جایز التصرف و بعضی از مجتهدین بر آنند که این جعاله است و ایجاب در آن کافی است دوم آنکه آلتی باشد که با آن پیش دستی توان کرد چون اسب و شتر و استر و خر و فیل پس غیر اینها جایز نیست چون کبوتر پرانیدن و شاطری کردن و کشتی گرفتن و سنگ برداشتن و اما اگر اینها بی عوض باشند حرام است یا نه در آن خلاف است بعضی از مجتهدین کشتی گرفتن بی عوض را جایز دانسته اند سیم تعیین عوض یعنی آنچه بکه قرار میدهند که سابق بگیرد میباید که مقدار آن معلوم باشد بمشاهده یا بوصف و جایز است که دین باشد خواه حال و خواه مؤجل و همچنین جایز است که عوض از هر دو یا از یکی از ایشان یا از اجنبی یا از بیت المال چهارم تعیین جنس آلتیکه بسبب آن پیش دستی میکنند چون دو اسب یا دو تیر یکسان دارد اما تعیین آن دو شخص لازم نیست پنجم برابر بودن هر دو اسب مثلا در احتمال پیش دستی نمودن یعنی یکی ضعیف و دیگری قوی نباشد ششم آنکه هر دو از یک جنس باشند پس اگر یکی اسب باشد و دیگری استر صحیح نیست اما اگر در صفت مختلف باشند چون عربی و یابو صحیح است هفتم آنکه هر دو بیکبار بدوانند که اگر پیش و پس بدوانند صحیح نیست اما مساوات در مکان ایستادن شرط نیست هشتم که یابندن عوض جهت سابق در اسب دوانیدن یا محلل پس اگر بغیر از ایشان دهند صحیح نیست و محلل کسیست که میان دو کس که گرو بندند در میاید اگر یکی از ایشان سبقت نمود او عوض میگیرد و اگر سبقت نکرد غرامت نمیکشد نهم علم بعدد تیر انداختن و در محاطه و در مبادره خلاف است دهم بعدد زدن تیر بر نشانه مثل آنکه گوید که هر که پنج تیر از جمله بیست تیر بر نشانه عوض از او باشد یازدهم علم بصفت زدن مثل آنکه شرط کند که تیر او نشانه بکند و یا بر نشانه خورد یا پیش نشانه بیفتد یا هر جانب نشانه بخورد یا بر نشانه خورده بهر طریقی که باشد و با اطلاق منصرف با خیر میشود در ازدهم آنکه هر دو در حالت تیر زدن و سایر احوال مساوی باشند سیزدهم آنکه عالم باشند بقدر نشانه بمشاهده یا بمقدار چه نشانه مختلف باشد چهاردهم تعیین اندازه پس اگر معین نباشد صحیح نیست پانزدهم پیش دستی کردن به تیر زدن بر نشانه نه بر دور انداختن پس اگر گوید عوض از کسی باشد که دورتر بیندازد صحیح نیست شانزدهم آنکه ابتدای مسافت و انتهای آن مشخص باشد پس اگر مجهول باشد صحیح نیست هفدهم آنکه زدن نشانه ممکن باشد پس اگر ممکن نباشد چون زدن از پانصد ذراع راه صحیح نیست

فصل هفتم در اقسام علیه در تیر انداختن و آن بر سه قسمست اول مبادرت مثل آنکه گوید هر کس پنج تیر از جمله بیست تیر پیشتر بزند او سابق است و عوض مال از او است پس اگر یکی از ایشان پنج تیر از جمله ده تیر بزند و دیگری چهار تیر از جمله ده تیر بزند اول سابق است و اکمال در اینصورت لازم نیست دوم محاطه یعنی کم کردن آنچه برابر بزنند مثل آنکه گوید هر که پنج تیر از بیست تیر بزند سابق است پس اگر هر دو پنج تیر از ده تیر بزنند باید بزنند تا بیست کامل شود سیم مناضله مثل آنکه گویند هر کدام بیشتر از بیست تیر بزند یکی یا دو یا سه او سابق است و سبق در مبادره باطل میشود بزدن اندازنده و یا بزدن اسب در مانند

دانند باطل میشود یا وارث او اسب میدواند در آن خلافست **فصل هشتم** در جعاله و آن مالیست که شخصی جهت اوردن غلام گریخته یا چهارپای یافته شده یا عملی تعیین میکند و شروط آن پنج است اول ایجاب از هر لفظی که دلالت کند بر آنچه مذکور شد دوم قبول لفظی در جعاله لازم نیست سیم آنکه بالغ و عاقل و جایز التصرف باشد چهارم آنکه عامل را تحصیل آن عمل ممکن باشد پنجم آنکه عمل چیزی باشد که صحیح باشد اجاره کرفتن جهت آن و تعیین عمل و عوض شرط نیست پس اگر بگوید هر کس بنده گریخته مرا بر گرداند نصف او یا عوض آن از او باشد جایز است اما اگر عوض را مشخص سازد ذکر قدر آن شرطست و با جهالت منصرف با جرة المثل میشود و بعضی از مجتهدین گفته اند که اگر گریخته را از شهر است که مالک او در آنست بیاورد یکمثقال طلا میگیرد و بعضی اگر از غیر آن شهر بر گرداند چهار مثقال و مستند این قول حدیثی است ضعیف اما مشهور و واضح آنستکه منصرف با جرة المثل میشود و اجرت او آنگاه لازم میشود که او را تسلیم مالک نماید پس اگر بدر خانه مالک رساند و هنوز تسلیم او نکرده باشد که بگریزد مستحق اجرت نمیشود و اگر پیش از تسلیم بمیرد بعضی از مجتهدین بر آنند که مستحق اجرت میشود و اگر شخصی گم شده کسی را بیاورد بی آنکه صیغه واقع شده باشد مستحق چیزی نمیشود و لازم است برا و رسانیدن آن بمالک او و اگر با وقوع صیغه زیاده از یک کس بیاورند همه در اجرت برابر شریکند مگر آنکه مالک شرط تفاوت میان ایشان کرده باشد و اگر در مقدار آنچه مالک قرار داده یا در جنس آن نزاع کنند هر دو سوگند خورند و ثابت میشود آنچه کمتر باشد از اجرت و آنچه دعوی بر آن میکنند مگر آنکه مالک زیاده از اجرة المثل را دعوی کند چه در اینصورت زیاده متعین است و اگر در اصل جعاله نزاع کنند قول قول مالک است

فصل نهم در لقطه و آن برداشتن چیزیستکه اگر بردارند ضایع شود و این بر سه قسم است **قسم اول** انسان و آنرا لقیط و منبوذ و ملقوط گویند و آن هر طفل ضایعی است که کسی نداشته باشد که او را تربیت کند و محافظت او نماید زیرا اگر کسی داشته باشد که حاکم شرع و را بر نفقه او جبر تواند کرد چون پدر یا جد یا مادر غلام جبر کردن او لازم است و برداشتن او واجب کفائیست هرگاه از تلف شدن او ترسند و بعضی از مجتهدین بر آنست میدانند و اگر دو کس یا زیاده بر سر برداشتن طفل نزاع کنند سابق اولیست و اگر بیکبار دست بر او دارند آنکس که در ده ساکن باشد اولیست از کسیکه در صحرا منزل داشته باشد و همچنین اولیست عادل از مفلس و ظاهر العداله از مجهول الحال و اگر در جمیع آنچه مذکور شد مساوی باشند قرعه بزنند نام هر کدام که بیرون آید او آنکس است و شروط آنکسیکه لقیط را بر میدارد سه چیز است اول آنکه بالغ و عاقل باشد دوم آنکه آزاد باشد چه برداشتن غلام بی اذن آقا صحیح نیست مگر در وقتی که بر طفل بترسد و کسی دیگر سوای او نباشد چه در اینصورت واجبست بر غلام برداشتن او سیم آنکه مسلمان باشد و بعضی از مجتهدین اسلام را شرط نمیدانند چه غرض از التقاط محافظت است و آن از کافر نیز ممکنست و بعضی از مجتهدین شرط عدالت در بردارنده کرده اند و نفقه طفل اگر مال داشته باشد از مال او است و اگر نداشته باشد استعانت بسلطان جویند و اگر نباشد بر مسلمانان واجبست بذل نفقه او کردن و اگر ایشان نباشند کسیکه

کسیکه ان طفل را برداشته است اگر از مال خود بدهد وقصد کند که رجوع کند جایز است وبعضی از مجتهدین رجوع را جایز نمیدانند وبعضی دیگر گفته اند که اگر طفل غلام باشد جهت نفقه که باو داده
اورا بالاحتیاج باذن حاکم شرع میتواند فروخت واگر استعانت از غیر ممکن بوده واو از مال خود
نفقه کرده رجوع نمیتواند کرد وانکس که اورا برگرفته نمیتواند که بی اذن حاکم نفقه خودرا از مال طفل بر
داشت مگر با احتیاج وقول قول دارنده است باقسم وقدر نفقه که معروف است وهمچنین قول قول
اوست در اصل نفقه ودر تقصیر نکردن واگر طفل تلف شود او ضامن نیست مگر با تقصیر در محافظت او
اگر کسی دعوی نماید که طفل فرزند منست وثابت سازد باو ملحق میشود واگر طفل بعد از انکه
بالغ شود انکار کند اعتبار ندارد وعاقله او امامست کاهیکه کسی میراث خوار وضامن جریره او نباشد
پس دیت خطای او بر امامست وحکم کرده میشود بازادی واگر کسی دعوی بندگی او کند چرا اصل در همه
کس انستکه ازاد باشد واگر بنده او را بکشد اورا بکشند در عوض او باید کشت امّا اگر ازادی
اورا بکشد ازاد در عوض او نمیتوان کشت چرا احتمال دارد که طفل بنده باشد واگر کسی زخمی براو
زند مهر رسد اورا که بعد از بالغ شدن بر او زخم زند یا دیت بگیرد **قسم دوم** حیوان وانرا
ضاله گویند وان هر حیوانیست ضایع که در دست کسی نباشد واگر اورا بردارند ضایع شود وبرداشتن
او مکروهست وانچه در احادیث وارد شده است در نهی برداشتن او محمولست بر انکه بردارنده بقصد
تملک بردارد واگر بان قصد حرامست وشیخ طوسی در کتاب مبسوط برداشتن اورا مخصوص حاکم شرع
دانسته وسنت است برداشتن حیوانیکه اگر برندارند تلف شود در غیر ابادی جهة نگاه داشتن امّا اگر در
ابادانی بردارد حرامست ودر اینصورت ضامن است واگر نفقه بدهد ونیز رجوع بر مالک نمیکند
سوای گوسفند که اورا میتوان برداشت ومختار است در اینصورت میان نگاه داشتن او ودادن بحاکم
شرع ودر اینصورت اگر تلف شود ضامن نیست واگر گوسفند در صحرا بیابد بگیرد وخود
ان را بحال حلالست باجماع مجتهدین وضامنست قیمت انرا هرگاه صاحب پیدا شود وسنتی وکاو
را نمیتواند گرفت اگر صحیح باشند یا در موضعی باشند که اب وگیاه باشد پس اگر در این صورتها بگیرد
ضامن میشود وبری الذمه نمیشود مگر بدادن انها بحاکم یا بصاحبان واگر رها کند بری الذمه
نمیشود وخر را نیز در صحرا میتوان گرفت چه صبر بر تشنگی ندارد وبعضی از مجتهدین گرفتن ازرا
نیز منع کرده اند وجایز است برداشتن سگ شکاری وسگ گله وسگیکه محافظت باغ وزراعت
کند وبعد از یکسال از تعریف کردن انتفاع گرفتن از انها جایز است وضامن است بردارنده انها قیمت
متعارف انها را هرگاه صاحب انها پیدا شود واگر طفل یا مجنون حیوانیرا بگیرند ولی ایشان یکسال تعریف
میکند وبعد از ان مخیر است یا صرفه طفل در نگاه داشتن ان حیوان ومالک شدن ونفقه
دادن او وضامن بودن قیمت ان **قسم سیم** لقطه اموال وان برداشتن هر مالیست ضایع جهة
نگاه داشتن از برای صاحبان وبرداشتن ان مکروهست واگرچه اعتماد بر خود داشته باشد مگر
انکه ترسد که تلف شود چه در اینصورت مکروه نیست واگر اعتماد بر خود نداشته باشد برداشتن ان
حرامست وبرداشتن لقطه حرم مکه عدالت شرط است پس اگر فاسق باشد برداشتن ان

او حرامست وعادل مخیّر است میان نگاه داشتن ویا بحاکم سپردن ان واگر فاسقی لقطه را بردارد
حاکم از او برگیرد یا کسیرا همراه او سازد که تا یکسال تعریف ان کند وبعد از یکسال اگر ان فاسق قصد تملک
کند حاکم شرع باو میدهد بی انکه ضامن از او بگیرد وانچه در غیر حرم مکه از طلا ونقره وجواهر
یافته باشد ودر معموره نباشد وسکه اسلام نداشته باشد یعنی شهادتین یا نام پادشاه مسلمانا
بران نقش نکرده باشند از کسیستکه انرا یافته باشد واگر اثر اسلام بر انها باشد یا در معموره باشد
وصاحب نداشته باشد مشهور میان مجتهدین انستکه اگر بقدر یکدرهم نباشد یکسال تعریف ان
لازم است انگاه اگر قصد تملک کند مالک ان میشود واگر صاحب ان پیدا شود ضامن است وانچه در
بلاد اسلام در ملک شخصی پیدا شود بصاحب زمین اظهار کند پس اگر دعوی کند که از اوست باو دهد
وگواه وقسم براو لازم نیست واگر گوید که از او نیست پس اگر اثر اسلام بر ان نباشد از کسیستکه انرا
یافته باشد واگر اثر اسلام بر ان باشد حکم لقطه بر ان جاری دارد وانچه مذکور شد از حکم طلا ونقره
اگر در بلاد کافران پیدا شود از کسیستکه بیابد خواه در معموره باشد وخواه در غیر معموره وخواه اثر
اسلام داشته باشد وخواه نداشته باشد وانچه در شکم چاروا یافته شود از طلا ونقره وجواهر
باید از کسیکه خریده باشد اورا واقف سازد پس اگر انکس گوید که از من نیست ان انکسرا است که انرا
یافته هرگاه اثر اسلام در ان نباشد امّا انچه در حرم مکه بیابد بی تعریف یکسال مالک ان نمیتواند
شد واگرچه کمتر از یکدرهم باشد وبعضی از مجتهدین بر انند که اگر در حرم مکه نیز درهم مطلقا باشد
بی تعریف از یابنده است واگر بنده لقطه حیوان ومال بگیرد ورد وبعد از یکسال تعریف تلف کند
ضمان تعلق بذمه او میگیرد که بعد از ازاد شدن بدهد **تتمه** احکام لقطه چهار چیز است اوّل
واجب بودن تعریف یعنی شناسانیدن کسیکه از او برداشته یا نایب او بانکه فریاد کند همان روز
واثبات نگاه هر روز یکبار یا دو بار انگاه هر ماهی بحیثیتی که فراموش نشود تا یکسال ودافع کرد انرا
تعریف از دو مکانها مثل انجامرد مرجع میشوند چون بازارها ودرهای مسجدها وصباحها وشامها
ودرروزها عید وجمعها ودر وقت داخل شدن قافله بشهر یعنی باید در اینقسم جاها ودر اینها وقتها
تعریف لقطه کند وانرا شناساند ودر فریاد کردن ذکر جنس نکند چون طلا ونقره واگر در غربت
یافته باشد بعد از تعریف بشهر خود میتواند برد وسال را در شهر خود تمام کرد واگر در صحرا یافته
باشد در هرجا که خواهد تعریف کند وانچه باقی نماند بر نفس خود قیمت کند ونکرده بفروشد
وقیمت انرا اگر نگاه دارد ضامن نیست اگر منتفع شود ضامنست واگر دو سال تعریف لقطه نوبت
شود ضامن نیست واگر با ذوی بهم رسد خواه منفصل چون فرزند وخواه متصل چون فربهی در
این یکسال از مالکست وبعد از یکسال از ملتقط است بعد از نیت تملیک مگر در ضمان با تملک
وتقصیر در حفظ وبدون تملک امانتست **سیم** تملک وان بعد از تعریف یکساله است باید
مالک شدن **چهارم** رد بمالک وان واجبست هرگاه بید وگواه عادل ثابت سازد که ملک اوست
بلکه گواه ثابت نمیشود ووصف کردن ان کافی نیست واگرچه ظن صدق او داشته باشد بلکه رد ان
صورت تر گردن جایز است پس اگر در اینصورت رد کردن امتناع نماید حاکم شرع جبرش میکند واگر در

صورت وصف رد کند آنگاه گواهی بدهند که ملک غیر بوده و غیر انتزاع عین میکند و با تلف رجوع میتواند
بر هر کدام که خواهد و اگر بر آنکس رجوع کند که بوصف کسته رد کرده است او را رجوع میرسد بر دهنده
کننده بشرط آنکه در وقت دادن اقرار بملکیت او نکرده باشد چه در این صورت رجوع نمیتواند
کرد و اگر هر یک گواه بگذرانند بعد از آنکه باول داده باشد و گواهان ایشان برابر و یکی را ترجیح نتوان
نماد قرعه بزنند باسم هر یک از ایشان که بیرون آید باو دهند پس اگر اسم دوم بیرون آید انتزاع
میکند از اول و اگر تلف شده باشد ضامن نیست کسیکه باول داده است اگر بحکم حاکم شرع داده
و اگر بی اذن حاکم داده ضامن است **تکمله** بدانکه التقاط بر چند قسم است **قسم اول** واجب است برداشتن
طفلیست که اگر او را بر ندارند ضایع شود و بعضی از مجتهدین این است میدانند **قسم دوم** حرام و آن
است که متیقن که بردارد داند که خیانت میکند یا فاسق باشد اگر لقطه در حرم باشد **قسم سیم**
سنت و آن برداشتن مالیست که اگر آن را بر ندارند ضایع شود **قسم چهارم** مکروه و آن بر
چند قسم است اول مطلق برداشتن دوم برداشتن فاسق غیر لقطه حرم را سیم برداشتن غیر
فاسق لقطه مال حیوان را چهارم برداشتن چیزیکه قیمت آن کم باشد و منفعت آن بسیار چون
عصا و میخ و نعلین و مطهره و تازیانه و بعضی از مجتهدین برداشتن مطهره و نعلین و تازیانه را حرام میدانند
پنجم برداشتن چیزیکه کمتر از یک درهم باشد در غیر حرم مکه و آنچه بر یابنده لقطه واجب است دو چیز است اول
نگاهداشتن دوم گرفتن دو طفل و آنچه سنت است نیز دو چیز است اول گواه گرفتن در لقطه مال و
حیوان دوم برشناساندن گواه بعضی از اوصاف آن را تا آنکه فائده گواهی حاصل شود و آنچه برای
مکروهست یک چیز است تعریف کردن در مسجد و آنچه بر صاحب کم شده واجب است آنستکه هرگاه یابنده
آنچه یافته باشد باو رد کند قبول نماید و اگر در صورتیکه یابنده قصد تملک آن کرده باشد و
عیبناک شود چون تاوان او را با ارش نقصان آن رد نماید قبول کند **فصل دهم** در احیاء
موات و آن زمینهائیستکه کسی متصرف آنها نباشد و معطل افتاده باشد بواسطه منقطع شدن آب از
آنها یا مستولی شدن آب بر آنها و این زمینها ملک امام است پس اگر مسلمانی تصرف کند در آنها
بعمارت کردن مالک میشود بهفت شرط اول آنکه اگر امام ظاهر باشد باذن او عمارت کند و در غیبت
او هر کس که عمارت آن کند اولیست در تصرف آنها از دیگری تا عمارت او باقی باشد دوم آنکه مملوک
مسلمانی یا کسیکه با امام صلح کرده باشد نباشد پس اگر زمین موات ملک کسی باشد عمارت کردن
آن بی اذن مالک آن صحیح نیست اما اگر مالک غایب باشد و کسی آن را عمارت کند تا آمدن غایب او
اولیست از دیگری تا آنکه عمارت او قایم باشد و اگر عمارت او خراب شود و دیگری عمارت کند ثانی اولی
بتصرف آن زمین سیم آنکه کسیکه عمارت میکند میباید که مسلمان باشد پس اگر یهود باشد و امام
او را اذن دهد مجتهدین را در آن دو قول است چهارم آنکه آن شخص که اراده عمارت زمین موات دارد
میباید که کاری کند که در عرف و عادت گویند که آن زمین را احیا کرده پس گذاشتن دیوار
یا چیدن سنگها یا بستن نی بر نهاد آن کافی نیست چه اینها افاده ملکیت نمیکند بلکه افاده اولویت
او میکند و اگر زمین مشغول شود از او بدیگری نسبت بدیگری اولیست از او و اگر آن زمین را بفروشد

آن بیع صحیح نیست و بعضی از مجتهدین بر این رفته اند که آنچه مذکور شد از دیوار کردن با بناء و سنگ
چیدن و نی بستن افاده ملکیت میکند پنجم آنکه زمین موات مکان عبادت نباشد چون عرفات و
مشعر و منی ششم آنکه مکانی نباشد که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله از جهت مصلحت
مسلمانان مخصوص چیزی ساخته باشند چنانچه بقیع را که از نخلستانهای مهاجران بوده مخصوص ساخته
بودند برای چریدن چارواهای زکوة و صدقات و جزیه و همچنین است حکم زمینهائیکه آنحضرت
صلی الله علیه و آله مقاطعه کرده باشند با جماعتی چنانچه موضع عقیق را با بلال بن الحارث
بخیری قطع کرده بودند و کسی از صحابه در آن تصرف نکرده بود هفتم آنکه حریم عمارت نباشد
چه هر چیزی و منافع حریمی دارد و آن بر چند قسم است **قسم اول** حریم خانه و آن
مقدار خاک روبه و برف انداز است و جائیکه آب باران از ناودان بر آن ریزد و ممر داخل شدن
از خانه باشد دوم حریم دیوار و آن بمقدار ریختن خاک است هرگاه خراب شود سیم حریم
شهرها و آن حوالی است جهت جمع شدن اهل آن شهر و اسب دوانیدن و خاک ریز کردن و چهار
پایان ایشان چریدن چهارم حریم نهرها و آن بمقدار ریختن خاک است و راه رفتن بر دو جانب آن
پنجم حریم چاهیکه شتران را آب دهند و آن چهل ذرع است پس اگر کسی خواهد که جهت
آب دادن شتران خود چاهی بکند در آن چهل ذرع نمیتواند کند و در بعضی روایات وارد شده
که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله فرموده که حریم چاه در جاهلیت پنجاه ذرع بوده و در
اسلام بیست و پنج ذرعست ششم حریم چاهیکه از آن آب میکشند جهت زراعت کردن
با آب و آن شصت ذرع است هفتم حریم چشمه و آن در زمین نرم هزار ذرع است و در زمین سخت
پانصد ذرع پس دیگری را نمیرسد که در این مقدار از زمین حوالی آن چشمه چشمه دیگری احداث کند و در
بعضی احادیث جهت حریم قنات نیز همین مقدار وارد شده هشتم حریم راه و آن در زمین موات
هفت ذرعست و این حریمها در زمین موات است و حریم در زمین معموره نیست **فصل یازدهم**
در مشترکات بدانکه منافع مشترک بر پنج قسم است قسم اول راهها و فایده این آنستکه در رفتن و
نشستن در آن ضرر بجماعتی که از آن راه میروند نرساند و اگر جهت خرید و فروخت در راه بنشیند پس اگر
راه وسیع باشد که بمترددین ضرر نرساند جایز است اما با ضرر جایز نیست و اگر خود از آنجا بر
خیزد و متاع خود آنجا بگذارد دیگری نمیتواند آنجا نشست اما اگر متاع خود را نیز بردارد و قصد داشته
باشد که باز بهمان مکان عود نماید میانه مجتهدین در آن خلاف است اقرب آنستکه حق او از آن
مکان باطل شد برخاستن او از آن مکان و بنای دیگر در راه کردن جایز نیست و اگر در راه چیزی
چون بوریا سایه کند بشرطیکه ضرر بمترددین نرساند جایز است و اگر دو کس بیکدفعه در مکانی
خواهند که بنشینند اقرب آنستکه قرعه بزنند بنام هر کدام که بیرون آید او اولیست و سوای
راههائیکه نزد مثما پند حکم زمین موات دارد که هر کس احداث چیزی در آن میتواند کرد بشرطی
که ضرر بمترددین نرسد اما در راهیکه مخصوص جماعتی باشد احداث چیزی نمیتوان کرد مگر باذن
ایشان **قسم دوم** مسجدها و فایده آن معلوم است و هر کس سبقت کند مگر فتن محلی او

اولیست از دیگری بآن مکان و هر گاه برخیزد و دیگری بنشیند ثانی اولیست و اگرچه بقصد وضوء
ساختن برخواسته باشد مگر آنکه رخت خود را در آنجا گذاشته باشد **قسم سیم** موقوفات عامه
چون مدرسها و رباطها و فائده آنها نزول طلبه علم و قوافل است در آنها پس هر کس که ساکن حجره آن
آنها شود و از آن جماعت باشد که اهلیت سکنی آنجا داشته باشد اولیست از دیگری تا در آنجاست و بیرون
کردن او جایز نیست و اگرچه بسیار در آنجا بماند بشرط آنکه واقف شرط مدتی معین نکرده باشد چه در
اینصورت بانقضای آن مدت او را بیرون میتوانند کرد و همچنین اگر واقف شرط کرده باشد که ساکن
باید که بطلب علم مشغول باشد و اگر بآن مشغول نباشد و جایز است که ساکن حجره کسی را با خود
شریک نکند مادامیکه بر صفتی باشد که واقف شرط کرده و هر گاه از حجره بیرون رود حق او از مکان باطل
میشود و اما اگر رخت او در آنجا باشد حق او باطل میشود یا نه خلافست **قسم چهارم**
معدنها و کانها و آن بر دو قسم است اول کانهایی ظاهری که محتاج بخرج نیست چون نمک و نفط و
کبریت و قیر و مومیایی و سرمه و یاقوت چه اینها مشترکست میانه مسلمانان و بعضی از مجتهدین اینها را
مخصوص امام میدانند و اگر کسی از اینها چیزی بردارد منع آن نمیتوان کرد تا حاجت او تمام نشود دیگری
نمیتواند گرفت و اگر دو کس باز باده بران سبقت کنند و اجتماع ایشان ممکن نباشد قرعه بزنند و
احتمال قسمت و سبقت محتاج نیز دارد و اگر در جانب نمکستان چاهی در زمین موات بکند و آب بدانجا
آرند و نمک کند مالک آن میشوند و غیری با او در آن نمک شریک نیست دوم معدنهای باطنی که
محتاج بخرج و عمل است چون کان طلا و نقره و آهن و مس و رصاص و بلور و فیروزج و آن نیز مشترکست
میانه مسلمانان و بعضی از مجتهدین آنها را نیز مخصوص امام میدانند پس اگر ظاهر باشد کسی با احیاء
کردن مالک آن نمیشود و همچنین اگر در زمین موات نیز باشد با احیا کردن مالک آن میشود و اگر
معادن در زمینی پیدا شود که کسی آن را با بیع احیا کرده باشد مالک او است خواه ظاهر باشد و خواه مخفی و تعلق
باحیا کننده دارد اما اگر پیش از احیا ظاهر باشد مالک او نمیشود و اگر چاهی بکند و بمعدن رساند
همان اشتراک باقی است میانه مسلمانان مشترکست و مالک آن نمیشود **قسم پنجم** آبها و آن بر
پنج قسم است اول آنکه در ظرفی یا حوضی کرده باشند و آن ملک کسیست که ظرف و حوض از او است
و اگرچه از مباح گرفته باشد و جایز است فروختن آب آنها دوم آب چاهی که کسی در ملک خود یا در
زمین مباح بکند چه در اینصورت او مالک آن میشود و کسی را بی اذن او در آن تصرف جایز نیست و فروختن
آن کیلا و وزنا جایز است با کراهت و فروختن همه آب چاه جایز نیست چه تسلیم آن متعذر است و هر گاه
چاه قدیمیکه پر از خاک شده باشد کسی آن را پاک کند مالک آن میشود و اگر کسی چاهی در زمین
مباح بکند نه بقصد مالک شدن بلکه بجهت نفع گرفتن از آن تا او اولیست بآن و وقتیکه آنجا باشد
و هر گاه از آنجا مفارقت کند هر که سابق باشد در آنجا او اولیست بانتفاع از آن و مخصوص احدی
نیست و هر گاه کسی چاهی در ملک خود بکند همسایه خود را منع نمیتواند کرد از آنکه چاه کند نزدیک بآن
از آن چاه و اگرچه آب چاه او بآن چاه سرایت کند سیم آب چشمه و باران و آب انهار در زمین مباح مراد

مالک شده مشترکست میانه مسلمانان و مخصوص احدی نیست و از آنها هر کس آنچه بردارد مالک
میشود چهارم آب نهرهای بزرگ چون آب فرات و دجله بغداد که میانه مسلمانان مشترکست و اگر آب
آن کم باشد و وفا بهمه نکند اول ابتدا بکسی کنند که نزدیک دهنه باشد اگر جهة زراعت باشد
تا بند نعلین با و آب دهند و اگر برای درخت خرما باشد تا قدم و جهة درخت خرما تا ساق بعد
از آن بجماعت دیگر آب سر دهند یکسانیکه در پهلوی ایشان باشند و سر دادن پیش از آنقدر بکسیکه مقدم
شد واجب نیست اگرچه بمتاخر نرسد پس اگر از اول چیزی باقی نماند ما بقی را حقی نیست پنجم آب
نهر مملوک که جدا کرده باشند از مباح چنانکه کسی نهری از فرات مثلا ببرد باشد مالک آن
میشود و هر کس که در آن نهر کار کرده شریکست در آن بقدر نفقه و عمل خود شرکه همه وفا کند
والا بقدر حصه و نصیب خود قسمت کنند

باب یازدهم از کتاب جامع عباسی

در بیان نکاح کردن بدوام و متعه و تحلیل بملک یمین و در آن مقدمه و سه مطلب و خاتمه است
مقدمه در بیان فضیلت نکاح و اقسام آن بدانکه احادیث در فضیلت نکاح کردن بسیار
وارد است و چون این مختصر گنجایش ذکر جمیع آنها ندارد مستطرفا بر سه حدیث اقتصار رفت از ائمه دو حدیث
ائمه معصومین علیهم السلام آمده که هیچ فائده مسلمان را بعد از حصول اسلام بهتر از زن صالحه نیست
که هر گاه او را ببیند خوشحال شود و هر گاه از او غایب شود حفظ ناموس و مال او کند و هم در حدیث ائمه
معصومین علیهم السلام واقع شده که دو رکعت نمازیکه صاحب زن بگذارد بهتر است از هفتاد رکعت
نمازی که عزب بگذارد و نیز در حدیث آمده که بدترین مردها مسلمانان آنکسانی اند که عزب مرده باشند
و اقسام نکاح کردن نظر بنکاح کننده پنج است اول واجب و آن وقتیست که نفس او مشتاق باشد و بترسد
که اگر نکاح نکند در زنا افتد دوم سنت و آن وقتی است که خوف زنا نباشد و قادر بر نفقه و مهر باشد
سیم حرام چون زیاده بر چهار زن آزاد و کنیز بعقد دوام و زن مردان دو طور زیاده بر دو زن آزاد و چهار
کنیز خواستن بنده و نکاح کردن کافر مسلمان را چهارم مکروه و آن وقتیست که نفس او مشتاق نباشد
و عاجز از نفقه باشد بقول بعضی از مجتهدین پنجم مباح و آن نکاح ما عدای چهار قسم مذکور است
و اقسام احکام نکاح نظر بمنکوحه نیز پنج است اول واجب چون نکاح زن یا کنیزیکه بر ایشان ترس
از افتادن بزنا در دوم مستحب چون نکاح خویشان جهت صله رحم سیم حرام چون نکاح زنانی
که بسبب رضاع و غیر آن حرام باشند و همچنین زنان کافر غیر اهل کتاب و اهل کتاب را بعقد
دوام خواستن و نکاح جماعتی از زنان که در میان ایشان یکی از محرمان باشد چون مادر یا خواهر و
مشتبه باشند چه نکاح جمیع آنها حرام است چهارم مکروه چون نکاح زنان سفیه و زنیکه عقیم
باشد یعنی از او فرزند بهم نرسد و نکاح دختر زنیکه نکاح بعد دوام کرده باشند پنجم مباح و آن نکاح
ما عدای چهار قسم مذکور است و باز نکاح کردن منقسم میشود بر سه قسم **قسم اول** نکاح کردن زن
از آنکه سبب میراث بردن از یکدیگر میشود و این قسم را نکاح دائمی گویند **قسم دوم** نکاح
کردن زن از آنکه سبب میراث بردن از هم دیگر نشود و آن را نکاح متعه گویند **قسم سیم** نکاح

کردن کنیزدان برسه قسم است اوّل کنیز غیر را بعقد خواستن دویم کنیز غیر را بتحلیل خواستن چنانچه مذکور خواهد شد سیم خریدن کنیز چه بمجرد خریدن وطی او حلال میشود **مطلب اوّل** دربیان نکاح متعه بدانکه مشروع بودن نکاح متعه پیش فرقه ناجیه اثنی عشریه اجماعیست ومشروعیت ان بنص قران واحادیث موافق ومخالف ثابت است خلافاً للمخالفین چه ایشان میکویند که مشروع بوده ان نسخ شده واحادیثیکه در باب نسخ شدن ایه کریمه فرامینه نقل کرده اند همه معارض یکدیکرند وقول عمر که دو متعه در زمان حضرت رسالت پناه صلی الله علیه واله وسلم حلال بوده ومن نهی میکنم ازان دلالت بران میکند که نسخ نشده بود وبواسطه قول عمر ایه صریحه قرانیه را نسخ کردن معقول نیست زیراکه اکر عمر باجتهاد خود حرام کرد اجتهاد در مقابله نص قران خطا است واکر بطریق روایت از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه واله بود چکونه اینچنین حکمی بر جمیع صحابه تا زمان خلافت عمر مجهول بوده باشد ودر صحاح ترمذی هروی که یکی از علمای مخالفین است مذکور است که شخصی از اهل شام از عبد الله عمر پرسیدند که پدر تو متعه را نهی کرده است او در جواب شامی کفت اکر چه پدرم نهی کرده اما حضرت رسالت پناه صلی الله علیه واله حلال کرده است وکاریکه انحضرت کرده باشد بجهة قول پدرم ترک نمیتوان کرد و متعه کردن برسه وجه است **وجه اوّل** سنت چون متعه کردن مؤمنه عفیفه **وجه دویم** حرام چون متعه کردن زن بت پرست ودشمن اهلبیت علیهم السلام وسنیان را ومتعه کردن زن مسلمان حرامست **وجه سیم** مکروه چون متعه کردن زن فاحشه ودختر بکر بی رخصت پدر او بدانکه شروط نکاح متعه شش است اوّل ایجاب چون انکحتک یا متعتک یعنی نکاح کردم یا متعه کردم ترا اکر زن وشوهر تلفظ کنند واکر وکیل ایشان تلفظ کند وکیل زن چنین کوید که متعت موکلت نفسی یعنی متعه کردم موکله خود را برای وکیل کننده تو دویم قبول چون قبلت در صورت اول وقبلت لموکلی در صورت دوم سیم انکه ذکر مدت کنی بزبان بی کم وزیاد پس اکر مدت را در عقد ذکر نکنند میان مجتهدین خلافست بعضی برانند که عقد باطل میشود وبعضی کفته اند که نکاح دائمی میشود چهارم ذکر مهر پس اکر ذکر مهر نکند باطل است بخلاف نکاح دائمی که اکر ذکر مهر نکند صحیح است وکمی وزیادتی ان ملاحظه نیست وبعضی از مجتهدین برانند که کمتر از یکدرهم عقد نباید کرد پنجم انکه زن مسلمان باشد یا اهل کتاب ودر مجوسی اشکال است ششم انکه زنان اهل کتاب را اکر متعه کنند ایشان را منع نمایند از خوردن شراب وکوشت خوک واستعمال المحرمات وعقد متعه بالشرط مشروعست چون شب یا روز پیش او امدن ویکمرتبه یا دو مرتبه دخول کردن بشرط انکه زمان مشخص باشد چه اکر زمان مجهول باشد صحیح نیست ومتعه محتاج بطلاق نیست بلکه هرکاه مدت تمام شود از شوهر جدا کردد ودر متعه نفقه دادن لازم نیست ومیراث نمیبرد واکر در عقد متعه شرط میراث بردن کنند ایا میراث میبرد یا نه دران خلافست ولعان وایلا در متعه نیست چنانچه در دائمی هست بطریقیکه مذکور خواهد شد وایا یا متعه ظهار میتوان کرد یعنی باو میتوان کفت که پشت تو همچو پشت مادر منست چنانچه بتفصیل خواهد امد خلافست وکواه کرفتن در عقد متعه سنت نیست چنانچه در نکاح دائمی سنت است اما

اکر زن هند از انکه اورا کویند که زنا میکند سنت است که متعه را از حالش سؤال کنند هرکاه بابدکمان باشند وخلاف است میان مجتهدین که ایا زیاده از چهار متعه جمع کردن جایز است یا مثل نکاح دائمی زیاده از چهار حرام است اولی انستکه زیاده از چهار متعه جمع نکنند **مطلب دویم** دربیان نکاح کنیز وان برسه قسم است **قسم اوّل** عقد وان مخصوص کنیز غیر است وخلافست میان مجتهدین که عقد کردن کنیز جایز است یا نه بعضی از مجتهدین کفته اند جایز است بدو شرط اول ترسیدن از وقوع در زنا دوم مقدور نداشته باشد بر خواستن زن ازاد وفرزند این کنیز اکر شوهرش ازاد باشد ازاد است واکر اقای کنیز شرط کرده باشد که فرزند بنده باشد ایا باین شرط فرزند بنده میشود یا نه میان مجتهدین خلافست قول مشهور انستکه بنده میشود وشروط ان شش است اوّل ایجاب دوم قبول بطریقیکه مذکور شد سیم اذن صاحب چه عقد غلام وکنیز بی اذن اقا صحیح نیست وموقوف بر اجازه اواست وبعضی از مجتهدین برانند که باطل است ودراینصورت فرزند که بهم رسد بنده است اکرچه اقا در اشوهر کرده باشد هرکاه با علم دخول کند چهارم اذن زن ازاد چه اکر بی اذن او کنیز را عقد کند واکرچه ان زن ازاد دیوانه یا صغیر یا کوچک باشد جایز نیست پنجم انکه زیاده از دو کنیز نباشد اکر شوهر ازاد باشد بقول بعض از مجتهدین وبعضی زیاده از یک کنیز را نیز جایز نمیدانند ششم انکه زیاده از چهار کنیز نباشد اکر شوهر بنده باشد **قسم دویم** مالک شدن کنیز چه بتملک دخول کردن او جایز است وعقد وملک با هم جمع نمیشوند چه هرکاه کنیز غیری را عقد کند انکاه بخرد نکاح فاسد میشود وبملکیت دخول میکند وازینقسم محض درعقد نیست چه میتواند شخصی ملک هزار کنیز خود را دخول کردن بخلاف عقد وهرکاه اقا کنیز خود را بدیگری تزویج کند جایز نیست او را دخول کردن بان کنیز مکر بعد از طلاق شوهر وانقضای عده او وفسخ عقد او نمیتواند کرد هرکاه شوهر غلام او نباشد اما اکر غلام او باشد تفریق میان ایشان میتواند کرد وسنت است بر اقا که هرکاه کنیز خود را بغلام خود نکاح کند چیزی از مال خود بان کنیز بدهد که بعوض مهر باشد وبعضی از مجتهدین این چیز دادن را واجب میدانند واکر یکی از غلام یا کنیز را بدیکری بفروشد مشتری مخیر است در فسخ عقد او وهرکاه اقا کنیز خود را بدیکری عقد کند بر اقا لازمست که نزد از او بعد مدت بکیرد وشب بیرد بکذارد که پیش شوهر خود رود واکر اقا کنیز خود را سفر همراه ببرد او خواهد که همراه او رود اقا منع شوهر او نمیتواند کرد ومیانه دو کنیز خوابیدن جایز است بخلاف دو زن ازاد که خوابیدن میان ایشان مکروه است وهمچنین جایز است دخول کردن با کنیز هرکاه طفل انجا باشد که نه نکاه کند ووطی کنیز فاجره وکنیز یکه از زنا بهم رسیده باشد جایز است ولی وعزل در جمیع کنیز بخشیدن نیز جایز است وهمچنین از دو شریک را وطی کردن کنیز مشترک جایز نیست ودر تحلیل خلافست **قسم سیم** اباحه وتحلیل وانچنانستکه شخصی بدیکری دخول کردن کنیز خود را حلال کند واینقسم از خواص فرقه ناجیه اثنی عشریه است وخلافست میان مجتهدین که اینقسم داخل قسم اوّل است یا داخل قسم ثانی سید مرتضی رضی الله عنه داخل قسم اوّل میداند وشروط اینقسم شش است اوّل ایجاب چون احللت لک وطی امتی هذه یعنی حلال کردم بر تو دخول کردن فلان کنیز خود را یا ابیح

لفظ اباحت جایز است یا نه در آن خلافست دویم قبول چون تحلیل سیم آنکه شخصیکه تحلیل میکند
میباید که مالک کنیز باشد پس تحلیل کنیز غیر جایز نیست چهارم آنکه مالک کنیز طفل و دیوانه و مست و
خفته و بیهوش نباشد و مفلسیکه حاکم شرع بواسطه قرضخواهان او را از مالش منع کرده باشد نیز
نباشد پنجم آنکه کسیکه وطی کنیز را بر او حلال میکند میباید که شخصی نباشد که وطی او حرام باشد
مثل آنکه کنیز مسلمان را بکافر تحلیل کند یا کنیز مشرکه را بسنی چه اینها جایز نیست ششم آنکه آن
کنیز شوهر نداشته باشد پس هرگاه این شروط بهم رسد وطی کردن کنیز بمجرد گفتن صاحبش که دخول کردن او را
بر تو حلال کردم حلال میشود و تعیین مدت شرط نیست و اقتصار بر قول صاحب کنیز باید کرد پس اگر بوسیدن را
یا خدمت کردن کنیز را حلال کند دخول کردن باو جایز نیست اما اگر دخول کردن را حلال کند بوسیدن و مانند آن
حلالست اما خدمت کردن حلال نیست و فرزندیکه از این کنیز بهم رسد اگر پدر او آزاد باشد و صاحب کنیز
شرط نکرده باشد که فرزند او بنده باشد آزاد است والا بنده **مطلب سیم** در نکاح دائمی و مقدمات
و شرایط آن و در آن سیزده فصل است **فصل اول** در بیان مقدمات نکاح بدانکه شصت و نه امر
بنکاح متعلق است یک امر واجب و سی و چهار امر سنت و هشت امر حرام و بیست و شش امر مکروه اما
یک امر واجب اجابت خواستگاری کردن مؤمنی است که قادر بر نفقه دادن باشد و اگر در دست او زنی
نباشد و [illegible] اگر ولی اذن ندهد گناه دارد و اما سی و چهار امر سنت اول خواستگاری
زن [illegible] دوم [illegible] نماز [illegible] پیش از عقد سیم استخاره کردن چهارم [illegible]
و استخاره دعای منقول خواندن پنجم دو رکعت نماز حاجت گذاردن ششم دعای برآمدن حاجت کردن
هفتم اختیار دختر بکر نمودن هشتم اختیار زنی کردن که از شأن او زائیدن نباشد یعنی خویشان او زاینده
باشند نهم اختیار زن صاحب اصل کردن یعنی زنی را بخواهد که پدر و مادر او صالح و مؤمن باشند
دهم اختیار زن صاحب جمال کردن بشرطیکه مهر او کم باشد و قصد جمال او نکند یازدهم اختیار زنی
کردن که خویش او باشد جهت صله رحم خلاف سنیان را که ایشان نکاح خویشان را مکروه میدانند
دوازدهم اختیار مؤمنه کردن بغیر آنکه نکاح زنی که سنی باشد جایز است سیزدهم عقد را در نکاح دائمی
ظاهر کردن چهاردهم گواه گرفتن بر عقد پانزدهم خطبه خواندن پیش از عقد و میباید که این خطبه مشتمل
باشد بر حمد خدا تعالی و صلوات بر حضرت رسالت پناه و ائمه معصومین علیهم السلام و گفتن الحمد
لله کافی است و بعضی از سنیان خطبه خواندن را واجب میدانند شانزدهم شب عقد کردن خلاف
سنیان را که ایشان در روز جمعه سنت میدانند هفدهم دیدن زن رو و دستهای او هرگاه اراده نکاح
او داشته باشد و ایستاده و نشسته دیدن او هیجدهم طعام دادن جماعتی از فقرای مؤمنان یک روز
یا دو روز و بعضی از سنیان اطعام دادن را واجب میدانند و سنت است که اطعام دادن در روز
باشد نوزدهم اجابت کردن و رفتن بمجلس عروسی و خوردن طعام آن را اگر چه روزه سنتی داشته باشد
خصوصاً اگر داند که افطار نکند صاحب طعام آزرده میشود و اما اگر مجلس عروسی مشتمل باشد بچیزهای
حرام رفتن بآنجا حرام است مگر آنکه کسی باشد که او را از آن منع تواند کرد یا آنکه بواسطه خاطر او چیزهای
حرام را بر طرف کنند و اگر ندانسته باین مجلس رود پس اگر قدرت داشته باشد واجب است که بیرون رود

و اگر رفتن از آن مجلس دشوار باشد در نشستن آنجا گناه ندارد و اگر مجلس عروسی مشتمل بر صورتهای
شبیه‌دار باشد بعضی از مجتهدین بر آنند که اگر آن صورتها در قاب و قالی و فرش باشد جایز است رفتن
بآن مجلس و بعضی گفته‌اند اگر بر بالش باشد نیز رفتن بآنجا جایز است و اگر دو کس یکدفعه کسی را بعروسی
خبر کنند بخانه کسی رود که بخانه او نزدیکتر باشد بیستم رخصت خواستن از پدر در عقد کردن دختر
بکر بیست و یکم وکیل کردن زن برادر بزرگ را در عقد کردن هرگاه پدر نباشد بیست و دوم اختیار کردن
عقد برادر بزرگ اگر هر یک از برادران خواهند که او را بجهت شخصی عقد کنند بیست و سیم دو رکعت نماز
گذاردن هر یک از زن و شوهر پیش از دخول بیست و چهارم دعای منقول خواندن بعد از نماز هر یک
از ایشان بیست و پنجم امر کردن مردمانیکه آنجا حاضر باشند در وقت دعا خواندن بآنکه آمین گویند
بیست و ششم دست بر پیشانی زن نهادن و رو باو و قبله کردن پیش از دخول و دعای منقول خواندن
و طلبیدن فرزند صالح و تمام اعضا و مویها زن را از پایهای او کندن و پاهای او را باب شستن و در دور
خانه ریختن بیست و هفتم دخول کردن در شب بیست و هشتم در وقت دخول بعد از دخول بسم
الله الرحمن الرحیم گفتن بیست و نهم با وضو بودن هر یک از زن و شوهر سی‌ام غلام خود را رخصت نکاح دادن
اگر خواهد که نکاح کند سی و یکم منی را در خارج فرج ریختن هرگاه کنیز حامله نخواهد باشد و بعد از
چهار ماه که خواهد با او دخول کند سی و دوم مشخص کردن مهر پیش از دخول اگر در وقت عقد مشخص
نکرده باشند سی و سیم بیشتر از یک زن آزاد نخواستن سی و چهارم چشم خود را در وقت جماع پوشیدن
و اما آن هشت امر حرام اول خواستگاری کردن زنیکه دیگری او را خواستگاری کرده باشد و اجابت
نموده باشند و بعضی از مجتهدین این را مکروه میدانند دوم خواستگاری کردن زنیکه در عده رجعیه
باشد خواه بصریح و خواه بکنایه و در عده وفات خواستگاری بصریح حرام است و اما بکنایه جایز است سیم
عقد کردن وکیل زن او را برای خود چهارم نکاح کردن کسیکه احرام بسته باشد پنجم نکاح کردن زن
مسلمان بکافر ششم تزویج کردن زن مؤمنه جهت مخالف و بعضی از مجتهدین این را مکروه میدانند هفتم
تزویج کردن مسلمان زن کافره را هشتم غارت کردن چیزیکه در عروسی نثار کنند هرگاه ندانند که صاحب
آن راضی نیست و اما بیست و شش امر مکروه اول ترک نکاح کردن جهت ترسیدن از پریشانی و مفلسی
دوم نکاح کردن بقصد مال و جمال چه در حدیث از ائمه معصومین علیهم السلام وارد شده که اگر کسی
را بقصد مال و جمال نکاح کند از هر دو محروم میشود و اگر بقصد سنت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله
نکاح کند حضرت حق سبحانه و تعالی هر دو را باو روزی کند سیم عقد کردن در وقتیکه قمر در برج عقرب
باشد چهارم عقد کردن در سه روز آخر ماه پنجم ترک بسم الله کردن در حالت دخول ششم زیاده از
دو روز طعام دادن هفتم در حالت جماع نگاه بفرج زن کردن و کراهت [illegible] اندرون آن بیشتر است
و بعضی از مجتهدین این را حرام میدانند و در حدیث آمده که اگر فرزندی در آن حال حاصل شود کور
خواهد آمد هشتم سخن گفتن در حالت جماع خصوصاً مرد را مگر ذکر خدا تعالی چه در حدیث وارد است
که اگر در حال جماع سخن گویند فرزندیکه حاصل شود گنگ خواهد بود نهم طعام عروسی را مخصوص
مالداران ساختن اما اگر بعضی مفلس و بعضی مالدار باشند جایز است دهم رفتن بمجلس عروسی کافر

نزدهم تأخیر کردن آنچه در عروسی نثار کنند هرگاه ندانند که صاحبان راضی نیست دوازدهم شوهر کردن زن مردنا سنی را خصوصاً اگر شراب خوار باشد سیزدهم نکاح کردن زنانیکه سپا باشند سوای زنان لولی چهاردهم نکاح کردن زنیکه سفیه یا احمق باشد پانزدهم نکاح کردن زنان فاحشه و بعضی از مجتهدین این را حرام میدانند هرگاه توبه ظاهر نکرده باشد شانزدهم نکاح کردن زنان دیوانه و سلیطه و حسود و بدخلق و عقیم هفدهم زنیرا که اراده نکاح او داشته باشد صریح گفتن که جماعیکه ترا راضی کند در نزد منست یا بکنایه گفتن که من لیس با جماعم هجدهم عقد کردن زنیکه لوطی او را با پسر او یا زینت کرده باشند و بعضی این را حرام میدانند نوزدهم نکاح کردن دختر زنیکه لوطی با پسر او یا زینت کرده باشد بیستم نکاح کردن دختر زنیکه پدر او آن زن را خواسته باشد و بعد از آنکه او را طلاق داده باشد از شوهر دیگر بهم رسیده باشد بیست و یکم نکاح کردن زنیکه با مادر او و یا شوهر کرده باشد عزا نیدراو بیست و دوم نکاح کردن دختر باکره بی رخصت پدر او بیست و سیم نکاح کردن خواهر زنیکه او را طلاق بائن داده باشد در عده بی اجازه او بقول بعضی از مجتهدین بیست و چهارم منع کردن زن از عبادت و تفریح خویشان بیست و پنجم [illegible] در غیر فرج زن از آنکه نطفه در فرج او نخواسته باشد بی اذن او و بعضی از مجتهدین این را [illegible] هرگاه اینها کند بیست است که ده مثقال طلا در بدل نطفه بآن زن دهد اما در [illegible] و عقیم و زنان مسن و سلیطه و کنیز بی اذن ایشان جایز است بیست و ششم [illegible] میان دو زن آزاد اما میان دو کنیز مکروه نیست **فصل دوم** در بیان شرط عقد [illegible] شانزده است اول ایجاب چون زن بگوید بمرد که تزویج کردم ترا دوم قبول [illegible] النکاح یعنی مرد گوید قبول دارم نکاح را یا نکاح گفتن بی آنکه لفظ نکاح را بآن ضم کند [illegible] است و اگر لفظ ایجاب و قبول موافق نباشند چنانچه مذکور شد جایز است و مقدم داشتن ایجاب بر قبول لازم نیست و اگر هر یک از زن و شوهر شخصی دیگر را وکیل کنند وکیل زن چنین گوید [illegible] موکلت یعنی نکاح کردم وکیل کننده خود را بجهت وکیل کننده تو پس وکیل مرد گوید قبلت او کلی یعنی قبول کردم نکاح را بجهت وکیل کننده خود سیم آنکه هر یک از ایجاب و قبول را بصیغه ماضی گویند چنانچه مذکور شد پس اگر بصیغه مضارع گویند جایز نیست اما اگر بصیغه امر گویند بعضی از مجتهدین این را جایز داشته اند چهارم آنکه در صیغه قصد انشاء کنند یعنی قصد ماضی نکنند چه اگر قصد ماضی کنند صحیح نیست پنجم آنکه ایجاب و قبول را بصیغه عربی بگویند هرگاه قدرت بر صیغه عربی داشته باشند اما اگر بر آن قادر نباشند بهر لغتی که دانند صحیح است ششم آنکه هر یک از ایجاب و قبول را ملفوظ بگویند با قدرت پس اگر اشاره کنند صحیح نیست اما اگر لال در بر گفتن لفظ نباشند اشاره کافی است هفتم آنکه عقد را معلق بر شرط نسازند پس اگر معلق بر شرط سازند صحیح نیست اما اگر در عقد شرط مشروعی کنند صحیح است هشتم آنکه ایجاب و قبول در یک مجلس واقع شود بی فاصله پس اگر در دو مجلس واقع شود صحیح نیست اما اگر فاصله سؤال باشد صحیح است نهم آنکه هر یک از زن و شوهر بالغ باشند پس اگر طفل باشند عقد ایشان بی اذن ولی صحیح نیست دهم آنکه هر یک از ایشان عاقل باشند چه اگر دیوانه

باشند عقد ایشان بی اذن ولی صحیح نیست یازدهم آنکه عقد بقصد واقع شود پس اگر از بیهوش یا خفته بوقوع آید صحیح نیست و اگر چه بعد از آنکه بخود آیند اذن دهند دوازدهم هر یک از ایشان مسلمان باشند چه اگر یکی کافر باشد یا آنکه زن مؤمنه باشد و شوهر مخالف صحیح نیست سیزدهم آنکه آزاد باشند چه عقد بنده بی اذن آقا صحیح نیست چهاردهم آنکه زن یکی از آنهائی نباشد که بر مرد حرامست پانزدهم آنکه زن در حال عقد مشخص باشد پس اگر ولی یکی از دو دختر خود را عقد کند بی آنکه مشخص سازد صحیح نیست شانزدهم آنکه در عقد وکیل مخالفت قول موکل نکند چه مثلاً اگر زن مشخصی را وکیل نماید که او را بپانصد درهم نقره عقد نماید پس اگر آن شخص بدو نیمه درهم عقد کند صحیح نیست بقول بعضی از مجتهدین و اباقه زن داشتن شوهر بر نفقه و مهر شرط نیست تا بر دران خلاف است میانه مجتهدین از بابت آنکه شرط نیست و اگر بعد از عقد کردن از نفقه دادن عاجز شود زن اختیار فسخ ندارد **فصل سیم** در جماعتیکه ولی عقد ند و آنها شش قسم اند قسم **اول** پدر و جد پدری که بر ایشان ولی طفل و دیوانه و سفیه اند تا وقتیکه بالغ و عاقل شوند و آثار سفاهت بر طرف نشود و با وجود ایشان کسی دیگر ولی ایشان نیست و خلافست میانه مجتهدین که جد در حالت فوت پدر ولیست یا آنکه در ولایت او زندگی پدر شرط نیست از بابت آنکه ولایت و اگر چه پدر مرده باشد و اگر پدر و جد کسی را وصی طفل ساخته باشند یا این وصی را ولایت نکاح آن طفل هست یا نه میانه مجتهدین در آن نیز خلافست قوی آنست که او را ولایت نکاح هست و اگر طفل فاسد العقل بالغ شده باشد وصی با احتیاج او بنکاح او میتواند که او را نکاح کرد و اگر ولی طفل یا دیوانه جهت ایشان نکاح کند ایشان را بعد از بلوغ و عقل اختیار فسخ نیست مگر در چهار موضع اول آنکه او را هیچ نکاح نکرده باشند دوم آنکه تزویج او با کسی کرده باشند که الت مرد نداشته باشد سیم آنکه زنی برای او نکاح کرده باشند که صاحب عیب باشد چهارم آنکه جهت او کنیز بی خواسته باشند یا دختر خود را بغلام چه بر قول بعضی مجتهدین ایشان را اختیار فسخ هست بعد از بالغ شدن خصوصاً بمذهب جمعی از مجتهدین که در حلال بودن کنیز خواستن ترس افتادن بزنا را شرط میدانند چه بر این مذهب طفلان را بعد از بلوغ میرسد که فسخ کنند و هرگاه هر یک از پدر و جد بر امر طفل جدا کار عقد کنند عقد کسیکه پیشتر کرده باشد صحیح است و اگر هر دو به یکبار معاً عقد کرده باشند عقد جد صحیح است و بیکی از چهار امر ولایت پدر و جد ساقط میشود اول آنکه بنده باشند دوم آنکه ناقص العقل باشند سیم آنکه کافر باشند و طفل مسلمان چه کافر را ولایت بر فرزند مسلمان نیست اما بر فرزند کافر هست چهارم آنکه احرام بسته باشند جهت حج یا عمره چه اگر محرم در حالت احرام عقد کند صحیح نیست یکی از چهار امر هست شود ولایت پدر و جد ساقط میشود و با تمام انتقال مییابد **قسم دوم** آقای بنده کان چه آقا را ولایت نکاح بندگان خود هست و اگر ایشان بآن راضی نباشند آقا بعد از ایشان را بعقد دیگری عقد میتواند کرد و با وجود آقا دیگری ولی ایشان نیست و بندگان را بی اذن آقا نکاح کردن صحیح نیست **قسم سیم** حاکم شرع چه هرگاه پدر و جد طفل نباشند یا طفل بی عقل بالغ شود حاکم شرع ولی [illegible] را اگر چه پدر و جد او باشند و هم چنین امام کسیست که بعد از

بالغ شدن دیوانه شود و با احتیاج در صرف مال ایشان در نکاح نتواند بجهة ایشان نکاح کردن

فصل چهارم

در ذکر جماعتی از زنان که بر مردان حرام اند و ایشان بر دو قسمند قسم اول جماعتی که ایشان را مطلقا نمیتوان خواست و ایشان دو صنفند صنف اول جماعتی از زنانند که بواسطه خویشی صحیح حرام اند و هرگز حلال نمیشوند و اینها هفت نوعند نوع اول مادر و هر چند بالا رود نوع دوم فرزند نوع سیم فرزند زاده هر چند پایین رود نوع چهارم خواهر پدر و مادری یا پدری یا مادری نوع پنجم دختر خواهر و دختر برادر و هر چه پایین رود نوع ششم عمه و هر چند بالا رود چون عمه پدر و عمه مادر و عمه جد و اما عمه عمه گاه هست که حرام نیست نوع هفتم خاله و هر چند بالا رود چون خاله پدر و خاله مادر و خاله جد و اما خاله خاله گاه هست که حرام نیست و بر زنان نیز هفت جماعت حرام اند اول پدر و هر چند بالا رود دوم فرزند سیم فرزند فرزند و هر چند پایین رود چهارم برادر پدر و مادری یا پدری یا مادری پنجم پسر برادر و خواهر و هر چند پایین رود ششم عم و هر چند بالا رود بطریقی که مذکور شد هفتم خال و هر چند بالا رود بطریقی که مذکور شد صنف دوم جماعتی از زنانند که حرام شدن ایشان عارض شده و بسبب آن نکاح ایشان اصلا جایز نیست و اینها پانزده نوعند نوع اول مادر زن و هر چند بالا رود چه هرگاه کسی زنی را بنکاح صحیح در آورد و با آن دخول کند مادران زن هر چند بالا رود بر او حرام مؤبد میشود و اگر چه مادر رضاعی آن زن باشد و همچنین مادر کنیزی که با او دخول کرده باشد حرام مؤبد میشود و اگر زنی را بعقد در آورد و دخول نکند با مادر او حرام مؤبد میشود یا نه میان مجتهدین در این خلافست اولی آنست که حرام مؤبد میشود و با وجود عقد کردن دختر میباید که عقد از هر دو طرف لازم باشد یا از یکطرف یا آنکه لازم بودن عقد لازم نیست بلکه اگر عقد فضولی کنند مادر حرام میشود میان مجتهدین در این نیز خلافست نوع دوم دختر زن مدخوله و هر چند پایین رود چه هرگاه زنی را بنکاح صحیح دخول کند دختر او هر چند پایین رود حرام مؤبد میشود و اگر چه دختر رضاعی باشد خواه آن دختر بعد از دخول بهم رسیده باشد و خواه پیش از دخول و آیا دخول بشبهه یا زنا نیز همین حکم دارد یا نه در آن خلافست اما زنا کردن بدختر بعد از نکاح مادر او حرام نمیسازد مادر را نوع سیم زن پدر و هر چند بالا رود و اگر چه پدر رضاعی باشد بر پسر حرام مؤبد است اگر چه پدر دخول نکرده باشد و همچنین است کنیزی که پدر دخول کرده باشد و همچنین حرام مؤبد است زنی که پدر یکی از پسر او با ایشان زنا کرده باشد نوع چهارم زن فرزند و هر چند پایین رود و اگر چه رضاعی باشد بر پدر حرام است و اگر چه پسر دخول نکرده باشد و همچنین است کنیزی که پسر دخول کرده باشد اما اگر هر یک از پدر و پسر زن یکدیگر را بشبهه دخول کنند آیا بر دیگری حرام میشود یا نه میان مجتهدین در آن خلافست اصح آنست که حرام نمیشود و همچنین خلافست میان مجتهدین در اینکه کنیزی را که پسر یا پدر دست بشهوت مالیده باشد یا نگاه کرده باشد بجاییکه غیر از مالک کسی دیگر دست نتواند مالیدن و نگاه کردن آیا بمجرد نگاه کردن یا دست مالیدن یکی حرام مؤبد میشود بر دیگری اظهر آنست که حرام نمیشود بلکه مکروه هست و بعضی از مجتهدین بر آن رفته اند که اگر پسر دست مالیده باشد یا نگاه کرده باشد بر پدر حرام نمیشود اما اگر پدر دست مالیده باشد یا نگاه کرده باشد بر پسر حرام میشود نوع پنجم جماعتی از زنانند که بواسطه رضاع یعنی شیر خوردن طفل از ایشان حرام

میشوند و شروط شیر خوردن ده است اول آنکه شیر دهنده زن باشد پس اگر طفل شیر مرد را بخورد رضاع بهم نمیرسد دوم آنکه هر یک از شیر خورنده و دهنده زنده باشند پس اگر مرده باشند رضاع نیست سیم آنکه شیر آن زن از آبستنی بهم رسیده باشد پس اگر زنی بی آنکه حامله باشد شیر بهم رساند و طفل بخوراند رضاع بهم نمیرسد چهارم آنکه طفل شیر خالص از پستان آن زن بمکد پس اگر چیزی در دهن آن طفل باشد که با شیر ممزوج شود و بخورد چنانچه در عرف آن را شیر نگویند رضاع بهم نمیرسد پنجم آنکه طفل شیر از پستان آن زن بمکد پس اگر آن زن شیر خود را در ظرفی بدوشد و بخورد طفل بدهد رضاع بهم نمیرسد ششم آنکه شیر آن زن از نکاح صحیح بهم رسیده باشد پس اگر از زنا بهم رسد رضاع بهم نمیرسد و در شیری که از دخول کردن بشبهه بهم رسد آیا رضاع بآن بهم میرسد یا نه میان مجتهدین خلافست اقرب آنست که بهم میرسد و رضای شوهر یا آقا در شیر دادن شرط نیست پس اگر زن کسی یا کنیز شخصی بی رخصت شوهر یا آقا طفلی را شیر دهد رضاع بهم میرسد و همچنین زاییدن زن حامله در شیر دادن شرط نیست پس اگر زن آبستن پیش از زاییدن طفلی را شیر دهد رضاع بهم میرسد و همچنین در شیر دادن شرط نیست پس اگر زن آبستن پیش از زاییدن طفلی را شیر دهد رضاع بهم میرسد و همچنین دوام نکاح در آن زن شرط نیست پس اگر متعه شخصی که از او آبستن باشد یا زن حامله که شوهر او طلاق داده باشد طفلی را شیر دهد رضاع بهم میرسد هفتم آنکه طفل بمقداری از شیر آن زن بخورد که استخوان او محکم شود و گوشت بروید یا آنکه یک شبانه روز شیر بخورد یا پانزده مرتبه بمقداری که سیر شود و خود پستان را بگذارد و در حدیث صحیح وارد شده که ده مرتبه کافی است هشتم آنکه طفل در این پانزده مرتبه شیر زنی دیگر نخورد نهم آنکه شیر خوردن طفل پیش از دو ساله شدن او باشد و بعضی از مجتهدین بر آنند که طفل شیر دهنده باید که دو ساله باشد پس اگر بعد از دو ساله شدن او شیر بخورد رضاع بهم نمیرسد دهم آنکه صاحب شیر یک کس باشد پس اگر زنی طفلی را از شیر شوهر خود پانزده مرتبه داده باشد و طفل دیگر را از شیر شوهر دیگر داده باشد بر یکدیگر حرام نمیشوند و شیخ طبرسی بر این رفته که اینها بر یکدیگر حرام میشوند و هرگاه این شروط بهم رسد زن شیر دهنده مادر آن طفل میشود و شوهر او که صاحب شیر باشد پدر او میشود و فرزندانی که از ایشان حاصل شده باشند یا شیر ایشان خورده باشند برادر و خواهر او میشوند و بسبب شیر خوردن هفت زن حرام مؤبد میشوند اول زن شیر دهنده و مادر او و هر چند بالا رود حرام مؤبد اند بر طفل شیر خورنده و همچنین هر زنیکه پدر و مادر و اجداد طفل را شیر دهد حرام مؤبد اند بجهة آنکه اینها همه بمنزله مادر اند در نسب دوم هر دختری را که زن شخصی شیر دهد چه آن دختر بر آن شخص بمنزله دختر است در نسب سیم فرزندان دختری که زن او شیر داده باشد چه اینها بمنزله فرزند زاده اند در نسب چهارم دختری که از شوهر شیر دهنده حاصل شده باشد یا شیر او را خورده باشد و دختری که زن شیر دهنده زاییده باشد بر آن طفل حرام است چه اینها بمنزله خواهرند در نسب پنجم فرزندان فرزند شوهر شیر دهنده خواه نسبی و خواه رضاعی و فرزندان فرزند نسبی شیر دهنده چه ایشان بمنزله دختران خواهر و برادرند در نسب ششم خواهر شوهر زن شیر دهنده چه او بمنزله عمه است در نسب هفتم خواهر شیر دهنده چه او بمنزله خاله است در نسب و همچنین هفت کس از مردان بر زنان حرام مؤبد میشوند بسبب

اول شوهر زن شیر دهنده بر دختریکه شیر او خورده باشد حرام مؤبد است چه او بمنزله پدر او است در نسبت
دوم پسریکه شیر شیر دهنده را خورده باشد حرام مؤبد است بر آن زن چه او بمنزله پسر او است در نسبت
سیم پسرانیکه از آن شیر خورنده بهم رسند چه اینها بمنزله فرزندزاده اند در نسبت چهارم پسر نسبی
و رضاعی شوهر شیر دهنده و نسبی شیر دهنده بر دختر شیر خورنده چه اینها بمنزله برادرند در نسبت
پنجم فرزند فرزند رضاعی و نسبی شوهر شیر دهنده چه اینها بمنزله پسران برادر و خواهرند در نسبت
ششم برادر شوهر شیر دهنده چه او بمنزله عم است در نسبت هفتم برادر زن شیر دهنده چه او بمنزله
خال او است در نسبت اما مادر رضاعی شیر دهنده و فرزندان رضاعی او که از غیر آن شیر دهنده باشند
و عمه و خاله رضاعی او و خواهر و دختر برادر رضاعی او بر شیر خورنده حرام نمیشوند و در حرام شدن اولاد
رضاعی شیر دهنده بر پدر طفل شیر خورنده خلافست شیخ طبرسی بر این رفته که حرام میشوند و خواهران
و برادران آن طفل که از آن شیر نخورده باشند میتوانند که دختران شیر دهنده و شوهر او را نکاح کرد
و بعضی از مجتهدین این را نیز حرام میدانند و در رضاع حرام میباشد در رضاع لاحق نکاح سابق را مثلا
اگر مادر شخصی زن او را شیر دهد آن زن بر آن شخص حرام مؤبد میشود و اگر زن بزرگ شخصی زن ۵
کوچک او را شیر دهد هر دو بر شوهر حرام میشوند هرگاه بزن بزرگ دخول کرده باشد و اگر دخول
نکرده باشد زن بزرگ حرام میشود و بس نوع ششم زنانیکه شوهردار باشند یا در عده
باشند هرگاه با ایشان زنا کنند چه در اینصورت آن زنان بر اینهائیکه دخول کرده اند حرام مؤبد میشوند
و کنیزیکه اب یا ابن او با او دخول کرده باشد اگر شخصی با او دخول کند آیا بر آن شخص آن کنیز حرام میشود یا نه
میانه مجتهدین خلافست نوع هفتم زنانیکه شوهران ایشان طلاق گفته باشند و هنوز از عده
بیرون نرفته باشند اگر جماعتی ایشان را نادانسته عقد کنند در اینصورت آن زنان بمجرد عقد کردن بر آن
جماعت حرام مؤبد میشوند و اگر چه دخول با اینها نکرده باشند و اگر دانسته با آن زنان عقد کنند حرام
نمیشوند تا آنکه با ایشان دخول کنند پس اگر دخول کرده باشند حرام میشوند اما اگر کسی در مدت استبرا
کنیز شخصی نادانسته آن کنیز را عقد کند آیا بر آنکس حرام مؤبد میشود مثل عقد کردن زنیکه در عده
باشد میانه مجتهدین در این خلافست و اگر کسی زن شوهر دار یا متعه کسی را نادانسته عقد کند
آیا بمجرد عقد بر او حرام مؤبد میشود میانه مجتهدین نیز خلافست نوع هشتم زنانیکه مردان در حالتیکه احرام
بسته باشند ایشان را دانسته نکاح کنند چه آن زنان بر ایشان حرام مؤبد میشوند و اگر نادانسته
عقد کرده باشند و با ایشان دخول نکرده باشند آن عقد باطل است و حرام مؤبد نمیشوند اما
اگر دخول کرده باشند آیا آن زنان حرام مؤبد میشوند یا نه میانه مجتهدین در این خلافست نوع نهم
زنانیکه شوهران ایشان با ایشان لعان کرده باشند و لعان آنستکه شخصی بزن خود گوید که فلان با تو
زنا کرده و گواه نداشته باشد پس حاکم شرع ایشان را امر میکند بآنکه یکدیگر را لعنت کنند بطریقیکه
مذکور باشد در بحث لعان بیاید چه بعد از لعان آن زنان بر شوهران خود حرام مؤبد میشوند نوع دهم زنان
کر یا گنگ که شوهران ایشان با ایشان گفته باشند که فلان با تو زنا کرده چه در اینصورت بمجرد این گفتن آن
زنان بر شوهران خود حرام مؤبد میشوند نوع یازدهم دختران عمه و خاله هرگاه که با عمه و خاله زنا کند چه دختران

ایشان بر آنکسانیکه با ایشان زنا کرده باشند حرام مؤبد میشوند اما اگر بعمه و خاله بشبهه دخول
کرده باشند یا عقد دختران ایشان پیش از زنا با ایشان واقع شده باشد حرام نمیشود نوع دوازدهم
مادران و دختران و خواهران مردانیکه با ایشان لواطه کرده باشند یعنی بیشتر حشفه یا بعض از حشفه که در پس
ایشان غایب شده باشد چه مادران و خواهران و دختران ایشان بر لواطه کننده حرام مؤبد میشوند
هرگاه عقد ایشان پیش از لواطه کردن نباشد و آیا مادر و خواهر رضاعی آن پسر بمجرد لواطه کردن با او
حرام میشوند یا نه میانه مجتهدین خلافست و همچنین خلاف است در حرام بودن مادر مادر او و
دختر دختر او و اما دختر خواهر او حرام نمیشود نوع سیزدهم زنان آزادیکه شوهران ایشان نه مرتبه ایشان را
طلاق عده دهند چه ایشان بعد از آن حرام مؤبد میشوند بر شوهران خود نوع چهاردهم کنیزان که شوهران
ایشان شش مرتبه ایشان را طلاق عده دهند چه بعد از آن ایشان بر شوهران خود حرام مؤبد میشوند نوع پانزدهم
دختریکه نه سال نداشته باشد و شوهر با او دخول کند و مخرج حیض و بول یا مخرج بول و غایط او یکی شود
بر شوهر خود حرام مؤبد میشود و بعضی از مجتهدین گفته اند که اگر بعد از آنکه هر دو مخرج او یکی
شده باشد ملتئم شود حلال میشود و آیا اگر دختر بالغ باشد و شوهر پیش چون با او دخول کند او
را این حال بهم رسد حرام مؤبد میشود یا نه میانه مجتهدین در آن خلافست و همچنین در اینکه اگر
دختریرا بانگشت بکارت او ببرند آیا حرام مؤبد میشود یا نه اقرب آنستکه حرام نمیشود و همچنین خلاف
است در اینکه اگر کنیز را چنین کند آیا حرام مؤبد میشود یا نه اقرب آنستکه نمیشود قسم دوم جماعتی
از زنان که حرام مؤبد نیستند بلکه بواسطه مانعی حرام شده اند چون جمع میانه دو صنف از ایشان یا
آن و آنها هفده اند اول جمع کردن میانه مادر و دختر بشرطیکه دخول بمادر نکرده باشد چه هرگاه
مادر را طلاق دهد دختر را میتواند خواست اما جمع کردن میانه هر دو حرام است دوم جمع کردن میانه
دو خواهر و اگر چه بعقد متعه باشد حرام است چه تا ملک خواهر را طلاق ندهد و او از عده خود بیرون
نرود اگر طلاق رجعی باشد که شوهر در عده رجوع تواند کرد خواهر دیگر را نمیتواند خواست و در
طلاق باین خلافست میانه مجتهدین و اصح آنستکه جایز است سیم جمع میانه عمه و خاله و هر چند
بالا روند و دختر برادر و دختر خواهر بی اذن عمه و خاله در عقد و اگر چه متعه باشد حرام است اما اگر
اذن دهند حرام نیست و در حرام بودن جمع کردن میانه عمه و خاله و دختر برادر و دختر خواهر هرگاه کنیز
باشند خلافست میانه مجتهدین و استاد من اعنی افضل المتاخرین بهاء الملة والدین محمد طاب
ثراه نیز در این مسئله متوقف بودند زیرا که در این باب حدیثی بنظر نرسیده چهارم جمع کردن میانه
کنیز و زن آزاد بی اذن آن زن چه جمع میانه ایشان حرام است و اما با اذن او جایز است یا نه میانه مجتهدین
در این خلافست پنجم جمع کردن مرد آزاد میانه زیاده از چهار زن دائمی نه متعه بر قول بعضی از مجتهدین
ششم جمع کردن مرد آزاد میانه زیاده از دو کنیز و بعضی از مجتهدین جمع میانه دو کنیز را جایز نمیدانند
هفتم جمع کردن بنده میانه سه زن آزاد یا بیشتر چه بنده را بیشتر از دو زن آزاد جایز نیست
هشتم جمع کردن بنده میانه پنج کنیز یا زیاده چه بنده را زیاده از چهار کنیز حرام است نهم نکاح زن
بت پرست چه کفر مانع است از حلال بودن او بر مسلمان دهم زن مسلمانیکه مرتد شده باشد

چه اراده مانع است از خواستن او پانزدهم زن یهود و ترسا را بعقد دائمی خواستن اما ایشان را
متعه کردن جایز است بر قول بعضی از مجتهدین دوازدهم زن آزاد که سه مرتبه شوهر او را طلاق دهد
بران شوهر حرامست تا آنکه او را دیگری بعقد دخول کند و طلاق دهد آنگاه بر او حلال میشود
واگرچه طلاق دهنده بنده باشد سیزدهم زن آزاد که شش مرتبه شوهر او را طلاق گوید بر شوهر او
حرامست تا آنکه دیگری او را بعقد دوام دخول کند و طلاق دهد آنگاه حلال میشود واگر
چه طلاق دهنده بنده باشد چهاردهم کنیز بر او هرگاه شوهر او دو مرتبه طلاق گوید بر او حرام میشود
تا آنکه شخصی دیگر او را بعقد دخول کند و طلاق دهد واگرچه طلاق دهنده آزاد باشد پانزدهم
کنیز بر او هرگاه چهار مرتبه طلاق دهند حرام میشود بر شوهر تا آنکه دیگری او را بعقد دخول کند و طلاق
دهد اگرچه طلاق دهنده آزاد باشد شانزدهم هرگاه هر یک از دو شخص دختر خود را بدیگری دهند
که مهر هر یک فرج دیگری باشد حرامست و این را نکاح شغار میگویند و این نکاح باطل است
هفدهم هرگاه جماعتی از زنان که شمردن ایشان ممکن باشد و یکی از ایشان از محارم باشد چون مادر
و خواهر و عمه باشد نکاح کردن آن جماعت بالتمام حرامست **فصل پنجم** در اقسام دخول
کردن و آن بر پنجاه و یک وجه است سه وجه واجب و شانزده وجه حرام و پنج وجه سنت و بیست و هفت
وجه مکروه اما سه وجه واجب اول دخول کردن بعد از چهار ماه چه هرگاه کسی چهار ماه با زن خود دخول
نکند درین صورت آن زن معامله خود را بحاکم شرع عرض میکند و حاکم شرع تا چهار ماه آن شخص را مهلت میدهد
و مجبور میسازد بدخول کردن یا کفاره یا طلاق دادن آنگاه بر او واجب میشود دخول کردن
یا کفاره یا طلاق دادن چنانچه در بحث ایلاء خواهد آمد دوم هرگاه کسی با زن خود گوید
که پشت تو مثل پشت مادر منست درین صورت آن زن حال خود را بحاکم شرع عرض میکند
و حاکم شرع تا سه ماه او را مهلت میدهد آنگاه واجبست بر او دخول کردن یا کفاره یا طلاق
دادن چنانچه در بحث ظهار خواهد آمد اما شانزده وجه حرام اول دخول کردن در حالتیکه حیض
داشته باشد دوم در حالتیکه نفساء باشد سیم در حالتیکه هر یک از ایشان روزه واجب چون روزه
ماه رمضان یا نذر معین داشته باشد و در نذر غیر معین خلافست چهارم در حالتیکه وقت نماز تنگ باشد
پنجم هرگاه یکی از ایشان نیت اعتکاف واجب کرده باشد ششم در حالتیکه یکی از ایشان در مسجد
معتکف باشد هفتم هرگاه کسی بزن خود گفته باشد که پشت تو همچو پشت مادر منست پیش از آنکه
کفاره بدهد دخول کردن حرامست هشتم در حالتیکه شخصی زن منکوحه را بشبهه دخول کند شوهر آن زن را
دخول کردن با آن زن حرامست تا آنکه از عده دخول کننده بیرون رود نهم هرگاه بسبب دخول کردن بدختر
غیر بالغ که مخرج بول و غایط یا مخرج حیض و بول او یکی شود دخول کردن با او حرامست و بعضی از مجتهدین
بر آنند که اگر ملتئم شود دخول با او حلال میشود دهم دخول کردن بیکی از زنان در شبی که نوبت
زن دیگر باشد بی اذن او بر قول بعضی از مجتهدین یازدهم در وقتیکه زن نگذارد که شوهر با او دخول
کند جهت گرفتن مهر پس اگر شوهر بقهر و غلبه دخول کند حرامست دوازدهم در حالتیکه زن را
طلاق گفته باشد و شوهر را رسد که رجوع کند پیش از آنکه از عده بیرون رود دخول کردن غیر

شوهر با او حرامست چهاردهم دخول کردن بکنیز حامله که خریده باشد پیش از آنکه چهار ماه از حمل او
بگذرد حرامست پانزدهم دخول کردن بزنیکه از دخول عاجز باشد بواسطه بیماری یا بزرگی آلت شوهر
حرامست شانزدهم هرگاه کنیزی بخرد پیش از آنکه آن کنیز یک حیض ببیند یا چهل و پنج روز از وقت
خریدن او بگذرد دخول کردن با او حرامست و اما در استبرا چنانچه دخول کردن با او
حرامست بوسیدن آن کنیز و دست مالیدن با او نیز حرامست یا نه میانه مجتهدین در
این خلافست اما پنج وجه سنت اول طلب دخول کردن با زن خود بی آنکه ضرورتی باو رسد و قدرت
بران داشته باشد دوم دخول کردن در شب اول ماه رمضان سیم دخول کردن در شب سه شنبه
و دوشنبه و پنجشنبه و جمعه بعد از خفتن چهارم دخول کردن در روز پنجشنبه در وقت ظهر پنجم دخول
کردن در روز جمعه بعد از عصر و اما بیست و هفت وجه مکروه اول دخول کردن بعد از آنکه محتلم
شده باشد و پیش از آنکه وضو بسازد یا غسل کند چه در حدیث آمده که اگر کسی بعد از آنکه محتلم شده
و پیش از آنکه وضو بسازد یا غسل کند با زن خود دخول کند فرزندیکه حاصل شود دیوانه باشد دوم مرد برهنه
دخول کردن سیم دخول کردن در کشتی یا جائیکه سقف نداشته باشد یا در زیر درختان میوه دار چهارم دخول
کردن از وقت طلوع صبح تا بر آمدن آفتاب پنجم دخول کردن در وقت زردی طلوع آفتاب ششم دخول کردن
در وقت ظهر مگر در روز پنجشنبه که سنتست هفتم دخول کردن در آخر روز در وقتیکه آفتاب زرد باشد
هشتم دخول کردن بعد از غروب آفتاب تا برطرف شدن شفق نهم دخول کردن در شب اول هر ماه مگر در شب
اول ماه رمضان که سنتست چنانچه مذکور شد و همچنین مکروهست دخول کردن در ساعت اول
شب دهم دخول کردن در نیمه هر ماه خصوصا نیمه ماه شعبان یازدهم دخول کردن در آخر ماه چه در
حدیث آمده که اگر فرزندی در اول ماه یا در میان ماه یا در آخر ماه صورت پذیرد صورت بسته شود از شکم بیفتد
واگر نیفتد دیوانه خواهد بود دوازدهم دخول کردن در وقتیکه آفتاب یا ماه گرفته باشد یا بادهای سیاه
و سرخ و زرد ترسناک بوزد یا زلزله باشد سیزدهم دخول کردن در جائیکه طفل ایشان را ببیند چه
در حدیث آمده است که اگر در این حالت فرزندی بهم رسد پس اگر پسر باشد زانی باشد و اگر دختر باشد زانیه
و بعضی از مجتهدین بر آنند که اگر طفل ممیز باشد حرامست نه مکروه نهایتش در حدیث مطلق واقع
شده و همچنین مکروه است دخول کردن با زن هرگاه زن دیگر نگاه میکرده باشد چهاردهم دخول
کردن در حالتیکه روی یا پشت بقبله یا ایستاده یا رو بآفتاب باشد پانزدهم دخول کردن در سفر هرگاه
آب یافت نشود و اگر در حضر نیز آب نباشد دخول کردن آیا مکروهست یا نه میانه مجتهدین در این خلافست
شانزدهم دخول کردن با دختر بکر هرگاه او را متعه کرده باشد چه سنتست که در اینحالت بکارت
او را نبرد هفدهم دخول کردن در دبر زنان و مالک نیز که یکی از علمای سنیان است بر این رفته و بعضی
از مجتهدین ما این را حرام میدانند هجدهم دخول کردن بکنیز حامله بعد از آنکه از ابتدای او چهار ماه
گذشته باشد نوزدهم دخول کردن بزنیکه او از زنا بهم رسیده باشد خواه بعقد باشد و خواه بکنیز
بیستم دخول کردن پیش از دادن مهر یا بعضی از آن بیست و یکم دخول کردن بزنیکه مهر او را در وقت
عقد کردن ذکر نکرده باشد پیش از آنکه مشخص کند بیست و دوم دخول کردن بزنیکه از حیض و نفاس

پاک نشده باشد و غسل نکرده باشد بیست و سیم دخول کردن در شب عید قربان بیست و چهارم
دخول کردن میان اذان و اقامت بیست و پنجم دخول کردن در شبیکه روز از سفر امده باشد بیست و ششم
دخول کردن در شبیکه روز سفر در پیش داشته باشد بیست و هفتم دخول کردن با زنی باسمهای غیر از زن تتمه
در دخول کردن بشبهه و ان بر سه قسم است اول نسبت بکسیکه دخول کرده باشد چنانکه کسی زنی را
در جامه خواب خود ببیند و گمان کند که زن اوست و دخول کند دوم نسبت بکسیکه دخول با و واقع شده
باشد چون دخول کردن کنیز مشترک یا مکاتب یا ام ولد سیم نسبت بملاحظه حکم جهت اختلاف دران
چون دخول کردن بزنیکه از زنا مخلوق شده باشد چنانچه میانه مجتهدین در حرام بودن دخول با او خلاف
است پس درانصورت اگر با او دخول کند دخول بشبهه خواهد بود و احکام دخول کردن بشبهه پنج است
اول وطی باشد نه حد از دخول کننده بشبهه در کنیز مشترک شرطست که گمان حلیت داشته باشد چه اگر
گمان حلیت نداشته باشد حد بقدر حصه شرکا لازم است دوم ثابت شدن نسب بوطی بشبهه
چه اگر شخصی بزنی بگمان انکه زن اوست دخول کند فرزندیکه از او حاصل شود فرزند او است اما اگر
دانسته دخول کند نسب هم نمیرسد سیم عده داشتن زنیکه بشبهه با او دخول کنند جهت محافظت نطفه
دخول کننده از ممزوج شدن بنطفه شوهر او اما اگر دانسته دخول کند عده ندارد و در انکه اگر زن جاهل
باشد عده دارد یا نه میانه مجتهدین خلافست چهارم مهر دادن چه بر کسیکه بزن بشبهه دخول کند
مهر دادن لازم است بشرطیکه ان زن عالم نباشد پس اگر عالم باشد مهر ندارد پنجم حرام شدن مادر
ان زن و دختر او بر کسیکه بشبهه با ان زن دخول کرده باشد بشرطیکه زن نیز جاهل باشد و بعضی از مجتهدین
در این توقف کرده اند و بر تقدیر حرمت محرمیت ان زن هم نمیرسد باجماع مجتهدین چه محرمیت از خواص
نکاح صحیح است و در هر موضعیکه نگاه کردن بان زن حرامست دست مالیدن باو نیز حرامست لهذا نیز را
که دست مالیدن باو حرام باشد نگاه کردن باو لازم نیست که حرام باشد چه نگاه کردن براجنبیه جهت
گواه شدن مجاز بواسطه او حلالست و دست مالیدن او حرام اما گاه هست که دست مالیدن بزن
نیز جایز است و نگاه کردن باو مکروه چون دست مالیدن بزن خود و نگاه کردن بفرج او چه مکروه است
نگاه کردن بفرج چنانچه مذکور شد **فصل ششم** درانچه بر عقد کردن بزن و تمکین دادن
زن شوهر را بر دخول با او مترتب میشود و ان صد و هفت امر است سی و یک امر از ان واجب و بیست امر
حرام و دو امر سنت اما سی و یک امر واجب اول غسل کردن هر دو جهت نماز دوم تیمم کردن ایشان
جهت نماز هرگاه اب نباشد سیم قضا کردن روزه واجب هرگاه در انحال دخول کنند چهارم قضای
اعتکاف واجب هرگاه در اثنای ان دخول واقع شود پنجم تمام کردن دو اعتکاف واجب یا زیاده هرگاه
شرط تتابع دران کرده باشند و بسبب دخول کردن در اثنای ان باطل نموده باشند ششم قضای
حج و عمره واجب هرگاه پیش از انکه وقوف عرفه و مشعر کرده باشند از روی عمد دخول کنند هفتم تمام
کردن افعال حجیکه بسبب دخول کردن باطل کرده باشند هشتم کفاره دخول کردن در روزه واجب
و اعتکاف واجب و حج واجب بانچه در بحث روزه و اعتکاف و حج مذکور شد نهم نفقه دادن بزنیکه در حج با او
دخول کرده باشد در سال دوم که بحج روند و راحله او نیز براو واجب است هرگاه فاسد کرده باشد

حج از جانب شوهر باشد و زن اطاعت او نکرده باشد دهم تفرقه کردن میانه زن و شوهر در سال دوم هرگاه
بانموضعیکه در سال اول دخول کرده باشد برسند یا نظر بهمکه شخصی با ایشان باشد تا انکه افعال
حج را باتمام رسانند و نگذارد که با یکدیگر خلوت کنند یازدهم هرگاه دخول در حالتیکه زن حیض
داشته باشد واقع شود کفاره براو واجب است چنانچه در بحث حیض مذکور شد و بعضی از مجتهدین
این کفاره را سنت میدانند دوازدهم عده داشتن هرگاه بشبهه دخول واقع شود و اگر چه ان زن در
سن زنانی باشد که حیض نه بیند و همچنین عده لازم است هرگاه شوهر زن را طلاق دهد و اگر چه با او خلوت
نکرده باشد سیزدهم هرگاه شخصی زن عقدی داشته باشد و زنا کند واجب است که حاکم شرع او را سنگسار
کند و اگر زن نیز شوهر داشته باشد واجب است که او را نیز سنگسار کند و اگر شوهر نداشته باشد یا مرد زن
نکاحی نداشته باشد و زنا کنند موجب حد تازیانه اند و موی سر زن را باید تراشید و از شهر یکسال بیرون
باید کرد چنانچه عنقریب بتفصیل مذکور خواهد شد چهاردهم هرگاه زن ازادی را شوهر او سه طلاق
دهد واجب است که شخصی دیگر او را نکاح کند و دخول نماید و طلاق دهد تا باز بران شوهر حلال شود
و همچنین هرگاه شش طلاق گوید محتاج بکسیست که دخول کند تا حلال شود و همچنین در هر سه طلاق
غیر عدی محتاج بمحلل است اما در طلاق عدی در نهم مرتبه طلاق حرام مؤبد میشود چنانچه مذکور
شد و اگر کنیز باشد در طلاق دوم و چهارم محتاج بکسی است که بعقد دخول کند تا حلال شود پانزدهم
واجب است تعزیر کردن مردیکه زن مرده خود را دخول کند شانزدهم هرگاه کنیزی بخرد بشرط انکه بکر است
و بعد از دخول ظاهر شود که بکر نبوده واجب است که ده یک قیمت کنیز را با کنیز بفروشنده او بدهد هفدهم
هرگاه کنیز را خریده باشد و بعد از انکه با او دخول کرده باشد ظاهر شود که ابستن است واجب است که
بیست یک قیمت کنیز را با کنیز بفروشنده او بدهد هجدهم هرگاه شخصی مرتد شود و بعد از ارتداد
با زن خود دخول کند لازم است که مهر او را بدهد نوزدهم هرگاه کنیزی را که اقارب او با او دخول کرده باشند
شخصی بخرد واجب است که بگذارد یک حیض به بیند انگاه با او دخول کند اگر حیض به بیند و اگر حیض نه بیند
و در سن زنانی باشد که حیض به بینند چهل و پنج روز باید که صبر نماید و بعد از ان با او دخول کند
اما اگر اقارب دخول نکرده باشد هم ان ساعت که بخرد دخول میتواند کرد بیستم هرگاه عقد کرده باشد
و پیش از دخول طلاق دهد واجب است بر شوهر که نصف مهر را باو بدهد و اگر دخول کرده باشد تمام
مهر او را باید داد بیست و یکم اگر در وقت عقد کردن مهر را مشخص نکرده باشد واجب است بر شوهر که مهر المثل
باو دهد بیست و دوم هرگاه زن تفویض کردن مهر خود را بشوهر رجوع کرده باشد واجب است براو که
قبل از دخول مهر او را مشخص کند بیست و سیم واجب است بر شوهر دادن مهر المثل در هر موضعیکه
مهر مسمی باطل شده باشد و همچنین واجب است مهر المثل در وطی بشبهه و در زنا کردن بشبهه بیست
و چهارم واجب است نفقه دادن بزن عقد دائمی و اگر چه او را طلاق رجعی داده باشند تا زمانیکه
از عده بیرون نرفته است و همچنین واجب است نفقه زنیکه او را طلاق بائن گفته باشند و حامله باشد
و واجب است دادن جامه که بدن خود را بان بپوشند و خانه که در ان بنشینند و خادمیکه خدمت
ایشان کند هرگاه از جماعتی باشند که خدمتکار داشته باشند و نیز واجب است دادن فرش و چیزهای

بیست نهم واقع شدن نکاح... متعلق بر دخول بنده سی ام باطل شدن اختیار زن و شوهر بسبب دخول در عیبی که بعد از دخول بهم رسیده مگر جوانکی در مرد که باطل نمیشود چنانچه زود باشد که بیاید سی و یکم تعیین مهر بحسب روزها در متعه سی و دوم قرار یافتن و صحیح بودن نکاح بیمار بدخول کردن چه اگر بیمار زنی را نکاح کند آن نکاح قرار نمیگیرد مگر آنکه دخول کند که اگر دخول نکرده بمیرد نکاح باطل میشود سی سیم ثبوت محصن هریک از ایشان بسبب دخول خواه بعقد دوام و خواه بملک سی و چهارم نشر حرمت رضاع چه اگر دخول نکرده باشد نشر حرمت نمیکند سی و پنجم محرم شدن دختر بسبب دخول بمادر و محرم شدن مادر بسبب عقد دختر سی و ششم امتناع فسخ کردن زن نکاح خود را بعنین شدن شوهر بعد از دخول سی و هفتم محقق شدن رجوع در ایلاء و ظهار بدخول کردن سی و هشتم منع کردن مرد زن را از خوردن چیزها که بوی بد داشته باشد چون پیاز و سیر و ازاله بوی بد وامر کردن بپاک ساختن آنچه طبع از آن متنفر باشد چه دادن مهر تقاضای آن میکند که شوهر بتواند کرد سی و نهم الزام نمودن زن یهودیه بغسل کردن بر قول بعضی از مجتهدین در نکاح متعه و نهی کردن از مجاورت نجاست و شراب چهلم منع کردن بیرون رفتن زن از خانه جهت عبادتها و سفر غیر واجب چهل و یکم وفا کردن کسیکه قسم خورده باشد که نکاح کند بعقد کردن چه هرگاه که عقد کند وفا بنذر خود کرده باشد و همچنین خلاف نذر و سوگند کردن اگر قسم خورده یا نذر کرده باشد که نکاح نکند بمجرد عقد خلاف نذر و سوگند کرده چهل و دوم بیرون آمدن دخول کننده از عزب بودن بسبب عقد چهل و سیم منع کردن از زن و نگاه کردن بجمیع بدن او و نظر کردن زن نیز بجمیع بدن مرد بسبب عقد چهل و چهارم و مالک شدن طلاق و خلع و ظهار و ایلاء و لعان بسبب عقد چهل و پنجم ثبوت فسخ هریک با عیب چهل و ششم جواز سفر کردن و دور شدن زن که از او خواسته باشد چهل و هفتم ساقط شدن عفو ولی بعد از دخول چه پیش از دخول عفو میتواند کرد چهل و هشتم ثبوت میراث بردن زن و شوهران یکدیگر بسبب عقد صحیح و دخول در بیمار چهل و نهم جایز بودن غسل دادن و کفن کردن هریک از زن و شوهر یکدیگر را بسبب عقد هرگاه عقد دائمی باشد پنجاهم مالک شدن نصف صداق بمجرد عقد هرگاه طلاق دهد پنجاه و یکم بر انگیختن حاکم شرع دو کس از خویشان زن و شوهر را که میانه ایشان اصلاح کنند گاهی که میانه ایشان نزاع باشد پنجاه و دوم قبول کردن قول شوهر هرگاه اختلاف کنند در قدر مهر و قول زن در گرفتن مهر پنجاه و سیم سوگند خوردن هریک از زن و شوهر در تعیین مهر با اختلاف ایشان پنجاه و چهارم منع کردن زن از سوگند خوردن و نذر و عهد کردن و بخشیدن هرگاه مستلزم منع حقی از حقوق شوهر باشد **تتمه** بدانکه در جمیع این احکام که مذکور شد قبل و دبر در اینها شریکند الا در پنج موضع که حکم مخصوص قبل است اول حلال شدن زن آزاد یا کنیز که او را سه طلاق داده باشد یا کنیز که او را دو طلاق داده باشد چه موقوف است حلال شدن آن زن بشوهر بدخول کردن شخصی دیگر در قبل آن زن بعقد دوم کسیکه ایلاء کرده باشد یعنی قسم خورده باشد که با زن خود دخول نکند هرگاه دخول در قبل آن زن کند حکم ایلاء برطرف میشود سیم احصان یعنی زن داشتن مرد و شوهر داشتن زن بدخول در قبل ثابت میشود چهارم طلب سخن کردن زن در نکاح کردن زنی

لازم است که دخول در قبل او واقع شده باشد پنجم بیرون آمدن منی از قبل موجب غسل است بر قول بعضی از مجتهدین اما بیرون آمدن از دبر موجب غسل نیست و احکامیکه بر دخول کردن مترتب میشود میباید که در اینها اعتبار باشد که حشفه یا بعض آن غایب شود و یا این احکام نسبت بکسیکه حشفه او بریده باشد بمقدار حشفه از آلت او غایب شود مترتب میشود یا نه میانه مجتهدین در این خلاف است ظاهر آنست که این احکام در او جاری نیست مگر در حرام شدن مادر و خواهر و دختر کسیکه با او دخول کند

تکمله بدانکه شش حکم از خواص بکارت است اول ولایت پدر و جد در نکاح بکر دوم استحباب امتحان نمودن جهت تزویج کردن سیم و صیت نمودن بجاریه بکر چه اگر غیر بکر را بخشند از عهده نذر بیرون نمیتوانند آمد چهارم وکیل کردن در خریدن بکر چه اگر وکیل غیر بکر بخرد صحیح نیست پنجم اکتفا کردن بسکوت بکر در وقت رخصت خواستن از او بنکاح بخلاف غیر بکر که میباید سخن گوید ششم مخصوص بودن در وقت زفاف به هفت شب خوابیدن پیش او بخلاف غیر بکر که پیش او سه شب میباید خوابید و هیچ یا نکه بکارت بسبب وطی برطرف میشود چون جستن دختر از جائی بجائی یا چیزی بر او زدن یا بیماری یا به واسطه بسیاری سن او و یا احکام بکارت زائل میشود از بکر یکه بغیر جماع بکارت او رفته باشد چون احتیاج بحرف زدن در وقت نکاح و مخصوص بودن سه شب خوابیدن نزد او در ابتدای نکاح یا آنکه اینها مخصوص بکر است که بکارتش بجماع رفته باشد میانه مجتهدین در آن خلاف است و بعضی از ایشان گفته اند که این چنین زن نیز داخل بکر است و نیز داخل غیر بکر است **تتمه** عادت مجتهدین امامیه اینست که در کتاب نکاح خصایص حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم را ذکر میکنند و اگرچه بعضی از اینها دخلی بنکاح ندارد بنابراین بنده دعاگو نیز در این کتاب اقتدا بایشان کرده اینها را مذکور میسازد بدانکه سی و هفت چیز از خواص آنحضرت است اول حلال بودن نکاح کنیزان بعقد چه غیر آنحضرت را جایز نیست مگر بدو شرط اول قدرت نداشتن بر زن آزاد خواستن دوم ترسیدن از زنا دادن در زنا دادن دوم حلال بودن نکاح کردن زنان یهود و نصاری بعقد چه غیر آنحضرت را جایز نیست بر قول بعضی از مجتهدین سیم حرام شدن زنانیکه آنحضرت نگاه بر ایشان میکرده و ایشان را میخواسته بر شوهران ایشان و واجب بودن طلاق دادن شوهران ایشان را و این حکم برطرف شده چهارم حلال بودن زیاده از چهار زن خواستن چه غیر آنحضرت را زیاده بر چهار زن جایز نیست و این حکم نیز نسبت با آنحضرت برطرف شد پنجم مخیر بودن زنان آنحضرت در بودن نزد او یا مفارقت کردن از او بغیر لفظ طلاق و زنان غیر او بی طلاق مفارقت نمیتوانند کرد ششم حلال بودن نکاح کردن بلفظ هبه و وطی کردن بی مهر چه غیر آنحضرت را جایز نیست هفتم واجب نبودن شب خوابیدن پیش زنان چه غیر آنحضرت را واجب است که از چهار شب یک شب پیش زن خود بخوابد هشتم حرام بودن زنان آنحضرت بر غیر او نهم واجب بودن مسواک کردن بر آنحضرت دهم واجب بودن قربانی کردن بر آنحضرت یازدهم واجب بودن شب برخاستن و نماز شب بنام بودن بر آنحضرت دوازدهم واجب بودن انکار کردن بر کسیکه فعل نامشروع کند و اظهار کردن انکار بر او و اگرچه داند که دیگری بر او انکار کرده باشد سیزدهم حرام بودن گرفتن صدقات واجبی بر آنحضرت بر قول بعضی از مجتهدین صدقات سنتی نیز بر او حرام

بوده چهاردهم حرام بودن چشمک زدن برخلاف ظاهر از زدن یا کشتن بخلاف انحضرت که بر دیگران حرام نیست مگر در عمل حرامی پانزدهم حرام بودن چیزی نوشتن و کتابت کردن و شعر گفتن شانزدهم حرام بودن کندن زره از تن مبارک بعد از انکه بقصد جنگ پوشیده باشد پیش از انکه دشمن را ببیند هفدهم حلال بودن اختیار کردن انحضرت انچه خواهد از غنیمت که لشکر در جنگ بگیرند چون کنیز خوش شکل و چاروای نیکو و جامه خوب و غیر ان چنانچه در بحث جهاد مذکور شد هجدهم حلال بودن روزه وصال داشتن و انچنانست که کسی یک روز و یکشب تا سحر روزه دارد و قصد روزه کند چه این روزه بر غیر انحضرت حرامست نوزدهم حلال بودن گرفتن نان و اب از گرسنگان و تشنگان چه غیر انحضرت را حرامست بیستم حلال بودن مخصوص ساختن زمینها جهت چرید چاروایهای انحضرت چه غیر او را حرامست بیست یکم حلال بودن غنیمت بر انحضرت و بر امت او چه پیغمبران دیگر را حلال نبوده بلکه انها را جمع کرده با تش میسوختند بیست دوم جایز بودن سجده کردن بر زمین و تیمم کردن بخاک پیغمبران سابق را بر خاک عبادت کردن بغیر از وضو و غسل جایز نبوده بیست و سیم بر انگیخته شدن انحضرت بر تمام عالمیان (۲۴) باقی بودن معجزه او یعنی قران تا قیام قیامت بیست و پنجم گردانیدن انحضرت را خاتم پیغمبران بیست و ششم نصرت کردن انحضرت بترسیدن دشمنان او در جنگ از یکماهه راه بیست و هفتم نگاه داشتن امت او را از منسوخ شدن و فرو رفتن بزمین بیست و هشتم مخصوص بودن انحضرت روز قیامت بشفاعت عام بیست و نهم مخصوص بودن انحضرت باینکه از پشت چنانچه از پیش می دید یا باین معنی که انچه پس پشت او واقع میشد میدانست سی ام مخصوص بودن انحضرت بخواب کردن چشم او و بیدار بودن دل او باین معنی که اگر انحضرت در خواب بود و کسی چیزی میگفت ان را در می یافت سی و یکم مضاعف شدن ثواب زنان انها و عقاب انها سی و دوم حلال بودن داخل شدن او بی احرام بمکه چه غیر انحضرت را حرامست

فصل هفتم در بیان صداق بدانکه ذکر صداق در نکاح دایمی شرط نیست بلکه سنت است پس اگر در عقد ذکر صداق نکنند انعقاد صحیح است و با دخول مهر المثل لازم نیست اگر تفرض کردن مهر راضی نشوند ولیکن سنت است که دخول نکنند تا مهر را مشخص نسازند اما اگر در عقد شرط کنند که مهر نداشته باشد ایا این نکاح صحیح است یا نه مجتهدین را در این دو قول است و سنت است که صداق پنجاه مثقال طلا یا کمتر باشد و مکروه است که زیاده از ان باشد سید مرتضی رضی الله عنه زیاده از پنجاه مثقال طلا را جایز نمیداند و سنت است که اگر شوهر پیش از دخول بمیرد زن یا ولی او مهر را ببخشند و مکروه است که خویشان زن بعد از مردن زن طلب صداق او کنند هرگاه در زندگی خود طلب نکرده باشد و شروط صداق هرگاه در حال عقد کردن مقرر شود شش است اول انکه انچه صداق میکنند چیزی باشد که مسلمان تملک ان تواند شد خواه عین باشد و خواه منفعت چون تعلیم سوره از قران یا تعلیم منفعتی پس اگر چیزی باشد که مسلمان مالک ان نتواند شد چون شراب گوشت خوک صحیح نیست و بعضی از مجتهدین برانند که نکاح در این صورت باطل میشود و بر تقدیری که عقد صحیح باشد ایا مهر المثل بدهد یا قیمت شراب و خوک میان مجتهدین خلافست اقرب انست که مهر المثل بدهد اما اگر یهودان و ترسایان صداق کنند صحیح است و چون مسلمان شوند و قبض نکرده باشند قیمت ان را بدهند

دوم انکه صداق معلوم باشد بدیدن و اگر چه وزن ان معلوم نباشد چون پاره طلا یا نقره یا خرمن گندم یا انکه ان را وصف کنند بنوعی که جهالت ان برطرف شود پس اگر چیزی مجهول را صداق کنند صحیح نیست و مهر المثل میدهند سیم انکه در صداق شرطی نکنند که مخالف نکاح باشد پس اگر وعده جهت دادن صداق مقرر نمایند و شرط کنند که اگر در ان وعده ندهند نکاح باطل باشد صحیح نیست و در انکه ان عقد ام شرط صحیح نیست یا صداق میان مجتهدین خلافست چهارم انکه صداق چیزی نباشد که وجود ان عدم ان را لازم داشته باشد پس اگر صداق این چنین چیزی باشد صحیح نیست مثل انکه شخصی برای غلام خود یا تمام او یا بعض او ازاد باشد زنی نکاح کند و ان غلام را صداق ان زن کند چه در اینصورت صداق او باطل میشود و مهر المثل میباید داد پنجم انکه صداق مقداری باشد که زن یا ان راضی باشد پس اگر بمقداری باشد که او یا ان راضی نباشد صحیح نیست ششم انکه ولی طفل او را بکمتر از مهر المثل صداق کند صحیح نیست و یا در اینصورت صداق باطل است یا نکاح بنا بر مجتهدین خلافست و جایز است که اقا کنیز خود را ازاد کند و ازادی او را مهر او گرداند و یا در اینصورت ابتدا یا زادی میکند یا بنکاح میان مجتهدین خلافست اقرب انستکه بهر کدام که ابتدا کند صحیح است چه هر دو بمنزله یک کلامند

فصل هشتم در بیان انکه بدخول کردن مهر مسمی واجب میشود بدانکه مهر مسمی یا بدخول کردن در قبل یا در دبر تمام واجب میشود خواه بعقد صحیح باشد و خواه بشبهه و ممکن نیست که دخول بی مهر باشد الا در چهار موضع اول انکه شخصی کنیز خود را بغلام خود عقد کند و او دخول نماید چه در اینصورت مهر نیست و لیکن سنت است که اقا بغلام چیزی بدهد که او بکنیز دهد تا بصورت مهر باشد و بعضی از مجتهدین چیزی دادن را در این صورت واجب میدانند دوم انکه زن کافره حربیه باشد که نفس خود را با عنقاد نکاح بر شوهر کافر خود واگذاشته باشد و او دخول کند و بعد از ان هر دو مسلمان شوند چه در اینصورت مهر نیست سیم انکه زن سفیهه را انسته بی اذن ولی شوهر کند و شوهر دانسته با او دخول کند چه در اینصورت مهر نیست چهارم انکه زن ازادی غلام شخصی را دانسته بی رخصت اقا شوهر کند و دخول واقع شود چه در اینصورت مهر ندارد و دو بیکبار دخول کردن واجب نیست الا یک مهر مگر در پنج موضع اول انکه شخصی کنیز دیگری را بشبهه دخول کند و در اثنای دخول کردن اقای ان کنیز او را بفروشد و تمام شدن دخول در ملک او واقع باشد بعضی از مجتهدین گفته اند که دخول کننده دو مهر بدهد یکی باقای اول و یکی باقای دوم دوم انکه زن پسر را پدر بشبهه دخول کند چه بعضی از مجتهدین برانند که پدر دو مهر میدهد یکی مهر زن جهت دخول با او و یکی مهر پسر خود جهت فسخ نکاح میان پسر و زن سیم انکه شخصی زنی را نکاح کند و پسر او دختر ان زن را انگاه دختر را پدر بشبهه وطی کند و مادر را پسر چه در اینصورت هر کدام پیشتر دخول کرده باشد مهر ان زنی را که بشبهه دخول کرده و نصف مهر زن خود را میدهد و انکس که بعد از او دخول کرده نیز مهری و نصف مهری میدهد و در نصف مهر رجوع میکنند بر کسیکه پیشتر دخول کرده پس انکس که پیشتر دخول کرده باشد دو مهر میدهد چهارم هرگاه شخصی دو زن را در دو وقت عقد کرده باشد و با زنی که اخر عقد کرده است دخول کند انگاه ظاهر شود که یکی مادر و دیگری دختر بوده چه در اینصورت ان زنیکه بشبهه دخول با او واقع شده تمام مهر میگیرد و ان زنیکه پیشتر عقد او کرده اند نصف

مهر پس بسبب دخول کردن یکمهر و نصف مهر دهد پنجم انکه چون با زن باشد یعنی نیکه از حیض دیدن مایوس شده باشد دخول کنند و در اثنای دخول کردن او را طلاق گویند چه در اینصورت مهر مسمی و مهر المثل با زن دهند و اگر در اثنای انزال عقد کنند دو مهر مسمی بدهند **فصل نهم** در بیان انکه در چند موضع نکاح فسخ میشود بدانکه در بیست و هشت موضع نکاح بر طرف میشود اوّل انکه طلاق دهند دوّم انکه میان زن و شوهر زن بخشش بهم رسد و زن چیزی در عوض نا او را طلاق گوید و این را خلع و مبارات گویند سیّم انکه ولی او در حالت طفولیت او را بهم حیض نداده باشد یعنی بغیر مثل خود نکاح کرده باشد چه در این صورت بعد از بالغ شدن میتواند فسخ کرد چهارم انکه ولی طفل او را بدیوانه یا خنثی یا خصی نکاح کند چه بعد از بالغ شدن اختیار فسخ دارد پنجم انکه زن کافره پیش از دخول مسلمان شود چه او فسخ نکاح خود میتواند کرد و بعد از دخول موقوفست بر انقضای عده پس اگر عده او منقضی شود و شوهر او مسلمان نشود فسخ میکند ششم انکه زن یهودیه پیش از دخول از دین خود بدین اسلام انتقال کند چه نکاح او فسخ میشود امّا بعد از دخول کردن موقوف است بر انقضای عده پس اگر عده او منقضی شود و شوهر مسلمان نشود فسخ میشود و هم چنین است حکم کسیکه مرتد شود و پدر او کافر بوده باشد چه بعد از دخول تا انقضای عده نکاح زوجه او فسخ میشود و کسیکه پدر او مسلمان باشد بعد از انقضای عده وفات نکاح زوجه او فسخ میشود هفتم انکه زن و شوهر را در حجابت بکبر ند یا انکه زن صغیره گرفتار شود با شوهر بالغ بیند که اند مثل انکه کافر باشد و گرفتار شود چه در اینصورت فسخ نکاح زن کرده میشود هشتم انکه هرگاه اقا مانند غلام و کنیز حیلهٔ اندازد بعد از انکه ایشان را بیکدیگر نکاح کرده باشد نهم انکه هر یک از زن با شوهر راضی بنکاح شوند بادعای انکه دیگری از طایفه مشخص باشد انگاه ظاهر شود که از ان طایفه نبوده چه ان دیگر را در اینصورت فسخ نکاح میرسد بر قول بعضی از مجتهدین و اگر زن دعوی کند که من از فلان قبیله ام و خلاف ان ظاهر شود مرد نیز میتواند فسخ کرد دهم انکه هر یک از زن و شوهر یکی از ایشان را شیر دهد چه ایشان بر یکدیگر حرام میشوند و نکاح ایشان فاسد میشود زیرا که شیر خورنده اگر پسر باشد عم زن خود میشود یا خال او و اگر دختر باشد عمه یا خاله او یازدهم انکه هرگاه با مادر زنی دخول کند نکاح دختر او باطل میشود دوازدهم انکه زن شوهر خود را چه در اینصورت نکاح بر طرف میشود سیزدهم فروختن اقا کنیز یا غلام خود را چه موجب ان میشود که اقای دوم مختار باشد در رضای نکاح اوّل یا فسخ ان خواه پیش از دخول باشد و خواه بعد از دخول و خواه هر دو بنده باشند و خواه ازاد و خواه مالک واحد باشد و خواه متعدد و بعضی از مجتهدین گفته اند کسیکه مبتلا بالجرد فسخ نکاح زن او نمیتوان کرد چهاردهم انکه هر یک از مرد یا زن پیش از عقد دیوانه باشد خواه دیوانگی او دایمی باشد و خواه دوری و خواه دخول کرده باشد و خواه نکرده باشد فسخ نکاح میتوان کرد امّا اگر بعد از عقد دیوانگی حادث شود زن نکاح او را فسخ میتواند کرد امّا مرد را اختیار فسخ نمیشود پانزدهم انکه مرد خصی باشد یعنی خواجه سرا باشد پیش از عقد چه زن فسخ نکاح خود میتواند کرد امّا اگر بعد از عقد حادث شود فسخ نمیتواند کرد و هم چنین است حکم کسیکه خصیهٔ او را کوفته یا بریده باشند پیش از دخول و اگر بعد از دخول باشد در

برنده مجتهدین را دو قولست و اگر بعضی را بریده باشند و بعضی باشد زن اختیار فسخ ندارد شانزدهم انکه مرد عنین باشد یعنی انکه از دخول کردن مطلقا عاجز باشد چه در اینصورت زن بحاکم شرع حال خود را عرض میکند بحاکم او را یکسال مهلت میدهد پس اگر چنانچه در این یکسال دخول توانست کرد خوب والا بعد از ان زن را فسخ نکاح میرسد و اگر این حالت بعد از دخول کردن حادث شود زن را فسخ نیز هفدهم انکه هر یک از زن با شوهر جذام داشته باشد چه فسخ نکاح میتوانند کرد و بعضی از مجتهدین جذام را در زن عیب میدانند و میگویند اگر مرد جذام داشته باشد زن فسخ نکاح او نمیتواند کرد هجدهم انکه هر یک از زن و شوهر برص داشته باشد چه فسخ نکاح میتوانند کرد و بعضی از مجتهدین برص را در مرد عیب نمیدانند و عجب از بعضی مجتهدین که جذام را در مرد عیب میدانند و برص را در عیب مردان ذکر نکرده اند و حال انکه دلیل ایشان در جذام حدیث صحیح حلبی است و در ان برص نیز مذکور است نوزدهم انکه هر دو چشم زن کور باشد چه بر قول بعضی از مجتهدین مرد فسخ نکاح او میتواند کرد بیستم انکه زن لنگ زمینگیر باشد چه بر قول بعضی از مجتهدین مرد فسخ نکاح او میتواند کرد بیست و یکم انکه زن قرن داشته باشد و قرن بفتح قاف و سکون رای مهمله چیز یست مشابه استخوان که در فرج زن بهم میرسد و مانع از دخول کردن میشود چه در اینصورت مرد فسخ نکاح او میتواند کرد بیست و دوم انکه زن عفل داشته باشد و عفل بفتح عین بی نقطه و سکون فا چیز یستکه در فرج زن بهم میرسد مشابه گوشت پاره که مانع دخول میشود چه در اینصورت بر قول بعضی از مجتهدین مرد را فسخ نکاح او میرسد بیست و سیم انکه زن رتق داشته باشد و رتق بفتح رای مهمله و تای دو نقطه فوقانی و قاف بهم امدن فرج و روئیدن گوشت است بنوعیکه دخول کردن با او متعذر باشد چه بر قول بعضی از مجتهدین مرد در اینصورت فسخ نکاح او میتواند کرد بیست و چهارم انکه مخرج بول و حیض یا مخرج بول و غایط زن یکی بود چه در اینجا نیز مرد فسخ نکاح او میتواند کرد بیست و پنجم انکه هر یک از زن و شوهر خنثی باشد چه در اینصورت بعضی از مجتهدین گفته اند که فسخ نکاح میتوانند کرد بیست و ششم انکه هرگاه کنیزی ازاد شود و شوهر او غلام باشد در اینصورت ان کنیز اختیار فسخ نکاح خود دارد مگر در یکصورت که فسخ نمیتواند کرد و ان در وقتیستکه مقتضی صد درهم نقد و کنیزیکه قیمت او نیز صد درهم باشد داشته باشد و او این صد درهم بدیگری عقد کرده باشد و در حال مرض موت او را ازاد کند چه در اینصورت کنیز را فسخ نکاح نمیرسد زیرا که او ازاد نمیشود که فسخ نکاح خود تواند کرد بواسطه انکه قیمت ان کنیز زیاده از ثلث مال ان شخص است و وصیت و ثلث اعتبار دارد بیست و هفتم خواستن دختر برادر و دختر خواهر بدون اذن عمه و خاله ایشان کسیرا که عمه و خاله ایشان را نکاح کرده باشد چه در اینصورت عمه و خاله فسخ نکاح خود میتوانند کرد بیست و هشتم خواستن کنیز هرگاه زن ازادی داشته باشد بی اذن او چه در اینصورت ان زن فسخ نکاح خود میتواند کرد بیست و نهم ولی طفل در حال طفولیت او را بغیر مثل خود نکاح کرده باشد چه در اینصورت بعد از بلوغ فسخ میتواند کرد **تتمه** بدانکه اختیار فسخ فوری است پس اگر بعد از دانستن عیب فسخ نکند اختیار فسخ ندارد و در فسخ کردن نکاح بعیب اذن حاکم شرع شرط نیست و ثبوت عیب در چیزهائیکه ظاهر باشد چون برص و جذام و جنون بدو گواه عادلست و در چیزهائیکه ظاهر نباشد چون عنن

تا ساست بنا بر اقوی جا بجه مفاد نص صحیح است ظهر طا مد ظله

باطی زمان بگواهی زنان و اقرار ایشان ثابت میشود **فصل دهم** در بیان آنکه در چند موضع مهر المثل لازم است یا آنکه زن در بیست و پنج موضع مهر المثل میگیرد کاهی که دخول واقع شده باشد اول آنکه در عقد ذکر مهر نکرده باشد چه در اینصورت با دخول مهر المثل میگیرد و اگر در اینصورت پیش از دخول خواهند که او را طلاق گویند واجب است که متعه باو دهند و متعه آنستکه اگر شوهر مالدار باشد جامه علی یا اسب عالی که ده مثقال طلا ارزد یا ده مثقال طلا باو بدهد و اگر مفلس باشد انگشتری طلا یا نقره و اگر متوسط باشد پنج مثقال طلا چنانچه مذکور شد و اگر مفارقت بغیر طلاق واقع شود چون فسخ و لعان و انچه مذکور شد از متعه دادن نیست است و بعضی از مجتهدین متعه دادن را در اینصورت نیز واجب میدانند و فرقی نیست در متعه کردن زن میان آزاد و کنیز دوم آنکه در عقد گفته باشند که انچه از زن و شوهر یا اجنبی بعد از عقد مهر را مشخص کنند آن مهر شود است انگاه آن مرد بعد از دخول و پیش از مشخص ساختن مهر بمیرد در اینصورت آن زن مهر المثل میگیرد سیم آنکه چیزی را صداق کرده باشند که مسلمان مالک آن نتواند شد چون شراب و خوک هرگاه که یکی از زن و شوهر مسلمان باشد چه در اینصورت مهر المثل باید داد چهارم آنکه صداق چیزی مجهول باشد چه در اینصورت مهر المثل میگیرد پنجم آنکه صداق مشتمل بر عیب باشد چه در اینصورت مهر المثل باید داد ششم و بعضی از مجتهدین بر آنند که مثل آن چیزی باید داد که بی عیب باشد ششم آنکه چون زن و شوهر در قدر مهر اختلاف کنند و هر دو سوگند بخورند زن مهر المثل میگیرد هفتم آنکه هرگاه شخصی زیاده از چهار زن خواهد و بعد از دخول با ایشان مسلمان شود مهر المثل او را لازم است که بدهد و بعضی از مجتهدین مهر مسمی را در اینصورت واجب میدانند هشتم آنکه اگر صداق پیش از قبض کردن تلف شود و مقدار آن را ندانند در اینصورت او را مهر المثل باید داد نهم آنکه صداق مغصوب باشد پس اگر عالم بغصب آن باشند مهر المثل باید داد و اگر جاهل بغصب باشند مثل آن را یا قیمت آن را باید داد و بعضی از مجتهدین در اینصورت نیز مهر المثل را لازم میدانند دهم آنکه در صداق شرط نامشروعی کرده باشند چه در اینصورت نیز مهر المثل باید داد یازدهم آنکه چیزی را صداق کرده باشند که متضمن فساد نکاح باشد چون صداق کردن آزادی غلام را برای زنیکه بجهت او عقد کرده باشد در عوض مهر شوهر او غلام او باشد چه در اینصورت مهر المثل میدهد دوازدهم آنکه اگر ولی طفل را بکمتر از مهر المثل یا زیاده از آن صداق کند در اینصورت متصرف بمهر المثل میشود سیزدهم آنکه باعتقاد برخلاف انچه زن گفته باشد واقع شود در اینصورت مهر المثل باید داد بر قول بعضی از مجتهدین چهاردهم آنکه سفیه بی اذن ولی زیاده از مهر المثل صداق کند و دخول کرده باشد چه در اینصورت منصرف بمهر المثل میشود پانزدهم آنکه هرگاه شخصی بدیگری گوید که تزویج کردم بتو کنیز خود را بشرط آنکه تزویج کنی بمن دختر خود را و آن کنیز را صداق او کند چه در اینصورت مهر المثل میدهد شانزدهم آنکه اگر بشبهه با زنی دخول کرده باشد در اینصورت مهر المثل میدهد هفدهم هرگاه کنیز را پیش شخصی گرو کرده باشند و آن شخص با کنیز دخول کند بگمان آنکه جایز است او را مهر المثل باید داد هجدهم هرگاه شخصی کنیز را بی رخصت آقای او دخول کند مهر المثل باید داد نوزدهم هرگاه کنیزی را به بیع فاسد خریده باشند و با او دخول کنند مهر المثل باید داد بیستم هرگاه

زنی را باکراه دخول کند مهر المثل باید داد بیست و یکم هرگاه زن بزرگ مدخوله شخصی زن کوچک او را شیر دهد بر او لازم است که مهر المثل زن کوچک را بدهد هرگاه نا شناسنده شیر داده باشد بیست و دوم هرگاه دو عادل گواهی دهند که فلان مرد زن خود را طلاق داده و آن زن شوهر کند و بعد از آن کذب گواهان ظاهر شود مهر المثل زن را میدهند و رجوع بر گواهان نکنند و همچنین همین حکم است در صورتیکه گواهان گواهی دهند که میانه زن و شوهر او رضاع واقع شده و او بر آن شوهر حرام است و حاکم شرع میانه ایشان تفریق کند بعد از آن زن شوهر کند انگاه ظاهر شود که گواهان دروغ گفته اند در اینصورت شوهر دوم مهر المثل میدهند و زن همان زن شوهر اول است بیست و سیم هرگاه دو کس بشوهر بودن یک زن دعوی کنند و آن زن تصدیق یکی از ایشان کند میباید که زن قسم بخورد جهت ساقط شدن دعوی آن شخص دیگر پس اگر زن قسم بخورد آن شخص قسم بخورد مهر المثل میباید داد بیست و چهارم هرگاه شخصی بزوجی دعوی کند بعد از آنکه آن زن شوهر نشته باشد که من در عده رجوع کرده ام و تصدیق او کند قول زن را قبول نمیکنند و او غرامت مهر المثل میکشد بیست و پنجم آنکه اگر زن دعوی کند که مهر من معین است و شوهر گوید من معین ننمودم زیرا که وکیل من کرده و وکیل مرده باشد یا آنکه شوهر گوید مرا فراموش شده در اینصورت شوهر سوگند میخورد و مهر المثل میدهد بر قول بعضی از مجتهدین و معتبر در مهر المثل حال زن است بحسب شرف و جمال بشرط آنکه از پنجاه مثقال طلا زیاده نباشد و اگر زیاده باشد پنجاه مثقال طلا باید داد **فصل یازدهم** در بیان آنکه در چند موضع است که زن را مهر نیست بدانکه در چهارده موضع زن مهر نمیگیرد اول مرتد شدن زن پیش از دخول چه او مهر ندارد دوم مسلمان شدن کافریکه زیاده از چهار زن مدخوله داشته باشد چه زیاده از چهار زن مهر ندارد و همچنین اگر زن نیز پیش از دخول مسلمان شود مهر ندارد سیم مردن یکی از زن و شوهر پیش از دخول در حالتیکه ذکر مهر در عقد نکرده باشند چه در اینصورت زن مهر ندارد چهارم شیر خوردن زن کوچک شخصی از زن بزرگ مدخوله او بی آنکه زن بزرگ عالم باشد مثل آنکه در خواب باشد یا بیهوش باشد چه در اینصورت زن کوچک مهر ندارد پنجم شوهر کردن زن آزاد بغلام شخصی بی اذن آقای او چه در اینصورت مهر ندارد ششم شوهر کردن کنیز بی اذن آقای او بی رخصت آقا چه در اینصورت مهر ندارد هفتم فسخ کردن زن نکاح را بسبب یکی از عیبها که مذکور شد که موجب فسخ نکاح است چه با وجود عیب و فسخ نکاح پیش از دخول مهر ندارد هشتم فسخ کردن شوهر نکاح را بسبب حرام مؤبد بودن آن زن بر او چه در اینصورت پیش از دخول مهر ندارد و بعضی از مجتهدین بر آنند که در اینصورت مهر المثل دارد و بعضی از مجتهدین گفته اند که اگر چیزی گرفته همان چیز مهر او است و دیگر چیزی دادن لازم نیست نهم فسخ کردن شوهر نکاح زنی را که بادعای آزاد بودن او را نکاح کرده باشد و بعد از آن ظاهر شود که کنیز است چه در اینصورت بفسخ کردن پیش از دخول از زن مهر ندارد و اگر چه شوهر او بنده باشد دهم فسخ کردن زن نکاح مرد را که بادعای آزاد بودن او را نکاح کرده باشد انگاه ظاهر شود که بنده بوده چه در اینصورت با فسخ کردن پیش از دخول از زن مهر ندارد یازدهم فسخ کردن مرد نکاح زنی را بادعای آنکه دختر زنی بوده که او را مهر کرده اند انگاه پیش از دخول

ظاهر شود که دختر کنیز است یا فسخ کردن نه مهر ندارد دوازدهم فسخ کردن کنیزی که پیش از دخول آزاد
شود و شوهر او غلام باشد چه در این صورت مهر ندارد سیزدهم فسخ کردن زن آزاد نکاح خود را پیش از دخول بواسطه
خواستن شوهر او کنیزی را بی اذن او چه در اینصورت بالفسخ مهر ندارد چهاردهم فسخ کردن عمه و خاله پیش از دخول نکاح
خود را بجهة خواستن دختر برادر و دختر خواهر ایشان بی رضای ایشان چه در اینصورت پیش از دخول با فسخ
مهر ندارند **فصل دوازدهم** در بیان آنکه در چند موضع نصف مهر لازمست بدانکه در نه موضع زن نصف
مهر میگیرد **اول** طلاق دادن زن پیش از دخول و اگر متعه باشد و مدت او را ببخشد نصف مهر او قرار
داده بدهد و اگر زن مهر خود را بچیزی صلح کرده باشد آنگاه پیش از دخول او را طلاق دهد نصف مهر
مسمی را شوهر از زن میگیرد نه نصف چیزی که با او صلح کرده **دوم** فسخ کردن نکاح زن بیکی از
چیزهائیکه در زنان عیب است پیش از دخول چه آن موجب نصف مهر است **سیم** عنین بودن شوهر
پیش از عقد چه در اینصورت زن نصف مهر میگیرد و بعضی از مجتهدین در اینصورت نصف مهر میگیرد پنجم
خصی بودن شوهر پیش از عقد چه بر قول اکثر مجتهدین زن نصف مهر میگیرد **ششم** مرتد شدن شوهر
چه در اینصورت پیش از دخول زن نصف مهر میگیرد و بعضی از مجتهدین تمام مهر نیز گفته اند **هفتم**
خریدن زن شوهر خود را پیش از دخول چه بر قول بعضی از مجتهدین نصف مهر میگیرد و بعضی دیگر
گفته اند که در اینصورت مهر ندارد **هشتم** طلاق دادن زن یائسه یعنی در میان زنان زنی
دیگر چه با این عمل زن نصف مهر میگیرد بعد از طلاق و اگر بسبب این عمل منی بفرج زن برود و حامله شود آیا
نصف مهر میگیرد یا نه در این خلاف است اقرب آنست که نصف مهر میگیرد **نهم** شوهر زن بزرگ دانسته زن کوچک را
چه در این صورت زن بزرگ نصف مهر زن کوچک را میدهد و بعضی از مجتهدین در این صورت کل مهر را
ثابت دانسته اند **فصل سیزدهم** در بیان اختلاف میان زن و شوهر بدانکه اگر میان زن و شوهر
اختلاف واقع شود در عنین بودن مرد باینکه زن ادعا کند که شوهر او عنین است و شوهر منکر باشد
و گواه عادل نباشد قول قول شوهر است با قسم و در سه موضع نیز اگر زن دعوی کند که شوهر او عنین است
قول قبول نمیکنند اول آنکه شوهر او طفل باشد دوم آنکه دیوانه باشد چه احتمال دارد که بعد از آنکه دیوانگی
او برطرف شود دعوی کند که دخول کرده ام سیم آنکه زن کنیز باشد بر قول بعضی از مجتهدین که شرط کرده اند
در صحت نکاح کنیز ترسیدن از افتادن در زنا زیرا که اگر قول کنیز در اینصورت مسموع باشد لازم میاید
که نکاح او باطل باشد و اگر میان زن و شوهر پیش از دخول اختلاف شود در اصل مهر و شوهر منکر آن باشد
قول قول اوست با قسم هرگاه گواه نباشد و بعد از دخول نیز همین حکم دارد بر قول مشهور و اگر در وصف
مهر یا جنس مهر اختلاف کنند و گواه نباشد قول قول شوهر است با قسم خواه پیش از دخول باشد و خواه بعد
از دخول و در وصف نیز خواه موافق مهر المثل باشد و خواه نباشد و هرگاه هر یک از زن و شوهر گواهان بر
مدعای خود داشته باشند گواهان زن مقدمست بر گواهان شوهر و اگر شوهر دعوی
کند که مهر را بزن داده و زن منکر باشد قول قول زنست با قسم خواه پیش از دخول باشد
و خواه بعد از دخول و در بعضی احادیث وارد شده که با دخول قول شوهر است با قسم اگر اختلاف کنند در آنکه آنچه زن گرفته از او

بوده و زن دعوی هبه کند قول قول شوهر است با قسم و اگر میانه ورثه زن و شوهر اختلاف شود همین
حکم دارد و اگر زن دعوی کند دخول را و شوهر منکر آن باشد پس اگر زن بکر باشد یا شوهر گواهان عادل
بر عدم دخول داشته باشد قول قول او است و اگر گواهان عادل نداشته باشد مجتهدین را در این
دو قول است و اگر زن دعوی کند که شوهر او را در دو وقت عقد کرده و دو مهر برای او لازم است و شوهر
دعوی کند که دو مرتبه عقد کرده ام و یک مهر بر من لازم است قول قول زن است با قسم و اگر اختلاف
کنند در تنگ شدن مرض افضاء و زن منکر تنگ شدن آن باشد قول قول زن است با قسم **خاتمه**
در بیان آنچه تعلق بنکاح دارد و در آن شش فصل است **فصل اول** در بیان شب خوابیدن پیش زنان
بدانکه در خوابیدن شب پیش زن میانه مجتهدین خلافست که آیا واجب است یا نه بعضی از مجتهدین گفته اند
واجب نیست مگر آنکه میانه ایشان ابتدا بقسمت کنند و بعضی از مجتهدین بر آنند که اگر کسی یک زن داشته
باشد قسمت واجب نیست و مشهور آنست که واجب است پس اگر مرد زیاده از یک زن دائمی نداشته باشد
بر او لازم است که در هر چهار شب یکشب نزد او بخوابد پس اگر دو زن داشته باشد دو شب پیش ایشان
بخوابد و دو شب دیگر هر جا که خواهد بخوابد اگر چهار زن داشته باشد و همه دائمی باشند واجبست که هر شب پیش
یکی از ایشان بخوابد و تا ضرورت نباشد بی رضای زنیکه نوبت او باشد جای دیگر نخوابد که حرامست و روز پیش زنان
بودن لازم نیست و در بعضی احادیث وارد شده که پیش هر زنیکه بخوابد صباح با او چاشت کند و مجتهدین این
حدیث را بر استحباب حمل کرده اند و چاشت کردن با او را سنت میدانند و در شب خوابیدن میانه زنان ابتدا
نمیکند که نام او بقرعه بیرون آید و آیا زیاده از یکشب قسمت کردن میانه زنان بدون رضای ایشان جایز
است مثل آنکه قرار دهد که پیش هر یک سه شب بخوابد میانه مجتهدین در این خلافست اما اکثر از
یکشب قسمت کردن جایز نیست و فرق نیست در شب خوابیدن شوهر پیش زن میانه بنده و آزاد و خصی و
عنین و غیر اینها و همچنین میان زن بیمار و حائض و نفسا و احرام بسته و غیر اینها زیرا که شب خوابیدن نزد ایشان
موانست است و غرض جماع نیست و متعه و کنیزیکه او را عقد نکرده باشند و زن کوچک و دیوانه
که تمام وقت دیوانه باشد و زن ناشزه یعنی زنیکه از شوهر سرکشی کرده باشد و از اطاعت او بیرون رفته باشد
در قسمت شب خوابیدن با زنان دیگر شریک نیستند و تفاوتی در شب خوابیدن میان زنان آزاد نیست
مگر در خواستن دختر بکر که چون او را بخانه شوهر آرند هفت شب پیش او خوابیدن لازمست و اگر بکر
نباشد سه شب چنانچه مذکور شد اما در خوابیدن شب پیش کنیز و آزاد تفاوت هست چه کنیز نصف
زن آزاد قسمت میبرد پس اگر کسی یک زن آزاد و کنیزی داشته باشد دو شب پیش زن آزاد
بخوابد و یک شب پیش کنیز و پنج شب دیگر هر جا که خواهد بخوابد و اگر شوهر بسفر رود شب
خوابیدن پیش زنان ساقط میشود و با رضای شب خوابیدن نسبت بزنیکه در سفر واجب یا غیر
واجب باشد چون سفر حج واجبی و سنتی بر عهده شوهر واجب است یا نه میانه مجتهدین در این خلاف
است و زنانیکه شب نوبت خوابیدن پیش او باشد میتواند شب خود را بدیگری ببخشد مگر
برضای شوهر و اگر ببخشد رجوع میتواند کرد و آن پیش از تمام شدن آن شب جایز نیست که در
عوض شب خوابیدن چیزی از شوهر بگیرد پس اگر چیزی گرفته باشد رد کند و در شبی که نوبت

خوابیدن پیش زنی باشد بدین زن دیگر نمیتواند رفت مگر بواسطهٔ عیادت آن زن واما اگر تمام شب آنجا باشد برای زن صاحب نوبت قضا کند وواجب در شب خوابیدن پیش زن است که نزدیک او نخوابد اما دخول کردن زن لازم نیست مگر در چهار ماه یک نوبت واگر در شب خوابیدن پیش زنان بر ایشان ظلم کند واجب است که حصهٔ ایشان قضاء کند بعد از آنچه پیش ایشان نخوابیده باشد ومخیر است شوهر در خوابیدن شب پیش زنان بانکه بخانهٔ ایشان رود یا ایشان را بخانهٔ خود طلبد وکسیکه بواسطهٔ مانعی شب پیش زنان نتواند خوابیدن چون پاسبانان وشب گردان روز ایشان بجای شب ایشان است **فصل دوم** در بیان نخشی که میان زن وشوهر بهم رسد بدانکه اگر میانهٔ ایشان کدورتی بهم رسد پس اگر سرکشی از طرف زن باشد چنانچه از اطاعت مرد بیرون رفته باشد بانکه هرگاه شوهر را ببیند روی درهم کشد یا عادت خود را نسبت باو تغییر دهد باید که شوهر نصیحت او کند واگر نصیحت کردن فایده ندهد در شب خوابیدن پشت خود را بجانب او کند واگر این نیز فایده نکند کناره جوید از او ودر جامهٔ دیگر بخوابد واگر این نیز فایده نکند او را بزند بنوعیکه بعد از آن میانهٔ ایشان اصلاح توان کرد وباید که آنچنان نزند که عضوی از اعضای او را مجروح سازد چه اگر عضوی از او را جراحت کند چنانکه بسبب زدن تلف شود ضامن است واگر سرکشی از جانب شوهر باشد بانکه بعضی از حقوق زن را منع کند حاکم شرع شوهر او را از امتناع نمودن از دادن حقوق جبر میکند واگر شوهر زن را بی گناه بزند حاکم شرع او را منع کند واگر زن در صورت نبخشیدن مرد او را بعض حقوق خود را بشوهر ببخشد که باو میل پیدا کند حلال است بر شوهر قبول کردن آن واگر سرکشی از هر دو طرف باشد ونترسند که میان ایشان بجدائی رسد حاکم شرع یک کس از خویشان شوهر ویک کس از خویشان زن را امر کند که میانهٔ ایشان اصلاح کنند پس اگر هر دو بر اصلاح متفق شوند آنچه حکم کنند صحیح است واگر بجدائی میانهٔ ایشان اتفاق کنند صحیح نیست مگر باذن شوهر در طلاق دادن واذن زن در بخشیدن صداق وبعضی از حقوق او در طلاق اگرچه خلع باشد **فصل سیم** در بیان لاحق کردانیدن اولاد به پدر بدانکه هرگاه از دخول کردن بزن شش ماه یا بیشتر بگذرد فرزندی که حاصل میشود از آن شوهر است بشرطیکه از انقضای مدت ابستنی نگذرد ومیانهٔ مجتهدین در انقضای مدت ابستنی خلاف است بعضی گفته اند نه ماه است وبعضی بر آنند که ده ماه وبعضی یکسال گفته اند واگر کمتر از شش ماه طفل از شکم بیفتد لاحق کردانیدن او به پدر ممکن باشد باو ملحق باید کردانید وبمجرد آنکه زن فاحشه باشد شوهر نمیتواند گفت که فرزندی که از او حاصل شده باشد فرزند او نیست وبا این گفتن فرزندی آن فرزند برطرف نمیشود اگر زن زانیه باشد مگر آنکه میان زن وشوهر لعان واقع شود چنانچه زود باشد که کیفیت لعان مذکور کردد واما اگر منعه یا کنیز باشد بمجرد گفتن شوهر فرزندی آن فرزند برطرف میشود ومحتاج بلعان کردن نیست وهمچنین جایز نیست نفی کردن فرزند بمجرد اینکه منی را در وقت انزال در غیر فرج زن ریزد چه ممکنست که منی بی شعور در فرج او ریخته شده باشد **فصل چهارم** در احکام ولادت فرزند بدانکه سی امر بولادت تعلق دارد دو امر واجب ونیست ودو امر سنت وشش امر مکروه اما دو امر واجب اول مدد دادن زنان یا شوهر

در وقت زائیدن زن واگر زنان متعذر باشند مردان محرم مدد دهند واگر وجود مردان محرم نیز متعذر باشد غیر ایشان از خویشان مدد کنند **دوم** ختنه کردن فرزند بعد از بالغ شدن او واما بیست ودو امر سنت **اول** غسل دادن مولود در وقت ولادت او **دوم** اذان در گوش راست او گفتن واقامت در گوش چپ او چه از حضرت امام بحق ناطق امام جعفر صادق علیه السلام منقولست که هر کاه چنین بعد از آن طفل نمیرد واز ترس ومرض ام صبیان محفوظ میماند وشیطان بر او دست نمییابد **سیم** کام او را بتربت کربلاء علی ساکنها التحیة والثناء بکام طفل مالیدن واگر خاک کربلاء نباشد از آب دجله فرات اگر آن نیز نباشد آب شیرین واگر آن نیز نباشد خرما یا عسل در آب بحل تا شیرین شود وبکام او مالید وهمچنین سنت است که خرما را بخایند وبکام طفل بمالند **چهارم** تراشیدن موی سر طفل در روز هفتم از ولادت **پنجم** تصدق کردن بوزن موی سر او طلا یا نقره **ششم** نام گذاشتن بر آن طفل در روز هفتم و بهترین نامها آنستکه محمد یا احمد یا علی یا حسن یا حسین یا جعفر یا طالب نام گذارند واگر زن باشد فاطمه نام کنند چه در حدیث آمده که مفلسی بخانهٔ داخل نمیشود که در آن نام محمد واحمد وعلی وحسن وحسین وجعفر وطالب وعبد الله وفاطمه باشد **هفتم** کنیت ولقب بر طفل گذاشتن **هشتم** ختنه کردن طفل در روز هفتم از ولادت او **نهم** سوراخ کردن گوش راست طفل را در پایین وگوش چپ او در بالا **دهم** عقیقه کردن جهت طفل در روز هفتم یعنی گوسفند یا شتر کشتن وو دادن قیمت آن مجزی نیست واگر طفل پیش از پیشتر در روز هفتم از ولادت بمیرد عقیقهٔ او ساقط میشود **یازدهم** آنکه گوسفند یا شتری که بواسطهٔ عقیقهٔ طفل میکشند باید که اگر فرزند پسر باشد گوسفند وشتر نر بکشند واگر دختر باشد ماده **دوازدهم** آنکه میباید که در آن گوسفند صفتهای باشد که در گوسفند قربانی شرطست یعنی شاخ اندرونی شکسته وگوش او بریده نباشد ولاغر نباشد **سیزدهم** آنکه چهار یک آن گوسفند یا شتر را بزنی که طفل را زاینده باشد دهند واگر آن زن نباشد بمادر طفل دهند که تصدق کند **چهاردهم** آنکه گوشت آن را بپزند یا از آن طعامی سازند وبمؤمنان ودرویشان دهند واقل آن ده درویش را طعام دادن است **پانزدهم** آنکه عقیقه کردن وموی سر تراشیدن در یک مکان واقع شود وعقیقه بعد از تراشیدن موی سر باشد **شانزدهم** آنکه در وقت کشتن گوسفند این دعا که منقول است بخوانند یا قوم انی بریء مما تشرکون انی وجهت وجهی للذی فطر السموات والارض حنیفا مسلما وما انا من المشرکین ان صلوتی ونسکی ومحیای ومماتی لله رب العالمین لا شریک له وبذلک امرت وانا من المسلمین اللهم منک ولک بسم الله والله اکبر **هفدهم** آنکه اعضای آن گوسفند یا شتر را از هم جدا کنند چه شکستن استخوانهای آن مکروه است **هجدهم** عقیقه کردن طفل بعد از بالغ شدن بجهت خود اگر داند که پدر عقیقهٔ او نکرده است **نوزدهم** مبارکباد گفتن کسی را که فرزندی بهم رسد **بیستم** خوردن به زن حامله را چه در حدیث آمده که هر زن حامله که به بخورد طفل او خوب روی وخوش طبع باشد **بیست ویکم** خرما خوردن زن حامله در وقت دید تن نفاس چه از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام منقول است که فرزند او در این حالت از حکما گردد ودر بعضی احادیث وارد شده که اگر رطب خورد فرزند دانا وحکیم شود **بیست ودوم** پیچیدن طفل بخرقهٔ سفید واما شش امر مکروه کنیت کردن ابو القاسم طفلی اگر نام او محمد کرده باشند وبعضی از مجتهدین این را حرام میدانند **دوم** نام طفل را

حکیم یا خالد یا حارث یا ضرار یا مالک کردن سیم کنیت طفل را ابو حکیم یا ابو مالک یا ابو عیسی
کردن چهارم موی سر طفل را اندکی تراشیدن و اندکی گذاشتن پنجم از گوشت عقیقه پدر و مادر و
جماعتی که عیال ایشان باشند خوردن ششم استخوان گوسفند یا شتر عقیقه را شکستن بلکه اعضای
آن را جدا باید کرد **فصل پنجم** در بیان شیر دادن طفل و محافظت کردن او و دایه گرفتن جهت
او بدانکه چهارده امر بشیر دادن طفل و محافظت او و دایه او تعلق دارد دو امر از آن واجب است و شش
امر سنت و شش امر مکروه اما دو امر واجب اول آنکه مادر طفل شیر یکه اول مرتبه از پستان بعد از
زائیدن بیرون میآید بخورد او دهد چه اگر طفل آن شیر را نخورد زنده نمیماند دوم اجرت زنان شیر ده واجب
است بر پدر که از مال خود بمادر دهد اما اجرت شیر دادن در مدت دو سال از مال طفل باید داد
و اگر طفل مال نداشته باشد بر پدر واجب است و اما شش امر سنت اول آنکه شیر دهنده مادر باشد
چه بهترین شیرها شیر مادر است و اگر مادر در شیر دادن اجرت نطلبد و خواهد لابد است با او دادن مگر
آنکه زن بیگانه بی اجرت شیر دهد چه در این صورت اجرت بمادر دادن لازم نیست و اگر مادر نیز اجرت
نطلبد او اولی از بیگانه است و اگر مادر زیاده از اجرت زن بیگانه خواهد زیاده دادن لازم نیست
و اگر پدر دعوی نماید که زن بیگانه هست که بی اجرت شیر میدهد و مادر منکر باشد قول قول پدر
است با قسم دوم آنکه دو سال تمام شیر دهد چه کمتر از دو سال بی دو نشوونما جایز است لکن ظلم است
بر طفل و زیاده از دو سال نیز جایز است اما زیادتی اجرت ندارد سیم آنکه شیر دهنده عاقله باشد
چهارم آنکه مسلمان باشد پنجم آنکه عفیفه باشد ششم آنکه خوش شکل باشد و اما آن شش امر
مکروه اول آنکه زن شیر دهنده کافره باشد اما اگر مضطر شوند زن یهودیه میتواند شیر دادن بشرط
که او را از خوردن شراب و خوک منع باید کرد دوم آنکه شیر دهنده زن یهودیه باشد با وجود غیر
او و کراهت در زن مجوسیه بیشتر است سیم شیر دادن یهودیه هر گاه که بخانه خود ببرد و شیر دهد چهارم
آنکه شیر از ولد الزنا باشد پنجم آنکه شیر دهنده از زنا بهم رسیده باشد و در بعضی از احادیث وارد شده
که اگر کنیز به زنا حامله شده باشد و طفلی را شیر دهد اگر آقای او شیر را حلال کند حلال میشود و الا
فلا ششم آنکه شیر دهنده بدخلق و احمق باشد و محافظت کردن طفل در دو سالگی که شیر میخورد
مادر را اولی است از پدر و اگر چه طفل پسر باشد و بعد از دو سال تا بالغ شدن محافظت کردن پسر
پدر را اولی است از مادر و اگر طفل دختر باشد تا هفت سال مادر بمحافظت او اولی است از پدر و بعضی از
مجتهدین تا نه سال گفته اند و بعضی بر آنند که تا شوهر نکرده است مادر را اولیت از پدر و قول اول اقوی است
و اگر دختر پدر نداشته باشد تا وقت بالغ شدن مادر بمحافظت او اولیت از دیگری و بعد از بالغ شدن
اختیار خود دارد اما سنت است که دختر تا شوهر نکند از مادر جدا نشود و اگر یکی از پدر و یا مادر طفل بمیرد
محافظت او تا وقت بلوغ با آن دیگر متعلق است و هر گاه هیچیک از ایشان نباشد محافظت او بقول بعضی
از مجتهدین بجد تعلق دارد و اگر جد نیز موجود نباشد تعلق بخویشان دارد و بعضی از مجتهدین محافظت غیر
پدر و مادر را منع کرده اند و در هشت موضع محافظت مادر ساقط میشود و تعلق بپدر میگیرد اول
آنکه مادر کافره باشد و پدر مسلمان دوم آنکه مادر بنده باشد و پدر آزاد سیم آنکه مادر

حاشیه:
ا — از طفل معلوم نیست ... بعد از تولد فرزند ... مادر ... اجرت ... [illegible] ... طم طبا
۲ — و اگر پدر نداشته باشد یا غیر باشد واجب است بر مادر شیر دادن بدون اجرت طم طبا
۳ — زیاده از ... ماه ... روزه معلوم نیست صدر
۴ — معلوم نیست طم طبا
۵ — ... مادر ... مگر آنکه قرار دهند ... طم طبا
۷ — ... طم طبا
۸ — ... و بعد از ... صدر

مادر مؤمنه نباشد و پدر مؤمن باشد چهارم آنکه مادر از محافظت او امتناع نماید چه در این صورت
حاکم شرع پدر را بر محافظت طفل جبر میکند پنجم آنکه مادر شوهر دیگر کند ششم آنکه مادر خواهد
که بسفر رود چه در این صورت بعضی از مجتهدین گفته اند که محافظت مادر ساقط میشود و پدر پسر را همراه
میبرد هفتم آنکه مادر جذام بهم رساند چه بعضی از مجتهدین بر آنند که پدر در این صورت اولیت به
محافظت او از مادر هشتم آنکه مادر دیوانه باشد **فصل ششم** در بیان نفقه و کسوت دادن بدانکه
سه چیز سبب وجوب دادن نفقه و کسوت میشود سبب اول خویشی چه نفقه پدر و مادر هر چند بالا روند
و نفقه فرزندان و هر چند پائین آیند واجب است هر گاه قادر بر دادن نفقه و کسوت باشد و سوای پدر
و مادر چون برادر و خواهر و فرزندان ایشان و عم و عمه و خال و خاله را نفقه دادن واجب نیست بلکه
سنت مؤکده است و بعضی از مجتهدین نفقه ایشان را نیز واجب میدانند و شرط نیست که پدر و مادر مسلمان
و عادل باشند پس اگر کافر و فاسق نیز باشند با آنکه مفلس باشند نفقه ایشان واجب است و نفقه
پدر و مادر در وقتی واجب است که زیاده از قوت یک روز و یک شب جهت خود داشته باشد و اگر از دادن
نفقه با قدرت بر آن امتناع نماید حاکم شرع او را بر نفقه دادن جبر میکند و مقدار نفقه که ایشان را
کافی باشد و جامه که ایشان را بپوشد و خانه که ایشان در آن ساکن باشند لازم است که با ایشان دهد
اما نکاح کردن جهت ایشان با وجود احتیاج او و نفقه زنان ایشان لازم نیست بلکه سنت است و هم
چنین با وجود احتیاج خدمتکار برای ایشان بهم رسانیدن و نفقه او دادن لازم نیست و اگر نفقه
خویشان را مدتی نداده باشد قضای آن واجب نیست اما اگر ایشان را حاکم شرع اذن داده باشد
برای نفقه خود قرض کنند بواسطه آنکه خویش ایشان غایب باشد دادن آن قرض بر او واجب است
و هر گاه پدر موجود نباشد یا موجود باشد و مفلس باشد نفقه فرزند بر جد لازم است و هر چند
بالا رود و اگر جد موجود نباشد یا مفلس باشد بر اجداد مادری واجب است که بالسویه نفقه دهند و هر خویشی
که نزدیکتر باشد مقدم است در نفقه دادن از خویشی که دورتر باشد و پدر و مادر و فرزندان در نفقه
گرفتن برابرند سبب دوم زن بودن چه نفقه زن بر شوهر واجب میشود بچهار شرط اول آنکه زن دائمی
باشد چه نفقه متعه واجب نیست و نفقه زنیکه او را طلاق رجعی داده باشند و هنوز از عده بیرون
نرفته باشد لازم است و اما نفقه زن در عده وفات لازم است یا نه مجتهدین را در این دو قول است
دوم آنکه زن شوهر خود را بر دخول کردن قدرت کامل بدهد پس اگر بر دخول او تمکین کامل نکند نفقه
او واجب نیست و همچنین نفقه زنیکه سرکشی کند نیز واجب نیست سیم آنکه زن بالغ باشد چه
نفقه زن غیر بالغ لازم نیست و بعضی از مجتهدین نفقه زن غیر بالغ را نیز واجب میدانند چهارم آنکه زن
مرتده نباشد چه نفقه مرتد ساقط است و اگر چه حامله باشد بر قول بعضی از مجتهدین که نفقه را
جهت غیر حمل لازم میدانند و هر گاه این چهار شرط بهم رسد هشت چیز بر شوهر واجب است اول آنکه
شکم او را از نان سیر کند دوم آنکه نان خورش با او دهد و اگر مدتی نان و نانخورش بزن ندهد قضا از لازم
است و اگر بعضی از مدت با شوهر چیزی بخورد قضای آن مدت لازم نیست و میتواند که شوهر زن را
تکلیف کند که با او چیزی بخورد و هر صباح زن نفقه خود را میتواند طلبید و صبر کردن تا شب لازم نیست

حاشیه:
ا — ظاهراً تا بعد ... عدم امکان جبر مادر باشد منه
ب — ... مرضی که خوف سرایت آن باشد طم طبا
ت — ... خود اگر پدر دیوانه باشد طم ...
ث — بعض از مجتهدین ... صدر
ج — و اما در عده طلاق بائن نیز واجب نیست مگر آنکه حامله باشد طم طبا
ح — ... حامله باشد ... واجب میدانند ... صدر ... طم طبا
خ — ... صدر

پس اگر در اثنای روز او را طلاق دهد نفقه آن روز را از او باز میگیرد اما اگر در اثنای روز مرگش کند ابا
در بعضی نفقه رجوع میکنند یا نه میان مجتهدین در آن خلافست و آن نفقه زیاده از یکروز نمیتواند
طلبید و اگر شوهر مفلس باشد او را مهلت دهند تا حد اتساع و سعی باو دهند و زن در اینصورت فسخ
نکاح خود نمیتواند کرد و بعد از آنکه شوهر مالدار شود نفقه سابق را از او میگیرد بشرطیکه در مدت
بعد استطاعت او نفقه نگرفته باشد سیم آنکه جامه باو دهد که او را بپوشاند و آن پیراهن است و
جامه و مقنعه و اگر از اهل تجمل و شرف باشد جامه جهت خانه او لازم است و در زمستان زیاده
جامه برای دفع سرما لازم است و اگر در شهری باشد که پوستین پوشیدن زنان متعارف باشد
جهت او نیز لازم است و اگر در جامه دادن مثل نفقه تقصیر کند قضای آن مدت بر شوهر لازم است و در جنس
نان و نان خورش و جامه رجوع میکنند بآنچه مثل آن زن در آن شهر باشند چهارم آنکه خدمتکاری باو دهد
اگر از اهل خدمتکار باشد و لازم نیست که جهت او کنیز بخرد و زیاده از یک خدمتکار نیز لازم نیست مگر
چه آن زن از اهل زیاده از یک خدمتکار باشد و نفقه خدمتکار زن بر شوهر لازم است و اگر زن خدمت
کاری داشته باشد که شوهر بآن راضی باشد خوب و الا شوهر میتواند او را بیرون کرده دیگری را بجای او
آورد و اگر زن بشوهر گوید که اجرت خدمتکار را بمن ده که من خدمت خود میکنم اجرت دادن بر شوهر لازم
نیست و اگر زن زیاده از یک خدمتکار داشته باشد شوهر منع آن زیاده میتواند کرد و بعضی مجتهدین زیاده
تولنت از آنست که او را منع میرسد و همچنین از خوردن چیزها که سبب بیماری او شود و از خوردن زهر
او را منع میتوان کرد پنجم خانه که در آنجا ساکن شود و غیر او در آن تردد نکند ششم فرشیکه بعد بر بالای
آن نشیند و لحاف و بالشی که شب در آن بخوابد و جهت خدمتکار او لحاف و بالش لازم نیست هفتم
ظرفیکه در آن طبخ کند و ظرفی که در آن طعام بخورد و کوزه که آب از آن بیاشامد و کافی است که از چوب
باشد یا از گل هشتم چیزهائیکه بدن را از کثافت پاک کند چون شانه و روغن و صابون اما سرمه
و بوی خوش و اجرت حمام لازم نیست مگر آنکه سرما باشد چه در اینصورت اجرت حمام لازم است و اجرت
فصد و حجامت و دوا جهت بیماری او بر شوهر لازم نیست سبب نهم مالک بودن چه نفقه بنده
و علف حیوانات یا علف کرم ابریشم و زنبور عسل بر مالک واجب است و اگر بنده کسبی داشته باشد
جایز است که آقا نفقه او را از کسب او دهد اگر کسب او وفا بنفقه او کند و اگر وفا نکند تتمه از مال آقا
که آقا بدهد و در نفقه بنده رجوع بشهر کار مثل آن آقا کنند و هرگاه آقا مفلس باشد یا از نفقه دادن
امتناع نماید حاکم شرع او را جبر میکند بنفقه دادن یا فروختن اما یا کشتن حیوانات که قابل کشتن باشند

باب دوازدهم از کتاب جامع عباسی

در بیان طلاق دادن زنان و عده نگاهداشتن ایشان و خلع و مبارات و ایلاء و ظهار و لعان با آنکه
و در آن چند مطلب است **مطلب اول** در طلاق دادن و در آن چند فصل است **فصل اول**
در اقسام طلاق دادن بدانکه طلاق بر چهار قسم است **قسم اول** طلاق واجب و آن بر سه قسم
است اول طلاق دادن شوهر زنیرا که باو گفته باشد که پشت تو همچو پشت مادر من است چه در اینصورت

حاکم شرع سه ماه او را مهلت دهد آنگاه واجب است بر او طلاق گفتن یا بعد از دادن کفاره دخول کردن
دوم طلاق دادن زنیکه شوهر او قسم خورده باشد که با او دخول نکند چه حاکم شرع او را چهار ماه مهلت
دهد آنگاه طلاق گفتن یا دخول کردن واجب است سیم طلاق دادن خویشان شوهر و خویشان زن
در حالتیکه اصلاح میانه زن و شوهر ممکن نباشد باذن شوهر و بعضی از مجتهدین این قسم را سنت
میدانند **قسم دوم** طلاق حرام و آن بر چهار قسمست اول طلاق دادن زنیکه حیض یا نفاس داشته
باشد هرگاه شوهر با او دخول کرده باشد و حاضر باشد **دوم** طلاق دادن زن بالغه که حیض میدیده
باشد و لیکن حامله نباشد و با او دخول کرده باشد پیش از آنکه حیض ببیند و پاک شود سیم زیاده از
یکمرتبه طلاق گفتن در یک مجلس چه بمذهب شیعه یک مرتبه لفظ طلاق کافی است و دوم و سیم حرام است
اما در مذهب سنیان جایز است چهارم طلاق دادن زنیکه در آن شب نوبت خوابیدن پیش او باشد بر
قول بعضی از مجتهدین **قسم سیم** طلاق مکروه و آن بر دو قسم است اول طلاق دادن شوهر زن خود را
در حالتیکه میانه ایشان التیام باشد چه در حدیث وارد شده که خدا ابغض طلاق را دشمن میدارد
دوم طلاق دادن بیمار زن خود را **قسم چهارم** طلاق سنت و آن در حالتیست که شوهر
برسد که از عهده حقوق زن بیرون نتواند آمد یا شکی از آن زن در دل داشته باشد و گاهی مجتهدین
طلاق سنت میگویند و مقابل طلاق بدعت میخواهند و این طلاق را سنت بمعنی اعم میگویند
و گاهی طلاق سنت میگویند و مراد ایشان آنست که چون مرد زن را طلاق دهد بشرایط طلاق بعد از آن
بگذارد که از عده بیرون رود آنگاه او را عقد کند این را طلاق سنت بمعنی اخص میگویند و طلاق
سنت بمعنی اعم دو قسمست **قسم اول** طلاق بائن یعنی طلاقی که شوهر را بعد از
ایقاع صیغه آن رجوع نرسد و آن بر هفت قسم است اول طلاق دادن زنیکه با او دخول نکرده باشد
دوم طلاق زنیکه از دیدن خون حیض مأیوس شده باشد سیم طلاق نابالغه چهارم طلاق زنیکه چیزی
بشوهر داده باشد که در عوض آن او را طلاق گفته باشد چه در اینصورت مادامیکه آن زن رجوع در آن چیز
داده نکند شوهر رجوع نمیتواند کرد پنجم طلاق دادن زن آزاد مرتبه سیم و در کنیز در مرتبه
دوم چه در اینصورت رجوع نمیتوان کرد تا آنکه شخصی دیگر آن زن را نکاح کند و دخول نماید ششم
طلاق دادن زن آزاد مرتبه ششم و در کنیز مرتبه چهارم در اینصورت نیز رجوع نمیتواند کرد تا آنکه
شخصی او را عقد کند و دخول کند هفتم طلاق دادن زن آزاد مرتبه نهم و در کنیز مرتبه ششم چه
در اینصورت نیز شوهر را رجوع نمیرسد چرا که اگر طلاق عدی باشد حرام مؤبد میشود و اگر غیر عدی باشد
محتاج بآنست که شخص دیگر او را نکاح کند و دخول نماید تا حلال شود چنانچه عنقریب مذکور
خواهد شد **قسم دوم** رجعی و آن بر دو قسم است اول طلاقی که شوهر را بعد از طلاق گفتن
رجوع کردن جایز است و آن ماسوای طلاق بائن است **دوم** طلاق عدی و آن چنانست که با شرایط
طلاق طلاق دهند و در عده بآن زن رجوع کنند و دخول نمایند آنگاه بگذارند که حیض ببیند
دیگر طلاق دهند آنگاه در عده رجوع نمایند و باز دخول کنند و هرگاه اینچنین طلاق دهند زن آزاد
را سه مرتبه و کنیز را دو مرتبه شوهر را دیگر نمیرسد که با او رجوع کند و دخول با او حرام است تا آنکه شخصی

دیگران زن را بنکاح دائمی دخول کند و در مرتبه ششم از او و در مرتبه نهم کنیز حرام میشود تا آنکه دیگری بنکاح دائمی با وی دخول کند و در مرتبه نهم زن آزاد و در مرتبه ششم کنیز بر شوهر حرام مؤبد میشود و اگر همچنین طلاق بگویند و در عده رجوع نکنند بلکه بگذارند که از عده بیرون رود و عقد کند در مرتبه نهم آزاد و در مرتبه ششم کنیز حرام مؤبد نمیشود بلکه هر گاه شخصی بنکاح دائمی با آن زن دخول کند حلال میشود و فرقی نیست در آن شخص که از مراتب میان زن و شوهر بنکاح دائمی در میاید از آنکه بنده باشد یا آزاد و اگر این شخص در حالت حیض و نفاس با آن زن دخول کند بعد از مفارقت او با بر شوهر حلال میشود یا آنکه شرط است که در حالتیکه زن از حیض پاک شود آن شخص دخول کند تا آنکه حلال شود مجتهدین را در این خلاف است و شرط است که آن شخص در فرج دخول کند پس اگر بی دخول منی خود را در فرج آن زن بریزد حلال نمیشود و اگر همچنین اگر در غیر قبل دخول کند **فصل دوم** در بیان شروط طلاق بدانکه شروط طلاق یازده است اول صیغه طلاق مثل اینکه بزن خود بگوید انت طالق یعنی تو طالقی یا آنکه اشاره بزن کند و بگوید هذه طالق یعنی این زن طالق است یا آنکه بگوید زوجتی طالق یعنی زن من طالق است و سوای این طور که پیش شیعه طریقی دیگر صحیح نیست پس اگر کسی بزن خود بگوید انت طلق یعنی تو طلاقی یا تو از مطلقاتی یا تو مطلقه و مثل اینها طلاق واقع نمیشود و همچنین طلاق نیست اگر بزن خود بگوید که تو خلیه و بریه از شوهری و مثل اینها زیرا که این لفظها صریحاً دلالت بر طلاق ندارند و اگر چه باین قصد طلاق کند دوم آنکه صیغه را بغیر عربی نگوید هر گاه قدرت بر عربی داشته باشد و اگر قادر بر آن نباشد بهر طریقیکه قدرت بر آن دارد صحیح است سیم آنکه صیغه را بلفظ بگوید هر گاه قادر بر گفتن باشد پس اگر بلفظ نگوید بلکه بنویسد طلاق صحیح نیست خواه شوهر حاضر باشد و خواه غایب و بعضی از مجتهدین گفته‌اند که اگر غایب باشد نوشتن صحیح است و اگر قادر نباشد بر گفتن مثل آنکه گنگ باشد اشارت کافی است و در حدیث آمده که در اینصورت مقنعه بر سر آن زن اندازد تا دلالت کند بر آنکه زن را لازمست که بعد از این رو از او بپوشاند و بعضی از مجتهدین بر آنند که اگر شوهر زن را مخیر سازد میان طلاق و غیر طلاق و قصد طلاق نکند و زن اختیار طلاق کند صحیح است چهارم آنکه صیغه را معلق سازد بر شرطی یا صفتی پس اگر معلق سازد صحیح نیست پنجم آنکه بعد از صیغه طلاق چیزی دیگر ذکر نکند که منافی طلاق باشد مثل آنکه بگوید انت طالق بگوید نصف طلقه ششم آنکه در صیغه طلاق قصد انشا کند یعنی قصد ماضی و مستقبل و حال نکند پس اگر اینقصد کند صحیح نیست هفتم آنکه طلاق دهنده بالغ باشد پس اگر طفل باشد صحیح نیست و اگر چه ولی او اذن دهد و اگر چه ده ساله باشد و بعضی از مجتهدین طلاق دادن ده ساله را صحیح میدانند هشتم آنکه طلاق دهنده عاقل باشد چه طلاق دیوانه صحیح نیست و زن دیوانه را که تمام وقت دیوانه باشد ولی او طلاق میتواند داد و اما اگر دیوانگی او دوری باشد طلاق ولی صحیح نیست نهم آنکه طلاق دهنده باختیار طلاق دهد پس اگر او را باکراه بر آن دارند صحیح نیست دهم آنکه طلاق دهنده قصد طلاق کند پس طلاق مست و خفته و بیهوش و غافل صحیح نیست و همچنین اگر نام زنی باشد طالق و در وقت صیغه گفتن طلاق قصد نام آن زن کند صحیح نیست یازدهم آنکه زنی را که طلاقش میگویند باید که زن دائمی باشد چه طلاق متعه

و کنیزیکه با وی دخول کرده باشند بسبب مالک شدن و زنیکه بشبهه با او دخول کنند صحیح نیست پنجم دوازدهم آنکه در وقت طلاق دادن باید که زن از حیض و نفاس پاک باشد اگر با او دخول کرده باشد و حیض میدیده باشد و حامله نباشد و شوهر او حاضر باشد پس اگر شوهر با او دخول نکرده باشد و حاضر نباشد و عالم باشد که از پاکی بپاکی دیگر انتقال کرده یا آنکه آبستن باشد طلاق دادن او در حالتیکه حیض و نفاس دارد صحیح است سیزدهم آنکه زنیکه طلاق میدهند میباید که در لفظ یا در قصد معین باشد پس اگر مجهول باشد چون طلاق دادن یکی از دو زن صحیح نیست و بعضی از مجتهدین گفته‌اند که طلاق در اینحالت صحیح است و تعیین آن بقرعه میشود یا آنکه شوهر تعیین میکند چهاردهم آنکه بدون طلاق گفتن دو عادل بشنود یا آنکه عادل نباشد صحیح نیست و بعضی از مجتهدین عدالت ظاهر را در طلاق کافی میدانند پانزدهم آنکه دو عادل مرد باشند چه شنیدن زنان در طلاق معتبر نیست نه تنها و نه با مردان **فصل سیم** در بیان رجوع کردن شوهر بعد از طلاق بدانکه رجوع کردن شوهر در طلاق رجعی جایز است و این بر دو قسم است **قسم اول** قولی مثل آنکه شوهر بزن گوید راجعتك و ارتجعتك یعنی رجوع کردم در نکاح تو یا آنکه انکار طلاق کند و اگر شوهر گنگ باشد اشاره او یا بر گرفتن مقنعه از سر او که رجوع از آن دهنده بجای گفتن است **قسم دوم** فعلی چون دخول کردن با آن زن یا بوسیدن یا دست به شهوت بر او مالیدن و اگر آن زن را که طلاق رجعی گفته‌اند در عده عقد کنند یا عقد کردن رجوع است یا نه مجتهدین را در این خلاف است و همچنین خلاف است در صحت معلق ساختن رجوع بر شرطی و در رجوع کردن شوهر دانستن زن رجوع او را شرط نیست پس اگر زن غایب را طلاق دهند و در عده رجوع کنند صحیح است و واجب نیست گواه گرفتن بر رجوع کردن بلکه سنت است و حرام بودن دخول با زن در حالت حیض مانع رجوع کردن آن زن نیست پس اگر در حالتیکه حیض داشته باشد دخول کند رجوع صحیح است و اگر اختلاف شود میان زن و شوهر در رجوع یا در دخول و زن منکر دخول باشد قول زن قول است با قسم و اگر زن دعوی کند بر شوهر که عده او تمام شده در زمانیکه احتمال داشته باشد که راست گوید مثل آنکه بیست و شش روز و دو لحظه از طلاق گفتن او گذشته باشد قول قول زنست با قسم و در بعضی احادیث دلالت بر این میکند که قول زن را در چیزها نیکه معتبر باشد قبول نمیکنند مگر گواهی دادن چهار زن عادل که بر باطن امر او مطلع باشند **فصل چهارم** در بیان عده داشتن زنان یعنی انتظار کشیدن ایشان مدتی معین را که شارع جهت ایشان قرار داده که آن مدت منقضی نشود شوهر نکنند و آن بر نه قسم است **قسم اول** جماعتی از زنان که عده ایشان سه مرتبه از حیض پاک شدن است و ایشان جمعی از زنانند که عادتی مقرر داشته باشند که در هر ماهی چند روز معین حیض ببینند و با ایشان دخول کرده باشند و تحقق دخول بغیبوبت حشفه است در قبل اگر چه انزال نکرده باشند پس چون ایشان را طلاق دهند باید که ابتدا بقیه سه مرتبه از حیض پاک شوند و اگر شوهر این قسم زنان ذکر بریده باشد و خصیتین او باقی باشد آیا بعد از طلاق دادن عده بر ایشان واجب است یا نه مجتهدین را در این خلاف است و اگر این قسم زنان دعوی کنند که عده ایشان تمام شده در زمانیکه ممکن باشد و راست گویند قول ایشان را قبول میکنند

وکنیزانیکه زنان سه حیض ببینند و پاک شوند بیست و شش روز و دو لحظه است چه ممکنست که بعد
از طلاق بیک لحظه حیض دیده باشد و عادت او سه روز باشد و ده روز پاک
باشد و خلاف است میان مجتهدین که آیا لحظهٔ اخیر داخل عدّه است یا آنکه علامت بیرون رفتن
زنان است از عدّه اصحّ آنستکه لحظهٔ اخیر داخل عدّه نیست بلکه از علامت بیرون رفتن ایشان است
از عدّه **قسم دویم** جماعتی از زنان که سه ماه عدّهٔ ایشان است و ایشان چهار نوعند
اوّل زنانیکه عادت مقرّر در حیض دیدن نداشته باشند یا هر شش ماه یک مرتبه حیض ببینند و این جماعت
دوم زنانی باشند که حیض میبینند و ایشان را طلاق دهند چه عدّهٔ ایشان سه ماه است اگر
در وقت دیدن ماه طلاق دهند و الّا دو ماه هلالی و سی روز عدّهٔ ایشان است سیم زنانی که بالغ
نباشند چه بقول بعضی از مجتهدین بعد از طلاق واجب است بر ایشان که سه ماه عدّه دارند و بعضی
گفته اند که ایشان عدّه ندارند چهارم زنانیکه از حیض دیدن مأیوس شده باشند و آن یائسه کسی است که
از طائفهٔ قرشی یا نبطی نباشد در پنجاه سالگی بهم میرسد و اگر از طایفهٔ قرشی یا نبطی باشند در شصت
سالگی چه عدّهٔ ایشان بعد از طلاق بر قول بعضی از مجتهدین سه ماهست و بعضی بر آنند که ایشان
عدّه ندارند چهارم زنان حامله که حمل ایشان از غیر شوهری باشد که ایشان را طلاق گفته چه عدّهٔ
ایشان سه ماهست **قسم سیم** جماعتی از زنان که عدّهٔ ایشان دو مرتبه از حیض پاک شدن است
و ایشان دو قسمند اوّل کنیزانیکه ایشان را عادتی مقرّر باشد و بعقد با ایشان دخول کرده باشند چه عدّهٔ
ایشان بعد از طلاق دادن دو مرتبه از حیض پاک شدنست و اگر چه شوهر ایشان آزاد شده باشد و کمتر زمانی که
کنیزان از عدّه بیرون آیند سیزده روز و دو لحظه است دوم زنانیکه بعقد متعه با ایشان دخول کرده باشند
چه عدّهٔ ایشان دو مرتبه از حیض پاک شدنست هرگاه ایشان را عادت مستقیم باشد **قسم چهارم**
جماعتی از زنان که عدّهٔ ایشان چهل و پنج روزست و ایشان دو قسمند اوّل کنیزانیکه ایشان را بعقد متعه
دخول کرده باشند دوم زنانیکه ایشان را بعقد متعه دخول کرده باشند و حیض نه بینند تا در سنّ
زنانی باشند که حیض بینند چه عدّهٔ ایشان نیز چهل و پنج روزست **قسم پنجم** جماعتی از زنان که
عدّهٔ ایشان نه ماهست و ایشان زنانی اند که یک مرتبه یا دو مرتبه حیض ببینند و دیگر نه بینند چه بعد
از طلاق عدّهٔ ایشان نه ماهست و بعضی از مجتهدین گفته اند که عدّهٔ این قسم زنان یکساله است **قسم ششم**
جماعتی از زنانند که عدّهٔ ایشان بزائیدن ایشان منقضی میشود و ایشان زنان حامله اند چه زنان حامله را هر
گاه طلاق دهند بزائیدن از عدّه بیرون میروند و اگر چه بعد از طلاق یکلحظه بزایند بشرط آنکه
حمل از کسی باشد که بجهت او عدّه نگاه میدارند یا احتمال داشته باشد که از او باشد چون فرزندیکه
شوهر با او لعان کرده باشد و بعضی از مجتهدین بر آنند که عدّهٔ حامله در طلاق کمتر از نه ماه و زائیدن
اوست پس اگر زائیدن او کمتر از نه ماه باشد عدّهٔ او زائیدن اوست و اگر نه ماه کمتر از زائیدن باشد عدّهٔ
او نه ماهست و اگر حمل او از زنا باشد عدّه ندارد و اگر زنی زاد و شوهر طلاق دهند و خواهند که خواهر
او را تزویج کنند یا خواهند که زیاده بر چهار زن بعد از طلاق یکی از ایشان در سفر تزویج کنند نه ماه
صبر کنند چه احتمال حامله بودن ایشان است **قسم هفتم** جماعتی از زنان که عدّهٔ ایشان چهار ماه

و ده روز است و ایشان جماعتی از زنانند که شوهر ایشان مرده باشند و اگر چه شوهران ایشان متعه
باشند چه بر ایشان لازم است که چهار ماه و ده روز عدّه نگاه دارند و در این مدّت ترک زینت کنند یعنی
جامهٔ نیکو نپوشند و بوی خوش بکار نبرند و سرمه نکشند و اگر احتیاج بسرمه پیدا کنند در شب بکشند و
روز پاک کنند و حنا نبندند و سفیداب بر روی نمالند و هر چه در عرف و عادت از زینت دانند بر ایشان
حرام است امّا ایشان را پوشیدن لباس مخصوص لازم نیست بلکه این باختلاف شهرها و
عادتها مختلف میشود پس هر جامه که در عرف و عادت از زینت گویند نپوشند امّا سر خود را شانه زدن و بدن را
از چرک پاک ساختن و مسواک کردن و ناخن گرفتن و در خانهای عالی بودن و بر فرشهای نیکو نشستن حرام نیست
و همچنین زینت کردن فرزندان و کنیزان و زنانیکه شوهران ایشان مرده باشند نیز حرام نیست و در
آنچه مذکور شد فرقی میان زنان مدخوله و غیر مدخوله و کوچک و بزرگ نیست خواه در حیض دیدن عادت
مقرّر داشته باشند و خواه نداشته باشند و همچنین کنیزانیکه با ایشان دخول کرده باشند بعقد متعه
باشند بعد از مردن آن چهار ماه و ده روز عدّه نگاه میدارند **قسم هشتم** کنیزانی که شوهران
ایشان مرده باشند و اگر چه آن شوهران آزاد باشند چه عدّهٔ ایشان بعد از مردن شوهران ایشان
شصت و پنج روز است نصف عدّهٔ زنان آزاد و آنچه در زنان آزاد مذکور شد از ترک زینت کردن بر کنیز
نیز واجب است و بعضی از مجتهدین گفته اند که عدّهٔ کنیزان نیز بعد از مردن شوهران ایشان چهار ماه و
ده روز است و اگر کنیزی در عدّهٔ رجعیه باشد آزاد شود عدّهٔ او نیز عدّهٔ آزاد است امّا اگر در عدّهٔ باین باشد همان
عدّهٔ رجعیهٔ کنیزان را تمام میکند **قسم نهم** جماعتی از زنان که حامله باشند و شوهران ایشان مرده باشند
چه عدّهٔ ایشان دورترین دو مدّتست از چهار ماه و ده روز و زائیدن یعنی هر کدام از این دو مدّت که
دورتر باشد آن عدّهٔ ایشان است پس اگر کمتر از چهار ماه و ده روز بزاید عدّهٔ او چهار ماه و ده روز باشد و اگر
زیاده باشد عدّهٔ او زائیدن اوست **قسم دهم** زنانی اند که شوهران ایشان گم شده باشند و خبری
از ایشان ظاهر نباشد و ایشان خویشان نیز نداشته باشند که نفقهٔ زنان ایشان دهند و آن زنان از
خود عاجز آیند و صبر نکنند حال خود را بحاکم شرع عرض نمایند حاکم شرع چهار سال ایشان را انتظار
فرماید و نفقه از بیت المال با ایشان میدهد و در این مدّت چهار سال خبر از شوهران ایشان میگیرد و تفحّص
حال ایشان در آن جهتی که گم شده اند میکند پس اگر خبری از ایشان نرسد ولیّ گم شده ایشان را طلاق میدهد
و عدّهٔ ایشان چهار ماه و ده روز است بر قول مشهور و اگر ولیّ طلاق ندهد حاکم شرع خود طلاق میدهد
و اگر شوهر او در عدّه پیدا شود او اولیتر بزن خود و اگر بعد از تمام شدن عدّه پیدا شود زن او نیست خواه
شوهر کرده باشد و خواه نکرده باشد **تتمّه** واجب است بر کسیکه کنیز مدخوله میفروشد
یا کنیز بکر بخرد یا بهر جهتی که باشد مالک میشود بشرطیکه آن کنیز جوان باشد و حیض بیند آنکه
انتظار بکشد که یکبار کنیز یک حیض ببیند آنگاه با او دخول کند و اگر حیض نبیند امّا در سنّ زنی باشد که
حیض بیند واجب است بر او که چهل و پنج روز انتظار بکشد آنگاه دخول کند و اگر کنیز حامله باشد انتظار
بکشد که بزاید یا آنکه چهار ماه و ده روز بگذرد آنگاه دخول کند و امّا در مدّت استبراء غیر از دخول کردن
نیز بوسه و غیر آن حرامست یا نه مجتهدین را در آن دو قولست اقوی آنستکه جایز است و اگر در ایام

استبراء دخول کند اما استبراء ساقط میشود بانکه در این نیز دو قول است اقرب آنستکه لازم است و اگر دو عادل گواهی دهند که مالک اول استبراء کرده یا آنکه در حالتیکه حیض دار باشد باو منتقل شود و بوده یا آنکه مالک آن زن باشد استبراء در اینصورتها واجب نیست و در مدت عده رجعیه نفقه بر شوهر لازم است بطریقیکه در نکاح مذکور شد و حرام است بر آن زن بیرون رفتن از خانه که او را در آن خانه طلاق گفته اند بغیر عذر و بر شوهر نیز بیرون کردن او از خانه حرام است مگر آنکه کاری کند که مستوجب حد زدن باشد چه او را جهة حد زدن بیرون میتوان کرد یا آنکه او را آزار کند چه در اینصورت نیز جایز است که او را از خانه بیرون کند بخانه دیگر فرستد و همچنین نفقه کنیز نیز در عده رجعیه لازم است و در عده بائن نفقه لازم نیست [مگر آنکه حامله باشد]

مطلب دوم در بیان خلع و مبارات کردن و آن چنانستکه میانه زن و شوهر دشمنی بهم رسد و زن تمام مهر خود را یا بعضی از آن ببخشد که در عوض آن او را طلاق گوید و فرق میانه خلع و مبارات آنستکه خلع دشمنی از طرف زن است و مبارات از هر دو طرف و اقسام خلع سه است حرام و سنت و مباح اما حرام و آن دو قسم است یکی آنستکه شخصی زن خود را باکراه بر آن دارد که خلع کند و همچنین حرام است هرگاه شخصی زن خود را از بعض حقوق او باز دارد تا خلع کند و اما خلع سنت آنستکه زن بشوهر گوید که من کسی را بر تو بیاورم که تو از آن آزرده شوی و بعضی از مجتهدین در این وقت خلع را واجب میدانند و اما خلع مباح و آن گاهی است که زن از مرد آزرده باشد و مالی باو دهد تا او را خلع کند و شروط خلع و مبارات زیاده بر شروطیکه در طلاق مذکور شد شش چیز است اول ایجاب چون خالعتک و بارئتک یعنی شوهر گوید بزن که خلع کردم با تو یا مبارات کردم با تو و بعد از صیغه خلع بیفاصله طلاق باید گفت یا آنکه خلع فسخ است و طلاق واجب نیست مجتهدین را در این خلافست اقرب آنستکه خلع فسخ است و محتاج بطلاق نیست اما اگر بلفظ طلاق واقع شود منفعت از صیغه خلع است دوم قبول زن بیفاصله پیش از ایجاب یا بعد از ایجاب سیم آنکه میباید خلع با آزردگی زن واقع شود و مبارات با آزردگی زن و شوهر هر دو پس اگر خلع و مبارات بی آزردگی واقع شود صحیح نیست و اجماعا اگر بصیغه طلاق واقع شود طلاق رجعی خواهد بود و شوهر را در عده میرسد که رجوع کند چهارم آنکه چیزیکه زن عوض طلاق بشوهر میدهد باید که چیزی باشد که مسلمان مالک آن تواند شد پس اگر شراب یا خوک باشد صحیح نیست و آن عوض مقدار معین ندارد بلکه آنچه در عوض میدهد جایز است که در خلع زیاده از مهر باشد اما در مبارات میباید که از مهر زیاده نباشد و خلع کنیز بی اذن آقا صحیح نیست اما اگر آقا اذن دهد صحیح است و آن عوض را وقتیکه کنیز آزاد میشود میدهد و اگر بنده شخصی باذن آقا با زن خود خلع کند آن عوض ملک آقا است و خلع صحیح است پنجم آنکه صیغه خلع و مبارات را باید که دو مرد عادل بالغ بیکدفعه بشنوند بطریقیکه در طلاق مذکور شد پس اگر دو مرد عادل بیکدفعه نشنوند صحیح نیست ششم آنکه خلع و مبارات مجرد از شرط باشد مگر آنکه شرطی باشد که خلع و مبارات آنرا لازم داشته باشد چون شرط آنکه هرگاه زن در آن عوض رجوع کند شوهر نیز در زوجیت رجوع نماید [چه این] شرط صحیح است زیرا که هرگاه عقد خلع و مبارات منعقد شود شوهر را رجوع نمیرسد مگر آنکه زن در آن عوض که بشوهر داده است در عده رجعیه رجوع کند چه در اینصورت شوهر را نیز

میرسد که در عده رجوع نماید اما اگر زن طفل باشد یا عجوزه یا یائسه یعنی از حیض دیدن مأیوس شده باشد در عوض رجوع نمیتوان کرد و اگر زن و شوهر در قدر عوض یا جنس آن اختلاف کنند قول زن مقدم است با قسم

مطلب سیم در بیان ظهار و ایلاء کردن با زن خود و در آن دو فصل است

فصل اول در اقسام ظهار کردن و دانستن شروط آن بدانکه ظهار بر دو قسم است اول آنکه کفاره آن پیش از دخول کردن است و آن چنانستکه شخصی بزن خود گوید که پشت تو همچو پشت مادر من است چه در اینصورت حرام است بر او دخول کردن تا آنکه کفاره بدهد چنانچه در بحث کفارات مذکور شد دوم آنکه کفاره آن بعد از دخول کردن است و آنچنانستکه شخصی بزن خود گفته باشد که پشت تو همچو پشت مادر من است اگر با تو دخول کنم پس در اینصورت اگر با آن زن دخول کند ظهار بهم میرسد و کفاره بر او لازم میشود و شروط ظهار کردن نه است اول صیغه مثل انت علی کظهر امی یعنی تو بر من همچو پشت مادر منی و یا در این حکم غیر مادر چون خواهر و دختر از زنانی که محرم خواه نسبی و خواه رضاعی با مادر مساوی اند یا این حکم مخصوص مادر است میانه مجتهدین در این خلافست اقرب آنستکه همه در این حکم مساوی اند و اگر شخصی بزن خود گوید که پشت تو همچو پشت زن فلان کس است ظهار واقع نمیشود دوم آنکه ظهار کننده بالغ باشد پس اگر طفل باشد صحیح نیست سیم آنکه ظهار کننده عاقل باشد پس اگر دیوانه باشد صحیح نیست چهارم آنکه ظهار کننده قصد ظهار کند و مختار باشد پس اگر مست یا خفته یا بیهوش یا کسیکه او را باکراه بر آن دارند واقع شود صحیح نیست پنجم آنکه با آن زن دخول کرده باشد پس اگر دخول نکرده باشد ظهار کردن با او صحیح نیست چنانچه در روایت فضل بن یسار از حضرت امام محمد باقر یا امام جعفر صادق علیه السلام وارد شده و بعضی از مجتهدین این را شرط نمیدانند و اصح قول اول است و در دخول کردن دخول در دبر کافی است ششم آنکه ظهار را معلق بر صفتی نسازد پس اگر معلق بر صفتی سازد چون طلوع آفتاب مثلا صحیح نیست و اگر معلق بر شرط سازد آیا صحیح است یا نه مجتهدین را در این خلافست اقرب آنستکه صحیح است هفتم آنکه صیغه ظهار را دو مرد عادل بیکدفعه بشنوند بطریقیکه در طلاق مذکور شد پس اگر دو مرد عادل بیکدفعه نشنوند صحیح نیست هشتم آنکه در حالتیکه شوهر صیغه ظهار میگوید میباید که آن زن از حیض و نفاس پاک باشد هرگاه شوهر حاضر باشد و حامله نباشد و شوهر با آن زن دخول کرده باشد چنانکه در طلاق مذکور شد پس اگر ظهار کند در حالتیکه حیض یا نفاس داشته باشد یا در آن پاکی با او دخول کرده باشد صحیح نیست نهم آنکه ظهار بلفظ ظهر یعنی پشت واقع گرداند پس اگر بزن خود گوید که شکم تو همچو شکم مادر منست آیا ظهار میشود یا نه میانه مجتهدین خلافست و همچنین آیا در ظهار نکاح دائمی شرط است و متعه را ظهار میتوان کرد یا نه خلافست و آیا اگر ظهار بمدت معین معلق دارند صحیح است یا نه مجتهدین را در این دو قول است اقرب آنستکه صحیح است و همچنین مجتهدین را دو قول است در اینکه آیا حکم ظهار مکرر میشود بتکرار گردیدن ظهار یا آنکه حکم طلب مرتبه ظهار کرده است اقرب آنستکه مکرر میشود و کفاره ظهار در قسم اول و ثانی واجب میشود که اراده دخول کند زیرا که دخول کردن دفعه دیگر [کفاره] واجب میشود و جایز نیست دخول کردن پیش از کفاره و اگر پیش از کفاره دخول کند از روی عمد و علم دو کفاره بر او واجب میشود و اگر مکرر دخول کند با کفاره دخول کردن مکرر میشود کفاره

ظهار اما اگر دخول نکند و طلاق ندهد و بگذارد که از عده بیرون رود یا نکاح عقد کند و دخول کند کفاره
ندارد و هم چنین کفاره ندارد اگر با کنیز ظهار کند آنگاه آن کنیز را بخرد بر قول بعضی از مجتهدین و اگر شوهر
از دخول کردن زنیکه با او ظهار کرده امتناع نماید زن حال خود را بحاکم شرع عرض میکند و حاکم سه ماه
مهلت میدهد تا آنکه کفاره بدهد و دخول کند یا آنکه او را طلاق دهد و بعد از سه ماه اگر شوهر منع
نماید حاکم او را جبر میکند در یکی از اینها یا بسختی که طعام و آب و امر او تنگ میگرداند تا آنکه اختیار یکی
از اینها کند **فصل دوم** در ایلاء کردن و آن چنانست که شخصی قسم بخورد که با زن دائمی خود دخول نکند
مطلقا یا زیاده از چهار ماه بقصد ضرر رسانیدن بان زن و شرط ایلاء کردن هشت است اول آنکه
آن شخصیکه سوگند میخورد بالغ باشد چه سوگند طفل صحیح نیست دوم آنکه عاقل باشد چه اگر دیوانه
باشد صحیح نیست سیم آنکه قصد کند و مختار باشد پس اگر غافل یا مست یا خفته یا کسی باشد که او را
باکراه بر آن دارند صحیح نیست چهارم آنکه زنیکه سوگند میخورد که با او دخول نکند باید که زن نکاحی او باشد
چه اگر کنیز باشد و بملکیت با او دخول کرده باشد صحیح نیست پنجم آنکه با آن زن دخول کرده باشد چه اگر دخول
نکرده باشد صحیح نیست ششم آنکه سوگند را باسم خدا یا اسمای او بخورد چنانچه در بحث سوگند مذکور شد
پس اگر بغیر اسم خدا سوگند خورد سوگند نیست و بعربی گفتن آن لازم نیست پس اگر بفارسی با زن خود گوید
که والله دیگر با تو دخول نمیکنم ایلاء واقع میشود و سوگند خوردن بطلاق زن و آزادی بنده صحیح نیست
خلاف سنیان که ایشان میگویند صحیح است هفتم آنکه صریح بگوید که والله من آلت خود را در فرج تو داخل
نکنم پس اگر کنایه گوید مثل آنکه والله که با تو سر بر یک بالین نگذارم یا در زیر یک سقف با تو [illegible] صحیح نیست
اگرچه باینها قصد ایلاء کند و اگر گوید که والله با تو جماع نکنم یا وطی نکنم و قصد ایلاء کند صحیح است هشتم
آنکه سوگند خوردن را مجرد سازد از شرط و صفت پس اگر معلق بشرطی یا صفتی سازد صحیح نیست و بعضی از
مجتهدین این را شرط نمیدانند و هرگاه این شرطها بهم رسد زن در اینصورت حال خود را بحاکم شرع عرض
میکند و حاکم شرع او را چهار ماه مهلت میدهد و مخیر میسازد میان دخول کردن و کفاره دادن یا طلاق
گفتن و بعد از چهار ماه اگر از اینها امتناع نماید جبرش میکند بر یکی از اینها و اگر طلاق بائن دهد حکم ایلاء
باطل میشود و اگر در اثنای چهار ماه شوهر مرتد شود ایام ارتداد او داخل چهار ماه نیست و اگر بنده یا خواجه
یا زن خود ایلاء کند صحیح است و هر کس که اعتقاد بخدا تعالی نداشته باشد و ایلاء کند صحیح است و اگر
کسی سوگند خورد بر ترک دخول بمدتی معین و آن مدت منقضی شود آنگاه دخول کند کفاره ندارد و اگر کسی
ایلاء کند با کنیزی آنگاه او را بخرد و آزاد کند و عقد کند حکم ایلاء باطل میشود و یا حکم ایلاء بخریدن
آن کنیز باطل میشود یا نه مجتهدین را در این خلاف است و اگر چند مرتبه ایلاء کند یا کفاره مکرر
میشود یا همه یک حکم دارند در این نیز خلاف است اقرب آنست که مکرر نمیشود مگر آنکه در زمانهای
مختلف ایلاء کند مثل آنکه گوید که والله با تو شش ماه دخول نکنم و بعد از شش ماه بگوید والله که شش ماه
دیگر دخول نکنم بکفاره یا دخول کردن در ایلاء و فی واجب میشود که عمدا واقع شود پس اگر سهوا دخول کند
یا بشبهه یا بجنون واقع شود کفاره ندارد و یا حکم ایلاء بسبب این دخول کردن باطل میشود یا نه میانه
مجتهدین در این خلاف است و اگر اختلاف شود میانه زن و شوهر در انقضای چهار ماه قول کسی مقدم است

که دعوای بقای آن میکند و اگر اختلاف در زمان ایقاع ایلاء واقع شود قول کسی مقدم است که
دعوی تأخیر ایلاء میکند و اگر میانه ایشان بعد از ایلاء نزاع واقع شود و بحاکم شرع حال خود را عرض نمایند
حاکم مخیر است که میانه ایشان بطریق اصلاح حکم کند یا امر کند ایشان را بتمکین خود رجوع نمایند **مطلب**
چهارم در لعان یعنی لعنت کردن زن و شوهر بطریقیکه مذکور میشود و در آن سه فصل است
فصل اول در چیزهائیکه سبب لعان میشود بدانکه دو امر سبب لعان میگردد اول نسبت
دادن شوهر زن خود را بزنا و در اینصورت پنج شرط لعان لازم است اول آنکه هر یک از زن و شوهر
عاقل و بالغ باشند چه لعان طفل و دیوانه صحیح نیست و اسلام و آزادی و عدالت شرط نیست پس
لعان کافر و فاسق صحیح است و بعضی از مجتهدین این را شرط میدانند دوم آنکه زنیکه شوهر او دعوی
مینماید که زنا کرده است او را بعقد دائمی خواسته باشد چه اگر متعه باشد لعان واقع نمیشود سیم آنکه
زن عفیفه باشد چه اگر مشهور بزنا باشد لعان او صحیح نیست چهارم آنکه شوهر دعوی مشاهده کند
یعنی گوید که من دیدم که شخصی با او زنا میکرد بطریق میل در سرمه دان پس اگر گمان برده باشد یا چیزی
نا گفته باشد و اگر چه بحد شیاع رسیده لعان صحیح نیست پنجم آنکه زن کر یا گنگ نباشد چه اگر کر یا گنگ
باشد بی لعان کردن بر شوهر حرام موبد میشود هرگاه شوهر دعوی مشاهده زنا کردن با او کند یا او کند یا دخول
کردن شوهر با آن زن شرط نیست دوم انکار فرزند زن خود کردن چه در اینصورت نیز چهار شرط لعان لازم
است اول آنکه زن بعقد دائمی باشد چه انکار فرزند متعه و زن اجنبیه که بشبهه با او دخول کرده باشد
سبب لعان نمیشود و بعضی از مجتهدین بر آنند که اگر انکار فرزند متعه جهة بر طرف شدن حد باشد انکار
فرزند او نیز سبب لعان میشود و اما در کنیز لعان واقع میشود مجتهدین را در این چند قول است بعضی
میگویند مطلقا موجب لعان نمیشود و بعضی بر آنند که مطلقا موجب لعان میشود و بعضی گفته اند که
بسبب نسبت دادن او بزنا لعان واقع میشود اما در انکار فرزند او لعان واقع نمیشود و قول اقرب آنست که
در کنیزیکه بملک دخول کند لعان واقع نمیشود و اگر بعقد دخول کرده باشد لعان واقع میشود
دوم آنکه با آن زن دخول کرده باشد چه اگر دخول نکرده باشد انکار فرزند او موجب لعان نمیشود
سیم آنکه از دخول کردن با آن زن شش ماه یا زیاده گذشته باشد و از نه ماه یا ده ماه یا یکسال
که نهایت مدت آبستنی زنان است نگذشته باشد چه اگر چنین نباشد انکار فرزند
سبب لعان نمیشود چهارم آنکه در وقت زائیدن آن فرزند اقرار بفرزندی او نکرده باشد
چه اگر اقرار کرده باشد انکار او بعد از اقرار موجب لعان نمیشود و اگر چه اقرار بفرزندی او نکرده
باشد چه اگر اقرار کرده باشد انکار او بعد از اقرار موجب لعان نمیشود و اگر چه اقرار بفرزندی
بجایی از او صادر شده باشد مثل آنکه شخصی با او گفته باشد که مبارک باشد فرزندی که خدای
تعالی بتو داده و او آمین گفته باشد یا ان شاء الله تعالی اما اگر در حالت زائیدن آن زن ساکت
بوده باشد و بعد از زائیدن انکار فرزندی آن فرزند نکند مجتهدین را در این دو قول است اقرب آنست
که انکار او در اینصورت موجب لعان میشود **فصل دوم** در کیفیت لعان کردن و شروط
آن بدانکه هرگاه شخصی زن خود گوید که من دیدم که شخصی با تو زنا میکرد یا انکار فرزند او کند بشرطیکه

مذکور شد و گواهی بر سخن خویش نداشته باشد حاکم شرع آن شخص را امر میکند که چهار مرتبه بگوید اشهد بالله انی لمن الصادقین فیما رمیتها به من الزنا یعنی گواه میگیرم خدای تعالی را که من از راست گویانم در آنچه این زن را انداخته ام بآن از زنا کردن و بعد از آنکه چهار نوبت این قول را بگوید امر کند که بگوید که ان لعنة الله علی ان کنت من الکاذبین یعنی بدرستیکه لعنت خدای بر من باد که اگر من از دروغ گویان باشم و بعد از آنکه آن شخص چهار مرتبه این قول را بگوید آن زن را امر کنند که چهار نوبت بگوید که اشهد بالله انه لمن الکاذبین فیما رمانی به من الزنا یعنی گواه میگیرم خدای تعالی را که شوهر من از دروغ گویانست در آنچه انداخته است مرا بآن از زنا کردن و بعد از آنکه چهار نوبت این قول را بگوید امر کنند که چهار نوبت دیگر بگوید ان غضب الله علی ان کان من الصادقین یعنی غضب خدای بر من باد اگر شوهر من در این دعوی انداز من از راستگویان باشد و هرگاه از لعان کردن فارغ شوند چهار امر ثابت میشود اول ساقط شدن حد از زن و شوهر و زن بسبب لعان کردن و اگر زن پیش از لعان کردن بمیرد لعان ساقط میشود و آن مرد از آن زن میراث میبرد اما در این صورت حد بر او لازم است و جایز است که جهة اسقاط حد با وارث لعان کند و اگر وارث حاضر نباشد مانع میراث بردن او نمیشود و در بعضی از احادیث وارد شده که در این صورت میراث نمیبرد و اگر مرد پیش از لعان کردن بمیرد زن از او و زن میراث میبرد و فرزندیکه شوهر انکار او کرده بود نیز میراث میبرد و اگر زن چهار مرتبه اقرار بزنا کند یا از لعان امتناع نماید حد زنا بر او ثابت میشود و اگر حامله باشد او را حد نزنند تا وقتیکه بزاید و اگر شوهر پیش از تمام شدن لعان اعتراف کند یا بعد از لعان کردن هر دو اعتراف کنند میانه مجتهدین در این خلاف است و اگر شوهر بزن گوید که من دیدم که فلان مرد با تو زنا میکرد دو حد بر او لازم میشود یکی جهة زن و یکی جهة آن مرد پس چون میان ایشان لعان واقع شود حدی که از جهة زن بر او لازم بود بلعان ساقط میگردد اما حدیکه از جهة آن مرد بر او لازم بود باید ساقط نمیشود دوم زایل شدن علاقه زن و شوهری میانه ایشان سیم حرام مؤبد شدن آن زن بر آن شوهر بسبب لعان چهارم برطرف شدن فرزندی فرزند بسبب لعان هرگاه بسبب انکار فرزندی فرزندان زن باشد

فصل سیم در آنچه تعلق بلعان کردن دارد بدانکه بیست امر تعلق بلعان دارد دوازده امر واجب و هشت امر سنت اما دوازده امر واجب اول واقع کردن ایشان لعان در حضور امام یا کسی که امام او را نصب کرده باشد جهة حکم کردن میان خلایق یا جهة لعان کردن بخصوص و اگر شوهر و زن در لعان کردن بخصوص یکی از مجتهدین راضی شوند جایز است و اگر چه امام یا نایب موجود باشد دوم آنکه شهادت را بطریقیکه مذکور شد بگویند پس اگر بجای اشهد احلف یا اقسم یا شهدت بالله بگوید لعان واقع نمیشود سیم آنکه لفظ الله را بگوید پس اگر آن را برحمن یا رحیم بدل کند لعان نیست و همچنین اگر بعضی از کلمات را بگوید و بعضی را نگوید چهارم آنکه لفظ لعن و غضب را بلفظیکه دلالت بر معنی آنها کند بدل نکند پس اگر چنان کند لعان واقع نمیشود پنجم آنکه در هر مرتبه که مرد شهادت را ذکر میکند باید که بگوید که فرزندیکه از این زن بهم رسیده از من نیست اما بر زن ذکر خلاف آن لازم نیست ششم آنکه لفظ صدق و کذب را بطریقیکه مذکور شد بگویند پس

اگر گویند که انی لصادق یا لکاذب یا مانند اینها و لام تأکید را بر آن داخل نسازند لعان واقع نمیشود هفتم آنکه آنچه مذکور شد از شهادت و لعن و غضب بلفظ عربی بگویند با قدرت و اگر عاجز باشند غیر عربی نیز جایز است و در این صورت حاکم شرع را دو مرد عادل لازم است که زبان غیر عربی را دانند و یک عادل کافی نیست هشتم ترتیب بطریقیکه مذکور شد با آنکه شوهر اول چهار مرتبه ابتدا بشهادت کند آنگاه لعن کند بعد از آن زن چهار مرتبه ابتدا بشهادت کند آنگاه بغضب نهم آنکه شوهر و زن هر دو وقت ذکر شهادت و لعن و غضب میباید که ایستاده باشند و بعضی از مجتهدین بر آنند که شوهر در حال ذکر شهادت و لعن میباید که ایستاده باشد و اگر چه زن در آن حال نشسته باشد و زن نیز در حال ذکر شهادت و غضب میباید که ایستاده باشد و اگر چه شوهر در آن حال نشسته باشد دهم مشخص ساختن زن با آنکه نام او را ذکر کند و نام پدر او را یا او را بنوعی وصف کند که احتمال غیر او نداشته باشد یا آنکه اشارت کند باو پس اگر زن مشخص نباشد لعان واقع نمیشود یازدهم آنکه کلمات شهادت و لعن و غضب را پی در پی بگویند دوازدهم آنکه هر یک از شوهر و زن بگفتن آن کلمات وقتی شروع کنند که حاکم شرع ایشان را تلقین آن نماید پس اگر هر یک از ایشان بی آنکه حاکم شرع تلقین کند بگویند صحیح نیست و اما هشت امر سنت اول آنکه حاکم شرع پشت بقبله کند و روی با ایشان دوم آنکه شوهر بر دست راست حاکم شرع بنشیند و زن بر دست چپ و سیم آنکه جماعتی از مردمان در آن مجلس حاضر باشند جهة لعان و کمتر از چهار کس نباشند چهارم حاکم شرع مرد را پیش از ذکر لعن وعظ گوید و نصیحت کند و او را از عذاب خدای تعالی در آخرت بترساند و این آیه را بر او بخواند که ان الذین یشترون بعهد الله و ایمانهم ثمنا قلیلا تا آخر آیه پنجم آنکه حاکم شرع زن خود را پیش از ذکر غضب وعظ بگوید و نصیحت کند بطریقیکه در مرد گفته شد ششم آنکه لعان را در مکان شریفی چون میان رکن و حجر الاسود و مقام ابرهیم علیه السلام واقع گردانند اگر در مکه باشد و میانه منبر حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و قبر آن حضرت اگر در مدینه باشد و در زیر صخره اگر در بیت المقدس باشد و در مشاهد حضرات ائمه معصومین علیهم السلام اگر در آنجاها باشد و در مسجد جامع اگر در شهرهای دیگر باشد هفتم آنکه در زمانهای شریف چون بعد از عصر واقع گردانند هشتم مردمان را بر ایشان جمع کنند

باب سیزدهم از کتاب جامع عباسی

در شکار کردن و در آن چند فصل است **فصل اول** در اقسام شکار بدانکه شکار کردن بر پانزده وجه است یک وجه واجب و یک وجه سنت و هفت حرام و شش مکروه اما یک وجه واجب و آن وقتیست که نفقه شخصی که شکار میکند و نفقه عیال او موقوف بر آن باشد چه در این صورت شکار کردن او واجب است **و اما** یک وجه سنت و آن وقتی است که آن شخص نفقه داشته باشد اما وسعتی نداشته باشد و از شکار کردن قصد وسعت معاش کند چه در این صورت سنت است شکار کردن او و اما هفت وجه حرام اول شکار کردن با آلتیکه از دیگری غصب و تعدی گرفته باشد خواه آن آلت سگ شکاری باشد یا سلاح یا دام چه در این صورت شکار کردن با آن آلت حرام است اما شکار حرام نمیشود و اجرت آن آلت را واجب است که بصاحب او بدهد دوم شکار کردن با سگیکه

از شکار بزرگتر باشد و بعضی از مجتهدین این را مکروه میدانند ششم شکار کردن در خانهٔ غیری از دو چهارم شکار کردن بغیر از سگ و تیر و نیزه و شمشیر چون شکار کردن باز و باشه و چرخ و یا ریس و پلنگ و کمان گروهه و کندن سر شکار و کوبیدن سر او و کشتن بتفنگ و سید مرتضی علم الهدی نقل اجماع امامیه کرده است بر حرام بودن شکاری که بغیر از سگ معلم و تیر و نیزه و شمشیر کشته باشند و بعضی از مجتهدین گفته اند که اگر درندها چون یا ریس و پلنگ بکشند حلال است و در حدیث صحیح بر از حضرت امام رضا علیه السلم روایت شده که آنحضرت فرموده اند که اگر یا ریس شکاری را بکشند حلال است و بعضی از مجتهدین گفته اند که سوای سگ شکاری هرچه شکار کند حرام است اما این قول ضعیف است و بعضی از مجتهدین شکار کردن بکمان گروهه را مکروه میدانند پنجم شکار کردن کافر و دشمن اهل بیت و دیوانه و طفل غیر ممیز چه شکاری را که اینها بکشند خوردن او حرام است ششم شکار کردن محرم در حالتیکه احرام بسته باشد چه در آنحالت شکار او حکم مرده دارد و خوردن او حرام است هفتم شکار کردن در حرم مکه و مدینه اما اشهر آنست که مکروه است شکار کردن بسگیکه اورا اثر پرست تعلیم کرده باشد روم شکار کردن بسگ سیاه و بعضی از مجتهدین اینقسم شکار کردن را حرام میدانند چه از حضرت امیر المؤمنین علیه السلم منقولست که آنحضرت میفرمود که گوشت شکاری را که سگ سیاه گرفته باشد نباید خورد و حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله امر بکشتن سگ سیاه کرده اند سیم شکار کردن در شب و بچه جانوران را از آشیانهای ایشان بیرون آوردن چهارم شکار کردن ماهی در روز جمعه پنجم شکار کردن در حرم مکه و مدینه ششم شکار کردن شکوری که متوجه حرم مکه باشد

فصل دویم

در شروط شکار کردن بدانکه ده امر در شکار شرط است اول آنکه سگیکه با آن شکار میکنند میباید که اورا تعلیم کرده باشند بحیثیتی که هرگاه سر دهند شکار را بگیرد پس اگر آن سگ تعلیم نداشته باشد و شکار را بکشد حرام است دویم آنکه آن سگ شکار را نخورد چه اگر خوردن عادت او باشد حلال نیست سیم آنکه کسیکه سگ را سر میدهد یا آنکه تیر میاندازد یا نیزه و شمشیر میزند میباید که مسلمان باشد یا در حکم مسلمان چون طفل خواه مرد باشد خواه زن پس اگر کافر باشد یا دشمن اهل بیت یا مرتد یا دیوانه یا طفل غیر ممیز آن شکار حلال نیست و اگرچه بسم الله گفته باشد و اگر آنکس یهود و نصارا باشد یا حلالست میانه مجتهدین در آن خلاف و اقرب آنستکه حلال نیست و همچنین اگر مخالف باشد یا حلالست یا نه در این نیز خلافست بعضی از ایشان گفته اند که اگر عداوت اهل بیت داشته باشد حرامست و اگر نداشته باشد حلال و بعضی از مجتهدین بر آنند که اگر شخصی که سگ را سر میدهد مسلمان باشد و کور باشد حلال نیست و بعضی از ایشان گفته اند که اگر اینچنان کوری باشد که قصد شکار کرد حلالست و اگر با سگ مسلمان سگ غیر مسلمان نیز باشد و هر دو سگ شکار را بکشند نیز حلال نیست چهارم آنکه کسیکه سگ را سر میدهد یا تیر میاندازد یا شمشیر و نیزه میزند میباید که بسم الله یا الله اکبر یا سبحان الله بگوید یا هرچه ذکر باشد در آن وقت و الحمد لله تنها کافی نیست پس اگر عمداً ترک گفتن بسم الله کنند آن شکار حلال نیست و همچنین اگر غیر آنکسیکه سگ سر میدهد و حربه میزند بسم الله گوید حلال نیست و همچنین اگر دو سگ شکاری را

وقت سر دادن یکی از اینها بسم الله گفته باشد و دیگری عمداً نگفته باشد نیز حلال نیست اما اگر بسم الله را فراموش کرده باشد آن شکار حرام نمیشود و در بعضی احادیث وارد شده که اگر در وقت سر دادن بسم الله را فراموش کنند در وقت خوردن گوشت آن شکار بسم الله باید گفت و اگر در وقت سر دادن بسم الله را فراموش کرده باشند و پیش از آنکه سگ یا تیر یا نیزه یا شمشیر بآن شکار برسد بسم الله بگویند حلال است اما اگر عمداً ترک کرده باشد تا پیش از رسیدن بشکار بسم الله گویند آیا حلال میشود یا نه میانه مجتهدین در این خلافست و همچنین اگر جاهل بحکم باشد یا حکم کسی دارد که عمداً ترک بسم الله کرده یا حکم کسی را دارد که فراموش کرده در این نیز خلافست و اگر بجای بسم الله یا الله اکبر و یا نام خدا بغیر از عربی گفتن لازم نیست یا بهر زبانیکه گویند جایز است در آن نیز خلافست و اگر بجای بسم الله یا الله اکبر اللهم اغفر لی یا اللهم صل علی محمد و آل محمد بگویند شکار حلال میشود یا نه در این نیز میانه مجتهدین خلافست پنجم آنکه بقصد شکار کردن سگ را سر دهند یا تیر بیندازند پس اگر بقصد شکار سگ بدود یا تیر از کمان بجهد و شکار را بکشد حلال نیست اما اگر در اثنای رفتن سگ را آگاه سازند آنگاه سر دهند حلال میشود ششم آنکه قصد جنس شکار کنند پس اگر در وقت سر دادن سگ و انداختن تیر و نیزه قصد جنس شکار نکند و شکاری را بکشد حلال نیست هفتم آنکه شکار بسبب جراحت دندان سگ و خوردن تیر و نیزه و شمشیر بمیرد و جراحت موضع ذبح لازم نیست بلکه هر عضوی از اعضای او را که جراحت کرده باشد و بآن بمیرد حلالست اما اگر بآن جراحت نمیرد بلکه بواسطه تعب یا غرق شدن در آب یا افتادن از کوه یا آنکه سگ گلوی او را بگیرد بی آنکه جراحت کند بمیرد یا درنده غیر سگ بعد از جراحت سگ او را بکشد حلال نیست مگر آنکه در اینصورت جراحت سگ کشنده باشد و بعضی از مجتهدین گفته اند که اگر شکاری که مجروح شده باشد در آب بمیرد پس اگر سر او از آب بیرون آورده باشد یا آنکه آن شکار جانوری باشد که آب او را نکشد چون قاز و اردک حلالست هشتم آنکه شکار مجروح از نظر غایب نشود و در او حیات باشد که ماندن او امکان داشته باشد و اگرچه نصف یک روز بیش نماند پس اگر در اینصورت از نظر پنهان شود و او را مرده بیابند حلال نیست خواه بعد از آنکه از نظر غایب شود سگ بر او حاضر باشد و خواه نباشد نهم آنکه اگر که سگ سر داده و تیر انداخته و نیزه و شمشیر زده پیش شکار حاضر نباشد چه اگر حاضر باشد و ادراک در وقت باشد که او را تواند کشت لازم است که سر او را ببرد که اگر بگذارد تا بمیرد حلال نیست و اگر در وقت حاضر شدن او چیزی نباشد که شکار را با آن تواند کشت میانه مجتهدین در آن خلافست اقرب آنستکه حرامست و بعضی بر آنند که در اینصورت بگذارد که سگ آن شکار را پاره پاره کند دهم آنکه میباید که شکار امتناع داشته باشد که نتواند گرفت خواه وحشی باشد خواه اهلی پس اگر کوچک باشد یا قدرت بر گریختن نداشته باشد حلال نیست

فصل سیم

در احکام شکار کردن بدانکه واجبست موضع آن شکار را که سگ بدندان گرفته باشد آب بشویند و بعضی از مجتهدین گفتن آن را واجب نمیدانند و شرط نیست در تیر انداختن و نیزه و کارد و شمشیر زدن که تنها باشد چه اگر جماعتی شکار را به تیر یا شمشیر یا نیزه بزنند حلالست و همه در آن شکار شریک اند و همچنین شرط نیست که همه یکی در شکار مدد نکند چه اگر دیگری او را مدد کند حلال است و همچنین حلال است که اگر تیر بر زمین آید و از آنجا جسته بر شکار خورد و او را بکشد و اگر شخصی شکاری

بشمشیر زند و دو نصف کند بشرطیکه مذکور شد حلال است خواه دو نصف مساوی شود و خواه مختلف و خواه هر دو نصف حرکت کنند و خواه نکنند مگر آنکه نصفی که سر با او باشد حرکتی کند مانند حرکت حیوان زنده چه در اینصورت محتاج بکشتن او است و بعضی از مجتهدین گفته‌اند که حیوانی اگر دو نصف مختلف کنند نصف بزرگتر حلال است و بعضی بر آنند که اگر دو نصف کنند یکی حرکت کند یکی نکند آن نصفی که حرکت کند حلال است و هر شکاری که کسی بدست آورد یا بدام گیرد مال آن میشود اگر از دست او بیرون رود دیگری او را بگیرد مال او نمیشود و بعضی از مجتهدین گفته‌اند آنکسیکه او را اگر گرفته بود اگر رو رفتن بیرون رفتن از دست او بقصد بیرون رفتن از ملک خود کرده آنکسیکه در ثانی الحال آن شکار را گرفته باشد مال آن میشود اما اگر شکاری یا مرغی بخانه کسی آید یا در خانه کسی مکان کند یا ماهی از دریا در کشتی کسی در آید مال آن نمیشود بلکه آنکس بگرفتن او از دیگری اولیست پس اگر کسی بی رخصت صاحب خانه او در آید و آن را بگیرد مال آن میشود اما فعل حرام کرده اما اگر صاحب خانه و کشتی آنها را بقصد شکار کردن ساخته باشد یا اگر شکاری یا مرغی بخانه یا کشتی در آید مال آن میشود یا نه میانه مجتهدین در این خلافست و اگر شکاری بدست کسی افتد که علامت ملکیت شخصی دیگر با آن باشد چون خضاب کردن یا دکمه مال آن نمیشود و اگر صاحبش پیدا شود و طلب کند واجب است که به صاحبش دهند

باب چهاردهم از کتاب جامع عباسی

در ذبح حیوانات و حلال و حرام حیوانات و غیر آن و در آن چند فصل است **فصل اول** در اقسام ذبح بدانکه ذبح حیوانات بر دوازده قسم است چهار قسم حرام و یک قسم مکروه و یک قسم سنت و شش قسم مباح اما چهار قسم حرام اول ذبح کردن کافر و دشمن اهلبیت و در ذبح نمودن یهود و نصاری میانه مجتهدین خلافست اصح آنستکه حرام است دوم ذبح کردن دیوانه سیم ذبح کردن مست چهارم ذبح کردن طفل غیر ممیز و اما یکقسم مکروه و آن ذبح کردن مخالف است هرگاه مؤمن نباشد و محتاج باو نشوند و اما یکقسم سنت و آن ذبح کردن مؤمن است و اما شش قسم ذبح کردن مباح اول ذبح کردن بسلاح چون تیر و نیزه و شمشیر دوم تیر بسگ شکاری بشرطیکه در باب شکار کردن مذکور شد سیم ذبح کردن بچه که در شکم حیوانی باشد که قابل ذبح باشد چه ذبح کردن او ذبح مادر او است هرگاه خلقتش تمام شده باشد یعنی موی برآورده باشد خواه روح در او داخل شده باشد خواه نشده باشد اما اگر از شکم زنده بیرون آید ذبح کردن او لازم است و بعضی از مجتهدین گفته‌اند که اگر از شکم بیرون آید و آنقدر وقت نماند که او را بکشند اگر بمیرد حلال است و در اینصورت اشکالست و اگر خلقت او تمام نشده باشد حرام است چهارم ذبح کردن ماهی و آن زنده بیرون آوردن او از آبست و در بیرون آوردن ماهی از آب مسلمان بودن آن شخص و بسم الله گفتن او شرط نیست بلکه سنت است پس اگر کافری ماهی از آب بیرون آورد حلال است بشرطیکه مسلمان به بیند که زنده او را بیرون آورده اما اگر نه بیند حرام است و اگر ماهی در آب بمیرد باشد حلال نیست و اگر مشتبه شود ماهی مرده بغیر مرده احتیاط آنستکه از هر دو اجتناب کند پنجم ذبح نمودن ملخ و آن زنده گرفتن او است بدست یا بآلتی چون دام و غیر آن و در گرفتن ملخ بسم الله گفتن و مسلمان بودن شرط نیست چنانچه در گرفتن ماهی مذکور شد پس اگر پیش

از گرفتن ملخ بدست او را باتش بسوزانند حلال نیست ششم ذبح نمودن حیوانی که در چاه افتاده باشد یا بصحرائی گریخته باشد و ذبح آنها بطریقیکه از شارع معهود شده است ممکن نباشد کشتن آنها بطریقیکه ممکن باشد مشروع است **فصل دوم** در بیان آنچه بذبح نمودن تعلق دارد بدانکه بیست و پنج امر بذبح کردن متعلق است سیزده امر واجب و پنج امر سنت و هفت امر مکروه اما سیزده امر واجب اول آنکه کسیکه ذبح میکند میباید که ممیز باشد پس ذبح نمودن طفل غیر ممیز حلال نیست دوم آنکه عاقل باشد چه اگر دیوانه باشد حلال نیست سیم آنکه قصد تواند کرد پس ذبح نمودن مست و خفته و بیهوش حلال نیست چهارم آنکه مسلمان باشد یا در حکم مسلمان چون طفل ممیز پس اگر کافر یا دشمن اهلبیت یا خارجی باشد حلال نیست و اگر چه در وقت کشتن بسم الله گفته باشد و در ذبح نمودن یهود و نصاری میانه مجتهدین خلافست اصح آنستکه حرام است چنانچه گذشت پنجم آنکه آن حیوان قابل ذبح کردن باشد خواه گوشت او را بخورند و خواه نخورند پس اگر قابل ذبح نباشد چون سگ و خوک بذبح کردن پاک نمیشود و حیوانیکه قابل ذبح باشد و گوشت او را نخورند بذبح کردن پوست او پاک میشود و بعضی از مجتهدین بر آنند که تا پوست او را دباغت نکنند پاک نمیشود و حیوانیکه مسخ شده باشد چون فیل و میمون و خرس و غیر اینها آیا بکشتن پوست اینها پاک میشود یا نه میانه مجتهدین در این خلافست ششم آنکه چهار عضو آن حیوان را ببرند و آن مجرای خوراک و آب و حلقوم که راه نفس او است و دو رگ گردن چه اگر یکی از این چهار را نبرند حلال نمیشود و بعضی از مجتهدین گفته‌اند که بریدن حلقوم کافیست هفتم آنکه اعضای آن حیوان را که میخواهند ذبح کنند باهن چون کارد و شمشیر و غیره ببرند اگر ممکن باشد و اگر ممکن نباشد بهر چه مقدور باشد چون آبگینه و سنگ تیز و غیره ذبح ببرند و آیا اگر بناخن و دندان ببرند حلال میشود یا نه مجتهدین را در این خلافست بعضی بر آنند که به دندان و ناخن که متصل ببدن و انگشتان باشد جایز است اما اگر جدا باشد جایز نیست هشتم آنکه در وقت کشتن بسم الله گویند و آنچه بسم الله گفتن شرط باشد نهم آنکه در وقت کشتن حیوان آن را رو بقبله کنند اگر مقدور باشد باینطریق که سر و گردن و سینه او را بطرف قبله کنند و بعضی از مجتهدین گفته‌اند که محل ذبح را بجانب قبله کردن کافیست پس اگر عمداً رو بقبله ذبح نکنند حرام است و اگر فراموش کنند یا در حالتی باشد که مقدور نباشد رو بقبله کردن شرط نیست چنانچه مذکور شد و بعضی از مجتهدین بر این رفته‌اند که در صورتیکه آن حیوان را رو بقبله کردن ممکن نباشد آنکس که ذبح میکند خود رو بقبله کند دهم آنکه چهار عضو او را بیکدفعه ببرند پس اگر بعضی را ببرند و بعضی را بگذارند که در زمان دیگر ببرند آیا حلال است میانه مجتهدین در این دو قول است اظهر آنستکه اگر در وقتی که بعضی از اعضای آن حیوان را که ببرند حیات داشته باشد و ممکن باشد که زنده بماند آنگاه بکشند حلال است یازدهم آنکه آن حیوان بعد از ذبح کردن حرکت کند یا خون معتدل از او بیرون آید پس اگر حرکت نکند یا خون معتدل نیاید حلال نیست دوازدهم آنکه مردن او بسبب کشتن او باشد پس اگر چنان باشد که در حین ذبح نمودن دیگری شکم او را پاره کند حلال نیست سیزدهم آنکه اگر آن حیوان شتر باشد نحر کنند یعنی او را به نیزه بکشند و محل نحر کردن او گردن است باینطریق که نیزه یا حربه در گودی

در بیان ذبح کردن و سینه او است بزنند و اگر گاو و گوسفند باشد سر او را ببرند پس اگر شتر را سر
ببرند یا گاو و گوسفند را نحر کنند حلال نیست و اما پنج امر مستحب اول نحر کردن شتر ایستاده در
حالتیکه یکدست او را بپا نه بسته باشد و هر دو پای او را رها کنند دوم بستن هر دو دست و هر دو پای
گاو در حال ذبح نمودن و دم او را رها کردن سیم بستن هر دو دست و یک پای گوسفند را در وقت کشتن و یک
پای او را گذاشتن چهارم سر دادن پرندها را بعد از ذبح کردن پنجم بتعجیل کشتن و اما هفت امر مکروه اول در
وقت ذبح کردن بریدن نخاع یعنی مغز مهرهای پشت دوم پوست کندن پیش از سرد شدن سیم جدا کردن سر
در وقت ذبح از روی عمد و بعضی از مجتهدین این فعل را حرام دانسته‌اند و گوشت آن را حرام میدانند
چهارم کردن ... در وقت سر بریدن که بطرف بالا بریده شود و در بعضی از احادیث نهی از این عمل
واقع شده پنجم کشتن حیوان در ... که حیوان دیگر نگاه کند ششم شب ذبح نمودن بی احتیاج هفتم
ذبح نمودن روز جمعه پیش از زوال

فصل سیم در بیان حلال و حرام و مکروه بودن حیوانات و آن بر
چهل قسم است شش قسم از آنها حلال و بیست قسم حرام و چهارده قسم مکروه و اما شش قسم حلال اول
شتر و بعضی از سنیان گفته‌اند که مذهب امامیه اینست که گوشت شتر حرام است و غلط کرده‌اند چه
آن مذهب ابو الخطاب است که او در وقتی امامی بوده و بعد از آن غالی شده دوم گاو اهلی و وحشی سیم
گوسفند و قوچ و بز کوهی و آهو چهارم گورخر پنجم هر پرنده که دفیف او بیش از صفیف باشد یعنی بر هم
زدن بال او بیشتر از پهن داشتن آن باشد یا آنکه چینه دان یا سنگدان داشته باشد یا آنکه در عقب
پای او خاری باشد پس کبوتر و قمری و کبک و دراج و تیهو و گنجشک و آنچه بدینها ماند حلال است ششم
ماهی که فلس دار باشد پس کنعت و ربیثا و اربیان و ... از اقسام ماهی حلالست چه ایشان فلس دارند
و اما آن بیست قسم حرام اول سگ دوم خوک بری و بحری سیم گربه اهلی و وحشی چهارم
همه درندها چون شیر و گرگ و پلنگ و یوز و کفتار و روباه و خرگوش و شغال و آنچه بدینها ماند پنجم
موش اهلی و صحرائی و سوسمار ششم خار پشت و سنجاب و سمور و فنک هفتم حشرات چون مار و عقرب و خنفسا
و مگس و کیک و شپش و غیر اینها هشتم حیوانیکه عادت بخوردن فضله آدمی کرده باشد چه او حرامست
تا آنکه او را مدتی استبرا کنند یعنی اگر آن حیوان شتر باشد چهل روز او را ببندند و علف پاک بدهند
و اگر گاو باشد بیست روز و بعضی از مجتهدین در گاو نیز چهل روز گفته‌اند و بعضی از ایشان سی روز
و اگر گوسفند باشد ده روز و بعضی از مجتهدین در گوسفند بیست روز گفته‌اند و بعضی یک هفته
و اگر مرغ خانگی باشد سه روز و اگر ماهی باشد یک روز و اگر اردک باشد پنج روز و بعضی سه روز گفته
اند و در بعضی روایات شش روز وارد شده و اگر غیر اینها باشد واجبست که آنقدر ایشان را ببندند
و علف دهند که آن اسم از ایشان برطرف شود نهم حیوانیکه گوشت او را خورند چون گوسفند بکه
بشیر خوک پرورده شود و آنقدر شیر بخورد که استخوان او سخت گردد حرام میشود و هر چه از او بزاید نیز
حرامست دهم حیوانیکه گوشت او را خورند و با او شخصی وطی کند چه آن حیوان و نسل او حرام است
و واجبست سوزانیدن آن حیوان چنانچه زنده باشد که در بحث حدود مذکور شود و اگر این چنین
گوسفندی در میان گله مشتبه شود آن گله را دو قسم کنند و قرعه بزنند تا آنکه یکی بماند باز در هم

هر مرغ چرنده که مخلب یعنی چنگال داشته باشد چون باز و چرخ و عقاب و شاهین و باشه و غیر اینها
دوازدهم کلاغ بجمیع اقسام او سوای کلاغیکه در زراعت میباشد و زاغی که خاکستری رنگست که آن
هر دو مکروهست سیزدهم خفاش و طاوس و بعضی این هر دو را مکروه میدانند چهاردهم مرغیکه
او را نشانه تیر ساخته زنند تا آنکه بمیرد و هم چنین حیوانیکه مجروح سازند و بگذارند تا بمیرد پانزدهم
ماهیکه فلوس نداشته باشد چون جری و ماهیکه در آب مرده باشد و هر گاه ماهی مرده بماهی زنده
مشتبه شود بعضی از مجتهدین بر آنند که آن را در آب اندازند اگر بر پشت افتد حرام است و اگر بر روی
افتد حلال شانزدهم سنگ پشت هفدهم خارپشت هجدهم خرچنگ بری و بحری نوزدهم گوشتی
که بر دو تیر بریان کنند زیرا که آن گوشت حرام میشود بشرط آنکه تیر زنها شکافته باشند و همچنین
حرام میشود اگر ماهی حلال و ماهی حرام را باهم بریان کنند بشرطیکه ماهی حرام بر بالای ماهی حلال باشد
اما اگر ماهی حلال بر بالای ماهی حرام باشد حرام نیست و تخم هر حیوانیکه تابع آن حیوانست و اگر تخم
حلال یا حرام مشتبه شود هر کدام که هر دو طرف او مختلف باشد حلال است و اما چهارده قسم مکروه
اول اسب دوم خر سیم استر و بعضی از مجتهدین گوشت استر را حرام میدانند چهارم حیوانیکه یکنوبت
یا دو نوبت شیر خوک خورده باشد و نشو و نما نکرده باشد و مستحب است که هفت روز بعلف دهند اگر علف خورد و
اگر علف نخورد هفت روز شیر تبیحی دهند که گوشت او را خورند اما اگر شراب خورده باشد گوشت او حرام
نمیشود بلکه آنچه در شکم او است بشویند پنجم جلال اگر شیر آدمی بخورد ششم کلاغی کوچک که در زراعت
میباشد و زاغیکه برنگ خاکستری باشد هفتم هدهد چه حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله نهی کرده
از کشتن هدهد هشتم خطاف چه در حدیث آمده که خطاف همیشه الحمد لله رب العالمین میگوید و بعضی
از مجتهدین او را حرام میدانند و مؤید قول او است آنکه بال او بر هم زدن او بیشتر از صف بستن بالش است نهم
قبره یعنی چکاوک چه در حدیث آمده که قبره را مبادا بخورد و بطفلان نباید داد که با آن بازی کنند زیرا که
او همیشه تسبیح میگوید و لعن بر دشمنان اهل بیت میکند دهم فاخته چه در حدیث آمده که شوم است
نگاه داشتن فاخته یازدهم ... دوازدهم صرد سیزدهم صوام و آن مرغیست دراز گردن ...
که ... میباشد چهاردهم شقراق و وجه کراهیت او آنچه در حدیث آمده اینست که او مار را میکشد

فصل چهارم در بیان آنچه از حیوانات و غیر اینها حرامست و مکروه و آن بر دو قسم است
بیست و چهار قسم حرام و هشت قسم مکروه اما بیست و چهار قسم حرام اول هر چیز مست کننده چون
شراب که از شیره انگور میگیرند و نبیذ که از عسل و نقیعی که از مویز و مزر که از ذرت و فضیخ که از خرما
و جعه که از جو میگیرند و غیر اینها هر چه مست کننده باشد خواه کم باشد و خواه بسیار و فقاعی که از جو
و جو میگیرند حکم شراب دارد باجماع مجتهدین اما هر چیزیکه او بوی شراب باشد چون رب سیب و رب به
و اترج و آنچه بدینها ماند حلالست و در حکم شرابست شیره انگوری که بجوش آید و دو حصه آن ناقص
نشود اما اگر دو حصه آن ناقص شود و اگر چه بغیر آتش باشد حلالست و اگر شیره مویز را آفتاب
بجوشاند آیا حلالست یا نه میان مجتهدین خلافست اصح آنست که حلالست زیرا که آفتاب ...
از دو حصه آن ناقص کرده و همچنین کشمش و مویزیکه در طعام کنند حلالست بر قول اصح و اگر شراب

سرکه شود حلال میشود خواه بعلاج باشد چون نمک انداختن وخواه بی علاج وخواه آنچیزیکه بسبب آن
شراب سرکه میشود در آن مستهلک شود وخواه نشود اما اگر چیزی نجس در شراب اندازند یا کافری دست
بآن رساند آنگاه سرکه شود پاک نمیشود و اگر بمقدار سرکه در شراب بریزند که آن را مستهلک کرده باشند
مگر شراب باشد که سرکه را مستهلک سازد حلال نمیشود و بعضی از مجتهدین گفته اند که هرگاه اندکی
شرابی در سرکه بریزند استعمال آن جایز نیست تا آنکه آن شراب سرکه شود دوم خونیکه از ذبح کردن حیوا
ن بهم رسد حرامست خواه خون جهنده داشته باشد خواه نداشته باشد چون کبک وغیر آن و در حلال بودن
خون دل میان مجتهدین خلافست سیم بول هر حیوانیکه باشد حرامست خواه گوشت او را خورند وخواه نخورند
وخواه از اعیان نجسه باشد چون سگ وخوک وخواه از غیر آن چون شیر و پلنگ سوای بول شتر جهت
شفا و بعضی از مجتهدین بول حیوانیکه گوشت او را خورند جایز میدانند وهمچنین حرامست منی و
فضلات ایشان وغیر آن چون آب دهن و بینی و عرق ایشان چه خوردن اینها همه حرامست چهارم شیر حیوانی
که گوشت او را نخورند و حلال بودن شیریکه در پستان حیوان مرده باشد میان مجتهدین اختلافست پنجم
هر چیزی و آنچه نجاست عارض او شود خوردن آن حرامست چون نان نجس ششم طعام غیری که بی اذن او
خوردن مگر جماعتیکه در آیه کریمه قرآنی استثنا شده اند که ایشان بی اذن صاحب آن میتوانند
خورد و اگر ایشان نیز بدانند که صاحبش راضی نیست بر ایشان نیز حرامست هفتم اعیان نجسه چون
نجاسات آدمی و چیزهای پاک که نجس شده باشد بملاقات نجاست پس اگر آن چیزها قابل پاک کردن
باشد خوردن آنها پیش از پاک کردن حرامست وهمچنین آنچه از اقسام نجس چیزی کنند حرامست خوردن
آن و روغن که بسته باشد هرگاه نجاست ببعضی اجزای آن برسد آنچه نجاست بآن رسیده حرامست
و باقی حلال هشتم مرده و در حکم اوست هر پاره که از زنده پاره کنند چه آن نیز حکم مرده دارد و خوردن
و استعمال کردن آن حرامست سوای پشم و موی و کرک و پر مرغ اگر از او ببرند و اگر بکنند بیخ از آنکه
متصل است باید شست و شاخ و سم و دندان و ناخن و استخوان و تخم مرغ که پوست بالائین را سخت
کرده باشد و انفحه یعنی مایه پنیر و بعضی از مجتهدین استعمال آنها را از مرده جایز دانسته اند نهم ذکر حیوانات
خواه گوشتش را خورند و خواه نخورند دهم فرج حیوانات خواه ظاهر آن و خواه باطن آن یازدهم سپرز
هر حیوانی دوازدهم بیضه هر حیوانی سیزدهم انثیین هر حیوانی یعنی خصیه که منی در آن جمع میشود
چهاردهم مثانه هر حیوانی یعنی محل بول او پانزدهم مشیمه هر حیوانی یعنی جائیکه بچه در آن قرار میگیرد
شانزدهم نخاع یعنی مغزیست سفید که در مهره پشت میباشد و عوام آنرا حرام مغز میگویند ۱۷
علباوان دو عصب است عریض زرد که از پس سر تا بفرج کشیده است هجدهم غدد یعنی گرهها که
در میان گوشت و پوست میباشد نوزدهم اصلهای انگشتان که متصل بعصب دست و پاست
بیستم حدقه و آن سیاهی است که در چشم میباشد که در آن صورتها میبینند و آن را مردمک چشم
میگویند بیست و یکم خرزه دماغ و آن مغزیست بقدر نخودی و بعضی از مجتهدین سوای
خون و سپرز و سرگین و ذکر و فرج و انثیین و مثانه چیزی دیگر را از حیوانات حرام نمیدانند بلکه مکروه
میدانند ۲۲) خاک و گل خوردن خواه پاک باشد و خواه نجس سوای خاک تربت حضرت امام حسین ع

که نمیداند بخودی جهت شفا میتوان خورد و گل ارمنی نیز برای دوا میتوان خورد بیست و سیم زهرهای
کشنده و اما چیزیکه بسیار آن کشنده باشد و کم آن کشنده نباشد بسیار خوردن آن حرامست چون
تریاک و سقمونیا و تخم حنظل و مانند اینها بیست و چهارم مهلک خوردن حرامست و هرگاه کسی را احتیاج
باین چیزهای حرام بهم رسد مثل آنکه در صحرائی مانع شود و چیزی نباشد که بخورد سوای آن چیزهای
حرام و بترسد که اگر نخورد ضعیف شود و پیاده نتواند رفت و از همراهان باز ماند و او را بکشند یا مال او را
ببرند در اینصورت جایز است که بقدری بخورد که سد رمق او شود و زیاده جایز نیست بشرطیکه آن شخص
بجنگ امام عادل نرود و راه زن مسلمانان نباشد چه اگر چنین شخصی باشد خوردن چیزهای حرام
در حال اضطرار او را حرامست و اگر شخصی در صحرائی باشد و چیزی نداشته باشد که بخورد و بترسد
که از گرسنگی بمیرد و کسی طعامی داشته باشد که او را بقیمت دهد که او قدرت بر قیمت دادن آن
نداشته باشد واجبست بر آنکس که طعام باو دهد و اگر ندهد بقهر و غلبه از او میتوان گرفت و اگر در صحرائی
تشنه باشد و بترسد که بمیرد بمقداری شراب میتواند خورد که نمیرد و اگر از تشنگی محتاج بخوردن بول
باشد نیز میتواند خوردن و فرق نیست میانه خوردن بول خود یا غیر و بعضی از مجتهدین بر آنند که بول
خود را بخورد نه از دیگری و خوردن تریاق فاروق حرامست مگر بالاحتیاج و اما هشت چیز مکروه اول گوشتهای
در کوهها مثل حیوانیکه او را نخورند دوم کرده حیوانیکه گوشت او را خورند سیم گوشت خر و اسب و استر چهارم
نیم خورده ایشان پنجم چیزهائیکه جنب و حائض و نفسا و کسیکه پرهیز از نجاست نکند برطوبت دست بآن رساند
چه خوردن اینها مکروهست ششم پیاز و سیر خوردن کسی را که اراده داخل شدن مسجد داشته باشد
و در شب جمعه خوردن هفتم آبهای گرم خوردن خصوصا آبهائیکه بوی کبریت از آن آید بقصد شفا
هشتم شرابیکه بعلاج او را سرکه کرده باشند و بعضی از مجتهدین خوردن این را حرام میدانند

باب پانزدهم از کتاب جامع عباسی

در بیان آداب طعام خوردن و آب نوشیدن و در آن چهار مطلب است **مطلب اول** در بیان
طعام خوردن و اقسام آن بدانکه اقسام طعام پنجست اول واجب چون طعامی که سد رمق شود و طعام
واجب النفقه و طعام کفارات با عاجز شدن از عتق دوم حرام چون طعام مائده که در آن شراب خورند
سیم طعام سنت چون طعام عروسی و خانه نو ساختن و از حج آمدن و ختنه کردن چهارم مکروه چون
طعام ختنه کردن زنان و طعام خانه تعزیت پنجم مباح و آن ماعدای طعامهائیست که مذکور شد و اما
آنچه تعلق بطعام خوردن و نوشیدن آب و رخت پوشیدن وارد هفتاد و چهار امر است یک امر واجب
و چهل و چهار امر سنت و چهار امر حرام و بیست و پنج امر مکروه اما یک امر واجب آن که اجتناب کردن
از موضع طلا و نقره مگر در ظرف طلا کوب و نقره کوب طعام خورند و اما چهل و چهار امر سنت اول دست
شستن پیش از طعام خوردن دوم پاک نکردن دست خود بمندیل بعد از دست شستن پیش از طعام
چه در حدیث ائمه معصومین سلام الله علیهم اجمعین وارد شده که تا آن تری در دست باشد برکت
در آن طعام هست سیم نشستن بر زانوی چپ در حالت طعام خوردن چهارم بسم الله گفتن در ابتدای طعام
خوردن پنجم انگشتان خود را لیسیدن ششم طعام از پیش خود خوردن هفتم لقمه را کوچک بردن

هشتم لب‌ها را چاشیدن نهم بمردم نگاه نکردن در حالت طعام خوردن دهم پیش از طعام خوردن بسم الله
الرحمن الرحیم گفتن و همچنین سنت است گفتن بسم الله الرحمن الرحیم بواسطه هر رنگی و بر هر قسمی از
طعام که بر سفره باشد یا بر هر ظرفی و اگر در ابتدای طعام خوردن بگوید بسم الله الرحمن الرحیم من اوله و آخره
اول و آخر طعام را کافی است و اگر بسم الله را فراموش کرده باشد هر وقت که بخاطرش آید بگوید و در بعضی از
احادیث اهل بیت علیهم السلام آمده که اگر یکی از اهل مجلس بسم الله گوید از همه کافی است یازدهم
الحمد لله گفتن بعد از فارغ شدن از طعام و آنچه در این زمان متعارف شده است از خواندن سوره فاتحه
بعد از طعام در حدیث مذکور نیست دوازدهم الحمد لله مکرر گفتن در اثنای طعام خوردن سیزدهم بعد از
فارغ شدن از طعام این دعا خواندن الحمد لله الذی اطعمنا فی جائعین و سقانا فی ظمآنین و کسانا فی عارین و هدانا
فی ضالین و حملنا فی راجلین و آوانا فی ضاحین و اخدمنا فی عانین و فضلنا علی کثیر من العالمین چهاردهم هر
دو دست را برداشتن و اگر چربی طعام خورده باشد پانزدهم هر دو دست بعد از شستن بر ابروها و چهره خود
مالیدن چه در حدیث اهل بیت علیهم السلام آمده که کلف از روی زایل میگرداند شانزدهم ابتدا بیکدیگر در
شستن بهم سیر شدن ظرفی جمع کردن هفدهم در وقت دست شستن پیش از طعام اول صاحب طعام
دستهای خود را شستن آنگاه کسیکه بر دست راست او نشسته باشد و در دست شستن بعد از طعام ابتدا
بکسی کنند که در جانب دست چپ صاحب طعام نشسته باشد آنگاه آخر از همه صاحب طعام دستهای
خود را بشوید و در بعضی احادیث واقع شده که در دست شستن ابتدا بکسی کنند که در جانب راست در خانه
نشسته باشد خواه آزاد باشد و خواه بنده هجدهم آنکه اول صاحب طعام شروع در طعام خوردن کند
نوزدهم آنکه صاحب طعام بعد از همه دست از طعام خوردن بکشد بیستم دعا کردن جهت صاحب
میگفتند اطعم عندکم الصائمون و اکل طعامکم الابرار و صلت علیکم الملائکة الاخیار بیست یکم
اول نماز کردن هرگاه طعام در وقت نماز حاضر شود و وقت نماز وسعت داشته باشد مگر آنکه جماعتی
انتظار او کشند بیست دوم بعد از طعام خوردن بر پشت افتادن و پای راست را بر بالای پای چپ
نهادن بیست سیم بعد از هر سه روز یکبار گوشت خوردن بیست و چهارم خلال جهت مهمان حاضر
ساختن بعد از طعام خوردن و خلال کردن بعد از طعام خوردن و بیرون آوردن آنچه در بیخ دندان
مانده باشد بیست پنجم سبزیها با طعام آوردن چه در حدیث آمده که حضرت امیر المؤمنین علیه
السلام چنین میکردند بیست ششم پیش از طعام ابتدا بنمک کردن و بعد از طعام ختم بنمک
با نمک نمودن بیست هفتم دهن را بعد از طعام بسعد یعنی به پیلان شستن چه در حدیث آمده
که رفع درد دندان میکند بیست هشتم جمع کردن آنچه در دستارخوان ریخته باشد اگر در خانه
طعام خورده باشند و گذاشتن آنچه در آن ریخته باشد اگر در صحرا خورده باشند بیست نهم
شب سیر خوابیدن مرد پیر چه در حدیث آمده که هرگاه مرد پیر شب بخوابد و شکم او سیر
باشد باعث آن میشود که شب خواب کند و بوی دهن او نیک شود سی‌ام خوردن آنچه از طعام
در دستارخوان ریخته باشد چه در حدیث آمده که سبب شفای مرضها میشود و محتاجی را زایل
میسازد و فرزند زیاد میگرداند و مرض ذات الجنب را برطرف میکند سی و یکم چنانچه کرد

مهمانان و اگر نخواهند آب خوردن جهت ایشان آوردن و اگر نخواهند آب وضو برای ایشان
حاضر ساختن سی دوم اعزاز و احترام نمودن مهمانان سی سیم مهمان را به بیت الخلا بردن و طعام
دادن چه در حدیث آمده که بسیاری دست در طعام موجب برکت طعام است سی چهارم
آنچه در خانه حاضر باشد بواسطه مهمان آوردن سی و پنجم تکلف نکردن جهت مهمان اگر خود
آمده باشد و تکلف کردن اگر او را طلبیده باشد سی ششم بسیار طعام پختن اگر معتقد
او باشد و کم پختن اگر معتقد او نباشد سی و هفتم دو روز مهمان را تواضع نمودن و آنچه خواهد
جهت او حاضر کردن چه روز سیم مهمان چون اهل خانه یکسی میشود سی و هشتم صاحب طعام
خود با مهمان خوردن سی و نهم اجابت کردن دعوت مسلمان بطعام خوردن و اگرچه بمسافت بعید
میل باشد اما اگر کافر بطلبد اجابت او لازم نیست چهلم با اشتهای عیال خود طعام خوردن چه در
حدیث وارد شده که مؤمن باشتهای عیال خود طعام میخورد و کافر باشتهای خود چهل و یکم آنکه
بعد از حاضر شدن نان بر دستارخوان انتظار چیزی دیگر نکشد و شروع در خوردن کند چهل
و دوم کوچک پختن نان که در حدیث آمده که با هر نانی برکتی هست چهل و سیم بعد از گذاردن
نماز خفتن چیزی خوردن چه آن از عادت پیغمبر است چهل و چهارم خوردن پاره نان که در راه افتاده
باشند چه در حدیث آمده که هر کس آن را بخورد حسنه در دیوان اعمال او نوشته شود و اگر نجس
باشد و آن را بشوید و بخورد هفتاد حسنه در دیوان اعمال او نوشته میشود و اما چهار امر حرام اول
بسیار خوردن بحدیکه ضرر رساند چه هرگاه چیزی خورده باشند و دیگر چیزی خورند باعث امتلا
میشود و مرضها از این بهم میرسد و در حدیث آمده که چیزی خوردن در حالتیکه سیر باشند باعث
مرض میشود دوم رفتن بمجلس ضیافتی که او را نطلبیده باشند و بعضی از مجتهدین این را مکروه میدانند
سیم خوردن طعام بر مائده که شراب یا چیز مست کننده باشد خوردن چهارم در ظرف طلا و نقره
طعام خوردن و اما بیست و پنج امر که مکروه هست اول شکم را از طعام پر ساختن دوم تکیه کرده طعام
خوردن سیم بعد از طعام هرگاه آروغ زند سر بسوی آسمان زدن چهارم مربع نشستن در وقت طعام
خوردن چه در حدیث آمده که مربع نشستن را خدا دشمن میدارد پنجم پسر خود را همراه بردن هرگاه
او را تنها مهمانی طلبیده باشند ششم طعام خوردن بدست چپ با اختیار هفتم طعام خوردن در
حالتیکه راه روند هشتم اجابت کردن دعوت طعامیکه جهت ختنه دختران پخته باشند نهم نان را بکارد
بریدن یا دندان بریدن یا شکستن دهم پاک کردن استخوان از گوشت چه در حدیث آمده که جنیان
را در آن نصیبی هست پس اگر تمام گوشت او را بخورند آنچه در آن خانه بهتر است میبرند یازدهم هر روز
گوشت خوردن و در خوردن روزی دو مرتبه کراهت بیشتر است دوازدهم زیاده از چهل روز ترک
خوردن گوشت کردن سیزدهم گوشت نیم پخته خوردن چهاردهم مرد پیر را گرسنه خوابیدن پانزدهم
فراخ دستی کردن در معاش هرگاه مفلس باشد شانزدهم مهمان را خدمت فرمودن هفدهم ترک
کردن چیزی خوردن در وقت شام چه در حدیث آمده که آن موجب خرابی بدن میشود و نیز در حدیث
آمده که هر کس که شب شنبه و شب یکشنبه شام چیزی نخورد قوت از او میرود و تا چهل شبانه روز باز

نباید کرد هم بدو انگشت طعام خوردن با اجتناب نوزدهم در ظرفهای نقره کوب طعام خوردن بیستم
خلال کردن بخصوص درخت خرما و نی و ریحان چه خلال کردن بنی و ریحان سبب مرض جذام میشود دوهم
چنین خلال کردن بچوب شاهسپرم و اهن مکروه هست بیست و یکم ماهی خوردن چه در حدیث امده
که خوردن ان گوشت بدن را میگدازد بیست دوم پنیر بی مغز گردو و گردو بی پنیر خوردن بیست سیم
گوشت خام خوردن بیست چهارم گوشت گندیده خوردن چه ان باعث خرابی بدن میشود بیست
پنجم انچیزیکه موش از ان خورده باشد خوردن **مطلب دویم** در بیان منافع طعامها و میوه‌ها
بطریقیکه از حضرات ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین منقولست نان شعیر بدانکه نان جو خورد
از شعار پیغمبرانست و قوت ایشان و در حدیث وارد شده که در هیچ شکمی قرار نگیرد الا هر مرضی که در ان
باشد بیرون کند و قوت پیغمبرانست نان برنج در حدیث امده که بهترین نافع ترین دواها است
و باعث معده میکند گوشت در حدیث امده که خوردن گوشت گوشت را در بدن میرویاند
و ثرید طعامها است در بنی اسرائیل و حضرت رسالت پناه صلی الله علیه واله گوشت سردست را دوست
میداشتند گوشت نابچه بدترین گوشتها است چه محلل بول نزدیکتر است گوشت کبک ساقها را
قوی میکند و تب را میبرد گوشت مرغ از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام منقولست که گوشت مرغ بچه
بهترین گوشتها است قطاة از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقولست که گوشت قطاة مبارک است
و صاحب یرقان را کباب ان نافع حباری از حضرت امام موسی کاظم علیه السلام منقولست که گوشت حباری
بواسیر و درد پشت را نافع است و قوت باه میدهد گوشت مثبت گاو از حضرت امام محمد باقر علیه السلام
منقولست که گوشت مثبت شنوائی و بینائی را زیاد میکند و گوشت گاو با چغندر خوردن برص را برطرف
میسازد هریسه در حدیث امده که نفع بسیاری دارد و سبب قوت باه میشود تخم مرغ در حدیث امده
که سبب بسیاری فرزند میشود عسل شفای بیمارست که مرض ان بلغم باشد عدس بریان کرده تشنگی
را مینشاند و قوت معده میدهد و شفای هفتاد مرض است و عدس دل را نازک میکند و اشک چشم
را زیاده میگرداند ارد گندم بریان کرده طعام پیغمبرانست و خوردن ان گوشت را میرویاند و استخوانها را
سخت میسازد و قوت باه میدهد پنیر با مغز گردو در حدیث امده که هر دو باهم شفاء است و هر یک
تنها مرض است شکر نافع است از هر چیزها ضرر ندارد سرکه و زیت طعام انبیاء است و منافع ان
بسیار است ذهن را روشن میگرداند و عقل را زیاده میکند و صفرا را کم میسازد و دل را زنده میدارد
و کرمها که در شکم ادمی باشد میکشد و شهوت زنان را برطرف میسازد و زیتون بادها را میشکند
روغن دواء است خصوصا و ماء بنفشه شیر گوسفند سیاه نافع تر است از گوسفند سرخ و شیر گاو و شیر بز است
انگاو سیاه شیر و عسل جهت اب پشت نافع است برنج بهترین چیزها است برای قطع بواسیر بخود بریان
کرده جهت درد پشت نافع است و هفتاد پیغمبران دعا کرده باقلی مغز ساق را زیاد میکند و فربه
واب با درد دماغ زیاده میگرداند و اگر با پوست بخورند دباغت معده میکند لوبیا بادها را از شکم میراند
ماش مرض بهق را زایل میگرداند کدو باعث زیادتی دماغ میشود مویز سرخ هر صباح ناشتا بیست
و یکعدد خوردن ان دفع مرضها میکند انجیر شبیه ترین میوه‌ها است بمیوه‌های بهشت بعضی

از مرضها را نافع است قطع بواسیر و نقرس میکند انار سید میوه‌ها است و حضرت رسالت پناه صلعم
انار را بهتر از میوه‌ها گفته سیر را گرسنه میسازد و گرسنه را سیر میکند و در هر اناری دانه از بهشت است
لهذا بعضی از حضرات ائمه معصومین علیهم السلام انار را تنها میخورده اند و دانه انار را با پیه او خوردن
دباغت معده میکند و وسوسه شیطان از دل میبرد و اگر کسی در روز جمعه پیش از انکه چیزی بخورد یک
انار بخورد چهل روز دل او را نورانی میکند و اگر دو انار بخورد هشتاد روز و اگر سه انار بخورد صد و
بیست روز از وسوسه شیطان خلاصی یابد دود کردن چوب انار جانوران را میگریزاند سیب
نافع است جهت زهر و سحر و دیوانگی و زیادتی بلغم و خوردن ان خون از بینی امدن را برطرف میسازد زنان
را نیکو میگرداند و اگر زن در اول آبستنی بخورد فرزند او نیکو رو میشود بهی رحم را میبرد و کسیکه این را
بخورد کلام او تمام حکمت میشود و سخاوت میاورد امرود دل را جلا میدهد و معده را دباغت میکند
خصوصا درونیکه طعام خورده باشد الو اطفای حرارت میکند و صفرا را ساکن میسازد و خشک
ان جوشش خون را فرو مینشاند و مرض را میبرد اترج بعد از طعام خوردن نافع است و حضرت رسالت
پناه صلعم ترنج سبز را دوست میداشته اند سنجد دباغت معده میکند و بواسیر را زایل میسازد و رگ را
قوی میکند و تقطیر بول را نافع است کاسنی امان است از قولنج هفت ورق ان در هر روزی از ان قطره از اب
بهشت است و باه را زیاده میکند و فرزند را نیک میسازد و در ان شفای هزار مرض است باذروج ریحانی
ریحان کوهی سده را میگشاید و اشتها بطعام میاورد و سل را میبرد و هضم طعام میکند و حضرت امیر
المؤمنین علیه السلام او را دوست میداشته اند کندنا جهت بواسیر نافع است و اگر سه روز بخورند بوی
دهن را خوش میگرداند و بادها را دفع میکند و قطع بواسیر مینماید و امان است از جذام حضرت امیر
علیه السلام او را با نمک میخورده اند کرفس طعام الیاس و یوشع و الیسع پیغمبرانست باعث زیادتی حافظه
میگردد و دل را پاک میکند و جنون و برص را برطرف میسازد خرفه حضرت فاطمه علیها السلام او را دوست
میداشته اند کاهو خون را صاف میکند سداب عقل را میافزاید چغندر را از حضرت امام محمد
باقر و امام جعفر صادق ع منقولست که ان دفع جذام میکند و شفای مرضها است و استخوان را محکم
میگرداند کماة اب ان شفای درد چشم است ترب از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام منقولست
که در ان سه خصلت است ورق او بادها را میشکند و مغز او بول را میراند و اصل او بلغم را برطرف
کرد امان است از قولنج و بواسیر و باه را قوی میگرداند شلغم جذام را میبرد بادنجان مرض را میبرد و طبیعت
با اصلاح میاورد پیاز قوت باه میدهد و بلغم را میبرد و پشت را سخت میگرداند و تب را زایل میکند
و مرض وبا را برطرف میسازد سعتر خوردن ان پیش از طعام رطوبتها را دفع میکند **مطلب سیم**
در اداب اب نوشیدن بدانکه بیست و سه امر باب نوشیدن تعلق دارد یک امر واجب و سیزده امر سنت و
یک امر حرام و هشت امر مکروه اما یک امر واجب کردانیدن دهن از موضع طلا و نقره اگر ظرف نقره کوب یا
طلا کوب باشد چنانچه مذکور شد اما سیزده امر سنت اول انکه در وقت اب خوردن این دعا بخواند الحمد
لله منزل الماء من السماء و مصرف الامر کیف یشاء بسم الله خیر الاسماء دوم انکه بعد از اب خوردن این دعا
بخواند الحمد لله الذی سقانی ماء عذبا و لم یجعله ملحا اجاجا بذنوبی الحمد لله الذی سقانی فاروانی و اعطانی

تا رضای و عافیت و کفایتی اللهم اجعلنی ممن تسقیه فی المعاد من حوض محمد صلی الله علیه و آله و سلم
و اجعلنی برحمتك یا ارحم الراحمین سیم آنکه آب را بمکد چهارم آنکه بعد از دست نوشد پنجم آنکه
به یک نفس ننوشد اگر آب دهنده غلام باشد ششم آنکه به یک نفس ننوشد اگر آب دهنده آزاد باشد
هفتم آنکه آب بسیار ننوشد چه بسیار نوشیدن آب مادهٔ جمیع مرضها است هشتم آنکه از نزدیک
دستهٔ کوزه و از موضع شکستهٔ آب ننوشد نهم آنکه در وقت آب نوشیدن حضرت امام حسین
علیه السلام را یاد نماید و صلوات فرستد و قاتلان او را لعن کند چه اگر آنحضرت را یاد نماید و بر
قاتلان او لعن فرستد صد هزار حسنه در دیوان اعمال او ثبت میشود و صد هزار گناه از دیوان اعمال او
محو میشود و صد هزار درجه بلند او را روزی میگردد دهم آنکه از ناودان خانهٔ کعبه فرود آید نوشیدن
چه سبب شفای مرضها و دردها است یازدهم آب زمزم نوشیدن چه در آن شفای مرضها است دوازدهم
آب باران نوشیدن چه سبب شفای امراض است سیزدهم هدیه بردن آب زمزم بشهرها و اما آداب
امر حرام آن در ظرف طلا و نقره آب نوشیدن است و اما هشت امر مکروه اول آب بسیار نوشیدن که
جان دل را میمیراند دوم آنکه به یک نفس آب نوشیدن اگر آب دهنده غلام باشد سیم آنکه به سه
نفس آب نوشیدن اگر آب دهنده آزاد باشد چهارم بیکبار سر کشیدن آب چه آن باعث مرض کباد میشود
و آن مرضی است در جگر پنجم ایستاده آب نوشیدن ششم آنکه از نزدیک دستهٔ کوزه و از موضع
شکستهٔ آب نوشیدن هفتم بسیار آب نوشیدن هشتم بکرات خوردن **مطلب چهاردهم**
در آداب رخت پوشیدن و عمامه پیچیدن و انگشتری بدست کردن و کفش و موزه و نعلین در پای کردن
و در آن دو فصل است **فصل اول** در اقسام رخت پوشیدن بدانکه رخت پوشیدن جهت تجمل
بر پنج قسمت **قسم اول** رخت پوشیدن واجب چون رخت خوب پوشیدن زن هرگاه شوهر
او خواهد و رخت پوشیدن والی هرگاه باعث خوف رعیت و رعب دشمن شود **قسم دویم** رخت
پوشیدن سنت چون رخت خوب پوشیدن زن جهت شوهر خود اول دفعه و رخت خوب پوشیدن
مرد برای زن خود و رخت خوب پوشیدن والی جهت تعظیم شرع و رخت خوب پوشیدن مردان در روز
غیر جنگ و ضرورت **قسم سیم** رخت پوشیدن حرام چون حریر پوشیدن مردان در غیر جنگ و
ضرورت چنانکه مذکور خواهد شد **قسم چهارم** رخت پوشیدن مکروه چون پوشیدن رخت
زن در زمان عده در وقت مردن شوهر چنانچه در بحث طلاق مذکور شد هرگاه اراده زینت نکند **قسم پنجم**
رخت پوشیدن مباح و آن رخت خوب پوشیدن است سوای آنچه مذکور شد چه رخت خوب پوشیدن
مباح است **فصل دویم** در آنچه برخت پوشیدن متعلق است بدانکه چهل و سه امر برخت
پوشیدن متعلق است یک امر واجب و شش امر حرام و پنج امر سنت و ده امر مکروه
اما یک امر واجب آنکه جامه پاک باشد در حالتیکه نماز میکند چه در جامهٔ نجس نماز صحیح نیست و اما
شش امر حرام اول پوشیدن مردان حریر محض در غیر جنگ و ضرورت دویم پوشیدن زنان حریر محض
در حالت احرام و در وقت نماز کردن خلاف است سیم پوشیدن پوست مرده چهارم پوشیدن رختی
که غصب کرده باشند پنجم رخت خوب پوشیدن زن اجنبیه بقصد آنکه با او زنا کند ششم

انگشتری طلا در انگشت کردن و اما پنج سنت و شش امر سنت اول رختی که میپوشند یمنی باشد بجهت
تجمل و زینت دویم آنکه سفید باشد و از پنبه باشد چه در حدیث آمده که جامهٔ پنبه پوشیدن
لباس حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و ائمهٔ معصومین علیهم السلام بوده سیم آنکه کوتاه باشد
چهارم آنکه آستین آن جامه از انگشتان دراز نباشد پنجم آنکه جامهٔ خانه غیر جامهٔ بیرون رفتن باشد
ششم آنکه در حالت پوشیدن جامهٔ نو کوزهٔ نو را پر آب سازند و سورهٔ انا انزلناه سی و شش بار بر آن
بخوانند و بدمند و قدری از آن بر جامه بپاشند چه از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام منقول است
که سبب فراخی نعمت میشود مادامیکه از آن جامه اثری باقی باشد هفتم در حالت پوشیدن جامهٔ نو این
دعا را بخواند که محمد بن مسلم بسند صحیح از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده که گفت پرسیدم
از آنحضرت که کسیکه جامهٔ نو پوشد چه کار کند آنحضرت فرمودند این دعا بخواند که اللهم اجعله
ثوب یمن و تقی و برکة اللهم ارزقنی فیه حسن عبادتك و عملا بطاعتك و اداء شکر نعمتك الحمد لله الذی
کسانی ما اواری به عورتی و اتجمل به فی الناس هشتم آنکه در وقت عمامه پیچیدن این دعا بخواند اللهم سومنی
بسیماء الایمان و توجنی بتاج الکرامة و قلدنی حبل الاسلام و لا تخلع ربقة الایمان من عنقی نهم آنکه
ایستاده عمامه بندد چه در حدیث از نشسته پیچیدن عمامه نهی وارد شده دهم آنکه همیشه تحت الحنك
بندد یازدهم آنکه در وقت زیر جامه پوشیدن این دعا بخواند اللهم استر عورتی و آمن روعتی و اعف
فرجی و لا تجعل للشیطان فی ذلك نصیبا و لا له الی ذلك وصولا فیصنع لی المکائد و یهیجنی لارتکاب محارمك
دوازدهم آنکه زیر جامه را رو بقبله نپوشد سیزدهم آنکه موزه و کفش و نعلین را نشسته بپوشد چهاردهم
آنکه در وقت پوشیدن نعلین و موزه پای راست را پیش از پای چپ روان کند و در کندن اول از پای
چپ بکند پانزدهم آنکه در وقت نعلین و موزه پوشیدن این دعا بخواند بسم الله و بالله اللهم صل
علی محمد و آل محمد و وطی قدمی فی الدنیا و الآخرة و ثبتهما علی الصراط یوم تزل فیه الاقدام شانزدهم
آنکه در وقت کندن نعلین و موزه این دعا بخواند بسم الله و الحمد لله الذی رزقنی ما اوقی به قدمی من
الاذی اللهم ثبتهما علی صراطك السوی هفدهم آنکه نعلین و موزه زرد بپوشد همیشه خوش
حال خواهد بود تا کهنه شود هجدهم نعلین سفید پوشیدن چه از حضرت امام جعفر صادق علیه
السلام منقول است که نعلین سفید اگر کسی بپوشد کهنه نشود تا مالی بدست پوشندهٔ آن آید
و نعلین زرد لباس پیغمبران است نوزدهم پوشیدن موزه بیستم پوشیدن پیراهن کتان چه در حدیث
آمده که پوشنده را فربه میکند بیست یکم انگشتری بدست کردن بیست دوم انگشتری بدست
راست کردن بیست سیم انگشتری عقیق بدست کردن چه در حدیث آمده که آن امان است از هر بلا
بیست چهارم انگشتری که نگین آن یاقوت باشد در دست کردن چه در حدیث آمده که مفلسی را
میبرد بیست و پنجم انگشتری که نگین آن فیروزه باشد هرگز محتاج نمیشود بیست ششم
انگشتری که نگین آن جزع یمانی یا بلور باشد در دست کردن چه خاصیت بسیار دارد و اما
ده امر مکروه اول پوشیدن موزهٔ سرخ در حضر اما در سفر مکروه نیست دویم پوشیدن
نعلین سیاه چه در حدیث آمده که چشم ضرر میرساند و غم میآورد اما کفش سیاه پوشیدن

مکروه نیست سیم پوشیدن جامه مصبوغ بخصوص در نماز چهارم جامه سیاه پوشیدن چه از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام منقولست که حق تعالی وحی فرستاد به پیغمبری از پیغمبران که بمومنان بگوید که لباس دشمنان مرا نپوشند یعنی جامه سیاه پنجم جامه پوشیدن که بسبب آن انگشت نما باشد چه در حدیث آمده که کسیکه جامه بپوشد که بسبب آن جامه مشهور شود خدای تعالی او را جامه از آتش دوزخ پوشاند ششم جامه سرخ پوشیدن مگر در عروسی هفتم پوشیدن جامه که زرد باشد یا بزعفران رنگ کرده باشند مگر در عروسی چه در حدیث آمده که حضرت امام محمد باقر علیه السلام فرموده که رنگ کردن جامه بزعفران خاصه بنی امیه است و در حدیث آمده که آنحضرت وقتی قبای زرد پوشیده اند و از آن عذر گفته که من چون عروسی کرده ام جهت آن قبای زرد پوشیده ام هشتم آنکه یک کفش یا یک نعل پوشیده براه روند مگر آنکه یکی را باید و خشنی داده باشند چه در حدیث آمده که هر که در یک نعل راه رود اگر شیطان باو ضرری رساند کسی او را ملامت نکند مگر نفس خود را نهم انگشتری از آهن بر دست کردن دهم عمامه را نشسته بپیچد

باب شانزدهم از کتاب جامع عباسی

در قضا پرسیدن و در آن چند مطلب است **مطلب اول** در اقسام و صفات قاضی و در آن سه فصل است **فصل اول** در اقسام قضا پرسیدن و در آن دو قسمت **قسم اول** قضا پرسیدن عام یعنی حکم کردن میانه مسلمانان و آن وظیفه امام است یا نایب او و بر امام واجب که در هر ناحیه از اقطار و در هر مصری از امصار قاضی نصب کند و هر قاضی جامع الشرائطی که امام جهت قضا پرسیدن تعیین کند بر او واجب عینی است و بعضی از مجتهدین با تعیین نیز واجب عینی میدانند هرگاه جمعی دیگر باشند که بآن قیام توانند نمود و اگر امام تعیین نکند واجب کفائیست مگر آنکه منحصر بیک شخص باشد چه در اینصورت با عدم تعیین امام نیز بر آنکس واجب عینی است و اگر امام عالم بحال آنکس نباشد بر او واجب است که حال خود را بعرض امام رساند تا امام عالم بحال او شود و در حالت غیبت امام فقیه جامع الشرائط را لازم است حکم کردن و واجب است بر مردمان رفع قضایای خود باو نمودن چنانچه بر قاضی منصوب از جانب امام لازم بود و بعضی از مجتهدین گفته اند که در حالت غیبت امام و نبودن فقیه جامع الشرائط قضا فقیه عادل امامی و اگر چه مجتهد نباشد کافی است و حکم او حکم فقیه جامع الشرائط است و هرگاه جماعتی که اهلیت قضا در ایشان باشد بسیار باشند ابا از قضا پرسیدن ایشان سنت است یا نه مجتهدین را در این خلافست اقرب آنستکه اگر کسیکه بر خود اعتماد داشته باشد که بآن قیام تواند نمود سنت است که متکفل آن شود و بعضی از مجتهدین بر آنند که اگر مفلس باشد سنت است که قضا پرسد و از بیت المال نفقه گیرد و اگر بفضل مشهور نباشد سنت است که مرتکب قضا شود تا مشهور بفضل گردد و اگر مشهور بفضل باشد یا آنکه محتاج نباشد مکروه است قضا پرسیدن و جایز است از جانب حاکم ظالمی قاضی شدن هرگاه داند که حکم شرع بطریق حق جاری میتواند ساخت و حکمیکه قاضی منصوب از جانب حاکم ظالم کند صحیح نیست و اگر حاکم ظالم اصحاب

شوکت باشد اما در رفع تهمت ضرورت بآن قاضی جایز است و اگر آن قاضی حکمی کند بواسطه شخصی بگرفتن مال خود آن شخص را جایز است گرفتن آن و جایز است متعدد بودن قاضی در یک شهر و در این صورت مردمان در رفع کردن قضایای خود بهر کدام که خواهند مخیرند هرگاه در جامعیت شرایط مساوی باشند و اگر مساوی نباشند رفع باعلم باید کرد و اگر در علم مساوی باشند با ورع و اگر یکی اعلم باشد و یکی اورع اعلم را مقدم است بر اورع و اگر در اینصورت میانه مدعی و مدعی علیه نزاع واقع شود و هر یک از ایشان بقاضی راضی شوند قاضی که مدعی خواهد بود مقدم است بر قاضی مدعی علیه و جایز است که امام در هر محله قاضی نصب کند یا آنکه هر قاضی را بنوعی از قضا مخصوص گرداند مثل آنکه یکی را جهت قضا پرسیدن میان مردان تعیین نماید و دیگری را جهت زنان و آیا جایز است که شرط کند که هر دو مثلا در حکم واحد متفق شوند میانه مجتهدین در این خلافست و کسیکه جاهل باحکام شرعیه باشد و شرایط قضاء در او متحقق نباشد قضا پرسیدن بر او حرامست چه در حدیث از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام منقولست که قاضی بر چهار قسم است سه از ایشان در دوزخند و یکی در بهشت اول آنکه داند و حکم بباطل کند دوم آنکه حکم بباطل کند و نداند که باطل است سیم آنکه حکم بحق کند و نداند که حق است این هر سه بدوزخ میروند اما چهارم آنکه حکم بحق کند و داند که حق است این بهشت میرود **قسم دوم** قضا پرسیدن خاص و آن منحصر است در صورتیکه مدعی و مدعی علیه بشخصی راضی شوند که میانه ایشان حکم کند و حکم این شخص بر ایشان جاری است و اگر چه امام یا کسی از جانب او جهت قضاء پرسیدن عام موجود باشد و شرط است در این قاضی آنچه در قاضی منصوب از جانب امام شرط است از صفاتیکه مذکور خواهد شد و آیا رضای مدعی و مدعی علیه بعد از حکم این قاضی شرط است مجتهدان را در آن خلافست و اگر یکی از ایشان پیش از حکم یا در اثنای حکم رجوع کند حکم آن قاضی بر او نافذ نیست و حکم این قاضی از مدعی و مدعی علیه تعدی نمیکند پس اگر حکم بدیت کند در خطائی عاقله دیت نمیدهند **فصل دوم** در صفات قاضی بدانکه بیست و هفت صفت باید که در قاضی باشد دوازده صفت واجب و پانزده صفت سنت اما دوازده صفت واجب اول آنکه بالغ باشد چه قضای طفل صحیح نیست دوم آنکه عاقل باشد چه قضای دیوانه صحیح نیست سیم آنکه مرد باشد چه قضای زن صحیح نیست و بعضی از مجتهدین گفته اند که قضای زن در مواضعی که گواهی او مسموع باشد صحیح است چهارم آنکه مومن باشد چه قضای غیر مومن صحیح نیست پنجم آنکه عادل باشد یعنی گناه کبیره نکند و گناه صغیره از او بسیار سر نزند چه قضای فاسق صحیح نیست ششم آنکه حلال زاده باشد چه قضای ولد الزنا صحیح نیست هفتم آنکه قدرت بر چیزی نوشتن داشته باشد بمذهب بعضی از مجتهدین هشتم آنکه آزاد باشد بر مذهب بعضی از مجتهدین نهم آنکه کور نباشد بمذهب بعضی از مجتهدین اما اگر کر باشد صحیح است دهم فراموشی زیاده از یاد بود او نباشد چه اگر فراموشی او غالب باشد قضای او صحیح نیست یازدهم آنکه کسی باشد که گواهی او بر مدعی علیه مسموع باشد پس اگر چنین نباشد چون قضای فرزند بر پدر و بنده بر آقا و عدو بر عدو صحیح نیست دوازدهم آنکه در احکام شرعیه و اصول آن اجتهاد کرده باشد و اجتهاد بدانستن هفت علم حاصل میشود اول علم کلام بدلیل تفصیلی چه دلیل اجمالی کافی نیست

و آن علمی است که بحث کرده می‌شود در آن از شناختن خدا تعالی و صفات ثبوتیه و سلبیه و عدل و
حکمت او و نبوت پیغمبر و امامت امیر المؤمنین و ائمه علیهم السلام و معاد و اما معرفت آنچه در کتب حکمت مذکور
می‌شود از جواهر و اعراض و دفع شبهاتی که کرده اند و کنند واجب کفائیست دوم علم اصول فقه و آن علمی
است که بحث کرده می‌شود در آن از دلائل احکام شرعی از امر و نهی و عموم و خصوص و اطلاق و تقیید و اجمال
و بیان و غیر اینها سیم علم نحو و صرف و آن علمی است که بحث می‌شود در آن از احوال آخر کلمه و کلام از حیثیت
اعراب و بناء اما استیفاء مسائل نحو لازم نیست چهارم علم صرف ضروریست و آن علمی است که بحث کرده می‌شود
در آن از احوال بنای کلمه پنجم علم بلغت عرب و آن علمی است که فهم را از خطا در فکر نگاه میدارد
و از علم منطق دانستن شرائط حد و برهان و معرفت اشکال اقترانیه و استثنائیه کافی است هفتم
دانستن چهار اصل اول آیات قرآنیه دوم احادیث نبویه صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام که از آنها
احکام شرعیه مستنبط می‌شود و در دانستن اینها دانستن بیست و پنج امر لازم است و آن دانستن
ناسخ و منسوخ اینها است و عموم و خصوص و امر و نهی و اطلاق و تقیید و محکم و متشابه و اجمال و بیان و ظاهر
و مأول و قصد تفسیر الفاظ و کیفیت دلالت و مقاصد الفاظ و متواتر و آحاد و مسند و مرسل و مقطوع
و حال روات و تعارض ادله و قوت استخراج و آیات قرآنیه که احکام شرعیه از آن مستنبط می‌شود قریب به
پانصد آیه است و حفظ اینها شرط نیست بلکه فهمیدن معانی و استحضار آنها هر گاه محتاج باینها شود
کافی است و در احادیث اعتماد بر اصل مصحح از چهار اصل مشهور که آن کافی و من لا یحضره الفقیه و تهذیب
و استبصار است که بسند متصل از عدول تا امام روایت کرده اند کافی است سیم احاطه بمسائل اجماعی
تا آنکه اجتهاد بخلاف آن نکند اما معرفت مسائل اجماعی و خلافی واجب نیست چهارم دلیل عقلی
از استصحاب و برائت اصلیه در جائیکه محتاج بدلیل عقلی می‌شود و ابطال آیات قرآنیه و احادیث نباشد
و دانستن قیاس پیش امامیه حجت نیست اما نزد سنیان حجت است و مراد بدانستن این علوم آنستکه
او را قوت آن باشد که رد فرع باصل تواند کرد و استنباط فرع از اصل تواند نمود چه تحصیل این علوم
چنانچه در این زمان متعارف است سهل است اما بهم رسانیدن آن قوت بغایت مشکل است تا آنکه
توفیق الهی شامل حال کدام سعادت مندی گردد که این کار و ولایت کنون تا کرا رسد و لما یا نزده
صفت است اول آنکه قاضی زاهد و متورع و امین باشد دوم آنکه اعمال صالحه بسیار کند سیم آنکه
از هوای نفس شد ید العقد باشد چهارم آنکه بتقوی حریص باشد پنجم آنکه بی عنف و تعنت صاحب قوت
باشد و بی ضعف و سستی ملایم باشد تا آنکه قوی در او طمع نکند و ضعیف از عدل او مأیوس نشود
ششم آنکه حلیم باشد هفتم آنکه فهیم باشد بر ایماء و رمز هشتم آنکه ضابط باشد نهم آنکه چیزها را زود
بشنود دهم قوت در بصر و بصیرت داشته باشد یازدهم آنکه دانا باشد بزبان اهل آن شهر یکه در آنجا
قاضی است دوازدهم آنکه از طمع منزه باشد سیزدهم آنکه صادق القول باشد چهاردهم آنکه صاحب
رای باشد پانزدهم آنکه جبار نباشد **تتمه** قاضی بودن شخصی بسبب تعیین امام بسه طریق ثابت
می‌شود اول شنیدن از امام که بشخصی بصیغه ماضی گوید ولیتک الحکم یعنی والی کردانیدم تو را در حکم

کردن یا استنبتک فی الحکم یعنی نایب کردانیدم تو را در حکم کردن یا بصیغه امر گوید بجو و احکم بین الناس
یعنی حکم کن تو میان مردم تا دوم گواهی دادن دو عادل بر قول امام در تعیین او سیم گواهی دادن جماعتی
که از گواهی ایشان ظنی حاصل شود و شیاع برسد و قول قاضی در تعیین از جانب امام این سه
طریق کافی نیست و اگر چه قرینه بر آن دلالت کند و یا کاغذ خط امام در قبول کردن قول او مجتهدین
مجتهدین در این خلافست و عزل قاضی از منصب قضاء بچهار چیز می‌شود اول دیوانه شدن قاضی یا
فاسق شدن یا بیهوش شدن او یا غالب شدن نسیان بر او و در این صورتها بعد از عزل دیگر بسببها
اگر اینها زایل شود عود قضا نمیکند دوم مردن امامیکه آن قاضی را نصب کرده سیم ساقط شدن ولایت
کسیکه او را تعیین کرده چون فاسق شدن یا بیهوش گشتن او چهارم عزل کردن امام او را جهت مصلحی
و یا امام او را بی مصلحت عزل میتواند کرد یا نه مجتهدین را در آن خلافست اقرب آنستکه میتواند و عزل
علم قاضی بعزل او شرطست پس اگر پیش از علم بعزل حکمی کرده باشد صحیح است و اگر قاضی بعد از عزل دعوی
نماید که در فلان معامله حکم کرده بودم قول او را قبول نمیکنند مگر بگواه که دارا باشند و اگر پیش از عزل
دعوی کند قولش مقبولست **فصل سیم** در آنچه تعلق بقضا پرسیدن دارد بدانکه شصت و
هفت امر تعلق بقضا پرسیدن دارد شانزده امر واجب و شش امر سنت و چهار امر حرام و یازده امر مکروه اما
شانزده امر واجب اول حاضر ساختن مدعی علیه و اگر چه بمجرد دعوی نکرده باشد بخلاف غایب که او را
تکلیف حضور نکنند مگر با مجرد دعوی و تکلیف حضور وقتی لازم است که از ولایت او باشد بعد از
ثبوت حکم میکند و گواه میگیرد و اگر مدعی علیه زنی باشد که از خانه بیرون نمی‌آمده باشد قاضی
قاضی کسی پیش او تعیین کرده بفرستد که وکیل او باشد اگر او وکیل تعیین نکرده باشد و اگر حکم
قسم خوردن باشد امین خود را با دو گواه فرستند که او را قسم دهند و اگر خصم از حاضر شدن پیش قاضی
امتناع نماید قاضی حکم با حضار او میکند و اگر خواهد که او را تعزیر کند جایز است و قاضی معزول
نیز اگر مدعی علیه باشد لازم است رفتن و اما اولی آنستکه بمجرد دعوی کند تا نگاه مدعی علیه را طلبد
دوم برابر داشتن مدعی و مدعی علیه خواه هر دو مسلمان باشند و خواه هر دو کافر در نظر کردن
و گوش بسخنان ایشان انداختن و جواب کلام ایشان گفتن و در جای دادن و تعظیم کردن و عدل نمودن
و حکم کردن و بعضی از مجتهدین این را سنت میدانند اما اگر یکی از ایشان مسلمان باشد و دیگری
از اهل کتاب جایز است که مسلمان را در مجلس بر اهل کتاب مقدم دارد چنانچه حضرت امیر المؤمنین
علیه السلام در مجلس شریح بپهلوی او نشست و جایز است که کافر ایستاده باشد و مسلمان بنشیند
اما تسویه در میل قلبی در هیچ کدام واجب نیست سیم مقدم داشتن کسیکه پیشتر بدعوت آمده باشد
مگر آنکه متاخر ضرورتی داشته باشد چون مستعجل و کسیکه بسفر رود یا زن باشد چه در این صورت
واجبست که اینها را مقدم دارد و اگر دو آمدن مساوی باشند قرعه بنام ایشان بزنند پس بنام هر کسیکه
بیرون آید او را در شنیدن دعوی مقدم دارد چهارم شنیدن سخن کسیکه پیشتر سخن کند از خصمین و اگر
هر دو ابتداء بسخن کنند از کسی بشنود که در دست راست خصم بوده باشد و شیخ طوسی در این مسئله

میجویند که کدام مدعی است و کدام مدعی علیه و صرف دعوی ایشان کند تا صلح نمایند و حاکم در این
صورت در مقدم داشتن مخیر است پنجم زجر کردن کسیکه از طریق شرع در مجلس او عدول کند یا مظلم نو که
اول با آهستگی و نرمی دفع او نماید پس اگر بآن متنبه نگردد درشتی کند و اگر محتاج بزدن باشد بزند
اما اگر خود قاضی باشد سنت است که عفو کند مادامیکه بفساد نکشد ششم تلقین نکردن یکی از
از مدعی و مدعی علیه را چیزیکه ضرر دیگری در آن نباشد و هدایت نکردن یکی از ایشان را بحجت هفتم
رشوه نگرفتن پس اگر رشوه گرفته باشد واجب است که بصاحبش رد کند با وجود آن و بدل آن با تلف آن
هشتم آنکه در اثنای گواهی دادن گواه یا بعد از آن چیزی نگوید که گواه از وسیله گواه خود بسازد یا او را
نا امید کند از گواهی دادن هرگاه مردد باشد و همچنین اگر مدعی علیه خواهد که بر حقی اقرار کند حاکم
شرع او را چیزی نگوید که باعث انکار کردن او گردد مگر در حدود نهم حکم کردن هرگاه مدعی التماس
حکم کند و موجب حکم پیش از آن ثابت شده باشد پس در اینصورت بگوید که حکمت یا قضیت یا انفذت
و آنچه مثل اینها باشد و بعضی از مجتهدین گفته اند که هرگاه حق مدعی را تسلیم او کند یا او را بگرفتن آن
عین یا فروختن آن امر نماید کافی است و احتیاج بحکم کردن نیست و کافی نیست که بگوید مدعای تو
پیش من ثابت شد یا دعوی تو ثابت است چه در اینصورت نقض آن جایز است بخلاف امر کردن بگرفتن عین
چه آنکه نقض آن جایز نیست دهم حکم خود را برطرف کردن هرگاه خلاف آن بقرآن یا حدیث متواتر
یا اجماع یا خبر واحد صحیح ظاهر گردد خواه او حاکم باشد و خواه غیر او و خواه نقض حکم او کرده باشد
و خواه نکرده باشد یازدهم نوشتن حکم و محضر و همچنین واجب است نوشتن تمسک جهت اقرار
کننده هرگاه خصم او التماس کند و آنکس معروف باشد یا کسی باشد که او را بشناسد و قیمت کاغذ
تمسک از بیت المال باید داد و با نبودن آن آنکس که التماس میکند بدهد دوازدهم جبر کردن محکوم
علیه بر بیرون آمدن از عهده حق اگر انکار کند و اگر ادعای مفلسی نماید و اصل مالی نداشته باشد
یا آنکه اصل دعوی مال نباشد او را سوگند بدهد و سر دهد و اگر این چنین نباشد او را حبس
کند تا آنکه مفلسی او بگواهی که مطلع بر ظاهر و باطن او باشد هرگاه ظاهر شود یا آنکه خصم او تصدیق
افلاس او کند و اگر مال ظاهری داشته باشد امر کند بفروختن آن و اگر از فروختن امتناع نماید
او را بر فروختن جبر کند یا آنکه بنیابت او خود بفروشد سیزدهم سؤال کردن از گواه هرگاه مدعی علیه
منکر حق باشد پس اگر مدعی دعوی گواه کند او را بحاضر کردن ایشان امر نماید و بعد از آنکه گواه را
حاضر گرداند حاکم از ایشان سؤال نکند مگر بالتماس مدعی یا آنکه گوید هر کس پیش او گواهی هست بگوید
پس اگر هر دو گواه متفق گویند و مطابق دعوی مدعی باشد و عدالت ایشان نزد حاکم ثابت شده باشد
حکم کند بالتماس مدعی و بعضی از مجتهدین بر آنند که بی اذن مدعی حکم میتوان کرد لیکن واجب است
که گواهان را بر خصم عرض کند تا آنکه اگر خصم فسق ایشان را داند ظاهر گرداند پس اگر خصم جهت جرح
کردن مهلتی طلبد سه روز او را مهلت دهد و بعد از آن حکم کند و اگر حاکم حال گواهان را نداند
گواهان عادل از مدعی طلب کند و اگر مدعی بگوید که گواه ندارم خاطر نشان مدعی کند که او را
قسمی بر مدعی علیه میرسد پس اگر مدعی طلب قسم نماید حاکم او را قسم دهد چهاردهم سؤال از حال

از عدالت و فسق ایشان اگر عالم نباشد و اگر چه مدعی علیه از آن ساکت باشد و موقوف نیست واجب
بودن تزکیه گواهان بر طعن در ایشان و یا وجوب تفحص حال گواهان ساقط میشود یا نه باقرار کردن مدعی
علیه بعدالت ایشان مجتهدین را در این دو قول است پانزدهم آنکه در حالتیکه مدعی علیه از قسم خوردن
امتناع نماید حاکم یکمرتبه یا سه مرتبه بگوید که اگر قسم نخوری مدعی قسم میخورد و حق را باز یافت میشود و هم
چنین در الیمین بحاکم قسم دادن مدعی بر غایب و میت و غیر اینها شانزدهم آنکه تا یکی از مدعی و مدعی علیه
حاضر نباشد حکم نکند چه اگر اینها نباشند و حکم کند حکم او صحیح نیست و اما سی و شش امر سنت اول
در مسجد جامع رفتن در وقت آمدن بشهر و دو رکعت نماز تحیت مسجد کردن و سؤال نمودن از خدا تعالی
توفیق و عصمت و اعانت را و سلام کردن بر آنکسیکه اول پیش او آید دوم منزل کردن در میان شهر
سیم گرفتن صورت تمسکات و محضرها و قبالها را از قاضی معزول چهارم سؤال کردن از احوال آن شهر
و شناختن اهل آنکه محتاج بشناختن باشد پنجم منادی کردن با آمدن او در وقت در آمدن بشهر و
خواندن حکم نامه امام جهت او نوشته باشد ششم ابتدا کند باحوال اینهائیکه در حبس قاضی معزول
باشند پس اگر محبوس اقرار کند بواسطه خصم او را نگاه دارد تا آنکه حق را بدهد و اگر منکر باشد
سؤال از خصم کند پس اگر خصم اعتراف نکند که او را بغیر حق حبس کرده اند رها کند و اگر محبوس گوید مرا
خصمی هست اما نمی شناسم او را نگاه دارد تا خصم او پیدا شود و اگر گوید خصم ندارم حال خصم او را به
منادی کردن تحقیق نماید پس اگر بعد از منادی کردن خصم او ظاهر نشود او را سر دهد و اگر گوید که
حبس من بغیر حق واقع شده مجتهدین را در این دو قول است اقرب آنستکه قولش مقبول نیست چه
متضمن قدح در قاضی اول است بلکه تفحص حال او باید کرد و او را قسم باید داد بر بری الذمه بودن
آنگاه او را سر دهد و یا کفیل گرفتن از او در اینصورت لازم است یا نه در آن خلافست و اگر گوید
که خصمی دارم امام ظالم حبس کرده بود در این نیز میان مجتهدین خلافست اقرب آنستکه قول او مقبول
نیست چنانچه در مسئله سابق گذشت هفتم نگاه کردن در اموال اطفال و دیوانگان پس حکم کند بتسلیم
ایشان بر آنکه میبیند که اطفال اگر بالغ و عاقل شده اند مال ایشان را بایشان تسلیم کند و ولی ایشان
اگر از ولایت معزول شده باشد حکم باسقاط ولایت او کند و همچنین نظر کند در حال اوصیا و اخراج
حقوق پس اگر ایشان خلاف وصیت کرده باشند یا فاسق شده باشند تصرف ایشان را باطل گرداند
و بدل ایشان جماعتی دیگر تعیین کند و اگر ضعیف باشند دیگری را با ایشان ضم کند هشتم نظر کردن در امینان
قاضی اول و لقطه و ضاله پس هرگاه امینان خائن شده باشند امانتهای مسلمانان را از ایشان باز گیرد
و لقطه و ضاله اگر در معرض تلف باشد یا آنکه نفقه آنها برابر قیمت آنها شده باشد بفروشد و قیمت را
برای صاحبانش نگاه دارد یا آنکه بکسی دهد که آنها را با قیمت باشد نهم فکر کردن در محرران و قسمت کنندگان املاک
و کسانیکه گواهان را تزکیه کنند و مترجمان و کسانیکه قاضی اگر کر باشد سخنان مدعی و مدعی علیه را بقاضی
بفهمانند پس هر کدام از اینها که فاسق شده باشند بدیگری تبدیل کند دهم نشستن جهت قضاء در جائی
که آمدن پیش او با سانی میسر گردد یازدهم آنکه رو به قبله بنشیند و بعضی از مجتهدین بر آنند که پشت
بقبله بنشیند و بر خاک و بوریا ننشیند بلکه جهت او فرشی بیندازند دوازدهم آنکه وضو بسازد

وجامهٔ خوب بپوشد سیزدهم آنکه لب بسته وروی واز خانه بیرون آید چهاردهم آنکه لب باکشاده روی نکند
بجهتی که مردم در سخن گفتن پیش او جرات کنند وچندان کم فهم نباشد که مانع از سخن گفتن پیش او شود
پانزدهم آنکه خالی باشد از آنچه اورا مشغول سازد وباعث پراکندگی خاطر او گردد چون غضب وگرسنگی
وتشنگی وخوشحالی بسیار وغم بیشمار وبیماری وخواب وآنچه بدینها ماند شانزدهم حاضر گرداندن
علما در مجلس قضا تا آنکه اورا آگاه کرده آمد بر ماخذ حکم یا خطائیکه از او واقع شود هفدهم حاضر
گردانیدن جماعتی از عدول را در مجلس قضا جهت ترتیب حضور در دعوی وجماعتی که بر اقرار نمودن
مردمان وحکم کردن قاضی گواه شوند وگاهی عادل وناسی امین هیجدهم ترغیب نمودن قاضی مدعی
ومدعی علیه را بصلح کردن پس اگر از صلح امتناع نمایند حکم کند واگر آن مسئله بر قاضی مشتبه باشد
از خصمین مهلت طلبد تا بر او ظاهر شود واجتهاد در تحصیل آن کند نوزدهم متفرق ساختن گواهان
هرگاه در آن قضیه شک ودو دلی داشته باشد اگر گواهان از اهل فضل وعلم نباشند بیستم
آنکه کسیکه اقرار بحدی نماید قاضی چنان کند که شاید او انکار کند واز حد خلاص گردد چنانچه حضرت
رسالت پناهی صلی الله علیه واله نسبت بماعز کردند بیست ویکم امر کردن بنشستن مدعی ومدعی علیه
در برابر او وجایز است که آنکه هر دو بایستند اما ایستادن یکی از ایشان جایز نیست مگر آنکه ایستاده
کافر باشد ونشسته مسلمان بیست ودوم آنکه در وقت قضا پرسیدن دربان نداشته باشد بیست وسیم
آنکه قاضی خود متوجه خریدن وفروختن جهت خود نشود بیست وچهارم حاضر نشدن قاضی بضیافت مدعی
ومدعی علیه وضیافت نکردن یکی از ایشان را بیست وپنجم آنکه هرگاه مدعی ومدعی علیه از سخن کردن
ساکت باشند با ایشان بگوید که سخن گوئید یا مدعی شما سخن گوئید بیست وششم آنکه در ساقط کردن
حق یا ابطال دعوی شفاعت نکند بیست وهفتم عیادت مدعی ومدعی علیه کردن ودر جنازهٔ ایشان
حاضر شدن بیست وهشتم اجتهاد کردن در آنکه مدعی ومدعی علیه را برابر خواهد اگر ممکن باشد
بیست ونهم سؤال کردن از عدالت گواهان در نهانی چه از تهمت دورتر است وهرگاه مدتی
بگذرد که در گواهان تغییر حال ممکن باشد مجدداً از حال ایشان سؤال کردن وبعضی از مجتهدین گفته
اند که هرگاه شش ماه بر ایشان بگذرد از حال ایشان سؤال باید کرد سی‌ام آنکه قاضی در وقت قسم دادن
وعظ گوید سی ویکم آنکه قضایای هر روز وهفته وماه وسال را در جائی جمع کند وتاریخ آنها را بنویسد
تا آنکه از تغییر محفوظ باشد سی ودوم آنکه بر حکم کردن در هر قضیه گواهان عادل بگیرد سی وسیم عفو
کردن قاضی از کسیکه درشتی با او کند سی وچهارم ترک کردن قاضی گرفتن چیزی از بیت المال جهت نفقه
اگر احتیاج بآن نداشته باشد وهم چنین است حکم کاتب ومترجم وواقف ومعلم قرآن ومدرس آداب وغیر آن
وصاحب دیوان ووکلا وگواهانیکه گواهی دهند مگر آنکه برای سفر کردن ومؤنت سفر محتاج بآن باشند
چه در اینصورت گرفتن چیزی جهت مؤنت سفر جایز است سی وپنجم آنکه سه نوبت بکسیکه قسم
متوجه اوست بگوید که اگر قسم نخوری حکم میکنم بحق جهت دیگری سی وششم سوگند مغلظه دادن
در اموالیکه زیاده از ربع دینار باشد واما چهار امر حرام اول چیزی دادن جهت قاضی شدن وبعضی از
مجتهدین بر آنند که آنکسیکه اراده قاضی شدن دارد اگر میانه مردمان مشهور نباشد جایز است که چیزی

دهد وقاضی شود تا آنکه بعلم وفضل مشهور گردد دوم رشوه گرفتن قاضی در قضا پرسیدن
وهمچنین رشوه دادن بقاضی حرامست مگر آنکه داند اگر رشوت ندهد مال تلف میشود چه در اینصورت
جایز است سیم اجرت گرفتن قاضی با عدم تعیین وعدم احتیاج از مدعی ومدعی علیه وغیر ایشان اما
با احتیاج مکروه است چهارم تلقین کردن قاضی مدعی ومدعی علیه را بچیزیکه مستلزم ضرر دیگری
باشد واما یازده امر مکروه اول در وقتیکه خواهد که از قاضی در وقت قضا پرسیدن وبعضی از مجتهدین
این را حرام میدانند جهت آنکه حضرت رسالت پناه صلی الله علیه واله نهی از آن کرده دوم قضا
پرسیدن در وقت گرسنگی وغضب سیم خریدن وفروختن قاضی بنفس خود چیزی را جهت خود چهارم
لب باکشاده روی بودن قاضی که بسبب آن هیبت او از دلها ساقط شود پنجم بسیار منقبض بودن قاضی
ششم تعیین کردن جماعتی مشخص جهت گواه شدن هفتم شفاعت کردن قاضی جهت اسقاط حق یا ابطال
دعوی هشتم متفرق ساختن گواهان هرگاه از اهل فضل باشند ووعظ گفتن ایشان نهم سخن کردن با
یکی از مدعی ومدعی علیه وبعضی از مجتهدین این را حرام میدانند دهم در مسجد قضا پرسیدن وبعضی
از مجتهدین این را حرام میدانند یازدهم رزق گرفتن قاضی با عدم احتیاج وعدم تعیین از بیت المال

مطلب دوم در بیان تحقیق نمودن دعوی وجواب گفتن وکیفیت حکم حاکم ودر آن چند فصل است

فصل اول در تحقیق نمودن بعضی دعوی بدانکه مدعی کسیست که هرگاه او ترک دعوی کند
با او کاری نداشته باشد یا آنکه خلاف اصل یا خلاف ظاهر را دعوی کند ومدعی علیه مقابل اوست
وشش چیز در مدعی شرطست اول آنکه بالغ باشد چه دعوی غیر بالغ مسموع نیست دوم آنکه عاقل باشد
چه دعوی دیوانه معتبر نیست سیم آنکه مختار وجایز التصرف باشد چه دعوی غافل ومست ومدهوش
وخفته وکسیکه او را باکراه بر آن دارند صحیح نیست چهارم آنکه دعوی را جهت نفس خود کند یا جهت کسی
که ولی یا وصی یا وکیل او باشد یا حاکم شرع او را امین کرده باشد پس اگر غیر اینها دعوی کند صحیح نیست
پنجم آنکه آنچه دعوی کند چیزی باشد که مسلمان تملک آن تواند شد پس دعوی شراب وگوشت خوک
کردن مسلمان صحیح نیست واگرچه دعوی بر یهود باشد ششم آنکه دعوی او بحسب شرع لازم باشد
پس اگر شخصی دعوی نماید که فلان ملک را فلان شخص بمن بخشید این دعوی مسموع نیست تا آنکه بگوید
که بمن بخشید وبتصرف من داده چه در بخشیدن تا بقبض ندهند لازم نمیشود وجواب مدعی علیه
بر سه قسم است **قسم اول** آنکه اقرار کند بآنچه مدعی دعوی میکند پس در اینصورت هرگاه مدعی علیه
بالغ وعاقل ومختار وجایز التصرف باشد لازم میشود بر او ادای حق کردن واگر در اینصورت مدعی از حاکم
التماس نماید که بر اقرار مدعی علیه چیزی بنویسد یا گواه بگیرد حاکم چیزی بر آن بنویسد وگواه بگیرد شرط
که مدعی علیه چیزی را بشناسد یا گواه عادل گواهی دهند که بر حاکم حال او ظاهر شود چنانچه گذشت و
اگر این مدعی گواه نباشد ومدعی التماس چیزی نوشتن کند حاکم چیزی بنویسد ودر آن نوشته شکل
مدعی علیه را بنویسد وبمجرد قول اقرار کننده چیزی ننویسد واگرچه مدعی تصدیق او کند زیرا که ممکنست
که هر دو با یکدیگر ساخته باشند جهت لازم ساختن حقی بر غیری واگر مدعی علیه در صورتیکه اقرار بمال مدعی
کند دعوی مفلسی نماید وبگواه آن را ثابت سازد مهلتش باید داد تا چیزی بهم رساند واگر مفلسی خود را

ثابت نسازد حاکم او را حبس کند تا حال او معلوم شود **قسم دوم** آنکه مدعی علیه انکار دعوی
مدعی نماید پس در این صورت اگر حاکم شرع عالم باشد بحق مدعی حکم کند بر مدعی علیه بدادن آن حق
مدعی و اگر عالم نباشد طلب گواه از مدعی کند پس اگر گواهان عادل بگذرانند که بر حاکم حال ایشان
ظاهر باشد حکم کند و اگر گواهانی بگذرانند که حال ایشان بر حاکم مجهول باشد حاکم طلب ظاهر ساختن
عدالت گواهان از مدعی علیه و طلب جرح ایشان از مدعی علیه نماید و اگر مهلت خواهند سه روز
ایشان را مهلت دهد پس اگر مدعی گوید که گواهان من غائب اند حاکم او را مخیر میسازد میان قسم دادن مدعی علیه و صبر
کردن تا گواهان را حاضر سازد و در این صورت بر مدعی علیه لازم نیست که کفیل بدهد و اگر مدعی
گوید که گواه ندارم حاکم خاطر نشان او نماید که ادا بر مدعی علیه قسم است پس اگر طلب قسم کند حاکم مدعی
علیه را قسم بدهد و حاکم بی رضای مدعی مدعی علیه را قسم نمیتواند داد و مدعی علیه بی رضای مدعی
یا حاکم شرع اگر قسم بخورد اعتبار ندارد و بعد از آنکه مدعی علیه قسم بخورد دعوی ساقط میشود پس اگر
بعد از آن مدعی مال را از مدعی علیه بیابد حرام است که از آن بعوض مال خود بردارد مگر آنکه مدعی علیه بعد از
قسم گوید که قسم دروغ خورده ام و اگر مدعی بعد از قسم خوردن مدعی علیه گواه بگذراند حق او در این صورت
ثابت میشود یا نه میانه مجتهدین در این خلاف است اصح آنست که ثابت نمیشود و در این صورت که قسم متوجه
مدعی علیه باشد اگر از قسم خوردن امتناع نماید آیا بمجرد امتناع حاکم را میرسد که حکم کند بآن حق
جهة مدعی یا آنکه مدعی هرگاه قسم بخورد جهة او حکم کند مجتهدین را در این خلاف است اقرب آنست که مدعی
باید که قسم بخورد آنگاه برای او حکم کند و اگر در این صورت مدعی نیز از قسم خوردن امتناع نماید آیا دعوی او
بالکلیه ساقط میشود یا در آن مجلس دعوی او ساقط میگردد در این نیز میانه مجتهدین خلاف است و مشهور
آنست که بالکلیه دعوی او ساقط میشود مگر آنکه بر مدعای خود گواهان عادل بگذراند و اگر مدعی از قسم
خوردن در این صورت مهلت طلبد در این صورت حاکم او را مهلت میدهد بخلاف مدعی علیه که اگر او در قسم
خوردن مهلت طلبد مهلتش نمیدهند و در صورتی که قسم متوجه مدعی باشد آیا میرسد او را که طلب حاضر
کردن او نماید تا حق خود بگیرد مجتهدین را در این خلاف است اقرب آنست که لازم نیست و قسمیکه باعث اسقاط
دعوی مدعی میشود آنست که باسم خدا تعالی باشد یا بصفات مختصه او چنانچه در بحث سوگند خوردن
گذشت و اگر حاکم داند که یهود را اگر قسم بمذهب او دهد بیشتر میترسد قسم بمذهب او دهد مگر آنکه
مشتمل باشد بمذهب او و قسم دادن بر فعل حرام و سنت است که حاکم در حقوق سوگند مغلظ
بدهد مگر آنکه کمتر از ربع دینار باشد که سوگند مغلظ خوردن بر مدعی لازم نیست و سنت است که حاکم
سوگند خورنده را پیش از سوگند خوردن وعظ گوید و قسم خوردن میباید که در مجلس حکم حاکم واقع شود
مگر آنکه معذور باشد چون زنیکه عادت او نباشد که از خانه بیرون آید یا بیماری که بمجلس حاکم حاضر
نتواند شد و سوگند خوردن گنگ باشارت او است و بعضی از مجتهدین گفته اند که صورت قسم را
بنویسند و بگنگ دهند که بخورد اگر بخورد دعوی او ساقط میشود و اگر نخورد چنانچه مذکور شد او را حکم میکنند
است منکر را سوگند خوردن بر نفی استحقاق مدعی و اگر جواب مدعی را بانکار خصوص داده باشد سوگند
خوردن بر قطع باید در فعل نفس خود و در فعل غیر اما بر نفی علم است در نفی فعل غیر و قسم

قسم خوردن بر دو قسم است **قسم اول** بر نفی و آن وظیفه منکر است چنانچه مذکور شد **قسم**
دوم در اثبات و آن در پنج موضع است که مدعی در آنها قسم بخورد جهة اثبات حق خود یا اثبات نفع
ضرری از خود اول لعان بمذهب جماعتی از مجتهدین که لعان را قسم میدانند دوم قسم خوردن مدعی بر کشتن
و قسم خوردن خویشان و سیم قسم خوردن مدعی هرگاه یک گواه داشته باشد چهارم قسم خوردن مدعی
هرگاه مدعی علیه رد کند یا از قسم خوردن امتناع نماید چنانچه مذکور شد پنجم قسم استظهاری هرگاه
دعوی بر میت یا طفل یا دیوانه یا غائب باشد چه مدعی در این صورت قسم میخورد جهة اثبات مال خود و در
چهار موضع مدعی قسم میخورد اول آنکه مدعی علیه قسم را رد کند چه در این صورت مدعی قسم میخورد چنانچه
مذکور شد دوم آنکه مدعی علیه از قسم خوردن امتناع نماید چه در این صورت مدعی قسم میخورد سیم آنکه
مدعی یک گواه داشته باشد چنانچه مذکور شد چه در این صورت مدعی قسم میخورد چهارم آنکه مدعی
دعوی کشتن با لوث بر کسی نماید چنانچه در بحث قصاص خواهد آمد چه در این صورت قسم متوجه مدعی است
و در شش موضع رد قسم بر مدعی ممکن نیست اول آنکه هرگاه وصی میت مالی را بر شخصی دعوی کند و آن
شخص منکر باشد و از قسم خوردن امتناع نماید چه در این صورت رد قسم بر وصی میت نیست دوم آنکه وصی
میت بر وارث دعوی نماید که میت مال چیزی برای فقرا وصیت کرده یا بخمس یا زکوة یا حج وصیت نموده و
وارث منکر باشد و از قسم خوردن امتناع نماید چه در این صورت حبس منکر لازم است تا آنکه سوگند خورد
یا اقرار کند سیم آنکه امام وارث میت باشد چه سوگند خوردن امام نامشروع است بلکه حبس منکر میکند
یا حکم بنکول کردن او کند و در پنج موضع منکر قسم نمیتواند داد اول آنکه شخصی منکر باشد تمام شدن زمان
بر مال او در زکوة دوم آنکه شخصی منکر باشد رسیدن مال او بنصاب سیم آنکه شخصی دعوی اخراج زکوة
از مال خود کند چهارم آنکه شخصی دعوی ناقص بودن خرص نماید پنجم آنکه یهودی دعوی اسلام کند پیش از
تمام شدن سال تا آنکه از دادن جزیه خلاص شود **قسم سیوم** آنکه مدعی علیه از جواب ساکت باشد
و سبب آن آفت گنگی باشد حاکم او را بهر طریقی که تواند عالم گرداند تا آنکه جواب او از اقرار یا انکار معلوم
شود و اگر سبب آن عناد و عداوت باشد او را حبس کند تا جواب مدعی گوید یا آنکه حکم کند بنکول کردن او
یعنی قسم نخوردن او و بعد از آنکه حاکم شرع جواب را با او ظاهر کند و او جواب اقرار و انکار را نگوید
مدعی را بقسم خوردن امر کند اگر قسم خوردن او ممکن باشد و حکم کند جهة مدعی بحق او **فصل**
دوم در آنچه سبب حکم حاکم میشود بدانکه امام علیه السلام میتواند کرد در حقوق الله و حقوق الناس بعلم خود
و غیر امام از قاضیان جامع الشرائط در حقوق الناس بعلم خود حکم میتوانند کرد و اما در حقوق الله نیز حکم
بعلم خود میتوانند کرد یا نه مجتهدین را در این خلاف است اقرب آنست که حکم میتوانند کرد و اما بمجرد خط
خود حکم نمیتوانند کرد هرگاه کیفیت آن حکم در خاطر ایشان نباشد و بعضی از مجتهدین حکم کردن قاضی را
بعلم خود در چهار موضع جایز دانسته اند و در ما سوای آن منع کرده اند اول عدالت گواهان و جرح ایشان
چه اگر قاضی عالم باشد بعدالت یا فسق ایشان حکم بآن میکند و اگر عالم نباشد بعدالت یا فسق ایشان
واجب است بر او که از حال گواهان سؤال کند و اگر چه مدعی علیه از آن ساکت باشد دوم اقرار کردن
در مجلس حاکم و اگر چه غیر او نشنود سیم حکم کردن با علم یقینی بخطا کردن گواهان یا کذب ایشان چهارم تعزیر کردن

کسبکه در مجلس قضا بی ادبی کند و اگرچه چیز او بان عالم نباشد و بعضی از مجتهدین زیاده کرده اند موضع پنجم را که قاضی بعلم خود حکم میتواند کرد و آن در صورتیست که در واقعه یک گواه باشد و قاضی خود گواه دیگر باشد چه در این صورت قاضی حکم میتواند کرد و قاضی حکم میکند در حقوق الناس بر غایب از مجلس حکم خواه دور باشد خواه نزدیک بشرط آنکه مدعی قسم بخورد بر بقای خود حق و این صورت قسم دادن مدعی واجب است هرگاه مدعی جهت خود دعوی نماید اما اگر جهت موکل یا مولی علیه باشد برادر قسم نیست بلکه مال را تسلیم او میکند یا کفیل میدهد تا آنکه غایب حاضر شود و در دعوی بر طفل و میت و دیوانه قسم خوردن لازم است و اما اگر در شهر باشد و از آمدن بمجلس حکم متعذر باشد آیا قاضی حکم در آن میکند یا نه مجتهدین را در این خلافست اقرب آنست که حکم میکند اما بعد از آنکه حاضر شد دعوای او باید بحق یا برابر کند و بگواهان عادل ثابت سازد حاکم حکمی را که جهت او کرده باشد رد کند و قاضی در حق الله بر غایب حکم نمیتواند کرد اما اگر چیزی باشد که مشتمل باشد بر حق الناس و حق الله چون دزدی کردن غایب حکم میکند بر غایب برد مال اما بدست بریدن او حکم نمیتواند کرد و بسبب نوشتن قاضی که بقاضی دیگر نوشته باشد حکم نمیتواند کرد اگرچه مهر کرده باشد اما اگر قاضی قاضی دیگر را بحکم کردن خبر دهد انفاذ حکم او میتواند کرد و اگر قاضی بقاضی دیگر گوید که این دعوی پیش من ثابت شده است برای دیگری انفاذ آن لازم نیست **فصل سیم** در کیفیت حکم کردن حاکم بدانکه هرگاه مدعی و مدعی علیه دعوی کنند چیزی را که در دست هر دو باشد و گواه نداشته باشند حاکم هر یک را بنفی استحقاق آن دیگری سوگند میدهد و بالسویه آن چیز را میانه ایشان قسمت مینماید و همچنین است حکم اگر هر دو از قسم خوردن امتناع نمایند و اگر یکی از ایشان سوگند خورد و دیگری نخورد حاکم آن را بکسی دهد که سوگند خورده پس اگر سوگند خوردن آنکس بعد از سوگند نخوردن دیگری باشد حاکم شرع جهت اثبات او را قسمی دیگر میدهد و همچنین بالسویه میانه ایشان قسمت میکند هرگاه هر دو گواه داشته باشند و آنچه در دست هر یک باشد حاکم از او میگیرد و بدیگری میدهد و اگر یکی از ایشان گواه داشته باشد آنچیز تعلق باو دارد باو میدهد و اگر یکی از ایشان خانه را متصرف باشد و دیگری را گواه نباشد قسم متوجه او است خواه آنکس که متصرف است گواه داشته باشد خواه نداشته باشد و گواه از قسم خوردن او کافی نیست و اگر یکی از ایشان که متصرف باشد دعوی جمیع آن چیز کند و دیگری دعوی نصف آن کند و گواه داشته باشد حاکم نصف را بکسی میدهد که دعوی کل میکند بیمین زعی و نصف دیگر را که نزاع میبرند در دست هر یک که بیرون آید از آن او است بعد از آنکه قسم بخورد جهت نفی استحقاق دیگری و اگر از قسم خوردن امتناع نماید دیگری قسم بخورد و اگر هر دو امتناع نمایند نصف را در میانه ایشان دو قسم سازد پس مدعی کل سه ربع میبرد و مدعی نصف یک ربع و اگر ایشان گواه نداشته باشند میانه ایشان بالمناصفه قسمت میکند بعد از آنکه مدعی نصف را قسم میدهد و اگر هر دو متصرف باشند و گواه نداشته باشند حاکم آن را میانه ایشان بدو قسم منقسم میسازد و مدعی قسم میخورد و بر مدعی علیه قسم نیست و اگر در این صورت هر دو گواه داشته باشند حاکم نصف را بمدعی کل میدهد و در نصف دیگر چون

گواهان متعادل رض شده اند و در جمیع امور مساوی اند مجتهدین در این اختلاف کرده اند جمعی آنکه گواهان داخل معتبر است یا گواهان خارج پس بمذهب جمعیکه گواهان داخل را اعتبار کرده اند آن نصف را بمدعی کل باید داد و بمذهب جمعیکه گواهان خارج را اعتبار کرده اند آن نصف را بمدعی نصف باید داد در صورتیکه گواهان متعارض شوند حاکم بقول اعدل گواهان عمل میکند و اگر در عدالت مساوی باشند اما تاریخ گواهان مختلف باشد آنچه در تاریخ مقدم باشد حکم بان مقدم کردن مقدم است و اگر در تاریخ نیز مساوی باشند قرعه بزنند و حکم بان کنند و هرگاه گواهان بعد از گواهی دادن و پیش از حکم رجوع کنند حاکم حکم بان نمیتواند کرد و اگر بعد از حکم کردن رجوع کنند حکم باطل نمیشود ولکن اگر دعوی مال باشد گواهان ضامن اند خواه آن عین تلف باشد خواه نباشد و بعضی از مجتهدین برآنند که اگر عین تلف باشد آن عین را میگیرد و اگر دعوی کشتن یا زخم کردن یا دست بریدن یا جراحت کردن باشد و رجوع کردن گواهان پیش از استیفا باشد استیفا آن جایز نیست و در قصاص بعضی بر آن رفته اند که منتقل بدیت میگردد و بعضی گفته اند که ساقط میشود و اگر رجوع کردن ایشان در این صورتها بعد از استیفا باشد و اعتراف کنند که عمداً بدروغ گواهی داده اند گواهان را قصاص میتوان کرد اما ایشان را باید داد و اگر اعتراف کنند که بخطا گواهی داده اند قصاص نیست بلکه دیت میدهند و اگر بعضی گویند که عمداً گواهی دروغ داده ایم و بعضی گویند خطا گواهی داده ایم بر آنها میکه عمداً گواهی داده اند قصاص است و آنها نیکه خطا کرده اند دیت آنها را میدهند و اگر دعوی طلاق زن باشد و بعد از شوهر کردن رجوع کنند مجتهدین در این خلاف است بعضی از ایشان گفته اند که حاکم آن زن را بشوهر اول رد کند و مهر یکه شوهر ثانی داده گواهان غرامت کشند و بعضی از مجتهدین برآنند که اگر بعد از دخول شوهر اول رجوع کرد گواهان غرامت نمیکشند بلکه شوهر اول بسبب دخول شوهر رجوع کنند گواهان نصف مهر را غرامت میکشند و اگر دروغ گفتن گواهان بر حاکم یقین شود حکم او باطل است در جمیع این صورتها و تعزیر ایشان میکند خواه ثبوت آن پیش از حکم باشد و خواه بعد از حکم و گواهان ضامنند در صورتهای مذکوره بتفصیلیکه مذکور شد **فصل چهارم** در بیان قسمت کردن میان شرکا و آن تمیز کردن حصه یکی از شریکان است از حصه دیگری بدانکه سنت است بر حاکم که در هر شهری شخصی تعیین کند که چیزهائیکه میانه شریکان مشترک باشد قسمت نماید و وزن قسمت کننده را از بیت المال مسلمانان بدهد و شروط قسمت کننده پنجست اول آنکه بالغ باشد دوم آنکه عاقل باشد سیم آنکه مؤمن باشد چهارم آنکه عادل باشد پنجم آنکه عالم بعلم قسمت و حساب و اگر شریکان متفق شوند بر شخصیکه میان ایشان قسمت کند غیر از شخصیکه حاکم شرع تعیین کرده جایز است و در آن شخصیکه شریکان باو راضی شده باشند سوای آنکه مکلف باشد هیچ شرطی از شروط مذکوره لازم نیست که در او باشد چه اگر بقسمت کردن کافری راضی شوند صحیح است و قسمت کردن بر دو قسم است **قسم اول** قسمت اجباری یعنی اگر هر یک از شریکان از قسمت امتناع نماید حاکم بجبر در میانه ایشان قسمت میکند و آن نیز بر دو قسم است اول آنکه چیزی که میانه شریکان حاکم

بجبر قسمت می‌کند می‌باید که حصهٔ هر یک مساوی باشد یا آنکه مختلف باشد لیکن تواند مساوی ساخت در قسمت کردن ضرر به یکدیگر نرسد و مراد به ضرر آنست که در قسمت کردن قیمت واقعی آن نقصان فاحش هم رساند و بعضی از مجتهدین گفته‌اند که هر قسمتی که مستلزم نقصان باشد و اگرچه اندک باشد بی رضای شریک حاکم قسمت نمی‌تواند کرد و بعضی از مجتهدین بر آنند که هر قسمتیکه سبب آن شود که شریک از حصهٔ خود منتفع نشود قسمت لازم نیست و بعضی گفته‌اند که وقتی قسمت لازم است که شریک بطریقی که پیش از قسمت کردن انتفاع از حصهٔ خود می‌برد بعد از قسمت نیز همان انتفاع ببرد و بهترین اقوال قول اوّل است دوّم آنکه شریکی که ضرر با و رسد بسبب قسمت کردن و راضی به قسمت نشود چه در این صورت نیز حاکم بقهر میانهٔ ایشان قسمت می‌کند **قسم دوّم** قسمت تراضی یعنی قسمتیکه بجبر و قهر حاکم نمی‌تواند کرد بلکه تا شریکان بآن راضی نشوند صحیح نیست و آن نیز بر دو قسم است اوّل آنکه بسبب قسمت کردن ضرر بشریک رسد و از آن منتفع نشود چون قسمت کردن دکانچه که قابل قسمت نباشد یا آنکه بقسمت کردن ضایع شود چون شکستن یاقوتی که میان دو شخص مشترک باشد دوّم آنکه قسمت کردن مستلزم آن باشد که یکی از ایشان چیزی بدیگری دهد تا حصه مساوی شود پس در این صورت تا ایشان راضی نشوند حاکم شرع بقهر نمی‌تواند میانهٔ ایشان قسمت کرد و در صورت قسمت اجباری و غیر اجباری اگر یکی از شریکان طلب قسمت کردن منفعت یا اجاره یا بزمان کند جایز است امّا اجابت او بر دیگری لازم نیست بلکه هر یک را میرسد که فسخ کند و در قسمت غیر اجباری هر گاه حصه شریک با اجزاء قسمت کنند در صورتیکه اجزاء مساوی باشد و متفق شوند بحصهٔ خود بی قرعه لازم می‌شود و اگر متفق نشوند حاکم میانهٔ ایشان قرعه زند یا بنظر بهتر که اسمهای ایشان را بر رقعها بنویسند و بکسی دهند که مطلع بر آن نباشد و او را امر کند به بیرون آوردن اسم هر یک را یا بنظر بهتر که اسم حصه‌ها را بر رقعها بنویسند آنچه بیرون آید عمل کند و اگر بر حاکم ظاهر شود که در قسمت کردن غلطی واقع شده قسمت باطل می‌شود و اگر یکی از ایشان دعوی غلط نماید و بگواهان ثابت نتواند ساخت شریک دیگر را قسم باید خورد پس اگر قسم بخورد قسمت صحیح است و اگر قسم بخورد و مدّعی قسم بخورد قسمت باطل است و اگر حصهٔ بعضی از شریکان ظاهر شود که مال غیری بوده و اجزای آن مساوی باشد قسمت باطل می‌شود و امّا اگر اجزاء مختلف باشد قسمت باطل میشود **مطلب ششم** در شهادت یعنی گواهی دادن و در آن چند فصل است **فصل اوّل** در واجب بودن آن و شروط آن بدانکه گواهی دادن واجب کفائی است باجماع مجتهدین باید رفت بر آن خواه اورا بجهت گواه شدن طلبیده باشند و خواه نطلبیده باشند مگر با خوف ضرر بر خود یا بر بعضی از مؤمنین و اجرت گرفتن بر آن حرامست مگر مؤنت سفر جهت ادای شهادت و گاه هست که واجب عینی می‌شود و آن در صورتیست که گواه منحصر در یک شخص باشد و شروطیکه در گواه می‌باید یازده است **شرط اوّل** آنکه بالغ باشد پس گواهی دادن طفل مسموع نیست مگر بعضی از مجتهدین گفته‌اند که گواهی اطفال در جراحتیکه مرتّب بمردن نگشته مقبول است بشرط آنکه ده سال داشته باشند و متفرّق نشده گواهی دهند و بر چیز مباح مجتمع شده باشند و بعضی از مجتهدین گواهی اطفال را مطلقا مقبول نمیدانند **شرط دوّم** آنکه عاقل باشد

واگر اجابت کند دیگری بآن واجب نیست م

وهمچنین در قسم دوم از قسمت غیر اجباری که بیان شده و نیز بلکه طلبا

دیگری بعضی که بیرون آورد هر رقعه را بنام یکی از ایشان م

بلکه اگر شایع بوده نیز ظاهرا باطل است صدر

بلکه مسموع است در مطلق جراحات و باید بازداد کلام ایشان نگرفته شود وقتیکه دیگر باشند بنا بر احوط م طبا

و مطلب شاهد باطلا آنکه شرط مذکور هم نباشند صدر

چه گواهی دیوانه صحیح نیست امّا اگر دیوانگی او دوری باشد در آن حالیکه دیوانه نباشد صحیح است **شرط سیم** آنکه مسلمان باشد چه گواهی کافر صحیح نیست و اگر چه جهت کافری گواهی دهد و بعضی از مجتهدین بر آنند که گواهی یهود جهت یهود مقبولست و بعضی گواهی اهل ذمّه را در حق یکدیگر جایز دانسته‌اند و اگرچه در مذهب مختلف باشند چه گواهی دادن یهود جهت ترسا و گواهی دادن غیر یهود باجماع جایز نیست و گواهی دادن یهود نیز جهت مسلمان جایز نیست مگر در وصیّت کردن هر گاه مسلمانان عادل نباشند و بعضی از مجتهدین گفته‌اند که گواهی دادن ایشان در وصیّت وقتی مقبول است که در سفر باشند و بعضی گواهی دادن ایشان را در وصیّت وقتی مقبول میدانند که بعد از نماز عصر قسم بخورند بر وصیّت **شرط چهارم** آنکه مؤمن باشد یعنی قائل بامامت دوازده امام علیهم السّلام باشد پس گواهی غیر مؤمن صحیح نیست **شرط پنجم** آنکه عادل باشد و عدالت قوّه‌ای است نفسانی که باعث ملازمت تقوی و مروّت میگردد و عدالت بکردن گناهان کبیره و مصرّ بودن بر گناهان صغیره زایل شود و مجتهدین عدد گناهان کبیره را در کتب خود مختلف ذکر کرده‌اند بعضی از ایشان بیست چیز ذکر کرده‌اند اوّل اثبات شریک جهت خدا تعالی کردن دوّم مسلمان را بی‌ناحق کشتن و بغیر حق زخم زدن سیم زنا کردن چهارم لواطه کردن پنجم از جنگ کفّار گریختن هر گاه در رکاب امام باشد و دشمن کمتر از دو مثل باشند مگر بطریقی که در بحث جهاد مذکور شد ششم سحر کردن هفتم ربا خوردن هشتم زنان شوهردار را نسبت بزنا دادن نهم مال یتیم بغیر حق خوردن دهم غیبت مسلمان کردن یازدهم سوگند بدروغ خوردن دوازدهم گواهی دروغ دادن سیزدهم شراب و هر چه مست کننده باشد و غیر آن خوردن چهاردهم استخفاف کعبهٔ معظّمه یعنی حلال دانستن امری که در حرم کعبه اقدام بآن حرامست مثل کشتن صید و صید کردن کبوتران حرم و ترک کردن احرام در وقت داخل شدن در آن سوای جماعتی که ایشان را استثنا کرده‌اند پانزدهم دزدی کردن شانزدهم بیعت را که با خدا یا رسول خدا یا یکی از ائمّهٔ معصومین علیهم السّلام بسته شده باشد شکستن هفدهم کافر شدن و بد یا دکفر رفتن بعد از مسلمان بودن هجدهم از رحمت خدا تعالی نومید بودن نوزدهم از مکر خدا تعالی ایمن بودن و در حکم این هر دو است اعتراض بر قضا و قدر الهی کردن بیستم عاق شدن یعنی از اطاعت مادر و پدر در هر موضعیکه اطاعت ایشان لازم باشد بیرون رفتن و بعد از آنکه این بیست چیز را ذکر کرده‌اند گفته‌اند که این بیست چیز صریحاً در احادیث مذکور است که اینها گناهان کبیره‌اند و بعضی دیگر از مجتهدین بر آنچه مذکور شد هفت چیز دیگر زیاد کرده‌اند اوّل قیاده یعنی میانهٔ زنان و مردان وسیله شدن و ایشان را بیکدیگر بحرام رسانیدن دوّم دیوث بودن سیم بیرون آوردن کسی که پناه بکعبه و مدینه برده باشد مگر آنکه مجتهدین استثنا کرده‌اند چهارم غصب مال مسلمان کردن پنجم سخن چینی نمودن ششم قطع صلهٔ رحم کردن هفتم کم کشیدن و کم پیمانه کردن برای فروختن و زیاده کشیدن و زیاده پیمانه کردن برای خریدن هشتم باهل ظلم نفع رسانیدن نهم ترک کردن نماز و روزه و زکوة و حج و در سال آنکه واجب شده باشد دهم با زن خود ظهار کردن یازدهم کوه... سرده و حرام یابی احتیاج خوردن دوازدهم مسلمانان را زدن سیزدهم بر دوستان ستیزه بانظر نوحه خواندن چهاردهم

به اعتبار سفر هم بعد از نماز عصر احوط است صدر

حسن ظاهر کاشف از آن است صدر

یعنی اعانت کردن با ایشان در ظلم کردن م طبا

تمام باختن پانزدهم هجو مسلمانان کردن شانزدهم بر دار احرار محض و ظلالی پوشیدن هفدهم کبر و حسد و بغض مؤمنان در دل داشتن هیجدهم وصیت کردن جهت غیری بقصد ضرر رسانیدن بوارث و بعضی از مجتهدین گفته اند که عدد گناهان کبیره هفتاد است و در بعضی از احادیث آمده که عدد گناهان کبیره بهفتصد نزدیکتر است که بهفتاد و بعضی از مجتهدین بر آنند که گناهان کبیره آنست که شارع جهت کردن آنها حدی قرار داده باشد پس هر چه حد نداشته باشد گناه کبیره نیست و بعضی از مجتهدین گفته اند که گناه کبیره هر گناهی است که کننده آن را در قرآن یا در حدیث بعقاب سخت وعید داده باشند و بعضی از مجتهدین بر آنند که گناه کبیره هر گناهیست که از کردن آن فهمیده شود که کننده آن بمذهب و ملت کم اعتنا داشته و بعضی از مجتهدین گفته اند که گناه صغیره نمیباشد بلکه همه گناهان کبیره اند اما نظر بیکدیگر کرده بعضی از آنها صغیره اند مثل آنکه نظر کردن بزنان اجنبیه صغیره است نسبت ببوسیدن ایشان و بوسیدن ایشان صغیره است نسبت بزنا کردن بدیشان و این قول خالی از قوتی نیست چه در حدیث آمده که نگاه مکن بخوردی گناه مکنید بلکه نگاه بیزرگی کسی کنید که نسبت باو گناه واقع میشود و در بعضی از احادیث آمده که هر گناهی عظیم است و همچنین عدالت بترک مروت نیز زایل میگردد و آن هر چیزیست که نسبت بکسی اینکس شود چون طعام خوردن غیر بازاری در بازارها و سر برهنه راه رفتن و چیزها که سبب خنده شود بسیار گفتن و با وجود علم و فضل لباس لشکریان پوشیدن و غیر آنها و عدالت گواهان بسه چیز ثابت میشود اول علم حاکم بان بمعاشرت باطنی کردن باو در زمان گواهی یا دادن دو عادل بعدالت او و باید که گواهان آن شخص را بنام او و نام پدر او در حضور مدعی و مدعی علیه تعریف کنند چه ممکنست که میانه شاهد و مدعی شرکتی باشد یا میانه او و مدعی علیه عداوتی باشد سیم شیاع بمذهب بعضی از مجتهدین که شیاع افاده دانش مجروح ساختن گواه کافی میدانند و اگر گواهان عدالت و گواهان جرح متعارض شوند گواهان فسق مقدم اند بر گواهان عدالت هرگاه مطلق گواهی دهند و سبب آن را مذکور نسازند و اگر ذکر سبب کنند بعضی از مجتهدین گفته اند که گواهان جرح مقدم اند و بعضی بر آنند که گواهان عدالت یا عدالت گواهان ثابت میشود باقرار کردن مدعی بعدالت او و میانه مجتهدین خلاف است و اگر بعد از گواهی دادن گواهان عادل بر عدالت شخصی حاکم را شکی باشد سنت است که میان گواهان تفریق کند هرگاه از اهل فضل نباشند و عدالت گواهان در وقت گواهی دادن معتبر است نه در وقت گواه شدن مگر در طلاق که عدالت گواهان طلاق در وقت شنیدن معتبر است نه در وقت گواهی دادن **شرط ششم** آنکه حلالزاده باشد چه شهادت ولد الزنا مقبول نیست و در بعضی از احادیث صحیحه وارد شده که شهادت فرزند زنا در چیزی اندک قبول میتوان کرد و گواهی ولد الزنا وقتی مردود است که حال او بحسب شرع مشخص باشد پس اگر میانه مردم بخلاف آن مشهور باشد گواهی او مقبولست **شرط هفتم** آنکه در گواهی دادن متهم نباشد چه اگر در گواهی او دسیدن نفعی یا دفع ضرری متصور باشد چون شهادت شریک جهت شریک خود و شهادت وصی در آنچه جهت او وصیت کرده باشند و شهادت قرضخواهان جهت مفلسی بمالی و شهادت آن جهت غلام و شهادت عاقله بفسق گواهانی که گواهی دهند بر کشتن شخصی دیگری را بر خطا و

شهادت قرضخواهان مفلس بفسق قرضخواهان دیگر **شرط هشتم** آنکه میانه ایشان عداوت دنیوی نباشد چه گواهی عدو بر عدو مسموع نیست اما جهت عدو صحیح است هرگاه عداوت متضمن فسق نباشد و عداوت دینی مانع نیست چه آنکه گواهی دادن مؤمن بر جمیع اهل ملتها صحیح است **شرط نهم** آنکه گواهان بسیار سهو نکنند **شرط دهم** آنکه در حقوق الناس ابتدا بخود گواهی ندهند تا آنکه حاکم شرع از ایشان گواهی نطلبد پس اگر ابتدا بخود گواهی دهند گواهی ایشان در آن معامله که ابتدا بخود جهت آن گواهی داده باشند مقبول نیست اما در معامله دیگر مقبول است اگر دوباره ابتدا بخود گواهی ندهند اما اگر گواهی دادن ایشان در حقوق الله ابتدا بخود باشد مسموع است **شرط یازدهم** آنکه گواهی را بلفظ بگویند با قدرت چه اشارت کافی نیست اما در گنگ اشاره که دلالت بر مقصود کند کافیست و شرط نیست که گواه آنکه بیگانه باشد چه گواهی خویشان نیز مقبولست و با گواهی پسر بر پدر مقبول است میانه مجتهدین در این خلافست قوی آنست که صحیح نیست و میباید که گواهان در وقت گواهی دادن باین شروطی که مذکور شد متصف باشند پس اگر این شروط در وقت گواه شدن در ایشان باشد و در وقت گواهی دادن متصف بآنها شوند گواهی ایشان مقبول است مگر در گواهان طلاق که میباید در وقت گواه شدن بر طلاق باین شروط متصف باشند چنانچه مذکور شد **فصل دوم** در آنچه سبب گواه شدن میشود بدانکه گواه گواهی نمیتواند داد تا آنکه او را علم قطعی حاصل نباشد بآنچه بر آن گواهی میدهد و آن بدو چیز حاصل میشود اول دیدن در آنچه از آن توان دید چون دیدن غصب کردن و دزدی نمودن و کشتن و شیر خوردن و زنا شدن و زنا کردن و لواطه نمودن و گواهی دادن کسیکه کر باشد در این ها مسموعست هرگاه شروطیکه مذکور شد در او باشد و جایز است دیدن گواه روی زن اجنبیه را جهت گواه شدن برو مگر آنکه او را از روی او شناسد چه در این صورت دیدن روی او جایز نیست دوم شنیدن در آنچه قابل شنیدن باشد چون شنیدن عقود و ایقاعات و دیدن خط خود کافی نیست و اگر چه عادلی گواهی دهد و آنچه نسبت با امامیه داده اند که ایشان قائلند بجواز گواهی دادن بمبلغ جهت برادر مؤمن خود غلط است زیرا که امامیه نقل اجماع کرده اند بر آنکه این گواهی دادن جایز نیست و تصریح نموده اند که این قول مذهب محمد بن علی شلمغانیست که داخل غلات است و سبب غلط افتادن شیعیان اینکه این مرد و بنی مذهب امامیه داشته و بعد از آن داخل غلاة شده و گواه تا آنکه نسب شخصی او عین او را نشناسد گواهی جهت او نمیتواند داد پس انتساب او کافی نیست چه تزویر ممکنست و اگر حال آن مرد بر گواه مجهول باشد و دو عادل حال او را برای او مشخص کنند صحیح است **فصل سیم** در بیان تفصیل حقوقی که بگواهان عادل ثابت میشوند و آنها بر سه قسم اند **قسم اول** آنکه بگواهی چهار مرد عادل ثابت میشود و آنها سه چیزند اول زنا دوم لواطه سیم سحق **قسم دوم** آنکه بگواهی سه مرد عادل یا سه مرد و دو زن ثابت میشود و آن زنائیست که موجب رجم است چنانکه بگواهی سه مرد و دو زن نیز ثابت میشود **قسم سیم** آنکه بگواهی چهار مرد عادل یا دو مرد و چهار زن ثابت میشود و آن زنائیست که موجب جلد است چنانکه بگواهی دو مرد و چهار زن نیز ثابت میشود **قسم چهارم** آنکه بگواهی دو مرد عادل ثابت میشود و آن بیست و دو چیز است اول مرتد شدن دوم بزنا نسبت دادن زنان سیم

خوردن هر چیز مست کننده باشد چهارم حد کسیکه ذکر کرده باشد پنجم زکوة ششم خمس هفتم
نذر هشتم کفارات نهم مسلمان شدن دهم بالغ شدن یازدهم ولایت عتق دوازدهم تعدیل و جرح
سیزدهم عفو کردن از قصاص چهاردهم طلاق پانزدهم عده زنان شانزدهم خلع هفدهم وکالت
هجدهم وصیت کردن بخمس عشر مال نوزدهم نسب بیستم دیدن ماه هرگاه در آسمان ابر باشد
بیست و یکم بخود کردن باجوان بیست و دوم کشتن آدمی که موجب قصاص باشد یعنی عمدا کشته
باشد **قسم پنجم** آنکه بگواهی دو مرد عادل یا یک مرد و دو زن یا یکمرد با قسم ثابت میشود و آن هر چیز است
که مال باشد یا غرض آن مال باشد و آن هجده چیز است اول دین و قرض دوم غصب سیم قراض چهارم
بیع پنجم صلح ششم اجاره هفتم مزارعه هشتم مساقات نهم شرکت دهم رهن یازدهم و عده کردن
در بیع دوازدهم وصیت بمال سیزدهم خیارات چهاردهم شفعه پانزدهم فسخ عقد کردن
شانزدهم گرفتن مال کتابت هفدهم هبه معوضه هجدهم کشتن که موجب دیت باشد و دیت
جراحتها و همچنین کشتن پدر پسر خود را و کشتن مسلمان کافر را یا آزاد بنده را چه در اینصورتها
دیت ثابت میشود و خلافست میان مجتهدین که آیا آزادی و نکاح و قصاص باینقسم گواهان ثابت میشود
یا نه اظهر آنستکه بیکمرد و دو زن ثابت میشود **قسم ششم** آنکه بگواهی مردان تنها و زنان تنها و
باجتماع هر دو ثابت میشود و قاعده در آن آنستکه در هر موضعی که اطلاع مردان بر آن دشوار باشد
غالبا گواهی زنان در آن کافی است و آن هشت چیز است اول بکارت دوم زاییدن سیم آواز کردن طفل
در وقت زاییدن چهارم عیوب باطنی زنان پنجم رضاع بر قول قوی ششم وصیت بمال اجیر وصیت
بمال بگواهی چهار زن ثابت میشود و بگواهی دو زن نصف وصیت و بگواهی سه زن سه ربع وصیت و با
بگواهی یکمرد نصف وصیت ثابت میشود مجتهدین را در این خلافست و اشکال در حقیقی اقوی است و
اگر زن داند که شخصی بشخصی وصیت بمال کرده آیا جایز است که او وصیت را در گواهی دادن تمام
گوید تا آنکه ربع موافق اصل وصیت باشد میان مجتهدین در این خلافست هفتم انقضای
عده هشتم حیض و نفاس **قسم هفتم** آنکه بگواهی پنجاه کس ثابت میشود چون دیدن ماه هرگاه
در آسمان ابر نباشد بقول بعضی از مجتهدین **قسم هشتم** آنکه بگواهی یکنفر ثابت میشود چون عزل
یکی از چیزها هرگاه وکیل را بگواهی یک مرد عادل ظن حاصل شود عزل ثابت میشود چنانچه در بحث وکالت
مذکور شد و چون دیدن ماه بقول سلار که او طرد را ماه یک گواه عادل کافی میداند **قسم نهم**
آنکه بقسم تنها ثابت میشود چون کشتن چه مدعی و خویشان او هرگاه گواه نداشته باشند پنجاه قسم
میخورند تا کشتن ثابت میشود **فصل چهارم** در بیان تفصیل حقوقیکه بشیاع ثابت میشوند
مذهب بعضی از مجتهدین آنکه شیاع را کافی میدانند و شیاع اجتماعی آنستکه حاکم شرع را از آن
ظن غالب میشود و در ذکر تفصیل حقوقیکه بشیاع ثابت میشود میان مجتهدین خلافست بعضی
از ایشان هفت چیز ذکر کرده اند اول نسب دوم ... سیم مردن شخصی چهارم ملک مطلق پنجم
وقف ششم صدقات هفتم نکاح ششم آزادی و بنده گی هفتم ولایت از قبل امام و بعضی از مجتهدین
زیاده بر هفت چیز مذکور یازده چیز دیگر را بشیاع ثابت میدانند اول عزل دوم ولایت عتق سیم

ابر بودن و نبودن فرقی ندارد و بنابر اظهر لمحرره
عمل بالاول است لمحرره
یعنی احیاء و زمین یا مفلس لمحرره
در آزادی و قصاص تامل است بلکه در باب قصاص خواهد آمد که بیکمرد و دو زن ثابت نمیشود لمحرره
گذشت که در عده معتبر است گواه دو مرد لمحرره
و مذکور شد احتیاط در آن نیز صدر
قاطع عدم کفایت است لمحرره
کفایت آن مشکل است لمحرره

رضاع چهارم چیز دیدن شاهد بزن پنجم تعدیل گواه ششم جرح کردن گواه هفتم مسلمان بودن هشتم
کافر بودن نهم رشید بودن دهم سفیه بودن یازدهم حامله بودن دوازدهم زائیده سیزدهم بیمار
چهاردهم آزاد بودن پانزدهم تهمت بر کشتن بعضی دیگر را و بعضی از مجتهدین زیاده بر این بیست و
چهار چیز دیگر ذکر کرده اند اول غصب کردن دوم قرض سیم آزاد کردن بنده چهارم وقف بیست و
پنجم دیدن ماه **فصل پنجم** در تفصیل حقوقیکه بگواهی دادن گواهان عادل بر گواهی
گواهان عادل ثابت میشود و اینقسم را گواهی بر گواهی میگویند و آیا در اینقسم گواهی دادن زنان
بر گواهی مردان مقبول است یا نه مجتهدین را در آن خلاف است اقرب آنستکه مسموع نیست و اگر چه
در بعضی جاها باشد که گواهی زنان در آنها مقبول باشد و باینقسم گواهی یازده چیز ثابت میشود اول
قصاص دوم طلاق سیم نسب چهارم آزادی پنجم قرض و دین ششم عقود هفتم عیوب زنان
زائیدن نهم آواز کردن طفل در وقت زائیدن دهم وکالت یازدهم وصیت کردن بمال و غیر از این
کلیه در اینقسم که محض حق الناس است باین گواهی ثابت میشود اما حق الله ثابت نمیشود و گواهی دادن
اینقسم گواهان مشروط بچهار شرطیست اول آنکه میباید که گواهان فرع اینقول را از گواهان اصل بشنوند
و بهر یک از گواهان اصل دو فرع گواه گواهی بدهند پس اگر بهر یک از گواهان اصل یک گواه فرع گواهی
بدهند مسموع نیست دوم آنکه گواهان اصل حاضر نباشند مثل آنکه بیمار یا مرده یا در سفر یا در حبس
باشند یا از ترس ظالمی حاضر نتوانند شد چه اگر ممکن باشد که ایشان حاضر شوند گواهی گواهان
فرع مسموع نیست سیم آنکه شروطیکه در گواهان اصل مذکور شد باید که در گواهان فرع باشد پس
اگر این شرطها نباشد گواهی ایشان مسموع نیست چهارم آنکه گواهان اصل را معین سازند در وقت
گواهی دادن بآنکه نام ایشان را ذکر کنند پس اگر نام ایشان را مذکور نسازند گواهی ایشان مقبول نیست
و اگر گواهان فرع بر گواهان اصل گواهی دهند و ایشان منکر باشند میان مجتهدین در این خلافست
اصح آنستکه گواهی گواهان فرع در اینصورت مسموع نیست و بعضی از مجتهدین گفته اند که اگر گواهان
فرع اعدل باشند قول ایشان مسموع است و با مساوی بودن در عدالت مسموع نیست و بعضی بر آنند
که با مساوی بودن گواهی ایشان مسموع است و مراتب اینقسم گواهی دادن سه است اول اعلام و آن
چنانستکه گواهان اصل بگواهان فرع بگویند که گواه باشید بر آنکه ما گواهیم که فلان شخص نزد فلان
کس فلان چیز دارد دوم آنکه گواهان فرع اینقول را از گواهان اصل در حضور حاکم شرع بشنوند سیم آنکه
گواهان فرع اینقول را در غیر مجلس حاکم شرع از گواهان اصل بشنوند و در قسم سیم میان مجتهدین
خلافست اقرب آنستکه مسموعست و گواهان در قسم اول چنین ادای شهادت کنند که گواه گرفتند
ما را فلانیان و در قسم دوم شنیدیم در مجلس حاکم شرع که فلانیان گواهی دادند و در قسم سیم میشنیدیم
که فلانیان چنین میگفتند

باب هفدهم از کتاب جامع عباسی

در اقرار کردن و وصیت نمودن و در آن دو مطلب است **مطلب اول** در اقرار کردن و لفظ بردن
قسمت اقرار صحیح کردن و اقرار صحیح کردن و در آن چند فصل است **فصل اول** در اقرار صحیح
کردن و شروط آن چهار است اول آنکه اقرار کننده بالغ باشد چه اقرار غیر بالغ صحیح نیست اقرار

ثبوت آن بامور مذکوره بشیاع محل تامل است بلکه ظاهر آنها معلوم نیست
و کفایت میکند دو گواه هرگاه بهر یک گواه دهند لمحرره
مرگاه انکار کند ایشان نزد حاکم ... ولیها ... لمحرره

با احتلام یا با امکان صحیح است بدون گواه و قسم اما اگر اقرار ببلوغ بسال کند در این صورت بگواه ثابت نشاند و مقبول نیست دوم آنکه عاقل باشد چه اقرار دیوانه صحیح نیست اگر دیوانگی او دوری باشد اقرار او در حالت غیر دیوانگی صحیح است سیم آنکه اقرار را بچیزی معلق نسازد چون موت زید یا آمدن عمرو پس اگر معلق سازد صحیح نیست و صحیح است اقرار کردن بصیغه عربی و فارسی و غیر این چهارم آنکه قصد اقرار کند چه اقرار کسیکه قصد نداشته باشد چون مست و خفته و سهو کننده و غلط کننده صحیح نیست و بعضی از مجتهدین گفته اند که اگر مستی مست خوردن بسبب حرامی باشد اقرارش صحیح است و باقرار خود مؤاخذ است پنجم آنکه اقرار کننده آزاد باشد چه اقرار بنده بآنچه تعلق بوی دارد از نفس او و مال او صحیح نیست بلکه آنچه اقرار بآن از او واقع میشود بر او لازم است که بعد از آزاد شدن از عهده آن بیرون آید اما اگر بنده از آقای ماذون باشد در تجارت کردن و آنچه بدان متعلق است پس اگر اقرار بچیزی از او واقع شود که متعلق بتجارت باشد صحیح است و همچنین صحیح است اقرار او بچیزیکه غیر مال باشد چون طلاق زوجه ششم آنکه مختار باشد پس اقرار کسیکه او را با کراه بر آن دارند صحیح نیست هفتم آنکه جایز التصرف باشد پس اقرار سفیه در غیر جنایتی که موجب قصاص باشد و در غیر طلاق و نکاح صحیح نیست و همچنین اقرار مفلس که حاکم شرع بواسطه قرض خواهان او را از مالش منع کرده باشد در عین صحیح نیست اما در دین صحیح است و اقرار بیمار در بیماری که در آن بیماری مرده باشد از ثلث مالش زیاده برای اجنبی با تهمت بر ورثه صحیح نیست اما اگر تهمت نباشد یا جهت وارثی باشد از اصل ترکه بیرون میرود هشتم آنکه کسیکه اقرار بچیزی از برای کسی میکند میباید که اهلیت آن داشته باشد که چیزی از برای او بوده باشد پس اگر کسی اقرار کند چه اگر برای مالک یا دیوار یا زمین اقرار کند صحیح نیست و اگر از جهت چارپائی اقرار کند در آن خلافست بعضی از مجتهدین گفته اند که احتمال بطلان دارد و احتمال استفسار دارد یعنی سبب آن را از او پرسند اگر گوید بسبب آن بعضی گفته اند که بمالک او متعلق است و اقرب استفسار است پس اگر تفسیر کند بارش جنایت بر شخص ابرا از او قبول میکنند و اگرچه تعیین آن نکند بر قول اقرب و طلب تعیین از او میکنند و احتمال بطلان نیز در این صورت میرود و اگر اقرار کند از جهت بنده منصرف بمولای او میشود و اگر از جهت مسجدی یا مدرسه اقرار کند و ذکر سبب ممکن آن نماید چون وصیت یا وقف یا مطلق گوید صحیح است و اگر سبب محال ذکر کند آن سبب لغو است و اقرار درست است بر قول بعضی از مجتهدین و بعضی اقرار را نیز در این صورت باطل میدانند و اگر حمل اقرار کند همچنین است و اگر مرده ببفتد باطل است اگر منسوب بر وصیت کرده باشد و از آن ورثه است اگر نسبت بارث داده باشد و اگر حمل متعدد باشد قسمت کنند بطریق میراث اگر وصیت نباشد چه در وصیت با عدم مخصص زیاده و نقصان همه مساوی اند نهم آنکه کسیکه جهة او اقرار میکند تکذیب اقرار کننده نکند چه اگر تکذیب او کند مستحق چیزی نمیشود مگر آنکه بعد از تکذیب کند تصدیق یا آنکه تکذیب او و اقرار او را آزادی غلام را لازم داشته باشد چه بر قول شیخ اگر شخصی بنده را جهت شخصی اقرار کند و او منکر شود آزاد میشود دهم آنکه آنچه بآن اقرار میکند جهت کسی باید که چیزی باشد که او مالک آن تواند شد

تواند شد پس اگر جهت مسلمان بخوک یا شراب یا جهت کافری بمصحف یا بنده مسلمانی اقرار کند صحیح نیست و بعضی از مجتهدین اقرار در صورت اخیر را جایز داشته اند و گفته اند که حاکم شرع ایشان را بفروختن آنها جبر میکند یازدهم آنچه اقرار میکند باید چیزی باشد که صلاحیت مملوک بودن داشته باشد پس اگر اقرار کند بآزادی جهت غلام کسی صحیح نیست و همچنین اگر اقرار بفضله انسان یا پوست مرده کند مگر آنکه پوست را جهت حلال دانسته مرده اقرار کند چه در اینصورت صحیح است و اگر اقرار کند جهت شخصی بحبه گندم یا پوست جوی لازم است که بآن کس دهد و اگر تجه ابرام انکو میاید دوازدهم آنکه آنچیز ملک اقرار کننده نباشد پس اگر گوید که ملک من از فلانست صحیح نیست سیزدهم آنکه چیزی باشد که احکام اقرار در آن جاری باشد پس اگر کسیکه بحسب شرع ثابت شده باشد که چیزی بر او وقف کرده باشد او آنچیز را بجهت غیری اقرار کند صحیح نیست چهاردهم آنکه چیزیکه اقرار بآن میکند میباید که در دست او باشد پس اگر اقرار بمال غیر کند صحیح نیست

فصل دوم در اقرار کردن بخویشی بودن بدانکه شروط اقرار بخویشی کردن زیاده بر آنچه مذکور شد سه چیز است اول ممکن باشد الحاق معتبر به پس اگر اقرار کند به بنوت معروف بنسبی یا به بنوت بزرگتر از خود یا مساوی بخود یا کمتر از خود که عادت بر آن جاری نباشد باطل است و همچنین باطل است نسب کسیکه شرعاً ممنوع باشد چون ولد الزنا و ولد اللعان و اگرچه در اینصورت فرزند میراث میبرد و اگر اقرار کند که این ولد من است از زنا خلافست که اقرار باین از قبیل تعقیب اقرار بمنافی است که قبول میکنند و اول از قبول میکنند یا اصلا باطل است دوم تصدیق معترف به در غیر ولد صغیر و مجنون و میت چه در صغیر انکار اعتبار ندارد و اگرچه بعد از بلوغ باشد و اگر دو شخص یا بیشتر تصادق کنند بر نسب غیر ولد چون اخوت صحیح است و تعدی میکند اقتضا ثابت بورثه ایشان سیم عدم منازع در نسب پس اگر دو کس در فرزندی نزاع کنند اعتبار بگواهست و اگر اقرار کند ببرادری مال میت را ببرادر میدهند و اگر دو وجه اقرار کند بولدی و برادران تصدیق نکنند مال را بفرزند میدهند و اگر تکذیب کند زیاده از هشت یک نصیب خود را باو میدهد و اگر برادران گویند که فرزندی هست در وجه منکر باشد آنچه زیاده از ربع است برادران باو میدهند و اگر فرزند بفرزند دیگر اقرار کند نصف را باو میدهند و اگر هر دو بثالثی اقرار کنند ثلث را باو میدهند و با عدالت هر دو نسبت و میراث هر دو ثابت میشود

فصل سیم در احکام اقرار کردن بدانکه هرگاه شخصی برای شخصی بمال معینی اقرار کند لازم است بر او دادن انتقال بآن شخص و هرگاه اقرار کند بچیزی مجهول تعیین آن بر متعلق اقرار کننده است و هرگاه متعدد باشد بآنچه در آن تعلق غایب باشد و اگر استعمال غالب باشد تعیین آن با اقرار کننده تعلق دارد و هرگاه اقرار بمجهول کند صحیح است و حاکم الزام نماید اقرار کننده را بتفسیر آن مثل آنکه اقرار کند بمال یا بشئ یا بمال جلیل یا مال عظیم یا کثیر یا نفیس بشرط آنکه آن را در عرف مال گویند پس در اینصورت اگر اقرار بپوست بادام یا حبه از گندم کند صحیح نیست و شیخ طوسی رحمه الله گفته که مراد بمال کثیر هشتاد است زیرا که در بعض احادیث وارد شده که کثیر را حضرات ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین بهشتاد تفسیر کرده اند و در این قول اشکال است چه این حدیث

بزند و کرد ... نوع ... و حمل اقرار بر ندر کردن قیاس است و اقرار مجهول بر پانزده وجه است اول
اقرار کردن بشیء و ان اعم از مال است پس اگر از احدی قذف یا شبهه شفعه تفسیر کند حاکم از او قبول
میکند و اگر تفسیر کند بغیر ... قبول نمیکند و بعضی از مجتهدین این را جایز نداشته‌اند دویم اقرار بمال
پس انچه او را در عرف مال گویند بر او لازم است و اگر چه قلیل باشد پس اگر مال نباشد چون سرگین
نجس داخل نیست و اما بشیر مال نجسی که کندم جایز است یا نه دران خلافست چنانچه مذکور شد سیم
اقرار بافتمال اجناس چون زیت و ذهب و فضه و قول قول مقر است در تفسیر انها یا قسم چهارم اقرار
بصیغه جمع و ان را حمل میکنند بر سه یا بیشتر و اگر گوید که من از این قرار دو میخواهم که اقل جمع منطقی
دران خلافست اقرب انست که قبول میکنند یا قسم پنجم اقرار بصیغه عدد چون صد و هزار و تفسیر ان
تعلق بمقر دارد و اگر چه بحبه گندم کند ششم ابهام در صله چون له علی من واحد الی عشره یعنی فلانی
راست بر من از یک تا ده چه این احتمال هشت دارد و احتمال ده دارد و احتمال نه دارد و احتمال پنجاه و پنج نیز دارد هفتم
ابهام در وصف چون له علی درهم ناقص و همچنین اگر گوید له علی مال عظیم یا جلیل یا نفیس هشتم ابهام در جزو چون
نصف مثلا و تفسیر میکنند مضعف انچه مقبول باشد و اگر اقرار کند بدرهمی و نصفی بعضی از مجتهدین میگویند
که نصف راجع بدرهم میشود نهم ابهام بکذا پس اگر گوید له علی کذا مثل انستکه بگوید له علی شیء پس اگر گوید له
علی کذا درهم برفع یا نصب یا جر اقرب انستکه مراد واحد است چه رفع مبدلیت است و نصب بتمییز و جر باضافه
و در جر بعض درهم نیز احتمال دارد و بعضی گفته‌اند که در نصب احتمال بیست دارد و در جر احتمال صد دارد زیرا چه
اقل عددیکه ممیز ان مجرور است صد است و اگر کذا کذا درهم باشد مثل اولست در حالت نصب و جر و
بعضی بر انند که در نصب احتمال یازده دارد و اگر با حرف عطف باشد در حالت نصب بیست و یک است دهم
ابهام بعطف و مانند ان چون له علی درهم و درهم و درهم چه احتمال دارد که مراد سه درهم باشد و اگر گوید له
مراد بثانی تاکید اول است صحیح نیست یازدهم ابهام بظرفیت و مانند ان چون له زیت فی جره او سمن
فی عکه او قماش فی عیبه او الف فی صندوق و ظرف داخل نیست و بعضی از مجتهدین گفته‌اند که هرچه بی
ظرف نمیباشد اقرار بان اقرار بظرف است و اقرار بجانور اقرار بزین او نیست اما اقرار بسربند که عمامه بر
سر و جامه بر بدن بر دارد اقرار بعمامه و جامه نیست دوازدهم ابهام در اعیان چون له هذا الثوب او هذا
العبد مطالبه بتعیین میکند پس با تعیین اگر مقر له منکر باشد سوگند شرعیه دهد و انتزاع میکند حاکم
مقر به را یا در دست مقر بگذارد پس اگر مقر له ... بعد از انکار قبول میکنند سیزدهم
ابهام مستخرج و ان بطریق استخراج مجهول است و این وقتی معتبر است که مقر له عالم باشد بان عبارت
پس اگر عامی را تلقین کنند حکم بران مترتب نمیشود مثلا بطریق جبر و مقابله اگر گوید زید را بر من مالی
است و نصف مال عمرو و عمرو را بر من مالیست و نصف مال زید پس مال هر یک بطریق جبر و مقابله
چهار است و هر یک از ایشان شش میباید داد و در تفسیر حبس رجوع باقرار کننده باید کرد چهاردهم
ابهام ممکن الاستخراج بحساب و رجوع بمقر کنند چون له علی من الفضه بوزن هذه الصخره
او بقدر ثمن عبد زید یا نرخ ... ابهام از حیثیت عموم چنانکه گوید زید راست جمیع انچه در
دست منست و اگر گوید فلان شخص را بر من زیاده از مال فلان است او را زیاده از قدر مال او باید

داد و اگر در اینصورت دعوی کند که من مال او را کم میدانستم سوگند شرعیه دهد و اقرار تعیین و دین صحیح
است پس اگر گوید که غبنی که دین او در ذمه بکر است تعلق بزید دارد و نام من در قبالت عاریت است صحیح
است و اگر گوید مرا بر تست هزار و او در جواب گوید بلی یا نعم یا اجل یا من مقرم بان در اینصورت هزار
بر او لازم است و اگر در جواب گوید وزن کن یا نقد کن یا گوید که من مقرم و نگوید مقرم بان در اینصورت
لازم نیست چه در عرف در دو صورت اول احتمال الاستهزاء دارد و در صورت اخر احتمال انکه مقر
بوحدانیت حق تعالی باشد و غیر آن **فصل چهارم** در منافی اقرار و ان بر دو قسم است **قسم اول**
مقبول است و شرط اول بعد از اقرار کردن بچیزی استثنا زیاده بر ان یا مساوی ان نکند بلکه کمتر از
ان استثنا کند مثل انکه بگوید فلانی راست بر من ده درهم الا چهار درهم چه در اینصورت اقرار
بهشت درهم کرده دویم انکه استثنا متصل باشد چنانچه اگر در مثال مذکور بفاصله گوید الا دو درهم
صحیح است اما اگر بعد از دو درهم متعدد استثنا کند صحیح نیست و استثناء از اثبات نفی است باجماع و از
نفی اثبات خلاف ابو حنیفه را که او بر این رفته که استثناء از نفی اثبات نیست و اگر استثناء متعدد
باشد بحرف عطف یا انکه استثنای سیم زیاده از دو یا مساوی باشد هر دو استثناء از اول بیرون میرود مثل
انکه گوید فلانی راست بر من ده درهم الا سه درهم پس در اینصورت بچهار درهم اقرار کرده و اگر بحرف عطف
نباشد و استثنا از جنس باشد صحیح است بشرط انکه مستغرق نباشد و اگر استثناء بیرون باشد
انکه گوید فلانی راست بر من ده درهم الا سه درهم یا چهار درهم صحیح است و در این احتمال است چه احتمال
شش دارد و احتمال هفت نیز دارد و اگر گوید فلانی راست بر من درهمی بلکه درهمی میان مجتهدین در این
قول خلاف است اقرب انستکه اقرار بیک درهم کرده مگر انکه گوید مراد من دو درهم است و اگر بعد از
دو جمله استثنا واقع شده باشد مثل انکه گوید فلانی راست بر من ده درهم و جامه الا درهمی میان مجتهدین
در این خلاف است بعضی از ایشان بر این رفته‌اند که عاید بجمله اخیر است و بعضی گفته‌اند که عاید
بهر دو جمله است **قسم دویم** مردود مثل انکه گوید فلانی راست بر من هزار دینار قیمت شراب یا
گوشت خوک یا متاعی که قبض نکرده‌ام یا اقرار کند جهت مسلمانی بشراب یا خوک چه در اینصورت
ها ملغی اقرار و مقبول نیست **مطلب دویم** در وصیت نمودن و دران سه فصل است **فصل
اول** در وصیت کردن بمال و شروط ان بدانکه وصیت مالک گردانیدن کسیست مر شخصی را بر
عین یا منفعتی بعد از مردن و بعضی از مجتهدین گفته‌اند که وصیت مسلط ساختن شخصی است بر
تصرف در چیزی بعد از مردن و شروط ان دوازده است اول ایجاب چون اوصیت لفلان بکذا او فعلوا
کذا بعد وفاتی یعنی وصیت کردم جهت فلان شخص بفلان چیز مثلا یا انکه گوید که فلان مبلغ
بتصدق و بفلان مبلغ حج اجاره کنند بعد از وفات من و انچه بدین ماند و صیغه عربی در وصیت
لازم نیست و اگر چه قادر بران باشد و وصیت کنک و کسیکه از نطق عاجز باشد باشاره و کتابت
و اگر قادر بر نطق باشد و بنویسد یا اشاره کند عمل بان واجب نیست و اگر چه در حال نوشتن او حاضر
باشند دویم قبول کسیکه وصیت برای او میکند خواه بلفظ باشد چون قبلت و خواه بفعل باشد
چون تصرف کردن دران و این در جائی شرط است که محصور باشد اما در غیر محصور چون فقرا بنی‌هاشم

یا مسجد یا قنطره قبول شرط نیست و بعضی از مجتهدین گفته اند که قبول صحیح نیست مگر بعد از وفات و در قبول اتصال با ایجاب شرط نیست پس اگر بعد از وفات شرط شود صحیح است و اگر رد کرده باشد وصیت را در حیات موصی یا بعد از وفات و رجوع میتواند کرد و قبول کرد خلاف آنچه مشهور است که جایز است اما اگر بعد از وفات و پیش از قبول رد کند باطل است و اگر بعد از قبول و بعد از قبض رد کند لغو است باجماع و اگر بعد از قبول و پیش از قبض رد کند خلاف است و اگر پیش از قبول موصی له بمیرد وارث او قبول میکند خواه پیش از مردن موصی باشد و خواه بعد از موصی و بعضی از مجتهدین بر انند که در این صورت وصیت باطل است و بعضی گفته اند که اگر غرض موصی تعلق بمیت داشته باشد باطل میشود و اگر نه صحیح است و بعضی از مجتهدین بر انند که اگر موصی له بعد از موصی بمیرد تعلق بوارث او میگیرد و اگر پیش از او بمیرد باطل است و در قبول ورثه ورثه موصی له حکم او دارند و اگر موصی له وارث نداشته باشد بامام بر میگردد و بعضی گفته اند که بامام میرسد سیم آنکه موصی بالغ باشد چه وصیت طفل صحیح نیست و در وصیت طفل ممیز و طفلی که ده ساله باشد خلاف است بعضی از مجتهدین گفته اند که وصیت ده ساله در ابواب البر صحیح است و بعضی گفته اند که کم باشد وصیت هشت ساله صحیح است و اگر زن هفت ساله است چهارم آنکه عاقل باشد چه وصیت دیوانه صحیح نیست پنجم آنکه رشید باشد پس وصیت سفیه صحیح نیست مگر در ابواب البر و معروف نزد بعضی از مجتهدین و بعضی مطلقا صحیح میدانند ششم آنکه خود را زخم زده باشد در این زخم خوف مردن باشد چه او نیز سفیه است هفتم آنکه قصد کند چه وصیت مست و خفته و بیهوش صحیح نیست هفتم آنکه موصی له در حال وصیت موجود باشد پس اگر وصیت کند جهت حمل موجود او در حال وصیت معتبر است و اگر مشکوک باشد در وجود وصیت او صحیح نیست هشتم آنکه صحیح باشد که مالک شود یعنی صلاحیت مالک شدن چیزی داشته باشد چه وصیت جهت ملک و چهارپا و دیوار صحیح نیست مگر آنکه در دو اثر قصد علفش کند نهم آنکه موصی و موصی له آزاد باشند چه وصیت بنده جهت بنده صحیح نیست و اگر چه قائل باین شویم که بنده مالک چیزی میشود و آنچه بنده که در حال وصیت کرده بعد از آزادی او نافذ است باین دلالت خلاف است و این نفوذ است هرگاه وصیت را بر آزادی خود معلق ساخته باشد و اگر موصی له بنده موصی باشد وصیت او صحیح است و منصرف بآزادی او میشود هرگاه ثلث مال موصی وفا بآن کند دهم آنکه وصیت بر موصی له جایز باشد پس وصیت بر ظالمان و نوشتن کتب ضلال و کافر حربی صحیح نیست و اگر چه ذی رحم باشد و بعضی از مجتهدین در ذی رحم جایز داشته اند و وصیت بیهودان صحیح است و بعضی از مجتهدین مطلقا جایز میدانند و در کسیکه وصیت میکند اسلام شرط نیست پس وصیت کافر جهت مسلمان بچیزیکه مالک آن تواند شد صحیح است اما اگر شراب جهت مسلمان وصیت کند صحیح نیست یازدهم آنکه وصیت بچیزی باشد که مالک آن تواند شد پس وصیت بخوک و سگ هراش و آلات لهو و قمار و کتب ضلال و خرابات صحیح نیست و همچنین وصیت بشراب و خوک در مسلمانان صحیح نیست اما اگر مرد یهود باشند صحیح است دوازدهم آنکه ثلث مالیکه در حال وفات باشد وفا بوصیت کند پس اگر زیاده از ثلث باشد باطل است مگر آنکه وارث اجازت دهد و اجازت

وارث بعد از وفات موصی معتبر است باجماع و قبل از آن اعتبار دارد بنا بر قول اکثر و بعضی از مجتهدین اجازت پیش از وفات را منع نموده اند و خلاف است میان مجتهدین که آیا اجازت وارث در این صورت تنفیذ آن چیز است که موصی وصیت کرده یا ابتداء عطیه است

فصل دوم در اقسام وصیت کردن و احکام وصیت مطلق بدانکه وصیت بر چهار قسم است اول وصیت واجب چون وصیت کردن جهت ادای حقوق واجب خواه حق الله باشد و خواه حق الناس دوم وصیت مستحبه چون وصیت کردن بمال کم پس وصیت کردن بخمس مال کردن بهتر است از ربع و ربع بهتر است از ثلث و ثلث بهتر است از نصف بعضی از مجتهدین وصیت بثلث را با استغنای وارث بهتر میدانند و اگر حال ورثه متوسط باشد وصیت بعضی از مجتهدین ربع را بهتر میدانند و خمس را با فقر بهتر میدانند و چون وصیت بشهادتین و اقرار بنبوت پیغمبر و امامت ائمه علیهم السلام و جمیع آنچه پیغمبر خبر داده سیم وصیت حرام چون وصیت کردن بشراب و گوشت خوک و غیر از چهارم وصیت مکروه چون وصیت کردن بمال بسیار و هرگاه وصیت جهت جماعتی مطلق واقع شود تفاضل تسویه میکنند مگر تصریح کردن بتفاوت و در بعضی از احادیث صحیحه وارد شده که وصیت در عم و خال بطریق میراث است و جهت خویشان و موالی و مستحقی زکوة و سبیل الله بطریقی است که در بحث وقف مذکور شد و وصیت بمجهول و غیر موجود صحیح است و تعیین آن بعد از وفات متعلق بوارث است پس اگر وصیت بمال کثیر یا مال قلیل یا عظیم کند تعیین آن بوارث تعلق دارد هرگاه ندانند از مورث قدر معینی را و مراد بجزو عشر است چنانچه در روایت معتبره منزل ابان بن تغلب از امام بحق ناطق امام جعفر صادق علیه السلام وارد شده و در بعضی روایات صحیحه نیز ایراد یافته که مراد بجزو سبع است و در بعضی دیگر آمده که ثلث است و در روایت صحیحه وارد شده که مراد بسهم ثمن است و در بعضی روایات ضعیفه سدس وارد شده و شیء سدس است و اگر وصیت بمال بسیار کند پیش بعضی از مجتهدین هشتاد درهم است چنانچه در بعضی احادیث وارد شده در نذر که مذکور شد و اگر کسی جهت شخصی وصیت کند در بعضی احادیث وارد شده که غلاف و زیوران داخل است و در وصیت بصندوق آنچه از اموال در آن باشد داخل است و همچنین در وصیت کشتی آنچه از طعام در آن باشد داخل است

فصل سیم در بیان وصی ساختن و آن والی کردانیدن شخصی است برای اخراج حقی یا استیفا حقی یا بر طفل و مجنون و پدر و جد طفل بالاصاله مالک ولایت اند و وصی که پدر و جد جهت طفل تعیین کنند صحیح است و اگر وصی را اذن دهند در وصی کرفتن جایز است و اگر او را نهی کنند از وصی کرفتن نمیتواند کرفت و با اطلاق خلاف است و مکاتبه صفار از حضرت امام حسن عسکری علیه السلام مؤید جواز است و شروط وصی هشت است اول آنکه عاقل باشد پس وصی کردانیدن دیوانه صحیح نیست و اگر بعد از آن دیوانگی بهم رسد وصایت او باطل میشود و اگر دیوانگی او برطرف شود آیا وصایت او عود میکند یا نه مجتهدین را خلاف است و اگر دیوانگی او دوری باشد نیز در آن خلاف است اقرب آنست که در وقت غیر دیوانگی صحیح است دوم آنکه بالغ باشد هرگاه تنها باشد پس وصی کردانیدن طفل منفرد بی آنکه بالغی را با او ضم کنند صحیح نیست و تصرف بالغ نافذ است تا زمانیکه طفل بالغ نشود آنگاه هر دو شریک باشند سیم آنکه مسلمان باشد پس هرگاه مسلمان نباشد وصی بودن او بر اطفال مسلمانان جایز نیست چهارم آنکه

عادل باشد بر قول مشهور پس وصایت فاسق باطل است و اگرچه بعد از فوت موصی فاسق شود و
بعضی گفته‌اند که در این صورت باطل نمیشود بغیر از اذن مولی اگر بنده شخصی را وصی کند و یا بنده خود را
وصی میتواند کرد و در آن خلاف است ششم آنکه کسیکه اولی از وصی باشد چون پدر و جد پس اگر
شخصی غیر از پدر یا جد وصی کرداند صحیح نیست هفتم آنکه وصی تواند که از عهده وصایت بیرون
آید پس اگر عاجز باشد از تصرف بسبب مرض یا پیری یا آنکه سفیه باشد آیا باطل است یا صحیح و حاکم
کسی را با او ضم میکند یا نه میان مجتهدین خلافست و اگر عجز بهم رساند بهم رسد حاکم شخصی را با او ضم میکند
هشتم آنکه صیغه بگوید چون اوصیت الیک یعنی وصایت را بتو رجوع نمودم یا امر فلان طفل خود را
بتو تفویض کردم یا تو وصی منی و این شروط در حال وصیت معتبر است تا حین فوت پس اگر یکی از این شروط
خلل رساند وصایت باطل است و بعضی گفته‌اند که در حال وصیت کافیست و بعضی بر آنند که تا حین
وفات است و شرطیت در وصی ذکوریت پس زن و خنثی را با اجتماع شرایط وصی میتوان کرد و شیخ طوسی
اجماع شیعه را بر این نقل کرده و همچنین بصر شرط نیست و آنچه در روایت مکوری منع از آن واقع شده
محمول بر کراهیت یا تقیه است و اتحاد وصی نیز شرط نیست و با اطلاق هر دو با هم تصرف میکنند و با
امتناع حاکم جبر میکند ایشان را بر اجتماع و قسمت نیست بر وصی قبول کردن وصیت بلکه رد میتواند کرد
بشرط آنکه موصی در حیات باشد و این خبر باو برسد پس اگر خبر باو نرسد و بمیرد مشهور آنست که وصی را
قیام بامور وصایت لازم است مگر آنکه عاجز باشد و بعضی از مجتهدین گفته‌اند که هرگاه عالم بوصیت
نباشد تا آنکه بمیرد میتواند که رد کند و وصی امین است و ضامن نیست بی تفریط و در جائیکه عادت جاری
بتوکیل باشد جایز است وصی را که وکیل بگیرد و در غیر آنچه عادت بآن جاری نباشد خلافست و اقوی
آنست که جایز است و جایز است وصی را استیفای دین خود از آنچه در دست اوست بی اذن حاکم و هم
چنین ادای دین غیر نیز با علم خود میتواند کرد بعد از انکه آن قرضخواه را سوگند دهد و بعضی بر آنند که
تا نزد حاکم شرع ثابت نشود نمیتواند داد و ... و باید که وصی اقتصار کند بر آنچه جهة او تعیین
کرده‌اند پس اگر بر مال موجود او را وصی کرده باشند در مالیکه بعد از آن بهم رسد دخلی ندارد و اگر مطلق باشد
همه داخل است و هرگاه کسی بمیرد و وصی جهة اطفال خود تعیین نکند بر حاکم لازمست که تعیین کند و حاکم
را عزل آن وصی است هرگاه خواهد و اگر حاکم مفقود باشد یا متعذر باشد مراجعت و جایز است
آحاد مؤمنین عدول را تصرف در وصیت مادامیکه متعذر باشد و وصایت برجوع ثابت نمیشود
مگر بشهادت دو مرد مسلمان عادل

باب هجدهم از کتاب جامع عباسی

در قسمت کردن ترکه میراث و آن منتقل شدن مالیست یا حقی از شخصی بعد از فوت او بورثه
بیکی از وجوهیکه مذکور خواهد شد بشرطیکه یکی از اموریکه مانع میراث بودنست نباشد چنانچه
مذکور خواهد شد و اینها نباشد و در آن شش مطلب است **مطلب اول** در بیان آنچه سبب میراث
بردن میشود و آن بر هفت وجه است **وجه اول** خویش بودن و آن باتصال شخصی است بدیگری
بولادت یا بانتهای آن هر دو بیکی بر وجه شرعی و آن بر سه قسم است **قسم اول** دو قوم‌اند
که با یکدیگر میراث میبرند اول پدر و مادر دوم فرزندان و هر چند پائین روند و این دو قوم

دو قوم با یکدیگر میراث میبرند و با ایشان سوای زن و شوهر دیگری میراث نمیبرد پس هرگاه شخصی بمیرد
و پدری داشته باشد تمام مال او تعلق بپدر دارد و همچنین اگر مادری داشته باشد تمام
مال او تعلق بمادر دارد و اگر پدر و مادر هر دو جمع شوند ثلث مال میت تعلق بمادر دارد و
تتمه تعلق بپدر و اگر با پدر و مادر پسری جمع شود هر یک از پدر و مادر سدس مال را
میبرند و تتمه تعلق بپسر دارد و اگر با پدر و مادر دختری جمع شود هر یک از ایشان سدس مال را میبرند
و نصف مال را دختر میبرد و تتمه میانه ایشان و دختر پنج حصه میشود بشرطیکه میت دو برادر یا یک برادر و دو
خواهر پدر و مادری یا چهار خواهر پدر و مادری نداشته باشد چه اگر اینها موجود باشند تتمه مال
میانه دختر و پدر بچهار حصه منقسم میشود چنانچه مذکور خواهد شد و اگر دو دختر با ایشان جمع شوند دو
ثلث مال تعلق بدختران دارد و ثلث از پدر و مادر و اگر یکی از ایشان با دختران جمع شود دختران ثلثان
میبرند و یک سدس از پدر یا مادر است و تتمه میانه ایشان به نسبه بچهار سهم منقسم میگردد و هرگاه
شخصی بمیرد و پسری داشته باشد تمام مال از او است و اگر متعدد باشند مال را میانه خود بالسویه قسمت
میکنند و اگر پسر و دختر جمع شوند دختر نصف پسر میراث میبرد و هرگاه شخصی بمیرد و یک دختر داشته باشد
تمام مال او از آن دختر است و اگر متعدد باشند مال را بالسویه میانه خود قسمت میکنند و هرگاه
میت فرزندان نداشته باشد و فرزند زاده داشته باشد فرزند زاده‌ها بجای فرزندان حصه
میبرند بطریقیکه مذکور شد خواه تنها باشند و خواه با پدر و مادر میت جمع شوند و هر یک از
ایشان حصه کسی را میبرد که باو میرسد پس دختر پسر حصه پسر میبرد و پسر دختر حصه دختر میبرد و ذکور
و اناث هر یک از ایشان بطریق میراث پسر و برابر دختر میراث میبرند و بعضی از مجتهدین گفته‌اند که اولاد
دختر از ذکور و اناث در میراث بردن مساوی‌اند **قسم دوم** نیز دو قوم‌اند اول برادران و خواهران
و اولاد ایشان با عدم ایشان دوم جد و جده هر چند بالا روند و این دو قوم وقتی از میت میراث میبرند
که دو قوم مرتبه اولی نباشند چه اینها با پدر و مادر و فرزند و فرزند زادگان میراث نمیبرند پس اگر شخصی بمیرد
و یک برادر داشته باشد و دیگر میراث خواری نداشته باشد تمام مال تعلق باو دارد و اگرچه برادر پدری
یا مادری باشد و اگر دو برادر یا زیاده داشته باشد مال او میانه ایشان بالسویه منقسم میگردد و همچنین
اگر یک خواهر یا زیاده داشته باشد و اگر برادر و خواهر جمع شوند برادر دو حصه میبرد و خواهر یک حصه
چنانچه در میراث پسر و دختر مذکور شد و هرگاه برادر و خواهر پدر و مادری باشند برادر و خواهر پدری
میراث نمیبرند و اگر برادر یا خواهر مادری با پدر و مادری جمع شوند اگر واحد باشد سدس مال باو تعلق
دارد اگر زیاده از واحد باشد ثلث مال با ایشان تعلق دارد و تتمه از برادران و خواهران پدر و مادری
است و بعضی از مجتهدین بر آنند که هرگاه یک خواهر پدر و مادری با خواهر مادری جمع شود نصف از خواهر
پدر و مادری است و شش یک از خواهر مادری و یک ربع میانه ایشان چهار حصه میشود سه از خواهر پدری است
و یک حصه از خواهر مادری و بعضی از مجتهدین گفته‌اند که هرگاه برادر و خواهر مادری و خواهر پدری
تنها جمع شوند تتمه رد بر همه بر قسمت میشود و هرگاه جد و جده میت و برادر و خواهر او با یکدیگر جمع شوند
جد مساوی برادر میراث میبرد و جده مساوی خواهر و جد و جده پدری چون برادر و خواهر پدری است

وجده مادری چون برادر و خواهر مادری است لیکن جد پدری و مادری جد پدری برادر را از میراث منع میکند
چنانچه برادر و خواهر پدری و مادری منع برادر و خواهر پدری میکنند و فرزندان برادر و خواهر پدری و فرزندیکه
پدران و مادران ایشان موجود نباشند با جد و جده حصه پدران و مادران خود را میگیرند
و هرگاه شخصی بمیرد و اما وجد پدری یا مادری مانده باشد و دیگر میراث خواری نداشته باشد
تمام مال تعلق باو دارد خواه جد پدری باشد و خواه جد مادری و هرگاه جد و جده جمع شوند جد
یک حصه میبرد و جده نیم حصه اگر هر دو پدری باشند برابر حصه میبرند اگر هر دو مادری باشند
و اگر از دو طرف باشند جد یا جده مادری اگر تنها باشد ثلث میبرد و تتمه تعلق بجد و جده پدری
دارد و اگر زیاده باشند ثلث مال تعلق بایشان دارد و تتمه تعلق بجد و جده پدری و بعضی از
مجتهدین برانند که اگر کسی مادر مادری و مادر پدری بگذارد مال او میان ایشان بچهار حصه میشود
یک حصه مادر مادری برمیدارد و سه حصه مادر پدری و جد قریب میت جد بعید را منع میکند
از میراث پس جد بعید با وجود جد قریب میراث نمیبرد و میت را در مرتبه اولی چهار جد ممکنست که
باشند پدر و مادر پدر او و پدر و مادر مادر او و در مرتبه دوم هشت جد و جده ممکنست که باشند
و مادر [illegible] و هم چنین هرچند بالا رود پس اگر شخصی هشت جد و جده بگذارد اجداد و جدات مادری
ثلث مال را میبرند بالسویه و تتمه با اجداد و جدات پدری متعلق است باین طریق که ثلث تتمه بجد و مادر
پدر متعلق است ذکر مثل انثی و دو ثلث تتمه بجد و مادر پدر و پدر و مادر متعلق است ذکر مثل انثی پس
سهام اجداد و جدات مادری چهار است و سهام اجداد و جدات پدری نه است پس فریضه ایشان از صد و
هشت منقسم میگردد بجهت [illegible] بجهت تصحیح قسمت ذکر خواهد آمد و بعضی از مجتهدین
گفته اند ثلث ثلث بجد و جده و مادر مادر [illegible] بالسویه و دو ثلث ثلث بجد و مادر بالسویه میبرند
و ثلث دو ثلث باقی بجد و مادر مادر [illegible] بالسویه و باقی بجد و مادر پدر پدر تعلق دارد
ذکر مثل انثی و در این صورت سهام خویشان [illegible] و سهام خویشان پدری [illegible] پس فریضه
ایشان از پنجاه و چهار منقسم میگردد [illegible] چنانچه خواهد آمد و بعضی از مجتهدین برانند که
ثلث ثلث از پدر و مادر مادر است و دو ثلث ثلث از پدر و مادر پدر مادر است ذکر مثل انثی میبرد
و این قول از پنجاه و چهار منقسم میگردد و قول اول اولی است **قسم سیم** [illegible] عم و عمه
هرچند بالا روند و خال و خاله و هرچند بالا روند و ایشان بعد از مرتبه ثانیه میراث میبرند
پس هرگاه شخصی بمیرد و عم گذارد میراث باو متعلق است و همچنین است عمه و اگر هر دو جمع شوند
یک حصه عم میبرد و نیم حصه عمه بشرط آنکه هر دو پدر و مادری یا پدری باشند اما اگر مادری باشند
بالسویه میراث میبرند و اگر عم و عمه پدر و مادری و عم و عمه مادری جمع شوند ثلث مال از خویشان
مادری است هرگاه زیاده از واحد باشند و سدس مال اگر واحد باشد و تتمه بخویشان پدری متعلق
است ذکر ضعف انثی و اگر شخصی بمیرد و از او خال یا خاله بماند تمام مال تعلق بخال او دارد و هم چنان خاله خواه پدری
باشد و خواه مادری که تعلق باو دارد و فرقی نیست میان خال و خاله در میراث چه همه برابر میراث میبرند و اگر
خال و خاله پدری و مادری با خال و خاله مادری جمع شوند خویشان مادر سدس میبرند اگر واحد باشند

و اگر متعدد باشند ثلث بالسویه و باقی از خویشان پدر و مادری یا پدری است با عدم خویشان پدر و مادری
و اناث ذکر ایشان در این صورت و مثل انثی میبرد و میانه مجتهدین در این خلافست اصح آنستکه همه برابر میراث
میبرند و اگر متفرق باشند سدس یا ثلث تعلق بخال یا خاله دارد و ثلث ثلث با تعدد و تتمه بخال و خاله
پدری متعلق است و اگر عم و عمه و خال و خاله جمع شوند [illegible] و عمه تعلق دارد و اولاد عم و عمه و خال و خاله
با وجود ایشان میراث نمیبرند و هرگاه ایشان موجود نباشند میراث میبرند و اعمام و اخوال میت اولی اند
بمیراث از اعمام و اخوال پدر و مادر او و اگر عم و عمه و خال و خاله مادر او جمع شوند ثلث ترکه متوفی بالسویه
بخویشان مادری متعلق است بر قول مشهور و دو ثلث دیگر تعلق بخویشان پدری دارد باین طریق که ثلث ثلثان
دو ثلث بخال و خاله پدری متعلق است بالسویه و دو ثلث دیگر از عم و عمه متعلق است ذکر مثل انثی
میبرد پس فریضه ایشان از صد و هشت منقسم میگردد و بعضی از مجتهدین گفته اند که خال مادر
و خاله او ثلث ثلث بالسویه میبرند و دو ثلث ثلث از عم و عمه مادر است پس در این صورت فریضه ایشان
از پنجاه و چهار منقسم میگردد و بعضی برانند که اخوال اربعه ثلث را بالسویه میبرند و ثلث ثلثان را
عم و عمه مادر پدری میبرند بالسویه و دو ثلث ثلثان بعم و عمه پدری متعلق است ذکر مثل انثی میبرد
در این صورت فریضه ایشان از صد و هشت منقسم میگردد **تتمه** از سبب میت از هر صنفی ابعد
از آن صنف را از اصل میراث منع میکند و آن بر شش وجه است **وجه اول** منع طبقه اولی ثانیه را
لکن سنت است پدر و مادر را اگر سدس بجد و جده بدهند با نصیب اعلی خواه جد و جده پدری
و خواه مادری و هرگاه پدر و مادر موجود نباشند دادن سدس سنت نیست دوم منع طبقه ثانیه طبقه
ثالثه را سیم منع نزدیکتر از هر مرتبه بعید و مادر خویشان پدری تنها از او در مرتبه چهارم منع طبقه
ثالثه معتق را پنجم منع معتق ضامن جریره را ششم منع ضامن جریره امام را و اقرب از هر صنفی منع ابعد
از صنف دیگری میکند چون خواهران مادری و جد قریب پدری میت چه در این صورت جد قریب دو
ثلث مال میبرد و خواهران مادری ثلث و او هم چنین جد مادری و پسر برادر مادری یا برادر پدری
چه در این صورت جد پسر برادر را حاجب نیست و مزاحمت برادر و پدری [illegible] و میراث میبرد
با جد و این قاعده تخلف میکند مگر در هشت موضع اول میراث بردن فرزند زاده چه پدر و مادر
نزدیکترند از فرزند زاده بمیت دوم میراث بردن اجداد با فرزند زاده بر قول محمد بن بابویه که
مستند شده است بحدیثی که از حضرت امام موسی علیه السلام نقل کرده اند که اگر شخصی بمیرد و از او دختر
دختر و جده و جد بماند سدس مال را جد و جده میبرند و باقی از آن دختر است سیم میراث
بردن پسر برادر پدر و مادری بر قول بعضی از مجتهدین و مستند شده اند بآنکه در پسر برادر پدر و مادری
دو سبب جمع شده و در برادر مادری یک سبب است سدس از برادر مادری است و تتمه از پسر برادر پدر و مادری
و این قول ضعیف است چه همین علت را در برادر پدری و مادری و برادرزاده پدر و مادری جاری میتوان ساخت
و حال آنکه مانع است برادر پدر و مادری برادرزاده مادری را از میراث بردن بمذهب صاحب این قول
چهارم در صورتیکه شخصی بمیرد و پسر عم پدر و مادری بگذارد و عم پدری چه باجماع مجتهدین
شیعه مال آن میت تمام تعلق بپسر عم دارد و عم را در مال او دخلی نیست و این حکم تعیینی

همیابد. در متعدد بودن هر یک از پسر عم پدر و مادری و عم پدر نیز دو وهم چنین حکم تغییر
نمییابد بموجود بودن زوج و زوجه با ایشان و اباید کو بیت و انوثیت حکم تغییر مییابد مثل انکه
دختر عم پدر و مادری با عم پدری جمع شوند یا پسر عم پدر و مادری با عمه پدری جمع شود بنا بر مجتهدین
در این خلاف نیست اجود انست که حکم تغییر مییابد و مال در این صورت تعلق بعم یا عمه پدری دارد و همچنین
خلافست میان مجتهدین در اینکه هرگاه پسر عم و عم مذکور و خال جمع شود بعضی گفته اند که مال تعلق
بعم و خال دارد بطریق میراث و بعضی بر انند که میان عم و خال منقسم میگردد بطریق میراث و بعضی
گفته اند که تعلق بخال دارد و قول اول اقوی است و اگر یکی از پسر عم و عم خنثی باشد یا هر دو خنثی
باشند احتمال تغییر حکم دارد و احتمال ان نیز دارد که ایشان را ذکر فرض کنیم پنجم میراث بردن جد
پدری و مادری با مادر بر قول بعض از مجتهدین ششم منع کردن جد پدری فرزند فرزند را بر قول
بعضی از مجتهدین هفتم میراث بردن خاله مساوی جد هرگاه جمع شوند بر قول بعضی از مجتهدین
هشتم میراث بردن عمه مساوی جد هرگاه جمع شوند بر قول بعضی از مجتهدین **تکمله** هرگاه با پدر و
مادر فرزند جمع شود ایشان را از بردن زیاده از دو سدس مال منع میکنند مگر انکه فرزند یک دختر باشد
چه یک دختر پدر و مادر را منع زیاده از دو سدس نمیکند بلکه با یک دختر میراث میبرند بطریقیکه مذکور شد
و همچنین دو دختر یا یکی از ایشان و فرزندان شوهر و زن را از نصیب اعلی ایشان که نصف و ربعست منع
میکنند و هرگاه برادران میت با مادر جمع شوند مادر را منع زیاده از سدس میکنند به هفت شرط اول
انکه پدر ایشان موجود باشد چه اگر پدر ایشان موجود نباشد مادر را منع نمیکنند دوم انکه دو برادر یا یک
برادر و دو خواهر یا چهار خواهر باشند چه اگر چنین نباشد مادر را منع نمیکنند و خنثی در این صورت چون انثی
است باحتمال اقرب اینجا قویست سیم انکه برادران پدر و مادری یا پدری باشند چه برادران مادری میت منع مادر
نمیکنند چهارم انکه در برادران یکی از چیزهائیکه مانع ارث است موجود نباشد چه اگر موانع ارث در ایشان
موجود باشد منع مادر نمیکنند پنجم انکه برادران میت در ان وقت موجود باشند چه اگر در شکم مادر
باشند و مادر را از زیاده از سدس منع نمیکنند ششم انکه زنده باشند چه اگر مرده باشند منع نمیکنند
همین حکم دارد اگر برادران میت و میت در یک زمان بمیرند و تقدیم و تاخیر مشخص نباشد و بعضی از
مجتهدین در غرقی و مهدوم علیه توقف کرده اند هفتم انکه میان حاجب و محجوب مغایرت باشد چه اگر
متحد باشند منع نمیکنند مثل انکه مادر کسی خواهر پدری باشد چنانچه در بحث میراث مجوس خواهد امد یا
در وطی بشبهه اتفاق افتد چه اگر کسی بشبهه دختر خود را وطی کند و دختر زاید مدخوله هم مادر و هم
خواهر پدری خود خواهد بود **وجه دویم** که سبب میراث بردن میشود ولا زن و شوهر یست که
بعقد دوام باشد و زن ازاد باشد و دخول شرط نیست مگر انکه شخصی در حالت بیماری زنی را عقد
کرده باشد چه در این صورت اگر دخول نکرده بمیرد میراث نمیبرد و هریک از زن و شوهر با اصحاب قرابت
ثلثه سابقه میراث میبرند هرگاه مانعی از موانع میراث بردن در ایشان نباشد و ایشان را دو نصیب است
اعلی و ادنی اعلی در شوهر نصف مالست و در زن چهار یک و اگر چه زنان متعدد باشند هرگاه میت را
فرزند نباشد **وجه سیم** ولای ازادی چه هرگاه کسی بنده خود را ازاد کند از او میراث میبرد

بچهار شرط اول انکه او را برضا و رغبت ازاد کرده باشد یعنی ازاد کردن بر او واجب نباشد چون ازاد
کردن برای کفاره چه در این صورت میراث نمیبرد دوم انکه کاری نکرده باشد که بنده بسبب ان ازاد
شود چون بریدن گوش و بینی او چنانچه در بحث عتق مذکور شد چه اگر چنین کرده باشد ازان بنده
میراث نمیبرد و بنده ازاد کرده از اقا بولاء میراث نمیبرد مگر در ولای نابر و شیخ بن بابویه فرموده که در
ولای عتق بنده ازاد کرده شده از اقا میراث میبرد سیم انکه از گناهان وحدها یا مکه از بنده صادر
میشود در وقت ازاد کردن او خود را بری نساخته باشد چه در این صورت میراث نمیبرد چهارم انکه میراث
خواری سوای او نداشته باشد چه اگر میراث خواری داشته باشد میراث نمیبرد و هرگاه این
شروط مردی بنده ازاد کند و ان بنده بمیرد ازاد کننده از ان بنده میراث میبرد و اگر ازاد کننده موجود
نباشد میراث بنده تعلق باولاد ازاد کننده دارد خواه ذکور باشند و خواه اناث و اگر اولاد نباشند
میراث او برادران و خواهران پدری و اجداد و جدات و اعمام و عمات و اخوال و خالات و اولاد ایشان
تعلق دارد و خویشان مادر برادر در این صورت میراث نمیبرند و اگر ازاد کننده خویشان کسیکه ازاد
کننده را ازاد کرده باشند میراث از او میبرند و همچنین هر چند بالا روند و اگر ازاد کننده زن باشد
خود میراث میبرد و با عدم او خویشان پدری ان زن باشند پس در این صورت بسبب خویشی پدری ان
زن میراث میبرند و هرگاه بنده کنیزی را که ازاد کرده باشند نکاح کند ولای اولاد ایشان تعلق بکسی
دارد که مادر ایشان را ازاد کرده باشد پس اگر بعد از ازادی مادر ایشان کسی جد ایشان را ازاد کند
ولای اولاد بکسی منتقل میشود که جد ایشان را ازاد کرده باشد و اگر بعد از ازادی جد پدر ایشان را
ازاد کنند ولای ایشان بکسی منتقل میشود که پدر ایشان را ازاد کرده باشد **وجه چهارم** ولای ضامن
وارث جنایتها و گناهان مرد ازاد برا ضامن شود شرط کند که از او میراث برد میراث از او میبرد هرگاه میراث
خواری نداشته باشد اما او از ان شخص میراث نمیبرد مگر انکه او نیز ضامن او شده باشد **وجه پنجم**
ولای کسیکه کافر حربی را مسلمان کرده باشد چه هرگاه ان کافر مسلمان شده بمیرد و هیچ کس نداشته
نداشته باشد خویش ضامن جریره انکسی که او را مسلمان کرده از او میراث میبرد **وجه ششم** ولای مستحقین
زکوة چه هرگاه بنده را از زر زکوة بخرند و ازاد کنند و ان بنده بمیرد و میراث خواری نداشته باشد
میراث او ان مستحقان زکوة است **وجه هفتم** ولای امامت هرگاه کسی بمیرد و هیچ یک از جماعتیکه
مذکور شد نداشته باشد میراث او از امامست و بعضی از مجتهدین گفته اند که هرگاه شخصی بمیرد و از او
یک زن بماند چهار یک ان از زنست و تتمه ان در حالت حضور تعلق بامام دارد و حضرت امیر المؤمنین
میراث کسی را که میراث خواری نداشته در زمان خود بفقیران شهر و همسایگان مفلس خود میداد و در حالت
غیبت امام در این چند قولست بعضی از مجتهدین بر انند که انگاه دارند تا ظهور امام و همچنین وصیت
بورثه خود کنند در رسانیدن ان بامام و بعضی گفته اند که بزمین دفن کنند و بعضی بر انند که
بفقرا قسمت نمایند و استاد بنده اعنی افضل المتاخرین بهاء الملة و الدین محمد عاملی طاب ثراه ترجیح
این قول کرده اند و اگر ظالمی ان را بتعدی بگیرد کسی ضامن ان نیست [illegible] ان از ظالم بجهت جابر نیست
و همچنین اگر کافر حربی یا ذمی بمیرد و میراث خواری نداشته باشد میراث او نیز از امام است **مطلب**

در دوم در بیان انچه فی الجمله میراث خوار را از میراث بردن مانع میشود بدانکه بیست و سه امر مانع از میراث بردن فی الجمله میشود اول بنده بودن چه بنده میراث نمیبرد خواه میت ازاد باشد وخواه بنده میراث میت در اینصورت تعلق بمیراث خوار ازاد دارد و اگر چه دور باشد چون ضامن جریره و اگر بعضی از او ازاد باشد و بعضی بنده بمقدار انچه ازاد است میراث میبرد پس اگر شخصی بمیرد و فرزندی داشته باشد که نصف او ازاد باشد و برادر ازادی داشته باشد مال او میان پسر و برادر بدو قسم منقسم میشود و اگر برادر نصف ازاد باشد نصف مال از پسر است و چهار یک مال از برادر و اگر با ایشان عم ازادی باشد چهار یک ان از برادر است و تتمه را او میبرد و اگر نصف او ازاد باشد هشت یک را میبرد و اگر شخصی بمیرد و میراث خوار نداشته باشد سوای بنده حاکم شرع ان بنده را میخرد و ازاد میسازد و تتمه مال میت را باو میدهد خواه ان بنده پدر و مادر و فرزند میت باشد خواه غیر اینها از خویشان باشد و بعضی از مجتهدین گفته اند که سوای پدر و مادر و فرزند کسی دیگر را نمیخرند دوم کافر بودن چه کافر از مسلمان میراث نمیبرد و اگر چه نزدیک باشد تا انکه ضامن جریره اولی از پسر کافر است اما مسلمان از کافر میراث میبرد و وجود او کافر را از میراث بردن منع میکند و اگر چه نزدیک باشند اما اگر وارث مسلمان موجود نباشند ورثه کافر میراث میبرند و فرقی میان کافر حربی و ذمی و خارجی و ناصبی و غالی نیست در میراث بردن از یکدیگر و بعضی از مجتهدین برانند که ناصبی و غالی از غیر خود از کفار میراث میبرند و در عکس میراث نیست اما میانه مبتدعه از مسلمانان و اهل حق توارث جایز است و بعضی از مجتهدین گفته اند که مؤمن از اهل بدعت میراث میبرد و اما او از مؤمن میراث نمیبرد و ورثه کافر اگر پیش از قسمت ترکه مسلمان شوند همه شریکند اگر مساوی باشند و تمام مال را میبرند اگر اولی باشند خواه میت مسلمان باشد وخواه کافر و ورثه اطفال در میراث بردن تابع پدر و مادرند در اسلام و کفر چه بحسب اسلام میراث میبرند سیم کشنده بودن چه کشنده را از مال میت میراثی نیست و اگر جمعی در قتل شریک باشند همه از میراث ممنوعند اگر عمداً کشته باشند و در انکه اگر خطا باشد خلافست مشهور انست که از دیت ممنوعند و اگر شبیه عمد باشد در ان نیز خلافست بعضی از مجتهدین برانند که اگر شخصی پسر خود را جهت تادیب بزند چنانکه بمیرد میراث از او میبرد و همچنین اگر جراحت کسی از خویشان خود را ببندد و زد که بمیرد میراث از او میبرد و اگر طفلی یا دیوانه کسی را بکشد میراث میبرد و منع میراث مخصوص قاتل است پس فرزند قاتل میراث میبرد مگر در صورتیکه اقا غلام را ازاد کند انگاه ان غلام او را بکشد و قاتل پسری باشد چه در این صورت بعضی از مجتهدین گفته اند که اینجا پسر مولی از غلام میراث نمیبرد زیرا که انتقال ولایت به پسر بعد از مردن پدر است و پدر پیش از مردن ولایت او ساقط شده و بعضی برانند که در اینصورت نیز میراث میبرد زیرا که ولا منتقل میشود از اقرب باقرب با عدم او و در اینجا معتوق در حکم عدم است و همچنین خلاف است در انکه هرگاه معتوق کافر باشد و بگریزد و بدار حرب برود او را بگیرند و بنده کنند و او فرزندی داشته باشد انگاه غلامی که معتوق ازاد کرده بود بمیرد بعضی گفته اند که در اینصورت ولد معتوق میراث از او نمیبرد بلکه تعلق به بیت المال دارد و بعضی برانند که میراث میبرد چه معتوق در اینصورت در حکم معدوم است و دیت مقتول را کسی میبرد که وارث مال است و بعضی از مجتهدین منع قرابت مادری کرده اند و بعضی از ایشان منع خواهر از پدری

کرده اند چهارم لعان کردن چه بعد از لعان زن و شوهر از یکدیگر میراث نمیبرند و فرزندی که بسبب انکار او لعان واقع شده او از پدر و پدر از او میراث نمیبرد و در بعضی از روایات وارد شده که او از خال میراث نمیبرد اما خال از او میراث میبرد اقرب انست که هر دو میراث میبرند و اگر پدر بعد از لعان اعتراف بفرزندی او کند او از او میراث نمیبرد و اما در اینصورت خویشان پدر از او میراث میبرند در این خلاف پنجم زنا کردن چه فرزند زنا از پدر میراث نمیبرد و پدر از او و خویشان او نیز از او میراث نمیبرند اما پسر و زوجه و معتوق و ضامن جریره و امام از او میراث میبرند ششم بری شدن پدر از گناهان پسر نزد حاکم شرع چه این نیز مانع میراث بردن او است از پسر بر قول بعضی از مجتهدین و اکثر برانند که منع میراث نمیکند هفتم بری ساختن پدر پسر خود را از میراث چه در اینصورت پسر از ثلث ترکه محروم است هشتم مشکوک بودن نسب مثل انکه زنی یا کنیزی که مولی یا شوهر دخول کرده باشد اجنبی با او دخول کند در طهر واحد چه فرزندیکه در اینحالت حاصل شود مشکوک خواهد بود چه در اینصورت پدر از پسر و پسر از پدر میراث نمیبرد و میراث پسر او از فرزندان او است و سنت است که پدر از جهت او حصه از مال خود بیرون کند و بعضی از مجتهدین انکار این قسم نیز کرده اند نهم غیبت منقطعه مورث چه این نیز مانع است از میراث بردن تا انکه موت او بگواه دانسته شود یا بگذشتن مدتیکه اغلب در ان مدت کسی زنده نتواند بود و بعضی از مجتهدین گفته اند که در اینصورت چهار سال مال او را نگاه دارند و در این چهار سال او را طلب کنند پس اگر یافت نشود مال او را میانه ورثه قسمت کنند دهم قرضی که تمام ترکه را فرا گرفته باشد یازدهم دو کس یکدفعه مردن یا انکه مشتبه شده باشد تقدم و تاخر هر یک بغیر سبب غرق یا حرق یا هدم چه در اینصورت چنانچه عنقریب مذکور میشود از یک دیگر میراث نمیبرند و مال هر یک از ورثه از احیای او است دوازدهم در شکم بودن طفل چه تا از شکم زنده بیرون نیاید میراث نمیبرد پس اگر مرده یا نطفه سقط شد میراث نمیبرد سیزدهم ابعدیه چه با وجود اقرب از کل میراث یا بعضی چنانچه مذکور شد چهاردهم مریض بودن مرد در وقت عقد زن و دخول نکردن با او و مردن در ان مرض چه بر قول مشهور زن را میراث نیست پانزدهم منع طفلیکه از شکم افتد از بعض میراث مثل انکه جمعیکه بگواهی ایشان کل میراث ثابت نشود گواهی دهند چون گواهی یک زن برای او زادن طفل چه در اینصورت ان طفل میراث نمیبرد مگر چهار یک مال را شانزدهم مشتبه شدن وارث از ولد و بنده و در بعضی روایات وارد شده که بقرعه ازاد را بیرون اورند و میراث باو دهند هفدهم قدر قیمت کفن و خرج دفن کردن میت چه ورثه از ان میراث نمیبرند هجدهم وصیت کردن میت بثلث یک مال خود را برای کسی چه در اینصورت ورثه از یک ثلث مال او میراث نمیبرند نوزدهم مالی را که میت وقف کرده باشد چه ورثه از ان نیز میراث نمیبرند بیستم جنایت کردن بنده از روی عمد بر کسی چه در اینصورت اگر او را بکشد وارثان قیمت او محروم است اما اگر جنایت بنده خطا باشد محروم نیست چه در اینصورت مخیر است میان دادن غلام یا دادن جنایتی که در شرع جهت ان جنایت مقرر باشد بیست و یکم فرزند نداشتن زن چه ان زن از شوهر از زمین میراث نمیبرد بیست و دوم حرام موبد شدن زن مدخوله بر شوهر بواسطه شیر دادن زن کوچک چه در اینصورت او میراث نمیبرد و در عیب اگر از طرف مرد باشد خلافست و این دو امر را مجتهدین در موانع ارث در کتاب میراث ذکر نکرده اند بلکه از خواص نکاح است بیست سیم

ند و حبوه که تعلق به پسر بزرگ دارد و وارثان دیگر از او محرومند و حبوه در کلام عرب بمعنی عطیه است و آن
چنان است که هرگاه شخصی بمیرد انگشتری و شمشیر و مصحف و رختهای بدن او تمام بدن او تمام تعلق به پسر
بزرگ دارد و در بعضی روایات که زره و کتابها و راحله و سلاح او نیز از پسر بزرگ است و اما ابن الجناس اگر
متعدد باشند همه از پسر بزرگ است یا نه بنا بمجتهدین خلاف است اقرب آنست که جامهها چون بلفظ جمع در
حدیث وارد شده تمام از او است و الجناس دیگر که بلفظ واحد وارد شده یکفرد از آن تعلق به پسر بزرگ
دارد بعوض آن بعطیه لازم است بر پسر بزرگ که نماز و روزه که بسبب بیماری یا سفر از پدر او فوت شده
باشد و با وجود قدرت بر قضای آن اهمال کرده باشد قضا کند و این خاصه مذهب امامیه است و در
مذهب سنیان نیست و شروط حبوه شش است اول انکه پسر بزرگ موجود باشد که اگر کسی پسر بزرگ
نداشته باشد حبوه نیست و اگر پسر بزرگ متعدد باشند مجتهدین را در آن خلاف است اقرب آنستکه حبوه
میان ایشان منقسم میشود دوم انکه پسر بزرگ سفیه نباشد بر قول بعضی از مجتهدین سیم
انکه بالغ باشد بر قول بعضی از مجتهدین چهارم انکه غیر از حبوه میت چیزی دیگر داشته باشد چه
اگر چیزی دیگر نداشته باشد حبوه نیست پنجم انکه میت قرضی نداشته باشد که مستغرق تمام مال
او باشد چه اگر چنین قرضی داشته باشد حبوه نیست اما اگر بعضی اندوه قرض میت را از مال خود بدهند
ایا حبوه تعلق به پسر بزرگ دارد یا نه مجتهدین را در این خلاف است اقرب آنستکه تعلق باو ندارد و هم چنین اگر
در صورتیکه قرض میت مستغرق ترکه باشد و پسر بزرگ قرض او را از مال خود بدهد ایا جایز استکه متصرف
حبوه شود یا نه در آن نیز خلاف است اقرب آنستکه جایز است ششم انکه قضای روزه و نماز پدر نکند بر
قول بعضی از مجتهدین چنانچه مذکور شد چه اگر آنها را قضا نکند حبوه تعلق باو ندارد و خلاف است میان
مجتهدین که ایا حبوه را به پسر بزرگ دادن واجب است یا نه اکثر مجتهدین بر این رفته اند که واجب است و اگر
فرزند بزرگ میت دختر باشد نیز حبوه تعلق به پسر بزرگ دارد و خلاف است میانه مجتهدین که ایا قیمت حبوه
از حصه میراث او کم میکنند یا نه اکثر مجتهدین بر آنند که کم نمیکنند و اگر میت حبوه را بجهه دیگری یا برای
صرف فی سبیل الله از مصالح مسلمانان وصیت کرده باشد میانه مجتهدین خلاف است اقرب آنستکه اگر مساوی
ثلث ترکه است در آنچه تعیین کرده صرف باید کرد و اگر زیاده از ثلث باشد موقوف است باذن پسر بزرگ و اگر
نصیب هر وارثی کمتر از حبوه باشد مجتهدین را در آن خلاف است بعضی گفته اند که ممنوع نیست پسر بزرگ از
حبوه و بعضی بر آنند که ممنوع است **مطلب سیم** در بیان تفصیل صاحبان فرض و قرابت و سهام ایشان و در آن
دو فصل است **فصل اول** در تفصیل صاحبان فرض و قرابت بدانکه آنچه در قرآن مجید از تصریح
حصه هر یک از میراث خواران وارد شده آن را فرض ایشان گویند و آنچه حصه ایشان از عموم قرابت استنباط
کرده اند آن را قرابت گویند پس بدین سبب وارث منقسم میشود به سه قسم **قسم اول**
جماعتیکه بفرض تنها میراث میبرند چون مادر و خواهران پدر و مادری و شوهر در صورتیکه فرزند
متضمن رد نباشد و زن بنا بر قول اصح که بر و رد نمیشود **قسم دوم** جماعتی که گاه
بفرض و گاهی بقرابت میراث میبرند چون پدر و دختران و خواهران پدری **قسم سیم**
جماعتیکه بقرابت تنها میراث میبرند و ایشان سوای جماعتی اند که مذکور شد چون جد و جده و عم و عمه

وخال و خاله و اولاد ایشان پس اصحاب مرتبهٔ اولی اصحاب فرض اند سوای پدر با عدم فرزند و دختر هرگاه
با پسر باشد و اجداد و جدات از هر طرف که باشند و اصحاب مرتبهٔ ثالثه بقرابت میراث میبرند سوای
خویشان مادری چه ایشان صاحب فرضند و آنچه از میت میماند صاحب فرض فرض خود را میبرد و اگر
متعدد باشند هر یک حصه خود را میگیرند و آنچه زیاده میماند باز بصاحبان فرض رد میشود چنانچه
مذکور خواهد شد و رد بر شوهر هرگاه میراث خواری سوای او نباشد خلاف است اصح آنست که بر
او رد میشود و در رد بر زن نیز خلاف است اصح آنستکه رد نمیشود چنانچه مذکور شد خواه در غیبت امام
باشد و خواه در ظهور او و هرگاه میراث خواری سوای او نباشد و اگر در وارثی چند امر نسبی یا سببی
که بآن میراث میبرد جمع شود بسبب آن میراث میبرد و هرگاه یکی از آن مانع دیگری باشد بهمان میراث
میبرد و آن هشت وجه است اول آنکه در شخصی دو امر نسبی جمع شود بهر دو میراث میبرد چون عم که
خال باشد دوم آنکه در شخصی زیاده از دو امر نسبی جمع شود بهمه میراث میبرد چون پسر پسر عم که پسر
پسر خال باشد که پسر دختر خاله باشد سیم آنکه در شخصی دو امر نسبی جمع شود که یکی از آنها منع دیگر
کند مثل امر میراث میبرد چون برادر یکه پسر عم باشد ببرادری میراث میبرد چهارم آنکه نسبی
و سببی در یک شخص جمع شود که یکی مانع دیگری نباشد اما غیر آنها یکی از آنها را مانع باشد چون شوهر
که پسر عم باشد و زن را برادری یا پسر برادری باشد چه در این صورت برادر یا پسر برادر پسر عم را مانع اند از
میراث بردن پس نصف میراث از شوهر است و نصف از برادر یا پسر برادر پنجم آنکه دو نسبت در شخصی
و یک نسبت در شخصی دیگر جمع شود چون دو پسر عم که یکی از ایشان پسر خال نیز باشد چه یکی بهر دو نسبت
میراث میبرد و آن دیگری بیک نسبت ششم آنکه دو سبب در یک شخص جمع شود که هر یک مانع دیگری
نباشد بهر دو سبب میراث میبرد چون شوهر یکه معتق یا ضامن جریره باشد هفتم آنکه دو سبب در
شخصی باشد و یک نسبت در شخصی دیگر که یکی از آنها را منع کند چون شوهر که معتق باشد و زن را
پسری یا برادری باشد چه در این صورت شوهر بشوهری میراث میبرد اما بمعتق بودن میراث نمیبرد
هشتم آنکه دو سبب جمع شود در شخصی که یکی مانع باشد دیگری را از میراث بردن چون امام هرگاه
غلامی را که آزاد کرده باشد بمیرد بولای عتق میراث از آن غلام میبرد نه بولای امامت **فصل دوم**
در بیان تفصیل سهام مفروضه و صاحبان فروض بدانکه فروض در قرآن مجید بر شش قسم است **قسم
اول** نصف و آن نصیب سه نوع است اول نصیب شوهر هرگاه فرزند و فرزند زاده نداشته
باشد دوم نصیب یک دختر هرگاه با او پسری نباشد سیم نصیب یک خواهر پدر و مادری یا پدری
با عدم پدر و مادری هرگاه برادر نباشد **قسم دوم** ربع و آن نصیب دو نفر است اول شوهر
هرگاه فرزند یا فرزند زاده باشد دوم نصیب زن هرگاه فرزند و فرزند زاده نباشد **قسم سیم**
ثمن و آن نصیب یک زن یا چند زن است هرگاه فرزند یا فرزند زاده موجود باشد **قسم چهارم**
ثلث و آن نصیب دو نوع است اول نصیب مادر هرگاه میت فرزند یا برادران نداشته باشد دوم
نصیب دو کس یا بیشتر از خویشان مادری خواه ذکر باشند و خواه انثی **قسم پنجم** ثلثان و آن نصیب
دو نوع است اول نصیب دو دختر یا بیشتر هرگاه پسر با ایشان نباشد دوم نصیب دو خواهر یا بیشتر

هرگاه با ایشان برادر نباشد **قسم ششم** سدس وان نصیب سه فرقه است اول نصیب
پدر و مادر است هرگاه فرزند یا فرزند زاده موجود باشد دوم نصیب مادر هرگاه میت برادر
یا یک برادر یا چهار خواهر پدر و مادری یا پدری داشته باشد سیم نصیب یکی از خویشان مادری
و مرکبات فروض سته هر یک با دیگری بعد از سقوط مکررات اینها بر بیست و یک وجه است چهارده بر
ازان ممکنست و هفت ترکیب ممتنع اول جمع شدن نصف با نصف مثل انکه زنی بمیرد و شوهری
و خواهر پدری و مادری یا پدری داشته باشد دوم جمع شدن نصف با ربع مثل انکه زنی بمیرد و شوهر و زن
و دختری داشته باشد یا مردی بمیرد و زنی و خواهری داشته باشد پدری یا پدر و مادری داشته باشد
سیم جمع شدن نصف با ثمن مثل انکه شخصی بمیرد و دختری با زنی داشته باشد چهارم جمع شدن
نصف با ثلثان اما قسمت نمیشود بلکه نقص بر خویشان پدری میشود مثل انکه زنی بمیرد و شوهری و
دو خواهر پدر و مادری یا پدری داشته باشد چه در انصورت نصف از شوهر است و ما بقی از
خواهران او پنجم جمع شدن نصف و ثلث مثل انکه زنی بمیرد و شوهری و مادری داشته باشد
ششم جمع شدن نصف و سدس مثل انکه زنی بمیرد و دختر و شوهری و مادری داشته باشد هفتم جمع
شدن ربع و ثلثان مثل انکه مردی بمیرد و زنی و دو خواهر پدر و مادری یا پدری داشته باشد هشتم
جمع شدن ربع و ثلث مثل انکه مردی بمیرد و زنی و مادری داشته باشد نهم جمع شدن ربع و سدس مثل
انکه شخصی بمیرد و زنی و یک خواهر مادری داشته باشد دهم جمع شدن ثمن با ثلثان مثل انکه شخصی بمیرد و زنی
و دو دختری داشته باشد یازدهم جمع شدن ثمن و سدس مثل انکه شخصی بمیرد و زنی و فرزند و پدری
و دو خواهر مادری داشته باشد دوازدهم جمع شدن ثلثان با ثلث مثل انکه شخصی بمیرد و دو خواهر پدر و مادری
یا پدری و دو خواهر مادری داشته باشد سیزدهم جمع شدن ثلثان با سدس مثل انکه شخصی بمیرد و دو
خواهر پدر و مادری و پدری یا مادری و یک خواهر مادری داشته باشد چهاردهم جمع شدن سدس با سدس
مثل انکه شخصی بمیرد و پدر و مادری و فرزندی داشته باشد و اما هفت ترکیب ممتنع اول جمع شدن
ربع با ربع چه ربع فریضه شوهر است با فرزند و فریضه زنست با عدم فرزند دوم جمع شدن ربع با ثمن
چه ربع فریضه زنست با عدم فرزند و ثمن فریضه اوست با وجود فرزند سیم جمع شدن ثمن با ثلث
چه ثمن فریضه زنست با وجود فرزند و ثلث فریضه مادر است با عدم فرزند چهارم جمع شدن ثلث
با ثلثان پنجم جمع شدن ثلث با ثلث ششم جمع شدن ثلث با سدس چه ثلث فریضه مادر است با
عدم فرزند و سدس فریضه اوست با وجود فرزند هفتم جمع شدن ثمن با ثمن **مطلب چهارم**
در قواعد حسابی که در قسمت ترکه احتیاج بان میشود و در ان دو فصل است **فصل اول**
در بیان نسبتهائیکه میان سهام و رئوس و عدد و رئوس ایشان بهم میرسد بدانکه نسبتهائیکه میان اعداد
غیر واحد ممکنست که بهم رسد چهار قسم است **قسم اول** تماثل و ان چنان است که دو عدد
مثل یکدیگر باشند **قسم دوم** تداخل و انچنان است که دو عدد بر وجهی باشند که عدد
اقل را چون یک مرتبه یا چند مرتبه از عدد اکثر بیندازند عدد اکثر را فانی سازد و باید که عدد اقل
از نصف عدد اکثر بیشتر نباشد چون سه و شش و اینقسم را متداخلان گویند **قسم سیم** توافق و ان

چنانست که دو عدد بر وجهی باشند که عدد اقل را چون از عدد اکثر بیندازند عدد اکثر را فانی
نسازد و عدد ثالث غیر از ایشان هر دو را فانی سازد و اینعدد ثالث مخرج کسری باشد که انهر دو
عدد در ان موافق اند چون چهار و شش که هر دو شریکند در عدد دو که مخرج نصف است که هر دو را
فانی میسازد و گاه هست که بغیر از جهت کلی عدد فریضه متداخلان را متوافقان بمعنی اعم میگویند
زیرا که البته متداخلان در کسری موافق هستند و این زمان در رئوس سهام اعتبار میکنند چنانکه
زود باشد که در مسائل انکسار مذکور گردد **قسم چهارم** تباین و انچنانستکه دو عدد بر وجهی
باشند که اقل اکثر را فانی نسازد و عدد ثالث غیر از واحد نیز ایشان را فانی نکند چون سه و پنج
فصل دوم در بیان کسوری که در فریضه باشند و مخارج مشترکه انها بدانکه کسر انستکه
چون واحد را باجزاء معینه قسمت کنند تمام ان اجزا را مخرج میگویند و بعضی از ان را کسر و کسر پنج قسم است
اول کسر مفرد چون ثلث دوم کسر مکرر چون ثلثان سیم کسر مضاف متحد چون نصف ثلث چهارم
کسر مضاف متعدد چون نصف سدس و ربع پنجم کسر معطوف چون ثلث و ربع و مخرج کسر مفرد
اقل عددیستکه ان کسر از او صحیح بیرون اید پس مخرج نصف دو است و مخرج ثلث و ثلثان سه است
و مخرج ربع چهار است و مخرج ثمن هشت است و مخرج سدس شش است پس مخارج فروض سته
پنج است نصف و ثلث و ربع و ثمن و سدس و مخرج کسر مضاف حاصل ضرب مخرج مضاف است
در مخرج مضاف الیه مثلا در مخرج ثلث ثمن بیست و چهار است و مخرج نصف سدس ربع چهل و هشت است
و مخرج کسر معطوف حاصل ضرب مخرج کسر معطوف است و مخرج کسر معطوف علیه اگر میانه ایشان
تباین باشد چون ثلث و ثمن که مخرج ایشان بیست و چهار است و اگر توافق باشد حاصل ضرب مخرج
کسر معطوف است در جزء وفق کسر معطوف علیه چون ربع و سدس که مخرج ایشان دوازده است و اگر
تداخل باشد اکتفا باکثر از دو مخرج مفرد انها باید کرد چون ربع و ثمن که مخرج ایشان هشت است و در
مخرج کسر معطوف ثلاثی یا بیشتر انستکه نظر کنی در نسبت میانه مخرج کسر معطوف ثنائی و ثلاثی
پس اگر تباین باشد ضرب کنی حاصل ضرب مخرج هر سه را نسبت و اگر توافق باشد در جزء وفق ضرب کنی
و حاصل ضرب مخرج است و اگر تداخل باشد اکتفا باکثر کنی چنانچه مذکور شد پس مخارج فروض سته
بیست و چهار است زیرا که میانه مخرج نصف که دو است و مخرج ثلث و ثلثان که سه است چون
تباین بود ضرب کردیم شش شد و میان شش و چهار توافق بنصف بود نصف احدهما را
در دیگری ضرب کردیم دوازده شد و نظر کردیم میانه دوازده و هشت نیز موافق بربع بود ربع احدهما را
در دیگری ضرب کردیم بیست و چهار شد و چون میانه بیست و چهار و شش تداخل بود اکتفا به بیست و چهار
کردیم **مطلب پنجم** در بیان دانستن نصیب هر وارثی از ترکه بعلم حساب و ان بر پنج طریق است
طریق اول انکه در میانه ورثه صاحب فرضی نباشد و همه در یک مرتبه باشند عدد رئوس
ایشان سهام ایشان خواهد بود و اگر با ایشان دختران جمع شوند مر دو دختر را یک پسر حساب کند و بر ایشان
قسمت نماید و اگر در میانه ورثه صاحب فرضی باشد و همه در یک مرتبه نباشند طلب عددی باید کرد
که سهام مفروضه صاحبان فروض را داشته باشد و بر ایشان قسمت باید کرد و ترکه بنسبت سهام

ورثه بر سه قسم است **قسم اول** آنکه ترکه بقدر سهام ورثه باشد و آن بر چند وجه است اول
آنکه بی کسری بر ورثه منقسم شود مثل آنکه شخصی بمیرد و پدر و مادری و چهار دختر داشته باشد چه اقل عدد یکه
سدس و ربع دارد شش است و سدسان او که دو است بپدر و مادر متعلق است و چهار باقی بچهار دختر
دوم آنکه با کسری منقسم میشود پس خالی از آن نیست که بر یکفرقه منکسر است یا بر زیاده اگر بر یکفرقه
منکسر باشد پس درین صورت اگر میانه رؤس و سهام ایشان تباین باشد ضرب باید کرد عدد رؤس
را در اصل فریضه مثل آنکه شخصی بمیرد و پدر و مادری و سه دختر داشته باشد اصل فریضه شش است دو
از پدر و مادر است و چهار سهم از سه دختر است چون بر ایشان منکسر است میان سهام و عدد رؤس ایشان
تباین است ضرب باید کرد سه را در شش هجده میشود پس پدر و مادر شش سهم میبرند و هر دختری
چهار سهم و اگر میانه عدد رؤس و سهام ایشان توافق باشد جزء وفق عدد رؤس را نه با جزء وفق سهام در
اصل فریضه ضرب باید کرد مثل آنکه شخصی بمیرد و پدر و مادری و شش دختر داشته باشد حصه
پدر و مادر دو سهم میشود و حصه شش دختر چهار سهم و میانه چهار و شش توافق بنصف است
نصف عدد رؤس ایشان را که سه است در اصل فریضه ضرب باید کرد هجده میشود شش سهم از
پدر و مادر است و هر یک از دختران را دو سهم میرسد و اگر زیاده از یک فرقه منکسر باشد پس خالی
از آن نیست که انکسار مستغرق جمیع فرق است یا مخصوص بعضی دون بعضی است پس بر هر تقدیر اگر میانه
رؤس هر فرقه منکسره و سهام ایشان توافق هست ردّ باید کرد رؤس ایشان را بجزء وفق و اگر میانه رؤس
و سهام ایشان توافق نیست بحال خود باید گذاشت و اگر میانه رؤس و سهام بعضی از فرق توافق باشد
و میانه رؤس و سهام بعضی از ایشان توافق نباشد ردّ کند رؤس ایشان را بجزء وفق و آنچه میانه ایشان
توافق نباشد بر حال خود بگذارد آنگاه نظر کند میانه عدد رؤس جمیع فرق پس اگر میانه ایشان تماثل
باشد ضرب باید کرد یکی از ایشان را در اصل فریضه و اگر تداخل باشد اکتفا باکثر ایشان باید کرد
و اگر توافق باشد جزء وفق فرقه را در عدد رؤس فرقه دیگر ضرب باید کرد و حاصل را در وفق فرقه ثالثه
و هم چنین هر چند فرقه که باشد و اگر تباین باشد ضرب باید کرد عدد رؤس هر فرقه را در عدد رؤس فرقه
دیگر و حاصل را در عدد فرقه ثالثه و هم چنین هر چند فرقه که باشد و بعد از امعان نظر در آنچه مذکور شد
ظاهر میشود که مسائلیکه بر انکسار سهام بر ورثه دایر باشد بیست و چهار است از آنجمله دوازده صورت که انکسار
در آنها مستغرق جمیع فرق نیست و امهات مسائل انکسار است در اینجا مذکوره میگردد اول آنکه میانه سهام
جمیع فرق و عدد رؤس ایشان توافق باشد و میانه رؤس جمیع فرق تماثل باشد رؤس هر فرقه را بجزء
وفق ردّ باید کرد و عدد رؤس یک فرقه را در اصل فریضه باید زد مثل آنکه شخصی بمیرد و شش زن و هشت
خواهر مادری و ده خواهر پدری داشته باشد اصل فریضه ایشان دوازده سهم است سه سهم
نصیب شش زن است و چهار سهم نصیب خواهران مادری و پنج سهم نصیب خواهران پدری و چون
میانه سهام زوجات و رؤس ایشان توافق بثلث بمعنی اعم بود ردّ کردیم رؤس ایشان را بثلث که دو
بود و میانه سهام خواهران مادری و رؤس ایشان توافق بربع بمعنی اعم بود رؤس ایشان را بربع که دو
بود ردّ کردیم و میانه رؤس خواهران پدری و سهام ایشان توافق بخمس بمعنی اعم بود ردّ کردیم رؤس ایشان را

بخمس که دو بود و چون رؤس جمیع فرق بعد از ردّ آنها بجزء وفق متماثل شد یکی از آنها را در اصل فریضه ضرب
کردیم بیست و چهار شد پس حصه هر یک از زنان یک سهم شد و حصه هر یک از خواهران مادری و خواهران
پدری یک سهم دوم آنکه میانه رؤس و سهام جمیع فرق توافق نباشد و میانه رؤس ایشان تماثل باشد همان رؤس
یک فرقه را در اصل فریضه ضرب باید کرد مثل آنکه شخصی بمیرد و هفت زن و هفت خواهر مادری و
هفت خواهر پدری داشته باشد چه اصل فریضه ایشان دوازده سهم است حصه زنان سه سهم است
بر رؤس ایشان منکسر و میانه آنها تباین است و حصه خواهران مادری چهار سهم است بر رؤس ایشان منکسر
و میانه آنها تباین است و حصه خواهران پدری پنج سهم است بر رؤس ایشان منکسر و
میانه آنها تباین است و چون رؤس جمیع متماثل بود رؤس یک فرقه را در اصل فریضه زدیم هشتاد و چهار
سهم شد پس حصه هر یک از زنان سه سهم شد و حصه هر یک از خواهران پدری پنج سهم و حصه هر یک از
خواهران مادری چهار سهم سیم آنکه میانه رؤس و سهام بعضی از فرق توافق باشد و میانه رؤس و سهام بعضی
دیگر توافق نباشد و میانه رؤس جمیع فرق تماثل باشد رؤس آن بعضی را که میانه سهام و رؤس ایشان
توافق باشد بجزء وفق ردّ باید کرد و همان رؤس یکفرقه را در اصل فریضه باید زد مثل آنکه شخصی بمیرد
و سه زن و نه خواهر پدری داشته باشد اصل فریضه ایشان چهار سهم است حصه زنان یک سهم و حصه
خواهران سه سهم و چون میانه سه و نه توافق بثلث بود بمعنی اعم ردّ کردیم رؤس ایشان را بثلث و سه را
در اصل فریضه زدیم دوازده شد حصه زنان سه سهم شد و حصه هر یک از خواهران پدری یک سهم
چهارم آنکه میانه رؤس و سهام جمیع فرق توافق باشد و میانه رؤس ایشان تداخل باشد رؤس هر فرقه را
بجزء وفق ردّ باید کرد و اکثر را در اصل فریضه باید زد مثل آنکه شخصی بمیرد و شش زن و شانزده خواهر مادری
و ده خواهر پدری داشته باشد اصل فریضه ایشان دوازده سهم است حصه زنان سه سهم است با رؤس
ایشان چون توافق بثلث بود بمعنی اعم ردّ کردیم رؤس ایشان را بثلث که دو است و حصه خواهران
مادری چهار است با رؤس ایشان متوافق بربع بود بمعنی اعم ردّ کردیم رؤس ایشان را بربع که چهار
و حصه خواهران پدری پنج است با رؤس ایشان متوافق بخمس بود ردّ کردیم رؤس ایشان را بخمس که دو است
و چون میانه جمیع رؤس فرق تداخل بود اکتفا بچهار کردیم و چهار را در اصل فریضه زدیم چهل و هشت
شد حصه هر یک از زنان چهار سهم شد و حصه هر یک از خواهران مادری یک سهم و حصه هر یک
از خواهران پدری دو سهم پنجم آنکه میانه رؤس و سهام جمیع فرق توافق نباشد و میانه رؤس ایشان
تداخل باشد همان رؤس یکفرقه را در اصل فریضه باید زد مثل آنکه شخصی بمیرد و سه زن و شش
پسر داشته باشد اصل فریضه ایشان هشت سهم است یک سهم حصه زنان و میانه آن و رؤس
ایشان تباین و هفت سهم حصه پسران و میانه آنها نیز تباین و چون میانه رؤس هر دو فرقه تداخل بود
اکتفا بشش کرده شش را در اصل فریضه زدیم چهل و هشت سهم شد حصه هر یک از زنان دو سهم
شد و حصه هر یک از پسران هفت سهم ششم آنکه میانه رؤس و سهام بعضی از فرق توافق باشد
و میانه رؤس و سهام بعضی توافق نباشد و میانه رؤس ایشان تداخل باشد رؤس آن بعضی را
که با سهام ایشان موافقند بجزء وفق ردّ باید کرد و اکثر را در اصل فریضه باید زد مثل آنکه شخصی

بمیرد و چهار زن و شش برادر پدری داشته باشد اصل فریضهٔ ایشان چهار سهم است حصهٔ زنان یکسهم شد و حصهٔ برادران سه سهم و چون میانه ایشان توافق بثلث بود یعنی اعم رد کردیم رؤس ایشان را بثلث که دو است و چون میانه دو و چهار تداخل بود چهار را در اصل فریضه ضرب کردیم شانزده شد حصهٔ زنان چهار سهم شد و حصهٔ هر یک از برادران یکی بود سهم هفتم آنکه میانه رؤس جمیع فرق و سهام ایشان توافق یعنی اعم باشد یعنی رؤس توافق باشد رؤس ایشان را بجزء وفق رد باید کرد و جزء وفق رؤس فرقه را در فرقه دیگر ضرب باید کرد و حاصل را در وفق فرقه ثالثه و همچنین حاصل را در اصل فریضه مثل آنکه شخصی بمیرد و دوازده زن و بیست و چهار خواهر مادری و پنجاه خواهر پدری داشته باشد اصل فریضه دوازده سهم است حصهٔ زنان سه سهم بود چون میانه رؤس و سهام ایشان توافق یعنی اعم بود رد کردیم رؤس ایشان را بثلث یعنی چهار و حصهٔ خواهران مادری چهار سهم بود میانه رؤس و سهام ایشان توافق بربع بود رد کردیم رؤس ایشان را بربع یعنی شش و حصهٔ خواهران پدری پنج بود میانه رؤس و سهام ایشان توافق بخمس بود رد کردیم رؤس ایشان را بخمس یعنی ده و چون میانه رؤس فرقه اولی و ثانیه توافق بنصف بود ضرب کردیم دو را در شش دوازده شد و میان حاصل و رؤس فرقه ثالثه توافق بنصف بود ضرب کردیم حاصل را در پنج شصت حاصل شد آنگاه شصت را در اصل فریضه که دوازده بود ضرب کردیم هفتصد و بیست سهم شد حصهٔ زنان صد و هشتاد سهم شد و حصهٔ خواهران مادری دویست و چهل سهم و حصهٔ خواهران پدری سیصد سهم هشتم آنکه میان رؤس و سهام جمیع فرق توافق نباشد و میان رؤس ایشان توافق باشد و نه فرقه اولی را در فرقه ثانیه ضرب باید کرد و حاصل را در اصل فریضه مثل آنکه شخصی بمیرد و چهار زن و ده برادر پدری داشته باشد اصل فریضهٔ ایشان چهار سهم است حصهٔ زنان یکسهم و حصهٔ برادران یکی سه سهم و چون میان رؤس ایشان توافق بنصف بود رد کردیم رؤس ایشان را بنصف پس دو را در ده ضرب کردیم بیست شد و بیست را در چهار ضرب کردیم هشتاد شد حصهٔ زنان بیست سهم شد و حصهٔ برادران یکی شصت سهم نهم آنکه میان رؤس بعضی از فرق و سهام ایشان توافق باشد و میان سهام و رؤس بعضی توافق نباشد و رؤس ایشان توافق باشد رؤس آن بعضی را که توافق است میانه رؤس و سهام ایشان رد باید کرد بجزء وفق و ضرب باید کرد جزء وفق فرقه اولی را در فرقه ثالثه و حاصل او را در فرقه ثالثه و همچنین حاصل را در اصل فریضه مثل آنکه شخصی بمیرد و شش زن و دوازده خواهر پدری داشته باشد اصل فریضه ایشان چهار است حصهٔ زنان یک سهم است و حصهٔ خواهران یکی سه سهم و میان سهام و رؤس ایشان توافق بثلث است یعنی اعم رد کردیم رؤس ایشان را بثلث که چهار است و چون میان رؤس هر دو فرقه توافق بنصف بود دو را در چهار ضرب کردیم حاصل را که دوازده است در چهار که اصل فریضه است زدیم چهل و هشت سهم شد حصهٔ زنان دوازده سهم شد و حصهٔ خواهران سی و شش سهم نهم آنکه میان سهام و رؤس جمیع فرق توافق باشد و میان رؤس ایشان تباین رؤس ایشان را بجزء وفق رد باید کرد و ضرب باید کرد رؤس هر فرقه را در دیگری و حاصل را در عدد رؤس فرقه ثالثه و همچنین حاصل را در اصل فریضه مثل آنکه شخصی بمیرد و شش زن و دوازده خواهر مادری و بیست و پنج خواهر پدری داشته باشد اصل فریضه ایشان

دوازده سهم است سه سهم حصهٔ زنان و چون میانه رؤس ایشان و سهام ایشان توافق بثلث بود یعنی اعم رد کردیم رؤس ایشان را بثلث که دو است و حصهٔ خواهران مادری چهار است و چون میانه رؤس و سهام ایشان توافق بثلث بود رد کردیم رؤس ایشان را بثلث یعنی چهار و حصهٔ خواهران پدری پنج و چون میانه رؤس و سهام ایشان توافق بخمس بود رد کردیم رؤس ایشان را بپنج آنگاه دو را در سه ضرب کردیم و حاصل آن را در پنج زدیم و همچنین حاصل آن را در دوازده که اصل فریضه است ضرب کردیم سیصد و شصت سهم شد حصهٔ زنان نود سهم شد و حصهٔ خواهران مادری صد و بیست و حصهٔ خواهران پدری صد و پنجاه یازدهم آنکه میانه رؤس و سهام جمیع فرق توافق نباشد و میانه رؤس جمیع فرق تباین باشد رؤس هر فرقه را در دیگری ضرب باید کرد و حاصل آن را در عدد رؤس فرقه ثالثه و همچنین حاصل را در اصل فریضه مثل آنکه شخصی بمیرد و دو زن و پنج خواهر مادری و هفت خواهر پدری داشته باشد و اصل فریضه دوازده سهم است حصهٔ زنان سه سهم است و حصهٔ خواهران مادری چهار سهم و حصهٔ خواهران پدری پنج سهم و چون میانه سهام و رؤس جمیع فرق توافق نبود ضرب کردیم دو را در پنج و حاصل آن را در هفت و همچنین حاصل را در اصل فریضه هشتصد و چهل سهم شد حصهٔ زنان دویست و ده سهم شد و حصهٔ خواهران مادری دویست و هشتاد سهم و حصهٔ خواهران پدری سیصد و پنجاه سهم دوازدهم آنکه میانه رؤس و سهام بعضی از فرق توافق باشد و میانه رؤس و سهام بعضی نباشد و میانه رؤس جمیع فرق تباین باشد رؤس متوافقین را بجزء وفق رد باید کرد و رؤس اولی را در فرقه ثانیه ضرب باید کرد و حاصل را در فرقه ثالثه و همچنین حاصل را در اصل فریضه مثل آنکه شخصی بمیرد و چهار زن و شش خواهر مادری و هفت خواهر پدری داشته باشد اصل فریضه ایشان دوازده است حصهٔ زنان سه سهم و حصهٔ خواهران مادری چهار سهم و حصهٔ خواهران پدری پنجسهم و چون میانه سهام مادری و رؤس ایشان توافق بنصف بود رد کردیم رؤس ایشان را بنصف که سه باشد و چون میانه رؤس جمیع فرق تباین بود ضرب کردیم چهار را در سه و حاصل را در هفت و حاصل را در اصل فریضه یکهزار و هشت سهم حاصل شد حصهٔ زنان دویست و پنجاه و دو سهم شد و حصهٔ خواهران مادری سیصد و سی و شش سهم و حصهٔ خواهران پدری چهارصد و بیست سهم

فصل دوم در آنکه ترکه زیاده باشد بر سهام مفروضه صاحبان فرض پس زیادتی بر صاحبان فروض رد باید کرد سوای زوجه که اصح آنستکه مطلقا بر او رد نمیشود و در زوج خلافست اصح آنستکه رد میشود چنانچه مذکور شد و سوای مادر با حاجب بخلاف مذهب سنیان که ایشان میگویند باید که زیاده از حصهٔ صاحبان فروض زیاده میماند از خویشان پدری است و آنرا تعصیب میگویند و تعصیب پیش شیعه باطل است و از عادت فقهای امامیه رضوان الله علیهم آنستکه هرگاه ترکه زیاده از فروض صاحبان فرض باشد اول قسمت فروض ایشان مینمایند آنگاه زیادتی را بر ایشان رد میکنند و حضرت سلطان المحققین و برهان المدققین نصیر الملة و الحق و الدین محمد طوسی قدس سره در رساله میراث خود بیکدفعه بر صاحبان فرض قسمت میکند و با وجود آنکه این طریق قسمت خواجه احسن از طریق قسمت ایشان است و احادیث حضرات ائمهٔ معصومین علیهم السلام نیز بطبق آن وارد است چنانچه در روایت صحیحهٔ محمد بن مسلم

از حضرت امام محمد باقر علیه السلام وارد شده که گفت که آنحضرت علیه السلام صحیفه‌ای را نشر کرد که به
خط حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام و املای حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله بود و در آن
نوشته بود که شخصی مرده و دختری و مادری گذارده حصه دختر نصف است و حصه مادر سدس پس
مال را بر چهار سهم قسمت باید کرد سه حصه از آن تعلق بدختر دارد و یک حصه بمادر و همچنین محمد
مسلم نقل کرده که در آن صحیفه دیدم بخط حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام و املای حضرت رسالت
پناهی صلی الله علیه و آله نوشته بود که مردی فوت شده و دختری و پدری و مادری گذاشته حصه
دختر نصف است سه سهم و حصه هر یک از پدر و مادر یک سهم پس مال را بر پنج قسمت باید کرد سه
حصه از آن تعلق بدختر دارد و دو حصه بپدر و مادر **تکمله** بدانکه جمیع مسائلی که مشتمل بر رد به
صاحبان فروض است در طبقه اولی و طبقه ثانیه نزد جماعتی از مجتهدین که در طبقه ثانیه رد را جاری
دانند یازده قسم است اول آنکه شخصی مرده باشد و دختری و یکی از پدر و مادر داشته باشد بطریق [illegible]
المحققین اصل فریضه ایشان از چهار سهم منقسم میگردد دوم آنکه شخصی مرده باشد و دو دختر یا
بیشتر و یکی از پدر و مادر داشته باشد اصل فریضه ایشان از پنج سهم منقسم میشود چهارم آنکه زنی مرده
باشد و دختری و یکی از پدر و مادر و شوهری داشته باشد اصل فریضه ایشان از شانزده سهم منقسم
میشود پنجم آنکه مردی مرده باشد و دختری و یکی از پدر و مادر و زنی داشته باشد اصل فریضه ایشان از [illegible]
و دو سهم منقسم میشود ششم آنکه مردی مرده باشد و دختر و پدری و مادری و زنی داشته باشد اصل فریضه
ایشان از چهل سهم منقسم میگردد هفتم آنکه شخصی مرده باشد و دو دختر یا بیشتر و یکی از پدر و مادر و زنی
داشته باشد اصل فریضه ایشان نیز از چهل سهم منقسم میگردد هشتم آنکه شخصی مرده باشد
و یک خواهر مادری و یک خواهر پدری داشته باشد اصل فریضه ایشان از چهار سهم منقسم میشود
نهم آنکه شخصی مرده باشد و یک خواهر مادری و دو خواهر پدری یا بیشتر داشته باشد اصل فریضه ایشان
نیز از پنج سهم منقسم میگردد دهم آنکه شخصی مرده باشد و دو خواهر مادری یا بیشتر یا خواهر پدری داشته
باشد اصل فریضه ایشان نیز از پنج سهم منقسم میشود یازدهم آنکه شخصی مرده باشد و یک خواهر مادری
و یک خواهر پدری با زنی داشته باشد و اصل فریضه ایشان از شانزده سهم منقسم میگردد و اگر در این یازده
صورت اصل فریضه بر ایشان صحیح منقسم نشود رعایت نسبتهائی که در ما سبق مذکور شد باید
کرد تا بر ایشان صحیح منقسم شود و رد نیز بر دو قسم است اول رد اجماعی و آنچنان است که آنچه از فرض
صاحبان فروض زیاده میاید بر ایشان منقسم میگردد مثل آنکه شخصی بمیرد و دختری و پدری و مادری
داشته باشد اصل فریضه ایشان شش سهم است دو سهم تعلق به پدر و مادر دارد و سه سهم
تعلق بدختر دارد و یک سهم بر ایشان رد میشود بنسبت سهام دوم رد نزاعی و آنچنان است که تتمه بچهار سهم
منقسم میشود مثل آنکه شخصی بمیرد و جماعت مذکوره و دو برادر یا یک برادر و دو خواهر یا چهار
خواهر پدری و مادری یا پدری داشته باشد چه در این صورت بر مادر رد نمیشود بلکه تتمه
میان دختر و پدر بچهار سهم منقسم میگردد و بعضی از مجتهدین در این صورت نیز به پنج حصه منقسم
میکنند و حصه مادر را [illegible] میکنند پس پیش ایشان رد بر یک قسم است قسم

قسم سیم آنکه ترکه از سهام صاحبان فروض ناقص باشد و سبب آن دو امر است اول
داخل شدن شوهر مثل آنکه زنی بمیرد و دختری و پدری و مادری و شوهری داشته باشد
اصل فریضه ایشان دوازده است چهار سهم حصه پدر و مادر است و سه سهم حصه شوهر
پس پنج سهم باقی ماند و سهام مفروضه دختر شش است چون اینجا شوهر داخل باشد حصه او ناقص
میشود و نقص بر او واقع باشد و هر جا که در ترکه نقصی بهم رسد بر بنت و دختران و خواهران پدر
پدری و مادری باید رسید خلاف مخالفان که ایشان بر فریضه زیاده میکنند تا نقص بر کسی
واقع نشود و این را عول میگویند و عول در مذهب حق امامیه باطل است دوم داخل شدن زن
مثل آنکه شخصی بمیرد و دو خواهر مادری و یک خواهر مادری یا پدری و زنی باید داشت و سهام مفروضه ایشان شش
باشد اینجا نقص بر او واقع میشود **طریق دوم** آنکه سهام هر وارثی را از فریضه نسبت دهند
پس بآن نسبت از ترکه میگیرند و این نزدیکتر بفهم هر گاه نسبت واضح باشد مثل آنکه شخصی بمیرد
و از او زنی و پدری و مادری بماند و مادر را حاجب نباشد چه فریضه ایشان از دوازده سهم منقسم میشود
ربع ترکه که سه است بزن و مادر ثلث ترکه که چهار است و باقی که پنج است و ربع و سدس ترکه است بپدر
متعلق است و گاه هست که نسبت واضح نیست و آسان نمیشود مگر بضرب مثل آنکه ترکه پنج دینار باشد
و ورثه جماعت مذکوره باشند چه در این صورت محتاج است که پنج را در عدد سهام فریضه ضرب کنند تا شصت
حاصل شود آنگاه هر دیناری را بدوازده جزء باید کرد تا منقسم شود پس بزن پانزده جزء میرسد که یک
دینار و ربع دینار باشد و مادر را بیست جزء که یک دینار و نیم و سدس دینار باشد و پدر را بیست و پنج
جزء که دو دینار و نصف و سدس دینار باشد **طریق سیم** آنکه ترکه را بر فریضه قسمت نمایند
بعد از آن خارج قسمت را در سهام هر یک از ایشان ضرب کنند آنچه بهم رسد نصیب هر یک باشد
و این نزدیکتر بفهم چه قسمت در این صورت سهل است مثلا هر گاه فریضه مذکوره باشد و ترکه شش
دینار باشد بعد از قسمت بر دوازده هر یک سهم را نصف دینار میرسد پس نصف دینار را در سهام زن
که سه است ضرب کنند یک دینار و نصف دینار بهم میرسد و نصف دینار را در سهام مادر که چهار است
ضرب کنند دو دینار حاصل میاید و نصف دینار را در سهام پدر که پنج است ضرب کنند دو دینار و نصف میشود
طریق چهارم مستعمل بآن دو فریضه و آن بر دو قسم است اول آنکه در ترکه کسر نباشد که
دینارها چه سهام هر وارثی را از فریضه باید گرفت و در ترکه ضرب کرد آنچه حاصل شود بر اصل فریضه
قسمت باید نمود پس خارج قسمت نصیب آن وارث است مثل آنکه سه زن و پدر و مادر و دو پسر
و یک دختر باشند چه فریضه ایشان بیست و چهار است منکسر میشود نصیب اولاد بر پنج و پنج را در عدد
باید کرد در اصل فریضه صد و بیست حاصل میشود پس سهام هر یک از زوجات پنج بود آن را
ضرب باید کرد در دوازده که اصل فریضه است شصت شد آنگاه قسمت باید کرد بر صد و
بیست نصف دینار خارج قسمت است نصیب هر یک از زوجات نصف دینار و سهام هر یک
از پدر و مادر بیست است چون آن را در دوازده ضرب کنند دویست و چهل
میشود و بعد از قسمت بر صد و بیست خارج قسمت دو دینار میشود آن نصیب هر یک

و مادر است و سهام هر پسری بیست و شش است چون آن را در دوازده ضرب کنند بر صد و
بیست قسمت نماید خارج قسمت دو دینار و سه خمس دینار میشود نصیب دختر دیناری و سه
عشر دینار میشود دوم آنکه در ترکه کسر باشد پس بسط باید کرد تا از جنس کسر کرد و کسر را بران
بیفزایند و چنانچه مذکور شد در ان عمل کنند پس در مثال مذکور هرگاه ترکه دوازده دینار و
نصف باشد از ابیست و پنج باید کرد و اگر ثلث باشد سی و هفت و هم چنین هرگاه ممکن باشد
بقیراط و حبّات قسمت باید کرد و بان عمل نمود دو دیناری بیست قیراطست و قیراطی سه حبّه
و حبه چهار ارزو و بعد ازارزو است خاصی نیست **مطلب پنجم** در مناسخات و آنچنانستکه
شخصی بمیرد و قسمت میراث او نشده یکی از ورثه او بمیرد چه در این صورت قسمت هر دو فریضه
را از یک اصل باید کرد و آن بر دو قسم است **قسم اول** آنکه وارث و استحقاق با
واحد باشد چون شش برادر و شش خواهر از شخصی بعد از فوت او بماند و پیش از قسمت ترکه یکی از برادران
بمیرد و بعد از ان یک خواهر و همچنین یک خواهر و یک برادر بمیرند تا آنکه یک برادر و دو خواهر بماند مال
میان ایشان اثلاثا حصه میشود اگر برادران و خواهران پدری باشند و بالسویه میبرند اگر برادران
و خواهران مادری باشند **قسم دوم** آنکه وارث و استحقاق مختلف باشد یا یکی از اینها پس اگر نصیب
میت ثانی بر ورثه ایشان منقسم شود هر دو مسئله از مسئله اولی منقسم میگردد مثل آنکه زنی بمیرد و شوهر
و چهار خواهر پدری داشته باشد آنگاه شوهر بمیرد و پسری و دو دختر بگذارد فریضه اولی هشت است
حصه شوهر چهار است و بر ورثه او منقسم میشود و اگر منقسم نشود پس اگر نسبت میان نصیب میت
ثانی و سهام ورثه او توافق باشد وفق فریضه ثانیه را در وفق نصیب را در فریضه اولی ضرب میکنند
مثل آنکه کسی بمیرد و پدری و مادری و پسری داشته باشد بعد از ان پسر بمیرد و از او دو پسر و دو دختر
بماند فریضه اولی شش است نصیب پسر چهار است و سهام ورثه او شش و میانه سهام و ورثه
و رئوس ایشان توافق بنصف است سه را در شش ضرب میکنند هجده میشود و اگر تباین باشد فریضه
ثانیه را در اولی ضرب میکنند چون پدری و مادری و پسری باشد و پسر بمیرد و دو پسر و یک دختر
از او بماند فریضه اولی شش است و حصه پسر چهار است و سهام ورثه او پنج و میانه رئوس و سهام
ایشان تباین است پنج را در شش ضرب باید کرد سی میشود و اگر یکی از میراث خوار میت ثانی پیش از
قسمت بمیرد عمل واحد است و همچنین اگر فرض کثرت تناسخ کنند **مطلب ششم** در لواحق میراث
و در آن چهار فصل است **فصل اول** در میراث جماعتیکه بیکدفعه در دریا غرق شوند یا دیوار
بر سر ایشان افتد و همه بمیرند از یکدیگر میراث میبرند بچهار شرط **شرط اول** آنکه هر یک
مال داشته باشد چه میراث در مالست پس اگر در میانه ایشان کسی باشد که مال نداشته باشد
میراث نمیبرد و از او میراث نمیبرند **شرط دوم** آنکه از یکدیگر میراث برند پس اگر از یکدیگر
میراث نبرند مثل آنکه دو برادر غرق شوند و یکی از ایشان را فرزندی باشد چه برادر با وجود فرزند میراث
نمیبرد **شرط سیم** آنکه تقدیم و تاخیر مردن هر یک بر دیگری مشخص نباشد چه اگر تقدیم و تاخیر
مشخص باشد متقدم میراث نمیبرد **شرط چهارم** آنکه مردن ایشان بسبب غرق یا هدم

باشد پس اگر دو کس بیکدفعه باجل خود بمیرند میراث از هم نمیبرند و بعضی از مجتهدین برانند که هر
سببی که باعث اشتباه شود این حکم دارد و بعضی از ایشان گفته اند که اگر جماعتی را در آتش اندازند یا
بکشند از یکدیگر میراث میبرند و هرگاه این چهار شرط بهم رسد میراث از هم دیگر میبرند از جمیع چیزها
یکدیگر بغیر از آنچه از یکدیگر میراث میگیرند که از ان میراث نمیبرند زیرا که لازم می آید که شخص
مرده را زنده فرض کنند و این محالست و بعضی از مجتهدین گفته اند که از ان نیز میراث میبرند و خلاف
میانه مجتهدین که آیا در این صورت تقدیم میراث بردن کسیکه نصیب او کمتر باشد واجب است
یا نه اقرب آنستکه واجب نیست لیکن سنت است پس اگر پدری و پسری بیکدفعه غرق شوند اول
فرض مردن پسر باید کرد و حصه پدر را از ترکه پسر باید داد و بعد از ان فرض مردن پدر باید کرد و حصه
پسر را از متروکات پدر بیرون آورد سوای آنچه از پسر بمیراث برده چه از ان میراث نبرد آنگاه آنچه هر
از ایشان میراث برده است بمیراث خوار زنده او میرسد و اگر یکی از ایشان میراث خوار نداشته باشد
میراث او بکسی میرسد که با او غرق شده و از او بوارث زنده او میرسد **فصل دویم**
در میراث خنثی یعنی کسیکه هم آلت مرد داشته باشد و هم فرج زن و قاعده در تحقیق حال او چنان است
که بول از کدام فرج بیشتر بیرون میاید حکم بران کنند و اگر هر دو بیکدفعه بیرون میاید بر بینند از
کدام منقطع میشود و بعضی از مجتهدین گفته اند بر که حکم بران کنند که پیشتر منقطع میشود و اگر هر دو
در ابتدا و انقطاع مساوی باشند در این صورت خنثی مشکل است و در حکم او میانه مجتهدین خلاف
است بعضی برانند که پهلوهای او را بشمارند پس اگر هجده ضلع داشته باشد زن است و اگر هفده داشته باشد
با سطر بق که نه ضلع از جانب راست او باشد و هشت ضلع از جانب چپ مرد است و بعضی گفته اند
که قرعه بزنند و بران حکم کنند و بعضی برانند که اگر علامتی از لحیه یا بول یا حیض یا احتلام یا جماع دلیل
باشد بان عمل نمایند و اگر اشتغال همه ان نباشد میراث مرد باو بدهند و مشهور در میراث او آنستکه نصف
میراث مرد و نصف میراث زن باو بدهند یا آنکه ترکه را یک مرتبه بر ذکوریت منقسم سازند و یک مرتبه دیگر بر تقدیر
انوثیت آنگاه ضرب کنند یکی را در دیگری در تباین یا در جزء وفق در توافق یا در اکثر در تماثل و حاصل را در دو
ضرب کنند یا از تضعیف نمایند آنگاه هر وارثی را نصف آنچه حاصل میشود از دو فریضه بدهند پس هرگاه
میت دختری و پسری و خنثی بگذارد فریضه ایشان از چهل منقسم میشود چه فریضه ذکوریت پنج است و انوثیت
چهار و چهار در پنج بیست میشود و بیست را که در دو ضرب کردیم چهل شد حصه ذکر بر تقدیر ذکوریت خنثی
شانزده میشود زیرا که بر تقدیر ذکوریت شانزده است و بر تقدیر انوثیت ده و حصه خنثی سیزده میشود
زیرا که حصه او بر تقدیر ذکوریت خنثی هشت میشود و بر تقدیر انوثیت ده میشود و در صورت مذکوره
اگر شوهر یا زن جمع شود مخرج نصیب ایشان را در فریضه ضرب باید کرد و نصیب او را بیرون باید آورد آنگاه
تتمه را باید قسمت کرد بر چهل نهم هر سهمی بشرط نهم اگر شوهر باشد و هفت سهم اگر زن باشد و هفت
سهم اگر زن باشد و اگر پدر و مادر با خنثی جمع شود فریضه ذکوریت شش است و فریضه انوثیت پنج و حاصل
ضرب پنج در شش سی است و هرگاه سی را در دو ضرب کردیم شصت میشود پدر و مادر بیست و میبرند چه حصه

ایشان بر نقدیر ذکوریت بیست است و بر نقدیر انوثیت بیست و چهار و خنثی سی و هشت میبرد بر نقدیر
ذکوریت چهل میبرد و بر نقدیر انوثیت سی و شش اگر با پدر و مادر دو خنثی جمع شوند فرض باین هر دو صورت
اکتفا نتوان کرد و اگر یکی از پدر و یا مادر با خنثی جمع شوند فریضه ذکوریت شش است و فریضه
انوثیت چهار و میانه ایشان توافق است نصف هر یک را در دیگری ضرب کردیم دوازده شد
دوازده را در دو ضرب کردیم بیست و چهار شد پس حصه یکی از پدر و مادر پنج باشد و حصه خنثی
نوزده و اگر دو خنثی با یکی از پدر و مادر جمع شوند فریضه ایشان نیز مثل فریضه پدر و مادر با دو خنثی است
که مذکور شد اما شصت را در دو ضرب کردیم صد و بیست میشود و اگر با دختر و مادر یا با یکی از خنثی
باشد پنج مسئله انوثیت را در هجده مسئله ذکوریت ضرب کردیم نود میشود و نود را که در دو ضرب
میکنیم صد و هشتاد میشود حصه یکی از پدر و مادر سی و سه میشود چه بر نقدیر ذکوریت
سی و شش میبرد و بر نقدیر انوثیت سی و حصه دختر شصت و یک و حصه خنثی هشتاد و شش
پس در اینصورت از حصه پدر نصف رد افتاده است زیرا که مردود بر نقدیر انوثیت هر دو شش است که
فاضل است بر نقدیر ذکوریت و اگر جمع شود با پدر و مادر یا یکی از ایشان یا دو خنثی ذکر نصیب مادر
ایشان بر فریضه ایشان زیاده میشود و همچنین دو خنثی با پدر و مادر و اگر برادران پدر و مادری یا پدری
خنثی باشند چون اولاد پدر و مادر و اما برادران مادری مساوی اند و اعمام همچون برادران پدر است
و اخوال چون برادران مادری **فصل سیم** در بیان میراث کسیکه هیچ یک از فرج ذکر
را نداشته باشد و میراث کسیکه دو سر داشته باشد و میراث فرزندیکه در شکم باشد و میراث
کسیکه پدر او با مادرش لعان کرده باشد و میراث ولد الزنا اما میراث کسیکه هیچیک از فرج ذکر و انثی
نداشته باشد یا کسیکه یکی از مخرج بول و دبر داشته باشد یا کسیکه هیچکدام نداشته باشد و اینچه
بخورد قی کند یا کسیکه بول و غایط او هر دو از یک موضع بیرون آید پس قرعه باید بیرون آورد با سطرهایکه
بر یکی عبد الله و بر یکی امة الله و از در سهام مبهمه بکر دانند و این دعا خوانند
اللهم انت الله لا اله الا انت عالم الغیب والشهادة انت تحکم بین عبادک فیما کانوا فیه یختلفون بین لنا
امر هذا المولود کیف یورث ما فرضت له فی کتابک بعد از ان سهام را مشوش سازند و رقعه بیرون آورند
پس اگر عبد الله بیرون آید میراث پسر میگیرد و اگر امة الله بیرون آید میراث دختر و خنثی میراث کسی که
دو سر و دو بدن و یک کمر داشته باشد باید مهلت نگاه کنند که یکی از ایشان را بیدار کنند اگر هر دو بیکدفعه
بیدار شوند یک میراث میبرند و اگر یکی بیدار شود و یکی در خواب باشد میراث دو کس میبرند
و میراث فرزندیکه در شکم باشد وقتی ثابت میشود که زنده از شکم بیرون آید و حرکت کند حرکت احیا
اما احتیاطا حصه دو پسر باید گذاشت پس اگر مرده زاییده شود دو مرتبه قسمت کنند و میراث ولد ملاعنه
از مادر و فرزند و زوجه او است و با عدم ایشان از خویشان مادری او است بالسویه و او نیز از خویشان مادری
میراث میبرد و میراث ولد الزنا از طرفین از فرزند و زوجه او است و پدر و مادر از او میراث نمیبرند و نه کسی
که با ایشان نزدیک باشد هر گاه فرزند و زوجه مفقود باشد ضامن جریره میراث او میبرد و با عدم او امام
علیه السلام و ولد الزنا از یک طرف منع مخصوص بان طرف است دون طرف دیگر **فصل چهارم**

در بیان میراث مجوس بدانکه میانه مجتهدین خلاف است در میراث ایشان بعضی گفته اند که میراث میبرند
به نسب صحیح و سبب صحیح و بفاسد نمیبرند و بعضی برانند که هر دو میبرند خواه صحیح باشد و خواه فاسد
و بعضی گفته اند که بنسب صحیح و فاسد میراث میبرند و بسبب صحیح میبرند نه بسبب فاسد و اینچه در احادیث
وارد شده مؤید قول دوم است چه سکونی از حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام روایت کرده که فرمودند
مجوسی از خواهر و مادر و دختر میراث میبرد برای انکه مادر او است و هم زن او و حضرت امام بحق ناطق امام
جعفر صادق علیه السلام بکسی دشنام مجوسی میداد که مادر خود را خواسته بود فرمود که نمیدانی که
این پیش مجوسی نکاح است پس اگر مجوسی دختر خود را تزویج کند و از او دختری بهم رسد زوجه او نصیب
دختری و زنی را میبرد و دختر نصیب دختران دیگر میبرد و اگر خواهر مادری خود را که خاله پدری او باشد
با خواهر پدری را که خاله مادری باشد بخواهد بهر دو میراث میبرد و اگر یکی از اینها مانع دیگری کند نصیب مانع
میبرد چون دختر که خواهر مادری باشد و عمه که خواهر پدری باشد و عمه که دختر عمه باشد و خواهر
که مادر باشد و اما غیر مجوس حکم ایشان حکم مسلمانان است و مسلمانان بسبب فاسد میراث نمیبرند
باجماع اما بنسب فاسد چون وطی بشبهه میراث میبرند

باب نوزدهم از کتاب جامع عباسی

در بیان حدودیکه جهت دزدی و زنا و لواطه و سحق و غیر آن در شرع مقرر است و تعزیرهائیکه اهل
شرع جهت بعضی از گناهان قرار داده اند بدانکه حد در لغت عرب بمعنی منع آمده و بحسب شرع عقوبت
خاصی است متعلق بآزار بدن کسیکه گناهی از او صادر شده باشد و شارع جهت آن مقداری
معین کرده بحسب هر فردی از افراد حد و در آن سه مطلب است **مطلب اول** در بیان
اقسام حد و در آن چهارده امر است و در آن چند فصل است **فصل اول** در بیان قسم اول
اقسام حد و آن بریدن دست راست است در مرتبه اولی و پای چپ در مرتبه ثانیه و حبس مخلد در مرتبه
سیم و کشتن در مرتبه چهارم و این حد دزد است و شروط آن چهارده است اول آنکه دزد بالغ باشد
چه اگر طفل دزدی کند تادیب باید کرد و بعضی از مجتهدین گفته اند که در مرتبه اولی دزدی او را عفو
باید کرد و در مرتبه دوم تادیب او باید کرد و در مرتبه سیم سرهای انگشتان او را انقدر باید تراشید
که خون آلوده شود و در مرتبه چهارم سرهای انگشتان او را قطع باید کرد و در مرتبه پنجم دست راست
او را بطریق بالغ باید برید دوم آنکه عاقل باشد چه دیوانه را تادیب باید کرد و اگر چه مکرر از او دزدی
صادر شود اما اگر جنون او دوری باشد و در حالت عقل و هوشیاری دزدی کند حد از او ساقط نمیشود سیم
آنکه مختار باشد پس اگر کسی او را باکراه بران دارد بر او حدی نیست چهارم آنکه آنچه دزدیده است
مال باشد پس اگر مال نباشد بر او حدی نیست مثل آنکه طفل آزادی را بدزدد و اگر چه جامهائی او زیاده
از ربع مثقال طلا بوده باشد حد ندارد اما اگر بالغی را باید زدد و جامهای او ربع مثقال طلا باشد حد دارد
و اگر غلام کوچک مخصوص را بدزدد حد دارد و اگر غلام بزرگ کسی را بدزدد حد ندارد مگر آنکه در خواب یا
یا مست باشد و در دزدیدن مال فرقی میانه جامه و طعام و میوه و نمک و برف و خاک و گل ارمنی و
جوان و غیر آن نیست پنجم آنکه آن مال مقدار نصاب باشد و نصاب چهار یک مثقال شرعی طلا

خالص است که مضروب نباشد که معامله باشد با هر چه قیمت آن ربع مثقال باشد پس دزد بدزدد چیزی
که قیمت آن کمتر از این باشد حد ندارد و اگر انگشتری که وزن آن شش یک مثقال باشد و قیمت آن چهار
یک مثقال بدزدد حدش دارد اما اگر وزن آن چهار یک مثقال باشد و قیمت آن شش یک مثقال حد ندارد و اگر
مالی را که قیمتش ربع مثقال باشد بدزدد بگمان آنکه ربع مثقال نیست حد دارد و اگر جامه بدزدد
که قیمت آن کمتر از ربع مثقال باشد و در جیب آن جامه ربع مثقال طلا باشد و عالم بآن نباشد بعد از دزدیدن
آن جامه بر او ظاهر شود آیا حد دارد یا نه بنا بر مجتهدین خلافست و آیا دزدیدن تنها بکند فقیر شرطست یا نه
در این نیز خلافست اقرب آنستکه شرطست و همچنین خلاف کرده اند در آنکه اگر دو شخص ربع یک مثقال
طلا بدزدند آیا قطع بر ایشان لازمست یا نه اقرب آنستکه لازم نیست ششم آنکه آن مال مال فرزند
دزد نباشد چه پدر کسیکه مال فرزند خود را بدزدد و آن مال مثل مال خود اوست و اگرچه مکاتب باشد بر این هر دو
شخص قطع نیست اگر پسر مال پدر را بدزدد قطع لازمست و همچنین اگر مادر مال پسر را بدزدد هفتم
آنکه آنچه دزدیده باشد از طعام در سال قحط نباشد چه اگر در سال قحط طعام بدزدد قطع نیست هشتم
آنکه تمام این مال مال غیر دزد باشد چه اگر مال خود را که باجاره داده باشد از مستاجر بدزدد قطع نیست
و همچنین قطع نیست اگر مال مشترک را یا مال خود را بگمان آنکه مال غیر است بدزدد و همچنین قطع نیست
هرگاه پیش از بیرون آوردن از حرز یا بعد از بیرون آوردن از حرز و پیش از آنکه بحاکم عرض کنند و حکم بقطع او کنند مالک
او شود بهبه یا بمیراث یا بخریدن نهم آنکه توهم حلیت نباشد پس اگر توهم حلیت باشد مثل آنکه کسی توهم
کند که آنچه برده است ملک او است و اگرچه بمجرد دعوی باشد قطع نیست دهم آنکه آن دزدیده از
محرمات نباشد پس دزدیدن شراب و گوشت خوک باعث قطع نمیشود و اگرچه از یهود مستتر باشد
لیکن در اینصورت از جهت یهود غرامت باید کشید و اگر سگی را که قیمت آن ربع مثقال باشد
دزدد مجتهدین را در این خلافست اقرب آنستکه سبب قطع میشود و اگر آلات لهو چون طنبور یا ظرف
طلا و نقره را بدزدد بقصد شکستن قطع نیست و اگر بقصد دزدیدن بردارد و قیمت آن ربع دینار باشد
در آن خلافست اقرب آنستکه قطع لازمست و اگر مال کافر حربی را بدزدد باعث قطع نمیشود اما اگر
مال یهودی را که بشرائط ذمه باشد بدزدد باعث قطع میشود یازدهم آنکه آن مال را از حرز بدزدد
مراد بحرز جائیستکه مال را بواسطهٔ محافظت و نگاهداشتن در آن گذارند و آن مختلف باختلاف
اموالست پس صندوق مقفل حرز زر و جواهر است و دکان در بسته حرز متاع و غله و خانه و باغ
حرز میوه و طویله حرز چارپا و قبر حرز کفن و اگر در دکان گشاده باشد و صاحب دکان نگاه میکرده
باشد یک قول آنست که دزد موجب قطع میشود یا نه بنا بر مجتهدین در این خلافست و درخت حرز میوه نیست پس
اگر میوه از درخت بدزدد قطع نیست و اگر در مسجد را بدزدد یا کفن را از قبر برآرد قطع لازمست
و آیا شرطست که قیمت تنها ربع یک مثقال باشد یا نه مجتهدین را در آن خلافست و اگر غیر کفن چیزی با میت
در قبر گذارند و کسی آنرا بدزدد قطع نیست و در دزدیدن جامهٔ خانهٔ کعبهٔ معظمه یا پاره از آن مجتهدین را خلا[ف]
و اگر چیزی را از غیر حرز چون صحراها و آسیاها و راهها و مسجدها بدزدد قطع نیست دوازدهم آنکه دزد در
بیرون آوردن آن متاع از حرز منفرد باشد پس اگر حرز را بشکند و دیگری آن را بیرون برد بر هیچکدام قطع

سیزدهم آنکه دزد متاع را بنفس خود برد پس اگر بر چارپائی بار کند و بیرون آورد یا طفلی را همراه
ببرد که آنرا بیرون آرد قطع نیست چهاردهم آنکه دزد پنهانی ببرد چه اگر بظاهر بقهر و غلبه یا بعنوان ببرد
قطع نیست و در دزد مسلمانی و آزادی و ذکوریت و بینائی شرط نیست پس اگر کافری یا بنده یا زنی
یا کوری چیزی بدزدد قطع بر ایشان لازمست و بعد از آنکه شروط مذکور متحقق شد واجبست بر
دزد که آنچه دزدیده همان را یا مثل آن را یا قیمت آن را اگر تلف شده باشد بصاحبش بدهد اما رد کردن
مال دزدیده بصاحب آن مانع از قطع دست او نمیشود و حد او آنستکه حاکم شرع بعد از ثبوت در مرتبهٔ
اول چهار انگشت دست راست او را ببرد و کف دست و انگشت شصت او را بگذارد و در مرتبهٔ دوم پای
چپ او را تا عقب ببرد و عقب را بگذارد و در مرتبهٔ سیم او را حبس مخلد کند و در مرتبهٔ چهارم اگر
دزدی کند مثل آنکه در حبس چیزی بدزدد حاکم او را میکشد و غیر حاکم را جایز نیست و اگر دست راست
دزد بعد از دزدی و پیش از قطع تلف شود یا شل باشد دست چپ او را بعوض دست راست او نمیبرند
ببرند و سنت آنستکه دست و پای دزد را بعد از بریدن بروغن زیت داغ کنند **فصل دویم**
در بیان قسم دویم از اقسام حدود و آن بریدن دست راست و پای چپ یا عکس و کشتن و از حلق کشیدن است
و در این حد بنا بر مجتهدین خلافست که آیا امام مخیر است یا ترتیب هم را معتبر اند و بعضی
از مجتهدین بترتیب قائلند و همچنین خلافست در اینکه آیا زنده از حلق باید کشید یا اول بکشند
و بعد از آن از حلق بکشند و این حد محارب است و محارب کسی است که در شهر یا بیابان یا در دریا در شب
یا در روز بقصد ترسانیدن مسلمانان شمشیر برهنه کند خواه مرد باشد و خواه زن و خواه ضعیف باشد و
خواه قوی و خواه از جماعتی باشد که گمان برند که راه مسلمانان میزنند یا نه و بعضی از مجتهدین این را مخصوص
مردان ساخته اند و بعضی گفته اند که اگر کسی را کشته باشد و مال او را برده باشد دست راست و پای
چپ او را باید برید آنگاه او را باید کشت و اگر همین مال برده باشد و کسی را نکشته باشد دست راست
و پای چپ او را باید برید و از شهر بیرون کرد و مکتوبی باید بشهرها نوشت که از مصاحبت و مجالست و نکاح
کردن با او اجتناب کنند و او را از داخل شدن ببلاد شرک منع نمایند و اگر ایشان او را در بلاد خود جا بدهند
قتال کردن با ایشان لازمست تا آنکه او را اسیر دهند و از شهر خود بیرون کنند و اگر آن کس را جراحت کرده
باشد قصاص نیز بر او لازمست و اگر اقتصار بتشهیر و سلاح کرده باشد و کسی را نکشته و جراحتی هم
نکرده باشد و مال کسی را نیز نبرده باشد حد او آنست که او را از آن شهر بیرون کنند و اگر آن شخص محارب
پیش از گرفتن او توبه کند حد از او ساقط میشود اما اگر مال کسی را برده باشد از او میگیرند و اگر کسی را جراحت
کرده باشد قصاص نیز بر او لازمست و اگر کسیکه سلاح ظاهر کرده است طلیع بوده باشد یعنی کسی
باشد که از دشمن خود ترسد و همیشه جهت دفع شر او با شمشیر برهنه گردد او را حکم نیست چه او
محارب نیست و همچنین کسیکه قصد محاربه کند اما باعث کشتن و بدل مردمان نشود چه بر او نیز حکم
نیست و سنت آنستکه بعد از بریدن دست و پای محارب جای بروغن زیت داغ کنند **فصل سیم**
در بیان هشتم قسم از اقسام حدود و آن حد زناست و شروط آن هفت است اول آنکه هر یک از زن و مرد
بالغ باشند چه طفل را حکم نیست بلکه تعزیر میکنند دویم آنکه عاقل باشند چه بقول اقوی بر مجنون

حد نیست ششم آنکه مختار باشند چه بر کسیکه باکراه بر آن دارند حد نیست چهارم آنکه از منکوحه
دخول کرده بر آن مرد حرام باشد پس اگر حلیله او باشد حد ندارد پنجم آنکه آن زن را عقد نکرده باشد یا ما
او نباشد چه اگر عقد کرده باشد یا مالک او شده باشد حدی نیست ششم آنکه با آن زن بشبهه دخول نکرده
باشد بلکه عالم بتحریم باشد پس اگر بشبهه دخول کرده باشد حد نیست هفتم آنکه الت خود را در
فرج زن غایب ساخته باشد خواه در قبل او و خواه در دبر او و غیبوبت حشفه کافی است پس اگر غیبوبت
نشود حد زنا ندارد و در اول اسلام حد زنا بکران بود که او را سرزنش مینمودند و سخنان درشت باو
میگفتند و اگر زنا با غیر بکر بود حبس مخلد میکرده اند انگاه نسخ شد و اقسام حد زنا هشت است **قسم**
اول رجم کردن یعنی تا کمر در زمین نشاندن و سنگسار کردن و این حد هر یک از مرد جوان آزاد بالغ
عاقلی است که زن مدخوله بعقد صحیح یا ملک داشته باشد و هر صبح و شام او را میسر باشد با آن زن ممکن
باشد و همچنین حد مراة از زن جوان آزاد بالغ عاقلیست که شوهر داشته باشد و زنا کند و بعضی
از مجتهدین گفته اند که در اینصورت جمع میانه تازیانه و سنگسار باید کرد و اگر یکی از مرد یا زن شوهر دار
یا زن داشته باشد این حد تعلق باو دارد و آن دیگر حد دیگر دارد چنانچه مذکور خواهد شد و هم
چنین است حد زنیکه شوهر داشته باشد و دیوانه با او دخول کند **قسم دوم** جمع میانه حد تازیانه
زدن و سنگسار کردن و این حد دو قسمست اول حد مرد پیر آزاد بالغ عاقلیستکه زن مدخوله بعقد صحیح
یا ملک داشته باشد و زن پیر اجنبیه که شوهر داشته باشد و زنا کند پس در اینصورت ابتدا تازیانه
باید زد انگاه سنگسار باید کرد و اگر یکی از ایشان بطریق مذکور باشد این حد تعلق باو دارد دوم حد
مردیکه در میان پاهای مرد دیگر منی خود را بریزد و زن داشته باشد و در اینها فرقی نیست میانه بنده و آزاد
و مسلمان و کافر **قسم سیم** صد تازیانه است و این حد هفت قسمست اول حد مرد و زن آزادیکه
شوهر و زن نداشته باشند و زنا کنند دوم حد زن آزادیکه عقد واقع شده باشد اما شوهر با او دخول
نکرده باشد و زنا کند سیم حد مردیستکه زنا بزن صغیره یا دیوانه کند چهارم حد زنیکه شوهر داشته
باشد و طفلی با او زنا کند برضا و رغبت او پنجم دو زن که در زیر یک لحاف برهنه بخوابند و دو مرتبه ایشانرا
تعزیر کرده باشند ششم حد کسیکه در میان پاهای مرد دیگر منی خود را بریزد و زن نداشته باشد هفتم
زنیکه با زنی مساحقه کند و بعضی از مجتهدین بر آنند که اگر شوهر داشته باشند ایشانرا سنگسار باید کرد
قسم چهارم صد تازیانه و تراشیدن موی سر و از شهر بیرون کردنست و این حد مرد آزادیستکه بکر
باشد یعنی زن نخواسته باشد و زنا کند و بعضی تفسیر بکر چنین کرده اند که زن داشته باشد اما با او
دخول نکرده باشد چه حد او اینستکه صد تازیانه بزنند و سرش را بتراشند و یکسال او را از آن شهر بیرون کنند
و بر زن تراشیدن موی سر و از شهر بیرون کردن نیست **قسم پنجم** پنجاه تازیانه است و این حد بنده بالغی است
که زنا کند خواه مرد باشد یا زن خواه شوهر داشته باشد و خواه نداشته باشد و بر بندگان تراشیدن
موی سر و از شهر بیرون کردن نیست **قسم ششم** هفتاد و پنج تازیانه است که سه ربع حد است و آن
حد دو گروه است گروه اول حد جماعتیکه نصف ایشان آزاد باشد و نصف ایشان بنده و زنا کنند
در اینصورت نصف حد آزاد که پنجاه تازیانه است و حد بنده که بیست و پنج تازیانه است بر او میزنند هرگاه

زن و شوهر بطریقیکه در آزاد مذکور شد نداشته باشند گروه دوم حد جماعتیکه زنان را بمردان
بزنا وصلت دهند یا مردان را بمردان جهة لواطه رسانند **قسم هفتم** ضغث است یعنی
جمع کردن تازیانه و جمیع آنها را یکبار بر آنکس که زنا کرده است زدن و این حد بیماریستکه طاقت تازیانه ندا
باشد **قسم هشتم** حد با تازیانه زیاد است و این حد جماعتی است که در شهر رمضان یا در کعبه
زنا کنند **فصل چهارم** در بیان قسم یازدهم از چهارده قسم حدود و آن حد لواطه است
یعنی جماع کردن مردان با یکدیگر و شروط آن سه چیز است اول آنکه بالغ باشد چه غیر بالغ را حد نیست
بلکه تعزیر لازمست دوم آنکه عاقل باشند چه دیوانه را تعزیر باید کرد و اما اگر یکی از ایشان بالغ و
عاقل باشد و دیگری طفل و دیوانه حد بر بالغ است و تعزیر بر طفل و دیوانه سیم آنکه مختار باشند
پس اگر کسیرا باکراه بر آن دارند حد بر او لازم نیست و بعد از آنکه این شروط بهم رسد حد لواطه آنستکه
ایشانرا بشمشیر بکشند یا بسوزانند یا سنگسار کنند یا دیواری بر سر ایشان فرود آرند یا از کوه بلندی
ایشانرا بیندازند و امام مخیر است میانه آنکه هر دو را بسوزاند یا سنگسار کند یا یکی از ایشانرا بسوزاند
و یکی را سنگسار کند و فرقی نیست میانه بنده و آزاد و مسلمان و کافر و فاعل و مفعول و میانه آنکه زن داشته
باشند یا نداشته باشند و بعضی از مجتهدین گفته اند که اگر زن داشته باشند ایشانرا سنگسار
باید کرد بطریق حد زنا و اگر نداشته باشند صد تازیانه باید زد و اگر بعد از آنکه نزد حاکم شرع
لواطه شخصی بگواهان ثابت شود توبه کند حد از ایشان ساقط نمیشود و اگر بعد از آنکه پیش امام اقرار کرده باشند
انگاه توبه کند امام مخیر است میانه حد زدن و عفو کردن **فصل پنجم** در بیان قسم دوازدهم از اقسام حدود
و آن هشتاد تازیانه است و این حد دو نوع است نوع اول حد کسیستکه دشنام بکسی دهد یا بطریقیکه تو زنا میکنی
یا لواطه میکنی و هر چه بدین معنا باشد و شروط آن هفت است اول آنکه بالغ باشد چه طفل را تعزیر باید کرد دوم
آنکه عاقل باشد چه دیوانه را تادیب باید کرد سیم آنکه کسیرا که دشنام میدهد آزاد باشد چهارم آنکه
کسیرا که دشنام میدهد مسلمان باشد پنجم آنکه عفیف باشد چه اگر زانی یا کسیرا که بفسق مشهور باشد
یا بچه در ایشان است دشنام دهد حد ندارد ششم آنکه کسیرا که دشنام میدهد فرزند او نباشد چه
اگر فرزند باشد پدر را حد نمیزنند هفتم آنکه دشنام دهنده عالم باشد بدشنامیکه میدهد چه اگر
بلغتی دشنام دهد که معنی آنرا نداند او را حد نمیزنند و هرگاه این شروط متحقق باشد دشنام دهنده را
هشتاد تازیانه باید زد و او را در میان مردم مشهور باید ساخت تا گواهی او را قبول نکنند و در این حکم میان
آزاد و بنده فرقی نیست و بعضی از مجتهدین گفته اند که اگر بنده دشنام دهد چهل تازیانه حد او است
و اگر دشنام دادن نسبت بجماعتی متعدده باشد حد نیز متعدد میشود و اگر جمیع آنها را دشنام دهد و ایشان
در طلب حد متفق شوند او را یک حد باید زد و اگر متفرق بطلب حد آیند نیز حکم متعدد بر او باید زد
و اگر شخصی را گوید که ای پسر زانی و زانیه در اینصورت دو حد بر او لازم است و اگر بکسی دیوث گوید پس اگر
در عرف دشنام دهنده این لفظ دشنام باشد او را حد میزنند و اگر نه تعزیر باید کرد و اگر کافر
که مادرش مسلمان باشد گوید که ای پسر زانیه حد بر او لازمست اما اگر زن همه را بلفظ واحد دشنام دهد
و بچهار امر حد ساقط میشود اول مصدق شدن مقذوف دوم گواه آوردن سیم عفو کردن چهارم

بلعان کردن و این حد میراث برده میشود و اگر بعضی از ورثه عفو کنند حد ساقط نمیشود و هرگاه کسی
را سه مرتبه حد بزنند و توبه نکند در مرتبه چهارم میکشند و هرگاه قذف مکرر کرده باشد و او را
حد نزده باشند یکحد باید زد نوع دوم حد شخصیکه شراب یا هرچه مست کننده باشد خورد و همچنین
شیره انگور که بجوشد و دو ثلث آن کم نشود بنیز شراب حد دارد و شروط آن چهار است اول آنکه شراب خورنده
بالغ باشد چه طفل را حدی نیست دوم آنکه عاقل باشد چه دیوانه را حدی نیست سیم آنکه مختار باشد
چه اگر کسی را باکراه شراب دهند یا آنکه بخوردن آن مضطر باشد مثل آنکه در جائیکه آب نباشد و لقمه در
گلوی آن مانده باشد بمقداری شراب میتوان خورد که لقمه را فرو برد چهارم آنکه عالم باشد بحرمت و نجاست
آن چه اگر جاهل باشد حد ندارد و هرگاه این شروط متحقق گردد حد او هشتاد تازیانه است و در حکم
شیاه کافریکه بظاهر شراب خورد و میانه مسلمانان و بنده و آزاد فرقی نیست و بعضی از مجتهدین حد بنده
را چهل تازیانه مقرر کرده اند و اگر شارب خمر را مکرر حد بزنند و باز بخورد در مرتبه چهارم او را بکشند
و اکثر مجتهدین گفته اند او را در مرتبه سیم باید کشت و اگر مکرر شراب بخورد و او را حد نزده باشند یک
حد بر او لازم است و اگر پیش از آنکه نزد حاکم شرع شراب خوردن او بگواه ثابت شود توبه کند حد از
او ساقط است اما اگر بعد از ثابت شدن توبه کند ساقط نمیشود و اگر ثبوت آن باقرار خود باشد
امام مخیر است در حد زدن بر او و عفو کردن و اگر شراب خوار را اعتقاد این باشد که شراب حلال است
و پدر او مسلمان باشد حد او کشتن است اگر مرد باشد و توبه او مقبول نیست چه او مرتد است و بعضی
گفته اند که توبه او در اینصورت قبول است و کسیکه فروختن شراب را حلال داند او را توبه باید داد
اگر از توبه کردن امتناع نماید او را باید کشت و اگر فروختن را از احلال نداند تعزیرش باید کرد و حکم کشتن بر
کسیکه غیر شراب را حلال داند جاری نیست و کسیکه شراب خورده باشد اگر دعوی نماید که جماعتی
باکراه بخورد من داده اند حد از او ساقط میشود بشرطیکه گواهان عادل تکذیبش نکنند و اگر دعوی
کند که من عالم بحرمت شراب نبودم دعوی مقبول است چه احتمال دارد که جدید الاسلام باشد

فصل ششم در بیان قسم سیزدهم و چهاردهم از اقسام حدود و آن حبس مخلد است و کشتن اما
حبس مخلد و آن چند جماعت است اول حد کسیکه امر بکشتن کسی کند دوم حد کسیکه در مرتبه سیم
دزدی کند بعد از آنکه دست راست و پای چپ او را بریده باشند سیم حد زنیکه مرتد شده باشد
و اما کشتن و آن حد بیست و پنج نوع است اول حد دزدیکه در مرتبه چهارم بعد از حبس مخلد دزدی کند
دوم حد کسیکه با مادر یا خواهر یا دختر یا دختر برادر یا دختر خواهر یا عمه یا خاله زنا کند سیم حد یهودی
یا ترسا که با زنان مسلمان زنا کند خواه بشرائط ذمه باشد و خواه نباشد و خواه زن اطاعت کرده باشد و خواه نکرده باشد
باکراه زنا کرده باشد چهارم حد کسیکه با زنی باکراه زنا کند پنجم حد کسیکه بزن پدر یا با کنیزیکه پدر
با او دخول کرده باشد زنا کند ششم حد کسیکه او را بجهت تفخیذ یعنی منی ریختن در میان ران مردان سه
مرتبه تعزیر کرده باشند هفتم حد زنانیکه ایشان را سه مرتبه حد [illegible] باشند هشتم حد کسیکه شراب
خورده باشد و او را سه مرتبه حد زده باشند نهم حد کسیکه شراب را حلال داند و توبه نکند یازدهم حد کسیکه
فروختن شراب را حلال داند و توبه نکند دوازدهم حد کسیکه محرمات اجماعیه را حلال

دانند هرگاه پدر او مسلمان باشد سیزدهم حد کسیکه بکشتن کسی آید و گریختن او ممکن نباشد
چهاردهم حد کسیکه بقصد بردن مال کسی آید و بغیر از کشتن دفع او ممکن نباشد پانزدهم
حد کسیکه حضرت پیغمبر و امیرالمؤمنین و ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین را سب
کند چه او را باید کشت اگرچه بی اذن امام باشد مادامیکه متضمن فتنه نباشد شانزدهم
حد کسیکه دعوی پیغمبری کند و شک در نبوت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله داشته
باشد هفدهم حد کسیکه تصدیق نماید دعوی آنکس را که دعوی پیغمبری کند هجدهم
حد مسلمانیکه ساحر باشد و سحر کند نوزدهم حد کسیکه با زن شخصی زنا کند چه شوهر را
کشتن او جایز است و در این کشتن کفاره بر او لازم نیست اما اگر بحسب شرع زنای او ثابت
نشود قصاص بر او لازم است بیستم حد مرتد فطری یعنی مردیکه پدر او مسلمان باشد و او کافر
گردد بیست و یکم حد مرتد ملی یعنی مردیکه پدر او کافر باشد و او مسلمان شود و بعد از اسلام کافر گردد
چه او را توبه باید فرمود تا سه روز مهلت باید داد پس اگر مسلمان نشود او را باید کشت و اگر اینچنین شخصی
سه مرتبه توبه کند و باز کافر شود در مرتبه چهارم او را باید کشت و مرتد شدن یا بقولست چون
گفتن چیزیکه دلالت بر کفر او کند یا بفعل است چون سجده کردن بت و در نجاست انداختن مصحف
بقصد استهزاء و استخفاف و شروط مرتد ملی و فطری چهار است اول آنکه بالغ باشد چه اگر طفلی
مرتد شود تعزیرش میکنند دوم آنکه عاقل باشد چه مرتد شدن دیوانه را تعزیر لازم است سیم آنکه
مختار باشد چه اگر باکراه او را مرتد سازند چیزی بر او لازم نیست چهارم آنکه قصد داشته باشد
پس اگر بیقصد از او واقع شود چیزی بر او لازم نیست و توبه مرتد فطری بحسب ظاهر مقبول نیست
و تصرفات او چون هبه و عتق و تدبیر و وصیت صحیح نیست و زن او فی الحال عده وفات نگاه میدارد
و اگرچه با او دخول نکرده باشد بر قول اقوی و میراث خوارانش ترکه او را میانه خود قسمت میکنند و اگرچه او را
نکشته باشند و اگر زن مرتد شود او را نمیتوان کشت بلکه حبس مخلد باید کرد و در اوقات نماز او را باید
زد و لباس خشن در او پوشانید تا آنکه توبه کند یا بمیرد و مرتد ملی را توبه باید داد و اگر از توبه کردن امتناع
نماید او را بکشند و این مرتد را تا نکشند ورثه او میراث او را قسمت نمیکنند و تصرفات او صحیح نیست تا
آنگاه که مسلمان شود و زن او عده طلاق نگاه میدارد نه عده وفات پس اگر در عده طلاق توبه کرد همان
زن او است و اگر بعد از عده توبه کرد زن او نیست و توبه مرتد آنست که اقرار کند بانچه انکار کرده بود و تمام
کردن او کافی نیست و اگر مرتد بعد از مرتد شدن دیوانه شود کشتن او جایز نیست و ولایت او بسبب مرتد شدن
ساقط میشود پس نمیتواند که دختر صغیر خود را بجهت دیگری عقد کند یا بجهت پسر صغیر خود بخواهد
و همچنین کنیز خود را بشوهر نمیتواند داد و بعضی از مجتهدین بر آنند که میتواند داد بیست و دوم
حد کسیکه بخانه کسی نگاه کند بعد از آنکه او را منع کرده باشند چه او را ابتدا از منع نمیتوان کشت بیست و سیم
حد ذمیکه بکشتن غلامان خود عادت کرده باشد بیست و چهارم حد مسلمانیکه بکشتن یهود
عادت کرده باشد بیست و پنجم حد کسیکه مؤمنی را از روی عمد بظلم کشته باشد چه او را در عوض او قصاص
باید کرد چنانچه در باب بیستم مذکور خواهد شد **مطلب دوم** در آنچه تعلق بحد ندارد و در آن دو فصل است

فصل اوّل در آنچه حدود بآن ثابت میشود بدانکه در یکدسته چیز ثابت میشود اوّل بگواهی دادن دو عادل
پیش حاکم شرع دوّم بگواهی دادن یک عادل با قسم خوردن صاحب مال سیّم باقرار کردن دزد دو مرتبه و
محارب بودن یعنی شمشیر کشیدن بقصد ترسانیدن مسلمانان و استمناء کردن یعنی بحرکت دست منی
بیرون آوردن و با حیوان دخول کردن و اینها بدو چیز ثابت میشود اوّل بگواهی دادن دو مرد عادل دوّم
باقرار کردن یک مرتبه و لواطه بدو چیز ثابت میشود اوّل بگواهی دادن چهار مرد عادل دوّم باقرار
کردن چهار مرتبه و سحق و قیاده و شراب خوردن و دشنام دادن بدو چیز ثابت میشود اوّل بدو گواه
عادل دوّم باقرار کردن دو مرتبه و بوی شراب آمدن از دهن کسی شرب او ثابت نمیشود چه احتمال مضمضه
نیز دارد و زنا بدو چیز ثابت میشود اوّل بگواهی دادن چهار مرد عادل یا دو مرد عادل با چهار زن عادله
دوّم باقرار کردن چهار مرتبه و شروطیکه در گواهان زنا و لواطه میباید سه است اوّل آنکه گواهان
دعوی مشاهده کنند بطریقیکه میل در سرمه دان باشد دوّم آنکه گواهان متفق گواهی دهند بحسب
زمان و مکان و هیئت سیّم اتفاق گواهان در وقت گواهی دادن چه اگر متفرق گواهی دهند صحیح
نیست و بعد از آنکه زنا و لواطه بطریقیکه مذکور شد پیش حاکم شرع ثابت شود اقامت حد بر
ایشان میکنند و جز امام یا نایب او دیگری متولّی حد نمیتواند شد و در اقامت کردن حد آقا بر غلام
و کنیز خود هرگاه خود ببیند مجتهدین اختلافست و همچنین در اقامت نمودن پدر و شوهر حد را بر پسر و زن خود هرگاه
خود ببیند نیز خلافست اگر پیش ایشان بگواه ثابت شود حد نمیتوانند زد مگر برخصت امام و امام مخیّر است
میانه حد زدن ایشان بطریق اسلام و میان دادن ایشان باهل ملّت خود تا بطریق خود حد بر او بزنند و در اقامت
کردن حد حضور گواهانیکه بگواهی ایشان حد ثابت شده لازم نیست چه اگر آن گواهان بمیرند یا غایب
باشند حد میتوان زد و سنّت است امام را تلقین انکار کردن کسیرا که اقرار میکند چه مکروهست حرص
ساختن اقرار کننده را باقرار مگر کسیرا که عالم بطال باشد **فصل دوّم** در آنچه تعلق بحدود زنا دارد
و آن سی امر است دوازده امر واجب و پنج امر حرام و هفت امر سنّت و شش امر مکروه اما دوازده امر واجب
اوّل اقامت حدود بر خواهند حق الناس بعد از مطالبه صاحب حق دوّم حاضر شدن شهود و بعضی
از مجتهدین حاضر شدن جمعی را برای اقامت حد واجب دانسته اند و اقل ایشان یک نفر است و بعضی گفته اند
که اقل جماعتیکه حاضر شوند باید که ده کس باشند و بعضی سه کس نیز گفته اند و بعضی اینجا حاضر شدن
را سنّت میدانند سیّم امر کردن کسیرا که میخواهند سنگسار کنند بغسل میّت کردن چهارم نماز
گذاردن بر او و دفن کردن او بعد از کشته شدن پنجم آنکه گواهان که بر زنا کردن او گواهی داده اند
اوّل ایشان سنگ بزنند هرگاه موجود باشند ششم آنکه امام ابتدا بزدن سنگ کند اگر
بغیر گواه پیش او ثابت شده باشد هفتم آنکه اگر بر شخصی رجم و جلد واجب شود اوّل او را
تازیانه بزنند آنگاه رجم کنند هشتم آنکه در سنگسار کردن زن را تا سینه و مرد را تا کمر در زمین
پنهان کنند و بعضی از مجتهدین این را سنّت میدانند و اگر بعد از آنکه ایشان را در زمین
پنهان کرده باشند بگریزند پس اگر ثبوت آن بگواه شده ایشانرا برگردانند و اگر باقرار ایشان
ثابت شده اگر سنگ بر او خورده برگردانیدن او لازم نیست نهم آنکه زانی را برهنه

برهنه کرده سنگسار کنند بقول بعضی و بعضی گفته اند بطریقیکه در حالت زنا کردن بوده بزنند
دهم پوشیدن عورتین مرد واجبست و زن را با رخت بزنند یازدهم سخت زدن تازیانه و بعضی میانه
گفته اند دوازدهم اجتناب کردن از زدن تازیانه بسر و رو و فرج ایشان و امّا پنج امر حرام اوّل اهمال کردن
در دفن کسیکه او را سنگسار کرده باشند دوّم اقامت حد غیر قتل بر زنیکه بیمار باشد و امید بهبودی
او باشد یا زنیکه نفاس داشته یا استحاضه داشته باشد چه اینهم بیمارند تا آنکه بهتر شوند و اگر مصلحتی
تقاضا کند که اقامت حد باید نمود ضغث باید زد چنانچه مذکور شد سیّم اقامت حد بر زنیکه حامله
باشد تا آنکه بزاید و طفل از او مستغنی شود اگر کسی نباشد که محافظت او کند و شیر بدهد چهارم
اقامت حد بدور کعبه کسیرا که ملتجی بحرم کعبه شده باشد پنجم گذاشتن کسیکه او را از حلق کشیده باشند
تا او را سر دهند و امّا هفت امر سنّت اوّل آنکه امام مردم را خبر کند و امر بحاضر شدن ایشان نماید بجهة
اقامت حد دوّم آنکه سنگهائیکه میزنند کوچک باشد تا آنکه او را زود نکشد و بسیار کوچک نیز نباشد
که او را دیر بکشد سیّم آنکه مردان را ایستاده حد بزنند و زنان را نشسته [illegible] بزنند
چهارم حد را بر بدن او متفرق کردن یعنی هر بجای یکجا او نزدن پنجم آنکه در بریدن دست بنوعی ببرند
که آسان باشد ششم آنکه بعد از بریدن بروغن زیت داغ کردن هفتم آنکه دست بریده را بر گردن او آویختن
و امّا شش امر مکروه اوّل حاضر شدن کسیکه حد بر او باشد دوّم اقامت حد در مساجد سیّم اقامت حد در حین
سختی گرما و سرما پس در تابستان در صبح و شام باید زد و در زمستان میانه روز چهارم ضامن شدن کسیکه
که حد بر او است پنجم شفاعت کردن در اسقاط حد از او ششم مؤخر داشتن حد بعذر **مطلب**
سیّم در بیان تعزیر کردن و آن در لغت عرب بمعنی تادیب است و بحسب شرع عقوبتی است با اهانتی
متعلق بجماعتیکه گناهانی که مستوجب حد نباشد از ایشان بوقوع آمده باشد و شارع مقدار آنها را
معیّن نکرده مگر در پنج موضع که مذکور خواهد شد که مقدار تعزیر اینها را مقرر ساخته بدانکه گناهانی
که بسبب تعزیر کنند اینها میشود بر سی و پنجقسم است اوّل کسیکه در روز ماه رمضان با زن خود جماع کند
چه سه امر بر او لازم است اوّل قضای آن روزه دوّم کفاره سیّم بیست و پنج تازیانه دوّم کسیکه زن
آزادی داشته باشد و کنیز را بی رخصت او بعقد در آورد و دخول کند چه او را دوازده تازیانه و نصف
تازیانه که هشت یک حد زنا است باید زد و نصف تازیانه را باید سست گرفته و نصف دیگر بزنند سیّم
دو مرد بیگانه که برهنه در زیر یک لحاف باشند چه ایشانرا سی تازیانه تا نود و نه تازیانه باید زد چهارم
مردی و زن بیگانه که برهنه در زیر یک لحاف باشند چه ایشانرا دوازده تازیانه تا نود و نه تازیانه باید زد
و بعضی در این صورت حد بر ایشان لازم میدانند پنجم کسیکه بکارت دختری را بانگشت ببرد چه او را از سی
تازیانه تا هفتاد و هفت تازیانه باید زد بر قول بعضی از مجتهدین و بقول بعضی از سی تا هشتاد و بعضی
از سی تا نود و نه نیز گفته اند ششم کسیکه اقرار بحدی کند اما مقدار تازیانه بر او زنند که او خود گوید تمام
شد بشرط آنکه از صد تازیانه تجاوز نکند هفتم کسیکه یک مرتبه اقرار بلواطه یا سحق کند هشتم کسیکه
پسر را بشهوت ببوسد نهم دو زن برهنه بیگانه که در زیر یک لحاف باشند دهم کسیکه دشنام
مکرّر بدهد که در عرف دشنام گویند یازدهم کسیکه بکنایه چیزی گوید که سبب آزردگی دیگری شود

مثل آنکه بجانی گوید که من حرامزاده نیستم دوازدهم کسیکه بزن خود گوید که من ترا بکر نیافتم سیزدهم
دشنام دادن طفل یا دیوانه چهاردهم آنکه دو مرد یکزن ناشسته باشند یکجا یکدیگر را دشنام دهند
پانزدهم کسیکه ترک واجبی کند و تعزیر او برای امام منوطست بشرط آنکه از حد زیاده نکند شانزدهم
کافر یکه سحر کند هفدهم طفل و دیوانه که شراب خورد هجدهم کسیکه شراب بفروشد اما حلال نداند
نوزدهم کسیکه حرام کند و حلال نداند بیستم کسیکه بظاهر بر غلبه مال کسی را بگیرد و یکی از بیست و یکم
کسیکه بخفیه مال کسی را بردارد و بگیرد بیست و دوم کسیکه بحیله و تزویر اموال مسلمانان را ببرد
و کتابها و نوشتها سازد بیست و سیم کسیکه مثلث یا دارو سهو شی بخورد کسی دهد بیست و چهارم
کسیکه بحرکت دست منی بیرون آورد چه در حدیث آمده که حضرت امیرالمومنین ع اینچنین شخص را فرمود
تا زیانه بر کف دست او زده بود که کفش برنج مثل بود بیست و پنجم کسیکه غلام خود را بکشد بیست
و ششم مسلمانی را که یهودی را بکشد بیست و هفتم کسیکه در مجلسیکه شراب یا آنچه مست کننده باشد
بخورند برود یا باختیار بنشیند یا طعام خورد بیست و هشتم کسیکه ماهی که فلوس نداشته باشد بخورد
بیست نهم کسیکه حیوان زنده را بخورد سی ام کسیکه سپرز حیوانات را بخورد سی و یکم کسیکه کسی
خود را بکشد سی و دوم طفل یا دیوانه که زنا کنند سی و سیم دزدی کردن طفل و دیوانه سی و چهارم طفل
و دیوانه که مرتد شوند سی و پنجم دخول کردن بچهارپایان چه در اینصورت پنج امر برو لازمست اول تعزیر او به
آنچه رای امام باشد و بعضی گفته اند که بیست و پنج تازیانه او را باید زد و بعضی حد زنا زده اند که حد است قرار داده
اند و بعضی حکم بکشتن کرده اند دوم ضامن قیمت آن حیوان است بصاحبش دهد سیم حرام شدن گوشت
آن حیوان و آنچه از او متولد میشود اگر گوشت او را خورند چهارم کشتن و سوزانیدن آن حیوان اگر گوشت
او را خورند پنجم بیرون آوردن آن حیوان از آنجائیکه دخول کرده بشهر دیگر اگر گوشت او را نخورند تا اینکه
قیمت او را بصاحبش میدهد با خود منصرف میشود یا تصدق میکند میان مجتهدین خلاف است
و اگر آن حیوان بحیوانات دیگر مشتبه شود دو قسم کنند و قرعه بزنند تا آنکه یکی بماند **تتمه** بدانکه
فرقی میان حد و تعزیر به ده امر میشود اول مقدار معین نداشتن تعزیر با گناهان مذکوره کوچکی مگر در بعضی مواضع که
مذکور شد دوم مساوی بودن آزاد و بنده در تعزیر سیم موافق بودن تعزیر با گناهان در بزرگی و کوچکی چه در حد
سیما نقل کافی است چهارم آنکه تعزیر تابع مفسده است و اگر چه معصیت نباشد چون تادیب طفل و دیوانه
بخلاف حد که تابع معصیت است پنجم آنکه هرگاه معصیت حقیر باشد تعزیر او نیز حقیر است و اگر چه فائده ندهد
و بعضی از مجتهدین برآنند که این تعزیر عبث است چه قلیل فائده نمیدهد و کثیر جایز نیست ششم
ساقط شدن تعزیر بسبب توبه بخلاف حد چه بعضی از آنها بتوبه ساقط نمیشود هفتم داخل شدن تعزیر
در تعزیر بحسب انواع تعزیر بخلاف حد که در آنها تخییر نیست مگر در محارب و لواطه هشتم اختلاف
تعزیر بحسب اختلاف فاعل و مفعول و جنایت بخلاف حد که مختلف نمیشود باختلاف آنها نهم آنکه اگر
سبب تعزیر نسبت بدو شهر مختلف شود در هر شهری تفاوت آن شهر را رعایت باید کرد بخلاف حد و
دهم آنکه تعزیر چند قسم است حق الله چون دروغ گفتن و حق الناس چون دشنام دادن بغیر حق و حق
هر دو چون دشنام صلحائیکه مرده باشند بخلاف حد که حق الله است الا حد قذف که در آن خلاف است

باب بیستم از کتاب جامع عباسی

در بیان خونبهای قتل آدمی و خونبهای زخمیکه بر آدمی زنند و خونبهای قطع اعضای او و خونبهای
سگ شکاری و سگ گله و سگیکه محافظت باغ یا زراعت کند و در آنچه مطلبست و خاتمه **مطلب
اول** در بیان آنچه موجب کشتن است و در آن چند فصل است **فصل اول** در اقسام کشتن
و آن پنج قسمست **قسم اول** واجب چون کشتن کافر حربی هرگاه مسلمان نشود و یهود و ترسا
و آتش پرست هرگاه التزام دوازده شرطیکه در بحث جهاد مذکور شد نکنند و مسلمان نیز نشوند
و کشتن بیست و پنج کس که در بحث حدود مذکور شد و کشتن مسلمانانیکه کافران در جنگ ایشان را اسیر
خود کرده باشند و فتح ممکن نباشد مگر بکشتن ایشان **قسم دوم** حرام چون کشتن مومنی بغیر حق و
کشتن یهود و ترسا و آتش پرست هرگاه التزام دوازده شرطیکه در بحث جهاد مذکور شد کنند و کشتن کافری
که امام بجهت مصلحتی مدت معینی با ایشان عهد کرده باشد و کشتن کافریکه او را امان داده باشند و
کشتن زنان اهل حرب و اطفال ایشان مگر بضرورت و کشتن اسیر اینکه که بعد از جنگ بدست آیند
و کشتن کافر در ماههای حرام هرگاه حرمت آنها را دانند **قسم سیم** مکروه چون کشتن کسیکه ...
میکند پدر خود را بدست خود **قسم چهارم** سنت چون کشتن کسیکه بجهت قصاص بود
هرگاه ترسد که اگر قصاص نکند او را اذیت کند چه در اینصورت ممکن نیست که مستحب باشد **قسم
پنجم** مباح چون کشتن کسی بسبب حد یا بسبب قصاص و کشتن آدمی باعتبار سبب او منقسم میشود
بشش قسم اول آنکه موجب قصاص و دیت و کفاره و گناه نباشد چون کشتن واجب سوای کشتن مسلمانانی
که کافران ایشان را در جنگ اسیر کرده باشند چه در آن کفاره لازمست و کشتن مباح دوم آنکه موجب
قصاص و دیت و کفاره نباشد اما گناه داشته باشد چون کشتن اسیر یکه از راه رفتن عاجز آید و کشتن
جهاد کننده کسیرا بی اذن امام یا پیش از آنکه امام ایشان را دعوت باسلام کند سیم آنکه موجب قصاص
و کفاره باشد چون کشتن مومنی مثل خود را از روی عمد بغیر حق چهارم آنکه موجب دیت و کفاره باشد
چون پدر کشتن پسر خود را از روی خطا یا شبه و کشتن مومن مثل خود را از روی خطا یا شبه عمد چنانکه مذکور شد
پنجم آنکه موجب دیت باشد و موجب کفاره نباشد چون کشتن یهود و ترسا و آتش پرست ششم آنکه
موجب کفاره باشد و موجب دیت نباشد چون کشتن بنده خود را هرگاه مسلمان باشد و کشتن آدمی باز
منقسم بسه قسم است اول خطای محض که کشنده در فعل و قصد خطا کند مثل آنکه قصد داشت تیری
بر کبوتری اندازد خطا شد و بر آدمی خورد و او را کشت دوم شبیه بعمد که کشنده آن کار را کرده باشد
اما بقصد کشتن نکرده باشد چون زدن طفل بجهت تادیب بچیزیکه غالبا نکشد سیم عمد محض که کشنده
کسیرا بقصد بکشد و این قسم موجب قصاص است یعنی کشنده را در عوض کشته شده باید کشت
فصل دوم در بیان احکام قتل عمد و جراحتی که کسی بر کسی زند و در آن چند فصل است **فصل
اول** در بیان مواضعی که قصاص در آنها لازمست بدانکه در یازده موضع قصاص باید کرد اول
کشتن مومنی بغیر حق از روی عمد دوم جراحت کردن هرگاه داند که آن جراحت سرایت میکند بکشتن اما
اگر سحر کردن کسیرا بکشد آیا موجب قصاص است یا نه میان مجتهدین در این خلافست اقرب اینست که در

یعنی تا شرایط جهاد ... از حکم ... طاب ظله

خواهد

اسباب قتل عمد منحصر بمذکورات نیست و مناط صدق عرفی قتل عمد است ظم طاب مد ظله

اینصورت دیت لازم است مگر آنکه کشنده اقرار کند که من او را بسحر کشتم ششم بسبب افکندن کسی را که احتمال
آن نتوان کرد چهارم زدن اندک که بسبب آن بیمار شود و بمیرد پنجم زدن با سنگ سر تیزی که مثل آن بمیرد
ششم گلوی کسی را گرفتن و نگاه داشتن تا بمیرد هفتم خود را از بلندی بر سر کسی انداختن و او را کشتن
یا او را از بلندی انداختن هشتم کسی را در آتش یا در آب انداختن بشرطیکه داند که بشنا کردن بیرون نتواند
آمد نهم آنکه طعام زهردار را دانسته بخورد کسی دادن که خورنده نداند که زهر دارد اما اگر آنکس خود دانسته
بخورد یا بی رخصت بخانه او آید و بخورد قصاص نیست دهم کسی را در دریا انداختن که ماهیان و جانوران
دریا او را بخورند اگرچه قصد نکرده باشد بقول بعضی از مجتهدین یازدهم چاه کندن در راه و طلبیدن
کسی را تا در آن بیفتد و بمیرد و سگ درنده را بر کسی حریص کردن تا آنکه او را بکشد بشرطیکه آنکس را ممکن
نباشد خلاص شدن دوازدهم پیش شیر انداختن کسی را بشرطیکه مذکور شد سیزدهم پیش مار انداختن
کسی را تا آنکه او را بگزد و بمیرد چهاردهم در چاه انداختن کسی را که در آن چاه بمیرد پانزدهم گواهی دادن به
دروغ بکشتن کسی جهت قصاص و کشتن آنکس بگواهی او بشرط آنکه ولی که قصاص کرده نداند که او
دروغ گفته اما اگر داند قصاص بر ولیست **فصل دوم** در بیان شروط قصاص کردن بدانکه شروط
قصاص هفت امر شرطست اول مساوی بودن هر دو در آزادی و بندگی پس مرد آزاد را بعوض بنده
نمیکشند مگر آنکه کسب او بنده کشتن باشد که در اینصورت او را میکشند و مرد آزاد را جهت مرد آزاد
و جهت زن آزاد میکشند و بعد از آنکه رد کنند یعنی نصف دیت مرد را بخویشان او دهند و زن آزاد را
بعوض زن آزاد و مرد آزاد میکشند اما زیاده نمیکنند بر قول اقوی قصاص میکنند بجهت آزاد و بنده از
بنده دوم مساوی بودن در دین پس مسلمان را جهت کافر قصاص نمیکنند بلکه اگر یهود را کشته باشد
تعزیرش میکنند و دیت میدهد چنانچه خواهد آمد و اگر عادت کند بکشتن یهود قصاص لازم است
چنانچه مذکور شد بعد از آنکه زیادتی دیت مسلمان را رد کنند و ذمی را جهت ذمی میکشند و ذمی
را جهت ذمیه میکشند با رد و ذمیه را جهت ذمی و ذمیه میکشند و رد نیست و ذمی را جهت مسلمان
میکشند و مال و فرزندان کوچک تعلق بولی مقتول دارد بقول بعضی از مجتهدین و اگر کافری کافر را
بکشد و مسلمان شود قصاص از او ساقط میشود بلکه دیت میدهد اگر مقتول ذمی باشد و اگر
ذمی مرتدی را بکشد او را قصاص میکنند سیم آنکه کشنده پدر مقتول نباشد چه پدر و جد را جهت
پسر و پسر زاده نمیکشند بلکه ایشان را تعزیر میکنند و کفاره و دیت بر ایشان لازم است و اگر
پدر و پسر هر دو در کشتن پسر شریک باشند پسر را میکشند و پدر نصف دیت پسر را بوارث او
میدهد چهارم آنکه کشنده بالغ باشد چه اطفال را قصاص نیست و دیت بر عاقله ایشانست چه عمد ایشان
خطا است و در اینمقام شیخ شهید قدس سره اشکال کرده که اصحاب گفته اند که عمد اطفال در کشتن خطا است
با وجود آنکه تصریح کرده اند بآنکه جایز است که طفل ممیز بکشد و شکاری که او بزند حلالست و حال آنکه در این
هر دو امر قصد شرطست پس چون قصد ایشان را در کشتن اعتبار نکرده اند در ذبح کردن و شکار نمودن اعتبار
کرده اند پنجم آنکه کشنده عاقل باشد پس اگر مجنون باشد قصاص نمیکنند اما اگر عاقل باشد آنگاه
دیوانه شود قصاصش میکنند ششم آنکه کسی را بکشد که کشتن او جایز نباشد پس اگر کشتن او بحسب شرع مباح

وهم چنین هرگاه به بینه معلوم شود که کشته است و اگر قصد قتل بوده است اظهر قصاص است ظم جامع مد ظله

بقصد کشتن یا با علم بآنکه کشته می شود ظم جامع مد ظله

با علم بآنکه بیمار خواهد شد ظم جامع مد ظله

گذشت که مشکل است ظم جامع مد ظله

و بنابر است ... او مگر آنکه پیش از ... مسلمان شود که در این صورت ... بلکه جهان کشتی است ظم جامع مد ظله

بلکه بنابر اقوی در حال او ظم مد ظله

یعنی بد حکم خطاء است در باب قصاص و بنابراین اشکال مرتفع است ظم جامع مد ظله

و اگر عاقل جنون یا بکشد قصاص نیست بلکه باید دیه بدهد لکن هرگاه با وقوع طفلی بکشد قصاص است ظم جامع مد ظله

باشد یا واجب شود قصاص نیست هفتم آنکه کشنده سفیه خود یا بشراکت دیگری بکشد چه اگر
دیگری کشتن کسی کند قصاص نیست بلکه او را لعنت کنند مخالف گناه کرده **فصل سیم** در بیان آنچه قصاص بسبب
آن لازم میشود بدانکه بیکی از سه چیز ثابت میشود اول اقرار کردن عاقل بالغ آزاد و خلافست میان
مجتهدین که یکمرتبه اقرار کردن ثابت میشود یا دو مرتبه و اقرار بنده صحیح نیست مگر آنکه آقای او
تصدیق کند و اقرار سفیه و محجور و مفلس در آنچه موجب قصاص باشد صحیح است اما در آنچه موجب خونبها
باشد صحیح نیست و اگر یکی از دو کس اقرار کند که شخصی را بعمد کشته و دیگری اقرار کند که او را بخطا کشته
ولی مقتول مخیر است در تصدیق هر یک از ایشان که خواهد و اگر شخصی اقرار کند که شخصی را کشته آنگاه
شخصی دیگر گوید که من کشته ام او را مسئله اینست که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام امام حسن علیه السلام
بجواب آن مأمور ساخته اند و آنحضرت فرموده که قصاص از هر دو ساقط است و خونبهای مقتول را از
بیت المال باید داد و باین روایت اکثر مجتهدین عمل کرده اند و بعضی گفته اند که ولی مقتول در اینصورت
مخیر است در تصدیق هر یک از ایشان که خواهد دوم گواه گذرانیدن چه هرگاه دو مرد عادل گواهی
دهند که شخصی دیگری را کشته قصاص ثابت میشود و بگواهی زنان یا دو زن و یکمرد ثابت نمیشود و بعضی
از مجتهدین گفته اند که بگواهی یکمرد و دو زن خونبها ثابت میشود و این قول ضعیف است و میباید که گواهی
دادن گواهان متفق باشد بحسب زمان و مکان و آلت و خالی باشد از احتمال چه اگر مختلف باشد
بحسب زمان و مکان و آلت یا آنکه محتمل باشد مثل آنکه گویند ما دیدیم که او را جراحت کرده قصاص ثابت
نمیشود سیم قسامه و آنچنانست که هرگاه بر کسی دعوی کنند که او کسی را کشته و گواه نداشته باشند
میباید که خویشان او پنجاه قسم بخورند اگر دعوی قتل عمد نمایند باجماع مجتهدین و در قتل شبیه بخطا
خلافست اقوی آنست که در آن نیز پنجاه قسم است و بعضی در قتل خطا بیست و پنج قسم گفته اند و این قسم
خوردن در وقتیست که لوث باشد که تهمت است میگویند مثل آنکه شخصی بعوض نماید به سلاح ... که سلاح
خون آلوده باشد که کسی او را کشته یا کشته در خانه افتاده باشد یا در کوچه که غیر مردمان کوچه آنجا تردد
نکنند یا در محله که دیگران آنجا تردد نکنند یا در میان ده که غیر مردم ده از آنجا تردد نکنند و کشته در میانه
صفین یا در دو ده افتاده باشد چه اگر یکی از آن دو ده نزدیک باشد یا نزدیک کمان بردن لوث است
از دو ده یا آنکه بر طبق دعوی مدعی یک عادل یا جماعت فساق گواهی دهند بشرط آنکه ظن حاصل شود که
مدعی راست میگوید اما اگر کشته در مسجد جامع یا در راهی که جماعتی در آن تردد کنند یا در صحرا یا در
مکانیکه از ازدحام خلق باشد یا بر بالای پلی یا کنار جسری افتاده باشد قصاص نیست بلکه خونبهای او را
از بیت المال میدهند و با مظنه صدق مدعی در قصد دعوی تعیین قاتل و نوع قتل شرطست
یا نه مجتهدین را در این خلافست و هرگاه مدعی در اینصورت چهل نفر کس خویش داشته باشد هریک
قسمی میخورند که فلانی خویش ما را کشته است تا پنجاه قسم تمام شود پس قصاص ثابت میشود و اگر زیاده
از پنجاه کس باشند بر پنجاه کس اقتصار میکنند که یکی از ایشان مدعی باشد و ولی مقتول در اینصورت
مخیر است میان تعیین قسم خورندگان و اگر کمتر از پنجاه کس باشند یا بعضی از قسم خوردن امتناع نمایند
تتمه مگر قسم بخورند تا پنجاه قسم تمام شود و اگر خویشان مقتول قسم نخورند یا خویش نداشته باشد مدعی

اقوی کفایت یکمرتبه است ظم جامع مد ظله

اقرار مفلس در موجب خونبها صحیح است لکن شرکت با غرما نمیکند و بعد از ... باشد بوارثان ظم جامع مد ظله

و اما اگر از اقرار خود رجوع کند ظم جامع مد ظله

و اما در قتل خطا و شبیه عمد بیک مرد و دو زن ثابت میشود ... ظم جامع مد ظله

قول این بعض بعید نیست ظم جامع مد ظله

یعنی آنکه ادعا میکند ... بقسامه ... نوع قاتل ... مظنه نیست ... شخص مدعی ... قتل از عمد بودن ... بودن حاصل ... باید خصوص ... هم مظنون شود ... خصوصیت ... شود ظم جامع مد ظله

خود پنجاه قسم بخورد و اگر مدعی از قسم خوردن امتناع نماید مدعی علیه و خویشان او پنجاه قسم بخورند و دعوی قتل ساقط میشود و بعضی از مجتهدین بر انند که اگر مدعی علیه قسم بخورد در اینصورت قصاص ثابت میشود و بعضی از مجتهدین در اینصورت گفته اند که اگر مدعی یک قسم بخورد ثابت میشود و سنت است که حاکم شرع پیش از قسم دادن ایشان را وعظ گوید و اما در اینکه قسم خوردن پی در پی پنجاه قسم شرط است یا نه مجتهدین را در این خلافست و حاضر بودن مدعی علیه در وقت قسم خوردن پیش متشرع شرط نیست و در وقت قسم خوردن شرطست ذکر کردن کشنده و کشته شده و مخصوص بودن کشنده و شریک بودن او و نوع کشتن او از عمد و خطا و شبیه بعمد

فصل چهارم در احکام قصاص و استیفاء ان

بدانکه هرگاه در کسی شرایط قصاص متحقق شود و کسی را بکشد قصاص بر او لازم میشود و اگر چه کسی او را باکراه بر ان داشته باشد لیکن اگر طفل غیر ممیز و دیوانه را باکراه کسی بر کشتن دارد یا مامور کرد اند در اینصورت قصاص بر امر کننده است نه بر ایشان و اگر جماعتی در کشتن شخصی شریک باشند ولی مقتول میتواند که همه را بکشد بشرط زیادتی خونبهای ایشان را بورثه ایشان دهد و اگر دو زن یک مرد را بکشند هر دو را بعوض مرد میکشند چه دو زن بعوض یک مرد حساب میشود و اگر یک زن و مرد را بکشد ان زن را بعوض مرد میکشند اما نصف خونبهای مرد را میگیرند خلافست از وی انسکه چیزی از او نمیگیرند و اگر دو خنثی مردی را بکشند هر دو را میکشند و نصف خونبهای مرد را بورثه ایشان میدهند و اگر یک مرد و یک زن مردی را کشته باشند هر دو را میتوان کشت و نصف خونبهای ان مرد را بورثه او باید داد و اگر در اینصورت همین مرد را بکشند زن نصف خونبهای مرد را بورثه او میدهد و اگر همین زن را بکشند مرد نصف خونبهای او را میدهد و اگر مردی زنی را بکشد مرد را بعوض زن میکشند بعد از انکه نصف خونبهای او را بورثه او دهند و اگر بنده ازادی را بکشد انگاه ازاد شود قصاص لازم است و در اینصورت ردی نیست و اگر جماعتی از بندگان ازادی را بکشند ولی مقتول مخیر است که همه را بکشد و زیادتی قیمت ایشان را از خونبهای کشته شده باقاهای ایشان دهد و بنده را در عوض بنده قصاص لازم است و اما در بنده کان تساوی در قیمت شرطست مجتهدین را در ان خلاف و اگر بنده و ازادی ازادی را بکشند ولی مقتول هر دو را میکشد و نصف خونبهای او را بورثه او میدهد و زیادتی قیمت غلام از نصف خونبهای بابای او میدهد و سنت است حاضر ساختن دو عادل در وقت استیفای قصاص و اعتبار الت قصاص که زهر الوده نباشد خصوصا در قصاص عضو پس اگر در اینحالت الت قصاص زهر الوده باشد ضامن است و قصاص نمیتوان کرد مگر بشمشیر و در وقت استیفای قصاص کردن او را باید برهنه نه بجاده بکر دارد اگر چه با بیت کننده سر او را بریده جدا کرده باشد یا قاتل سر او را جدا میتواند کرد و اقرب انستکه میتواند اما اگر قاتل سر مقتول را جدا نکرده باشد میانه مجتهدین خلافست اقرب انستکه نمیتواند و جایز نیست گوش و بینی بریدن یا باب غرق کردن یا باتش سوزانیدن و اگر چه جنایت باین طریق واقع شده باشد بلکه بشمشیر باید کشت و بعضی از مجتهدین گفته اند بطریقی که کشته او میتوان کشت و حوامست کشتن بشمشیر کند چه در شهرت سوی اما اگر اب بکشد چیزی بر قصاص کننده نیست از گناه لازم نیست در قصاص کردن زن حامله جایز نیست تا انکه بزاید و طفل خود را شیر دهد اگر کسی

نباشد که او را شیر دهد و اجرت کسیکه قصاص میکند از بیت المال باید داد و اگر در بیت المال چیزی نباشد یا باشد و صرف ضروریات دیگر شود از مال ولی مقتول باید داد و کسیرا قصاص کردن میرسد که میراث خوار مقتول باشد مگر زن و شوهر که ایشان را قصاص نمیرسد و بعضی از مجتهدین بر انند که قصاص کردن مخصوص پدر و خویشان پدریست و مادر و خویشان او را دخلی نیست و بعضی گفته اند که انا را مطلقا دخلی نیست و ولی بی اذن امام قصاص میتواند کرد اما با اذن امام سنت است خصوصا در قصاص عضو و بعضی از مجتهدین اذن امام را در قصاص واجب میدانند و اگر ولی متعدد باشند محتاج باذن جمیع است و بعضی از مجتهدین گفته اند که حاضران را قصاص میرسد و اگر ولی مقتول طفل باشد و ان طفل پدر یا جد نداشته باشد ایشان قصاص او را نمیتوانند کرد بلکه صبر کنند تا ان طفل بالغ شود و بعضی بر انند که اگر مصلحت در تعجیل قصاص باشد قصاص باید کرد چه ممکنست که تاخیر سبب فوت قصاص شود و اگر بعضی از اولیاء راضی بقصاص شوند و بعضی بخونبها ان بعض را بشرط قصاص میرسد که حصه جماعت که بخونبها راضی شده اند بدهند و شرط نیست در قصاص کردن انچه در دار اسلام قصاص کنند چه اگر در دار کفر مسلمانی از روی عمد بکشند قصاص لازم است و جایز است سفیه و مفلس را استیفای قصاص کردن هر گاه بالغ و عاقل باشند و قرض خواهان را نمیرسد که مفلس را از قصاص کردن مانع شوند و وکیل کردن در قصاص جایز است پس اگر وکیل را عزل کند و او پیش از انکه عالم بعزل شود قصاص کند چیزی بر او لازم نیست

فصل پنجم در قصاص اعضای ادمی

بدانکه موجب قصاص اعضای ادمی تلف کردن ان عضو است یا انچه در حکم تلف کردن باشد بچیزیکه غالبا تلف کند و اگر چه بقصد تلف نداشته باشد یا بغیر انچه غالبا تلف کند بقصد تلف کردن و ثبوت ان نیز بیکی از سه چیز است که در قصاص نفس مذکور شد اما در سوگند خوردن جهة قصاص اعضاء میانه مجتهدین خلافست بعضی گفته اند که در جائیکه خونبها دران ثابت شود شش قسم باید خورد و اگر کمتر از خونبها باشد قیاس بر شش کنند یعنی اگر نصف خونبها باشد چون یک دست سه قسم باید بخورد و اگر خونبهای اعضا کمتر از شش یک خونبها باشد چون انگشت یک قسم باید خورد و بعضی از مجتهدین بر انند که در قصاص اعضا نیز پنجاه قسم باید خورد بشرط انکه دران خونبها ثابت شود و اگر کمتر از ان باشد بنسبت بان قسم باید خورد و شروط قصاص اعضا همان شروط قصاص نفس است با زیادتی یک شرط دیگر و انسکا و بودن اعضا است در صحت و عدم ان پس دست صحیح را بعوض دست شل نمیتوان برید اما اگر صاحب دست صحیح راضی شود که دست شل را عوض دست صحیح او ببرند جایز است بشرطی که از سرایت نترسند چه با خوف سرایت جایز نیست اگر قصاص کنند و سرایت کند ضامن است و بعوض دست راست چپ را نمیتوان برید مگر انکه دست راست نداشته باشد چه در اینحالت دست چپ او را بعوض دست راست ببرند و اگر هیچیک از دست راست و چپ نداشته باشد پای او را بعوض دست راست ببرند و اگر کسی یک چشم داشته باشد یک چشم صحیح را که دو چشم داشته کور کند ان یک چشم او را بعوض چشم کور میتوان کرد و در صورت عکس یک چشم صحیح را بعوض یک چشم او کور باید کرد و بعضی گفته اند که نصف خونبها را باید بدهد زیرا که یک چشم در اینجا در حکم دو چشم است پس در کور کردن ان کل خونبها لازم است و اگر کسی چنان کرده باشد که بینائی چشم کسی رفته باشد و حدقه

بجای خود باشد کیفیت قصاص او بطریقیکه در حدیث وارد شده انستکه قدری پنبه را ترکنند و بر
پشت چشم او بگذارند و او را در برابر آئینهٔ گرم که از آفتاب گرم کرده باشند بدارند تا آنکه بینائی چشم او زایل گردد
چنانچه حدقه بحال خود بماند جایز است گوش صحیح را بعوض گوش کر و بینی صحیح را بعوض بینی کسیکه بو
نشنود و ذکر مرد جوان را بعوض ذکر مرد پیر و ختنه کرده را بعوض ختنه ناکرده میتوان برید و کسیکه دندان
دیگری را کنده باشد مثل آن دندان او را باید کند بشرطیکه دندان آنکس را که کنده است بیرون نیاید
امّا اگر بیرون آید قصاص نمیتوان کرد و رجوع در این باهل خبرت باید کرد پس اگر اهل خبرت گویند که
دندان کنده شده او دیگر بیرون نمیآید و بعد از قصاص کردن بیرون آید بخلاف عادت بر او چیزی نیست
و اگر دندان کسیرا که اهل خبرت گویند که بیرون میآید او قصاص کرده باشد ارش بر او لازم است
و اگر دندان طفل را کنده باشد انتظار بیرون آمدن آنرا باید کشید پس اگر بیرون نیاید قصاص لازم نیست
و اگر بیرون آید ارش باید گرفت چه هر زمانیکه دندان نداشته و اگر متغیر شده بیرون آید نیز ارش میگیرد
اگر […] از بیرون آمدن دندان یا پیش از […] شدن از بر آمدن دندان طفل […] بمیرد […] صورت
ارش […] دندان اصلی را بعوض دندان زیادتی نمیتوان کند و همچنین دندان زیادتی را بعوض دندان
زیادتی […] مکان باشد نمیتوان کند و اگر کسی انگشت شخصی را بریده باشد و دست دیگری […]
انگشت او را باید برید آنگاه دست او را اگر بریدن انگشت سابق باشد و اگر بریدن دست سابق باشد
دستش را ببرند و خونبهای انگشت از صاحب انگشت […] و هرچه مقتضی قصاص […] واجب باشد هرگاه
شود خونبهای آنرا باید داد و قصاص ثابت نمیشود […] یعنی زخمیکه پوست سر را شکافته […]
یعنی زخمیکه در گوشت سر فرو رفته باشد و در سمحاق یعنی زخمیکه از گوشت سر گذشته باشد و بپوست
نازک بر استخوان سر پیچیده رسیده باشد نیز قصاص میرسد و در استیفای قصاص در این زخمها طول
و عرض را رعایت باید کرد و نزول اعتبار ندارد چه اعضا در فربهی و لاغری متفاوتند و قصاص ثابت نمیشود
در زخمیکه استخوان را شکسته باشد یا آنرا از جای خود نقل کرده باشد برای آنکه استیفای آن بی زیاده
و نقصان ممکن نیست زیرا اگر البته در قصاص زیادتی و نقصان واقع میشود و در هر حال قصاص هر دو طرف
زخم را نشان باید کرد و از نشان اوّل تا نشان دوم باید برید در هوای معتدل تا آنکه از سرایت محفوظ باشد
و قصاص بغیر آهن جایز نیست و اگر در قصاص سرایتی بهم رسد ضامن نیست و جایز است قصاص کردن
پیش از بهم رسیدن جراحت و اگرچه صبر کردن تا منتهای شکستگی بهتر است و بعضی از مجتهدین بر آنند که پیش
از ثابت شدن جراحت قصاص جایز نیست چه هر آنکه احتمال سرایت بمردن دارد چه در این صورت در قصاص
نفس داخل میشود و هرگاه شخصی زخمی زند بعضو شخصی و او بعد از زخم خوردن بیمار شود و بمیرد در حال
او مشتبه شود که مردن او بسبب زخم بوده یا بواسطهٔ مرض دیگر از آن قصاص نیست بلکه قصاص عضو ثابت است

مطلب دوم در بیان خونبهای آدمی بدانکه چند فصل است **فصل اوّل** در بیان آنچه
موجب خونبها میشود بدانکه در شصت و هشت موضع خونبها باید داد اوّل کشتن آدمی هرگاه از روی
خطا واقع شود مثل آنکه شخصی تیری بقصد حیوانی بیندازد ناگاه بر آدمی خورد و او را بکشد دوم کشتن
آدمی از روی شبهه عمد مثل آنکه شخصی را بواسطهٔ ادب کردن بچیزی بزند که غالباً کشنده نباشد

واتفاقاً او را بکشد سیّم کشتن آدمی از روی عمد هرگاه از هر دو جانب بخونبها راضی شوند جایز است
و بعضی از مجتهدین گفته اند که ولی مقتول مخیّر است میان قصاص کردن و خونبها گرفتن
یا عفو نمودن و بعضی بر آنند که هرگاه ولی مقتول بخونبها راضی شود بر قاتل واجب است که خونبها
بدهد چهارم کسیکه چاهی در راهی یا ملک غیری بدون اذن او بکند و دیگری نداند که چاه است
در آن افتد آنکس که چاه کنده خونبها میدهد پنجم هرگاه دو کس سبب شوند و یکی سابق باشد
آن سابق ضامن خونبها است مثل آنکه سنگی بجائی بگذارد و دیگری چاهی بکند پس پای
کسی بسنگ خورد و در چاه افتد سابق ضامن است و اگر یکی از ایشان در ملک خود سنگ
گذاشته یا چاه کنده باشد ضامن خونبها نیست ششم طبیب ضامن خونبها است از مال خود اگر
[…] را از نفس یا عضو بعلاج تلف کند و اگرچه احتیاط کرده باشد و بیمار اذن داده باشد و بعضی از مجتهدین
گفته اند که اگر طبیب سعی تمام کرده باشد و حاذق باشد ضامن خونبها نیست و اگر بیمار پیش از مردن
ابرای ذمّهٔ طبیب کند از خونبها ساقط میشود مجتهدین را در این قول است هفتم کسیکه خواب آلوده باشد
و کسی را بکشد یا عضو او را تلف کند عاقلهٔ او ضامن خونبها است و بعضی از مجتهدین بر آنند که او خود ضامن
خونبها است از مال خود هشتم بردارنده متاع هرگاه بر کسی بخورد و بکشد یا عضو او را تلف کند ضامن
است از مال خود نهم کسیکه زن خود را بنوعی در بغل گیرد یا جماع کند که بمیرد ضامن خونبهای او است از مال
خود دهم کسیکه غافل را فریاد کند و بسبب آن طفلی یا دیوانه یا بیماری یا صحیح المزاج بمیرد ضامن خونبهای ایشان است
از مال خود و بعضی از مجتهدین بر آنند که عاقلهٔ او ضامن است یازدهم کسیکه بر کسی افتد و او را بکشد
ضامن خونبهای او است از مال خود و اگر خود بمیرد خون او هدر است و بعضی از مجتهدین بر آنند که اگر در افتادن
مضطر باشد خونبها بر عاقله است و اگر باد او را انداخته خون هر دو هدر است دوازدهم هرگاه
طفلی را از بلندی بر سر کسی اندازد و قصد کشتن نکند و غالباً آن انداختن موجب کشته شدن نباشد
و اتفاقاً بکشد خونبهای او را از مال خود ضامن است سیزدهم هرگاه کسی در راه تنگ در جائیکه مکان ایستادن
نباشد بایستد و کسی بر او خورد و کشته شود ضامن خونبهای او است چهاردهم هرگاه کسی شخصی را شب از
خانه بیرون آورد و صبح او را کشته بیابند ضامن خونبها است هرگاه گواه نداشته باشد که یا او را بجای
او رسانیده یا دیگری او را کشته و اگر او را مرده بیابند یا خونبهای او بر او لازم است مجتهدین را در این خلاف نیست
و اگر بیرون آوردن بالتماس مقتول باشد بیرون آورنده ضامن نیست و بعضی از مجتهدین گفته اند
که در این صورت نیز ضامن است امّا اگر شخصی بطلبد دیگری را از خانه بیرون […] ضامن نیست پانزدهم
هرگاه زن شیر دهنده در خواب بر طفلی بیفتد و او را بکشد عاقلهٔ او ضامن خونبهای آن طفل است و
بعضی از مجتهدین بر آنند که اگر شیر دادن را جهت افتخار قبول کرده خونبهای او را از مال خود بدهد و اگر
جهت احتیاج قبول کرده عاقلهٔ او میدهد و اقوی آنستکه در هر دو صورت عاقله میدهد شانزدهم آنکه
اگر شیر دهنده طفل شخصی را بدیگری که شیر بدهد بدهد و وقت رجوع نزاع شود میان ولی آن طفل
و آن زن در آنکه آن شخص گوید که این فرزند من نیست و شیر دهنده گوید فرزند تست آنگاه ظاهر
شود که دروغ گفته در این صورت هرگاه فرزند نیکو او [illegible] حاضر نسازد ضامن خونبهای
آن طفل است هفدهم هرگاه کسی بر کسی سوار شود و شخصی دیگر یکی از ایشان را بگزد و او

داواز آن نفرت کند و سوار را بیندازد و کشته شود مجتهدین را در این صورت سه قول است اول آنکه خون
بها بر آن کس است که رمانیده و این از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام منقول است دوم آنکه هر یک از رمانند و کسیکه
براو سوار بوده ثلث خونبها دهند و ثلث دیگر ساقط است چه او خود ملعبه سوار شده سیم آنکه اگر رمانند
لجاج کرده باشد آن کس را در انداختن بجهت آنکه بی اختیار نفرت کرده خونبها بر رمانند است و اگر چنین
نباشد خونبها بر کسیست که انداخته و این قول سیم اقوی است هجدهم زن شخصی بکری را از خانه تنها کرده
باشد و بعد از آنکه بر شوهرش ظاهر شود آن شخص را بکشد خونبهای او را آن زن میدهد بر قول بعضی از
مجتهدین و اقوی آنست که خون آن شخص هدر است نوزدهم هرگاه شخصی طفلی را باذن ولی خواهد که شنا
یاد دهد پس او را غرق کند ضامن خونبهای طفل است خواه تقصیر کرده باشد و خواه نکرده باشد و بعضی از
مجتهدین گفته اند که اگر تقصیر نکرده ضامن نیست بیستم هرگاه کسی در راه مسلمانان بنا احداث کند
یا سنگی بگذارد چنانکه راه تنگ شود و شخصی بسبب آن کشته گردد ضامن خونبهای آن شخص است هرگاه بی
اذن امام احداث کرده باشد اما اگر راه گشاده باشد و امام اذن داده باشد ضامن نیست بیست و یکم
هرگاه دیوار کج شده بر سر کسی افتد و او را بکشد بشرطیکه صاحب دیوار عالم بافتادن آن باشد و ممکن
بوده که آن را اصلاح کند و نکرده ضامن خونبهای اوست بیست و دوم هرگاه ناودان یا پنجره خانه شخصی که بر راه
مسلمانان باشد با علم صاحب آن بیفتد و کسی را تلف کند ضامن خونبها است و اگر بی علم صاحب خانه بیفتد
و کسی را تلف کند مجتهدین را در آن خلافست اقرب آنست که ضامن نیست بیست و سیم هرگاه کسی زیاده از
احتیاج آتش در ملک خود روشن کند در غیر وقتیکه باد باشد و سرایت بتلف دیگری کند ضامن خونبهای کسی
است که بسوزد و همچنین اگر در روز یا در شب باد آتش در ملک خود روشن سازد و همچنین اگر در غیر ملک
خود آتش روشن کند چنانکه سرایت بدیگری کند بیست و چهارم هرگاه در حفظ چارپای خود تقصیر کند
و آن چارپا کسی را بکشد ضامن خونبهای آن کس باشد چه واجب است بر صاحب چارپایی که مست شده و درنده باشد محافظت
نگاه کردن بیست و پنجم هرگاه کسی شخصی را بضیافت طلبد و سگ او آن شخص را تلف کند ضامن خون
بهای اوست و اگر چه نداند که سگ او درنده است بیست و ششم هرگاه کسی بر چارپایی سوار باشد
یا او را بدست میکشیده باشد و صاحبش همراه نباشد و آن چارپا بسر و دستها کسی را بکشد ضامن
خونبهای اوست و اما آنچه بپاها تلف کند ضامن نیست بیست و هفتم هرگاه کسی بر چارپایی سوار یا
یا او را بدست گرفته ایستاده باشد و آن چارپا بدست یا سر یا پای کسی را بکشد ضامن خونبهای اوست
و اگر دو کس سوار باشند هر دو در ضمانت خونبها مساویند هرگاه یکی طفل یا بیمار نباشد بیست
و هشتم هرگاه صاحب چارپا کاری کند که چارپای او رم کند و کسی را بکشد ضامن خونبهای اوست بیست
و نهم هرگاه کسی کاری کند که عقل کسی زایل شود ضامن خونبهای اوست و اگر بعد از گرفتن خونبها عقل
بحال خود باز آید خونبها را از ایشان نمیتوان گرفت سی ام هرگاه کسی کاری کند که گوشهای کسی کر شود چیزی
نشنود بشرطیکه مأیوس شوند از شنیدن او خونبهای او را باید داد و اگر از شنیدن او مأیوس نشوند بلکه
ممکن باشد که بعد از مدتی بشنود انتظار باید کشید سی و یکم هرگاه کسی کاری کند که هر دو چشم کسی چیزی
نه بیند خواه حدقه بحال خود باشد و خواه نباشد ضامن خونبهای اوست سی و دوم هرگاه کسی کاری کند که هیچ بو را نشنود

ضامن خونبهای اوست و اعتبار بحال ابتدای بوی خوش و بد نتوان کرد و اگر یا بینایی گشود بفساد حرکت درد
بعضی احادیث وارد شده که حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام فرموده که لته را بسوزند و پیش دماغ او بدارند
اگر چشم او پر آب شود دروغ میگوید والا راست است سی و سیم آنکه کسی کاری کند که ذائقه شخصی
برطرف شود ضامن خونبهای اوست بقول بعضی از مجتهدین سی و چهارم آنکه کسی کاری کند که شخص
در حال جماع منی او بیرون نیاید سی و پنجم آنکه کسی کاری کند که زن او حامله نشود سی و ششم
آنکه کسی کاری کند که همیشه بول از شخصی آید و منقطع نشود بر قول بعضی از مجتهدین سی و هفتم
آنکه کسی کاری کند که شخصی حرف نتواند زد و زبان داشته باشد و اگر بعضی از حروف را نتواند گفت
و بعضی را تواند گفت بنسبت بیست و هشت حرف باید کرد سی و هشتم آنکه کسی بشکند هر دو استخوان
که دندانهای آدمی بر آن نشسته و گوشت روییده هرگاه دندانها با آن نباشد سی و نهم آنکه کسی گردن
شخصی را بشکند و همچنان کج بماند چهلم آنکه کسی کاری کند که چیزی نتواند شخصی فرو برد چهل و یکم آنکه کسی
هر دو دست کسی را از بند دست که او را زند گویند ببرد چهل و دوم آنکه کسی دو استخوان دست کسی را که
ذراع گویند تمام جدا کند چهل و سیم آنکه کسی هر دو بازوی کسی را تا دوش جدا از دست ببرد چهل و چهارم آنکه کسی پشت
شخصی را بشکند و همین حکم دارد اگر کسی را کوژ پشت کند بجهتی که قادر بر نشستن نباشد چهل و پنجم آنکه کسی
زخمی بر پهلوی زند چنانکه مغزی که در مهرهای پشت است بریده شود چهل و ششم آنکه کسی هر دو پستان
مرد یا زن را ببرد و همین حکم دارد بریدن سرهای پستانها بقول بعضی چهل و هفتم کسی ذکر کسی را از بیخ یا از
حشفه ببرد و اگر چه عنین باشد چهل و هشتم آنکه شخصی خصیه کسی را ببرد چهل و نهم آنکه کسی هر دو
طرف فرج زنی را ببرد خواه صحیح باشد آن زن و خواه علت دار چون رتقاء و خواه بکر باشد و خواه غیر
بکر و خواه بزرگ و خواه کوچک پنجاهم آنکه کسی زنی را دخول کند چنانکه موضع بول و غایط یا مخرج بول و حیض
او را یکی کند و هر دو را یکی کند خواه شوهرش باشد و خواه اجنبی و خواه بالغ باشد و خواه غیر بالغ اما
در بالغه هرگاه شوهر او باشد خونبها ساقط است پنجاه و یکم آنکه کسی هر دو کشتنگاه کسی را ببرد که آنرا
بسار [?] پنجاه و دوم آنکه کسی هر دو پای شخصی را ببرد تا مفصل ساق پنجاه و سیم آنکه کسی انگشتان هر دو دست
شخصی را ببرد و کفها را بگذارد پنجاه و چهارم آنکه کسی انگشتان هر دو پای کسی را ببرد و پاها را بگذارد پنجاه و پنجم
آنکه کسی پاهای کسی را تا زانو جدا کند پنجاه و ششم آنکه کسی هر دو زانوی کسی را ببرد تنها اما اگر با ساقین ببرد
در هر دو یک خونبها دادن لازمست پنجاه و هفتم آنکه کسی استخوان کون آدمی را بشکند و سبب آن شود که
همیشه غایط از او آید پنجاه و هشتم آنکه کسی بکارت بکری را بانگشت چنانکه مثانه او دریده شود بر قول
بعضی از مجتهدین پنجاه و نهم آنکه کسی بینی کسی را ببرد یا بشکند و فاسد شود شصتم آنکه کسی کاری کند که
موی سر کسی بیرون نیاید شصت و یکم آنکه کسی پلکهای هر دو چشم کسی را ببرد شصت و دوم آنکه کسی کاری
کند که موی ریش کسی را برنیاید شصت و سیم آنکه کسی موی هر دو چشم کسی را برکند که دیگر بیرون نیاید
شصت و چهارم آنکه کسی هر دو لب کسی را ببرد شصت و پنجم آنکه کسی زبان کسی را از بیخ ببرد شصت و ششم
کسی بیست و هشت دندان کسی را بشکند شصت و هفتم آنکه کسی کاری کند که طفل تمام خلقت که
منزل شده باشد از شکم زنی بیفتد شصت و هشتم آنکه کسی شخصی را در ماههای حرام بکشد چه در این صورت

جهت کشتن خونبها باید داد و جهت کشتن در ملّمها ثلث خونبها و همچنین کم باید داد و حرم و مکه بر قول بعضی از مجتهدین

فصل دوم در بیان خونبهای اعضای آدمی و آن بر سی و چهار قسم است **قسم اول** آنچه سبب نصف خون بها میشود و آن بیست امر است اول آنکه کاری کند که موی ابروی کسی نروید دوم آنکه یک چشم کسی را کور کند سیم آنکه یک دست کسی را تا مچ ببرد چهارم آنکه ذراع کسی را تا مرفق ببرد پنجم آنکه یک بازوی کسی را تا کتف ببرد هرگاه ابتدا از انتها ببرد و اگر یکدفعه از انتها تا کتف ببرد نیز موجب نصف خونبها است بر قول بعضی از مجتهدین ششم آنکه یک پای کسی را تا مفصل ساق ببرد هفتم آنکه یک ساق پای کسی را تا زانو ببرد هشتم آنکه ران کسی را ببرد و اگر یکدفعه یک پا را تا زانو ببرد هم موجب نصف خونبها است نهم آنکه یک استخوان ... دیگر دندانها را و است بشکند یا ببرد دهم آنکه یکی از لبهای شخصی را ببرد بر قول بعضی از مجتهدین یازدهم آنکه یک خصیهٔ شخصی را ببرد بر قول بعضی از مجتهدین سیزدهم آنکه یک پستان زن را ببرد دوازدهم آنکه یک طرف منخر زن را ببرد چهاردهم آنکه یک طرف نشستگاه کسی را ببرد پانزدهم آنکه کاری کند که یک گوش کسی چیزی نشنود شانزدهم آنکه یک گوش کسی را ببرد هفدهم آنکه کاری کند که یک چشم کسی چیزی نبیند هجدهم آنکه کاری کند که یک چشم کسی ببرد نوزدهم آنکه کاری کند که کسی از یک سوراخ بینی بوی نشنود بیستم آنکه دو سوار ... در بدن بریک نکر خورند و هر دو کشته شوند ورثهٔ هر یک نصف خونبها از یکدیگر میگیرند **قسم دوم** آنکه موجب خونبها و دو ثلث خونبها است و آن در صورتیست که کسی پشت کسی را بشکند و سبب آن شود که هر دو پای او شل شود **قسم سیم** آنچه دو خونبها در آن باید داد و آن پنج امر است اول شکستن هر دو استخوان که دندانها در او است یا دندانها دوم هرگاه پشت کسی را بشکند سیم هرگاه چیزی بر دو گوش کسی زنند که عقل او برود چهارم هرگاه چیزی بر شخصی زنند که از جماع کردن بیفتد پنجم هرگاه بینی کسی را ببرند که دیگر بو نشنود و کر شود یا هر دو گوش کسی را ببرند و بعد از آن کر شود پنجم هرگاه ببرند و بعد از آن کر شود ... پستان زن را ببرند که شیر آن منقطع شود **قسم چهارم** آنچه موجب خونبها و زیاده از آن است و آن چهار امر است ... **قسم پنجم** آنچه سبب دو ثلث خونبها میشود و آن چهار امر است بریدن لب پائین شخص بر قول بعضی از مجتهدین دوم هرگاه کاری کند که هر دو لبهای شخصی سست شود و از خلقت طبیعی دراز تر گردد سیم هرگاه پلکهای بالای چشم کسی را از بالا کنند بر قول بعضی از مجتهدین چهارم بریدن خصیهٔ چپ شخصی بر قول بعضی از مجتهدین **قسم ششم** آنچه موجب ثلث خونبها است و آن چهارده امر است اول بریدن لب بالائین بر قول بعضی از مجتهدین دوم از بل ساختن پلکهای پائین چشم شخصی بر قول بعضی از مجتهدین سیم بر طرف کردن حایلیکه میانه دو سوراخ بینی است چهارم زبان کنک ... پنجم بریدن چشم ... از دو سوراخ بینی شخصی که دانند که سوراخ آن هم نبا ... ششم هرگاه پشت کسی را بشکند انگاه بنکو شود هفتم آنکه کاری کند که بول کسی منقطع نشود انگاه منکشود هشتم بریدن ذکر عنین نهم بریدن خصیه زانیست کسی بر قول بعضی از مجتهدین دهم هرگاه بکارت زنیرا با انگشت ببرند چنانکه بول و غایط او بند نشود یازدهم هرگاه پای بر شکم کسی زنند که بول و غایط او بیرون اید دوازدهم بریدن انگشت ابهام یعنی انگشت نر خواه از دست باشد و خواه از پا بر قول بعضی از مجتهدین سیزدهم زخمی بر کسی زنند که باندرون شکم او برسد چهاردهم آنکه زخمی بر کسی زنند که بمخ بطرف دماغ او برسد برقول

بعضی از مجتهدین **قسم هفتم** آنکه موجب ربع خونبها میشود و آن سه امر است اول تراشیدن یکی از دو ابرو دوم هر یک ... مرد بر دو پستان مرد سیم بر طرف ... ساختن موی مژه پلک بالا **قسم هشتم** آنکه موجب خمس خونبها میشود و آن دو امر است اول بریدن از دو سوراخ بینی کسی که از ... کند و بعد از آن جراحت ... درزه هرگاه ... شکسته کند و یکی از ایشان غرق شود بر هر یک از آنکه ... خمس خونبهای غرق شده واجب است بر قول بعضی از مجتهدین **قسم نهم** آنکه سه خمس خونبها در آن لازم است و آن شکستن دوازده دندان پیش است از بالا و پائین که ابتدای آن از دندان پیش ... و انتهای آن از دندان پیش ... **قسم دهم** آنچه در خمس خونبها در آن لازم است و آن دو امر است اول شکستن شانزده دندان که از دندانهای پیش نباشد دوم هرگاه کسی کاری کند که هر دو خصیه شخصی بزرگ شود **قسم یازدهم** آنچه در آن چهار خمس خونبها لازم است و آن در صورتیست که کسی کاری کند که هر دو خصیهٔ شخصی بزرگ شود چنانکه در راه رفتن با پاها از نزدیک کند **قسم دوازدهم** آنکه موجب سدس خونبها است و آن در صورتیست که چیزی از یک سوراخ بینی شخص ببندد و آنچه از جراحت سنگ نشود **قسم سیزدهم** آنچه موجب عشر خونبها است و آن پنج امر است اول بریدن یکی از پنج انگشت خواه از دست باشد خواه از پا دوم چیزیکه از سوراخ بینی کسی کند ... و بعد از آن جراحت ... شود سیم آنکه کسی کاری کند که طفلی که خلقتش تمام شده باشد اما هنوز حرکت نیامده باشد از شکم زن بیفتد طفل مرد باشد خواه زن خواه یهود باشد و خواه نصاری خواه آزاد باشد و خواه بنده چه در اینها عشر خونبها دادن لازم است چهارم بریدن سر مسلمان مرده پنجم زخمی بر کسی زنند که باستخوان رسیده و از استخوان شکسته باشد **قسم چهاردهم** آنچه در آن نصف عشر خونبها است که بیست و پنج مثقال طلا باشد چون شکستن یکی از دوازده دندان پیش از بالا و پائین که ابتدای انتها از دندان پیش باشد و انتها از دندان پیش **قسم پانزدهم** آنچه در آن نصف عشر خونبها است که بیست و پنج مثقال طلا باشد و آن دو امر است اول شکستن یکی از شانزده دندان ... پیش که ... دوم شکستن صلعیکه نزدیک دل باشد **قسم شانزدهم** آنچه در آن ثلث خونبهای آن عضو لازم است و آن ده امر است اول آنکه کاری کند که چشم کور کسی فرو رود چه در آن ... چشم صحیح است دوم بریدن نرمهٔ هر دو گوش چه در حدیث آمده که خونبهای آنها ثلث خونبهای گوشهاست سیم ... ساختن بینی شخصی چهارم ... کندن دندان زیادتی شخصی چه در آن ثلث خونبهای دندان اصلی است هرگاه تنها کنده باشد اما اگر با دندان اصلی کنده باشد چیزی در آن لازم نیست پنجم بریدن انگشت زیادتی بر قول بعضی از مجتهدین ششم بریدن انگشت زیادتی چه در آن ثلث خونبهای انگشت اصلی است هفتم شل کردن انگشت کسی چه در آن ثلث خونبهای انگشت صحیح آن عضو لازم است هشتم کوفتن استخوان هر عضوی چه در آن ثلث خونبهای آن عضو لازم است نهم شکافتن هر دو لب آدمی بطریقیکه دندانها نمایان شود چه در آن ثلث خونبها هر دو لب لازم است خواه تمام لبها شکافته شده باشد و خواه بعضی دهم شکافتن یکی از لبها ... از آن ثلث خونبهای آن لب لازم است **قسم هفدهم** آنچه در آن دو ثلث خون بهای آن عضو لازم است و آن چهار امر است اول شل کردن انگشتان صحیح خواه از دست باشد و خواه از

پای دو کند ناخن انگشتان دیرون آمدن آن سیزدهم شکستن استخوان عضوی چنانکه آن عضو
شل شود چهاردهم هرگاه کاری کند که شخص تا نصف روز بول منقطع شود قسم هجدهم آنچه در آن
خمس خونبهای هر عضوی لازمست و آن چهار امرست اول شکستن هر عضوی دوم هرگاه زخمی بر عضو شخصی
بزند که استخوان را ظاهر سازد چه در آن خمس خونبهای شکستن آن عضو لازمست سیم آنکه کاری کند
که لبها کسی شکافته شود و بعد از آن نیک شود چه در آن خمس خونبهای لبها است چهارم شکافتن یک
لب که بعد از آن نیک شود چه در آن خمس خونبهای یک لب است قسم نوزدهم آنچه در آن چهار خمس
خونبهای هر عضوی لازمست و آن دو امرست اول هرگاه استخوان عضوی را بشکنند آنگاه نیک شود
دوم هرگاه استخوان عضوی را بکوبند و بعد از آن نیک شود چهار خمس خونبهای کوفتن لازمست قسم
بیستم آنچه در آن یک نفر شتر لازمست چون خارصه و آن زخمیست که در سر که پوست را بشکافد
قسم بیست دوم آنچه در آن دو نفر شتر لازمست چون دامیه و آن زخمیست در سر که آن
از پوست گذشته بگوشت رسیده باشد و لیکن فرو نرفته باشد قسم بیست و سیم
آنچه در آن سه نفر شتر لازمست چون باضعه و آن زخمیست در سر که در گوشت فرو رفته باشد و آنرا
متلاحمه نیز گویند قسم بیست چهارم آنچه چهار نفر شتر در آن لازمست چون سمحاق
بکسر سین و سکون میم و آن زخمیست در سر که از گوشت گذشته بپوست نازکی که استخوان را پوشیده
است رسیده باشد قسم بیست و پنجم آنچه در آن پنج نفر شتر لازمست چون موضحه و آن
زخمیست در سر که باستخوان رسیده باشد و آن را ظاهر کرده باشد قسم بیست و ششم
آنچه در آن ده نفر شتر لازمست چون هاشمه و آن زخمیست در سر که باستخوان رسیده آن را
شکسته باشد و از جائی بجائی دیگر نقل کرده باشد قسم بیست و هفتم
آنکه در آن سی و سه نفر شتر لازمست چون مأمومه و آن جراحتیست در سر که بخریطه که آن دماغ
که آن را ام الراس نیز گویند رسیده باشد و بعضی از مجتهدین خونبهای آن را سی و سه شتر
و ثلث گفته اند قسم بیست و هشتم آنچه در آن سی و سه نفر شتر و ثلث ارش لازمست چون
دامغه و آن زخمیست در سر که خریطه دماغ را بشکافد و دور است که اغلب صاحب این زخم زنده بماند قسم
بیست و نهم آنکه در خونبهای آن قیاس بهمان عضو باید کرد چون جایفه در دست مثلاً چه در آن نصف ثلث
باید داد قسم سی ام آنچه در آن ده مثقال طلا لازمست و آن سه امرست اول شکستن ضلعی که
نزدیک بازو باشد دوم منی را بر خصیت زن از دامی بیرون فرج او ریختن چه در این صورت برو لازمست
ده مثقال طلا بآن زن بدهد سیم آنکه کسی کاری کند که سبب آن شود که کسی منی خود را در خارج
فرج زن بریزد قسم سی و یکم آنچه در آن بیست مثقال طلا لازمست و آن آنستکه کسی کاری کند
که بعد از آنکه نطفه در رحم زن قرار گرفته باشد بیفکند قسم سی و دوم آنچه در آن چهل مثقال طلا
لازمست و آن آنستکه کسی کاری کند که بعد از آنکه نطفه در رحم علقه شده یعنی خون بسته باشد
بیفکند قسم سی و سیم آنچه در آن شصت مثقال طلا لازمست و آن آنستکه کسی کاری کند که بعد از
آنکه نطفه در رحم زن مضغه یعنی مانند گوشت خائیده شده باشد بیفکند قسم سی و چهارم

آنچه در آن هشتاد مثقال طلا لازمست و آن آنستکه کسی کاری کند که از شکم زنی طفلی که استخوان
داشته باشد و خلقت او تمام نشده باشد بیفکند و اگر مادر آن طفل خود انداخته باشد بهر او
لازمست که خونبهای او را چنانچه مذکور شد بپدر طفل بدهد مطلب سیم در بیان آنکه چند
موضع تمام خونبها گرفتن ساقط است و در چند موضع نصف خونبها بدانکه در بیست و دو موضع تمام
خونبها ساقط میشود و در دو موضع نصف خونبها اما آن بیست و دو موضع که تمام خونبها ساقط است
اول آنکه ولی مقتول بخواهد خونبها را عفو کند و اگر ولی نداشته باشد امام ولی او است و اما امام
میرسد که عفو کند یا نه میان مجتهدین خلافست دوم آنکه هرگاه شخصی که تیر میاندازد بشخصی گوید
که برحذر باش و آن شخص حذر نکند و تیر بر او خورد و بکشد سیم آنکه دو بنده پیاده یا سواره در کشتی دو بنده
بر یکدیگر خورند و هر دو بمیرند چهارم آنکه باد کسی را از بلندی ببندازد و در زیر کسی را بکشد پنجم آنکه کسی خود را
بر سر کسی اندازد و خود کشته شود ششم آنکه کسیکه بدزدی کردن بخانه کسی آید و کشته شود هفتم آنکه دزدان
بر سر راه مسلمانان آیند و کشته شوند هشتم آنکه کسی را حد یا قصاص بکشند نهم آنکه هرگاه مقتول کافر
حربی یا ذمی باشد که بشرایط ذمه عمل نکند دهم آنکه مسلمانانرا که کفار اسیر کرده باشند و فتح ممکن نباشد
مگر بکشتن او یازدهم آنکه هرگاه شخصی را در خانه پنهان کرده باشد و شوهر او واقف شده او را بکشد
دوازدهم آنکه شخصی در راه واسعی بی اذن امام بنائی احداث نماید یا سنگی نصب کند که بسبب آن کسی
کشته شود سیزدهم آنکه ناودان یا پنجره خانه شخصیکه بر سر راه نصب کرده باشند بی حکم او بیفتد و کسی را
بکشد چهاردهم آنکه کسی بقدر حاجت در ملک خود بعد از احتیاج آتش روشن کند و سرایت بسوختن
کسی کند پانزدهم آنکه چاروای شخصی که بر او سوار شده باشد یا او را میکشیده باشد بپاهای کسی را
بکشد شانزدهم آنکه شخصی هر دو دست کسی را قطع کرده باشد آنگاه آنکس او را از روی عمد بکشد پس هرگاه
در این صورت ولی مقتول عفو کند خونبها ساقط میشود هفدهم آنکه شخصی هر دو دست شخصی را ببرد و
دستهای او را عوض آن ببرند چنانکه سرایت بکشتن کند پس هرگاه ولی مقتول عفو کند خونبها ساقط
میشود هجدهم آنکه شخصی هر دو دست کسی را ببرد و خونبها بگیرد آنگاه بمردن سرایت کند چه ولی مقتول
او را میتواند کشت اما اگر عفو کند خونبها ساقط میشود نوزدهم آنکه شخصی دستهای کسی را ببرد و آنگاه
دستهای آنکس را بعوض آن ببرند و سرایت باو کند و بشخص سرایت نکند چه در این صورت ولی او را میتواند
کشت اما اگر پیش از کشتن بمیرد ولی خونبها از مال او نمیتواند گرفت بر قول بعضی از مجتهدین بیستم هرگاه
دو دست غلامی را که خونبهای او هزار مثقال باشد ببرند آنگاه آن غلام آزاد شود و بعد از آن بمیرد و ورثه
غلام قصاص میتوانند کرد اما اگر عفو کنند خونبها نمیتوانند گرفت بر قول بعضی از مجتهدین بنابر آنکه خونبهای
دستهای او مال آقای او است بیست و یکم هرگاه کسی خود را بکشد بیست دوم هرگاه کسی از روی عمد ظلم
کسی را بکشد آنگاه بمیرد و مالی نداشته باشد بر قول بعضی از مجتهدین خونبهای او ساقط است و اما آن دو
موضعیکه نصف خونبها ساقط است اول آنکه دو مرد از سواره یا پیاده که در دویدن بیکدیگر خورند و هر دو
کشته شوند چه هر یک از ورثه نصف خونبها بورثه دیگری میدهند دوم آنکه زنی دو دست مردی را ببرد بعوض
آن هر دو دست زن را ببرند آنگاه سرایت کند و آن مرد بمیرد بعد از آن ولی مرد زن را از کشتن عفو کند نصف

و در آن دو بحث است **بحث اول** در کفارهٔ قتل بدانکه در کشتن مسلمان بناحق و آنکه در حکم مسلمان باشد از اطفال ایشان و اگرچه در شکم باشند و دیوانگان و غلامان ایشان خواه عمد یا خطاء یا شبیه بعمد واجبست که کفاره بدهد چنانچه در بحث کفاره مذکور شد و اگر ولی مقتول بخونبهای اعلی نشود و او را عوض مقتول بکشد آیا کفاره واجبست یا نه در آن خلافست اقرب آنست که واجبست و از مال او بیرون باید کرد و هم چنین هرگاه کسی کاری کند که بسبب آن بشخصی کشته شود مثل آنکه سنگی در جائی که ملک او نباشد اندازد یا کارد انجا گذاشتن موجب کفاره است و اگر جماعتی در کشتن شخصی شریک شوند بر هر یک از ایشان کفاره علیحده واجبست و هم چنین در کشتن مسلمانیکه مباشر کفار باشد و ندانسته کشته شود نیز کفاره واجبست و در کشتن زنان و یهودان و غیر ایشان از اصناف کفار خواه بشرایط ذمه گردن نهاده باشند و خواه نباشند کفاره واجب نیست و هم چنین شخصی که خود را بکشد یا کاری کند که بچه از شکم زن حامله بیفتد از بشرط آنکه بچه در حرکت نیامده باشد و خلقت او تمام نباشد کفاره واجب نیست **بحث دویم** در تحقیق عاقله بدانکه عاقله جمعی اند که خونبهای کسیرا که خویش ایشان از روی خطا کشته باشد بدهند چون پدر و فرزندان و خویشان پدری و شرط عاقله ده است اول آنکه پدر یا خویشان پدری باشند پس بر مادر و خویشان مادری خونبها دادن واجب نیست دویم آنکه مرد باشند چه بر زنان واجب نیست سیم آنکه بالغ باشند چه بر طفل واجب نیست چهارم آنکه عاقل باشند چه بر دیوانه واجب نیست پنجم آنکه در وقت دادن خونبها مالدار باشند چه اگر مفلس باشند در آن وقت بر ایشان واجب نیست و اگرچه در وقت کشتن مالدار باشند ششم آنکه کشتن را بگواهان عادل بثبوت رسانیده باشند پس اگر کشنده اقرار کند یا با ولی مقتول صلح نماید خونبها بر عاقله واجب نیست هفتم آنکه بخطا باشد پس اگر عمداً کشته باشد خونبها بر عاقله نیست هشتم آنکه کشنده زن باشد چه اگر بنده باشد عاقله چیزی نمیدهد نهم آنکه کشنده شده یهود نباشد چه یهود را عاقله نیست دهم آنکه کشنده آزاد باشد چه بنده را عاقله نیست و آقای او مخیر است در آنکه خونبها را بدهد یا غلام را بولی مقتول بسپارد و هرگاه عاقله مستحق شود واجبست بر خویشان قاتل که خونبهای مقتول را بدهند و اگرچه ایشان در آن حال از قاتل میراث نمیبرند و اگر خویشان موجود نباشند عاقله قاتل کسی است که او را آزاد کرده باشد و اگر او نیز موجود نباشد عاقله او کسیست که نزد حاکم شرع گفته باشد که هر جنایتیکه از او سر زند او ضامن باشد اگر او نیز وجود نباشد عاقله او امامست و در کشتن عمد و شبیه بعمد چیزی از خونبها بر عاقله لازم نیست مگر آنکه کشنده مرده یا گریخته باشد چه در این صورت بعضی از مجتهدین گفته اند که خونبها را خویشان نزدیک او میدهند هرگاه مالی نداشته باشد و هم چنین عاقله را خونبها دادن لازم نیست هرگاه جاروی کسی کسیرا بکشد مالکه در این صورت تمام از مال قاتل باید داد و یهودان عاقله ندارند بلکه قاتل خود متعهد خونبهائی کشته شده است خواه بعمد واقع شده باشد و خواه بخطا و اگر یهودان چیزی نداشته باشند امام عاقله ایشان است زیرا که از جزیه از ایشان میگیرد و خونبها را امام بحسب رای خود بعاقله قسمت میکند و بعضی گفته اند که مال الاداء ایشان نیم مثقال طلا میدهد و فقیر ایشان چهار یک مثقال و قول اقرب آنست که امام از بحسب رای خود

بطریق مراتب میراث در عاقله قسمت میکند پس اگر فرزندان از عهده خونبها بیرون نتوانند آمد یا چیزی نداشته باشند یا دیگران یا فرزندان ایشان برادران ایشان میدهند و هم چنین اگر ایشان عاجز باشند عمو و اولاد ایشان و اگر ایشان نیز عاجز باشند اعمام پدر و اولاد ایشان و اگر ایشان نباشند اعمام جد و اولاد ایشان و اگر ایشان نباشند آزاد کننده و اگر او نباشد ضامن جریره و اگر او نیز نباشد امام میدهد و خویشان حاضر و غایب هر دو در خونبها شریک اند پس در این صورت حاکم شرع آن شهر چیزی عاجز را بحاکم شرع غایب مینویسد که خونبها را بر ایشان قسمت کند و اگر حاکم شرع در حقیقت یا در اجتهاد خطا کند خونبها را از بیت المال میدهد و در عوض حاکم از روی خطا عاقله او میدهد **نکته** و داعی دولت قاهره نظام ساوجی گوید که از استاد خود داعی افضل المتاخرین بهاء الملة والحقیقة والدین محمد عاملی طاب ثراه شنیده شد که روزی نواب اعلی که هزار جان گرامی فدای نامش باد در مجلس درس ایشان حاضر شده بودند و بحث عاقله در میان بوده نواب اعلی پرسیده اند که عاقله چه معنی دارد ایشان گفته اند که عاقله جماعتی اند که هرگاه کسی از روی خطا کسیرا بکشد خونبهای کشته شده را ایشان میدهند نواب اعلی فرموده باشند که حکمت در این چه باشد که دیگری کسیرا بکشد و جمعی دیگر خونبها دهند ایشان در جواب گفته اند که ظاهراً حکمت در این است که چون ایشان دانند که هرگاه یکی از خویشان ایشان کسیرا بکشد ایشان خونبها میدهند ایشان را نگذارند که هرزه گردی نماید و همیشه در محافظت ایشان باشند تا کسیرا نکشند حضرت اعلی فرموده اند که حکمت در این این خواهد بود که چون خویشان جریمهٔ گناه او را میکشند آن شخص همیشه شرمندهٔ ایشان باشد و دیگر این چنین کاری نکند امید که ایزد تعالی بفوائح دعوات ارباب دعا جوان بخت سرافراز تخت را بیمامن برکات بی انتهای جوش و با نواع ظفر و نصرت و خرمی و کامرانی مقرون دارد و ربع معمور از بسیط زمین این پادشاه را مسلم کرده اعدای دین و دولت او را همیشه مقهور و منکوب کرداناد بحق النبی و آله الامجاد یا رب دعای حسنه دلان مستجاب کن و ختم این بر دعا دولت ابد قرین کرده شد امید که منظور نظر کیمیا اثر نواب همایون ارفع اقدس اعلی گردیده سبب حصول مطالب و مقاصید این داعی کشته در باقی عمر از فواضل انعامات این پادشاه در دولت مخلد و بر اعدا مظفر باد بهره مند شده در یکی از مشاهد مشرفه بطاعت و عبادت الهی و وظیفه دعاگوئی دوام دولت ابد قرین شاه ظل اللهی قیام و اقدام تواند نمود والحمد لله على فواضل نعمائه و نوائل مزید احسانه و جزائل آلائه و هباته التی مرقلی بالتوفیق

تم تمام هذا الكتاب المستطاب بعون الله تعالى و حسن توفيقه و انا اقل الكتاب جمال الدين ابن ... الاصفهانی

و در آن دو بحث است **بحث اول** در کفارهٔ قتل بدانکه در کشتن مسلمان بناحق و آنکه در حکم مسلمان باشد از اطفال ایشان و اگرچه در شکم باشند و دیوانگان و غلامان ایشان از روی عمد یا خطاء یا شبیه بعمد واجب است که کفاره بدهد چنانچه در بحث کفاره مذکور شد و اگر ولی مقتول بخونبهای راضی نشود و او را عوض مقتول بکشد آیا کفاره واجب است یا نه در آن خلاف است اقرب آنست که واجب است و از مال او بیرون باید کرد و هم چنین هرگاه کسی کاری کند که بسبب آن شخصی کشته شود مثل آنکه سنگی در جائی که ملک او نباشد انداخته یا کاردی انداخته باشد که انداختن موجب کفاره است و اگر جماعتی در کشتن شخصی شریک شوند بر هریک از ایشان کفاره علیحده واجب است و هم چنین در کشتن مسلمانی که میان کفار باشد و ندانسته کشته شود نیز کفاره واجب است و در کشتن ترسایان و یهودان و غیر ایشان از اصناف کفار خواه شرائط ذمه کردن نهاده باشند و خواه نباشند کفاره واجب نیست و هم چنین شخصی که خود را بکشد یا کاری کند که بچه از شکم زن حامله بیفتد از و بشرط آنکه بچه در حرکت نیامده باشد و خلقت او تمام نباشد کفاره واجب نیست **بحث دویم** در تحقیق عاقله بدانکه عاقله جمعی اند که خونبهای کسی را که خویشان ایشان از روی خطا کشته باشد میدهند چون پدر و فرزندان و خویشان پدری و شرط عاقله دو است اول آنکه پدر یا خویشان پدری باشند پس برادر و خویشان مادری خونبها دادن واجب نیست دویم آنکه مرد باشند پس بر زنان واجب نیست سیم آنکه بالغ باشند پس بر طفل واجب نیست چهارم آنکه عاقل باشند پس بر دیوانه واجب نیست پنجم آنکه در وقت دادن خونبها مالدار باشند پس اگر مفلس باشند در آن وقت بر ایشان واجب نیست و اگرچه در وقت کشتن مالدار باشند ششم آنکه کشتن را بگواهان عادل بثبوت رسانیده باشند پس اگر کشنده اقرار کند یا با ولی مقتول صلح نماید خونبها بر عاقله واجب نیست هفتم آنکه بخطا باشد پس اگر عمدا کشته باشد خونبها بر عاقله نیست هشتم آنکه کشنده آزاد باشد پس اگر بنده باشد عاقله چیزی نمیدهد نهم آنکه کشته شده یهود نباشد چه یهود را عاقله نیست دهم آنکه کشنده آزاد باشد چه بنده را عاقله نیست و اقرب آنست که خونبها را باعاقله الرا بولی مقتول بسپارد و هرگاه این شرط متحقق شود واجب است بر خویشان قاتل که خونبهای مقتول را بدهند و اگر چه ایشان در آن حال از قاتل میراث نبرند و اگر خویشان موجود نباشند عاقله قاتل کسی است که او را آزاد کرده باشد و اگر او نیز موجود نباشد عاقله او کسیست که نزد حاکم شرع گفته باشد که هر جنایتی که از او سر زند او ضامن باشد اگر او نیز موجود نباشد عاقله او امام است و در کشتن عمد و شبیه بعمد چیزی از خونبها بر عاقله لازم نیست مگر آنکه کشنده مرتد یا کر بچه باشد چه در اینصورت بعضی از مجتهدین گفته اند که خونبها را خویشان نزدیک او میدهند هرگاه مالی نداشته باشد و هم چنین عاقله را خونبها دادن لازم نیست هرگاه چاروای کسی کسی را بکشد بلکه در اینصورت خونبها از مال قاتل باید داد و یهودان عاقله ندارند بلکه قاتل خود متعهد خونبهای کشته شده است خواه بعمد واقع شده باشد و خواه بخطا و اگر یهودان چیزی نداشته باشند امام عاقله ایشان است زیرا که او جزیه از ایشان میگیرد و خونبها را امام بحسب رای خود بعاقله قسمت میکند و بعضی گفته اند که مالدار را نیم مثقال طلا میدهد و فقیر ایشان چهار یک مثقال و قول اقرب آنست که امام بحسب رای خود

عاقله
از اشکال
نیست هم علما
را در نقل

مشکل
است مگر اینکه
عدم وجوب
لم علما

ورد
وجوب بر مسی
مجنون نقلا نداشته هم
علما را
نقل

اعتماد
بر شرعیت او
نیست هم علما مانع
ظاهر انقال

بطرنو مراتب میراث در عاقله قسمت میکند پس اگر فرزندان از عهدهٔ خونبها بیرون نتوانند آمد یا چیزی نداشته باشند با دیگران یا فرزندان ایشان برادر ناند باشند ایشان میدهند و هم چنین اگر ایشان عاجز آیند اعمام قاتل و اولاد ایشان و اگر ایشان نیز عاجز باشند اعمام پدر و اولاد ایشان و اگر ایشان نباشند اعمام جد و اولاد ایشان و اگر ایشان نباشند آزاد کننده و اگر او نباشد ضامن جریره و اگر او نیز نباشد امام میدهد و خویشان حاضر و غایب هر دو در خونبها شریکند پس در اینصورت حاکم شرع آن شهر چیزی بحاکم شرع غایب مینویسد که خونبها را بر ایشان قسمت کند و اگر حاکم شرع در حکم یا در اجتهاد خطا کند خونبها را از بیت المال میدهد و در عزم حاکم از روی خطا عاقله او میدهد **تکمله** داعی دولت قاهره نظام ساوجی گوید که از استاد خود اعنی افضل المتاخرین بهاء الملة والحقیقة والدین محمد عاملی طاب ثراه شنیده شد که روزی نواب اعلی که هزار جان گرامی فدای نامش باد در مجلس درس ایشان حاضر شده بودند بحث عاقله در میان بوده نواب اعلی پرسیده اند که عاقله چه معنی دارد ایشان گفته اند که عاقله جماعتی اند که هرگاه کسی از روی خطا کسی را بکشد خونبهای کشته شده را ایشان میدهند نواب اعلی فرموده باشند که حکمت در این چه باشد که دیگری کسی را بکشد و جمعی دیگر خونبها دهند ایشان در جواب گفته اند که ظاهرا حکمت در این است که چون ایشان دانند که هرگاه یکی از خویشان ایشان کسی را بکشد ایشان خونبها میدهند ایشان را نگذارند که هرزه گردی نمایند و همیشه در محافظت ایشان باشند تا کسی را نکشند حضرت اعلی فرموده اند که حکمت در این این خواهد بود که چون خویشان جرمانه گناه او را میکشند آن شخص همیشه شرمنده ایشان باشد و دیگر اینچنین کاری نکند امید که ایزد تعالی بوانج دخوانیم این پادشاه جوان بخت سرافراز تخت را بیمامن برکات بی انتهای خوش و با نواع ظفر و نصرت و خرمی و کامرانی مقرون دارا دور بیع معمور از بسیط زمین این پادشاه را مسلم کرده اعدای دین و دولت او را همیشه مقهور و منکوب گردانا د بحق النبی و آله الامجاد ع یا رب دعای خسته دلان مستجاب کن و ختم این بر دعا دولت بد فرزند کرده شدا مید که منظور نظر کیمیا اثر نواب همایون ارفع اقدس اعلی گردیده سبب حصول مطالب و مقاصید این داعی کشته در باقی عمر از فواضل انعامات این پادشاه در دولت مخلد و بر اعدا مظفر باد بهره مند شده در یکی از مشاهد مشرفه بطاعت و عبادت الهی و وظیفه دعاگوئی دولت بد فرزند شاه ظل اللهی قیام و اقدام تواند نمود و لله الحمد
علی فواصل نعمائه و توائل مرتبه و حسناته و جزائل الائه و هباته النی مرتعلی با التوفیق
تمام هذا الکتاب المستطاب بعون الله تعالی و حسن توفیقه
و انا اقل الکتاب جمال الدین ابو البکر الاصفهانی

كَمَثَلِ النُّجُومِ اللَّذَانِ كَمَاءٍ أَنْزَلْنَاهُ مِنَ السَّمَاءِ فَاخْتَلَطَ بِهِ نَبَاتُ الْأَرْضِ فَأَصْبَحَ هَشِيمًا تَذْرُوهُ الرِّيَاحُ وَاللهُ أَعْلَمُ وَأَحْكَمُ فَقُلْنَا يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ هٰذَا هُوَ سُلَيْمَانُ بْنُ دَاوُدَ قَالَ نَعَمْ وَهٰذَا خَاتَمُهُ ثُمَّ أَخْرَجَ مِنْ يَدِهِ الْخَاتَمَ وَجَعَلَهُ فِي يَدِ سُلَيْمَانَ ثُمَّ قَالَ قُمْ يَا سُلَيْمَانُ بِإِذْنِ مَنْ يُحْيِي الْعِظَامَ الْمَوْتَىٰ وَهِيَ رَمِيمٌ وَهُوَ الَّذِي لَا إِلٰهَ إِلَّا اللهُ الْحَيُّ الْقَيُّومُ الْقَهَّارُ دَيَّانٌ بَاقِي الْأَوَّلِينَ قَالَ سَلْمَانُ فَكَأَنِّي سَمِعْتُ سُلَيْمَانَ يَقُولُ أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلٰهَ إِلَّا اللهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ أَرْسَلَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ وَأَشْهَدُ أَنَّكَ وَصِيُّ رَسُولِ اللهِ الْأَمِينُ الْهَادِي فِي سُبُلِ اللهِ ... أَنْ أَكُونَ مِنْ شِيعَتِكَ وَلَوْلَا ذٰلِكَ مَا مَلَكْتُ شَيْئًا قَالَ سَلْمَانُ فَلَمَّا سَمِعْتُ ذٰلِكَ وَثَبْتُ وَقَبَّلْتُ قَدَمَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ ثُمَّ نَامَ سُلَيْمَانُ

[illegible]

قدرت

۳۸۶

[illegible]

يُصَلِّي بَيْنَ قَبْرَيْنِ فَقُلْنَا يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ مَنْ هٰذَا الشَّابُّ فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَخِي صَالِحٌ وَهٰذَانِ قَبْرَا أَبَوَيْهِ يَعْبُدُ اللهَ بَيْنَهُمَا فَلَمَّا نَظَرَ إِلَيْنَا صَالِحٌ أَتَىٰ إِلَىٰ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَهُوَ يَبْكِي فَلَمَّا فَرَغَ مِنْ بُكَائِهِ قُلْنَا لِمَ يَبْكِي فَقَالَ إِنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ كَانَ يَمُرُّ بِي كُلَّ يَوْمٍ عِنْدَ الصُّبْحِ وَكُنْتُ آنَسُ بِهِ وَأَزْدَادُ فِي الْعِبَادَةِ وَقَطَعَنِي مُنْذُ أَرْبَعِينَ يَوْمًا فَغَمَّنِي ذٰلِكَ فَلَمْ أَمْلِكْ دَمْعِي مِنْ شِدَّةِ شَوْقِي إِلَيْهِ وَأَصَابَنِي مَا تَرَاهُ فَقُلْنَا يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ هٰذَا هُوَ الْعَجَبُ مِنْ كُلِّ مَا رَأَيْنَاهُ أَنْتَ مَعَنَا فِي كُلِّ يَوْمٍ وَتَأْتِي إِلَىٰ هٰذَا الشَّيْءِ

[illegible]

در عهد
دولت قوي شوكت
اعليحضرت
قدر
قدرت
كيوان رفعت انوشيروان معدلت سلطان
جمشيد خدم و خاقان سليمان حشم
تاجدار كسرى دربار و مسند نشين سرير
سلطنت ايران السلطان بن السلطان بن السلطان
و الخاقان بن الخاقان بن الخاقان ابو الفتح
شاهنشاه محمد علي شاه قاجار
خلد الله ملكه در دار الخلافه
طهران زيور
طبع
آراسته
گرديد در ربيع
شهر صفر المظفر
في سنة ۱۳۲۶

